md sajid reza qadri rizvi
att,jagannathpur
po,sankola, pc.abadpur ,barsoi
disttrict,katihar bihar
8855102

THE

AKBARNÀMAH

BY

ABUL FAZL I MUBÁRAK I 'ALLÁMÍ,

VOL. I.

EDITED FOR THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

BY

MAULAWÍ 'ABD-UR-RAHÍM,

ARABIC PROFESSOR, CALCUTTA MADRASAH.

CALCUTTA:

PRINTED AT THE URDOO GUIDE OR MUZHUROOL UJAYEB PRESS.

1877.

Digitized by Google

یخ چهار چشمه	.. .. ..	یرت چالاک	.. .. .. ۲۵۱ - ۲۸۶
یرت شیخ علي	.. ..	یکهٔ اولنگ	.. .. ۲۹۸
یرت بابوس بیگ	.. .. ..	یونان	.. .. ۲۳ - ۴۱

* تمام شد *

Digitized by Google

هیرت ۳۵۳

* حرف نون *

ناگور ۱۲۸

نارنول ۱۴۷

ناري .. .. ۲۵۲ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۶

نجف کوفه ۵۳

قصبهٔ نریاد .. .. .. ۱۳۷ - ۱۴۰

نعلچهٔ مندو ۱۳۲

نعمان ۲۴۳

نغر ۲۴۴

نمازگاه اندجان ۸۷

نورکل (کنور نورکل) .. ۹۲ (شف کاف)

ولایت نوساري .. .. .. ۱۴۱ - ۱۴۲

نوشهره .. .. ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۹۷

نیشاپور .. .. .. ۸۰ - ۲۱۵

نیور ۹۲

نیلي سبیل ۱۳۳

ملک نیمروز ۱۶۰

نیلاب (آب سنده) .. ۳۱۰ - ۳۱۲ (شف سین)

تومان نیک‌نهار ۳۱۲

* حرف واو *

واصل پور ۱۷۹

ورسک (درسک) .. ۹۴ (شف دال)

ورقرا (درقرا) ۲۱۳

ولایت مالدیو .. .. ۱۷۹ - ۱۸۴

* حرف هاء *

هالول (هانول) .. .. .. ۱۳۷ - ۱۳۹

هتیاپور ۱۹۵

هرات (هري) .. ۹۰ - ۱۲۱ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۹

۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۲۰ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۸۷

.. .. ۲۹۰ - ۳۳۴

ولایت هردوار ۱۸۶

قصبهٔ هرهانه .. .. .. ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۶۷

هزارجات ۹۰ - ۲۶۲ - ۲۶۴ - ۲۶۸ (شف هزاره

.. .. درمنظر اول)

هزارچهٔ سلطان مسعودي ۱۰۱

آب هلمند (هیرمند) .. .. ۲۰۴ - ۲۱۹

هندوستان ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۶ - ۳۸ - ۴۱ - ۴۲

۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۷ - ۷۹ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۸

۸۹ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸

۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۱۱

۱۱۳ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۲۴ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۵۴

۱۵۷ - ۱۶۲ - ۱۶۸ - ۱۷۳ - ۱۷۵ - ۱۹۱ - ۱۹۶

۲۱۶ - ۲۲۳ - ۲۴۲ - ۲۴۹ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۷

۲۹۰ - ۲۹۹ - ۳۰۱ - ۳۰۳ - ۳۱۹ - ۳۲۱ - ۳۲۳

۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۹ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۴

۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۳

۳۴۷ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۶

هندوکوه .. .. ۹۰ - ۲۷۰

سرکار هندیه ۱۴۱

هودل ۱۲۹

هیره پور ۱۹۹

* حرف یاء *

یانکي ۸۵

یارکند ۱۱۵

دروازهٔ یارک کابل ۲۶۲

Digitized by Google

کوه لکه ۲۳۴

لمغان (لمغانات) .. .. ۳۰۹ - ۳۱۰

قصبهٔ لهري ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۷ - ۱۷۸

.. .. ۱۷۹ - ۲۰۱

لهوگدهه (لوه گدهه) .. ۱۷۵ - ۳۰۶ - ۳۱۱

لهو ۲۴۱

* حرف میم *

ماوراء النّهر ۶۲ - ۷۳ - ۷۵ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۲

.. ۸۸ - ۹۱ - ۲۸۷ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۳۳۵

ماچین ۷۳

مازندران ۷۹

ولایت مالوه ۱۲۴ - ۱۳۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۴ - ۱۴۹

.. .. ۱۸۵ - ۳۳۹

پل مالان .. .. .. ۲۱۳ - ۲۱۴

دروازهٔ ماشور قندهار ۲۴۰

ماچهیواره .. ۳۲۵ - ۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۴۷

آب ماچهیواره ۳۲۵

ولایت مانکوت .. .. ۳۲۶ - ۳۶۷

قلعهٔ مانکوت ۳۳۶

محمود آباد .. .. ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۳

محولات ۲۱۳

مداین ۵۸

مرغینان .. .. .. ۸۵ - ۸۸

مرو ۸۶

مرغاب ۹۰

مزارات (در قندهار) ۲۲۹

بلاد مشرق .. .. .. ۵۸ - ۶۳

مشتنگ .. .. .. ۱۹۰ - ۱۹۲ - ۲۴۹

مشهد مقدّس (اقدس) ۲۰۴ - ۲۰۸ - ۲۱۳ - ۲۱۴

.. .. ۲۱۵ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۳

مصر .. .. ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۶۰ - ۷۹ - ۸۰

معمورة .. .. ۲۳۷ - ۲۹۱

دیار مغرب ۵۷

مغولستان (زمین مغول) (مغلستان) ۶۲ - ۶۳

.. .. ۶۴ - ۶۸ - ۸۳ - ۸۴ - ۲۵۲

مکهٔ معظّمه .. .. .. ۳۰۸ - ۳۶۳

ملتان .. .. ۹۲ - ۱۱۲ - ۱۷۱ - ۲۰۰

قلعهٔ ملوت ۹۴

مدینهٔ منوف (مدینة الحکما) ۵۶

مندراول (مندرایل) .. .. ۹۲ - ۱۲۹

مندهاکر ۱۰۵

مندسور .. .. .. ۱۳۰ - ۱۵۱

مندو .. ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۵ - ۱۴۲ - ۱۴۴ - ۳۵۶

قلعهٔ مندو .. ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۴۵

منگیر ۱۵۲

منا (در مکهٔ معظمه) ۳۳۱

مولیه ۱۳۸

موضع تیر گران ۲۵۱

موک ۲۸۲

مهاون ۱۰۰

آب مهندري .. ۱۳۸ - ۱۴۰ - ۱۴۳ - ۱۴۴

میدان ۸۹

میوات ۱۰۰ - ۱۰۶ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۳۳۷ - ۳۵۱

میان دوآب .. .. .. ۱۰۲ - ۱۱۱

میرتهه ۱۰۶

میانه (در عراق) ۲۱۹

Digitized by Google

قصبهٔ کنار ۱۲۶

آب کنباس (آب سیاه) ۱۵۸

دروازهٔ کندکان حصار قندهار .. ۲۴۰ - ۲۴۱

کنور نورکل .. ۳۱۰ (شف نون)

کندمک (گندمک) ۳۱۲

شهر کوفه .. .. .. ۵۳ - ۵۷

کول ملك ۹۱

کول فتحپور (غدیر) ۱۰۶

قصبهٔ کول .. .. .. ۱۱۱ - ۱۵۴

کولاب مندسور ۱۳۰

کولي وارة ۱۳۶

کول جوگي ۱۸۰

کوچه بند (در قندهار) ۲۲۹

کولاب (در بدخشان) ۲۵۲ - ۲۷۱ - ۲۷۸ - ۲۸۶

.. .. ۲۹۲ - ۲۹۳

آب کوکچه ۲۵۳

کوچه‌بند بلخ ۲۸۹

کهت ۹۲

پرگنهٔ کهرام ۱۰۱

حصار کهندار (کندهار) .. ۱۰۲ - ۱۰۳

کهلکام ۱۵۲

کهلور ۳۲۶

کي ۹۲

کیلکي ۲۰۵

* حرف گاف *

ولایت گجرات ۱۲۴ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹

۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۸ - ۱۴۱

۱۴۲ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۹ - ۱۶۹ - ۱۷۳

.. .. ۱۷۷ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۲۲۲ - ۳۶۳

قصبهٔ گدهي ۱۵۲

گذر چوسه .. ۱۵۹ - ۲۲۲ (شف چے)

گذرگاه (در کابل) ۳۱۴

گرجستان ۷۹

گردیز .. ۱۰۱ - ۲۴۴ - ۳۰۸ - ۳۱۱ - ۳۲۳

ولایت گرمسیر .. ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۲۱ - ۲۲۷

گلبار (گلکار) .. .. ۲۶۹ - ۲۷۵ - ۳۰۹

گنبد هرمان (گنبد اهرام مصري) ۵۶

.. .. (شف الف)

دریاي گنگ ۱۰۰ - ۱۰۳ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴

۱۲۴ - ۱۴۵ - ۱۴۸ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۳

.. .. ۱۶۶ - ۳۳۹

گنبد سفید (در قندهار) ۲۳۸

گوالیار .. ۹۹ - ۱۰۴ - ۱۱۲ - ۱۵۶ - ۱۸۶

حصار گوالیار .. .. ۱۰۰ - ۱۹۶ - ۳۳۶

گورکهپور ۱۴۸

گهات کرجي (گهات کرچي) ۱۴۴

* حرف لام *

لاهور ۹۳ - ۹۴ - ۱۲۵ - ۱۳۲ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۵۶

۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۹۵ - ۲۲۲

۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۶ - ۳۵۱ - ۳۵۵ - ۳۵۶ - ۳۶۶

قلعهٔ لاهور ۱۲۵

آب لاهور ۱۷۰

لکهنؤ ۱۱۱

قصبهٔ لکهنور ۱۸۵

قلعهٔ لکي ۲۲۱

Digitized by Google

دارالملک کابل ۸۲ - ۸۳ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲
۹۳ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۴
۱۰۵ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۶
۱۱۸ - ۱۲۱ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۹
۱۶۱ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۱ - ۱۷۵ - ۱۹۱ - ۱۹۵
۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۲۰ - ۲۲۱
۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۸ - ۲۳۰ - ۲۳۴
۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱
۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۸ - ۲۵۰ - ۲۵۱
۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰
۲۶۱ - ۲۶۵ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۳
۲۷۵ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۵ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۰
۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۸ - ۳۰۰
۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۹
۳۱۱ - ۳۱۴ - ۳۱۶ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳
۳۲۶ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴
۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۷ - ۳۵۲ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۷
.. .. ۳۶۳
کاسنان ۸۵
کالپي ۱۰۰ - ۱۰۴ - ۱۱۲ - ۱۲۶ - ۱۴۹ - ۱۵۴
.. .. ۱۵۶ - ۱۶۱
قلعهٔ کالنجر .. .. .. ۱۲۳ - ۱۹۶
کالنجر .. .. .. ۱۲۳ - ۱۲۸
حوض کانگریه ۱۴۱
کاریزگاه هرات ۲۱۴
کان فیروزه (در نیشاپور) ۲۱۵
کاروان‌سرای طوق ۲۲۱
قلعهٔ کابل .. .. ۲۴۳ - ۲۶۲
کان نقره ۲۸۳
کانت کوله ۳۵۳
کتل روغني ۲۳۰
کتل شبرتو ۲۶۰
کتل ریگک ۲۶۰
کتل منار .. .. ۲۶۱ - ۲۷۲ - ۲۸۵ - ۳۰۹
کتل سجاونه ۲۶۴
کتل هندو کوه .. ۲۷۰ - ۲۷۳ - ۲۷۵ - ۳۰۲
کتور ۲۸۳
کتل اشتر کرام ۲۸۳
کتل ناري ۲۸۶
کتل بادنج ۳۰۴
کچه کوت .. .. ۹۳ - ۹۴
کوه کرتاق ۶۰
کرمان .. .. ۷۹ - ۲۱۸
کره ۱۱۴
کرشو ۲۱۳
کز (درهٔ کز) .. ۹۲ - ۲۸۹ - ۲۹۰ (شف دال)
شهر کش (معروف به شهر سبز) ۷۶ - ۷۷ - ۷۸
کشمیر ۱۱۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۹۵ - ۱۹۶
۱۹۷ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۴۵ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۳۲۹
.. .. ۳۳۰ - ۳۳۶
کشم .. ۲۵۳ - ۲۷۱ - ۲۷۳ - ۲۷۶ - ۲۸۰
مدینهٔ کلدانین (مدینهٔ فلاسفهٔ مشرق) ۵۶
کلانور .. .. ۹۴ - ۳۴۲ - ۳۶۷
کلاوکان ۲۵۳
کمهرد ۹۰ - ۲۵۵ - ۲۶۰ - ۲۸۳ - ۲۹۸ - ۲۹۹
کمبایت .. ۱۳۴ - ۱۳۶ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳

Digitized by Google

غازي پور .. .. .. ۱۰۲ - ۱۱۴

قلعهٔ عجدوان ۹۱

غر (غرنگر) ۹۲

غزنين (غزنه) (غزني) ۱۴ - ۷۵ - ۸۱ - ۸۲ - ۹۱
۹۲ - ۹۴ - ۱۰۱ - ۱۶۶ - ۱۷۵ - ۲۰۰ - ۲۲۵
۲۳۰ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۹ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۶۴
۲۷۳ - ۲۸۴ - ۲۸۶ - ۲۹۸ - ۳۰۱ - ۳۰۷ - ۳۰۸
۳۰۹ - ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۵ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳
.. .. .. ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۶۲

قلعهٔ غزنين ۲۵۷

غزو شهيدان ۳۰۷

غوريان ۲۱۳

غور بند (غوري) ۲۵۵ - ۲۶۹ - ۲۷۲ - ۲۹۱ - ۲۹۴
.. .. ۲۹۶ - ۳۰۱ (شف غوري)

غوري .. ۲۶۰ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۶ - ۲۸۳

قلعهٔ غوري ۲۶۹

* حرف فاء *

فارس (فرس) .. .. ۵۶ - ۷۹ - ۸۱

فتحپور (سکري) .. ۱۱۱ (شف سين)

ولايت فرغانه .. .. ۸۴ - ۸۵ - ۸۸

فراه .. .. .. ۲۱۳ - ۲۱۸

فناکت (شاهرخيه) .. ۸۵ (شف شين)

فوشنج ۲۱۴

فيروزه کوه ۸۰

فيروز آباد .. .. .. ۱۵۶ - ۳۶۰

حصار فيروزه .. ۳۵۵ - ۳۶۶ (شف حاء)

* حرف قاف *

دشت قبچاق ۷۳ - ۷۹ - ۸۳ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵

قراقوم ۹۰

قرغز ۹۳

قراباغ ۲۵۱ - ۲۷۲ - ۲۷۴ - ۲۹۱ - ۲۹۵ - ۳۰۹

قرانگين (قرانکهن) .. .. ۲۸۲ - ۲۸۳

قزوين .. .. .. ۲۰۵ - ۲۱۵

قصر روان ۳۶۰

قلات از مضافات قندهار ۸۹ - ۲۲۵ - ۲۳۱ - ۲۵۸
.. .. ۲۶۶

قلعهٔ گلا ۲۲۱

قنوج ۴۳ - ۱۰۰ - ۱۰۲ - ۱۱۲ - ۱۴۴ - ۱۴۵
.. ۱۴۹ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۶۳ - ۱۸۵ - ۳۵۶

قندهار ۸۲ - ۸۹ - ۹۱ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۷ - ۹۸
۹۹ - ۱۱۴ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۳۵
۱۳۶ - ۱۷۰ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۸۵ - ۱۸۸ - ۱۸۹
۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۲۰۰
۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۵ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۴ - ۲۲۵
۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۳
۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲
۲۴۳ - ۲۴۶ - ۲۴۸ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۶۱ - ۲۶۶
۲۷۳ - ۲۹۲ - ۲۹۸ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۹ - ۳۱۱
.. .. ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۵۷

قندز (قندوز) ۸۶ - ۲۵۱ - ۲۵۳ - ۲۶۰
۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۸۳ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۳۱۱
.. .. ۳۱۶

قلعهٔ قندهار .. .. ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۲۹

* حرف کاف *

کاشغر ۷۵ - ۸۵ - ۹۹ - ۱۱۵ - ۱۳۵ - ۱۹۸ - ۲۸۵
.. .. ۲۹۱ - ۳۳۲

Digitized by Google

قلعهٔ سیهوان ۱۷۶

سیوي ۱۸۹

قلعهٔ سیوي ۱۹۰

سیستان .. ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۱۴ - ۲۲۱

سیاه سنگ ۳۰۹

سیاه آب میان سرخاب و گندمک .. ۳۱۲

* حرف شین *

ملک شام ۵۴ - ۵۷ - ۶۰ - ۷۹ - ۸۱ - ۳۰۸

شاهرخیه (فناکت) .. ۸۴ (شف فاء)

شال .. .. ۱۹۰ - ۲۰۲ - ۲۴۱ - ۲۴۹

شاخدان .. .. .. ۲۵۳ - ۲۵۵

ممالك شرقیه .. ۱۱۳ - ۱۲۹ - ۱۴۹ - ۱۶۲

شکرتلاو ۱۳۴

دریاي شمال ۵۸

قلعهٔ شمس آباد ۱۱۲

شمله ۱۴۷

قصبهٔ شمّاسي ۲۲۰

دریاي شور .. .. ۳۱ - ۱۳۴

شور اندام .. .. ۳۳۳ - ۳۳۴

باغ شهر آرا (درکابل) .. .. ۲۲۶ - ۲۳۱

شهر کهنه (درقندهار) .. ۲۲۹ - ۲۳۳

شهربند بلخ ۲۸۹

شیراز ۷۹

شیوه ۹۲

شیرپور ۱۵۲

* حرف صاد *

صد درهٔ ۹۹

مسجد صفا ۱۴۶

صوفي آباد ۲۱۵

* حرف ضاد *

ضحّاک ۲۵۵ - ۲۶۸ - ۲۹۳ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۳۰۰

* حرف طاء *

طایقان (طالقان) ۷۳ - ۲۵۳ - ۲۶۰ - ۲۷۱ - ۲۷۵

.. .. ۲۷۶ - ۲۸۳ - ۲۹۲ - ۲۹۳

طارم ۲۲۰

قلعهٔ طایقان ۲۷۷

آب طایقان ۲۸۰

طبل عدل ۳۶۱

شهرطوس ۲۲۹

* حرف ظاء *

قلعهٔ ظفر ۱۱۵ - ۱۲۹ - ۲۰۰ - ۲۳۶ - ۲۵۳ - ۲۵۵

.. ۲۷۱ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۸۳ - ۲۹۲ - ۲۹۳

* حرف عین *

ملک عجم .. .. ۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۸۱

عراق ۱۹ - ۵۷ - ۸۱ - ۸۲ - ۹۹ - ۱۸۸ - ۱۹۰

۱۹۱ - ۲۰۲ - ۲۰۵ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۲۳ - ۲۲۴

.. .. ۲۵۹ - ۲۸۴ - ۲۹۹ - ۳۱۱

عراقین ۷۹

عرب ۸۱

عقبهٔ کشمیر ۱۷۱

عقبهٔ پنوچ ۱۹۷

کوه عقابین .. .. .. ۲۶۲ - ۲۶۳

علیکار ۳۰۷

علیشنگ ۳۰۷

عیسی خیل ۹۲

* حرف غین *

Digitized by Google

سرساوه ۹۴
سروار ۱۱۴
سرکیچ (سرکیچ) .. .. ۱۴۱ - ۱۴۳
سرو ۱۴۸
سرای دولتخان ۱۶۷
سري نگر ۱۹۹
سرای فرهاد ۲۱۳
سرخس ۲۱۳
سرخاب ۳۱۲
سفین (سقین - سبقین) ۷۳
باغ سفید هرات ۲۱۴
کوه سفید سنگ ۳۱۸
سقلاب ۵۷
سکري (شکري - فتحپور) ۱۰۵ - ۱۰۶
.. .. .. (شف فاء)
سکندر پور ۱۱۴
سلیکای (سیلول) .. ۶۳ (شف سیلول)
دریاي سلطان پور .. .. ۱۷۰ - ۳۶۶
سلطان پور ۱۷۰
سلطانیه .. .. ۲۴۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷
سلیم گدهه ۳۵۱
سمرقند ۸۰ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۸ - ۹۲ - ۹۶
.. .. .. ۹۹ - ۱۱۳
سمانه .. .. .. ۹۷ - ۱۶۱
سمنان ۲۱۵
سند ۵۷ - ۱۳۵ - ۱۷۱ - ۱۷۸ - ۱۸۴ - ۱۸۵
۱۸۹ - ۲۰۰ - ۲۲۲ - ۲۵۷ - ۳۲۳ - ۳۲۶ - ۳۳۹
.. .. ۳۴۱
آب سند (نیلاب) ۷۳ - ۷۵ - ۷۹ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۴
۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۸۵ - ۲۰۰ - ۳۲۷ - ۳۳۰ - ۳۳۱
.. .. ۳۴۱ - ۳۴۲ (شف نون)
حصار سنبل .. .. ۱۰۰ - ۱۰۲
ولایت سنبل .. ۱۰۲ - ۱۱۱ - ۱۱۶ - ۱۲۳
.. .. ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۸۵ - ۳۵۳
سنجد دره ۲۶۸
شهر سوس ۵۴
سوق الثمانین .. .. .. ۵۷ - ۵۸
اراضی سودان ۵۷
سواسنگ ۸۹
ولایت سواد ۹۲
قلعهٔ سونکر .. .. ۱۳۳ - ۱۳۴
بندر سورت .. ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۸۶
قلعهٔ سورت ۱۴۲
سورج گدهه ۱۴۸
قصبهٔ سون پت ۱۵۶
سورلیق ۲۱۵
جبال سوالک ۳۳۶
سهرند ۹۸ - ۱۲۸ - ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۲۲۴ - ۳۴۴
۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۳ - ۳۵۵ - ۳۶۶
سهسرام .. .. ۱۴۷ - ۱۴۸
سه گاه (سه گاه) ۲۱۴
سهند تبریز ۲۱۹
سیلول (سلیکای) .. ۵۹ (شف سلیکای)
سیرام ۸۴
سیحون (آب خجند) .. .. (شف خاء)
سیالکوت .. .. .. ۹۴ - ۱۷۱

Digitized by Google

دکه ۳۱۰

دلمؤ ۱۰۳

دمشق ۸۰

دندوقه ۱۴۱

دوکي ۲۴۹

دارالملک دهلي ۵۱ - ۹۸ - ۱۰۰ - ۱۱۶ - ۱۲۴
۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۴۹ - ۱۵۴ - ۱۵۶ - ۱۶۷
۱۶۹ - ۱۸۷ - ۲۶۷ - ۳۲۵ - ۳۴۴ - ۳۵۰ - ۳۵۱
.. ۳۵۳ - ۳۵۶ - ۳۶۰ - ۳۶۲ - ۳۶۵

دهولپور .. .. ۱۰۰ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۱۳

ولایت دهندهیره ۱۹۶

دهنکوت ۲۰۰

ده افغانان ۲۶۱

قلعهٔ دهلي ۳۵۱

دیلون یلدق ۷۱

دیاربکر .. .. ۷۹ - ۸۱

دیپال پور .. .. .. ۹۳ - ۱۱۰ - ۳۴۳

شهر دین‌پناه ۱۲۴

بندر دیب ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۴۱ - ۱۴۳ - ۱۴۵

قلعهٔ دیورلول ۱۷۹

* حرف راء *

راپري .. .. ۱۰۰ - ۱۱۲

رایسین .. .. ۱۰۶ - ۱۴۳

قلعهٔ رایسین .. .. ۱۳۰ - ۱۹۶

راجوري .. .. ۱۷۰ - ۱۹۹

رستاق .. .. ۲۷۱ - ۲۹۳

قلعهٔ رنتنبهور ۱۲۸

رنتنبهور ۱۹۶

ملک روم ۶۰ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۹۵ - ۱۲۸
.. .. ۱۶۸

روس .. .. ۷۳ - ۷۶

حصار روم ۸۱

روضهٔ بابا ششپر ۲۶۱

رهتاس ۱۴۸

قلعهٔ رهتاس ۱۵۳ - ۱۵۷ - ۱۹۶ - ۳۳۶ - ۳۴۱
.. .. ۳۴۲

قصبهٔ رهتک ۱۶۷

ري ۲۱۵

ریواري ۳۳۷

* حرف زاء *

زاوه ۲۱۳

زمزمه (زمه) .. .. ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۳۲۲

مدینهٔ زها (رها) ۵۵

زیارتگاه هرات .. .. ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۲۲

* حرف سین *

سارنگپور .. .. ۱۰۶ - ۱۳۰

کوه سارنگ .. .. ۱۶۹ - ۱۷۱ - ۱۹۷

ساتلمیر ۱۸۱

چشمهٔ ساؤق بلاق (ساووق بلاق) .. ۲۱۸

کتل ساسان ۲۵۲

سال اولنگ .. .. ۲۹۶ - ۲۹۹

سامانه .. .. ۳۵۰ - ۳۵۱

ولایت سبزوار .. ۲۰۶ - ۲۱۵ - ۲۲۰ - ۲۳۴

ده سبز ۳۰۷

آب ستلج مشهور بآب لودهیانه .. ۱۲۵ - ۳۴۴

کوه سرندیب (قدم گاه آدم عم) .. ۵۳

Digitized by Google

حرمین شریفین ۸۰
بابا حسن ابدال .. .. ۲۳۸ (شف باء)
سرکار حصار فیروزه ۹۴ - ۱۰۲ - ۳۵۱ - ۳۵۲ - ۳۵۵
قلعهٔ حصار ۳۵۲
شهر حلب ۸۰
حمید پور ۱۵۶
حوض عماد الملک ۱۳۴
حوض سلیمان ۲۱۸
قلعهٔ حوالیع جلال آباد ۳۰۸
حوض مثمّن بر بالای کشتیها ۳۶۰

* حرف خاء *

خانوهٔ (از سرکار بیانه) ۱۰۶
خانپور ۱۹۹
خاف ۲۱۳
خانهٔ کان ۲۵۵
ختا (خطا) ۶۳ - ۷۰ - ۷۳ - ۷۴ - ۸۰ - ۸۴
ختن ۷۳
ختلان مشهور به کولاب .. ۲۸۲ (شف کاف)
آب خجند (سیحون) .. ۸۴ - ۸۵ - ۸۸
شهر خجند .. .. .. ۸۵ - ۸۸
ولایت خراسان ۱۹ - ۵۷ - ۷۳ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۱
۸۹ - ۹۰ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۹ - ۱۱۹ - ۱۲۱ - ۱۶۸
۲۰۲ - ۲۰۶ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۲۴ - ۲۹۹ - ۳۳۵
قلعهٔ خرماتو ۸۱
خرید .. .. .. ۱۰۳ - ۱۱۴
خرزبیل ۲۲۰
خرابه ۲۲۳
خرگاه بر عدد بروج سپهر .. ۳۶۱
خلخال ۲۲۰
خلسان ۲۷۶
خلم .. .. .. ۲۸۷ - ۲۸۸
خملنکان ۲۷۱
خوارزم .. .. ۷۵ - ۷۹ - ۹۶
خوزستان ۷۹
خوشاب .. .. ۹۳ - ۱۹۵ - ۱۹۹
خوست ۹۹ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۶۰ - ۲۷۵
.. .. ۲۸۳ - ۲۹۳
خواجه خضر ۲۲۹
خواجه پشته .. .. .. ۲۴۳ - ۲۶۱
خواجه ریگ روان ۲۴۸
خواجه سیاران .. .. ۲۴۸ - ۲۶۰ - ۲۹۱
خیبر .. .. ۹۱ - ۳۲۵
خیابان نزد کابل ۲۶۱

* حرف دال *

دار المرز ۶۶
داور زمین (زمین داور) ۱۶۱ - ۲۰۴ - ۲۲۹ - ۲۳۴
۲۴۱ - ۲۴۳ - ۲۴۹ - ۲۵۷ - ۲۵۹ - ۲۶۶ - ۲۸۴
.. .. .. ۲۸۵ - ۳۳۳ - ۳۳۴
داغستان ۲۱۵
درهٔ کز .. ۸۳ (شف کاف)
درهٔ لار ۱۹۸
درسک (ورسک) .. ۲۵۳ (شف واو)
دروازهٔ طاقیه دوزان (دروازهٔ کابل) .. ۲۵۸
درهٔ قبچاق ۲۹۶
دشت نیل بر ۲۸۶
ملک دکن .. .. .. ۱۳۹ - ۱۴۶

Digitized by Google

جرم ۲۹۲
جزیرة ۵۷
جسرروان ۳۶۰
جگدلیک (جگدلک) ۹۱
جلکهٔ سیلاه سنگ ۲۳۱
جلال آباد (جوي شاهي) ۳۰۸ - ۳۱۰ - ۳۲۳
.. .. ۳۴۱ (شف جوي‌شاهي)
جم ۹۱
جمّو ۳۲۶
جنگلستان جونه ۱۴۸
کوه جود ۹۳
جونپور ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۲۴ - ۱۵۱ - ۱۵۳
.. .. .. ۱۵۴ - ۱۵۷ - ۱۶۰ - ۳۵۶
آب جون ۱۱۳ - ۱۱۶ - ۱۱۸ - ۱۲۴ - ۱۵۶ - ۲۲۳
.. .. ۳۵۱ - ۳۶۰
جونه گدهه ۱۳۸
جونه .. .. .. ۱۴۷ - ۱۴۸
جودهپور ۱۸۰
قصبهٔ جون .. .. ۱۸۴ - ۱۸۶ - ۱۸۹
جوي‌شاهي (جلال آباد) .. ۲۰۰ - ۳۰۱
۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۴ - ۳۶۶ (شف جلال آباد)
جوي موري .. .. .. ۲۷۲ - ۳۰۴
جویبارهای بلخ ۲۸۹
جهاز کهنه .. .. ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۷
باغ جهان آرا (در هرات) .. ۲۱۳ - ۲۱۴
جیلم ۹۴
جیسلمیر ۱۸۱

• حرف چ •

چاریکاران .. ۲۶۰ - ۲۶۳ - ۲۹۵ - ۳۰۰ - ۳۰۵
چپرگنه ۳۳۹
چرکس ۷۶
چرخ .. .. .. ۱۷۵ - ۳۰۶
چشمهٔ عجیب در دامغان ۲۱۵
آب چناب .. .. ۹۴ - ۱۷۰ - ۱۷۱
قصبهٔ چندوار ۱۰۳
چندیري ۱۱۲
قلعهٔ چناره (قلعهٔ چنار) ۱۲۳ - ۱۴۹ - ۱۵۰
.. .. ۱۵۱
قلعهٔ چندیري ۱۹۶
چولي مهیسر ۱۳۳
چوسه .. .. .. ۱۶۳ - ۱۷۰
چهارباغ اندجان ۸۷
چهارباغ دارالخلافهٔ آگره مشهور به هشت‌بهشت ۱۰۵
.. .. ۱۱۸
چهارباغ هرات ۲۱۱
چهارباغ کابل .. .. ۲۳۰ - ۲۴۶
چهار دره (در قندهار) ۲۳۳
چهارباغ قندهار ۲۳۶
چهارباغ نزد جلال آباد ۳۰۸
ملک چین .. .. .. ۵۷ - ۷۳
قلعهٔ چیتور .. ۱۲۶ - ۱۲۸ - ۱۳۰ - ۱۳۱
چیتور .. .. ۱۳۳ - ۱۴۴ - ۱۹۶

• حرف حاء •

دیار حبشه ۵۷
حجاز ۵۵ - ۱۸۶ - ۱۸۸ - ۱۹۱ - ۲۰۴ - ۲۷۹
.. .. ۲۸۴ - ۳۰۸ - ۳۳۰ - ۳۶۳

Digitized by Google

قلعهٔ بیانه .. ۱۰۰ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۳۵۴

ولایت بیانه ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۲۴

.. .. ۱۲۹ - ۳۳۹ - ۳۵۱ - ۳۵۴

بیجاگڈهه ۱۴۵

بیکانیر ۱۷۹

آب بیاله ۱۹۵

* حرف پے *

شهر پانی پت ۹۵

پاتر ۱۷۴

قصبهٔ پالم ۱۸۷

پای منار ۲۳۷

پپلي ۱۳۴

پٹن .. .. ۱۴۱ - ۱۴۳

پٹنه .. .. ۱۴۸ - ۱۵۱

پرنیه ۱۵۲

قلعهٔ پریان (اسلام آباد) ۲۸۳

پرهاله ۳۲۷

پکلي ۱۹۹

پنجاب ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۸ - ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۳۲۵

۳۲۹ - ۳۳۶ - ۳۳۹ - ۳۴۶ - ۳۴۹ - ۳۵۱ - ۳۵۵

.. .. .. ۳۵۶ - ۳۶۲ - ۳۶۶

پنوچ ۱۹۷

پنجشیر .. ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۸۶

آب پنجشیر ۲۸۳

پهلودي .. .. ۱۸۰ - ۱۸۱

پیش بالیغ ۷۵

* حرف تاء *

تاشکنه ۸۴

تاج عزّ (مخترع هما یون) .. ۳۶۰

تبّت .. .. .. ۶۳ - ۱۹۹

تبریز .. ۷۶ - ۸۱ - ۸۲ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۳

ولایت تپري .. ۲۴۱ - ۲۴۹ - ۲۵۷

قلعهٔ تپري ۲۴۲

ترکستان ۵۷ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۲ - ۶۸ - ۷۲ - ۷۵

۷۹ - ۸۲ - ۸۵ - ۱۱۳ - ۱۷۷ - ۲۲۳ - ۳۳۵

ترپیله ۹۲

ترهت .. .. ۱۵۲ - ۱۵۷

ترشیز ۲۱۳

تربت ۲۱۳

تکیهٔ چمار ۲۴۳

ولایت تنکقوت ۷۳

توران ۶۰ - ۶۷ - ۷۳ - ۷۶ - ۸۱ - ۲۵۵ - ۲۶۰

* حرف ٹے *

ولایت ٹٹهه ۱۸ - ۱۳۵ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۶ - ۱۷۷

۱۷۸ - ۱۸۹ - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۳۳۱

* حرف جیم *

جاجرات ۷۲

جاجمؤ ۱۰۳

قلعهٔ جانپانیر .. .. ۱۳۳ - ۱۳۷ - ۱۳۸

جانپانیر ۱۳۴ - ۱۴۰ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵

ولایت جاجکان (حاجگان) ۱۷۳

جام .. .. .. ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵

جالندهر ۳۴۴

جپریار ۳۱۲

جچکتو میمنه ۲۸۷

جرهل ۱۰۶

Digitized by Google

بازار دریائي ۳۶۰

بجور ۹۲

قلعهٔ بجور ۹۲

بدخشان ۷۵ - ۸۲ - ۸۵ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۱ - ۹۴ - ۹۷
۹۸ - ۹۹ - ۱۱۱ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶
۱۲۳ - ۱۲۹ - ۱۳۵ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۲۳ - ۲۳۶
۲۳۷ - ۲۳۹ - ۲۴۸ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳
۲۵۵ - ۲۵۷ - ۲۶۰ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹
۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶
۲۸۲ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳
۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۶۱

بداون ۳۵۳

قلعهٔ بداون ۳۵۳

آب برهان پور ۱۱۲

بروچ .. .. ۱۴۱ - ۱۴۲

برودة .. .. ۱۴۱ - ۱۴۲

برهان پور .. .. ۱۴۲ - ۱۴۵ - ۱۸۶

بساور ۱۰۶

قلعهٔ بست .. .. ۲۰۴ - ۲۲۷ - ۲۲۸

بسطام ۲۱۵

بساط نشاط ۳۶۱

بغداد ۷۹

بقلان .. .. ۲۸۳ - ۲۸۶

ولایت بکر ۱۶۹ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۶
۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۸۵ - ۱۹۵ - ۲۰۲ - ۲۲۳ - ۲۵۷
.. .. ۲۵۸

قلعهٔ بکر ۱۷۵

بکرام معروف به پشاور .. ۳۳۱ - ۳۴۱ - ۳۵۲

بلغار .. .. ۷۳ - ۷۶

بلخ ۷۳ - ۷۵ - ۷۹ - ۲۶۹ - ۲۷۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳
۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۲ - ۳۰۸

بلوچستان ۱۲۹

پرگنهٔ بلگرام .. .. .. ۱۴۴ - ۱۴۵

کوه بلندري ۳۰۹

بنگش .. ۹۲ - ۲۴۴ - ۲۷۴ - ۳۰۸ - ۳۱۱ - ۳۲۳

بنگاله .. ۱۱۴ - ۱۲۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۵۰ - ۱۵۱
۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۶۰
.. .. ۱۹۶ - ۲۲۲ - ۳۳۹ - ۳۴۰

بنارس .. .. .. ۱۴۸ - ۱۵۳ - ۱۵۴

چشمهٔ بندگشا ۲۸۲

قصبهٔ بن ۳۲۵

بوري ۲۶۱

بهیره .. .. .. ۹۳ - ۹۷ - ۱۹۵

آب بهت .. .. ۹۳ - ۹۴ - ۳۲۳

بهلول پور ۹۴

ولایت بهار ۹۷ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۴۸ - ۱۵۲ - ۱۶۰
.. .. ۳۴۰

بهوجپور .. .. ۱۱۴ - ۱۲۴ - ۱۵۸ - ۱۶۳

بهیه .. .. ۱۱۴ - ۱۵۸

بهاگلپور ۱۵۲

بهنگاپور ۱۶۶

کوه بهزادي ۳۰۹

بهسود .. .. ۳۱۴ - ۳۱۶ - ۳۱۹ - ۳۲۱

بیت المقدّس ۵۳

بیمغان ۸۹

بیک‌توت ۸۹

Digitized by Google

اقلیم پنجم ۸۵
المالیغ ۸۵
الماتو ۸۵
الاتاغ ۸۹
الور .. .. ۱۱۱ - ۱۲۳ - ۱۵۶ - ۱۶۰ - ۱۶۷
النگ چالاک ۲۷۴
النگ قاضیان ۲۷۶
حصار امرکوت ۱۸ - ۲۳ - ۴۵ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴
انکوزیه ۸۰
ولایت اندجان .. .. ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۷ - ۸۸
قلعهٔ اندجان ۸۷
انباله ۹۴
اندرکول ۱۹۷
اندراب ۲۰۰ - ۲۵۱ - ۲۶۰ - ۲۷۶ - ۲۸۶ - ۳۰۰
.. .. ۳۰۲ - ۳۵۴
قلعهٔ اندراب ۲۷۵
اندخود ۳۳۵
اوزجند (اوزگند) .. .. .. ۸۳ - ۸۷
اوش ۸۵
اورابتیه ۸۸
ولایت اودة ۱۰۲ - ۱۰۴ - ۱۴۵ - ۱۴۸ - ۱۵۳
قلعهٔ اوک ۲۰۵
اهرام مصري (یعني بناهای چندکه در مصر است) ۵۶
ایران ۶۰ - ۶۱ - ۷۳ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۱
۲۰۳ - ۲۰۵ - ۲۱۳ - ۲۲۷ - ۲۵۳ - ۲۹۲
.. .. .. ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵
زمین ایغور (بلاد ایغور) .. .. ۶۳ - ۷۵
ایرج ۱۱۲
آب ایستادة ۲۳۰
ایبک .. ۲۷۱ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۹۱
قلعهٔ ایبک ۲۸۷

● حرف باء ●

شهر بابل .. .. .. ۵۴ - ۵۶
بادام چشمة ۹۱
بادنج .. .. ۹۲ - ۳۱۱
باغ وفا ۹۳
بلري .. .. ۱۱۱ - ۲۰۰
باغ خواجه دوست منشي ۱۶۷
باغ خواجه غازي ۱۶۷
باغ شاهي (در هرات) ۲۱۲
باخرز ۲۱۳
باغ مراد هرات ۲۱۴
باغ خیابان هرات ۲۱۴
باغ زاغان هرات ۲۱۴
باغ جلال الدّین ۲۳۱
باغ فردوس مکاني بابرشاه ۲۳۸
باباحسن ابدال .. .. ۲۴۲ (شف حاء)
باغ علي قلي اندرابي ۲۵۱
بامیان .. ۲۵۵ - ۲۹۳ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۳۰۰
باغ خسرو شاه ۲۶۰
باغ قراچه خان ۲۶۲
باغ دیوان خانه ۲۶۲
باغ بنفشه ۲۶۲
بازارک ۲۷۵
بادام درة ۲۸۱
باغ صفا ۳۲۱

Digitized by Google

* منظر دوم در اسمای مواضع و قلعجات و آبها وغیره *

* حرف الف *

آس ۷۳
آلان ۷۳
آب آمویه .. .. ۷۳ - ۲۵۳
آذربایجان .. .. .. ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲
آدینه پور ۹۱
دارالخلافهٔ آگره (اکبرآباد) ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱
۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳
۱۱۴ - ۱۱۸ - ۱۲۱ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۹
۱۳۲ - ۱۴۱ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۹
۱۵۰ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۶۰
۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۷۰ - ۱۹۶ - ۳۳۹
.. .. ۳۴۰ - ۳۵۱ - ۳۵۶ - ۳۶۰ - ۳۶۱
آسیر ۱۴۲
قلعهٔ آسیر ۱۴۲
برج آقچهٔ حصار قندهار .. ۲۲۹ - ۲۴۱
آب درهٔ ۲۶۰
آب تنگي (بنگي) .. .. ۲۷۶ - ۲۹۹
آب باران .. .. .. ۲۹۵ - ۳۱۱
کوهٔ ابو قبیس ۵۳
ابهر ۲۱۶
اترار (یانگي) .. .. ۸۰ - ۸۵
اتاوه .. .. .. ۱۰۰ - ۱۰۳ - ۱۶۱
اجین .. .. .. ۱۳۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲
آچه .. .. .. ۱۳۵ - ۱۷۲ - ۱۷۹
احمد آباد .. ۱۳۸ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳
اخسي (اخسیکت) .. .. ۸۵ - ۸۷ - ۸۸
ادي خجان ۲۹۹
اڈیسه ۱۴۸
کوهٔ ارتاق ۶۰
ارکنهٔ قون .. .. ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۷۸
اردبیل .. .. .. ۲۱۹ - ۲۲۰
آب ارغنداب .. .. ۲۲۹ - ۲۳۶
ارقندي ۲۴۳
آرته باغ (درکابل) ۲۴۶ - ۲۶۲ - ۲۷۳ - ۳۰۵
مدینهٔ اسکندریه ۵۶
اسفره ۸۵
استرغچ ۸۹
اساول ۱۴۳
اسفراین ۲۱۳
استالف (کوهٔ استالف) .. ۲۶۸ - ۲۸۶
اشکمش .. .. ۲۵۲ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۳۵۴
اشتر کرام .. .. ۲۸۵ - ۳۰۳ - ۳۰۶
افرنج ۶۰
افغانستان .. .. ۱۲۹ - ۳۰۴
اقلیم چهارم ۳۶

Digitized by Google

یوسف محمّد خان برادر مهرزا عزیز کوکلتاش	۱۸۷	حاجي یوسف	۳۲۵ - ۳۳۰
استاد یوسفِ مودود (گویندهٔ)	۲۱۱	یوسف آفتابچي	۳۲۵
شیخ یوسف چولي	۲۲۳	یوسف عم	۳۳۰
شیخ یوسف کرراني	۳۲۱	قوم یهود	۵۴

* تمام شد منظر اول *

Digitized by Google

میرهمه ۱۰۷

هند بن حام ۵۸

امیر هندو بیگ ۹۳ - ۹۴ - ۹۶ - ۱۰۲ - ۱۰۷ - ۱۰۸

۱۱۷ - ۱۳۲ - ۱۳۴ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳

.. .. .. ۱۵۱ - ۱۵۳ - ۳۵۹

میرزا هندال پسر بابر پادشاه ۹۳ - ۹۹ - ۱۱۳ - ۱۱۴

۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۹ - ۱۲۳ - ۱۲۹ - ۱۴۵ - ۱۴۹

۱۵۰ - ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷

۱۶۰ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱

۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۹۵ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۳۰ - ۲۳۱

۲۳۷ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۸ - ۲۴۹

۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۶۰

۲۶۱ - ۲۶۷ - ۲۶۹ - ۲۷۳ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷

۲۸۱ - ۲۸۳ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱

۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۸ - ۳۰۰ - ۳۰۲ - ۳۰۴ - ۳۰۷

۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۲۲

قوم هندوان ۲۸۳

هیبت برادر طراغای ۷۷

هیبت خان نیازي .. .. .. ۱۵۲ - ۳۳۶

هیمو بقّال (راجه بکرماجیت) ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹

.. .. ۳۴۰

* حرف یاء *

میر یار محمّد غزنوي پدر شمس الدّین محمّد اتکه خان

.. .. ۱۴

یافث (ابوالتّرک الرنجه خان) بن نوح عم ۴۹

.. .. ۵۷ - ۵۸ - ۵۹

یارچ بن یافث ۵۹

یادگار محمّد میرزا بن سلطان محمّد میرزا بن بایسنغر

میرزا بن شاهرخ میرزا ۸۳

یادگار سلطان بیگم دختر عمر شیخ .. ۸۶

یادگار تغائي .. .. .. ۱۱۳ - ۱۲۷

یادگار ناصر میرزا (ابن عم همایون) ۱۲۴ - ۱۲۹

۱۳۲ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۳ - ۱۴۹ - ۱۵۴ - ۱۵۶

۱۶۱ - ۱۶۴ - ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳

۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۹۵

۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۷ - ۲۴۳ - ۲۴۸

.. .. ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۷

یار علي سلطان تکلو ۲۱۸

یادگار سلطان موصلو ۲۱۹

یاسین دولت .. .. ۲۹۳ - ۲۹۶ - ۳۰۰ - ۳۰۱

یرد بن مهلائیل .. .. .. ۴۹ - ۵۵

یسومنکا بن چغتای ۷۶

یعقوب بیگ ۱۴۹

یعقوب میرزا تغائي ۲۱۸

یعقوب (دیگر) ۲۲۳

یغن بن حام ۵۸

یلدوز بن منکلي خواجه .. ۴۹ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵

یلدوز خان بن آي خان .. .. ۴۹ - ۶۱

یولدوز بن اغور خان ۶۰

یوسقي سالجي بن آلنقوا ۶۶

یونس خان .. .. .. ۸۳ - ۸۴ - ۸۶

قوم یوسف زئي ۹۲

امیر یونس علي ۹۵ - ۹۶ - ۹۸ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۲۵

.. .. ۲۴۵

مولانا یوسفي طبیب ۱۱۹

یوسف بیگ پسر ابراهیم بیگ چابوق ۱۵۳ ۵۴

Digitized by Google

ولي خوب ميرزا ۱۲۴

ولد بيگ ايلچيء شاه طهماسپ .. ۲۴۹ - ۲۵۹

ولد قاسم بيگ ۲۵۲

شاه ولي اتگه .. ۳۵۲ (شف شين)

ويس خان بن شير علي خان اوغلان .. ۸۶

سلطان ويس .. ۹۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵

ويس سلطان ۲۱۳

ويس بيگ قبچاق .. .. .. ۲۷۸ - ۲۹۲

اميرويسي ۳۵۹

٭ حرف هاء ٭

هابيل پسر آدم عم ۵۳

هالة زميندار ۱۷۸

هاشم بيگ ملازم يادگار ناصر ميرزا ۱۷۸ - ۲۰۱

ملک هاتي بلوچ ۲۰۲

خواجه هجريء جامي ۱۷۴

هراصسة ۵۶

هرمس بابلي ۵۶

هرمس مصري ۵۶

قوم هزاره .. .. .. ۱۲۶ - ۲۰۹ - ۲۲۵

۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۴ - ۲۴۰ - ۲۵۷ - ۲۸۴ - ۲۸۵

۲۹۳ - ۳۰۱ (شف هزارجات در منظر دوم)

هلاکو خان .. .. .. ۵۵ - ۷۶

هلهل سلطان ۳۳۵

ابوالنّصر نصيرالدّين محمّد همايون پادشاه جهانباني

جنّت آشياني ۱۰ - ۱۳ - ۱۵ - ۲۰ - ۴۱

۴۰ - ۴۲ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۹۲ - ۹۳

۹۴ - ۹۶ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴

۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۱۱ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵

۱۱۶ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۵

۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳

۱۳۴ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۳ - ۱۴۴

۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲

۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰

۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷

۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴

۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱

۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹

۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۶ - ۱۹۷

۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۱۳

۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰

۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۷ - ۲۲۸

۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷

۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶

۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴

۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۲ - ۲۶۳

۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲

۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۹ - ۲۸۰

۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۷

۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶

۲۹۷ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵

۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳

۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰

۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۱

۳۳۲ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۳

۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۱ - ۳۵۴ - ۳۵۵

۳۵۶ - ۳۵۷ - ۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۶ - ۳۶۷ - ۳۶۸

Digitized by Google

میرزا قلي برادر حیدر محمد خان .. ۲۵۲ - ۲۹۷

میرزا بیگ ملازم میرزا کامران ۲۶۸

ملّا میر کتابدار ۲۶۹

خواجه میرزا بیگ دیوان .. .. ۲۸۶ - ۲۹۲

* حرف نون *

ناصر میرزا برادر بابر شاه .. ۸۵ - ۸۶ - ۹۱

سلطان ناصرالدین ۱۱۲

نازک شاه (در کشمیر) .. .. ۱۹۷ - ۱۹۸

خواجه ناصرالدّین علي مستوفي ۲۹۱

ناصرقلي .. .. .. ۳۱۵ - ۳۶۰

نجم بیگ ۹۱

میرزا نجات .. .. .. ۲۹۷ - ۳۴۲

ندیم کوکه شوهر فخرنسا انگه ۴۴ - ۴۵ - ۱۹۱

.. .. ۲۴۱ - ۲۵۹

نرپت هاڈا ۱۰۶

نرسنگهدیو چوهان ۱۰۶

قوم نصاری ۵۴

نصیر خان نوحاني .. ۱۰۰ - ۱۰۳ - ۱۴۷

نصرت شاه والیٔ بنگاله ۱۱۴

نصیب شاه والیٔ بنگاله .. ۱۴۸ - ۱۵۱

نصیب رمّال ۲۷۸

نصیب خان افغان پنج بهیّه ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴

نظام خان (حاکم بیانه) ۱۰۰ - ۱۰۴ - ۱۰۷

خواجه نظام‌الدّین علي خلیفه .. ۱۰۷ - ۱۱۹

.. .. (شف خاء)

نظام‌الملک حاکم دکن ۱۴۶

میرزا نظر ۱۵۴

میر نظرعلي میر هزار تیشکاني ۲۳۶

نظریٔ سال النگي ۲۹۹

شیخ نظامي مرحوم ۳۱۶

نظام خان پدر مبارز خان ۳۳۷

نظر شیخ چولي .. .. ۳۶۴ - ۳۶۷

نکدري (قوم) .. .. ۲۰۹ - ۲۲۹

نگینه خاتون مادر تیمور صاحبقران .. ۷۸

مولانا نورالدّین ترخان .. ۱۵ - ۴۷ - ۲۲۰ - ۲۲۳

نوح عم بن لمک .. ۴۹ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۶ - ۵۷

.. .. ۵۸ - ۱۲۲

نوبه بن حام ۵۸

نورالدّین محمّد میرزا شوهر گلرنگ بیگم همشیرهٔ همایون .. .. ۱۴۹ - ۱۵۴ - ۱۵۵

نور بیگ ۲۳۴

نویدي شاعر ۲۴۵

خواجه نور ۲۶۹

نوبم کوکه ۳۰۳

نهال بیگ .. .. .. ۱۴۹ - ۱۵۲

قوم نیرون .. .. ۶۷ - ۷۲

قوم نیازیان .. .. ۱۶۴ - ۳۳۶

* حرف واو *

مهتر واصل .. .. .. ۲۲۴ - ۲۵۸

وزري فرنگ امیرالامرای بنادر ۱۴۵

وقاص سلطان بلخي ۲۸۸

مهتر وکیله (وکیل) .. .. ۲۲۴ - ۲۵۸

سلطان ولد میرزا بن سلطان ابو سعید میرزا ۸۳

امیر ولي (علي) خازن (بیگ) ۹۴ - ۹۶ - ۱۰۰ - ۱۰۳ - ۱۰۷ - ۱۶۸ - ۳۳۴ - ۳۴۴ - ۳۴۷ (شف عین)

ولي شرمل ۹۶

Digitized by Google

ملّوخان مندووالي ملقّب به قادر شاه ۱۳۳ - ۱۴۱
.. .. (شف قاف)
ملک محمّد ملازم حاکم ٹٹّه ۲۵۸
ملک‌علي پنجشيري ۲۷۴
ملک محمّد مندراوري .. .. ۳۰۷ - ۳۲۰
ملک سنگي ۳۲۱
ملک مختار ۳۴۲
منکلي خواجه بن تيمور تاش .. ۴۹ - ۶۳
منکلي‌خان بن يلدوز خان .. ۴۹ - ۶۲
منسچ (منسک) بن يافث ۵۸
منولون زوجهٔ دوتمين ۶۷
منکوقاآن بن‌تولي‌خان بن چنگيز خان .. ۷۶
شاه منصور شاه ايران ۷۹
منوچهر ميرزا بن سلطان محمّد ميرزا .. ۸۲
شاه منصور برادر طاؤس خان ۹۲
امير شاه منصور برلاس ۹۶ - ۹۸ - ۱۰۳ - ۱۰۷ - ۱۰۸
منجّم اديسه ۱۴۸
منعم خان ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۸۱ - ۲۳۳ - ۲۵۳ - ۲۷۲
۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۸۱ - ۲۸۶ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱
۲۹۶ - ۳۰۱ - ۳۲۳ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۳۰ - ۳۳۳
.. .. .. ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۴۰ - ۳۶۳
منوّر بيگ پسر نور بيگ ۲۳۴
مولّف نفايس‌الفنون ۵۲
موسي عم ۵۷
مولکان بن‌چغتاي .. ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۸۶
مومن اتکه .. .. .. ۱۰۷ - ۱۰۸
مويد بيگ .. .. ۱۵۱ - ۲۳۳ - ۲۴۰ - ۲۴۵
خواجه محمّد مومن فرنخودي ۳۲۸
مهلائيل بن قينان .. .. ۴۹ - ۵۴ - ۵۵
مهاديو ۵۱
مهرنوش مادر سلطان محمد ۸۲
مهربانو بيگم خواهر ناصر ميرزا ۸۶
مهرنگار خانم خالهٔ‌زادهٔ بابر پادشاه ۹۰
ميه مهدي خواجه ۹۵ - ۹۶ - ۹۸ - ۱۰۳ - ۱۰۴
.. .. ۱۰۵ - ۱۰۶ ۱۰۷ - ۱۱۷
مهدي‌سلطان پدر عادل‌سلطان ۱۰۷
مهدي قاسم خان .. ۱۹۰ (شف قاف)
مهتر خان خزينه‌دار .. .. ۲۲۴ - ۳۶۴
مهدي خان (سلطان) .. .. ۲۶۲ - ۲۷۵
حافظ مهري ۲۸۱
مهتر سکاهي فرحت خان .. ۲۹۷ (شف فاء)
قبيلهٔ مهمند ۳۱۳
ميرزا ميران شاه (جلال‌الدين) بن تيمور ۴۸ - ۸۱
.. .. ۸۲ - ۲۱۹
خواجه مير ميران صدر .. ۹۶ - ۱۰۱
ميرزا بيگ ترخان (بلوچ) .. .. ۹۶ - ۲۲۴
خواجه شاه مير حسين .. ۱۰۴ (شف شين)
ميدني راي ۱۱۲
ميرزا خان خانخانان بن بهرام خان ۱۱۸
ميران محمد شاه (محمد فاروقي) ملازم سلطان بهادر
.. .. ۱۳۲ - ۱۴۵
شيخ ميرک (ملازم شاه حسين) از اولاد شيخ پوران
.. .. ۱۷۳ - ۱۷۶
مير علي بلوچ ۲۳۶
ميرزا بيگ برلاس .. .. .. ۲۵۲ - ۲۶۸
ميرزا قلي جلاير ۲۵۲

Digitized by Google

مریم مادر عیسی عم بنت عمران .. ۶۵

سلطان مراد میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا ۸۳

ملاّ مرشد بابري ۹۳

مرغوب غلام سلطان ابراهیم ۱۰۰

میر مرتضی صدر فاضل ۲۱۳

میرزا مراد (شاهزاده) پسر شاه طهماسپ ۲۱۸

.. .. ۲۱۹ - ۲۲۱ - ۲۳۶ - ۲۳۹

مراد خواجه ۳۵۷

سلطان مسعود میرزا عمزادهٔ بابر شاه .. ۸۸

مست علي قورچي ۳۰۵

خواجه مسافري ۳۴۹

مولانا مسعود حصاري ۳۶۸

مشایخ قصبهٔ شماسي ۲۲۰

مصطفی رومي ۱۰۸

مصاحب بیگ پسر خواجه کلان بیگ ۲۴۴ - ۲۴۶

۲۵۷ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۷ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۵

۲۷۶ - ۲۷۸ - ۲۸۰ - ۲۸۴ - ۲۹۱ - ۲۹۴ - ۲۹۵

.. ... ۲۹۶ - ۳۴۲ - ۳۵۰ - ۳۶۶

مظفّر شاه (سابق) ۷۹

مظفّر حسین میرزا بن سلطان حسین میرزا ۹۰

سلطان مظفّر .. .. .. ۱۲۷ - ۱۳۲

مظفّر ترکمان ملازم همایون ۱۷۰

مظفّر توپچي (این را سکندر نوشته) .. ۱۹۷

.. .. (شف سین)

مظفّر کوکهٔ میرزا عسکري .. ۲۴۹ - ۲۵۰

خواجه معظم (سلطان) برادر مادری مریم مکاني ۱۴

۴۵ - ۱۹۱ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۴۳ - ۲۴۵

۲۵۲ - ۲۵۴ - ۲۵۹ - ۲۸۴ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۴۲

.. .. .. ۳۴۴ - ۳۴۸ - ۳۵۰

معروف فرملي .. .. ۱۰۰ - ۱۱۲

معصومه سلطان بیگم همشیرهٔ همایون زوجهٔ محمّد زمان

.. .. .. میرزا ۱۴۹

معزّالدّین حسین امیر هرات ۲۱۲

خواجه معین (میر معین) .. ۲۵۳ - ۳۴۲

معین خان فرنخودي ۳۴۲

مغل خان بن النجه خان .. ۴۹ - ۶۰

قوم مغل (مغلان) (مغول) (الوس مغل خان) ۶۲

۶۴ - ۶۷ - ۸۵ - ۹۰ - ۹۶ - ۱۰۷ (شف الف)

مغل بیگ ۱۴۹

مغل قانجي ۳۰۵

محمّد مقیم پسر ذوالنّون ارغون .. ۸۹ - ۹۱

میرزا مقیم مخاطب به خراسان خان ملازم سلطان بهادر

.. .. ۱۳۱

مقدم (بیگ) (کوکه) .. ۱۶۶ - ۲۴۵ - ۲۹۶ - ۳۰۰

مقصود میرزا آختهٔ بیگي ۲۱۹ - ۲۲۹ - ۲۸۱

خواجه مقصود هروي ۲۲۲

درویش مقصود بنگالي ۲۲۲

مقیم خان .. .. ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۳۵۴

حافظ مقصود ۲۶۸

خواجه مقصود علي ۲۸۶

مقصود قورچي ۳۰۷

مُقري مسکین مؤذّن ۳۶۳

مکران بن تنبال ۵۸

مکن ولد حسن ۱۰۳

ملّوخان (حاکم هند بوقت تیمور) .. ۹۷

ملک داد کوراني .. .. ۱۰۷ - ۱۱۱

Digitized by Google

امیر محمّد بخشي (سلطان محمّد) ۹۶ - ۱۰۷ - ۱۴۹
۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۲۸۱ (شف سین)
سلطان محمود غزنوي (سابق) .. ۹۶
محمود خان نوحاني ۱۰۲
محمود خان پسر فتح خان سرواني .. ۱۰۴
محمّدعلي (ولد مهتر حیدر رکابدار) ۱۰۴ - ۲۴۱
محمود خان ولد سلطان سکندر ۱۰۶ - ۱۱۳ - ۱۱۴
ملا محمود ملازم خواجه خلیفه .. ۱۰۸
سلطان محمّد کوسه ۱۱۹
محافظ خان ۱۴۳
محمّدخان رومي ۱۶۴
سلطان محمود بکري .. .. ۱۷۳ - ۱۸۵
محمّد علي قابوچي خویش منعم خان .. ۱۷۷
سلطان محمود گجراتي ۱۸۶
محمّد شاه کشمیري (حاکم کشمیر) ۱۹۷ - ۱۹۸
محمّد خان شرف الدّین اوغلي تکلو میردیوان حاکم
هري (هرات) ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۸
.. .. .. ۲۱۹ - ۲۹۰ - ۳۳۴
سلطان محمّد میرزا پسر شاه طهماسپ .. ۲۱۳
محمّد خلیفه والد احمد سلطان شاملو .. ۲۱۸
سلطان محمّد خدا بنده ۲۱۸
محمّدي میرزا نبیرهٔ جهان شاه میرزا مشهور بشاه
یزدي بیگ کچل استجلو .. ۲۱۹ - ۲۲۹
محمّدي بیگ کتابدار قلچار ۲۱۹
محرم کوکه ۲۲۲
میر محمّد جاله‌بان ۲۴۳
سید محمّد پکنه (شیر محمّد) ۲۲۳ - ۲۸۰ - ۳۲۸
.. .. .. (شف شین)

سید محمّد قالي هروي ۲۲۳
محمّد خان جلایر ۲۳۵ - ۲۵۲ - ۲۹۶ - ۳۲۰ - ۳۴۲
.. .. ۳۴۳
محمّد علي تغائي .. ۲۵۱ - ۲۵۴ - ۲۵۸ - ۲۵۹
سلطان محمّد فواق .. .. .. ۲۵۲ - ۳۲۰
محمّد (محمدي) خان ترکمان ۲۵۲ - ۲۸۸ - ۲۹۶
.. .. ۳۵۳
محمّد حسین خواهر زادهٔ پهلوان دوست .. ۲۶۳
محمّد قلي خان برلاس ۲۷۲ - ۲۷۵ - ۲۷۸ - ۲۸۶
.. .. ۳۰۷ - ۳۳۴ - ۳۴۲ - ۳۵۰ - ۳۶۶
محمّد قلي شیخ کمال (کمان) .. ۲۸۰ - ۲۹۱
محمّد قلي سلطان ۲۸۶
محمّد قلي میرزا ملازم پیر محمّد خان .. ۲۸۷
محمّد قلي خان جلایر ۲۹۰
میر محمّد منشي ۲۹۱
خواجه محمّد امین کنگ ۲۹۱
محب علي خان (ملازم هندال میرزا بود) ۳۱۵
محمّدخان افغان قریب شیر خان ۳۳۹ - ۳۴۰
محمّد امین دیوانه .. ۳۴۲ (شف الف)
میر محسن داعي ۳۴۲
مولانا محمد فرغلي (پیر علي) .. ۳۵۹
مخدومه سلطان بیگم (قراکوز بیگم) زوجهٔ عمر شیخ
میرزا ۸۶
مخلص قبرزي (سراینده) ۲۸۱
مریم مکاني (حمیده بانو بیگم) والدهٔ اکبر پادشاه ۱۰
۱۴ - ۱۹ - ۴۴ - ۴۵ - ۶۵ - ۱۷۴ - ۱۸۲ - ۱۸۳
۱۸۴ - ۱۹۱ - ۲۰۴ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲
۲۲۴ - ۲۴۱ - ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۰۵ (شف حاء)

Digitized by Google

لطیف میرزا ۳۶۴

لعل خان بدخشي ۳۴۲

لمک (لامک - لمکان - لامخ) بن متوشالخ ۴۹ - ۵۶

.. .. ۵۷

لمغانان ۳۰۷

لوحانیان .. .. .. ۱۰۲ - ۱۰۳

لودیان ۱۲۸

لونک بلوچ ۲۴۹

• حرف میم •

ماچین ۶۷

ماهم بیگ والدهٔ همایون .. .. ۱۰۴ - ۱۲۱

مانک چند چوهان ۱۱۰

مانسنگهه ۱۱۲

مالدیو زمیندار .. ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۴

ماهم انگه (آغا) (بیکه) والدهٔ ادهم خان ۱۸۷

.. ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۲۲۵ - ۲۳۰ - ۳۶۳ - ۳۶۷

مالدیو (حاکم اجمیر و ناگور) .. ۱۹۶

خواجه ماق اتالیق .. ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۹۱

ماهم‌علي قلي‌خان ۳۲۰

ماه چوچک بیگم زوجهٔ همایون .. ۳۳۲ - ۳۵۲

شیخ مبارک پدر ابوالفضل مولّف ۹

سید مبارک بخاري ملازم سلطان بهادر .. ۱۴۳

مبارز خان (عدلي) امیر افغان ۱۶۴ - ۳۳۷ - ۳۳۸

.. .. ۳۳۹ - ۳۴۰

ملاّ مبتلائي اوجي ۲۶۲

مبارز بیگ برادر مصاحب بیگ .. ۲۷۸

مبارک‌خان رئیس افغان ۳۴۴

متوشلخ بن اخنوخ .. .. .. ۴۹ - ۵۶

راجه متّرسین ۱۸۵

مجاهد خان ۱۳۸

مجنون قاقشال ۲۹۸

حکیم محيّ الدّین مغربي .. ۳۳ - ۳۵ - ۳۷

سلطان‌محمّد میرزا بن میران شاه بن امیر تیمور ۴۸

.. .. ۸۲

سلطان‌محمّد خوارزم شاه ۷۳

محمّد سلطان پسر جهانگیر میرزا ۸۱

سلطان محمّد میرزا بن بایسنغر میرزا .. ۸۳

سلطان‌محمّد میرزا بن سلطان ابو سعید میرزا ۸۳

سلطان محمود میرزا بن سلطان ابو سعید میرزا ۸۳

.. .. ۸۸

محمود خان پسر یونس‌خان ۸۴ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸

محمّدي (محمّد) کوکلتاش ۸۶ - ۹۶ - ۹۸ - ۱۰۳

.. .. .. ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۱۰

محمّد خان بن خضر خواجه خان .. ۸۶

خواجه محمّد مروزي ۸۷

محمّدحسین میرزا .. .. ۹۰ - ۱۶۲

امیر محب علي خلیفه (خواجه خلیفه - میر خلیفه)

۹۰ - ۹۴ - ۹۶ - ۱۰۷ - ۱۷۶ - ۲۹۰ - ۳۳۳ (شف خاء)

امیر محمّد قاسم کوه بر ۹۰ (شف قاف)

مولانا محمّد صدر ۹۲

محمّد سلطان میرزا ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۸ - ۱۰۳

۱۰۴ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۱۱ - ۱۲۴ - ۱۴۴

۱۶۳ - ۱۷۱ - ۲۰۰ - ۲۳۳ - ۲۷۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵

سلطان محمّد دولدي ۹۴ - ۹۶ - ۱۰۳ - ۱۲۰

محمّد علي جنگ جنگ ۹۴ - ۹۶ - ۱۰۳ - ۱۰۷

.. .. ۱۰۸ - ۱۱۰

Digitized by Google

ملک کدنام ۳۲۳

کرمان پسر تنبال ۵۸

کرخان بن مغل خان ۶۰

قوم کرایت ۷۲

کرم سنگهه ۱۱۰

جماعهٔ کوراني ۱۶۴

کشمیریان .. ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۳۲۴

خواجه کلان بیگ ولد مولانا محمّد صدر ۹۲ - ۹۴

۹۶ - ۹۸ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۲۰ - ۱۲۶ - ۱۳۵

.. .. ۱۶۱ - ۱۷۱ - ۱۹۷ - ۲۴۴

خواجه کلان ساماني ۱۲۱

ملک کلان پسر ملک کدنام ۳۲۴

کماري (کیمال) بن یافث ۵۸

کمال خان (از اولاد علاؤالدّین) ۱۰۷

کمال دولي قاتل میرزا حیدر ۱۹۹

کمال‌الدّین شاه قلي بیگ ۲۰۶

خواجه کمال‌الدین حسین ۲۸۱

کمال‌خان پسر سارنگ‌گکهر ۳۲۴

کن خان بن اغور خان .. .. ۴۹ - ۶۰ - ۶۱

کنعان بن حام ۵۸

کنکو ۱۱۰

کوکي انگه زوجهٔ توغ بیگي ۴۴

کوش بن حام ۵۸

کوک بن اغورخان ۶۰

کوچو بن اوکدای ۷۶

کولیان کمبایت ۱۳۶

کوکي بهادر .. .. .. ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۲۲۱

کوچک خچکي (سراینده) ۲۸۱

کوکي عم حاجي محمّد ۲۸۵

کیومرث بن سام (گیومرث - و بکاف فارسي صحیحتر است) .. .. ۵۶ - ۵۸ - ۵۹

کیچک خواجه مهردار .. .. ۱۲۰ - ۳۴۲

کیستن قرا حاکم بلخ ۲۸۷

* حرف گاف *

گجراتیان .. .. ۱۲۸ - ۱۳۱ - ۱۳۲

گرگ‌علي بیگ ۱۵۲

گردباز (نام فیل) ۱۶۳

قوم گکهران .. ۱۹۵ - ۳۲۳ - ۳۲۶ - ۳۳۶

گلرنگ بیگم دختر بابر .. .. ۱۱۹ - ۱۴۹

گلچهره بیگم دختر بابر .. .. ۱۱۹ - ۲۸۵

گلبدن بیگم دختر بابر ۱۱۹

گندم زمیندار ۱۷۸

گوهرشاد بیگم ۸۳

گواران .. .. .. ۱۳۶ - ۱۶۷

شیخ گهورن .. ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۷ - ۱۱۰

گیوک خان بن دیب باقوی .. .. ۴۹ - ۵۹

گیوک خان بن اوکدای ۷۶

میر گیسو ۱۱۰

* حرف لام *

لاوز بن ساه ۵۸

لاة ملک (زوجهٔ جمال خان که بزوجیت شیرخان آمد) ۱۲۳

لشکري پسر سلطان آدم ۳۴۱

لطفي (لطف‌الله) سهرندي ۲۵۲ - ۲۸۰ - ۲۹۱

میر لطیف (لطف) .. .. ۲۷۵ - ۳۵۲

خواجه لطف‌الله وزیر سرکار هوائي .. ۳۶۰

Digitized by Google

.. ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۳ - ۳۰۴

قرا بهادر ۱۹۹

قرا سلطان شاملو ۲۰۶

قربان قراول بیگي .. ۲۲۵ - ۲۷۲ - ۲۸۰

قراچین ۲۵۲

قرغوجي ۳۱۵

مهتر قرا ملازم محمّد خان ۳۳۴

قرا بیگ میرشکار ۳۳۴

قوم قزلباشیه ۱۳۵ - ۲۲۳ - ۲۲۸ - ۲۳۳ - ۲۳۴

.. .. .. ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۸ - ۲۴۱

قزّاق سلطان ملازم شاه طهماسپ .. ۲۰۷ - ۲۱۰

قطب خان .. .. .. ۱۰۰ - ۱۰۳

ملّا قطب‌الدّین شیرازي استاد سلطان بهادر ۱۴۶

قطب خان پسر شیرخان .. ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۶۱

ملّا قطب‌الدّین جلنجو بغدادي ۲۲۰

میر قلندر (گوینده) ۲۳۶

قنغلي (از لقبهای ترک) ۶۰

قوم قنقین (و فیه لغاتٌ) ۶۶

قوم قنقرات ۷۲

قنبر علي بیگ .. .. .. ۱۱۷ - ۳۶۴

قنبر علي سهاري ۳۰۴

قندوق (قوندوق) (قیدوق) سلطان ۳۰۷ - ۳۴۲ - ۳۶۴

قنبر دیوانه .. .. .. ۳۵۳ - ۳۵۴

قویله خان بن قبل‌خان .. .. ۶۹ - ۷۰

قوچ بیگ ۹۶ - ۱۰۷ - ۱۴۹ - ۱۵۹ - ۲۳۳ - ۲۵۵

قوام بیگ اردو شاه .. .. .. ۱۰۷ - ۱۰۸

قیلن بن الانخان .. ۴۹ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵

قیلان بن انوش .. .. .. ۴۹ - ۵۴

قوم قیات .. .. .. ۶۳ - ۶۴

قین برقاق بن قبل خان ۷۰

* حرف کاف *

میرزا کامران پسر بابر پادشاه ۹۳ - ۹۴ - ۹۹ - ۱۱۴

۱۱۹ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۳۵

۱۳۶ - ۱۵۴ - ۱۵۶ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲

۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲

۱۷۴ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۵ - ۱۹۷ - ۱۹۹ - ۲۰۰

۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۲۲ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷

۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۴ - ۲۳۶ - ۲۳۷

۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۸ - ۲۵۵

۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲

۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۱

۲۷۳ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۰

۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۸ - ۲۸۹

۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶

۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳

۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۰

۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۶ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱

۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹

.. .. .. ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۶۵

کاچي چک ۱۹۷

کاکرعلي .. .. .. ۲۸۲ - ۳۴۲

کابلي‌خان برادر محمّد قاسم موجي .. ۲۸۸

کالا پهاز برادر اسکندر سور ۳۴۹

امیر کَنّه بیگ .. .. ۹۵ - ۱۰۲ - ۱۰۵

کچک علي ۱۱۱

کچک بیگ ۱۷۲

Digitized by Google

.. .. ۱۶۷ - ۱۷۶

قوم فولاد قیا ۸۲

شیخ ابو الفیض فیضي برادر مولف ۲۲

فیثاغورس حکیم ۵۶

فیروز خان ۱۰۲

فیروز خان پسر سلیم خان ۳۳۷

* حرف قاف *

قاچولي بهادر بن تومنه خان ۱۶ - ۴۹ - ۶۸ - ۶۹

.. .. ۷۰ - ۷۱ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۸ ۱۵۸

قایدو خان بن دومنین (دوتمین) خان ۴۹ - ۶۷

قابیل پسر آدم عم ۵۳

قوم قارلیغ ۶۰

ملك قاسم برادر بابا قشقه ۹۶ - ۱۰۲ - ۱۰۴ - ۱۰۸

.. .. ۱۱۱

قاسم سنبلي ۱۰۰

قاسم حسین سلطان (خان) ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۱۱ - ۱۲۹

۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۸

۱۴۹ - ۱۶۱ - ۱۶۴ - ۱۶۷ - ۱۷۱ - ۱۷۸ - ۱۹۰

۲۳۴ - ۲۶۶ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۸۱ - ۲۹۰ - ۲۹۶

.. .. ۳۰۰

قادر شاه (ملوخان) .. ۱۴۵ (شف‌میم)

قاضی قرنگ ۱۴۵

مولانا قاسم‌علي صدر ۱۵۹

قاسم برلاس ۲۰۱ - ۲۳۷ - ۲۴۳ - ۲۶۳ - ۲۹۴ - ۳۰۱

مولانا قاسم قانوني ۲۱۱

میرزا قاسم گونابادي ۲۱۶

محمد قاسم خان موجي ۲۲۳ - ۲۵۱ - ۲۶۳ - ۲۶۵

.. .. .. ۲۷۵ - ۲۸۸ - ۲۹۱

قاسم مخلص ۲۳۱ - ۲۴۳ - ۲۶۳ - ۲۸۸ - ۳۴۲

.. .. ۳۵۲ - ۳۵۳

شاه قاسم تغائي ۲۴۹

محمد قاسم خواهرزادهٔ پهلوان دوست .. ۲۶۳

خواجه قاسم .. ۲۷۲ - ۲۸۶ - ۳۰۱ - ۳۰۵

قاسم چنگي ۲۸۱

خواجه قاسم مهدي (مهدي قاسم) ۳۲۹ (شف‌میم)

محمد قاسم خان نیشاپوري ۳۴۴

میرقلي ۳۵۰

مولانا قاسم کاهي ۳۶۸

قبط بن حام ۵۸

قوم قبچاق ۶۰

قبل‌خان بن تومنه‌خان ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۲ - ۷۴ - ۷۵

قتلق ترکان آغا خواهر تیمور ۷۹

قتلق نگار خانم مادر بابرشاه ۸۶

امیر قتلق قدم ۹۵ - ۹۶ - ۹۸ - ۱۰۳ - ۱۰۷ - ۱۰۸

.. .. ۳۰۷

مولانا قدم ارباب ۲۶۸

قراچار نویان بن سوغرچیجن ۴۹ - ۶۷ - ۷۲ - ۷۴

.. .. ۷۵ - ۷۶

قرا خان بن مغل خان .. .. ۴۹ - ۶۰

قرا هلاکو خان بن موانکان بن چغتای خان ۷۶

قرا یوسف ترکمان .. .. .. ۸۲ - ۱۲۸

قراقوزي .. .. ۹۶ - ۱۰۷

قراچه بیگ خان ۱۲۵ - ۱۷۴ - ۲۰۱ - ۲۳۴ - ۲۴۴

۲۴۶ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۶۰

۲۶۱ - ۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۷ - ۲۶۹ - ۲۷۲

۲۷۳ - ۲۷۵ - ۲۸۰ - ۲۸۴ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۴

Digitized by Google

بابر پادشاه ۴۸ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸ - ۹۲

میرزا عمر شیخ پسر تیمور .. .. ۸۱ - ۸۳

عمر بن میران شاه ۸۲

عماد الملک .. ۱۳۲ - ۱۳۸ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۶

خواجه عنبر ناظر .. ۱۹۱ - ۲۲۴ - ۲۴۱ - ۳۴۷

عیلم بن سام ۵۸

عیسی عم ۶۵

عیدي رینا ۱۹۹

❁ حرف غین ❁

خواجه غازي تبریزي دیوان ۴۴ - ۱۶۸ - ۲۲۲

.. ۲۶۶ - ۲۷۲ - ۲۸۶ - ۳۱۱ - ۳۳۳

غازي خان ۹۴

محمد غازي توغبائي .. .. ۱۵۴ - ۱۵۵

غازي‌خان کشمیري ۱۹۹

غالب خان ۳۲۵

غازي‌خان‌سور پدر ابراهیم سور .. ۳۳۹ - ۳۵۴

غز بن یافث ۵۹

میر غزنوي (شمس‌الدین انگه‌خان) ۱۸۷ - ۱۹۱

.. ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ (شف‌شین و الف)

غضنفر نوکر یادگار ناصر میرزا ۱۴۳

غلام علي شش انگشت .. .. ۳۲۸ - ۳۶۵

غنچه‌جي امید زوجهٔ عمر شیخ میرزا .. ۸۵

غنچه‌جي آغا سلطان زوجهٔ عمر شیخ (دیگر) ۸۶

میر غني ۳۴۲

غیاث‌الدین جهانگیر میرزا پسر تیمور .. ۸۰

سلطان‌غیاث‌الدین برادر سلطان شهاب‌الدین غوري ۹۷

قاضي‌غیاث‌الدین جامي .. .. ۱۷۲ - ۱۷۶

ملّا غیاث‌الدین ۳۵۴

❁ حرف فاء ❁

فارس بن پهلو ۵۸

فارسیان ۵۸

فاطمه سلطان مادر جهانگیر میرزا بن عمر شیخ ۸۵

محمد فاروق پسر بابر ۱۰۴

مهتر فاخر توشکچي ۲۲۴

بي‌بي فاطمه ۳۰۷

امیر فتح الله شیرازي (عضد الدوله) ۳۱ - ۴۱

فتح‌خان (خانجهان) (شیرازي) (سرواني) ۱۰۳

.. .. (شف‌خاء)

فتح‌الله بیگ برادر روشن کوکه ۲۷۷

فتح شاه افغان ۳۲۳

فتح‌باز (نام یوز) ۳۴۷

فخر نسا انگه کوچ ندیم کوکه ۴۴

فخر جهان بیگم ۱۱۲

شاه فخر الدین ۳۴۲

فراعنهٔ مصر ۵۸

فرغان پسر بوذر ۵۸

فریدون ۶۲

قوم فرنگ .. .. ۱۲۸ - ۱۳۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶

فریدون خان ۲۸۶

فرحت خان مهتر سکاهي ۳۴۲ - ۳۴۶ - ۳۵۵ - ۳۶۶

.. .. (شف میم)

فرخ‌فال پسر همایون ۳۵۲

میر فضلي حاکم بنارس ۱۵۳

فضیل بیگ برادر منعم‌خان ۱۷۶ - ۱۸۱ - ۲۳۳ - ۲۵۴

.. .. ۲۵۹

فقیر علي (فقر علي) ۱۱۵ - ۱۲۹ - ۱۴۹ - ۱۵۴ - ۵۶

Digitized by Google

عبدالعزیز خان اوزبک پسر عبید خان ۲۸۸ - ۲۸۹
عبید خان اوزبک ۲۸۹
خواجه عبد السّمیع ۳۱
مولانا عبد الله ۳۱۵
مولانا عبد القادر .. .. .. ۳۱۷ - ۳۴۲
مولانا عبدالله سلطانپوري (دیگر) .. ۳۲۵
خواجه عبد الباري ۳۴۲
خواجه عبد اللّه ۳۴۲
خواجه عبد المجید دیوان ۳۴۲
خواجه عبد الملک وزیر سرکار آتشي .. ۳۵۹
عثمان چلپي میرزا بن میران‌شاه ۸۲
عراق پسر خراسان ۵۸
قوم عرب ۵۸
میر عرب مکي ۲۷۹
میرزا عزیز کوکلتاش خان اعظم ۱۴ - ۱۸۷ - ۱۸۸
.. .. ۲۲۵
استاد عزیز سیستاني (رومي خان) ۳۵۵
میرزا عسکري برادر همایون ۹۹ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴
۱۱۹ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۶ - ۱۲۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱
۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۶۰
۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۷۱ - ۱۸۹ - ۱۹۰
۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۲۰۰ - ۲۰۲ - ۲۰۳
۲۰۴ - ۲۲۵ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۲
۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۹
۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۳ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۵ - ۲۹۲
.. .. ۲۹۳ - ۳۰۱ - ۳۰۴ - ۳۰۷ - ۳۰۸
ملّا عصام‌الدّین ابراهیم ملّا زاده ۲۷۰ - ۳۱۶ - ۳۱۷
خواجه عطاءالله دیوان بیوتات ۳۴۲
سلطان علاؤالدین (عالم‌خان) (لودي) (سوادي) ۹۲
۱۰۷ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹ (شف‌عالم خان)
استاد علي‌قلي (نادر العصر) .. ۹۵ - ۱۰۹ - ۱۶۴
شیخ علي .. ۹۶ - ۱۸۱ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۲۴۳
امیر علي (ولي) خازن .. ۹۸ (شف واو)
سلطان علاؤالدّین سابق .. ۹۹ - ۱۰۷ - ۱۹۶
علي‌خان شیخ زادهٔ فرملي .. ۱۰۷ - ۱۱۰ - ۱۱۱
علي اتکه باشلیق ۱۰۸
میر علي شیر ۱۱۹
سید علي خان نوکر سلطان بهادر ۱۳۱
علي خان مهاوني ۱۵۲
علاول خان ملازم شیر شاه ۱۹۷
شیخ علاؤ الدین سمناني (ولي) ۲۱۵
علي‌قلي‌خان شیباني پسر حیدر سلطان شیباني و برادر
بهادر خان ۲۱۹ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۴۴ - ۲۷۷
۲۸۱ - ۳۳۴ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۵ - ۳۵۱ - ۳۵۳
.. .. ۳۵۴ - ۳۶۴
علي سلطان چلاق ۲۱۹
علي بیگ ذوالفقار کش ۲۱۹
علي دوست خان باربیگي پسر حسن‌علي ۲۲۳
.. .. ۲۸۰ - ۳۲۸
علي سلطان تکلو ۲۲۷
علي‌قلي‌خان اندرابي ۲۵۱ - ۲۷۲ - ۳۲۱ - ۳۳۲
.. .. ۳۴۲ - ۳۴۳
علي‌قلي اوغلي قورچي میرزا کامران ۲۵۸ - ۲۶۸
علي‌قلي سلطان ۲۷۵
علي‌محمد اسپ .. .. .. ۳۰۷ - ۳۲۵
عمر شیخ میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا و پدر

Digitized by Google

* حرف عین *

قوم عاد ۵۸
عالم شیخ پسر طراغای ۷۹
عادل سلطان بن مهدي سلطان ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۸
.. .. ۱۰۳ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۲۲۱
عالم خان لودي سلطان علاؤالدّین ۱۰۰ - ۱۰۴ - ۱۴۰
.. .. .. (شف علاؤالدّین)
سلطان عالم ملازم سلطان بهادر ۱۳۴
عاقل سلطان اوزبک پسر عادل سلطان .. ۲۲۱
عارف توشکچي (بهار خان) ۲۲۴
عالم شاه (ملازم میرزا کامران) .. ۳۲۵ - ۳۶۳
عارف بیگ .. .. .. ۳۳۰ - ۳۴۲
عادل خان افغان ۳۳۶
عارف الله پسرخواندهٔ قنبر ۳۵۳
میر عبدالحي صدر ۱۵ - ۳۰۸ - ۳۳۰ - ۳۴۲ - ۳۶۴
.. .. ۳۶۸
خواجه عبیدالله (ناصرالدّین خواجه احرار) ۸۴
.. .. (شف خاء)
عبد الرزّاق میرزا بن الغ بیگ میرزا .. ۸۹
عبیدالله خان .. .. .. ۹۱ - ۲۲۹
عبد الرحیم سقاولي ۹۳
امیر عبدالعزیز .. .. ۹۴ - ۹۶
عبدالعزیز (عبد العلي) میر آخور ۹۴ - ۱۰۳
.. .. ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۱۰
امیر عبدالله (کتابدار) ۹۵ - ۹۶ - ۹۸ - ۱۰۳
.. .. ۱۰۷ - ۱۰۸
عبدالشکور ۱۰۷
عبدالملوک قورچي ۱۱۱
عبدالرشید پسر شیر خان ۱۲۳
عبد الله خان اوزبک خویش قاسم حسین خان اوزبک
.. .. .. ۱۴۲ - ۲۹۰ - ۳۴۲
میرزا عبدالله ۱۶۲ - ۲۰۱ - ۲۶۸ - ۲۷۶ - ۲۸۱
.. .. ۲۹۳ - ۳۴۲
خواجه عبدالحق .. .. .. ۱۶۸ - ۱۷۱
قاضي عبدالله صدر میرزا کامران .. ۱۶۹ - ۱۷۱
مولانا عبدالباقي صدر ۱۷۶ - ۲۷۹ - ۲۸۶ - ۳۰۳
.. .. ۳۳۳ - ۳۴۲
شیخ عبد الغفور ۱۷۷
شیخ عبد الوهّاب (از اولاد شیخ پوران) .. ۱۹۰
میر عبدالحي گرم‌سیري .. ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۲۱
خواجه عبدالله انصاري پیر هرات .. ۲۱۴
خواجه عبدالغني امیر قزوین ۲۱۵
عبدالله خان استجلو داماد شاه اسمٰعیل .. ۲۱۸
خواجه عبدالصمد شیرین قلم ۲۲۰ - ۲۹۲ - ۳۰۳
.. .. ۳۴۲
عبدالفتّاح کرکیراق ۲۲۰
عبدالوهاب .. ۲۲۴ - ۲۸۰ - ۲۹۱ - ۲۹۷ - ۳۱۲
میر عبدالله (سید بني مختار) ۲۳۳ - ۳۳۰ - ۳۴۲
ملا عبدالخالق استاد میرزا کامران .. ۲۳۶
خواجه عبدالخالق ۲۴۴
عبدالجبار شیخ ۲۵۰
عبدالرحمٰن قصّاب ۲۵۸
عبدالله سلطان ۲۷۲
عبدالرشید خان پسر سلطان سعید خان حاکم کاشغر
.. .. ۲۸۵ - ۳۳۲
عبّاس سلطان اوزبک .. .. ۲۸۵ - ۲۸۶

Digitized by Google

.. .. ۱۴ - ۲۹۱

مولانا شرف الدين علي يزدي مولف ظفرنامه ۱۶

.. .. ۹۷

ملا شفائي .. .. ۳۰۱ - ۳۲۵

مير شمس الدين محمد غزنوي انگه خان ۱۴ - ۴۳

۴۵ - ۲۲۵ - ۲۳۶ - ۲۵۸ (شف الف و غين)

شيخ شمس الدين كلال ۷۷

شمس الدين محمد (دستگير همايون بر ساحل دريا)

.. .. ۱۶۶ - ۱۶۸

شمس الدين علي سلطان .. ۲۱۵ - ۲۲۰

شمس الدين علي قاضيء قندهار ۲۲۹

علّامهٔ شهرزوري .. .. .. ۵۳ - ۵۷

سلطان شهاب الدين غوري ۹۷

مولانا شهاب معمّائي متخلّص بحقيري ۱۱۸ - ۱۱۹

شهاب الدين احمد خان .. .. ۳۴۲ - ۳۵۴

شهاب خان افغان ۳۵۲

شيث عم (اوريای اول) ۴۹ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۵

شيرآمون ۷۶

شيرين بيگي آغا خواهر تيمور ۷۹

شير علي خان اوغلان بن محمد خان .. ۸۶

شيرم طغائي ۸۷

شيبک خان .. .. .. ۸۸ - ۸۹

شير افكن بيگ ولد قوچ بيگ ۱۰۷ - ۲۳۳ - ۲۳۴

۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۹ - ۲۶۱

شير شاه افغان (نامش فريد بن حسن بن ابراهيم) ۱۲۳

۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳

۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۲ - ۱۶۳

۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۷۰ - ۱۸۰ - ۱۸۵ - ۱۸۶

۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۳۲۴ ۳۳۶ - ۳۳۸ - ۳۳۹

شيردل خويش منعم خان ۱۷۷

قوم شيعه ۲۰۴

شيرعلي ملازم ميرزا كامران ۲۶۰ - ۲۶۲ - ۲۶۳

.. ۲۶۴ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۸۳

شيخم خواجه خضري .. .. ۲۷۲ - ۲۷۷

شير محمد پكنه (سيد محمد پكنه) ۲۸۷ - ۲۸۸

.. .. (شف ميم)

شير علي بيگ ۳۳۴

• حرف صاد •

حافظ صابرقاق .. .. .. ۲۱۱ - ۲۱۴

صافي ولي سلطان ۲۱۹

صالح ديوانه ۳۲۵

صدر خان .. ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴

صلحا بن آدم عم ۵۴

صوفيان خليفه ۲۱۹

• حرف طاء •

طاق بن اغور خان ۶۰

طاؤس خان برادر شاه منصور ۹۲

امير طاهر .. .. .. ۱۷۳ - ۱۷۶ - ۲۳۳

طاهر محمد پسر مير خرد .. .. ۴۹۹ - ۳۶۶

محمد طاهر خان .. .. .. ۳۱۱ - ۳۱۶

امير طراغای پدر تيمور .. .. ۴۸ - ۷۷ - ۷۹

شاه طهماسپ صفوي والیء ايران ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۲۰۵

۲۰۶ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۲

.. .. .. ۲۴۰ - ۲۴۹ - ۲۵۳ - ۳۳۴

.. .. • حرف ظاء •

ظفر علي ولد فقير بيگ ۱۷۶

Digitized by Google

سمانچي ۳۱۵

مهتر سنبل میر آتش سنبل خان (صفدر خان) ملازم همایون .. .. ۲۰ - ۲۲۴ - ۲۶۳ - ۲۶۶

سند بن حام ۵۸

سنکو پسر آونگ خان ۷۲

سلطان (میرزا) سنجر برلاس ۹۰ - ۲۶۰ - ۲۶۲

سنکر خان جنجوعه ۱۰۵

سنکای ناگوري ملازم مالدیو ۱۸۰

میرزا سنجر ولد شهربانو بیگم ۲۰۲

سدّیان ۲۰۴

سنجاب سلطان افشار حاکم فراه ۲۱۸

سنگي اتا درویش ۳۳۵

سوغوچیچن پسر ایرمچي برلاس ۴۹ - ۷۱ - ۷۲

سونج خان ۶۲

قرم سیورها ۵۰

سیورغتمش برادر تیمور ۷۹

سیورغتمش بن میران شاه ۸۲

سیوندک سلطان قورچي باشي افشار .. ۲۱۸

سیف خان کوکهٔ اکبر و پسر خواجه مقصود ۲۲۲

میرسید علي زمیندار ۲۴۹

میرسید علي .. .. .. ۲۹۲ - ۳۴۲

میرسید علي سبزواري ۲۹۹

سید علي ۳۲۸

• حرف شین •

شام بن یغن ۵۸

میرزا شاه رخ پسر تیمور .. ۸۱ - ۸۲ - ۸۳

شاهرخ میرزا بن ابو سعید میرزا ۸۳

شاه بیگ ارغون برادر محمد مقیم پسر ذوالنون ارغون .. .. .. ۸۹ - ۹۱ - ۱۳۵ - ۱۷۳

شاه بیگم مادر سببیع بابر پادشاه .. ۹۰ - ۹۱

شاهي بیگ خان .. .. .. ۹۱ - ۱۶۸

خواجه شاه میرحسین .. ۹۵ - ۹۶ (شف میم)

شاهم خان جلایر ۱۵۳ - ۱۷۶ - ۲۳۵ - ۲۸۲ - ۲۹۱

.. .. ۳۱۸

شاه میرزا پسر محمد سلطان میرزا ۱۶۳ - ۱۷۱ - ۲۴۱

.. .. ۲۸۵

شاه ولد ملازم عسکري میرزا ۱۹۲

استاد شاه محمد سرنائي ۲۱۱

شاه قلي سلطان ۲۱۳

شاه قلي سلطان استجلو حاکم مشهد .. ۲۱۵

شاه قلي سلطان مهردار ۲۱۸

شاه قلي سلطان افشار حاکم کرمان .. ۲۱۸

شاهم علي جلایر پدر تیمور جلایر ۲۲۷ - ۲۲۸

شاه قلي نارنجي ۲۲۸ - ۲۵۲ - ۲۶۱ - ۲۹۱ - ۲۹۶

.. .. ۳۲۰ - ۳۴۲

شاه قلي سیستاني .. .. ۲۳۵ - ۲۳۶

شاه بردي خان ۲۴۴

شاه قلي سلطان خویش بیرام خان .. ۲۶۶

شاه محمد برادر حاجي محمد ۲۸۵ - ۲۹۸ - ۳۱۰

شاه محمد سلطان حصاري .. ۲۸۸ - ۲۸۹

میرزا شاه خویش میر برکه .. ۳۰۳ - ۳۴۶

شاه ولي اتکهٔ میرزا محمد حکیم ۳۴۰ (شف واو)

شاهباز خان افغان ۳۴۳

شجاعت خان ۱۴۰

شجاعت خان (سجاول خان) .. ۳۳۹

میر شریف خان برادر شمس الدین محمد اتکه خان

Digitized by Google

سادات بني مختار ۲۳۴

قوم سالقانچي ۲۷۶

سانقاجي امير ايماق ۲۹۹

سادات ترمذ .. .. .. ۳۰۳ - ۳۱۱

سبدل خان .. .. .. ۲۹۷ - ۲۹۸

مهتر سبهاكه (سهباكه) ۳۰۴

ستردي كهچي ۱۰۶

سدسان بن يافث .. .. ۵۸ - ۵۹

سرخ وداعي كهنه شاعر بے تعين ۱۱۹

سرمست خان .. .. ۱۵۲ - ۱۶۴

سردار بيگ پسر قراچه بيگ .. .. ۲۶۴ - ۲۸۰

سعادت يار كوكه پسر خالدار انگه ۴۴

شيخ سعدالدين حمويه ۵۲

سلطان سعيد خان .. .. ۱۱۵ - ۱۹۸ - ۲۸۵

سعيد بيگ سردار ۲۹۳

بابا سعيد قبچاق ۲۹۶ - ۳۰۰ - ۳۰۷ - ۳۲۵ - ۳۲۶

.. .. (شف باء)

سعيد خان پسر سارنگ گكهر ۳۲۴

سعادت خواجه ۳۵۷

سقلاب بن يافث ۵۸

سقّای برارندهٔ همايون از دريا نامش نظام ۱۵۹ - ۱۶۰

سلطان سكندر لودي (برادر علاؤالدين) پدر سلطان

ابراهيم .. .. ۹۳ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۴۷

سلطان سكندر سور افغان (احمد خان) ۹۸ - ۳۳۷

۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۶ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۵

.. .. ۳۶۶ - ۳۶۷ (شف الف)

سلطان سكندر پدر محمود خان ۱۰۶ - ۱۱۳ - ۱۱۴

سكندر خان ۱۴۱

سكندر (اسكندر) سلطان .. ۱۶۱ (شف الف)

سكندر توپچي (مظفر) .. ۱۷۱ (شف ميم)

سكندر خان اوزبک ۳۳۲ - ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۴ - ۳۴۵

.. .. ۳۵۱

ميرسلطان علي خواب بين ۸۹

ميرزا سليمان ۹۵ - ۱۰۶ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۲۰۰

۲۰۱ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۹ - ۲۴۱

۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۶۰ - ۲۶۸ - ۲۶۹

۲۷۱ - ۲۷۳ - ۲۷۵ - ۲۷۸ - ۲۸۱ - ۲۸۳ - ۲۸۵

۲۸۶ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۸

.. ۳۰۰ - ۳۰۴ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۵۴

سلهدي .. .. ۱۰۶ - ۱۳۳

ملا سلطان علي ۱۳۶

سليمه سلطان بيگم بنت گلرنگ بيگم بنت بابر پادشاه

.. .. ۱۴۹

سلطان بيگم زوجهٔ ميرزا عسكري .. ۱۹۴

سلطان علي افشار ۲۱۸

سلطان قلي قورچي باشي خويش محمد خان ۲۱۸

حافظ سلطان محمد رخنه .. ۲۲۳ - ۲۸۱

سلطان محمد بخشي (قراول بيگي) ۲۲۴ - ۲۵۹

.. .. (شف ميم)

خواجه سلطان محمد رشيدي وزير .. ۲۵۴

سلطان قلي انگه ۲۶۸

خواجه سلطان علي (افضل خان - ديوان) ۲۸۶

.. .. ۲۹۲ - ۳۰۱

سليم شاه (جلال خان) پسر شير شاه ۳۲۴ - ۳۲۵

۳۲۹ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹ (شف جيم)

ميرسمندر .. .. ۱۷۳ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۲۸۴

Digitized by Google

ڈونکرسي ۱۱۰

قوم ڈهوسر ۳۳۷

* حرف ذال *

ذوبون بيان پادشاه ۶۴

ذو النّون ارغون .. .. .. ۸۹ - ۹۱

* حرف راء *

رايمل جدّ رايسال درباري ۱۴۷

رايسال درباري ۱۴۷

رايمل سوني ۱۸۰

راجهٔ بکهو .. .. .. ۳۲۵ - ۳۲۶

راجهٔ کهلور ۳۲۶

رايسين جلواني ۳۵۳

رحمان قلي خان ۳۲۵

رستم ترکمان .. .. .. ۱۰۷ - ۱۰۸

رستم خان امير افغان ۳۵۲

رشيد خان .. .. .. ۱۱۵ - ۲۹۱

رضيّه سلطان بيگم دختر عمر شيخ .. ۸۶

رفيع الدين صفوي .. .. ۱۰۴ - ۱۶۷

رفيع (رفيق) کوکه .. .. ۲۲۹ - ۲۷۱

رکن داؤد ملازم سلطان بهادر ۱۳۶

رکن خان امير افغان ۳۵۳

رگهوناتهه (آدناتهه) ۵۱

رمکي چک امير کشمير ۱۷۰

بي‌بي روپا دايه ۴۴

روم بن يغن ۵۸

روس بن يافث ۵۸

رومي خان .. ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۴۲ - ۱۴۶ - ۱۵۱

روشن بيگ .. .. ۱۴۹ - ۱۵۲

روشن کوکه .. .. .. ۲۱۸ - ۲۲۲ - ۲۷۷

مولوي معنوي روم ۲۷۱

خواجه روح الله ۲۸۶

مولانا روح الله استاد همايون ۳۵۷

* حرف زاء *

زاهد بيگ .. ۱۲۹ - ۱۴۹ - ۱۵۴ - ۱۵۷ - ۲۵۸

زبير راعي ۹۱

محمد زمان ميرزا .. ۹۹ - ۱۱۴ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۷

۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۵ - ۱۴۶ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۷

.. .. ۱۵۹

زنج بن حام ۵۸

مهتر زنبور ۱۴۱

زين خان کوکه پسر بيچه‌جان انگه .. ۴۴ - ۲۲۲

محمد زيتون .. .. .. ۱۰۰ - ۱۰۳ - ۱۰۴

شيخ زين صدر خافي نبيرهٔ شيخ زين الدين .. ۱۰۷

.. .. ۱۱۰ - ۱۱۹

شيخ زين الدين خافي ۱۱۹

زين الدين سلطان شاملو .. .. ۲۱۹ - ۲۲۹

سلطان زين الدين کشميري ۳۲۳

مولانا زين الدين محمود کمانگو ۳۳۳

* حرف سين *

سام بن نوح عم .. .. ۵۷ - ۵۸

قوم سالجيوت ۶۶

سالجوقي ۷۰

رانا سانکا ۱۰۲ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۱۰ - ۱۱۱

.. .. ۱۱۲ - ۳۲۴

سام ميرزا برادر شاه طهماسپ ۱۳۵ - ۱۷۰ - ۲۱۶ - ۲۱۸

سلطان سارنگ گکهر .. .. .. ۱۹۵ - ۳۲۴

Digitized by Google

خضرخواجه خان بن تغلق تیمور خان .. ۸۶
خضرخان هزاره ۲۲۵ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۵۷ - ۲۶۴
.. .. .. ۳۴۲ - ۳۴۵ - ۳۶۴
خضرخواجه خان (سلطان) ۲۳۴ - ۲۶۴ - ۲۸۱
۲۹۰ - ۳۰۷ - ۳۱۱ - ۳۳۳ - ۳۴۲ - ۳۶۴
میرزا خضرخان ۲۶۲
خضرخان افغان سلطان جلال الدین .. ۳۴۰
خلج بن یافث .. .. .. ۵۸ - ۵۹
خلج (از لقبهای ترک) ۶۰
خلیل بن میران شاه ۸۲
سلطان خلیل میرزا بن سلطان ابو سعید میرزا ۸۳
میرخلیفه .. .. ۹۶ - ۱۱۷ - ۲۵۷ - ۲۵۹
محمد خلیل آخته بیگي ۱۰۸
خواجه خلیفه .. ۱۰۸ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷
میرخلج .. .. .. ۲۲۷ - ۲۲۸
خنجر بیگ .. .. .. ۳۳۰ - ۳۴۲
خواجه احرار ناصرالدین (خواجه عبیدالله)
.. .. ۸۷ - ۱۱۸ - ۱۲۰ (شف‌عین)
خواجگي اسد جامدار .. .. .. ۱۰۷ - ۱۰۸
خواند میر مورخ .. .. .. ۱۲۰ - ۳۵۹
خواص خان رئیس افغانان .. ۱۵۲ - ۱۵۹ - ۱۶۴
.. .. ۱۶۵ - ۱۷۲ - ۳۳۶
خواجه حاجي کشمیري .. .. ۱۷۰ - ۱۹۹
قوم خواجه خضریان ۲۷۷
خواجه پادشاه مریض ۳۴۲

* حرف دال *

داؤد خان ۹۴
دده بیگ هزاره .. .. .. ۲۳۴ - ۲۴۲
قوم درلکین .. .. ۶۳ - ۶۷
امیر درویش محمد ساربان ۹۶ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۲۰
دریا خان .. .. ۱۰۰ - ۱۳۳
درویش محمد قراشیر پدر شجاعت خان .. ۱۴۰
درویش علي کتابدار ۱۴۱
دلاور خان ۱۰۷
دلپت رای ۱۱۰
دلدار آغاچه بیگم والدهٔ میرزا هندال ۱۵۵ - ۱۵۶
.. .. ۱۶۰ - ۲۳۱
دومنین (دوتمین) خان بن بوقا قاآن .. ۴۹ - ۹۷
دواخان بن براق خان .. .. ۷۷ - ۷۸ - ۸۶
دولتخان ۹۳
خواجه دوست خاوند ۱۰۵ - ۱۰۷ - ۲۳۳ - ۲۸۶
دوست بیگ ایشک‌آقا ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۲۹ - ۱۴۱ - ۱۴۹
دولت خان برادر نصیرخان ۱۴۷
خواجه دوست منشي ۱۶۷
ملک دولت چک ۱۹۹
حافظ دوست محمد خافي ۲۱۱
دوغان بیگ .. .. .. ۲۵۲ - ۲۵۳
دولت سلطان داماد میرزا کامران ۲۵۸
دوست محمد پسر میرزا قلي ۲۹۷
دوندو (فتح خان) نگهبان چیته ۳۴۷
دولت خواجه ۳۵۷
دیب یاقوی بن النجه خان .. .. ۴۹ - ۵۹
دیو میرزا ۲۱۸
دیو سلطان ۲۱۹
دیندار بیگ ۳۰۵

* حرف ذ *

Digitized by Google

حسن قلي آقا ۲۶۷

حسين سعيد پي ملازم پير محمد خان .. ۲۸۷

حسن صدر ۳۰۰

حسن آخته ۳۰۵

خواجه حسن وزير سركار آبي ۳۶۰

حكيمه دايه ۴۴

ميرزا محمد حكيم (ابو المفاخر - ابو الفضائل)

پسر همايون .. .. .. ۳۳۲ - ۳۴۰

حميده بانو بيگم مريم مكاني .. ۱۸ (شف ميم)

حميد خان ۹۴

حضرت حوّا عم .. .. .. ۵۳ - ۶۵

حيدر علي ملازم خواجه كلان بيگ ۹۴

مهتر حيدر ركابدار ۱۰۴

ميرزا حيدر كورگان بن محمد حسين ۱۱۵ - ۱۳۵

۱۳۶ - ۱۶۲ - ۱۶۴ - ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱

.. ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۸۴

حيدر بخشي ۱۵۲

حيدر سلطان شيباني ۲۱۹ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۴۱

.. .. ۲۴۳ - ۲۴۴

ملا حيرتي شاعر ۲۲۱

حيدر محمد آخته بيگي ۲۲۳ - ۲۴۲ - ۲۷۵ - ۲۸۱

.. ۲۹۰ - ۳۱۲ - ۳۳۳ - ۳۴۲ - ۳۵۱ - ۳۵۴

حيدر محمد خان ۲۵۲

حيدر دوست مغل .. .. .. ۲۷۲ - ۳۰۵

حيدر قاسم كوه بر ۲۹۶

حيدر قلي بيگ شاملو ۳۴۴

* حرف خاء *

خالدار انگه مادر سعادت يار كوكه ۴۴

حكيم خاقاني ۴۸

خانزاده بيگم همشيرهٔ بابر شاه ۸۵ - ۲۲۶ - ۲۳۰

.. ۲۳۱ - ۲۳۳ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۴۲

خان ميرزا برادر بابر شاه .. ۹۰ - ۹۱ - ۱۱۱ - ۲۸۲

اميرخان بيگ ۹۶

خانخانان ۱۰۷

خانجهان (فتح خان مروانی) . ۱۱۱ - ۱۴۲

.. .. ۳۴۷ (شف فاء)

خواجه خاوند محمود برادر خواجه عبد الحق ۱۶۸

.. .. ۱۷۱ - ۲۰۰ - ۲۴۴ - ۲۵۳

خانم بيگم كوچ ميرزا كامران ۲۳۶

خالق بردي ۲۷۱

خالدين ۲۹۱

خانم صبيهٔ ميرزا سليمان ۳۰۷

خالدين دوست سهاري بابا دوست ۳۱۶ (شف باء)

خانش بيگم زوجهٔ همايون صبيهٔ جوجوق ميرزای

خوارزمي ۳۳۲

خديجه سلطان بيگم ۱۱۲

خداوند خان وزير سلطان مظفر .. ۱۳۲ - ۱۴۱

خدا دوست پسر مصاحب بيگ ۲۶۴

خراسان بن عيلم ۵۸

ملا خرد زرگر .. .. ۲۷۵ - ۳۱۴

ميرخرد .. .. ۲۹۹ - ۳۶۶

خزر بن يافث ۵۸

خسرو شاه .. (بوقت بابر بود) ۸۸ - ۲۶۰

خسرو كوكلتاش ۹۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۴۵ - ۱۴۹

.. .. ۱۵۴

خسرو ملازم شاه ايران ۲۵۳

Digitized by Google

راجه چنتامن برهمن ۱۵۳

چولي بهادر .. .. ۲۰۳ - ۲۵۹

چهن بن يافث ۵۸

چين تيمور سلطان .. ۹۵ - ۱۰۶ - ۱۰۸ - ۱۱۲

● حرف حاء ●

حام بن نوح عم .. .. ۵۷ - ۵۸

حاتم خان .. .. ۹۴ - ۹۵

حاجي محمد خان (كوكي) (بابا قشقه) ۱۴۹

۱۵۴ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۱ - ۲۲۲

۲۲۸ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۳ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۶۱

۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۸ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶

۲۷۷ - ۲۸۰ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۶

۲۹۸ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸

.. .. ۳۰۹ - ۳۱۰

حاجي بيگم (مهد عليا) زوجهٔ همايون .. ۱۵۹

حاجي محمد عسس ۲۵۸

حافظ شيرازي لسان الغيب ۲۷۱

قاضي حامد ۳۲۶

حاجي محمد سيستاني .. .. ۳۳۴ - ۳۶۶

حبش بن حام ۵۸

مير حبش ۳۰۹

حبيب خان رئيس افغانان .. .. ۳۳۹ - ۳۴۴

حرم بيگم زوجهٔ ميرزا سليمان ۲۳۷

خواجه حسين خسر عمر شيخ ميرزا ۸۶

مولانا حسامي قراكولي ۸۶

سلطان حسين ميرزا (هم‌عصر بابر) ۸۹ - ۹۰

.. ۱۲۱ - ۱۲۳ - ۱۶۳ - ۱۶۸ - ۴۲۱ - ۲۳۳

شاه حسن (بابري) ۹۳

حسن خان ميواتي .. .. ۱۰۰ - ۱۰۶ - ۱۱۰

حسين خان نوحاني ۱۰۰

حسن ولد مكن ۱۰۳

امير شاه حسين .. .. ۱۰۳ - ۱۰۷ - ۱۰۸

خواجه حسين .. .. ۱۰۷ - ۱۰۸

حسين خان (ديگر) ۱۱۱

شاه حسين (حسن) بيگ ارغون ولد شاه بيگ ارغون

.. .. ۱۳۵ - ۱۷۳ - ۱۷۷ - ۱۹۰ - ۲۵۷

حسن پدر شير شاه ۱۴۷

حسن خلفات ۱۶۴

راى حسين جلواني ملازم شير شاه ۱۶۴

ميرزا حسن خان ۱۷۶ - ۲۳۳ - ۲۹۶ - ۳۱۱ - ۳۴۲

حسين خان سرواني ملازم شير شاه ۱۹۷

حسين ماكري پسر ابدال ماكري ۱۹۹

خواجه حسين مروي ۲۰۱ - ۳۳۰ - ۳۳۳ - ۳۴۲ - ۳۶۴

.. .. ۳۶۷

حسين قلي ميرزا شاملو برادر احمد سلطان شاملو

.. .. ۲۰۴ - ۲۱۸

حسن بيگ كوكه .. ۲۰۴ - ۲۱۸ - ۲۲۲ - ۲۵۹

ميرحسين كربلائي فاضل ۲۱۳

حسن سلطان شاملو ۲۱۹

حسين علي ايشك آقا ۲۲۳

ميرحسين ولد ميرزا بيگ ۲۲۴

سلطان حسين خان ۲۵۲ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۳۲۰ - ۳۴۲

حسين بيگ قورچي شاه ايران ۲۵۳

حسين (حسن) قلي سلطان مهردار ۲۵۳ - ۲۷۸

۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۹۰ - ۳۰۰

حسام الدين علي ولد مير خليفه .. ۲۵۷ - ۲۵۹

Digitized by Google

جعفر بیگ .. .. .. ۲۵۲ - ۲۵۳

قوم جگلي .. .. .. ۵۰ - ۵۱

قوم جلایر .. .. .. ۶۷ - ۶۸ - ۷۲

سلطان جلال‌الدین (بوقت چنگیز خان بود) ۷۳

جلال خان (از اولاد سلطان علاؤالدین) .. ۱۰۷

جلال خان (اسلام خان) (سلیم شاه) پسر شیر خان

۱۲۳ - ۱۵۲ - ۱۵۴ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۴ - ۱۶۵

.. .. ۱۹۶ (شف سین)

مولانا جلال تتوي ۱۵۹

جلال الدین بیگ .. .. ۱۹۰ - ۲۳۱ - ۲۶۴

خواجه جلال الدین محمود ۲۰۲ - ۲۴۱ - ۲۸۰ - ۲۸۴

۲۹۲ - ۲۹۶ - ۳۰۷ - ۳۰۹ - ۳۲۲ - ۳۲۶

.. .. ۳۶۰ - ۳۶۶

جمشید سابق .. .. .. ۶۰ - ۲۰۰

شیخ جمال ۹۶

جمال خان خاصه‌خیل سارنگ خاني .. ۱۲۳

مولانا جمال‌الدین محمد یوسف خطیب کشمیر ۱۹۸

مولانا جمشید معمائي ۲۲۱

جمیل بیگ .. .. ۲۲۸ - ۲۴۳ - ۲۶۳

میر جمال ۳۱۵

قبیلهٔ جنجوهه ۹۳

سلطان جنید برلاس ۹۵ - ۹۶ - ۹۸ - ۱۰۳ - ۱۰۴

.. .. ۱۲۴ - ۱۴۸ - ۲۶۰ - ۲۶۲

جنید بیگ برادر زادهٔ مظفر ترکمان ۱۷۰

جوینه بهادر پسر یلدوز خان .. .. ۴۹ - ۶۴

جوجي پسر چنگیز خان ۷۳

الوس جوجي ۷۶

جوکي برادر تیمور ۷۱

قبیلهٔ جود ۹۳

مهتر جوهر آفتابچي .. .. ۲۲۴ - ۳۴۶

جوجک میرزا ملازم پیر محمد خان .. ۲۸۷

بابا جوجک .. .. ۳۰۱ - ۳۲۵ (شف باء)

جوگي خان .. .. .. ۳۰۷ - ۳۲۴ - ۳۲۵

جوجوق میرزای خوارزمي ۳۳۲

میرزا جهان شاه بن قرا یوسف .. ۸۲ - ۲۱۹

جهانگیر میرزا بن عمر شیخ ۸۵ - ۸۸ - ۹۰ - ۹۱

.. .. ۲۸۲

جهانگیر قلي بیگ ۱۴۹ - ۱۵۲ - ۱۵۷ - ۱۶۰ - ۲۲۲

جیجي انگه کوچ شمس الدین محمد غزنوي ۴۴

.. .. ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۹۴ - ۲۲۵

قاضي جیا .. .. ۱۰۲ - ۱۰۴

رای جیسلمیر (رای لون کرن) ۱۸۱

جي بهادر اوزبک .. .. ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲

* حرف چے *

مولانا چاند منجم .. .. ۱۸ - ۱۹ - ۲۳ - ۱۸۱

چاکر بیگ خان ولد ویس قبچاق .. ۲۷۸ - ۲۸۲

.. .. ۲۹۲ - ۲۹۳

چغتای پسر چنگیز خان ۷۳ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۸۴ - ۸۶

الوس چغتای ۷۶ - ۸۸ - ۹۲ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۷۱

چغتائي سلطان ۲۵۰

چغتي خان ۳۶۳

چلمه بیگ کوکه .. .. ۲۰۴ - ۲۶۲ - ۳۳۱

چلپي بیگ ۲۹۶

چنگیز خان (تموچین) ۶۷ - ۶۸ - ۷۱ - ۷۴ - ۷۶

.. .. .. ۷۷ - ۸۶ (شف تاء)

رای چندر بهان ۱۱۰

Digitized by Google

تردي بيگ آتاوه ۱۴۹

ترش بيگ ۱۷۶

ترسون بيگ ولد باباجلاير ۱۸۱

ترسون برلاس ۱۹۱

تردي محمد جنگ جنگ .. ۲۶۳ - ۲۷۵

ترسون ميرزا ۲۶۸

تردي بيگ ۲۷۷

تسرّ الناظرين (نام اسب) ۲۹۰

تغلق تيمور خان بن السينوغا خان .. ۸۶

تكوز پسر خال ايلخان .. .. ۶۲ - ۶۳

تموچين (چنگيز خان) پسر بيسوكاى بهادر ۷۲

.. .. ۷۳ (شف چے)

تمر علي شغالي .. .. ۲۷۳ - ۲۷۴

تمر تاش انگه .. ... ۳۰۷ - ۳۲۵

تنگيز خان بن منكلي خان .. ۴۹ - ۶۲

تنبال پسر عيلم ۵۸

تنگيز بن اغور خان ۶۰

تنگري قلي مغول ۹۶

تومنه خان بن بايسنغر .. ۱۶ - ۴۹ - ۶۸ - ۶۹

.. .. .. ۷۴ - ۷۵ - ۷۸

توغ بيگي زوج كوكي انگه ۴۴

تور بن فريدون ۶۲

توقبا بن بوزنچر قاآن ۶۷

تولي پسر چنگيز خان .. .. ۷۳ - ۷۶

الوس تولي ۷۶

توقيمش خان ۷۹

تولك ياتيش نويس ۲۲۴

تولك خان قوچين (قورچي) .. ۲۳۵ ۲۸۲

.. .. .. ۲۹۸ - ۳۴۲

تولك طايقاني ۲۵۲

تورا نيان ۲۶۷

قوم توقباى ۲۷۶

تولكچي امير ايماق ۲۹۹

تهمتن ميرزا ولد ديو سلطان ۲۱۹

امير تيمور كورگان صاحبقران پسر امير طراغاى ۱۶

۲۵ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۸ - ۶۷ - ۶۸ - ۷۵ - ۷۷

۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۳ - ۸۹ - ۹۲ - ۹۷

۱۲۲ - ۱۲۸ - ۱۳۹ - ۱۶۳ - ۱۸۴ - ۲۱۹ - ۲۸۳

.. .. ۲۸۶ - ۳۳۵

تيمور تاش از نسل قيان .. .. ۴۹ - ۶۳

تيمور تاش بيگ اتاليق عمر شيخ ميرزا .. ۸۳

مهتر تيمور شربتچي .. .. ۲۲۴ - ۳۶۶

تيمور جلاير ۲۲۷

تيمور تاش ۳۱۵

* حرف ثاء *

مولانا ثاني ثاني خان ۳۱۵

* حرف جيم *

قوم جاموقه ۷۲

امير جان بيگ .. .. ۱۰۳ - ۱۰۷ - ۲۹۱

شيخ جام (احمد ژنده‌فيل) .. ۱۲۱ (شف الف)

جان محمد تقبائي ۳۱۵

قوم جانوده ۳۲۹

جباى بهادر ۲۲۴

جرنده افغان ۳۱۳

امام جعفر صادق رض ۵۲

جعفر سلطان ۲۰۷

Digitized by Google

بیگ ملوک محبوب میرزا کامران ۳۲۱ - ۳۴۸
.. .. ۳۳۱ - ۳۶۳
بیرنام پسر ملک کلان ۳۲۴
بیگ محمد ایشک آقا ۳۵۲
ملا بیکسي (بنگشي) ۳۶۴

* حرف پے *

پاینده محمد ویسي ۱۹۰
پرم دیو ۱۰۶
رانا پرماد ۱۸۲
شیخ پوران .. .. ۱۷۳ - ۱۹۰
پورنمل ۱۹۶
پهلو بن اسود ۵۸
خواجه پهلوان بدخشي .. .. ۱۰۷ - ۱۵۹
پهلوان اشتر ۲۵۸
پهلوان دوست میربر ۲۶۳ - ۲۸۳ - ۳۳۱ - ۳۶۳
پیچه جان (بیچه جان) انگه والدهٔ زین خان کوکه
.. .. ۴۴
پیر محمد پسر جهانگیر میرزا ۸۱
پیرعلي تاز ۸۱
پیرقلي سیستاني .. .. .. ۹۶ - ۱۰۳ - ۱۰۷
مولانا محمد پیرعلي .. .. ۱۳۳ - ۱۴۰ - ۱۵۹
پیر محمد خان اوزبک حاکم بلخ ۲۶۹ - ۲۷۱
.. ۲۷۸ - ۲۸۲ - ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۱
پیر محمد آخته .. .. .. ۲۸۸ - ۲۹۶
ملا پیر محمد ۳۴۴
پیر محمد رهتکي امیر افغان ۳۵۲
پیشرو خان ۳۶۴

* حرف تاء *

تاتار بن النجه خان ۶۰
قوم تاجیک .. .. ۶۱ - ۹۴
قوم تاتار .. .. ۶۲ - ۶۳ - ۶۷ - ۷۰ - ۷۱
قوم تالچوت ۷۲
تاتار (تتار) خان سارنگ خاني ۱۰۰ - ۱۰۴ - ۱۱۱
تاتارخان پسر سلطان علاؤالدین ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸
.. .. ۱۲۹
تاج خان ملازم سلطان بهادر ۱۳۱
تاج خان .. .. ۱۴۸ - ۳۵۲
ملا (شیخ) تاج الدین لاري .. .. ۱۸۱ - ۱۸۵
تاتار سلطان والئ خراسان ۲۱۳
تاخچي (تاخچي) بیگ .. .. ۲۸۱ - ۳۰۰
تاج الدین محمود باربیگي ۳۱۵
تاتارخان رئیس افغانان - ۳۳۹ - ۳۴۱ - ۳۴۴ - ۳۴۵
.. .. ۳۵۲
تب تنگري (ولي) ۷۳
تتارگکهر ۳۲۴
ترک بن یافث .. .. .. ۴۹ - ۵۸ - ۵۹
قوم ترکان ۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۷ - ۸۷
.. .. .. ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۲۸۷
قوم ترکمان ۶۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۹ - ۲۴۲
ترمشیرین خان بن دواخان .. .. ۷۷ - ۷۸
امیر تردي بیگ (تردي محمد) خان ۹۶ - ۱۰۷
۱۱۷ - ۱۴۰ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۹ - ۱۵۹ - ۱۸۱
۱۸۲ - ۱۸۵ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۲۷۲ - ۲۷۵
۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۸۵ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۳۳۰ - ۳۴۲
۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۵۱ - ۳۵۴ - ۳۶۴ - ۳۶۵
تردي یکه ۱۰۷

Digitized by Google

برتان بهادر ۷۱

براق‌خان بن بیسونتوا (بیسون‌توا) ۷۷ - ۷۸ - ۸۶

برهان‌الملک ملتانی ۱۲۸

برمزید امیر افغان ملازم شیر شاه .. ۱۵۲ - ۱۶۴

میر برکه پسر میر عبدالله ۱۷۶ - ۲۳۳ - ۲۴۳

۲۵۳ - ۲۶۱ - ۲۸۶ - ۲۹۶ - ۳۰۳ - ۳۱۱

قاضی برهان خافی ۲۲۳

حکیم بطلمیوس (بطلیموس) ۳۳ - ۳۵ - ۳۷ - ۴۱

ملا بقائی ۱۱۹

بکرماجیت (راجهٔ گوالیار بود) ۹۹ - ۱۱۲ - ۳۳۸

بلقیس‌مکانی شهربانو بیگم ۲۰۲

ملا بلال کتابدار ۲۲۴

قوم بلوچ .. .. .. ۲۳۶ - ۲۴۹ - ۲۷۶

بوقا قاآن بن بوزنجر قاآن .. .. ۴۹ - ۶۷

بوزنجر قاآن بن آلنقوا .. .. ۴۹ - ۶۶ - ۶۷

بورج بن سام ۵۸

بوذر بن سام ۵۸

بوزوق (از لقبهای ترک) ۶۰

بوقون قنقی پسر آلنقوا ۶۶

بوری (نوری) اوزبک ۱۳۳

بهاول انگه ۴۴

بهارخان (سلطان‌محمد) امیر افغان پسر دریا خان

.. .. ۱۰۰ - ۱۵۲

بهاریمل ایدری ۱۰۶

سلطان بهلول لودی ۱۰۷

سلطان بهادر ۱۲۴ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰

۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷

۱۳۸ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۸ - ۱۵۱

بهوپت رای ولد سلهدی ۱۳۳

قوم بهیل ۱۳۶

استاد بهزاد مصور ۱۳۶

بهوپال رای حاکم بیجاگده ۱۴۵

شیخ بهلول .. .. .. ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶

بهادرخان ملازم شیرشاه ۱۶۴

بهرام میرزا برادر شاه طهماسپ ۲۱۶

بهادر خان پسر حیدر سلطان شیبانی و برادر

علی‌قلی خان ۲۱۹ - ۲۲۹ - ۲۴۴ - ۲۵۲ - ۲۵۹

.. .. ۲۸۱ - ۲۹۶ - ۳۰۷ - ۳۱۱ - ۳۳۴

شیخ بهلول (دیگر) ۲۲۳ - ۲۵۲ - ۲۸۹ - ۲۹۶

.. .. ۳۲۰

قاضی بیضاوی ۵۴

بیسوکای بهادر پسر برتان بهادر .. ۷۱ - ۷۲

بیسون توا بن موانکان .. .. ۷۷ - ۷۸ - ۸۶

بیگ میرک ۱۰۶ - ۱۴۹ - ۱۵۱ - ۱۶۷ - ۱۷۱

.. .. ۲۷۷ - ۲۸۳

بیرام بیگ خان خانخانان - ۱۳۷ - ۱۴۹ - ۱۵۲ - ۱۸۵

۱۸۶ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۲۰۸ - ۲۱۶ - ۲۱۸

۲۲۱ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۳ - ۲۳۵ - ۲۴۰

۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۸ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۶۶ - ۳۰۹

۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵

۳۳۶ - ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۵

.. ۳۴۶ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۵ - ۳۶۷

بیگ محمد بکاول ۱۷۲

بیگ محمد آختهبیگی .. ۲۲۰ - ۲۹۱ - ۳۴۲

بیرم اوغلی سابق ۲۸۷

بیگ بابای کولابی .. .. ۲۹۷ - ۳۰۰

Digitized by Google

بایسنغر خان بن قایدوخان .. ۴۹ - ۶۸
باجوق (از لقبهای ترک) ۶۰
بایسنغر میرزا بن شاهرخ میرزا ۸۳
بابای کابلي اتالیق عمر شیخ پسر ابو سعید میرزا
.. .. ۸۳
بایسنغر میرزا پسر سلطان محمود میرزا .. ۸۸
ملا بابای بشاعري ۹۰
بابا قشقه .. ۹۶ - ۱۰۲ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۱۱
شیخ بایزید .. .. ۱۰۲ - ۱۰۴
بایزید .. .. .. ۱۱۲ - ۱۱۴ - ۱۲۴
بابا بیگ جلایر پدر شاهم خان ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۹
.. .. ۱۸۱
بابا جوجک .. ۱۷۰ - ۲۷۷ (شف جیم)
میر بابا دوست ۱۷۱
امیر سید محمد باقر حسیني ۱۷۲
بابرقلي مهردار میرزا شاه حسین .. ۱۷۷
باباحسن ابدال ۱۹۵
بابا دوست بخشي .. .. ۲۰۲ - ۲۲۲
بحرطامي شیخ بایزید بسطامي (ولي) .. ۲۱۵
بابای سهرندي ۲۲۸
بابا دوست یساول .. .. .. ۲۲۹ - ۳۰۰
بابوس بیگ ۲۳۰ - ۲۳۶ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۵۳
۲۶۴ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۹ - ۲۸۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳
.. .. .. ۳۳۰ - ۳۴۲ - ۳۴۶
مولانا بایزید .. .. ۲۵۵ - ۲۷۱ - ۳۱۷
بابا ششپر (ولي) ۲۶۱
بابا سعید قبچاق .. .. ۲۶۲ (شف سین)
باقي صالح ملازم میرزا کامران ۲۶۳
مولانا باقي یرغو ۲۶۸
بالتو بیگ تواچي بیگي .. .. ۲۸۱ - ۲۸۵
باباشاهو ۲۸۸
بالتو سلطان ۲۹۰
باقي محمد پروانچي ۲۹۱
بابا قچقار ۳۰۹
مولانا بابا دوست صدر ۳۱۵
بابا خزاري ۳۲۰
بابا بلاس (ولیٔ مجذوب) ۳۲۲
باقي بیگ یاتیش بیگي ۳۴۲
بالتو خان ۳۴۴
بین (بین) افغان ۹۴ - ۱۰۲ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۴
.. .. .. ۱۲۴ - ۱۴۷
بچلي خان امیر افغان ۳۵۲
امیر بچکه (بوچکه) بهادر ۱۳۱ - ۱۴۱ - ۱۴۹ - ۱۵۲
بخشوي لنکاه ۱۷۲
بخشي بانو بیگم همشیرهٔ اکبر .. ۲۲۵ - ۳۰۶
بدیع الزمان میرزا بن سلطان حسین میرزا ۹۰ - ۱۲۳
.. .. ۱۶۸
بداغ خان قچار (قاچار) ملازم شاه طهماسپ ۱۳۶
.. ۲۱۸ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱
بدرخان استجلو ۲۱۸
شاه بداغ خان .. ۲۹۱ - ۲۹۸ - ۳۲۵ - ۳۶۳
امیر برکل بن النکیر بهادر .. .. ۴۸ - ۷۷
قوم براهمه ۵۱
برهما .. .. ۵۱ - ۵۲
بربر بن حام ۵۸
الوس برلاس (لقب - بمعنیٔ شجاع بانسب) ۶۴ - ۷۱

Digitized by Google

الغ‌بیگ میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا و برادر
عمرشیخ میرزا .. .. ۸۳ - ۸۹
الوس مغل خان .. .. ۸۴ (شف‌مغل)
السینوغا خان بن دواخان ۸۶
الغچه خان تغائیٔ بابر ۸۷
الیاس خان ۱۱۱
الامان میرزا فرزند همایون ۱۱۳
الغ میرزا بن محمد سلطان میرزا - ۱۲۴ - ۱۴۴
۱۴۵ - ۱۴۸ - ۱۶۳ - ۱۷۱ - ۲۰۰ - ۲۳۰
۲۳۱ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۹
.. .. ۲۵۷ - ۲۵۹ - ۲۶۶ - ۲۸۴ - ۲۸۵
امیر الله‌دوست فاضل .. .. .. ۱۸۹ - ۱۹۰
الغ بیگ پسر هلهل سلطان ۳۳۵
امیربیگ حاکم زمین‌داور ۲۰۴
امیرشاهي شاعر ۲۱۴
خواجه امین‌الدین محمود هروي خواجه جهان
.. .. ۲۲۲ - ۳۴۲
امام قلي قورچي ۲۴۸
میر امانی شاعر .. .. .. ۲۵۰ - ۳۱۴
محمد امین ۲۹۷
انوش بن شیث عم .. .. ۴۹ - ۵۴
انوش آغا دختر خواجه حسین زوجهٔ عمر شیخ میرزا
.. .. ۸۶
میرزا انور ۱۱۵
اوزخان بن مغل خان ۹۰
اولون انگه زوجهٔ بیسوکای بهادر ۷۲
اوکدای پسر چنگیزخان .. ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶
قوم اوزبک .. ۸۵ - ۸۸ - ۹۱ - ۲۳۷ - ۲۵۵ - ۲۶۰
۲۶۸ - ۲۷۱ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۸ - ۲۸۹
.. .. .. ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳
راول اودي سنگهه .. .. .. ۱۰۶ - ۱۱۰
اویس سلطان ۲۵۲
اویکن اغلان ۲۸۸
اویماقات (ایماقات) درهٔ کز ۲۸۹
اهواز بن اسود ۵۸
ایجل نویان بن قراچار نویان .. ۴۹ - ۷۶ - ۷۷
ایردمچي برلاس بن قاچولي .. .. ۴۹ - ۷۱
ایل خان بن تنگیزخان .. .. ۴۹ - ۶۰ - ۶۲
قوم ایغور .. .. ۶۰ - ۶۲ - ۶۹
ایلدرم بایزید قیصرروم .. .. ۸۰ - ۱۲۸
ایجل میرزا بن میران شاه ۸۲
ملا ایاق ۱۰۲
قوم ایماقات .. .. .. ۲۶۹ - ۲۹۹
ایل میرزا ملازم پیرمحمد خان ۲۸۷

* حرف باء *

ظهیرالدین محمد بابر پادشاه گیتي ستاني
فردوس‌مکاني پسر عمر شیخ میرزا ۱۱ - ۴۸ - ۸۵ - ۸۶
۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۲ - ۹۵ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹
۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۸
۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷
۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵
۱۲۶ - ۱۲۹ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۸
۱۷۱ - ۱۷۳ - ۱۷۵ - ۱۹۵ - ۲۱۶ - ۲۲۲ - ۲۲۳
۲۲۴ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۴ - ۲۳۶ - ۲۳۸ - ۲۴۱
۲۵۱ - ۲۶۰ - ۲۶۹ - ۲۸۲ - ۳۱۴ - ۳۲۳ - ۳۲۸
.. .. ۳۴۹ - ۳۵۷ - ۳۶۱ - ۳۶۲

Digitized by Google

احمد سلطان الاش اغلي اسنجلو ۲۱۹
شیخ احمد یسوي ۲۲۳
احمد بیگ ۲۵۲
احمد خان سور (سکندر) یزنهٔ سلیم خان ۳۳۹
.. .. ۳۵۲ (شف سکندر)
اخنوخ (یعني ادریس علیه السلام - اوریای سیوم
هرمس الهرامسه) بن یرد .. ۴۹ - ۵۵ - ۵۶
اختیار خان قاضي‌زاده .. .. ۱۳۷ - ۱۳۸
خواجه اختیار ۳۰۸
ادهم خان کوکه .. .. ۱۹۴ - ۲۲۵ - ۳۶۳
ادهم میرزا ولد دیو میرزا ۲۱۸
ارفخشد بن سام ۵۸
ارم بن سام ۵۸
اران پسر بوذر ۵۸
ارمن پسر بوذر ۵۸
ارقیل خواجه وزیر اغور خان ۶۱
قوم ارغون .. ۱۷۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۹ - ۲۶۲
اسقلینوس حکیم ۵۶
اسود بن سام ۵۸
شاه اسمٰعیل صفوي .. ۸۵ - ۸۶ - ۲۱۸ - ۲۹۵
سید اسحٰق (شتاب خان) ملازم سلطان بهادر ۱۴۳
اسمٰعیل ولد محمد شاه ۱۹۷
اسکندر سلطان پسر میرزا حیدر ۱۹۸
اسمٰعیل سلطان جامي ۲۲۹
اسمٰعیل بیگ دولدي .. .. ۲۳۴ - ۲۴۱
۲۶۴ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۷ - ۳۳۳ - ۳۴۲ - ۳۵۰
اسکندر سلطان (خان) .. ۲۶۰ - ۲۸۱ - ۲۹۰
اسمٰعیل کور (کوز) ۲۶۲
اسحٰق سلطان .. .. .. ۲۷۷ - ۲۹۲ - ۲۹۳
مولانا اسد ۳۶۳
اشرف خان میر منشي .. .. ۳۴۲ - ۳۶۴
اغور خان بن قراخان .. .. ۴۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲
اغزخان ۱۲۲
اغزیوار خان اتالیق سام میرزا ۱۳۵
افغانان ۸۹ - ۱۰۰ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۵
۱۵۸ - ۱۶۳ - ۱۶۵ - ۱۶۹ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۹۵
۱۹۸ - ۲۴۰ - ۲۴۹ - ۲۵۸ - ۲۶۱ - ۳۰۷ - ۳۱۱
۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۳ - ۳۲۵
۳۲۹ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۶ - ۳۳۹ - ۳۴۲ - ۳۴۳
.. .. ۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۴۷ - ۳۵۲
سید افضل پسر میرسلطانعلي خواب بین .. ۸۹
افغانان خلیل .. .. ۳۰۷ - ۳۰۸
افغانان مهمند .. .. ۳۰۷ - ۳۰۸
افغانان عبد الرحماني ۳۲۳
افغانان برمزیدي ۳۲۳
افضل خان میر بخشي .. ۳۴۲ - ۳۴۴ - ۳۶۴
اقلیمیا (اقلیما) خواهر قابیل ۵۳
الوس اکتای (اوکداي) ۷۶
مولانا الیاس اردبیلي .. .. ۴۰ - ۲۲۱ - ۳۴۲
النکیر (ایلنکر) بهادر بن ایجل نویان ۴۹ - ۷۶ - ۷۷
النجه خان بن گیوک خان .. .. .. ۴۹ - ۵۹
النجه خان بن ترک .. .. ۴۹ - ۵۹
التان خان ۷۰
النکر میرزا بن میران شاه ۸۲
میرزا الغ بیگ ابن عم ابوسعید بن سلطان محمد ۸۲
.. .. ۲۵۵

Digitized by Google

ابو مسلم مروزي ۶۷

سلطان ابو سعید که پیش از تیمور در ایران سلطنت داشت ۷۸

ابا بکر میرزا پسر میران شاه .. .. ۸۱ - ۸۲

ابا بکر میرزا بن سلطان ابو سعید میرزا .. ۸۳

سلطان ابراهیم بن سلطان سکندر لودي .. ۹۳ - ۹۴

۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۱۰۰ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴

.. .. ۱۱۶ - ۱۲۳ - ۱۲۶ - ۱۲۸ - ۱۲۹

ابو المحمد نیزه باز .. .. ۹۶ - ۱۱۱ - ۱۱۲

میر ابوالبقا ۱۱۶ - ۱۱۹ - ۱۶۸ - ۱۷۲ - ۱۷۴ - ۱۷۵

شیخ ابوالوجد فارغي خال شیخ زین ۱۱۹

میر ابو تراب رئیس گجرات ۱۴۶

ابراهیم شیراخیل جد شیرشاه ۱۴۷

ابراهیم بیگ چابرق .. .. ۱۴۹ - ۱۵۲ - ۱۵۳

ابن علي قراول بیگي ۱۵۷

ابدال ماکري امیر کشمیر .. ۱۷۰ - ۱۹۷ - ۱۹۹

ابراهیم بیگ ایشک آقا .. .. ۱۷۹ - ۲۲۳ - ۲۵۰

میر ابوالقاسم حاکم گوالیار .. .. ۱۸۶ - ۱۹۶

ابوالخیر ملازم میرزا عسکري .. ۱۹۰ - ۱۹۲

میر ابوالحسن صدر ۱۹۲

میرزا ابراهیم ولد میرزا سلیمان ۲۰۱ - ۲۳۱ - ۲۳۷

۲۶۹ - ۲۷۱ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۸ - ۲۸۰

۲۸۳ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۹۲ - ۲۹۸ - ۳۰۰ - ۳۰۴

.. .. .. ۳۰۶ - ۳۱۱

ابو القاسم خلفا ۲۱۸

ابوالفتح سلطان افشار ۲۱۹

شیخ ابوالقاسم جرجاني .. .. ۲۲۱ - ۳۴۲

میرزا ابراهیم (میرزا ابوالقاسم) پسر میرزا کامران

.. .. ۲۲۶ - ۲۴۴

ابوالحسن بیگ برادر زادهٔ قراچه خان .. ۲۳۴

ابوالقاسم قورچي شاه ایران ۲۵۹

ابدال کوکه ملازم میرزا کامران .. ۳۰۷ - ۳۲۵

شاه ابوالمعالي ۳۱۱ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۴۲ - ۳۴۳

.. .. .. ۳۴۶ - ۳۵۰ - ۳۵۵ - ۳۶۶

خواجه ابراهیم بدخشي .. .. ۳۱۴ - ۳۱۵

سلطان ابراهیم پسر همایون ۳۳۲

ابراهیم خان سور پسر غازي خان ۳۳۷ - ۳۳۹ - ۳۵۴

خواجه ابوالقاسم ۳۴۲

ابراهیم خان اوزبک ۳۵۰

میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کامران ۳۶۵

اتکه خان (شمس الدین محمد غزنوي - شف شین و غین) ۱۹۴ - ۲۵۹ - ۲۸۳ - ۳۲۲ - ۳۳۴

.. .. .. ۳۴۸ - ۳۵۲ - ۳۶۶ - ۳۶۷

احمد جام (ژنده فیل) پدر مریم مکاني حمیده بانوبیگم

.. .. ۱۸ - ۲۱۵

سلطان احمد میرزا بن سلطان ابو سعید میرزا ۸۳

.. .. .. ۸۴ - ۸۷ - ۸۸

احمد یوسف .. .. .. ۹۰ - ۱۰۷ - ۱۰۸

احمد قاسم کابلي .. .. .. ۹۰ - ۱۰۳

امیر احمدي پروانچي .. .. ۹۵ - ۹۶ - ۱۰۰

احمد شاه نبیرهٔ سلطان ناصرالدین ۱۱۲

سلطان احمد جلایر (در زمان تیمور بود) .. ۱۲۸

ملک احمد لاد ملازم سلطان بهادر ۱۳۶

استاد احمد رومي ۱۶۴

احمد سلطان شاملو حاکم سیستان ولد محمد خلیفه

.. .. .. ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۱۴ - ۲۱۸

Digitized by Google

* بسم الله الرحمن الرحيم *

فهرست نامهای مردمان و مواضع و قلعجات و آبها وغیره (که در اولین دفتر اکبرنامه وقوع یافته اند) بترتیب حروف هجاء - اما نامهائیکه در یک صفحه بتکرار واقع شده‌اند ذکر آن صفحه بتکرار نیاورده شد - بلکه بر یکبار اکتفا کرده آمد - گلچینان این روضهٔ ناضره را باید که آن صفحه را بتمامها نظاره فرمایند - تا بر همگي حالات مندرجهٔ آن صفحه آگاهي یابند - و چون قلعجات بلفظ قلعه یا حصار و جز آن و آبها بلفظ آب یا دریا و جز آن تمیز مي‌یابند اسمای قلع و آبها را جداگانه نیاورده فهرست را بر دو منظر مرتب ساختم - اولین برای مردمان - و دومین برای مواضع و غیره - و چون این کتاب در بیان سوانح و حالات اکبر تالیف یافته است و تقریبًا هر واقعهٔ مرقومهٔ این کتاب را صراحةً یا ضمنًا بذاتش نسبتے ست و نیز صفحهٔ از ذکرش (که بحضرت شاهنشاهي یا خدیو عالم - یا خدیو زمان و هم برین نمط آمده) عاري نیست الا یک دو صفحه فلهذا از برای احتراز از عبث در فهرست نامش را مذکور نساختم - و تطویل مردود را گذاشته ایجاز مودود را کار بستم *

* شعر * * حسبي الاه العالمین فانه * مولی حسیب قادر و نصیر *

* منظر اول در اسامیء مردمان و قبائل و اقوام و غیره *

* حرف الف *

آلنقوا بنت جوینه بهادر و مادر بوزنجر قاآن ۱۲ - ۴۹ ۶۴ - ۶۵ - ۷۲ - ۱۲۲ - ۱۶۶
آي خان پسر کن خان .. .. ۴۹ - ۶۱
حضرت آدم صفي علیه السلام ۴۹ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴ ۵۵ - ۵۷ - ۶۵ - ۶۹ - ۱۲۲ - ۱۸۴ - ۳۲۴ - ۳۶۸
آغازیمون مصري (اوریای ثاني) ۵۵
آذربیجان پسر بوذر ۵۸
آذرخان بن مغل خان ۶۰
آي خان پسر اغرر خان ۶۰
آورنگ خان ۷۲
آل مظفر ۷۹
آذون حسن آق قویاو .. .. ۸۲ - ۸۳
آرایش خان ۱۰۷
آفاق ملازم بابر شاه ۱۱۲
سلطان آدم گکهر ۱۹۵ - ۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۶ - ۳۲۷
.. .. ۳۴۱
آق (آقا) سلطان .. ۲۴۳ - ۲۶۸ - ۳۰۴ - ۳۰۷
آدینه تقبائي ۳۱۵
آوازخان پسر سلیم شاه ۳۲۵
آدم خان قیام خاني امیر افغانان ۳۵۲
شیخ آذري شاعر ۳۶۳
ابوالفضل مولف ۹ - ۳۱ - ۴۷ - ۵۲ - ۱۸۸ - ۲۵۶
.. .. .. ۳۲۴ - ۳۴۷ - ۳۶۹
ابرخس حکیم ۴۱
سلطان ابوسعید میرزا پسر سلطان محمد میرزا و پدر عمر شیخ میرزا .. .. ۴۸ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۹
شیخ ابن عربي ۵۲
ابن جوزي ۵۴
ابومعشر بلخي ۵۶

Digitized by Google

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۳۳	۲	مشریف	تشریف
۳۳۴	۳	دلخواه	دلخواه
ایضا	۹	خنگ	خنک
۳۳۶	۱۳	بتّغب	بتغلّب
۳۴۰	۱۱	مرج	مرج
ایضا	۱۴	ر	را
۳۴۵	۱۵	جانستن	جانستان
۳۵۲	۱	همّت	همّت
ایضا	۳	وفي	ولي
۳۵۷	۴	حقائق	حقائق
۳۶۰	۱۸	از جملهٔ	و از جملهٔ
۳۶۹	۱۵	و دو	دو
ایضا	۲۶	][	]
۳۷۰	۱۴	رباطنًا	و باطنًا

Digitized by Google

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۴۳	۱۹	ترتیب	ترتیبِ
۲۵۴	۱	برهمزدگی	برهمزدگی
ایضًا	ایضًا	روزگا	روزگار
ایضًا	۲	طلب	طلب
۲۵۵	۸	کاهمرد	کمهرد
۲۵۶	۳	اسماء	اسمای
ایضًا	۱۴	هنگاه	هنگامِ
۲۵۹	۴	دولتخواهان	دولتخواهانِ
ایضًا	۱۷	معتدمان	معتمدان
۲۶۰	۳	باوجود	باوجودِ
ایضًا	۶	تیه	تیهِ
۲۶۱	۴	نزول	نزولِ
ایضًا	۱۹	متوجّه	متوجّهِ
۲۶۴	۵	برسر	برسرِ
ایضًا	۲۳	ازین	ازین
۲۶۷	۲	ازراه تملّق	ازراهِ تملّق
۲۶۸	۱۷	اتکه	اتکه
۲۷۰	۲۰	تعلیم	تعلیمِ
۲۷۱	۱۰	ع	عِ
ایضًا	۱۵	مقدم	مقدمِ
ایضًا	۱۷	لوازم	لوازمِ
ایضًا	۲۲	نبرد	نبردِ
۲۷۲	۱۵	رگردان	روگردان
۲۷۴	۱۶	پجشیر	پنجشیر
ایضًا	ایضًا	ملک	ملک
ایضًا	۲۴	تشریف	تشریفِ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۷۵	۵	حضات	حضرتِ
ایضًا	۹	بجشیر	پنجشیر
۲۷۹	۱۶	سعادت	سعادت
۲۸۰	۱۴	عالم	عالمِ
ایضًا	۲۷	بدولت	بدولتِ
۲۸۲	۱۰	دولتخانه	دولتخانه
۲۸۴	۲۱	جهانبزني	جهانباني
۲۸۶	۶	حال	حالِ
۲۸۷	۱۰	مسحکم	مستحکم
ایضًا	۱۱	محصّنانِ	متحصّنانِ
ایضًا	۲۰	لنجایش	گنجایش
۲۹۳	۸	بیگ	بیگ
ایضًا	۱۶	اعراق	آغرق
۲۹۵	۵	تمام	تمامِ
ایضًا	۹	قدر	قدرِ
۳۰۱	۱۱	کنف	کنفِ
۳۰۲	۲۳	حکایت	حکایت
۳۱۶	۳	ملازمان	ملازمانِ
ایضًا	ایضا	امّا بواسطهٔ	امّا بواسطهٔ
ایضًا	ایضًا	قندوزرا	قندوزرا
۳۱۸	۴	بمواجید	بمواجیدِ
۳۱۹	۱۰	انداخته	انداخته
۳۲۳	۱۹	بار	بارِ
۳۲۹	۱۸	سخدان	سخنان
۳۳۲	۴	مخدّرات	مخدّراتِ
ایضًا	۹	ظلم	ظالم

Digitized by Google

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	۱۴	درِ ضمیر	درضمیرِ
۱۶۱	۶	جنبِ	جنگِ
۱۶۳	۱۷	پسرانِ	پسرانِ او
..	..	الغ میرزا	الغ میرزا
۱۶۵	۱۴	خرده شود	خورده شود
۱۶۷	۲	بعرض	بعرضِ
ایضاً	۱۹	سوم	سیومِ
۱۶۹	۱۱	رجمند	ارجمند
ایضاً	۲۱	شیرخار	شیرخان
ایضاً	ایضاً	مساعدات	مساعداتِ
..	..	۰۷۱	۱۷۰
۱۷۰	۱۵	باکري	ماکري
۱۷۲	۱	ناصه	ناصر
ایضاً	۴	پندپدیر	پندپذیر
۱۷۳	۱	بذات	بذاتِ
ایضاً	۱۸	جاجکان	حاجکان
۱۷۷	۶	زمینِ	زمین
۱۷۹	۲۰	واصل پور	حاصل پور
۱۸۳	۱۱	بطن	بطنِ
۱۸۶	۱۳	هردوار	ماژوار
۱۸۷	۱۲	میکشت	میگشت
۱۹۰	۱۲	مستنگ	مشتنگ
۱۹۳	۲	۵ اشا	حاشا
۱۹۴	۱	لوزمِ	لوازمِ
ایضاً	۶	اتکه	انکه
۱۹۵	۱۵	ککهر	کهر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۹۶	۱	وسبعِ	وسیعِ
ایضاً	۷	داده	دادهٔ
ایضاً	۲۲	تنگِ	ننگِ
۱۹۷	۱۶	ندارند	ندارد
۲۰۰	۶	تاباز	وتاباز
ایضاً	۷	دربن	دربن
ایضاً	۱۱	فوّتِ	قوّتِ
۲۰۲	۲	بنو	بانو
۲۰۶	۷	دوازده	دوازدهمِ
۲۰۷	۲۰	کاخانهای	کارخانهای
۲۱۲	۸	دانسته	شایسته
۲۱۸	۲۳	افشا	افشار
۲۲۳	۲۴	شاهناهی	شاهنشاهي
۲۲۵	۸	ثوانید	توانید
۲۲۷	۲۳	ثنگ	تنگ
۲۳۰	۲۲	بیگه	بیکه
۲۳۱	۲۱	نصاف	انصاف
ایضاً	۲۵	لکشر	لشکر
۲۳۲	۴	ازهرطرف	(ازهرطرف
۲۳۳	۲۱	مهمّات	مهمّاتِ
۲۳۴	۱۸	نداخت	انداخت
۲۳۶	۱	زَولانه	زَولانه
۲۳۷	۱	ٮمیرزا	بمیرزا
۲۳۸	۱۰	صاحبانِ	صاحبان
ایضاً	۲۰	مزاباشیه	قزلباشیه
۲۴۰	۲۲	وقتِ	وقتِ

Digitized by Google

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضًا	۲۳	امرا	و امرا
۹۳	۶	مال آن	مالِ امان
ایضًا	۲۰	برهمنونی	برهنمونی
۹۴	۵	مرکبِ	موکبِ
ایضًا	۱۶	محمدعلي	و محمدعلی
۹۵	۱۳	بافته	یافته
ایضًا	۲۱	تلافي مشاق	تلافیِ مشاقّ
۹۶	۲۵	سپاه گران	سپاهِ گرانِ او
۹۷	۲	جوشن پوش	جوشن پوشِ
ایضًا	۴	هنکام	هنکامِ
۹۹	۳	آرامشي	آرامشے
ایضًا	۹	هفاد لک	هفتاد لک
۱۰۱	۴	مخطورات	مخطوراتِ
ایضًا	۱۹	کامیاب	کامیابِ
ایضًا	۲۳	اشتات	اشتات (۳)
۱۰۳	۲۵	برماقتِ	برفاقتِ
۱۰۴	۱۹	مشمول	مشمولِ
۱۰۷	۷	قوچین	قوچین
۱۱۱	۱	قورجي	قورچي
ایضا	۱۸	باباقشقه	و باباقشقه
۱۱۷	۱۲	عدس	عدل
ایضًا	۲۳	بتائید	بتائیدِ
۱۱۸	۲۱	اشارِ	اشعارِ
۱۲۰	۱۴	مرتّب	مرتّبِ
ایضًا	ایضًا	براهمن	براهینِ
۱۲۲	۱۳	احصار	احصا

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضًا	۱۸	رضاجوئي	رضاجوئیِ
۱۲۷	۵	باتفّاقِ	باتّفاق
۱۲۸	۱۱	رنتهنپور	رنتنبهور
ایضًا	۱۲	تاتاخان	تاتارخان
۱۳۱	۲۳	مردمِ	مردمِ
۱۳۲	۲۲	بغلچه	نعلچه
۱۳۳	۲۰	دیپ	دیب
۱۳۵	۱۸	گورگان	کورگان
ایضًا	۲۳	آچ	آچه
۱۳۶	۹	کواران	گواران
ایضًا	۲۳	برینِ	برین
ایضًا	ایضًا	بشیبهٔ	بشپهٔ
۱۳۷	۲	نرباد	نریاد
ایضًا	۳	معتمدان	معتمدانِ
ایضًا	۱۱	هالول	هانول
ایضًا	۱۴	حکم	حکمِ
۱۳۸	۲	بشیبهٔ	بشپهٔ
۱۴۰	۱۰	محمد پرغلي	پیرمحمدعلي
۱۴۱	۱۰	سرکیچ	سرکیچ
ایضًا	۱۴	برروج	بروج
۱۵۴	۴	قبل	قول
ایضًا	۱۷	چنانچهٔ	چنانچه
۱۵۶	۲۳	امور	امورِ
۱۵۸	۱۱	چند	چندِ
۱۵۹	۷	باباجلایر وتردي	باباجلایر
..	..	بیگ وقوچ بیگ	و قوچ بیگ

Digitized by Google

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	۴۵	برموز	برموزِ
۲۴	۱۶	عاقبة	عاقبة
۲۶	۱۱	بنظر	بنظرِ
۲۸	۷	انواعِ	انواعِ
۲۹	۲۴	زایچهٔ	رایحهٔ
۳۰	۲۲	بےاندزه	بےاندازه
ایضاً	ایضاً	متصّرف	متصرّف
ایضاً	۲۶	(۳)	(۲)
۳۳	۱	دوارده	دوازده
ایضاً	۲۱	مدّکر	مذکّر
۳۴	۳	نسرالطّائر	نسرالطّائر
ایضاً	۲۰	مدّکر	مذکّر
۳۵	۱	بحو	نحوِ
ایضاً	۲۲	جدره	درجه
۳۷	۱	حدِخود	حدّخود
ایضاً	۶	خبّه	خانه
ایضاً	۱۱	نادرستِ	نادرستِ
ایضاً	۲۰	انتظامِ	انتظامِ
۳۸	۲۶	خاته	خانه
۴۰	۳	رمدبدد	رمدبند
۴۶	۱	موکبِ	موکب
ایضاً	ایضاً	شاه	شاهِ
ایضاً	۷	اجلای	انجلی
۴۸	۱۴	لراجِ	اوجِ
۵۸	۲۱	تسلّیِ بخش	تسلّی بخشِ
۶۰	۲۳	زبانزد مردمِ	زبانزدِ مردم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۱	۹	جورنغاز	جرانغار - جوانغار
ایضاً	۲۰	بیدارِ	بیدار
۶۲	۱۶	تورِ بن	تور بنِ
ایضاً	۱۷	فدایبانه	فدائیانه
ایضاً	۲۱	خال	خالِ
ایضاً	۲۵	دنسته	دانسته
۶۶	۶	اندارج	اندراج
۷۱	۱۸	کارساز	کارسازِ
ایضاً	ایضاً	نظام‌بخشِ	نظام بخش
۷۲	۱۵	ورطهای	ورطها
۷۳	۱۶	تنکوزئیل	تنکوزائیل
۷۵	۷	خانزادهای	خانزادها
۷۷	۱	بایری	بایران
۷۹	۲۷	بعزم شاهِ	بعزمِ شام
۸۰	۵	ملازم	ملازمِ
۸۶	۱۴	همم	همِ
۸۷	۱۹	محمود (۳)	محمود (۵)
ایضاً	۲۰	درزی (۵)	درزي (۶)
ایضاً	۲۶	[د] - (۴) نسخهٔ [د]	
ایضاً	ایضاً	(۴)	(۵)
ایضاً	ایضاً	(۵)	(۶)
۸۸	۷	آمده	آمد
۹۰	۱	کهمرو	کمهره
ایضاً	۷	موکب	موکبِ
۹۲	۲	عیسی خیل	بعیسی خیل
ایضاً	۶	مندراوّل	مندراول

Digitized by Google

تصحیح اغلاطیکه در اولین دفتر اکبرنامه هنگام انطباع راه یافته

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۲	پرکار	پرگار
ایضاً	۱۶	موده	موبد
۲	۲۳	تدگنای	تنگنای
۳	۷	عنایت نکردي	عنایت‌کردي
ایضاً	۱۳	کارِگاه	کارگاهِ
۴	۴	آفرین	آفرین
ایضاً	۷	زبان	زبانِ
ایضاً	۲۳	نسایم	نسایمِ
۵	۷	افتاد	افتاد -
۶	۱۲	قدردان	قدردانِ
ایضاً	۲۶	وثقی	وُثقای
۷	۱۰	نوائر	نوائرِ
۸	۲۶	دنیی	دنیا
۹	۱۶	حرائدِ	جرائدِ
۱۰	۱	فروعِ	فروغِ
ایضاً	۱۰	دنجوری	گنجوری
ایضاً	۱۷	مکوّنات	مکوّنات
ایضاً	۲۰	کافّهٔ	کافّهٔ
۱۱	۵	دور بینِ	دوربین
ایضاً	۱۱	خلوتیانِ	خلوتیانِ
ایضاً	۲۱	ترقّیات	ترقّیات

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۲	۴	بمساعدت	بمساعدتِ
ایضاً	۱۷	دولتمندِان	دولتمندانِ
ایضاً	۱۸	بنوید	بنویدِ
ایضاً	ایضاً	قدرم	قدرمِ
ایضاً	ایضاً	اقدام	اقدامِ
ایضاً	۲۲	متّرصدِ	متّرصّدِ
۱۴	۲۲	بنورِ	بنورِ
ایضاً	۲۶	خان‌اعظمِ	خانِ‌اعظم
۱۵	۷	نعمت	نعمتِ
ایضاً	۲۴	نژادان	نژادانِ
۱۶	۱۸	رمزدانان	رمزدانانِ
۱۷	۱۳	نیّر	نیّرِ
۱۸	۷	بوراقِ	بوارقِ
ایضاً	۱۴	شعری	شعرای
۱۹	۲۷	بادهٔ	باده
۲۰	۶	نظامِ‌بخشِ	نظام‌بخشِ
ایضاً	۲۴	دادند	داد
ایضاً	۲۴	رساندند	رساند
ایضاً	۲۴	سپیده‌دم	سپیده‌دمِ
ایضاً	۲۷	(۲) (۳)	(۳) (۲)
۲۱	۱۶	قهقهٔ	قهقهه

Digitized by Google

(هر دو طایفه مقصود حقیقی شناسند) در رسیده - امید که درین کار شگرف کامیاب آرزو گردم *

* نظم *

* کلکم که سرش زبان غیب است * گنجینه گشای کان غیب است *

* زانکس که نگه کند به تمکین * انصاف طلب کنم نه تحسین *

* این نامه سزای آفرین باد *

* انشاء الله که (۲) اینچنین باد *

---

(۲) نسخهٔ [ح] انشاء الله اینچنین - و نسخهٔ [ط] که همچنین *

* تاریخ طبع دفتر اول *

* شمسي *	* قمري *
۱۸۷۷ع ۱۸۷۷ع	۱۲۹۴ هـ
اتمت بفضله جل اعطاءه - والختمت	اتم الجزء بخیر
* دیگر *	* دیگر *
۱۸۷۷ع	۱۲۹۴ هـ
* ع * شکر حسیب صد که بآخر رسید طبع	* ع * از لطف بے نیاز بآخر رسید جز (۱)
* دیگر ظاهرًا و باطنًا *	* دیگر ظاهرًا و باطنًا *
۱۸۷۷ع	۱۲۹۴ هـ
بماه می یکهزار هشصد هفتاد و هفت عیسوي	در جمادی الاول بسنه یکهزار و دوصد ونود و چار هجري

Digitized by Google

بآئینِ تنقیح و طرزِ اختصار بعباراتِ تازه (که خامه آلودِ بهمچیان[۲] قالبِ انشا نشده) انتظام یافت و بنگارشِ این فهرستِ رفعت و عنوانِ دولت ذرّهٔ هوا سرشت ابوالفضل سعادت پذیر شد - و بسا از رموز و نکاتِ حکمت جابجا بمقتضای تقریب اندراج پذیرفت - که اگر آن حقائق و اسرارِ حقیقت از اصلِ سوانح متمیّز سازند کتابے گردد انتخابی لبالب از مغزِ دانش *

* جامِ میے ساختم از خونِ خویش * نی خمِ سرکه که کند سینه ریش *

* هست بهر نکته دقائق بسے * تاش[۳] نسنجد نشناسد کسے *

اگرچه [نظر بمخاطبانِ رسمی آنچه (تا حال از سرگذشتِ بزرگان گذارش یافت) طفیلی دانانده سخن‌سرا بودم] امّا حقیقت شناسانِ انجمنِ تقدّس نیکو دانند که درین محمدت نامهٔ ایزدی از آغاز تا انجام (که هرگز چشم[۴] مرساد) یک حرف بطفیل نیاورده‌ام - بیانِ پردهٔ چند (که نقابِ جمالِ مقدّسِ شاهنشاهی اند) کرده در هر پرده پردگیئ وجهِ همّت بوده است حاشا کدام پرده - و چه پردگی - یک حسن‌است که چندین تنوّعِ ظهور دارد - و باطنِ یکتا همّت در گردِ[۵] آن حسنِ جهان افروز روشنی‌پذیر است * شعر *

* داند ازانجا که سخندانی ست * کین چه[۶] نمودارِ سخن‌رانی ست *

مرا که دل یکجا گرواست کجا خاطر بکونین گراید - تا بتالیفِ تاریخ چه رسد - چنانچه دو شمشیر در یک میان در نیاید - و دو مقصود در یکدل نگنجد - پراگنده خاطرانِ هرجائی را قیاس مکن که این بیدلانِ خاک سرشت را دل کجاست تا قیاس را مزد - لیکن من معتب بین را از فراخیِ حوصله در مظهرِ مقدّسِ حضرتِ شاهنشاهی حق را جلوهٔ خاص نمودند - و این رمیدهٔ ملکِ اسباب را بکمندِ ارادت درآوردند - و از ژرف نگاهی و دولت منشی مبدءانِ قضا (که ابوابِ سعادت را از نیکذاتیِ اینکس سرانجام میدادند) جمالِ جهان آرای شاهنشاهی را در مظاهرِ این سلسلهٔ علیّه نمودار گردانیدند - تا عشقِ حقیقیِ آن یگانهٔ درگاهِ الٰهی بنگاشتنِ این داستانِ دراز سرگرم ساخت - هم هنگامهٔ سخنوری گرم شد - و هم گلشنِ نکته پیرائی شاداب گشت - و هم فتورے در یکقادلیِ این بادیه‌پیمای حقیقت نرفت - هم مراتبِ جمالِ معشوقِ حقیقی پایهٔ ظهور گرفت و هم مدارجِ فنونِ عشق کمالِ عروج یافت *

اکنون آنچه آنرا مجازیانِ رسمی استطرادی میدانستند سپری شد - و نوبتِ سخن بآنچه

---

(۲) در [لغت] باسمه چی بمعنیٔ مصور و نقاش آمده (۳) نسخهٔ [ح] تاکه نسنجد (۴) نسخهٔ [ط] چشم بد مرساد (۵) در [بعضے نسخه] درگروآن (۶) نسخهٔ [ح] چه نمود از چه سخن *

Digitized by Google

از گوشِ خویشتن شنوي کان فلان نماند * در گوشِ دیگران خبرت هم رسیدني ست

و میر عبدالحي این تاریخ یافت * مصرعه * ۹۶۳ * ای وای پادشاه من از بام اوفتاد (۲) *

و مولانا مسعود حصاري این را در سلکِ نظم آورد * ع * ۹۶۳ * واصلِ حق شد همیون پادشاه *

امّا برسمِ خطے که نامِ اقدس را بےالف نویسند - و مولانا قاسمِ کاهي این تاریخ را در رشتهٔ نظم کشید *

* ع * ۹۶۳ * همایون پادشاه از بام افتاد *

این تاریخ یک سال کم است - و تفاوتِ یک سال و دو سال در عمارات تجویز توان کرد نه در وفیات (۳)

و جمعے این مصراع تاریخ یافتند * ع * ۹۶۳ * وارثِ ملک جلال الدین باد *

کمالاتِ صوري و معنوي و مآثرِ عقل و دانشِ این یگانهٔ روزگار بیش ازانست که بتحریر آید

از اقسامِ علومِ عقلي و نقلي آگاهي تمام داشتند - علی الخصوص در اقسامِ علومِ ریاضي آنحضرت را

پایه بلند بود - و همواره بارباب حکمت صحبت میداشتند - و ممتازانِ علمِ ریاضي در پایهٔ سریرِ والا

کامیابِ سعادت بودند - و آنحضرت را ارادهٔ بستنِ رصد مصمّم بود - و بسیارے از آلاتِ رصدي

ترتیب داده بودند - و چند جا محلِّ رصد خیال فرموده بودند - وتوجّهِ عالي بشعر و شعرا نیز داشتند

و ازانجا (که طبعِ موزون از خصائصِ فطرتِ سلیم است) در خلالِ اوقات وارداتِ قدسي را (چه از

حقیقت و چه از مجاز) در سلکِ نظم میکشیدند - و دیوانِ شعرِ آنحضرت در کتابخانهٔ عالي

موجود است - و این چند رباعي ازان دیباچهٔ کرامت مرقوم میگردد * رباعي *

* ای دل مکن اضطراب در پیشِ رقیب * حالِ دلِ خود مگوی با هیچ طبیب *

* کاریکه ترا بآن جفا کار افتاد * بس قصّهٔ مشکل است و بس امرِ عجیب *

* دیگر *

* ای دل ز حضورِ یار فیروزي کن * در خدمتِ او بصدق دلسوزي کن *

* هر شب بخیالِ درست خرّم بنشین * هر روز بوصلِ یار نوروزي کن *

* دیگر *

* ای آنکه جفای تو بعالم علم است * روزیکه ستم نه بینم از تو ستم است *

* هر غم که رسد از ستمِ چرخ بدل * ما را چو غمِ عشقِ تو باشد چه غم است *

المنّة للّه که ذکرِ این سلسلهٔ رفیعه (که چون سلسلهٔ سمٰوات تائیدِ الٰهي و اعتصامِ قدسي دارد

و یک سرِ این سلسله پیوسته است بصبحِ ایجادِ آدم صفي - و سرِ دیگر بطلوعِ نیّرِ وجودِ شاهنشاهي)

---

(۲) در همگي نسخ چنین است - پس یقینکه در تاریخ لفظ ای محسوب نیست (۳) نسخهٔ [ا ح] وفات *

Digitized by Google

این در نسبت تفرقه نکرده گله کرده آید - میر انفعالِ عظیم کشید - و آنحضرت متوجهٔ کوه شدند تا امتیصالِ سکندر (که در مانکوت و آنحدود می‌بود) نمایند •

چون بنواحیِ هرهانه موکبِ اقبال نزول فرمود قاصدے تیز رو رسید - و بیرام‌خان را از قضیّهٔ افتادنِ حضرتِ جهانبانی خبر کرد - بیرام خان پیشتر رفتن را صلاح ندیده موکبِ عالی را متوجّهِ کلانور ساخت - که روزے چند دران خطّهٔ دلگشا اقامت واقع شود - در نزدیکیِ کلانور نظر شیخ چولی رسید - و فرمانِ عالی آورد - و مقارنِ این‌حال خبرِ قضیّهٔ ناگزیر بمسامعِ اجلال رسید از استماعِ این‌قضیّهٔ جانکاه گریه و زاری (که لازمِ عالمِ محبّت و دوستداری‌ست) ازانحضرت بظهور آمد و آنقدر آشفتگیِ خاطر و برهم زدگیِ باطن آن مقدّس‌نهاد را روی داد که از حیطهٔ خیالِ بشری بیرون باشد - و بیرام‌خان و اتکه خان و ماهم انکه بمقدّماتِ دلاویز تسلّی میدادند (۲) - چون از فرطِ محبّت بود آنچه آنرا سرمایهٔ تسلّی میدانستند باعثِ مزیدِ اندوه میشد - و این برگزیدهٔ معبودِ حقیقی برای آحاد النّاس آنقدر دل‌نگرانی و توجّه مبذول میدارد - و از فوتِ هر کسے (که رایحهٔ از اخلاص و عقیدت و هنرمندی دارد) چگونه متاسّف و متالّم میشود - جای آنست که درین باب (که در زمانِ سالف موجبِ خرسندی و خوشحالیِ اهلِ غفلت میشد) بر ذاتِ مقدّس چنین حالت رود - تا اهلِ عالم (که نظرِ ایشان جز بر محسوس نباشد) بر حقیقتِ بزرگیِ این بزرگِ جهان اعتراف نمایند - و این اعتراف وسیلهٔ اهتدای جمهورِ انام شود - و این اهتدا ذریعهٔ شمولِ نورانیّت و عمومِ حقّانیّت گردد - و اگر نه این‌معنی بودے در وسعت آبادِ دانش و خدا شناسی و حق پرستیِ این‌نور پرورد اقبال کجا راه داشتے که در تقادیرِ ایزدی چنین شکایت در ابروی عبودیت بهم‌رساندے - آخر بتائیدِ عقلِ دور اندیشِ خود بمامنِ صبر خرامیده در تصدّقات و تبرّعات (که بمسافرانِ عالمِ بقا سودمند آید) اهتمام فرمودند - اصحابِ نظم و اربابِ فهم مرثیها و تاریخها گفتند - ازانجمله خواجه حسین مروی ترکیب بندے در مرثیهٔ آن غفران قباب ترتیب داد - و این چند بیت ازانست • (۳) • اشعار •

ای‌دل صدای مرگ ترا هم شنیدنی‌ست • صبحِ اجل بمطلعِ عمرت دمیدنی ست

چون کلّ نفس ذائقة الموت حکم شد • میدان یقین‌که شربتِ مرگت چشیدنی‌ست

این نامِ زندگی که نهادند مر ترا • نامِ ترا بطرفِ مماتت کشیدنی ست

غرّه مشو باین گل و بستانِ زندگی • بادِ خزان درین گل و بستان وزیدنی ست

---

(۲) نسخهٔ [د] میدادند از فرطِ محبتیکه بود آنچه (۳) این اشعار درهیچک‌نسخه سوای‌نسخهٔ [ز] یافته‌نشد •

Digitized by Google

سوانح دولت افزای حضرت شاهنشاهي از هنگام توجه بصوب پنجاب تا وقت جلوس مقدس

مجملے از احوالِ دولت اشتمالِ حضرتِ شاهنشاهي از زمانِ رخصت بصوبِ پنجاب تا زمانِ جلوسِ اشرف آنست که چون رایتِ اقبال بصوبِ پنجاب معطوف داشته توجّه فرمودند در اثنای راه اتکه‌خان و سایرِ ملازمانِ عتبهٔ دولت از حصارِ فیروزه آمده شرفِ رکاب‌بوس دریافتند چنانچه ایمائے بآن رفت - و چون موکبِ اقبال بسهرند رسید جمعے از ملازمانِ پادشاهي (که بکمکِ شاه ابوالمعالي تعین شده بودند - مثلِ محمّد قلي‌خان برلاس - و مصاحب بیگ و خواجه جلال‌الدّین محمود - و فرهت(۲) خان - و خواجه طاهرمحمّد ولدِ میر خرد - و مهتر تیمور شربتچي) چون از صحبتِ بدمستانهٔ نا هموارِ این جوانِ بےاعتدال بےتنگ آمده بودند نویدِ مقدمِ گرامیِ حضرتِ شاهنشاهي را شنیده خود را بےرخصت رسانیدند - و بسعادتِ ملازمت شتافته کامیابِ عنایت گشتند - پیش از نزولِ عساکرِ منصوره سکندر (که از کوه برآمده بود) از شکوه آرائیِ موکبِ شاهنشاهي خود را باز بکوه کشید - و میرِ بدمست (که از لاهور بجهتِ دفعِ او برآمده بود) مراجعت نموده بلاهور شتافت - و چون بتحقیق پیوست (که این ولایت بحضرتِ شاهنشاهي عنایت شده - و آنحضرت متوجّهِ این ممالک اند) بےاختیار با جمعیّتِ خود در کنارِ آبِ سلطان‌پور رسیده ادراکِ ملازمت نمود - و آنحضرت از روی عطوفت و منظور داشتنِ الطافِ حضرتِ جهانباني در مجلسِ عالیِ خود اشارت به نشستن فرمودند - و میر مشمولِ انواعِ مراحم و مکارم گشت - و ازآنجا (که میرِ تنک‌شراب مست جرعهٔ دنیا شده‌بود) بعد ازانکه (رخصت یافته بمنزلِ خود رفت) پیغام فرستاد که نسبتِ من بحضرتِ جهانباني معلومِ همگنان‌است - علی‌الخصوص بخاطرِ گرامي باشد که در قمرغهٔ جوی‌شاهي با حضرتِ جهانباني در یکجا در یکظرف خوردني خوردیم - و شما حاضر بودید - بشما الوش دادند - پس نظر باین نسبت چون بخانهٔ شما آمدم تکیه نمد برای من چرا جدا انداختند - و دستارخوان برای چه علیحده برای من ترتیب داده شد - آنحضرت (که معدنِ دانش و مروّت بودند) به بیخردیِ او تبسّم فرموده بحاجي‌محمّد سیستاني (که پیغام آورده بود) فرمودند - بگو تورهٔ سلطنت دیگراست و قانونِ عشق دیگر - آن نسبتے (که حضرتِ جهانباني را بشما بود) مرا نیست - عجب که درمیانِ

---

(۲) نسخهٔ [ه] فرهاد خان ه

بواطن کمرِ سعي بر میانِ همّت بستند - و آنچه درین‌وقتِ تفرقه‌افزای بدوست و دشمن باید کرد کردند - و در جبرِ این‌انکسار و جمعِ این‌افتراق آنچه مقدورِ وقت بود بجای آوردند - و عقدِ دولتِ ابد قرینِ این دودمانِ عالي چون انتظام و التیام نیابد که فروغِ جهان آرای وجودِ اقدسِ حضرتِ شاهنشاهي خلفِ صدقِ سلطنت شرفِ سریرِ خلافت عالم و عالمیان را فرو گرفته بود سبحان الله اینچنین ذاتِ بدیع الکمالِ رفیع الاقبال (که هم نظام بخشِ صورت و هم کامیابِ معني بود) کجا در دایرهٔ وهم و عقلِ دوربین می‌(۲) گنجید که چنین زود ازین جهانِ گذران سفر اختیار فرماید - امّا چون وقتِ آن رسید(۳) (که جهان آفرین عالمِ کهن را از سرِ نو طراوت بخشد و عالمیان را چنان بتازگي ترتیب دهد - که در بسیارے از قرونِ سابقه(۴) نبوده) لجوم قصدِ اظهارِ کاملِ‌عیاری بزرگ نهادے (که اکملِ افرادِ جهانیان باشد) نماید - و لهذا وقوعِ این قضیّهٔ ناگزیر اگرچه در چشمِ ظاهر بینان دست‌آویزِ سوگواري و ماتم‌داري ست امّا در نظرِ بالغ نظرانِ کارشناس گنجینهٔ سور و سرور توانه بود - چه از وجودِ باجودِ این‌گوهرِ والای سلطنت بتجدید عالمِ ظاهر و باطن رونق پذیرفت - و چارسوی دولتِ صوري و معنوي رواج یافت - و (چون عقلِ والای این خدیوِ جهان بنقطهٔ کمال رسید - و اسبابِ فرمانروائی این بزرگ منش سرانجام یافت - و قرعهٔ دولتِ عُظمی بنامِ این خداوندِ جهان آمد) باوجودِ ابوالآبائی معنوي چون طرازِ فرزندي داشت اگر (فرمان‌روای زمان را بواسطهٔ درست بیني و نیک طویّتي در قیدِ حیاتِ صوري داشتندے) بواسطهٔ تبعیّتِ(۵) اشرف (که در آئینِ خردمندي لازم است) هرائینه این بزرگِ زمانه را تبعیّتِ این نور پرورد فرضِ عین بودے - و (چون خلعتِ پدري خلعتیست گرامي از ایزدِ بیچون که تابعیّتِ ابنا را شایسته نیست - و برخورداری فرزندان جز در بندگیِ آبا و فرمانبرداریِ ایشان سرنوشتِ قلمِ تحریر نشده) ناچار مقدّمهٔ این جشنِ اقبال آن بود که فرماندهٔ گیتي این جهان را پدرود نماید - و بالجمله بعد از لوازمِ تعزیت و مراسمِ تهنیت اولیای دولت (که در دارالسّلطنهٔ دهلي مجتمع شده بودند) بجهتِ جمعیّتِ دلهای پریشان متفرّق شده هرکدام بجای و مقامِ خود شتافتند - و تردي بیگ خان (که باتّفاقِ این مردم بجهتِ سرانجامِ مهامِ این بلاد در دهلي اقامت داشت) اسباب و ادواتِ سلطنت و دارائي مصحوبِ غلام علي شش‌انگشت و جمعے دیگر از مردمِ اعتمادي بدرگاهِ جهان‌پناه فرستاده اظهارِ اطاعت و عبودیت کرد - و میرزا ابوالقاسم پسرِ میرزا کامران را نیز روانهٔ ملازمت ساخت *

---

(۲) در [چند نسخه] میگنجید (۳) در [چند نسخه] رسد (۴) نسخهٔ [ج ه و] سالفه (۵) نسخهٔ [ج ح و ط] بیعت *

Digitized by Google

ضمیرِ غیب‌دان داشتند بجهتِ تسلّي و نظامِ عالم در ساعت منشورِ عاطفت مشتمل بر خیر وعافیتِ مزاجِ مصحوبِ نظر شیخ چولي پیشِ آن نور پروردِ اقبال فرستادند *

و از غرائبِ اشراقاتِ ضمیر آنکه در اواسطِ همین روز ببعضے از باریافتهای دولتِ حضور میفرمودند که درین روز نسبت بیکے از بزرگانِ زمان آسیبے عظیم رسد - و همانا که ازین جهان در گذرد - و دولتخواهان (که در حضورِ اقدس بودند) در اخفای این واقعهٔ هایله کوشیده در فرستادنِ خبر بجا نشینِ مسندِ خلافت و جمع ساختنِ آمرای عظام (که باطرافِ ممالکِ محروسه رخصت یافته بودند) سعي نمودند - و تا هفده روز بوفورِ عقل این واقعهٔ جانگداز را از عوام پوشیده داشتند - حاضرانِ درگاه و مدبّرانِ عتبهٔ خلافت خضرخواجه خان و علي قلي خان و لطیف[2] میرزا و خضرخان هزاره و قوندوق خان و قنبرعلي بیگ و اشرف خان و افضل خان (که در سلکِ وزرای کفایت پیشه انتظام داشت) و خواجه حسین مروي و میر عبدالحي و پیشرو خان و مهتر خان و بعد از چند روز تردي بیگ خان (که نقشِ امیرالامرائي بر لوحِ خاطر مي‌نگاشت) و سایرِ آمرا جمع شده بتاریخِ بیست و هشتمِ شهرِ مذکور خطبه بنامِ نامي و القابِ گرامیِ خدیوِ زمان خوانده روزگارِ درهم[3] شده را تدارک و تلافي نمودند - و بعالم و عالمیان پیغامِ جمعیّتِ جاوید رسانیدند - هم کار فرمایانِ عالمِ قدس (که در انتظارِ این بودند) کامروا شدند و هم کار گذارانِ عالمِ عنصر بمرادِ خود رسیدند - میر عبد الحي صدر این بیت خوانده اند *

* بیت *

اگر نو روزِ عالم رفت بر باد * گلِ صد برگِ سوري را بقا باد

و بعضے این بیت را نقش بسته بودند - و شهرت یافته بود - و نقلِ مجلسها گشته - و از غرائب آنکه در همان هنگام یکے از فضلا مصراعِ ثاني را تاریخِ جلوسِ این خدیوِ زمان یافته بود - لیکن اگر گلے را بیا نوشته شود اگرچه بیک طریق رسمِ خط مساعدتِ آن نمي نماید - و در ایّامِ اخفای این امرِ جانکاه یکبار ملا بیکسي[4] را لباسِ آن غفران قباب پوشانده بر بالای ایوانے (که نشیمنِ آنحضرت بود) برآورده رو بجانبِ دریا بمردم نمودند - و طوائفِ انام کورنش‌کرده از اضطرابے و قلقے که داشتند بقدرِ اطمینان یافتند *

و چون این غایلهٔ مصیبت ظهور یافت شورشِ عظیم و آشوبے قوي (که لازمهٔ این هنگام است) برخاست - اعیانِ[5] دولتِ ابد پیوند بمقتضای دانشِ سلطنت اساس در تسکینِ خواطر و اطمینانِ

---

(۲) نسخهٔ [ب] لطیف خان (۳) نسخهٔ [ز] درهم خورده را (۴) نسخهٔ [د] ملا بنگشي را (۵) در [بعضے نسخه] اولیای دولت *

Digitized by Google

آنحضرت (۲) را مي بردارد - چون بيدار ميشوند واقعه را بماهم انكه والدهٔ ادهم خان درميان مي آرند ايشان جمعے از معبّران كاردان را طلبداشته استفسار تعبير مينمايند - و چون از حضرت جهانباني ميپرسند جواب ميدهند كه بلائے از سر ايشان دور خواهد شد - و بعد ازان بآهستگي از قضيّهٔ ناگزير خود خبر داده تسلّي ميدهند - و همواره دران ايّام سخنان ميفرمودند كه بوى انتقال ازين عالم فاني (كه همه را گذاشتني ست) بمشام دوربينان آستانهٔ عزّت ميرسيد - و جان مخلصان ازين شرحه شرحه ميگشت - ازانجمله در طاق رواقے (كه آنحضرت ميبودند) بخط خويش اين مطلع شيخ آذري را نوشته بودند * شعر *

* شنيده‌ام كه برين طارم زراندود است * خطے كه عاقبت كار جمله محمود است *

و در قرب انتقال افيون كم ميكردند - تا آنكه بجمعے از محرمان درگاه فرمودند كه ملاحظه كنيم تا بچند روز ديگر چنان شود كه بدو سه حب رسد - خوراك هفت روز جدا فرموده در كاغذے پيچيده بهبندهاى خاص نمودند - و بر زبان اقدس گذشت كه افيون خوردن ما همين است *

و در روزے (كه اوّل منزل سفر ملك تقدّس وتجرّد بود) چار حب مانده بود كه طلب داشته بگلاب ميل فرمودند - آخر روز جمعه ربيع الاول (۹۶۳) نهصد و شصت و سه شاه بداغ و عالم شاه (۳) و بيگ ملوك و جمعے ديگر از سفر حجاز آمده بودند - و چغتي خان و بعضے مردم از گجرات بخدمت رسيده عرض سرگذشت ميكردند - و پهلوان دوست ميربر و مولانا احمد با عرائض منعم خان از كابل رسيده بودند - آخرهاى روز بر بالاى بام كتابخانه (كه درين نزديكي ترتيب يافته بود) برآمده مردم را (كه درمسجد جامع مجتمع بودند) بسعادت كورنش مشرّف ساختند - و تا خيلے وقت از احوال مكّهٔ معظّمه و گجرات و كابل مي پرسيدند - و بعد ازان جمعے از رياضي دانان را طلب فرمودند - و آن شب مظنّهٔ طلوع زهره بود - ميخواستند كه ملاحظه فرمايند - و نيّت حق طويّت آن بود كه چون زهره طالع شود و ساعت مسعود گردد مجلس عالي داشته جمعے را بمناصب عليّه امتياز بخشند - اوائل شام آنروز خواستند كه بسعادت فرود آيند - چون بزينهٔ دوم رسيده‌اند مقري مسكين نام اذان بےهنگام بنيادكرد - حضرت بمقتضاى ادب بتعظيم اذان همان‌جا ارادهٔ نشستن فرموده اند - چون درجات زينه تيز بود و سنگهاى لغزنده داشت در حين نشستن پاى مبارك در دامن پوستين پيچيد - و عصاى اشرف لغزيد - و از پاى درآمده بسر آمدند و شقيقهٔ يميني آزردگي تمام يافت - چنانچه قطرهٔ چند خون از گوش راست برآمد - ازانجا كه

---

(۲) در [چند نسخه] ايشان را (۳) در [اكثر نسخه] علم شاه *

Digitized by Google

چوب بر طبل میزد - و اگر تظلّم او از عدم وصول علوفه بود دو نوبت آن کار میکرد - و اگر مال وجهات او را ظالمے غصب کرده بود یا دزد برده سه نوبت طبل را بفغان آوردے - و اگر با کسے دعوی خون داشتے چهار نوبت صدای طبل را بلند گردانیدے *

آثار طبع مخترع این هدیو قدسي نشان بدائع آفرین بسیاراست - و هوشمندان آگاه دل را بجهت دریافت جواهر گرانمایهٔ آنحضرت همین قدر (که ذکر شد) بسند - اکنون همان بهتر که سخن کوتاه ساخته بشرح (۲) مقصود در آید *

پرتو انداختن سفر عالم تقدس بر مرآت باطن حضرت جهانباني جنت آشیاني - و مسافر شدن بآن عالم

بر ضمائر خبرت گزین پوشیده نماند که دران نزدیکي (که حضرت شاهنشاهي نونهال چمن آگاهي بجانب پنجاب رخصت یافتند) اکثر اوقات بر زبان اقدس حضرت جهانباني جنّت آشیاني ذکر سفر ملک مقدّس میگذشت - و برخلاف عادت پسندیدهٔ خویش [که این معني را (که منافي عالم انتظام است) مکروه داشته مذکور مجلس عالي نمیشد] درینولا بذکر آن خوشوقت میگشتند همانا که بر پیشگاه باطن غیب دان نقش آن پرتو انداخته بود * ازانجمله روزے تصدیق و تحسین کلام حقیقت انجام حضرت گیتي ستاني فردوس مکاني میفرمودند - که حضرت فردوس مکاني در محفل انس خود مذکور میساختند که فلان ملازم من میگفت که هرگاه خوابستان گورستان غزنین بنظر در مي آید مرا میل مردن میشود - و در تلو آن میفرمودند که ما چون دهلي و مزارات آنرا مشاهده میکنیم سخن او بیاد مي آید که چه خوش میگفت - و در همان نزدیکي (که متوجّه ملک بقا میشوند) ببعضے از مستعدّان خطاب میفرمودند - که امروز بعد از فراغ عبادات سحري غیبي (۳) دست داده بود - و ملهم غیبي این رباعي بر زبان داد * رباعي *

یا رب بکمال لطف خاصم گردان * واقف بحقائق خواصم گردان
از عقل جفا کار دل افگار شدم * دیوانهٔ خود خوان و خلاصم گردان

و هنگام خواندن اشک از چشم حقیقت بین میریخت - و تغیّر تمام در پیشانی نورانی آنحضرت مشاهده میشد - و دران نزدیکي (که دهلي مخیّم مرادات جلال بود) آن فروغ افزای چشم خلافت یعني حضرت شاهنشاهي شبے بخواب دیدند که شخصے کاکل مشکین مقدّس

---

(۲) نسخهٔ [د] بمقصود گراید (۳) در [بعضے نسخه] غیبتے *

Digitized by Google

و آن در بدخشان اختراع یافته بود - چون (بدارالخلافهٔ آگره نزول فرمودند - و بنظرِ اقدسِ حضرتِ گیتي ستاني فردوس مکاني درآوردند) آنحضرت بغایت پسندیدند *

و از جملهٔ مخترعاتِ شریفهٔ آنحضرت خرگاهے بود که بعددِ بروجِ سپهر مشتمل بر دوازده قسمت بوده - هر برجے مشتمل بر پنجرها که انوارِ کواکبِ دولت از نقبهای آن تابان بود - و خرگاهے دیگر مانندِ فلک الافلاک (که محیطِ فلکِ ثوابت است) جمیعِ جوانبِ این خرگاه را احاطه نموده بود و چنانچه فلکِ اطلس از نقوش مبرّاست این خرگاه نیز از پنجره معرّا بود *

و از مخترعاتِ عشرت افزای آنحضرت بساطِ نشاط بوده - و آن بساطے مستدیر مشتمل بر دوائرِ افلاک و کراتِ عناصر - دایرهٔ اوّل (که منسوب بود بفلکِ اطلس) سفیدرنگ واقع شده بود و دوم کبود - و سیوم بمناسبتِ زحل سیاه - و چهارم (که محلِ برجیس است) صندلي - و پنجم (که متعلّق به بهرام است) لعلي - و ششم (که خانهٔ نیّرِ اعظم است) زرین - و هفتم (که منزلِ ناهید است) سبزِ روشن - و هشتم (که جای عطارد است) سوسني - زیراکه مزاجِ عطارد ممتزج است و چون رنگِ کبود را با گلگون امتزاج دهند سوسني گردد - و سببِ اختیارِ رنگِ سوسني بر سایرِ الوان آنکه بعضے حُکما رنگِ عطارد را کحلي گفته‌اند - و رنگِ سوسني از دیگر الوانِ ممتزجه بکحلي نزدیکتر است - و دایرهٔ نهم (که منزلِ قمر است) سفید است - و بعد از دایرهٔ قمر کرهٔ نار و هوا بترتیب مرتّب گشته - پس کرهٔ خاک و آب انتظام گرفته - و تقسیمِ ربعِ مسکون باقالیمِ سبعه وقوع یافته بود - خود بنفسِ نفیس دایرهٔ زرین را اختیار میفرمودند - و آنجا سریر آرای خلافت میشدند - و هر طایفه از منسوباتِ کواکبِ سبعهٔ سیّاره را در دایرهٔ (که بازای آن وضع کرده شده) بنشستن حکم میفرمودند - مثلاً امرای هندي را در دایرهٔ زحل - و سادات و علما را در دایرهٔ مشتري - و مردمے (که در دوائر مي‌نشستند) بانداختنِ قرعهٔ (که در هر جانبش صورتِ شخصے بر وضعے غیر مکرّر مصوّر بود) مامور میگشتند - و از دستِ هرکس هر صورت که برمي‌آمد بهمان صورت دران دایره متمثّل میگشت - مثلاً اگر صورتِ شخصے ایستاده مي‌برآمد مي ایستاد - و اگر نشسته مي‌برآمد مي نشست - و اگر مضطجع مي برآمد تکیه میکرد و باعثِ مزیدِ انبساط میشد *

و از شرائفِ اختراعاتِ آنحضرت پوشیدنِ لباسِ هر روز بود موافقِ رنگے که منسوب بکوکبِ آنروز است - که مربّیِ او ست - چنانچه در روزِ یکشنبه خلعتِ زرد مي‌پوشیدند - که منسوب به نیّرِ اعظم است - و در روزِ دوشنبه لباسِ سبز که منسوب بقمر است - و برین قیاس *

و از مخترعاتِ آنحضرت طبلِ عدل بود که اگر دادخواهے را با کسے مخاصمتے میشد یک نوبت

Digitized by Google

سرکارِ هوائي مي‌نامیدند - و زمامِ اختیارِ آن سرکار بخواجهٔ لطف‌الله داده بودند - و سامانِ شربتخانه و شوچیخانه[۲] و جریانِ انهار و مهمّاتے که بآب منسوب باشد سرکارِ آبي میخواندند - و بوزارتِ آن سرکار خواجه حسن تعین یافته‌بود - و مهماتِ زراعات و عمارات و ضبطِ خالصات و بعضے از بیوتات بسرکارِ خاکي موسوم گردانیده بودند - و وزارتِ این‌سرکار بخواجه جلال‌الدّین میرزا بیگ منسوب بود و در هر یکے از سرکارهای مذکوره یکے از اُمرا را دخل داده بودند - مثلاً امیر[۳] ناصر قلي میرسرکارِ آتشي بود - و همواره جامهٔ سرخ مي‌پوشید *

و از جملهٔ اختراعاتے (که دران زمان ترتیب یافت) یکے[۴] آن بود که استادانِ نجّار چهار کشتیِ بزرگ درمیانِ آبِ جون مرتّب ساخته در هر یکے ازان کشتیها چهار طاقے مشتمل بر دو طبقه در غایتِ خوبي مرتفع گردانیدند - و آن کشتیها را بنوعے بیکدیگر وصل کردند که آن چهار طاقها در محاذیِ یکدیگر وقوع یافت - و درمیانِ هر دو کشتي ازان چهار کشتي طاقے دیگر از حیّزِ قوّت بفعل آمد چنانچه درمیانِ کشتیها حوضِ مثمّن نمودار شد *

و از اختراعاتِ شریفه ترتیبِ دکانها و آرایشِ بازار در کشتیها شده بود - که حیرت افزای عقلِ نادره‌کاران بود - و درسالِ (۹۳۹) نهصد و سي و نه (که حضرت از فیروزآبادِ دهلي با اکثرِ اُمرا و ارکانِ دولت و تمامیِ انکچیان و اعیان در کشتیها نشسته از راهِ دریا متوجّهِ دارالخلافهٔ آگره گشتند) هم چنین بازارے آراسته بر روی آبِ جون روان بود - هرکسے هر متاعے که میخواست دران بازار مي‌یافت - و برین قیاس باغبانانِ پادشاهي بموجبِ فرمان باغے بر روی آب ترتیب داده‌بودند و از مخترعاتِ آنحضرت جسرے روان بود *

از جملهٔ بدائعِ مخترعهٔ آنحضرت قصرِ روان است - و آن قصرے بود مشتمل بر سه طبقه که از چوب تراشیده بودند - و استادانِ نجّار اجزای آنرا بر وجهے بر یکدیگر وصل‌کرده بودند که هرکرا چشم بران مي‌افتاد مي پنداشت که تمامیِ او یکپاره است - و حال آنکه هرگاه میخواستند آنرا از هم میگشادند - و بهر کشورے که میخواستند نقل میکردند - و نردبانِ طبقهٔ اعلای آنرا بنوعے تراشیده بودند که هرگاه قصد میکردند منبسط میشد - و هرگاه اراده مي‌نمودند منقبض میگشت *

و از جملهٔ مخترعاتِ عالیهٔ آن قدسي فطرت تاجے بود در رفعت و لطافت بر حدِّ اعتدال حاشیه (که برگردِ تاج میگردانند) مشتمل بود بر دو فرجهٔ نمایان - هر فرجه بصورتِ رقمِ هفت و بملاحظهٔ آنکه (رقمِ دو هفت هفتاد و هفت‌است) موافقِ لفظِ عزّ آنرا تاجِ عزّت لقب نهاده‌بودند

---

(۲) در [بعضے نسخه] سوچیخانه (۳) در [بعضے نسخه] میر (۴) نسخهٔ [ج] یکے آنکه استادان *

Digitized by Google

همت برجمع مال مقصور سازد) تیر تدبیر او بهدف مراد نارسیده رقم عزل بر صحیفهٔ حال او کشیده بجزای لایق رسانیده آید - و میرخواند[۲] میرمورخ در قانون همایوني تصریح کرده که در زمان ملازمت من مهم السعادة من حیث الاستقلال بعمدهٔ اصحاب فضل و کمال مولانا محمد فرغلي تعلق گرفته بود - و حل و عقد و قبض و بسط مهمات سادات و مشائخ و علما و قضاة و ارباب درس[۳] و علم و تحقیق استحقاق ارباب عمائم و عزل و نصب متکفلان امور دین و تعیین وظائف و میورغالات بجانب او سمت اختصاص پذیرفته بود - و مهم الدولة بعمدة السلطنه امیر هندو بیگ تعلق داشت - و رتق و فتق و بست و گشاد مهام اعاظم امرا و اکابر وزرا و تمامی متصدیان اعمال سلطاني و متکفلان امور دیواني و قرار مواجب عساکر و تعیین مراتب ملازمان درگاه مفوض باو بود - و سهم مراد و امور بیوتات بامیر ویسي استقرار داشت - و او (چنانچه باید) بتمشیت مهمات بیوتات و ترتیب اسباب تجمل و حشمت و تکمیل موجبات تفاخر و عظمت مي پرداخت •

و از جملهٔ مخترعات آنحضرت تقسیم تیر است بدوازده قسم - و هرکدام از طبقات انام را بیکی از تیر معین ساختن - و اندازهٔ مراتب طوائف خلائق بظهور آوردن - بدین تفصیل - تیر دوازدهم (که موافق نهایت عیار طلا ست) مخصوص ترکش اقبال پادشاهي بود - تیر یازدهم منسوب باقربا و اخوان و زمرهٔ از سلاطین نژادان که ملازم عتبهٔ دولت بودند - تیر دهم متعلق بسادات و مشائخ و علما - تیر نهم متعلق بامرای عظام - تیر هشتم بزمرهٔ از مقربان و انکچیان[۴] صاحب منصب تیر هفتم بسایر انکچیان - تیر ششم متعلق بسرخیلان قبائل - تیر پنجم بیکه جوانان بهادر تیر چهارم بتحویلداران - تیر سیوم بجوانان جرگه - تیر دوم بنام شاگرد پیشگان - تیر اول بدربانان و پاسبانان و امثال این مردم •

و از مخترعات آنحضرت آنکه مهمات سرکار سلطنت را بعدد عناصر اربعه چهار بخش ساخته بودند - آتشي و هوائي و آبي و خاکي - و جهت تمشیت مهمات هریک ازین چهار سرکار وزیرے مقرر فرموده بودند - مهمات توپخانه و ترتیب اسلحه و آلات حرب و سایر اموریکه افروختن آتش را دران دخل باشد سرکار آتشي میگفتند - و بوزارت آن سرکار خواجه عبدالملک[۵] قرار یافته بود و مهمات کرکیراق خانه و باورچیخانه و اصطبل و سرانجام ضروریات استرخانه و شترخانه را

---

(۲) در [چند نسخه] میرآخوند (۳) نسخهٔ [د] درس علم (۴) در [حاشیه] انچکي بمعنیٔ سردار نوشته - و در [بعضے نسخه] انچکیان - و در [بعضے] الچکیان (۵) در [چند نسخه] عبید الملک •

Digitized by Google

حسن صوري و اهل نغمه و ساز را اهل مراد نام نهادند - که این مراد جمهور عالمیان است - و همچنین بقسمت ایام هفته پرداخته بیکی از اهالی دولت و سعادت و مراد منسوب ساختند - برین موجب که روز شنبه و پنجشنبه باهل سعادت تعلق گرفت - و درین دو روز توجه عالي با ناظمان مناظم علم و عبادات متعلق شد - و جهت اختصاص این دو روز باهل سعادت آنکه شنبه منسوب است بزحل و زحل مربی مشائخ و خاندانهای قدیم است - و پنجشنبه متعلق است بمشتري - و آن کوکب علما و سایر طبقات اشراف است - و روز یکشنبه و سه شنبه باهل دولت و سرانجام مهام پادشاهي و انتظام امور جهانباني اختصاص گرفت - و حکمت در تعیین این دو روز آنکه روز یکشنبه تعلق بنیر اعظم دارد - که سلطنت و فرمانروائي از پرتو تربیت اوست - و سه شنبه تعلق بمریخ دارد و مریخ مربی سپاهي است - و روز دوشنبه و چهارشنبه را روز مراد گرفتند (۲) - و دران دو روز بعضی از ندما و خواص و جمعی دیگر از اهل مراد بعنایات خاص مخصوص میشدند - و نکته در خصوصیت این دو روز آنکه دو شنبه تعلق بقمر دارد - و چهار شنبه بعطارد - و هردو را بامور بیوتات مناسبتی خاص است - و روز جمعه بر طبق نام خویش جامع مراتب مذکوره گشته طبقات انام از فیض عام پادشاهي بهره ور میگشتند *

و از مخترعاتی (که در روزهای دیوان مخصوص بود) یکی آنکه (چون سریر خلافت مقر سلطنت میشد - و آنحضرت سریر آرای فرماندهي گشته بزم دیواني مي آراستند) بآواز نقاره طوائف مردم را آگاهي مي بخشیدند - و هرگاه از دیوان برمیخاستند توپچیان بصدای بندوق خلائق را آگاه میگردانیدند - و دران روز کرکیراقچیان چند دست خلعت و خزانچیان چند بدرهٔ زر نزدیک بارگاه مي آوردند - تا در بخشش و کامروائی خلق تاخیری نرود - و چند کس از ملازمان شجاعت پیشه جوشن در بر انکنده مسلح بنزدیک بارگاه مي ایستادند *

دیگر از جملهٔ مخترعات آنحضرت آنکه سه تیر زرین مطلا (که کنایه است از سهم السعادة و سهم الدولة و سهم المراد) ساخته شده بود که بهر یکی (از ارکان دولت و غیر آن) تعلق میگرفت مهمات آن سرکار بحسن اهتمام او سرانجام مي پذیرفت - و مقرر آنکه مادام که صاحب هریک ازان سهام در تمشیت اموریکه متعلق بآن سهم است بر وجهی کوشش نماید (که مستلزم رضای الهي و مستوجب دولتخواهي باشد) منظور عنایت بوده بر مسند اختیار ثابت و پایدار ماند و هرگاه (از شراب جاه بدمست شده جادهٔ اعتدال گذارد - یا بواسطهٔ غرضی نظر از دولتخواهي پوشیده

---

(۲) در [اکثر نسخه] گفتند *

Digitized by Google

فرسیده در بازارِ سوداگري درمانده سود و زیان اند) بدادنِ مال تنها صید نشود - و تا در اعتبار و جاهِ ایشان نیفزایند تسخیرِ دلهای این طبقه صورت نه پذیرد *

و خاطرِ فیض مآثرِ آنحضرت از مبادیِ احوال تا حال بر اختراعِ امورِ بدیعه و اظهارِ حقائق منیعه توجّه داشتے - ازانجمله دران وقت (که حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس مکاني از کابل بقندهار توجّه فرموده حضرتِ جهانباني را بجهتِ تمشیتِ مهمّات در کابل گذاشته بودند) روزے آنحضرت سوار شده در اطرافِ شهر سیرِ دشت و مرغزار میکردند - در اثنای راه مولانا روح‌الله را (که بشرفِ آخونديِ آنحضرت اختصاص داشت) مخاطب ساخته فرمودند که در خاطر چنان پرتو مي‌اندازد که از سه کس (که دربن راه پیش آیند) بنامهای ایشان فال گیریم - و بنای اساسِ دولت بران نهیم - مولانا بعرض رسانید که بنامِ یک کس هم اکتفا میتوان کرد - فرمودند ملهمِ غیبي در دل چنین القا میکند - بعد از طيِّ اندک مسافتے مردے در سنِّ کهولت پیدا شد چون ازو پرسیدند که چه نام داري جواب داد که مراد خواجه - و متعاقبِ آن دیگرے (که بر درازگوشے هیزم بارکرده بطرفے میبرد) پیش آمد - چون (۲) از اسمش سوال‌کردند گفت دولت خواجه آنگاه بر زبانِ الهام بیان جاري گشت که [اگر نامِ شخصے دیگر (که پیش آید) سعادت خواجه باشد] از غرائبِ اتّفاقاتِ حسنه خواهد بود - و کوکبِ مراد از افقِ سعادت طلوع خواهد کرد و همان ساعت مردے (که گاوے چند میچرانید) در نظر آمد - چون پرسیدند (که نامِ تو چیست) گفت سعادت خواجه - ملازمانِ رکابِ سعادت ازان کرامتِ عُلیا در تعجّب و تحیّر افتادند و نزدِ همگنان بتحقیق انجامید که این صاحب اقبالِ سعادت فال بمساعدتِ ازلي بمراتبِ ارجمند کامیابِ دولت خواهد گردید *

و (چون این مژدهٔ غیبي از قوّت بفعل آمد - و گلشنِ امّید از جویبارِ معدلت سرسبز و تازه گشت) اساسِ انتظامِ مهامِ دین و دنیا بر مراد و دولت و سعادت نهادند - و جمیعِ ملازمانِ عتبهٔ اقبال بلکه تمامِ متوطّنانِ ممالکِ محروسه را بسه قسم منقسم ساختند - اخوان و اقربا و اُمرا و وُزرا و کافّهٔ سپاهیان را اهلِ دولت گفتند - چه پیدا ست که بے مساعدتِ این طایفه عروج بر معارجِ دولت و اقبال میسّر نیست - و حکما و عُلما و صدور و سادات و مشائخ و قُضاة و شُعرا و سایرِ فُضلا و موالي و اشراف و اهالي را اهلِ سعادت خواندند - زیراکه اکرامِ این سعادتمندان و مصاحبت با این فرقهٔ شریفه سببِ استسعاد بسعادتِ ابدي ست - و اربابِ بیوتات و اصحابِ

---

(۲) در [اکثر نسخه] چون اسمش سوال کردند *

Digitized by Google

در هر فن و هر صنعت استاد یک‌فنه اند) استاد این فنّ بدیع نیز گشتند - و کارنامهای غریب (که دفترها متضمّن بیان آن نتواند شد) درین روش چون سایر پیشها ازان مظهر کمالات بظهور آمد - و از جامعیّت این ذات قدسي منش چه گویم و چه نویسم که بی شایبهٔ تکلّف هرشخصے [که درهرفن از فنون اقسام دانشوري (چه از حکمت پروران بالغ‌نظر - و چه از صنائع‌پردازان صاحب هنر - چه در امور کلّي - و چه در اشیای جزوي) سالها سال پیش استادان دانا ورزش آن روش کرده باشد] چون بشرف ملازمت این دقیقه یاب نکته دان همه رس میرسد خود را از دیدن فزونی دانش گم کرده در مقام حیرت مي‌آید - و بخاطرش میگذرد که همانا اوقات آنحضرت بغیر این کار صرف نشده است - و باز میگوید که چنین مهارت عظمی کسے را نتواندبود موهبتےست خداداد - و از بدائع آنکه در مشارب مختلفه و مدارج متنوّعه در یک مجلس میر میفرمایند که بر طبع جهان آرا دشوار نمي‌آید - حکما و علما و فضلا و صنعتگران دیگر را کجا حوصله وفا میکند که بغیر روش خود زمانکے صحبت دارند - این دریافت بلند و این حوصلهٔ فراخ در قوّت بشري نگنجد - بلکه طاقت ملکي برنتابد - ایزد تعالی این گوهر والا را بجهت انتظام عالمیان دیرگاه داراد *

ذکر تتمه احوال سعادت منوال حضرت جهانباني جنت‌آشیاني - و شرح بعضے از جلائل مخترعات (۲) و قوانین آنحضرت

چون (انتظام مهمّات پنجاب بنهضت موکب جهانگشای حضرت شاهنشاهي صورت دلپذیر یافت) حضرت جهانباني پیوسته در دارالملک دهلي عشرت آرای باطن اقدس بوده در نظم مهام ملکي اشتغال میفرمودند - و در تعمیر ممالک و استیصال اعدا و تسخیر اقالیم دیگر توجّه عالي داشتند - و مکرّراً میفرمودند که چند جای را پای‌تخت ساخته در نظام هندوستان کوشش میفرمائیم - دهلي و آگره و جونپور و مندو و لاهور و قنّوج و بعضے محالّ دیگر که صلاح افتد و هرجا لشکرے بسرداری یکے از هوشمندان دوربین رعیّت پرور عدالت گستر مقرّر میسازیم که آن‌نواحي محتاج بکمک لشکر دیگر نباشد - و زیاده از دوازده هزار سوار در رکاب معلّی نگاه نمیداریم و میفرمودند که صندلیهای مرصّع از طلا و نقره میفرمائیم که بسازند که در بار عام شاهزادهای کامگار و مردمے (که در بساط قرب بمزید عنایت سرافراز اند) بموجب حکم عالي نشسته شرف امتیاز یابند - که غالب چنان است که دلهای بزرگان عالي فطرت دنیا (که بدولتسرای اخلاص

---

(۲) نسخهٔ [د] مخترعات قوانین *

Digitized by Google

نهضت رایات جهانتاب حضرت شاهنشاهي بصوب پنجاب بموجب امر عالي حضرت جهانباني جنت‌آشياني

درين اثنا (كه خاطرِ جهانگشاى حضرتِ جهانباني بداد و دهش نظام آراى ممالكِ هندوستان بود) خبرهاى ناخوش از شاه ابوالمعالي رسيدن گرفت - كه از بادهٔ ناگوارِ دنيا بد مستي كرده در آزارِ خلائق ميكوشد - و بر مسالكِ خلافِ حكمِ پادشاهي سلوك مي‌نمايد چون حضرتِ جهانباني را باو توجّهِ خاص بود امثالِ اين اخبار را خلافِ واقع انگاشته بر اختراعِ اهلِ حسد و افترای ناتوان بينان فرود مي‌آوردند - تا آنكه خبرِ برآمدنِ سكندر از كوه در اردوى معلّى شيوع يافت - و نيز بيقين پيوست كه اين سيّد زادهٔ بدمعت فرحت خان حاكمِ لاهور را بحكم تغير دادهٔ كهِ خود را بجاى او مقرّر ساخته‌است - و درخزينهٔ پادشاهي دست درازي ميكند - بخاطرِ اقدسِ حضرتِ جهانباني (كه آئينهٔ صواب نماى ملك و ملكوت بود) بالهامِ ربّاني چنان مصمّم شد كه پنجاب (كه از اعاظمِ صوبهاى هندوستان است) بميامنِ حراست و حكومتِ حضرتِ شاهنشاهي و بركاتِ رافت و عدالتِ آن نور پرورِ اقبال رونق پذيرد - و شاه ابوالمعالي را اگر مصلحت باشد حصار و آنحدود مرحمت شود - و نيز چون درين نزديكي مخدّراتِ تتقِ عصمت را از كابل طلب ميفرمائيم پنجاب در تصرّفِ ملازمانِ حضرتِ شاهنشاهي بودن مناسبِ دولت‌است هرچند لشكرِ اقبال آن‌مقدار بود كه دفعِ سكندر نمايند ليكن بجهتِ مصالحِ ملكي و طبيعي نامِ كمك مذكور ساخته اوائلِ سالِ (۹۶۳) نهصد و شصت و سه در ساعتِ مسعود (كه جلوسِ اورنگِ هفت‌اقليم را زيبد - و سلطنتِ ابد پيوند بآن افتخار نمايد) حضرتِ شاهنشاهي اقبال پرورِ الٰهي‌را بآئينِ سلطنت و شكوهِ اقبال تعين فرمودند - و بيرام خان را بصورت اتاليقِ آنحضرت ساختند و بمعني تربيتِ آن اعتضادِ دولت بميامنِ توجّهاتِ حضرتِ شاهنشاهي حواله شد - و جمعي كثير از اربابِ عقيدت و اخلاص در ركابِ نصرت اعتصامِ آنحضرت اختصاص‌گرفته رخصت يافتند •

چون موكبِ قدسيِ آن نور پرورِ الٰهي بصهرند رسيد ملازمانِ عتبهٔ اقبال (كه در حصارِ فيروزه بودند) سعادتِ ملازمت دريافته مسرّت پيراى خاطر شدند - و دران منزلِ سعادت ورود استادهٔ[2] عزيز سيستاني[3] (كه بوسيلهٔ حسنِ خدمت و لطفِ عقيدت بخطابِ رومي خاني شرفِ اختصاص يافته بود - و در فنونِ آتشبازي و بندوق اندازي قرين نداشت) دولتِ ملازمتِ حضرتِ شاهنشاهي دريافت - و آغازِ بندوق اندازيِ آنحضرت ازينجا شد - و در اندك فرصتي (چنانچه

---

(۲) در [چند نسخه] استامزيز - و استا مخفف استاد است (۳) نسخهٔ [ح] شيباني •

Digitized by Google

و ملّا غیاث الدّین را پیشِ او فرستاد - او این فرستادها را مقیّد ساخت - ایشان جمعی کثیر را پنهانی[2] با خود متّفق ساختند - و بفریب و فسون مردمِ درونِ قلعه را بدست آورده دیوانه را اسیر کردند - علی‌قلی‌خان سرِ او را بدرگاهِ معلّی فرستاد - و وقوعِ این واقعه بر باطنِ عدالت‌مآثرِ پادشاهی گران آمد - و فرمانِ عتاب‌آمیز بعلی‌قلی خان صادر شد - که چون اظهارِ اطاعت میکرد و میخواست که بملازمت آید کار را چرا بجنگ رسانید - و بعد ازانکه بدست افتاد[3] چرا بی‌حکم کشت و آنحضرت مکرّرا بمقرّبانِ بساطِ عزّت میفرمودند که خاطر میخواست که این مرد را به بیند - اگر از موادِ پیشانیِ او نشانِ حقیقت و درستی خوانده شود اورا نوازش فرموده تربیتِ عظیم فرمائیم •

و از سوانحی (که درینولا بظهور آمد) ناسپاسیِ میرزا سلیمان است - و شرحِ این بطرزِ اجمال آنست که چون رایاتِ جهانگشا بتسخیرِ هندوستان متوجّه شد تردی بیگ خان (که اندراب و اشکمش در جایگیرِ او بود) بحکمِ عالی سعادتِ همراهی یافت - و مقیم خان از جانبِ او برای انتظامِ جایگیر ماند - میرزا سلیمان فرصت را غنیمت دانسته قصدِ این‌محال (که بجایگیرِ تردی بیگ خان بود) نمود - اوّلا از راهِ گریزت درآمد - که به‌نیرنگ پردازی مقیم‌خان را بخود کشد چون آن صورت نه‌بست میرزا پردهٔ آزرم برداشته بمحاصرهٔ اندراب قیام‌نمود - مقیم خان ناگزیرِ اهل و عیالِ خود را همراه گرفته برآمد - و جنگ کنان خود را ازان مهلکه برآورده بکابل آمد •

و از واقعاتی (که دران‌ایّام پدید آمد) کشتنِ حیدر محمّد خان آخته بیگی بود غازی خان پدرِ ابراهیم‌را که سرِ سروری میخارید - و شرحِ این ماجرا آنست که چون حیدر محمّد خان را به‌بیانه فرستادند غازی‌خان (که حاکمِ آنحدود بود) تابِ مقاومت نیاورده در حصارِ بیانه متحصّن شد و بعهود و ایمانی (که از حیدر محمّد ظهور یافت) اعتماد نموده از قلعه بیرون آمد - حیدر محمّد چشم بر اموال و اسبابِ او دوخته نقضِ عهد نمود - و بشمشیرِ بی‌اعتدالی اورا بقتل رسانید چون این خبر بمسامعِ قدسیّهٔ حضرتِ جهانبانی رسید مستحسنِ خاطرِ عدالت پیوند نیفتاد چون (دوردست بود و اوائلِ درآمدِ هندوستان) سیاستِ ظاهری او موقوف ساخته فرمودند که او دیگر کمر نخواهد بست - و الحق تا سپری شدنِ او این جهان را همان‌طور (که بر زبانِ قضا ترجمان گذشته بود) بظهور آمد - و شهاب‌الدّین احمد خان را (که میر بیوتات بود) بجهتِ تحقیقِ این‌معامله و تشخیصِ اموالِ او فرستادند - و خود بدولت و اقبال همواره در رعایتِ رعیّت و تعمیرِ جهان و رفاهیتِ مردم بوده اوقاتِ گرامی را صرفِ مرضیّاتِ الٰهی می‌فرمودند •

---

(۲) در [بعضی نسخه] بنهانی (۳) در [بعضی نسخه] آمد •

Digitized by Google

و از وقائع (که دران نزدیکي بظهور آمد) قضیّهٔ قنبرِ دیوانه است - و اندکے از گفتگوی بسیارِ او آنست که او از آحاد النّاس بلکه از مجاهیلِ اردوی اقبال بود - وقتے (که رایاتِ نصرت بعد از فتحِ سهرند بجانبِ دهلي نهضت فرمود) این قنبر جمعے از اوباش را گردِ خود فراهم آورده دست بتاخت و تاراج دراز کرد - پیوسته غنائم بدست آوردے - و بمردم دادے - و از روی گریزت پیوسته عرائضِ نیاز بدرگاه نوشتے - و از نواحیِ سهرند تاخته تاخته سنبل را در تصرّف درآورد و خود در سنبل نشسته پسر خواندهٔ خود را (که عارف الله نام نهاده بود) ببداون[۲] فرستاد درانحدود رای حسین جلواني (که از اعاظمِ اُمرای افغانان بود) بے جنگ ویران شد - و قنبر ازانجا خود را بکانت‌کوله رسانید - و آن‌نواحي را نهب و غارت کرد - و درانحدود با رکن‌خان (که از رؤسای افغانان بود) جنگِ بےتزکانه کرده شکست یافت - و ازانجا ببداون‌آمد - و هرچند (که این دیوانهٔ عاقل پیوسته عرائض فرستادے - و اظهارِ بندگي و نیکوخدمتي کردے) امّا فعلِ او با قولِ او موافقتے نداشت - پا از اندازهٔ گلیم دراز کرده مردم را از خود منصبِ خاني و سلطاني دادے - و علم و نقّاره بخشیدے - تنها مستیِ دنیا نداشت - سودای جنون نیز ضمیمهٔ حالتِ او بود - بارها از دیوانگي یا دیوانه ساختگي و ابله طرازي خانهٔ خود را بتاراج داده بود - و همواره ازو حرکاتِ نامنتظم (که شرکت بمجانین داشته باشد) بظهور آمدے - چون مکرّر این‌معني بمسامعِ عزّ و جلال رسید فرمانِ قضا جریان بعلي‌قلي‌خان شیباني صادر شد که اورا بدرگاهِ معلّی فرستد - و اگر سر از اطاعت پیچد تنبیه نماید - و درهمین اثنا (که دیوانه از رکن خان شکست یافته ببداون آمده بود) علي‌قلي خان از مهمّاتِ میرت[۳] فارغ شده بسنبل رفت - و بعد از فراغِ مهمّاتِ آنجا ببداون آمد هرچند علي‌قلي‌خان کس بطلبِ او فرستاد پیشِ او نرفت - و گفت چنانچه تو بندهٔ پادشاهي من‌هم از غاشیه دارانِ این موکبم - و این ولایت بزورِ شمشیر گرفته‌ام - آخرالامر علي‌قلي‌خان بجنگ پیش آمد - چون او دران نزدیکي شکست یافته بود در قلعهٔ بداون متحصّن شد - و عرضه داشت بدرگاهِ معلّی فرستاد - چون احوالِ او بعرضِ مقدّس رسید آنحضرت قاسم مخلص را فرستادند که او را مستمالِ عنایاتِ پادشاهي ساخته بآستانبوس سرافراز سازد - پیشتر ازانکه (قاسم ببداون‌آید و این مژدهٔ نجات رساند) علي‌قلي خان او را کشته بود - و مجملے ازان سرگذشت آنکه چون (قنبر قلعه را مستحکم‌کرد - و محاصره امتدادیافت - و کارے نمي‌گشود) علي‌قلي‌خان محمّدي‌بیگ‌ترکمان

---

(۲) نسخهٔ [د] ببدانون - و در [بعضے نسخه] ببداؤن (۳) نسخهٔ [ح] مرت - و میرت نام موضعے ست سوای میرتهه که شهر کلان است ۱۲ من بعض الحواشي ٭

Digitized by Google

آب میدادند - و همواره فرمانبرداری خالق و کامروائی مخلوق پیش نهاد همّت والا ساخته سریر آرای خلافت بودند *

و از سوانحی (که دران ایّام موجب مزید سرور باطن اقدس شد) آمدن شاه ولي اتکه بود از دارالاقبال کابل- که خبر سلامتی مخدّرات تتق عصمت آورد - و خصوصیّات احوال بعرض اقدس معروض داشت - و مژدهٔ مسرّت بخش رسانید - که از خدر مطهّر ماه جوجک(۲) بیگم ایزد هستي بخش فرزند گرامي کرامت فرموده است - آنحضرت ازین بشارت دلگشا و نوید روح پرور شکر ایزدي بجای آوردند - و جشن شادماني ترتیب داده نقد مراد در دامن اهل روزگار ریختند و نام آن گلبن اقبال را فرخ فال نهادند - و شاه ولي را بمژدگانی این عطیّهٔ غیبي خطاب سلطاني کرامت فرموده با تحف و هدایا روانهٔ کابل ساختند - و بمناشیر توجّه و التفات سعادت اختصاص دادند *

و از وقائع (که دران ایّام روی داد) آمدن رستم خان بود - که در سلک اُمرای معتبر افغانان انتظام داشت - و مجملے ازین قضیّه آنست که چون اتکه خان و جمعے از ملازمان بارگاه دولت متوجّه حصار شدند روز خرداد ششم شهریور ماه موافق چهار شنبه بیست و پنجم رمضان در دو کروهی حصار نزول سعادت نمودند - رستم خان و تاتار خان و احمدخان و پیر محمّد رهتکي و بجلي خان و شهاب خان و تاج خان و آدم خان قیام‌خاني با جمعے از افغانان از حصار برآمده عرصهٔ پیکار را آراستند - و باوجود آنکه (افغانان قریب دو هزار کس بودند - و اولیای دولت قریب چهار صد کس) جنگ عظیم در پیوست - و بتائید الٰهي فتح روی داد - و تا هفتاد کس از مخالف درمیدان بقتل رسیدند - و رستم‌خان گریخته قلعهٔ حصار را مضبوط کرد - و مجاهدان اقبال بیست و سه روز بمحاصرهٔ آن پرداختند - چون کار برو دشوار شد قول طلبیده دید - و رستم خان را با نامبردها قریب هفتصد کس مصحوب(۳) میر لطف و خواجه قاسم مخلص بدرگاه والا فرستادند - و او با جمعے کثیر آمده بدولت آستانبوس سربلند شد - و بعد از چندگاه حکم معلّی شرف نفاذ یافت که او را جایگیر مناسب نمایند - امّا بشرط آنکه فرزندان(۴) خود را در بکرام نگاهدارد - تا هم مسلک مرحمت مملوک شده باشد - و هم راه حزم و احتیاط از دست نرفته - آن ساده‌مرد کوته‌اندیش ازین شرط دولت (که سرمایهٔ استحکام سلسلهٔ عبودیت بود) ابا نموده در مقام گریختن شد - چون این معني بر پیشگاه خاطر مقدّس پادشاهي پرتو انداخت اورا مقیّد ساخته به بیگ(۵) محمّد ایشک آقا سپردند *

---

(۲) نسخهٔ [ح] چوچک (۳) در [بعضے نسخه] مصحوب میر لطیف - و نسخهٔ [ح] مصحوب علي قلي میر لطف الله (۴) نسخهٔ (ح) فرزند خود را (۵) در [بعضے نسخه] بیک محمد *

Digitized by Google

بلاهور تعین فرمودند - که اگر سکندر از کوهستان برآمده درمیان ولایت دست[۲] اندازی کند تدارک آن بوجه لایق نموده آید - و سرانجام مهمات صوبهٔ پنجاب بمشارالیه تفویض یافت - و بجهت خوبی هوای سامانه و طغیان باران بخاطر اشرف رسید که روزے چند دران سرزمین دلکش اقامت فرمایند درین اثنا عرضه داشت سکندر خان اوزبک رسید که بتوفیق سبحانی بدارالسلطنهٔ دهلی درآمد و مخالفان تاب مقاومت نیاورده فرار نمودند - مصلحت آنست که بزودی پای تخت هندوستان بمسند نشینی آن خدیو زمان سربلند گردد - باستماع این نوید از سامانه نهضت عالی فرموده روز پنجشنبه غرهٔ رمضان سال مذکور در سلیم گدهه (که بر سمت شمالی دارالملک دهلی بر کنار آب جون واقع شده) نزول اجلال فرمودند - و در چهارم این ماه درون شهر مستقر اورنگ خلافت شد ٭

و درین روز در اثنای راه حضرت شاهنشاهی نور پرورد اقبال فروغ باصرهٔ خلافت نیله گاوے را بشمشیر زده شکار فرمودند - چنانچه حیرت افزای اهل شکار شد - و اصحاب دریافت بر شکار مقصود اعلی نشان یافته کامیاب مسرت گشتند - و حضرت جهانبانی (که از ابتدای این سفر مبارک تا رسیدن بدهلی و فتح هندوستان ترک تناول حیوانی فرموده بتوجهات روحانی استفتاح می نمودند) امروز[۳] کمال انبساط بجای آورده حکم شد که از گوشت آن نیله گاو پارهٔ را خشک کرده نگاه دارند - که چون بعد از رمضان بحیوانے میل فرمائیم اول ازین گوشت تناول خواهیم فرمود - و سجدهای شکر بجای آوردند - و جمیع ملازمان عتبهٔ خلافت بمناصب عالی و جایگیرهای لایق شرف افتخار یافتند - سرکار حصار و آن نواحی بجایگیر ملازمان حضرت شاهنشاهی مقرر شد - و تفاؤل گیران کارآگاه این را حصار حوادث روزگار دانسته[۴] مجدداً بدولت روز افزون آنحضرت فال گرفتند - بیرام خان را سرکار سهرند و دیگر پرگنهای متفرقه عنایت شد و تردی بیگ خان را بمیوات فرستادند - و سکندر خان را بآگره - و علی قلی خان را بسنبل و حیدر محمد خان آخته بیگی را بجانب بیانه (که نزدیک بدارالخلافهٔ آگره واقع است) تعین فرمودند و بمیامن قدوم پادشاهی و برکات انتظام آن خدیو صورت و معنی هندوستان بوستان دولت و سعادت گشت - و طبقات عالمیان و طوائف خلائق کامیاب اقبال گشتند - و آنحضرت در قلعهٔ دهلی بوده پیوسته بمرضیات الهی بسر میبردند - و گلشن سلطنت را بجویبار داد و دهش

---

(۲) در [بعضی نسخه] دست دراز کند (۳) نسخهٔ [د] آنروز (۴) نسخهٔ [د] دانسته بدوام دولت روز افزون آنحضرت ٭

Digitized by Google

ادبار ارباب خلاف توان دانست - امّا ازان جهت (که تعاقب این فرار نمودها را مانع آمد تا بهزار جان کندن خود را از مهلکه نجات توانستند داد) از قسم اهمال و امهال آن گروه بخت برگشته توان شمرد *

چون بتائید ایزدي اینچنین موهبتی کبری بظهور آمد آنحضرت برسمند داد و دهش نشسته اندازهٔ کار مخلصان جانسپار و خدمت هرکدام از فدائیان جان‌نثار امتیاز فرموده برای ظهور جوهر مخلصان از خزف ریزهٔ خدمت فروشان سخن درمیان آوردند - که این فتحنامه بنام که نوشته شود و حکم شد که هرکدام مبلغ دریافت خود را بموقف عرض مقدّس رساند - شاه ابوالمعالي (که سرمست بادهٔ غفلت بود) از بیفکري ارادهٔ آن کرد که منشور این فتح شگرف بنام او شود - و بیرام‌خان (که درآمدن هندوستان‌را بسعي خود میدانست - و تا زمان فتح برخلاف جمهور مردم موافقت رای جهان آرای حضرت جهانباني نموده در تسخیر این ممالک و استیصال مخالفان اهتمام میکرد) جدا خار خار این آرزو داشت که فتحنامه باسم او طراز امتیاز یابد - و دور بینان کارآگاه معني (که فتح را از میمنت و اقبال حضرت شاهنشاهي نور پرورد الٰهي میدانستند) گوش هوش و چشم نظّارگي باز داشته تماشای مخموران میکردند - و معامله فهمان انصاف گزین این فتح بزرگ را (که در روز نوبت منصوبان این نور حدقهٔ خلافت لمعهٔ ظهور بخشید) از توجّه حضرت شاهنشاهي دانسته نیز از سخن سرائی این مردم حیرت افزا بودند - تا آنکه حضرت جهانباني از روی الهام ربّاني برحقیقت کارآگاه شده منشور این فتح بزرگ را بنام نامی حضرت شاهنشاهي معنون فرموده مسرّت پیرای خواطر مخلصان دور و نزدیک شدند *

و از وقائع عجیبه (که دران ایّام سعادت فرجام مانع شد) گرفتن خواجه معظم است و مجملی ازین سرگذشت آنکه نوشتهٔ چند بخطّ خواجه برآمد - که از کوته اندیشي و تباه خردي بسکندر سخنان نا لایق نوشته اظهار دولتخواهی او کرده بود - آنحضرت را بغایت بدیع نمود از خواجه استکشاف فرمودند - چون روی انکار نداشت در جواب گفت من این دولتخواهی پادشاهي اندیشیده بودم - و بقصد آنچنان کردم که این نوشتها بنظر اقدس درآید - تا بمن بیشتر (۲) التفات مبذول داشته مرا سربراه خدمت شایسته گردانند - حضرت اورا مقیّد فرموده بمیرقالي سپردند - و بعد از سامان و سرانجام مهمّات مهرند از راه سامانه بدار السّلطنهٔ دهلي متوجّه شدند و چون رایات نصرت بسامانه رسید شاه ابوالمعالي را باجمعی از ملازمان درگاه (مثل محمّد قلي‌خان برلاس - و اسمٰعیل بیگ دولدي - و مصاحب بیگ - و ابراهیم خان اوزبک - و جمعی کثیر)

---

(۲) نسخهٔ [ز] التفات بیشتر *

Digitized by Google

کالپهاتر برادرِ اسکندر برآمده محاربه بجای آورد - هرچند دران روز مقرّر نبود (که جنگِ بزرگ سرانجام یابد) امّا (چون امرے از پردهٔ تقدیر بظهور آمدني بود) رفته رفته نایرهٔ نبرد در اشتعال افزود - و آتشِ پیکار بلندي گرفت - افواجِ نصرت قرین از اطراف درآمده بعد از شرائطِ حزم مردانه ایستادند - و نقشِ مصاف دلخواه نشست • شعر •

• در کوهِ آهنین از جای جنبید • زمین گفتي ز سر تا پای جنبید •

• دو لشکر رو برو خنجر کشیدند • جناح و قلب را صف برکشیدند •

• تراکِ تیر و چاکاچاکِ شمشیر • دریده مغزِ پیل و زهرهٔ شیـــر •

و بیمنِ اقبالِ ابد اتّصالِ حضرتِ شاهنشاهي فتحِ عظیم روی داد - و آلجای فراران بدستِ اولیای دولت درآمد - و جمعے کثیر از مخالفانِ مُدبر بعالمِ نیستي شتافتند - سکندر با جمعے خود را بدامنهٔ کوهِ پنجاب کشید - یکے از دلاوران خواجه مسافري خود را در اثنای راه بسکندر رسانید - سکندر چون دید (که شخصے قصدِ او دارد) برگشت - هرچند دست بشمشیر کرد شمشیر بدست نیفتاد بعد از سعيِ بسیار او را از خود دور ساخته خود را از مهلکهٔ جان بیرون برد - آرے کارِ بدمستانِ دنیا و مغرورانِ جاه جز این چه باشد - و حضرتِ جهانباني در عینِ کامیابیِ دنیا (که بادهٔ مردافکن است) هوشمند بوده نیازمندِ درگاهِ ایزدي بودند - و با طبقاتِ زمانه از کمالِ دانش و بینش سلوک میفرمودند - اگر چنین کامیاب شوند چه دور باشد - فرمان‌برداریِ سلطانِ خرد کار بر مراد میسازد اوّل نیّتِ درست بهم میرسد - ثانیًا کوشش در کار قرینِ حالِ او میشود - ثالثًا باوجودِ ظهورِ کارهای شایسته نسبتِ آنرا بخود روا نمیدارد - و کارگر را جز دادارِ دادگر نمي‌شناسد - خلاصهٔ مقال آنکه آنحضرت برای تعلیمِ نیازمندیِ اربابِ صورت و احرازِ مراتبِ سپاسداري بر شکرِ معنوي اکتفانفرموده بسپاسِ ظاهري پرداخته سجداتِ نیازِ ایزدي بجای آوردند - اگرچه [درین مراتب گذشته (که فتحِ هندوستان شد) فتحِ حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني کارنامهٔ بود - چنانچه سابقًا سمتِ گذارش یافت] امّا هوشمندِ لبیب داند که مثلِ این نادره‌کار نبود - فی‌الواقع ازین گونه فتح (که باندک‌کمے با چنین غنیمے بخششے بود والا از درگاهِ کبریای الٰهي) در زمانِ باستاني کمتر نشان داده اند - مقارنِ این فتح باد و باران از اندازه بیرون شد - ازین جهت (که باعثِ هلاکتِ گروهے انبوه از ستم پیشهای کافرنعمت بود) از مقدّماتِ اقبالِ اولیای دولت توان دریافت - و از آیاتِ

---

(۲) در [اکثر نسخه] چوکوه آهنین (۳) نسخهٔ [ب] کشید - خواجه مسافري خود را (۴) نسخهٔ [ج] و کارگذاریرا جز دادهٔ دادگر نمیشناسد •

Digitized by Google

در ملازمتِ حضرتِ شاهنشاهي درميانِ قراولانِ خاصه سعادتِ امتياز دارد - و آنحضرت (كه پيوسته خود را در ملابسِ ظاهر داشته از غير ميپوشيدند - و جمالِ شوكت را در نقابهاى گوناگون مختفي ميساختند) از توجّهِ اين جانورِ بديع پردهٔ ديگر نقابِ جمالِ خود گردانيدند - امّا لوامعِ خورشيدي و شمائمِ مشكي را در حجاب نتوان داشت - آنروز (كه بخت مرا بدانش‌آموزي و دولتمندي ميكشيد - و بسعادتِ ملازمت برده رو شناسِ كمالاتِ اين برگزيدهٔ الٰهي ميساخت) چه سجده‌هاى شكر بجاى مي‌آوردم - و ازين دولتِ ملازمت چه كامياييها داشتم - تا بمراتبِ صوري و معنوي سربلندگشتم - و خلوت سراى قدسِ دل را از خواهشِ فضول پاك ساختم - اكنون (كه نوبتِ شكرگذاري رسيد - و ميخواهم كه نهميدگيهاى خود را در بيان آورم تا هم شكر بجاى آورده باشم و هم چراغِ بينش در راهِ تاريك‌روان نهاده آيد) بےتكلّف ازين (كه در خدمتم - و معاملهٔ داد و ستد درميان است) آزرده ام - كاشكے آشناى صوري نبودمے - و در سلكِ ملازمانِ ظاهر منسلك نگشتمے تا هرچه گفتمے و نوشتمے ظاهر بينانِ كورباطن اين كس را از گروهِ خوشامدگويان ندانستندے[۲] و از محرومیِ صوریِ[۳] من جهانيان پي بمقصود برده كامروا گشتندے - سبحان الله سپاس‌نامهاى بامتاني [كه در بابِ اربابِ تجرّد (كه عُشرِ عشيرِ كمالاتِ اين‌خديوِ زمان ندارند - بلكه بسا مردم باشند كه جز ظاهرِ آراسته چيزے نداشته باشند) رقم پذيرفته است] جهانيانِ معامله نافهم بواسطهٔ آنكه (درميان داد و ستدے نيست) مدح‌نامهاى مذكور را از قسمِ خوشامد ندانسته اظهارِ حق مي‌فهمند و امروز (كه حالِ پيشواى اهلِ ظاهر و باطن بقلم ميرود) من پي بردهٔ مزاجِ زمانه را بارِ نافهميدگيِ مردم بر دوشِ خاطر بايدكشيد - امّا چون نظرِ من اوّل بران افتاد (كه اندكے از بسيار از شكرِ لازم بجاى آرم) ازين بارِ مردم آزار آزرده‌خاطر نيستم - و چرا باشم و حال آنكه بنيّتِ درستِ خود كامروا شده مشعله‌دارِ شبگيرِ گرم روان گشته ام - و جمعے كثير پذيراى حق شده شاهراهِ صدق پيش‌گرفته اند - اكنون ازين ماجرا (كه آخر شدني نيست) باز آمده بسرِ سخن (كه بودم) ميروم *

مجملاً قريبِ چهل روز حضرتِ جهانباني كار فرمائيِ محاربه را (چنانچه آئينِ اقبال باشد) بتقديم ميرسانيدند - و لوازمِ اهتمام بجاى آورده بآرايشِ معركهٔ نبرد دلهاى مخلصان را اعتضاد مي‌بخشيدند - تا آنكه بتاريخِ دوم شهرِ شعبانِ سالِ مذكور (كه نوبتِ تردّدِ ملازمانِ حضرتِ شاهنشاهي بود) خواجه معظم و اتكه خان و جمعِ كثير رفته كارزار كردند - و ازان طرف

---

(۲) در [بعضے نسخه] نداشتندے (۳) در [چند نسخه] صوريِ ظاهريِ من *

Digitized by Google

ظهور کرامت علیا و بشارت عظمی از حضرت شاهنشاهي و دیگر سوانح اقبال

هرچند (حضرتِ شاهنشاهي صغرِ سن را نقابِ خود داشته[۲] در پرده آرائي مي‌بودند) امّا ایزدِ جهان آرا چون میخواهد (که حالِ معنوی این بزرگِ زمان ظاهر گردد) بےاختیار امورِ بدیعه (که هریک شاهدےست عدل بر علوّ استعداد و سموّ فطرت) بعالمِ ظهور مي‌شتابد - و از جملهٔ خوارقِ عادات [که دران ایّام از حضرتِ شاهنشاهي (که باطنِ فیض‌مواطنش مظهرِ اسرارِ الٰهي و ظاهرِ قدسي مظاهرش مصدرِ انوارِ نامتناهي ست) بظهور آمد] آنست که آنحضرت بر بالای بامے از شهر برآمده نظرِ اقلیم گشای خود را بر لشکرِ مخالف انداخته تماشا میفرمودند - لشکرے با آن عظمت را (که شکستِ آن در اندیشهٔ کس نگذرد) فرمودند که در چند مدّت این را مردمِ ما تاراج خواهند کرد حاشیه نشینانِ بساطِ عزّت (که بدور[۳] بیني امتیاز داشتند - و بارها ازان نور پرورد الٰهي خوارقِ عادات و بدائعِ کرامات مشاهده کرده بودند) ازین نویدِ مسرّت فرجام خوشوقت شده زبان بشکرِ ایزدي گشادند - آرے امثالِ این امور بر عادت‌پرستانِ عالمِ صورت بعید مي‌نماید - امّا حق پرستانِ معني بین (که سوادِ پیشانیِ روزگار روشن دارند) این معني و صد مثلِ این از چنین بزرگِ صورت و معني دور نمي‌انگارند *

و درین ایّام خواجه عنبر ناظر (که از خدمتگارانِ قدیم بود) از کابل آمده استسعادِ ملازمت نمود و حضرتِ جهانباني آن دولتمند را در خدمتِ آن نور پرورد ایزدي[۴] سپردند - پیوسته در ملازمت بوده اوضاع و اطوارِ هندوستان بموقفِ عرض میرسانید - و اهلِ هند را پیشِ آن یگانهٔ روزگار آرایش میداد - چون طالعِ اهلِ هند درجهٔ قوّت یافته ظهورِ سعادت داشت طرزِ این مردم در مزاجِ اقدس خوش مي‌آمد - و اول بار (که آنحضرت را بشکارِ چیته میل شد - و چیتهٔ شکاري در نظرِ اقدس درآمد) اینجا بود - که ولي‌بیگ پدرِ خان‌جهان چیتهٔ (که در جنگِ ماچهیواره از افغانان بدست آورده بود - و فتح[۵] باز نام‌داشت) پیشکشِ آن شیر شکارِ صیدگاهِ اقبال کرد - و دوربینانِ کاردان (که نزدیکِ بساطِ عزّت بودند) ازین پیکرِ بدیعِ عجیب بر فتوحاتِ بےاندازه پی بردند - و نگاهبانِ آن چیته دوندو[۶] نام شخصے بود که از میمنتِ قدم و فرطِ اخلاص بخطابِ فتح‌خان نامور شد - و امروز (که این شگرفنامهٔ والا بخامهٔ اخلاص شمامهٔ ذرّهٔ هواخواه ابوالفضل رقم پذیر میگردد) فتح خان

---

(۲) در [اکثر نسخه] دانسته (۳) در [اکثر نسخه] که بدور بیني و پیش بیني (۴) نسخهٔ [ه] الٰهي (۵) نسخهٔ [د] فتح یار (۶) نسخهٔ [ه] زورزو - و نسخهٔ [ح] کوندو *

Digitized by Google

بدرگاه آوردند - چون احصا رفت روز دعا همان روز فتح بود - سجدات شکر فتاح غیبي بجای آورده دست داد و دهش بر جهانیان گشادند ٭

چون سکندر برسرگذشت آگاه شد با هشتاد هزار سوار باستعداد تمام متوجه موکب عالي گشت بیرام خان از وفور عقل وشجاعت در سهرند ثبات پای ورزیده لوازم قلعه‌داري و ضوابط هوشیاري بتقدیم رسانید - و عرائض متوالي بدرگاه والا ارسال داشته استدعای توجه نمود - چون دران هنگام عنصر مقدس آن یگانهٔ آفاق از عارضهٔ قولنج آزرده بود بجای خود آن چمن‌آرای خلافت یعني حضرت شاهنشاهي را (که همواره فتح و اقبال در رکاب دولت اوست) تعین فرمودند - هنوز موکب اقبال این خدیو جهان از حوالی لاهور دور نرفته بود که حضرت جهانباني را صحت کامل روی داد و آنحضرت بدولت و اقبال هم از جهت صعوبت جدائي و هم از روی احتیاط همعنان ظفر و نصرت سوار دولت شدند - و برای صواب اندیش (که انتظام بخش زمان و زمین بود) مقرر فرمودند که فرحت خان شقدار لاهور و بابوس بیگ نوجدار پنجاب و میرزا شاه سلطان امین و مهتر جوهر خزینه‌دار این صوبه باشد - و شب هفتم رجب سال مذکور بود که سواد عرصهٔ سهرند بموکب پادشاهي نور پذیر شد - و امرای اخلاص پیشه بسعادت ملازمت افتخار یافته کوس شادماني زدند پانزده روز امرای شجاعت آئین در مقابلهٔ چنین لشکر گران نشسته قلعه داري میکردند که طلوع رایات جهانتاب شد - و در باغی که نزدیک شهر بود سراپردهٔ اقبال زدند - و آداب نبرد بر وجهیکه سزاوار باشد قرار داده عساکر منصوره را چهار قسم فرمودند - یکی بنام گرامی حضرت جهانباني اختصاص یافت - و دیگری باسم والی حضرت شاهنشاهي سعادت‌پذیر شد - و دیگری را بشاه ابوالمعالي و دیگری را به بیرام‌خان معین ساختند - و هر کدام از صفوف لشکر اقبال پیوند کمر اجتهاد بمیان جان بسته مساعی جمیله بجای مي‌آوردند - و بهادران جان‌نثار جانفشانیها مینمودند و همواره از طرفین مردان نبردآزمای بجام تیغ شربت واپسین میکشیدند - و از جانبین از راه مردي و مردمي معمول شده بود که فدائیان جانسپار را باحترام و تعظیم بمردم ایشان برده میسپردند کوته بینان اسباب بین کثرت[2] عساکر مخالف و قلت لشکر پادشاهي را دیده باندیشهای نا صواب خدوک دلهای ساده میشدند - و دور بینان مسبب دان نقوش فتح و نصرت از پیشانی احوال اولیای دولت خوانده روز بروز در همت افزوده باعث مزید ثبات پائی خلائق میگشتند - علی الخصوص ذات مقدس حضرت جهانباني (که جهان تمکین و اطمینان بودند) هر کدام را بطرز مناسب دل میدادند - و جان مي‌بخشیدند ٭

---

(۲) نسخهٔ [ز] کثرت مخالفان وقلت ٭

Digitized by Google

گذشتند - و عساکرِ اقبال بچهار فوج منقسم‌شد - قول بشجاعت و اخلاصِ بیرام‌خان اساس یافت و سرداری برانغار بخضرخان هزاره مقرّرشد - و بزرگی جرانغار بتردی بیگ خان قرار گرفت و سکندرخان با جمعی از تیز دستانِ جان‌نثار بهراولی معیّن‌شد - ازانجا (که نیّتِ شهریارِ جهان بر آئینِ عدالت و سایرِ مرضیّاتِ الٰهی مقصور بود) کارِ منتسبانِ درگاهِ والا روز بروز در فتح و نصرت افزونی گرفت - افغانان کمی لشکرِ منصور و گذشتنِ ایشان از آب شنیده با لشکرے فراوان از راهِ مصارعت رسیده آمدند - و نزدیکِ شام فریقین بهم پیوسته داد مردانگی دادند - و جنگِ عظیم قایم شد - دانش پیشهای دوربینِ لشکرِ فتح نزدیک بجرّے جای جنگ را بخود قرار داده پای ثبات استحکام کرده بودند - و همه بهمّتهای کارگشا درین نبردِ مرد آزمائی کار پردازیها کردند تا آنکه شب درآمد - بهادرانِ رستم حمله هنوز از اطراف رفته تیر میزدند *

و از اتّفاقاتِ حسنه(که مقدّمهٔ فتح شد) این بود که دران‌نواحی دهے واقع بود بغایت بزرگ از مشعلِ تائیدِ ایزدی آتش دران ده (که خانهایش از خس و خاشاک بود) افتاد - و در معنی هزاران چراغ در رهگذرِ دولت افروخته شد - و بتحقیق پیوسته که این تائیدِ الٰهی بوسیلهٔ سعیِ اهلِ خلاف شد - و هرگاه لمعهٔ اقبال درخشد(۲) آنچه (اصحابِ نزاع بهبودِ خود دانسته بعمل آورند) سرمایهٔ زیانِ آن گروه گردد(۳) - القصه ازین روشنائی (که طلیعهٔ نصرت بود) دلاورانِ ظفر پیشه بر احوالِ مخالفان بواقعی اطّلاع یافته از اطراف بخدنگهای دلدوز جانستن بودند - و مخالفان از حالِ عساکرِ فیروزی‌مند غافل بوده مشت در تاریکی می‌انداختند - تا آنکه قریبِ سه پاس از شب گذشته بود که لشکرِ مخالف تابِ مقاومت نیاورده سراسیمه فرار اختیار کرد - و فتحِ عظیم روی نمود - فیل و اسبابِ فراوان بدستِ اولیای دولت افتاد - نفائسِ غنائم با عرائضِ اخلاص روانهٔ درگاهِ والا نموده روزِ دیگر متوجّهِ پیش شدند - و بفتح و نصرت در سهرند رفته طرحِ اقامت انداختند و علی قلی شیبانی(۱) را (که از عقب آمده ملحق شده بود) با جمعی پیشتر فرستادند *

و ازعجائب آنکه چون خبرِ رسیدنِ تاتار خان با لشکرِ گران واستعدادِ تمام بحدودِ ماچهیواره بمسامعِ جلال رسید با جمعی از معتمدان خطاب فرمودند که مسافت بسیار است - تا رسیدنِ ما دران‌لشکر هرچه ارادهٔ ازلی رفته باشد بظهور می‌آید - پس همان بهتر که پناه بعتبهٔ کبریا برده بدریوزهٔ فتح و نصرت از عطاخانهٔ الٰهی امداد فرمائیم - در همان هنگام دستِ دعا بلند کرده کامیابی پیشروانِ موکبِ عالی مسئلت فرمودند - چند روز ازین واقعه نگذشته بود که فتحنامه رسید - و غنائمِ فراوان

---

(۲) نسخهٔ [د] درخشید (۳) نسخهٔ [د] گردید (۴) نسخهٔ [ا] سیستانی *

Digitized by Google

جهانباني فرستاد - و شکرانهٔ این نعمتِ گوارا بجای آورده ازانجا روانهٔ پیش شد - چون بنواحی جالندهر رسید افغانان گریختن را صلاحِ وقتِ خود دانستند - و بواسطهٔ منازعتی (که درمیانِ لشکرِ نصرت پیوند پدید آمد) اسباب و اموالِ نفیسِ خود را با نقدِ جان همراه بدر بردند - و اندکی ازان سرگذشت آنست که تردي بیگ خان میخواست که پیشتر رفته بافغانانِ گریخته خود را برساند بیرام خان صلاح دران ندیده رخصت نمیداد - تردي بیگ خان بجهتِ این معني بالتو خان را پیشِ بیرام خان فرستاد - که بهر نوعی که باشد رخصت حاصل کند - بالتو خان آمده پیغام گذاري نمود خواجه معظم سلطان درشت پیش آمده دشنامی چند داد - بالتوخان نیز جوابهای سخت گفت خواجه شمشیری انداخت که بدستِ بالتو خان رسید - چون این خبر بمسامعِ علیّه پیوست (۲) منشورِ نصیحت نگارش فرموده تمامی سخن را حواله بتقریرِ افضل خان نمودند - او رفته شرائفِ کلمات و نصائحِ هوش افزای پادشاهي را بأمرا رسانیده انجمنِ صلح و صلاح فراهم آورد - و بیرام خان درجالندهر طرحِ اقامت انداخت - و هرکدام را پرگنهای نواحي جدا ساخته جابجا تعین نمود - سکندر خان چون بماچهیواره نامزد گشت آنجا رفته قابو خیال کرده پیشتر روان شد - و مهرند را بتصرّفِ خود درآورد - و اموال و اسبابِ فراوان بدستِ او افتاد - درین اثنا تاتار خان و حبیب خان و نصیب خان و مبارک خان و جمعی کثیر از لشکرِ افغان از دهلي رسیده آمدند - سکندر خان در مهرند بودن (۳) صلاحِ حال ندانسته بجالندهر آمد - بیرام خان این معني را مناسبِ دولت خیال نکرده برآشفت - که بایستی پای ثبات و مردانگي را محکم ساخته در حراستِ مهرند اهتمام مینمود و ما را خبر میکرد *

و بعد از گفت و گوی بسیار اُمرای عظام اعتصام بفتراکِ اقبالِ ابد پیوندِ پادشاهي نموده از جالندهر پیشتر روان شدند - چون بحدودِ ماچهیواره اتّفاقِ نزول افتاد تردي محمّد خان و اکثرِ مردم صلاح در گذشتنِ آبِ ستلج نمیدیدند - که چون موسمِ باران نزدیک رسیده لایقِ دولت آنست که گذرها را استحکام داده توقّف نمائیم - چون شدّتِ باران سپري شود و هوا رو باعتدال نهد (۴) از آب بگذریم - بیرام خان و جمعی از دوربینانِ عرصهٔ اقبال گذشتن را مصلحت دانسته مقدّماتِ پسندیده ازین جانب گفتند - آخر بسعيِ ملّا پیر محمّد و محمّد قاسم خان نیشاپوري و ولي بیگ و حیدر قلي بیگ شاملو بیرام خان از آب عبور نمود - تردي بیگ خان و سایرِ اُمرا ناگزیر از آب

---

(۲) در [بعضی نسخه] رسید - و نسخهٔ [ط] معروض داشتند (۳) در [بعضی نسخه] بودن خود را (۴) نسخهٔ [ح] آرد *

Digitized by Google

و خود بتائید اقبال متوجهٔ لاهور شدند - و اعیان آن دیار بشرف استقبال استسعاد یافته زبان بشکر این نعمت جلیل و موهبت عظیم برگشودند - و وضیع و شریف فراخور رتبه و حالت بمراحم پادشاهي شرف اختصاص یافتند - دوم ربیع الثانی این سال بلدهٔ فاخرهٔ لاهور (که در معني سواد اعظم هندوستان است) بقدوم اقدس پادشاهي فروغ آسماني یافت و طبقات انام و اصناف خلائق از حوادث روزگار نجات ابدي یافته بمقاصد خود (که عمرے بر شاهراه امید انتظار آن داشتند) رسیدند *

و در اواخر این ماه خبر آمد که شاهباز خان نام افغانے جمعے انبوه از افغانان را متفق ساخته در دیپالپور اندیشهای فاسد بخود راه میدهد - حضرت جهانباني شاه ابوالمعالي و علي قلي خان شیباني و علي قلي خان اندرابي و محمد خان جلایر و جمعے دیگر از یکهای کارطلب را بآنصوب فرستادند - لشکر اقبال بمخالفان رسیده معرکهٔ محاربه را گرم ساخت - و از طرفین بهادران جان نثار لوازم نبرد بتقدیم رسانیدند - و کار بر سید زاده ابوالمعالي (که بدمستی دنیا و غرور حسن مستعار داشت) تنگ شده بود که علي قلي خان و یکهای صف شکن تکیه بر اقبال روز افزون نموده در دلاوري و جانفشاني کارنامها بتقدیم رسانیدند - و گروه متغلبه را شکست داده بسیارے را ازان مجمع ادبار بخاک نیستي برابر ساختند - و اولیای دولت بفتح و فیروزي مراجعت نموده کامیاب آفرین شدند - سامان سخن آن میخواهد که مقصود را اینجا گذاشته مجملے از احوال نصرت قرین عساکر اقبال (که بباشلیقی بیرام خان تعین یافته بود) نوشتهٔ قلم وقائع نگار گردد *

بر متفحصان سوانح تقدیر مختفي نماند که چون بیرام خان نزدیک پرگنهٔ هرهانه رسید نصیب خان افغان اندک جنگے در خور حوصلهٔ خود کرده فرار اختیار نمود - و غنیمت فراوان از نقد و جنس بدست بهادران نبرد افتاد - و عیال آنها بتمام گرفتار شدند بیرام خان بواسطهٔ نذرے که از حضرت جهانباني شنیده بود (که چون بتائید الهي فتح هندوستان میسر گردد بند واقع نشود - و بندهای خدا بزور در قید اسیری مردم در نیایند) خود سوار شده عیال افغانان را بتمام جمع کرده مصحوب معتمدان پیش نصیب خان فرستاد - و از حصول این چنین فتحے (که مقدمهٔ فتوحات بے اندازه تواند بود) تحف و هدایا از فیلان نامي و سایر نفائس غنائم را مصحوب عرضه داشت خود بدرگاه جهان پناه حضرت

---

(۳) نسخهٔ [ه] برشاهراه امید آن انتظار داشتند (۳) نسخهٔ [د] جان سپار - و نسخهٔ [و] جان باز (۴) در [بعضے نسخه] شایان سخن (۵) نسخهٔ [د] نگاشتهٔ (۶) نسخهٔ [ا ح] معتمدان ساخته پیش *

Digitized by Google

خصوصاً که در ملایمت و معذرت میزند - و چون موکب عالي بسطوت تمام دریای سند را عبور فرمود افغانان (که در حدود رهتاس جمع شده بودند) پریشان شده هر کدام خود را بناحیتی کشیدند و موکب عالي بقاید اقبال متوجه پیش شد - هر روز جائی دلکشا[۲] و هر زمینی نشاط[۳] بخش پیش می آمد. و بلاد و قریات در ظل عدالت درآمده لذت آرامش و مسرت آسایش در می یافت *

و چون سخن باینجا رسید پیشتر از سوانح اسامی بعضی از همراهان رکاب نصرت اعتصام (که بقرب منزلت و علو مرتبت اتصاف داشتند) نوشته میشود * بیرام خان - شاه ابوالمعالي خضر خواجه خان - تردي بیگ خان - سکندر خان - خضر خان هزاره - عبد الله خان ازبک میرزا عبد الله - مصاحب بیگ - علي قلي خان شیبانی[۴] - محمد قلي خان برلاس - خواجه معظم علي قلي خان اندرابي - حیدر محمد آخته بیگي - بابوس بیگ - اسمعیل بیگ دولدي میرزا حسن خان - میرزا نجات - محمد خان جلایر - سلطان حسین خان - قندوق[۵] سلطان محمد امین دیوانه - شاه قلي نارنجي - توک خان - کاکر علي خان - باقي بیگ یاتیش بیگي لعل خان بدخشي - بیگ محمد آخته بیگي - خواجه پادشاه مریض - کیچک خواجه خواجه عبد الباري[۶] - خواجه عبدالله - میر معین - میر غني - شاه فخرالدین - میر[۷] محسن داعي[۸] خواجه حسین مروي - میر عبد الحي - میر عبد الله قانوني - خنجر بیگ - عارف بیگ خواجه عبد الصمد - میر سید علي - ملا عبدالقادر - ملا الیاس اردبیلي - شیخ ابوالقاسم جرجاني مولانا عبدالباقي - افضل خان میر بخشي - خواجه عبد المجید دیوان - اشرف خان میر منشي قاسم مخلص - خواجه عطاء الله دیوان بیوتات * خواجه ابوالقاسم * شهاب الدین احمد خان معین خان فرنخودي - خواجه امین الدین محمود - ملک مختار *

و (چون موکب جهان آرای بحدود قصبهٔ سعادت پیوند کلانور رسید) شهاب الدین احمد خان و اشرف خان و فرحت خان را بلاهور فرستادند - که رؤس منابر و وجوه دنانیر را بنام والا فروغ بخشند و متوطنان آن شهر معظم را از آشوب ارباب فتنه و فساد منشور نجات جاودانی کرامت نمایند و بیرام خان و تردي بیگ خان و اسکندر خان و خضر خان هزاره و اسمعیل بیگ دولدی و جمعی کثیر را بر سر نصیب خان پنج بهیه (که در قصبهٔ هرهانه اقامت داشت) رخصت فرمودند

---

(۲) نسخهٔ [ه] دلکش (۳) نسخهٔ [ط] نشاط افزا (۴) نسخهٔ [ا ب و ط] سیستانی (۵) نسخهٔ [ج ه و] قوندوق - و در [بعضی جا] قیدوق (۶) نسخهٔ [ح] عبد الباقی (۷) در [بعضی نسخه] میر حسین - و در [بعضی] میر حسن (۸) در [بعضی نسخه] دافي *

Digitized by Google

اگرچه (خرد مندانِ عالمِ معامله داني اين كلامِ حقيقت ترجمان را بر دولت و نصرتِ حضرتِ جهانباني بشارتے شايسته خيال نموده بهجت آراى محفلِ سعادت شدند) امّا دوربينانِ بارگاهِ دانش فحواى اين نظمِ بديع را نويدِ خلافتِ كُبرى و مژدهٔ سلطنتِ عُظماى حضرتِ شاهنشاهي دريافته بر درِ انتظارِ طيرانِ علوِ اين طايرِ قدسي اقامت فرمودند - و حضرتِ جهانباني اعتصام بعُروة الوُثقاى عنايتِ الٰهي و استمساك بحبل المتينِ بشارتِ آسماني نموده با اندكے از مردم (كه بسه هزار نكشند[۲]) بمعاضدتِ بسيارے از جنودِ غيبي (كه در شمارِ محاسبانِ عقول نگنجد) نهضت فرمودند - بيرام خان بجهتِ استحكامِ بعضے از مهمّاتِ پادشاهي و سامانِ يراقِ خود رخصت يافته بدار الاقبالِ كابل ماند - و حضرتِ جهانباني از جلال آباد بآئينِ عيش و عشرت بجاله سوار شده از آب گذشتند - و سلخِ محرّم سالِ (۹۶۲) نهصد و شصت و دو عرصهٔ بكرام مضربِ خيامِ اقبال شد - سكندر خان اوزبك (كه خدماتِ پسنديده كرده بود) موردِ جلائلِ عنايات گشت و دران روز بمنصبِ خاني امتياز يافت - و پنجمِ صفرِ اين سال درياى سند (كه به نيلاب مشهور است) مستقرِّ راياتِ نصرت شد - و سه روز درين منزلِ خاطر گشا مقام بود - و درين مرحلهٔ[۳] عشرت[۴] آرا بيرام خان از كابل آمده سعادتِ بساط بوس دريافت - و در همان روز مبشّرانِ اقبال نويدِ دولت آوردند - كه تاتارخان كاشي[۵] (كه با لشكرے گران بحراستِ قلعهٔ رهتاس متعيّن بود) با وجودِ استعدادِ قلعه داري و استحكامِ قلعه (بمجرّدِ شنيدنِ طنطنهٔ ارتفاعِ راياتِ نصرت بحدودِ سند) پاى ثبات از جاى داده فرار اختيار كرده است - و آنحضرت نظر به نيكو خدمتيهاى قديم و جديد بسلطان آدم گكهر منشورِ عاطفت فرستاده او را بزمين بوسِ عالي اشارت فرمودند ازانجا كه طالعِ بلند نداشت عذرِ زمينداراند آورده عرضه داشت كه با سكندر عهدے شده است و پسرِ مرا لشكري نام همراهِ خود برده - اگر من دولتِ زمين بوس دريابم هم نقضِ عهد كرده باشم و هم پسرِ مرا بيمِ هلاكت است - اولياى دولت بموقفِ عرض رسانيدند كه مناسب آن مي نمايد كه لشكرِ فيروزي اثر را حكم شود كه اوّل فكرِ او كرده پيشتر نهضت فرمايند - كه خود سرے چنين را درميان گذاشته پيش رفتن از دور انديشي دور است - آنحضرت (كه معدنِ مروّت و فتوّت بودند) فرمودند كه از قديم باز سلسله جنبانِ عقيدت و اطاعت بوده است - و مجدّدًا خدمتے شايسته (چنانچه سابقًا گذارش يافت) بظهور آورده - درينوقت تنبيهِ اورا لايقِ دولتِ روز افزون نميدانيم

---

(۲) در [بعضے نسخه] كشند (۳) در [چند نسخه] مقام عشرت آرا (۴) نسخهٔ [ب] عشرت افزا (۵) در [اكثر نسخه] كاسي ٭

Digitized by Google

مذکور و سایرِ اربابِ خلاف محاربات روی‌داد - و همه جا غالب آمد - و بارجودِ آنکه (سواری اسپ نمیدانست - و همواره اورا بر صندوقِ نیل بار کرده میبردند) بوسیلهٔ جرأت و جسارتے که داشت زرهای مفت بدست افتاده را بے‌تحاشا صرف میکرد - و کارهای شگرف (که در اندیشهٔ اهلِ روزگار نگذرد) پیش میبرد - چون در حوالی آگره سکندر استقلال یافت او بجانبِ بهار و بنگاله روان شد - خضر خان ولدِ محمّد خان بجای پدر نشسته نام بزرگي بر خود بست - و خود را بسلطان جلال‌الدّین ملقّب بیمعني ساخته در انتظامِ بنگاله همّت گماشت - و مبارزخان و هیمو قصدِ بنگاله داشته شطرے از اوقات بدفعِ مخالفانِ خود اشتغال نمودند - و تفاصیلِ این سوانح (که گرای گفتن نکند) در نهانخانهٔ اهمال گذاشته بمقصودِ اصلي میرود *

یورش جهانگشای حضرت جهانباني جنت آشیاني بتسخیر هندوستان وفتح آن بمیامن دولت روز افزون شاهنشاهي

بر منتظرانِ بدائعِ آثار و مستمعانِ جلائلِ اخبار پوشیده نماند که [چون حقیقتِ هرج و مرجِ هندوستان و شور و شغبِ این مرکزِ امن و امان (که اندکے برمز و ایما گذارش یافت) مکرّر بسمعِ گرامی حضرتِ جهانباني جنّت آشیاني رسید] یورشِ هندوستان (که در مکامنِ ضمیرِ پیش بین تصمیم یافته بود) پیش‌نهادِ همّتِ عالي ساخته جمیعِ مخدّراتِ تتقِ عصمت را در دارالملکِ کابل بحمایتِ ایزدي سپرده شاه ولي بکاول بیگي را اتکهٔ میرزا محمّد حکیم ساخته در خدمت گذاشتند - و خدماتِ حضرات و مهمّاتِ صوبهٔ کابل برای رزینِ منعم خان تفویض نموده در اواسطِ ذی‌الحجّه (۹۶۱) نهصد و شصت و یک در ساعتِ مختار و زمانِ منتظر (که حرکاتِ افلاک بآن افتخار نمایند - و نظراتِ کواکب بدان مباهات کنند) عنانِ عزیمتِ والا بصوبِ صوابِ ممالکِ هندوستان معطوف فرمودند - و آن نور پروردِ ایزدي یعني حضرتِ شاهنشاهي را (که عمرِ عنصریِ آنحضرت دران هنگامِ سعادت پیرای دوازده سال و هشت ماه بود - و عقلِ کاملِ آن بزرگِ کونین از احاطهٔ احصا افزون) مقدّمهٔ جیشِ فتوحاتِ صوري و معنوي ساخته بادپای اقبال را بجولان درآوردند - و در روزِ توجّهِ عالي بدیوانِ لسان الغیب تبرّک و تفاؤل جستند - چون (امرے عظیم از پردهٔ غیب و جلبابِ خفا جلوهٔ ظهور مي‌نماید) منادیانِ بشارت (از انفس و آفاق) بهزار زبان بلند آوازه میگردند - ازانجمله این شاه بیتِ قدسي عبارت بر صرِ صفحهٔ اولی (که سرنوشتِ پیشانیِ دولت تواند شد) عنوانیِ منشورِ فتح نمود *

* شعر *

* دولت از مرغِ همایون طلب و سایهٔ او * زانکه با زاغ و زغن شهپرِ همّت نبود *

Digitized by Google

مختل شد - الحق این پدر و پسر در انتظام اسباب روزگار سلیقهٔ موافق داشتند - حیف که در حرام نمکي و کافر نعمتي زندگانی خود را پدرود کردند - اگر (این دوکس از ملازمان عتبهٔ علیهٔ اقبال حضرت شاهنشاهي بوده خدمت بارگاه معلی به پدر مفوض میشد - و اهتمام سرحدها به پسر او نامزد مي‌بود) هرائینه مشمول مراحم خسرواني گشته بوسیلهٔ خدمات شایسته زندگانیئے (که بزرگان دانش آنرا حیات شمارند) یافتندے - آنچنان کارکنان را اینچنین کارفرما بایستے و ریاست عامه (که بچنین حرام‌نمکي بدست آید[۲]) دانایان کارشناس زیستن چنان را بمراتب کمتر از مردن دانسته جهان جهان نفرین نثار مي‌نمایند *

و بالجمله چون سلیم خان بعدم‌خانه شتافت مبارز خان آنچنان ظهور کرد که کس نکناد و احمد خان سور یزنهٔ سلیم خان (که ریاست پنجاب باهتمام او بود) مدعی فرمانروائي شد و خویشتن را سکندر نام نهاد - و محمد خان (که قرابت قریب بشیر خان داشت - و حاکم بنگاله بود) سر بریاست عامه برافراخت - و ابراهیم خان سور او هم بنسبت قرابت ایالت هندوستان را در تلاش شد - و شجاعت خان (که بجاول‌خان در السنهٔ عوام اشتهار داشت) در مالوه سر خود سري بلند کرد - و اوباش افاغنه باهم افتاده در شورش و آشوب گشادند - سکندر با لشکر پنجاب و سایر اوباشان فراهم‌آمده قصد دارالخلافهٔ آگره کرد - و مبارزخان و ابراهیم خان نیز بهمین اراده برآمدند - آخر بروباه‌بازی هیمو مبارزخان شرق‌رویه شتافت - و نزدیک آگره میان سکندر و ابراهیم جنگ در پیوست - ابراهیم شکست یافته بگوشهٔ بدر رفت - و پدر او غازي‌خان‌سور (که بر ولایت بیانه تسلط داشت) بقلعه رفته متحصن شد - و کار سکندر بصورت بلند شد - و از سند تا دریای گنگ بتصرف او درآمد - و لشکر فراوان فراهم‌آورده میخواست که شرق رویه رفته و مدعیان حکومت را از میان برداشته دعوی انفراد نماید - درین هنگام طنطنهٔ[۳] توجه رایات جهانگشای حضرت جهانباني جنت آشیاني بتسخیر هندوستان بلند آوازه شد - تاتارخان و حبیب خان و جمعی کثیر را بحراست پنجاب تعین نمود - و محمد خان حاکم بنگاله قصد دفع مبارزخان و سایر مخالفان خود پیش گرفت - با مبارز خان و هیمو در حدود چپرگته[۴] بعد از چندین سرگذشت محاربهٔ عظیم روی داد و قضا را محمد خان درگذشت[۵] - و خزائن شیرخان و سلیم‌خان بدست هیمو افتاد - او در متمتعات جسماني و مستلذات نفساني فرو رفت - وکارش از روی ظاهر بالا گرفت - و درین میان اورا با ابراهیم

---

(۲) در [چند نسخه] آمد (۳) نسخهٔ [د] که طنطنهٔ (۴) نسخهٔ [ح] چپرگهنه (۵) نسخهٔ [ح] دران جنگ کشته شد - و نسخهٔ [ط] بمسالك نیستي در گذشت *

Digitized by Google

خود را از مالِ مظالم بصورت مي آرامت - حاشا حاشا برای آقای خود اسبابِ وبال سرانجام میداد و بدستِ خود تیشه بر پای خود میزد - اینجا بزرگانِ دینی (۲) را بعیار خطا مي‌افتد - چه این گروهِ فراوان مشغله (چون جویای احوالِ مردم اند) بد ذاتانِ سخن چین را (چه برای دانستنِ احوالِ مخفیهٔ مردم - و چه برای سزای بدکارانِ دیگر) در پیشِ خود جای میدهند - اگرچه عهدے در باطنِ خود مي کنند (که بوسیلهٔ سخنانِ اینها قصدِ عرض و ناموسِ مردمِ نیک اندیشِ دولتخواه نشود) امّا این طایفهٔ ظاهر آرای خراب باطن اوقات را دریافته برای فایدهٔ خود بچرب زباني قصدِ دولتخواهان مي‌نمایند - و این طبقهٔ علیّه احیاناً بواسطهٔ افزونیِ مشاغل ازان عهد غافل شده بگفت و گوی این بد نهادان بدولتخواهان بد گمان شده در انهدامِ اساسِ دولتِ خود میکوشند *

و بالجمله این بد نهاد باندک فرصتے از کمالِ غلط نمائي در خاطرِ سلیم‌خان جای گرفت و در اکثرِ مهمّاتِ ملکي و مالي دخل پیدا کرد - و [چون پیمانهٔ عمرِ سلیم‌خان پُر شد - و نوبتِ ریاستِ تبه کارانِ هندوستان بمبارز خانِ مذکور (که پسرِ عمِّ سلیم خان بود) قرار گرفت] این مرد را بیخبر از کارِ جهان یافته جمیعِ کارخانهٔ حکومت در پیشِ خود گرفته بامارتِ عُظمی رسید - و از مبارزخان (که در افواه و السنه بعدلي اشتهار دارد) جز نامے نماند - نصب و عزل و داد و ستد از پیشِ خود گرفت - و از دوربینیها که داشت - خزائنِ شیر خان و سلیم خان و فیلخانهٔ آنها (۳) را بدست آورد و در پراگنده ساختنِ اندوختهای آنها بے محابا دست دراز کرد - زر بندهای پست نظرتِ معامله نافهم اورا پرستش نموده در رواجِ کارِ او سعي میکردند - روزے چند بخطابِ نصبت رائي سرِ نخوت برافراخت - و لختے اسمِ راجگي بر خود بسته بهمنامیِ راجه بکرماجیت کلاه کج نهاد و از تهي مغزي و کوته حوصلگي نامِ بزرگان بر خود بست - و از دوراندیشي نامِ سلطنت بر عدلي ابقا نموده با مخالفانِ او محاربات عظیم کرد - و از جرأت و جسارتے که داشت فیروزجنگ آمد و کارنامهای شگرف در مرامِ پیکار ازو بظهور پیوست - و بشجاعت و کار سر کردن زبان‌زدِ مردم شد تا آنکه رفته رفته کارِ او بجائے کشید که روی جرأت و جلادت بجانبِ موکبِ عالیِ حضرتِ شاهنشاهي آورد - و (چون ذاتِ مقدّس معیارِ جمیعِ نیک ذاتان و بدنهادان است) عیارِ این قلب گرفته آمد و بانوارِ عدلِ جهان افروز ظلمتِ وجودِ او نورنشست - چنانچه بجای خود گذارش خواهد یافت و (چون از هزار یکے از احوالِ خسران‌مآلِ هیمو گفته آمد) اکنون بشرحِ (۴) تتمّهٔ احوالِ هندوستان مي‌پردازد که چون مهمّاتِ خلق بمبارز خانِ مذکور قرار یافت کارِ هندوستان ازانچه بود بیشتر

---

(۲) نسخهٔ [ه] دین را (۳) در [بعضے نسخه] اینها را (۴) نسخهٔ [ح] شمهٔ از احوال *

Digitized by Google

امّا مپاهي را بغايت آزرده ميداشت - و بتاريخ بيست و دوم ذي‌القعده (۹۶۰) نهصد و شصت بسبب سمّيت قرحهٔ (که در يکے از اعضاى سفلي از انصباب مادّهٔ حادّهٔ رديّه بود) رخت هستي بربست - بوصيّت او فيروز خان نامي پسر او (که خرد سال بود) جا نشين شد - و بعد از چند روز مبارز خان (که خالوى اين فيروز خان بود) اين بيگناه را بزاويهٔ عدم فرستاده خود دم حکومت زد - و نام خود محمّد عادل نهاد - او پسر نظام خان (که برادر خرد شير خان مذکور است) بود - از غرائب آنکه اين نظام را يک پسر و سه دختر بود - پسر بحکومت رسيد - و شوهر آن سه دختر بپايهٔ ايالت[2] رسيده اعتلا يافتند - يکے سليم خان مذکور بود - و ديگرے سکندر[3] سور و ديگرے ابراهيم سور که احوال اين دو برسم اجمال مذکور خواهد شد - و هيمو { که از بدگوئي و بداندیشي و سعايت [که در مزاج رؤساى جهان (که متفحّص احوال جهانيان ميباشند) خوش مي[4] آيد - بمرتبهٔ که آن خوش آمدن عيوب بد نهادي و شرارت ذاتي را از نظر دوربين شان ميپوشد[5]] از پايهٔ ادنى بمدارج عُليا رسيده بود } وکالت اين ستم پيشه را (که پيوسته بلهو و لعب و تمتّعات نفساني پرداخته از احوال عالميان غافل بود) پيش گرفت - و شورشے در جهان پديد آمد - سخن باينجا گذاشته بمجملے از احوال هيموى مذکور بيان را شاداب کردن مناسب مي‌نمايد *

احوال هيمو - اى جويباى بدائع قدرت الٰهي نظرے دور انداز - و عبرتے از احوال هيمو برگير او بظاهر نه حسب داشت و نه نسب - نه از صورت بهرهٔ - و نه از سيرت نصيبهٔ - همانا که ايزد بيچون او را بجهت کمال معنوي (که از ديدهٔ ورئ بالغ نظران روزگار پوشيده بود) بپايهٔ بلند رسانيد يا بواسطهٔ سزا دادن بدکاران روزگار بدکارترے را گماشت - بارے آن بد قيافهٔ کوتاه قد دراز انديشه در ريواري (که از قصبات ميوات است) در زمرهٔ بقّالان فرومايه منسلک بود - و از روى نسب درجماعهٔ دهوسر (که فروترين طايفهٔ بقّالان هندوستان اند) انتظام داشت - در پس[6] کوچها بهزاران بے‌نمکي نمک شور فروختے - تا آنکه بلطائف الحيل خود را در سلک بقّالان سرکار سليم‌خان (که اندکے از احوال او گذارش يافت) درآورد - و بکارنامهاى گريزت رفته[7] رفته بسليم خان خود را ببدگوئي و کارداني روشناس گردانيده داخل ملازمان گشت - پيوسته مردم را در بلا انداختے - بظاهر وا نمودے که براى صاحب خود دولتخواهي ميکنم - و بباطن براى خود بازار اخذ و جر گرم ميداشت - وخانهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ح ط] حکومت (۳) نسخهٔ [ا ح] سکندر خان سور (۴) نسخهٔ [ح] مي‌آمد (۵) نسخهٔ [ح] مي‌پوشيد (۶) نسخهٔ [ج] در سر کوچها (۷) در [اکثر نسخه] رفته بسليم خان *

Digitized by Google

معنوی این خدیو عالم می‌نمایند) از دید امثال این امور چه تعجب - آنکه (معدن بوالعجبیهای معنی باشد) ازو ظهور عجائب صوری چه قدر کار باشد - بیرام‌خان در باب قبق اندازی حضرت شاهنشاهی قصیدهٔ مطبوع ترتیب داده در جشن عالی بعرض اقدس رسانید - و این مطلع ازان قصیده است * شعر *

* عقد قبق ربود خدنگ تو از کجک * کرد از هلال صورت پروین شهاب حک *

و در همین ایام انبساط (که اندیشهٔ تسخیر هندوستان در خواطر اولیای دولت جلوه میداد) عرائض ارباب اخلاص از هندوستان آمد - و خبر گذشتن سلیم خان و سایر هرج و مرج آن ممالک بمسامع عز و جلال رسید *

مجملی از سوانح و حوادث هندوستان که در ایام هرج و مرج روی نمود

چون رشتهٔ کلام بدینجا کشید ناگزیر همت واقعه نویس آنست که برسم اجمال احوال هندوستان گذارش یابد - تا سخن رسان (۲) انجمن معنی را حالت منتظره در پیش نیاید - مجملی از احوال هندوستان آنکه (چون بتاریخ یازدهم ربیع‌الاول (۹۵۲) نهصد و پنجاه و دو شیرخان پنج سال و دو ماه و سیزده روز بتغلب و تسلط حکومت باستقلال کرده بعدم خانه شتافت) پسر خرد او سلیم‌خان بعد از هشت روز باتفاق امرا بجای پدر نشست - هشت سال و دو ماه و هشت روز تکاپوی ریاست می‌نمود - لختی اوقات در جنگ عادل‌خان برادر کلان و خواص‌خان پرداخت - او از غلامان شیرخان بود - و بابله طرازی و گریزت و تصرف کردن اموال مردم و اندوختهای عالم را باداني و اسافل دادن در خواطر گروه عوام بولایت خود را مشهور ساخته بود - و [چون مخالفت با آقای خود (هر چند او باطل باشد) میمنت ندارد] ارباب خلاف را کار بجائی نرسید - و زمانی با طبقهٔ نیازیان (که ایالت پنجاب داشتند - و سرکردهٔ آن مردم هیبت خان بود) زد و گیر داشت و این مردم مغلوب شده در شعاب جبال کشمیر در کوه هلاک فرو رفتند - و شطری از اوقات بنزاع طبقهٔ گکهران مشغول بود - و (چون این طایفه از ملازمان این طبقهٔ متغلبه نبودند - و نیز دم از دولتخواهی این دودمان مقدس میزدند) کارے نساخت - و دستے بر ایشان نیافت - و بنای قلعهٔ رهتاس (که اساس آن شیرخان نهاده بود) باتمام رساند - و درمیان جبال سوالک فال بد بخود زده مامنے و پناهے بخود انگاشته قلعهٔ مانکوت بنیاد نهاد - و زمانے دراز از اوباش افاغنه و بدمعاشی خود متوهم شده در قلعهٔ گوالیار بسر میبرد - اگرچه با رعیت سلوک بهنجار میکرد

---

(۲) نسخهٔ [ب] سخن شناسان *

Digitized by Google

و سعادت بخش زمین فرِ آسمانی گرفت - دران ایّام منعم خان را باتالیقیِ حضرتِ شاهنشاهی پایهٔ امتیاز بلند ساختند - اگرچه نظر برسم و عادت این نام بران پیر نهادند امّا در معنی آن پیر را طفل‌وار بدانش آموزیِ دولت پیشِ آن مظهرِ عقلِ کل فرستادند - منعم خان آدابِ شکرِ این عطیّهٔ عُظمی بجای آورده جشنی دلکش آراسته کرد - و پیشکشهای لایق بنظر درآورده اسبابِ تفاخر و اعتبارِ خود را سرانجام داد - و درین سال الغ بیگ پسرِ هلهل[2] سلطان از جانبِ فرمانروای ایران رسید و تحف و هدایا بنظرِ اشرف گذرانده باعثِ مزیدِ انبساط شد - و آنحضرت پیوسته بلوازمِ داد و دهش پرداخته در سرانجامِ یورشِ هندوستان بودند - در اثنای این اندیشهٔ جهانگشا یکی از درویشان (که بولایت اشتهار داشت) جفتِ موزه بطریقِ تحفه فرستاده بود - حضرتِ جهانبانی فرمودند که ما ازین موزه بفتحِ هندوستان تفاؤل گرفتیم - چه زبان‌زدِ عوام شده که ترکستان سر و خراسان سینه و هندوستان پای است - و فرمودند که این تفاؤل مثلِ آن تفاؤلیست که حضرتِ صاحبقرانی فرموده بودند - و آن چنین است که دران سال (که از ماوراء النّهر بفتحِ خراسان متوجّه شده بودند) چون موکبِ منصور باندخود رسید سنگی[3] اتا نام درویشی دران قصبه بصفای ضمیر و خرقِ عادت اشتهار داشت - حضرتِ صاحبقرانی بدیدنِ او توجّه فرموده‌اند درویش سینهٔ گوسفند را برسمِ ماحضر آورده پیشِ آنحضرت گذاشته است - آنحضرت بمقربانِ بساطِ عزّت فرموده‌اند که ما ازین سینه بفتحِ خراسان تفاؤل گرفتیم - چه خراسان را سینهٔ روی زمین گفته‌اند - و دوم عیدِ رمضان بود که بیرام‌خان بشرفِ ملازمت استسعاد یافت - و آنحضرت بجهتِ مزیدِ انبساط و فرطِ عنایتی که باو داشتند مراسمِ عید را اعاده فرموده جشنی دلکش‌تر از عید ترتیب فرمودند - و درین روزِ بهجت افروز (که عیارِ چابک سوارانِ بادپیما و تیراندازانِ موشگاف میگرفتند) آن شهسوارِ میدانِ اقبال نونهالِ بهارستانِ جاه و جلال یعنی حضرتِ شاهنشاهی را میلِ آن شد که زمانی از نشاط‌آباد خود را بقبق انداختن مشغول دارند - و تیز دستی و تیراندازیِ خود را بر ظاهر بینان هویدا ساخته صورت پرستانِ عالمِ جسمانی را بشاهراهِ عقیدت خوانند دفعهٔ اوّل قبق را (که کاردانانِ تجربه‌کار در زدنِ آن عاجز بودند) نشانهٔ تیرِ توجّه ساخته عقدِ گوی زرین را بخدنگِ موشگاف دوختند - از وقوعِ این امر غریب از حاضرانِ بارگاهِ عزّت برآمد - امثالِ این امور در دیدهٔ ظاهر بین بدیع نماید امّا آنان را (که با بختِ بیدار بدیدهٔ معنی تماشای اسرارِ

---

(۲) نسخهٔ [ا] هلال سلطان - و نسخهٔ [ح ط] هلیل سلطان (۳) نسخهٔ [ا] سنگی نام درویشی - یا سنگی ابا نام باشد ٭

Digitized by Google

مشرّف شد - و مهتر قرا (که از معتمدان محمّد خان حاکم هرات بود) نیز با پیشکشهای گرامي ادراک ملازمت نمود - و عریضهٔ عقیدت بنظر اقدس درآورده مشمول جلائل التفات شد - و از برای مصلحت ملکي و نشاط خاطر در نواحي شوراندام طرح شکار قمرغه افکندند - و آن شکار دلخواه اولیای دولت آمد - و تفاؤل بصید مرادات گرفتند *

و از قضایای نا ملایم (که در قندهار سانح[2] شد) کشته شدن شیرعلي بیگ بود بدست شاه ابوالمعالي - و مجملي ازین سانحه آنکه دران نزدیکي شیرعلي بیگ پدر قرا[3] بیگ میرشکار بیرخصت از والي ایران شاه طهماسپ آمده ملازمت کرده بود - و شاه ابوالمعالي (بدمست بادهٔ تقرّب و مدهوش جام عزّت و شجاعت خود شده و پای از دایرهٔ اعتدال بیرون نهاده) بدمستیها کردے - و ازانجا (که تعصّب خنگ اهل خروج دماغ عقیدت اورا پریشان ساخته بود) مکرّرًا درمجلس حضرت جهانباني برعلانیه میگفت که من این رافضیک را خواهم‌کشت - و آنحضرت از توجّهے که داشتند این را مطایبه پنداشته بآن التفات نمیفرمودند - تا آنکه شبے آن بدمست بادهٔ تعصّب قصد آن بیگناه کرد - و خون آن نامراد بخاک ریخت - آنحضرت را بسیار ناخوش آمد - لیکن علاقهٔ خاص مجازي (که ساتر عیوب است) آنحضرت را از مجازات آن تباه کردار متقاعد ساخت *

و چون حسن اخلاص بیرام خان بوضوح پیوست و بر جهانیان روشن شد (که بر جادهٔ اطاعت و نیکوخدمتي ثابت‌قدم است) قندهار را (که مکنون ضمیر انتظام‌بخش آن بود که بمنعم‌خان مرحمت شود) ازان اندیشه عنان‌گردانیده به بیرام‌خان مستقیم داشتند - و زمین دادر را از خواجهٔ معظم تغییر فرموده ببهادرخان برادر علي‌قلي‌خان عنایت فرمودند - و چون خاطر جهانکشا از انتظام مهمّات ملکي فراغ یافت به نیت تسخیر هندوستان بدار الملک کابل نهضت عالي فرمودند و بیرام‌خان رخصت یافت که سرانجام این یورش نموده بزود ترین وقتے خود را بموکب والا رساند و ولي بیگ و حاجي محمّد سیستاني را (که همواره مردم از ایشان سخنان نقل کرده اسباب شورش فراهم مي‌آوردند) قرین رکاب دولت ساختند - و نزدیک بعرصهٔ غزنین حضرت شاهنشاهي نور پرورد سپهر آگاهي بدولت و اقبال استقبال فرمودند - و نمودار قران‌السّعدین انتظام یافت و محمّدقلي‌خان برلاس و اتکه خان و جمعے دیگر بشرف کورنش استسعاد یافتند - و در اواخر سال (۹۶۱) نهصد و شصت و یک فضای دولت فزای کابل بقدوم والی آن فرمانروای زمان

---

(۲) نسخهٔ [ز] واقع شد (۳) نسخهٔ [ج] بیقرار بیگ - و در [اکثر نسخه] بیقرا بیگ - ودر [بعضی نسخه] پیقرا بیگ *

Digitized by Google

ونور پروردِ ایزدي قرةالعینِ خلافت قوة الظهرِ جلالت حضرتِ شاهنشاهي تا غزنین بمشایعت شریفِ سعادت ارزاني داشتند - و وکلای آنحضرت (که منتظمِ مهماتِ غزنین بودند) بلوازمِ مهمانداري سرگرمِ خدمت شدند - و چون رایاتِ جلال از غزنین پیشتر نهضت فرمود آن تازه نهالِ حدیقهٔ اقبال مراجعت فرموده کابل را بقدومِ میمنت بخش عشرت آبادِ دولت ساختند - بیرام‌خان (که خلعتِ سعادتش طرازِ ارادت داشت) موکبِ گرامیِ پادشاهي را از نعمتهای عظمی دانسته آدابِ شکر بجای آورد - و با دلے مملو از اخلاص پا از سر ساخته بدهٔ[2] فرسخیِ قندهار بموضعِ شور اندام بشرفِ زمین بوس سربلندي یافت - و یقینِ آنحضرت شد که در حقِ او آنچه گفته‌اند از صدق پرتوے نداشته - و در ساعتِ مسعود قندهار از فرِ موکبِ عالي رونق گرفت - جشنهای رنگین و بزمهای دلکشا ترتیب یافت - و از مشاهیرِ ملازمانِ رکابِ دولت شاه ابوالمعالي و منعم‌خان و خضر خواجه خان و محبّ علي خان میر خلیفه و اسمٰعیل دولدي و حیدر محمّد آخته بیگي و جمعے دیگر بودند و از اهلِ سعادت خواجه حسین مروي و مولانا عبدالباقي صدر و بعضے دیگر سعادتِ حضور داشتند بیرام خان در آدابِ خدمتگاري و لوازمِ نیاز پاشي دقیقهٔ فرو نگذاشت - و تمامِ زمستان در قندهار بعیش و عشرت گذشت - و درین مدّت آنچه بجهتِ سرکارِ خاصهٔ پادشاهي درکار بود همه را بیرام‌خان سرانجام نموده منّت بر جانِ خود میداشت - و جمیعِ ملازمانِ درگاه را در منازلِ نوکرانِ خود فرودآورده لوازمِ مهمانیِ ایشان بصاحبانِ منازل مفوّض ساخته بود - همیشه حضرتِ جهانباني دران چندگاه در تنزّهاتِ حسّي و عقلي و ترفّهاتِ صوري و معنوي بوده التذاذ میگرفتند - و همواره بزم آرای خاطرِ بیغش و عشرت پیمای مواضعِ دلکش بوده زاویهای درویشان و کلبهای صفاکیشان را باقدامِ عقیدت مي‌پیمودند - و فراخورِ حالات و مقامات افاضات و استفاضات رو میداد - ازانجمله مکرّر بصحبتِ مولانا[3] زین‌الدّین محمود کمانگر (که از مبارزانِ سرشکنِ نفسِ امّاره بود) میرسیدند و کلماتِ قدسیّه از طرفین مذکور میشد - و اشاراتِ[4] و بشارات بر حصولِ مهمّات[5] و مرادات عاجله و آجله فرا میگرفتند - و خواجه غازي (که برسالتِ ایران رفته بود - و پیشتر از قدومِ[6] موکبِ عالي با تحف و هدایا بقندهار آمده بود) بشرفِ ملازمت سربلند گشت - و از نیکو خدمتي بمنصبِ اشرافِ دیوان امتیاز یافت - و در همان نزدیکي معظم سلطان از زمینِ داور آمده بخدمتِ عالي

---

(۲) نسخهٔ [ز] بدو فرسخیِ قندهار (۳) نسخهٔ [ز] ملا زین الدین - و نسخهٔ [ط] شیخ زین الدین (۴) نسخهٔ [د و] و اشارات بشارات (۵) نسخهٔ [ح] مهمات مرادات (۶) نسخهٔ [ج] قدوم مبارک موکب عالي •

Digitized by Google

سکندر خان اوزبک را بحراست آن گذاشته خود بدولت و اقبال متوجهٔ کابل شدند - و بعد ازان افغانان هجوم عظیم بران قلعه آوردند - سکندر خان داد مردانگي و قلعه‌داري داد - و افغانان بی‌بهره پریشان گشتند - و (۲) (چون اوائل سال (۹۶۱) نهصد و شصت و یک کابل بفر قدوم پادشاهي رونق تازه یافت - و مخدرات تنق عصمت بشرف ملازمت امتیاز یافته مبارکبادیها فرمودند) آنحضرت بر زبان اقدس راندند که مبارکبادی آمدن و دیدن یکدیگر بجای خود است - امّا قضیهٔ میرزا کامران مبارکباد ندارد - که بدست خود قصد چشم خود کرده ایم - و باولیای دولت مناشیر عطوفت شرف صدور یافت - و بعبدالرشید خان حاکم کاشغر (که پیوسته مذکر قرب و قرابت بوده در مراسم یکجهتي اهتمام داشت) سوانح احوال نوشته مصحوب کاردانان روان ساختند (۳) - و در همین ایّام (که آنحضرت بمهمات مالي و ملکي اشتغال فرموده و بلطف و قهر کار مظلوم و ظالم ساخته در گردآوری رضای ایزدي اهتمام داشتند) شب چهارشنبه پانزدهم جمادی‌الاولی این سال بعد (۴) از گذشتن دو دانگ بطالع قوس از متر معلّی ماه جوجک بیگم فرزند گرامي متولّد شد آنحضرت نام او را محمد حکیم نهادند - و (چون بعضی تاریخ این مولود را ابو المفاخر ۹۶۱ و بعضی ابوالفضایل ۹۶۱ یافته‌بودند) هردو کنیت آن فرزند مقرر شد - و ابواب شادماني و مسرّت گشاده مراسم شکر ایزدي بجای آوردند - و در همان نزدیکي از مقدّمهٔ دودمان عصمت خانش (۵) بیگم صبیّهٔ جوجوق میرزای خوارزمي فرزندے بوجود آمد - نام او سلطان ابراهیم نهادند - او بزودي آهنگ عالم قدس (۶) نمود * شعر *

* بود برقی ز آسمان کرم * زادن و مردنش بهم نزدیک *

توجه موکب مقدس حضرت جهانباني جنت‌آشیاني بقندهار - و مراجعت بدولت و اقبال

در عنفوان زمستان این سال بجهت آنکه (جمعی از فتنه اندوزان از جانب بیرام‌خان سخنان غیر واقع بموقف عرض حضرت جهانباني رسانیده بودند) رفتن قندهار را بر رفتن هندوستان تقدیم فرموده متوجهٔ قندهار شدند - و حکومت کابل را بعلي‌قلي‌خان اندرابي تفویض فرمودند

---

(۲) نسخهٔ [ه] و پریشان (۳) در نسخهٔ [ط] صورت مکتوبے (که بعبدالرشید خان تحریر یافته بود) بجنسه آورده - اما (بجهت عدم امکان تصحیح بسبب کثرت اغلاط نسخهٔ مذکوره) باتباع اکثر نسخ قلم انداز کرده شد (۴) نسخهٔ [ط] تخمینا دو دانگ از شب گذشته بود که بطالع قوس (۵) در [اکثر نسخه] خانش صبیهٔ (۶) در [بعضی نسخه] تقدس *

Digitized by Google

قبول نمودند - و میرزا را مشمولِ عنایتِ پادشاهانه ساخته وداع فرمودند - و چون قرار یافته بود (که میرزا در حضور اظهارِ رقّت نکند) خود را حفظ میکرد - و همین (که حضرت متوجّهِ دولتخانه شدند) میرزا بهای‌های بگریست - روزِ دیگر حکم شد که هر که از ملازمانِ میرزا همراه میرفته باشد منع نیست - درین تنهائي همراهي نماید - هیچکس اقدام ننمود - آنانکه لافِ دوستي میزدند ترکِ آشنائي کردند - چلمه‌کوکه[۲] (که از کمالِ حقیقت و وفا بدولتِ حضرتِ شاهنشاهي خطابِ خان عالم یافته رختِ هستي را صرفِ کارِ ولي‌نعمتِ خود و صاحبِ عالمیان نمود چنانچه شرحِ آن در جای خود گفته آید) ایستاده بود - و درانولا سفرچیِ حضرت و منظورِ عواطفِ خسرواني بود - حضرتِ جهانباني فرمودند که چلمه کوکه همراهِ میرزا میروي یا پیشِ ما میباشي - او باوجودِ سبقِ خدمتِ درگاه و فرطِ عنایتِ پادشاه طریقِ وفاداري بر لذّاتِ موري مقدّم شناخته بعرض رساند - که لایق بحالِ خود چنان مي‌بینم که درین تاریک روزهای بینوائي و تیره شبهای تنهائي در خدمتِ میرزا باشم - آنحضرت (که محکِ آدم‌شناسي و میزانِ حقیقت‌سنجي بودند) حرفِ وفاداریِ او را بغایت پسندیدند - و باوجودِ آنکه خدمتِ حضورِ او پسندیده[۳] بود رخصت دادند - و آنچه (از نقد و جنس برای اخراجاتِ سفرِ میرزا قرار یافته‌بود) حوالهٔ او فرموده پیشِ میرزا فرستادند - و بیگ ملوک بآن نسبتی که داشت از چند منزل برگشته بملازمت رسید - و بر خاطرِ نکته دان بغایت ناپسندیده آمد - و با قبولِ صورتیکه داشت مردودِ نظرها شد - و میرزا از راهِ دریای سند به تّته رفت - و ازانجا بمقصد شتافت - و سه حج دریافت - و در یازدهم[۴] ماهِ ذی الحجّه در منا سالِ (۹۶۴) نهصد و شصت و چهار لبّیک گویان اجابتِ دعوتِ حق نموده محملِ عدم بست •

چون سلسلهٔ سخنِ میرزا کامران درهم نوردیده آمد اکنون بسرِ مقصود شتافته تحریر میرود که [چون موضعِ بگرام (که به پشاور شهرت دارد) موردِ خیامِ نصرت شد] قلعهٔ آنجا را افغانانِ بد نهاد ویران ساخته بودند - مقرّر شد که قلعه را تعمیر نموده و جمعی از دولتخواهان را گذاشته بجانبِ کابل نهضت فرمایند - که سرانجامِ این قلعه مقدّمهٔ فتحِ هندوستان است - و اُمرا (که مشتاقِ کابل بودند) نمي‌خواستند که بهیچ وجه درینجا توقّفی واقع شود - حضرتِ جهانباني توجّهاتِ پادشاهانه برین کار گماشته در اندک فرصتی آن قلعهٔ سعادت اساس را تعمیر فرمودند پهلوان دوست میر بر بحکمِ عالي مورچلها را بجمیعِ اُمرا قسمت نمود - و بزودي صورتِ اتمام پذیرفت

---

(۲) در [بعضی نسخه] جلمه کوکه (۳) نسخهٔ [ح] پسندیده بودند (۴) نسخهٔ [ز] پانزدهم •

Digitized by Google

یوسف صدّیق برآمد - و از رخصت یافتهای سخن (که در ملازمت بودند) هرکدام در تعبیر آن سخن میکردند - و تاملے داشتند - خواجه حسین مروي بعرض رسانید که آنچه در باب کشمیر میگفته اند (که حکم چاه و زندان دارد) راست بوده است - چه قصّهٔ یوسف ازین هردو معني مخبرے ست روشن*

چون بے اتّفاقیِ همراهان بوضوح پیوست بے اختیار فسخ عزیمت نموده بصوب کابل توجّه مبذول داشتند - و چون کنار دریای سند مخیّم اقبال شد میرزا کامران التماس سفر حجاز نمود چون (درین وقت خشنودیِ خاطر میرزا مطلوب ضمیر جهان آرای بود) مرخّص ساختند شبے که رخصت میفرمودند ازانجا (که بزرگان را بزرگي زیبنده و خوشنما ست) با جمعے از مخصوصان بمنزل میرزا تشریف ارزاني داشتند - میرزا بعد از لوازم تعظیم و مراسم احترام اوّلا این بیت خواند * بیت *

* کلاه گوشهٔ درویش بر فلک ساید * که سایه همچو تو شاهے فکند بر سر او *

و بعد ازان این بیت بر زبان میرزا رفت * بیت *

* برجانم از تو هرچه رسد جای منّت است * گر ناوک جفا ست و گر خنجر ستم *

اگرچه بیت ثاني جانب شکر دارد امّا سخن‌شناس دریابد که از شکایت لبریز است - آنحضرت (که جهان مردمي و مهرباني بودند) اینها منظور نداشته رقّتها فرمودند - و بر زبان الهام‌بیان گذشت که عالم‌الاسرار والخفیّات آگاه است - که ازین کار (که نه باختیار من واقع شده) بغایت شرمنده ام کاشکے این حالت از شما نسبت بمن پیشتر ازین شدے - میرزا از خواب غفلت بیدار گشته اندازهٔ گناه خود و مقدار مراسم خسرواني دریافت - و در مقام نیازمندي و شرمندگي درآمده از حاجي یوسف پرسید که درین (۲) جا چه کسان اند - او حاضران مجلس عالي را نام برد که تردي بیگ خان و منعم خان و بابوس بیگ و خواجه حسین مروي و میر عبدالحي و میر عبد الله و خنجر بیگ و عارف بیگ - میرزا گفت یاران همه گواه باشید - که من اگر بیگناهیِ خود دانستمے در چنین وقت شریف (که آنحضرت تشریف دارند) بحل کردمے امّا یقین منست که مرا استحقاق هلاک بود - جان‌بخشي کرده رخصت سفر حجاز مي‌نمایند بر تفضّل و منّت آنحضرت هزار شکر بجای مي‌آرم - که هنوز بقدر بدي و بدعهدیِ من مکافات نفرموده‌اند - و بعد ازان بسفارش فرزندان خود پرداخت - و آنحضرت بگشاده روئي و خوشخوئي

---

(۲) در [چند نسخه] درین چادر چه کسانند *

Digitized by Google

روانهٔ خدمتش ساختند - و میرزا کمال توجّه (که باو داشت) دستهای او را گرفته بر چشم نابینای خود نهاد - و این بیت خواند * شعر *

* هرچند که چشمم برخت پرده کشیده‌است * بیناست بچشمی که بسی روی تو دیده‌است *

و حضرت جهانباني بعد ازین سانحه توجّه اقدس را به تنبیه زمرهٔ بیراههٔ جانوهه (که سنگ[۲] راه بودند) مصروف داشتند - و آن بدهعادتان گردنکش (گردن ارادت از قلادهٔ اطاعت عاطل داشته و ببهادران نصرت پیشه کارزار کرده) بویرانهٔ عدم آواره گشتند - و از عساکر اقبال خواجه قاسم مهدي و چندے دیگر بپایهٔ شهادت سربلندي یافتند *

و چون خاطر ازین‌حدود جمع شد یورش کشمیر (که سالها مکنون ضمیر اشراق‌تنویر بود) مصمّم گشت - و اُمرا مصلحت وقت نمیدیدند - و بچاه و زندان تشبیه داده در مذمّت کشمیر سخنان میگفتند (که شاید خاطر اقدس ازین یورش باز آید) که درینوقت (که از اجتماع طنطنهٔ نهضت عساکر اقبال برهم‌خوردگي در ممالک هندوستان پدید آمده) سلیم خان باستعداد فراوان متوجّه پنجاب است - و ازین طرف استعداد جنگ (چنانچه باید و شاید) بعمل نیامده اگر پیشتر رویم و لشکر افغانان نزدیک رسد او را گذاشته رفتن و بکشمیر درآمدن چه مناسب باشد که شاید کار کشمیر بدیر کشد - و درینصورت اگر افغانان تیره رای سر درها استحکام نمایند کار بکجا مي‌انجامد - لایق دولت آنست که از اندیشهٔ این یورش بگذرند - و (چون اهل نفاق از میان ما دور شده اند) متوجّه دارالملک کابل شده و بر اصل تهیّهٔ جنگ نموده قدم همّت برکاب نصرت درآورند - و بنیروی اقبال روز افزون بآساني دمار از روزگار افغانان تیره بخت برآورند آنحضرت بعد از اجتماع این سخنان اصلا گوش برگفتگاش و مصلحت‌بینی گذارندگان سخن نداشتند حضرت شاهنشاهي را بجهت حراست دار الملک کابل با جمعی از اعیان دولت وداع فرمودند و خود عنان عزیمت بجانب کشمیر معطوف داشته میخواستند که نهضت فرمایند - ببد آموزی اُمرای سوداگرمزاج (که جز برمنفعت خود نظر نیندازند) اکثر ملازمان و سپاهیان اُمرا صاحبان خود را گذاشته متوجّه کابل شدند - و در ملازمت حضرت غیر از اشخاص اُمرا دیگر کسے نماند ازین حرکت شنیع (که از راه اخلاص و انقیاد بس دور بود) جمعیّت‌آباد خاطر اشرف مشوّش گشت - و جمعی از معتمدان معتبر را حکم شد که اهتمام تمام نموده مردم را بگردانند و اگر بکشتن احتیاج شود بحکم موقوف ندارند - و درین اثنا تفاؤل بقرآن مجید جستند - قصّهٔ

---

(۲) نسخهٔ [د] شبگیر کرده بودند - و در [بعضی نسخه] سنگر کرده بودند *

Digitized by Google

از چنگالِ وبالِ این عقوبات خلاصي بخشیدهٔ خلائق را در ظلِّ معدلت آمایش بخشند حضرتِ جهانباني نظر بر حکمت و مصلحتِ مسبّب‌الاسباب انداخته درین امر اقدام نمیفرمودند که آن مبدعِ جهان آرای بارجودِ قدرتِ کامله چنین بشرے را ابقا[۲] نماید - البتّه مبني[۳] بر غرضے و مصلحتے ست - و با این همه باریک بیني نصائحِ حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني منظورِ نظرِ حقیقت بین بوده قرار بر ارتکابِ این‌معني نمیدادند - آمرا باز ازانجا (که انواعِ خونریزي و فتنه انگیزي ازان سفّاکِ بیباک دیده بودند) مکرّر در ملتمسِ خود اهتمام و اجتهاد نمودند و درین باب استفتا کرده بمهرِ مفتیان مسجّل و محضرها بخطِّ اکابرِ دین و دولت و اعاظمِ ملک و ملّت مرتّب ساخته بنظرِ اقدس درآوردند - حضرتِ جهانباني آنرا پیشِ میرزا کامران فرستادند میرزا چون نامهٔ اعمال و محضرِ مکافاتِ افعالِ خود را مطالعه نمود گفته فرستاد که این مردم (که امروز بر قتلِ من مهر کرده‌اند) هم ایشان مرا باین روز نشانده‌اند - حضرت را عرقِ مهرباني بحرکت آمده نگذاشت که با هجومِ عام و حصولِ چندین بواعث و دواعي حکم بر خونریزیِ او فرمایند مدّتے مدید سر بگریبانِ تأمّل و تفکّر داشتند - عاقبة الامر بجهتِ مصلحتِ جمهورِ انام در حقِّ او حکمِ خاص واقع شد - و او را از نظر انداختند - و بجهتِ این‌کار علي‌دوست باربیگي و سیّد محمّد پکنه و غلام‌علي شش‌انگشت مامور شدند - اینها بخیمهٔ میرزا درآمدند - میرزا تصوّر کرد که بقصدِ کشتن مي‌آیند - در ساعت مشت کشیده دوید - علي دوست گفت میرزا آهسته باشید حکم بر قتل نشده - اضطراب از برای چیست - بر مقتضای عدالت (که شما پیش ازین سیّد علي و جمعے دیگر را بیگناه نابینا ساخته بودید) بچشمِ خود مکاناتِ آنرا به بینید - میرزا (که این‌سخن شنید) حکمِ آنحضرت را بدیده قبول کرد - و دراز کشید - تا آنکه میل کشیدند و هر دو چشمِ میرزا را (که دیدبانِ دلِ فتنه سرشتِ او بودند) از بینش معزول ساختند - و این مخلصانِ فرمان بر جهتِ احتیاط نیشتر هم بیشتر زدند - میرزا بشکرانهٔ جان‌بخشي دم نزد - و آنحضرت از عطوفتِ ذاتي رقّتها فرموده پیشتر روان شدند - و بما سخنانِ بلندِ مهر افزای بر زبانِ حقیقت ترجمان گذراندند - و این قضیّه در اواخرِ (۹۶۰) نهصد و شصت بوقوع آمد - و خواجه محمّد موسن فرنخودي تاریخِ این‌قضیّه را نیشتر[۹۶۰] یافته بود - و میرزا همان‌روز کس پیشِ منعم‌خان فرستاد که میخواهم که بهر زبانے (که داني) و بهر روشے (که تواني) بیگ ملوک را براي خدمتِ من از حضرت التماس کني - آنحضرت همان لحظه ملتمسِ میرزا را مبذول داشته

---

(۲) در [اکثر نسخه] بقانماید (۳) در [چند نسخه] مبتني ٭

Digitized by Google

که پایهٔ قدر او را بادراک بساط بوس سر بلند گرداند - و بمیرزا نیز نصائح و مواعظ هوشمندانه (که زنگ خلاف و شقاق را از آئینهٔ دل او بزداید) خاطرنشان سازد - و بعد ازانکه رایات اقبال از آب سند عبور فرمود اثرے از سلطان آدم بظهور نیامد - همانا که اندیشهای زمیندارانهٔ نا صواب پیرامون خاطر او میگشت - آنحضرت منعم خان را پیش او فرستادند که بسخنان دلاویز دلاسا نموده پیشتر بملازمت آورد - و بمیرزا نیز سخنے چند (که راهبر سعادت او بود) رساند - و مکنونات ضمائر ایشان را از چهرهٔ حال تفرس نموده حقیقت خبیثات سرائر را معروض دارد - منعم خان رفته کار نامهٔ دانش خود بظهور آورد - و بعد از افسون و افسانه سلطان آدم میرزا را همراه خود گرفته در نواحی پرهاله بدولت زمین بوس شرف امتیاز یافت - و آنحضرت شب را زنده داشته انجمن آرای عشرت شدند - و میرزا کامران باوجود چندین جرائم (که هریکے مستوجب عقوبت عظمی تواند بود) مشمول انواع التفات شد - جمیع امرای دولتخواه و دانشوران خیراندیش بموقف عرض رسانیدند که اگرچه رافت و عاطفت حضرت جهانبانی و فطرت عالی و عطوفت والا همین تقاضا میکند (که گناهان بزرگ در درگاه معلی طیلسان عفو پوشد) امّا عاقبت اندیشی و کار فرمودن حزم مقتضی آنست که ستیزه کار مردم آزار را بسزای اعمال رسانند تا گرد شرارت او از چهرهٔ سلامت عالمیان رفع شود - شایستهٔ دور اندیشی و دور بینی آنست که آسایش ظاهری یکے را (که بد خواه باشد) بر آسایش چندین خلائق (که بشرف دولتخواهی اختصاص داشته باشند) نگزینند - اگر (جهت جبر خاطر شکسته دلان و اندمال جراحت سینه‌ریشان نقش فاسد ظالمے از نگارخانهٔ عالم محو سازند) دیوار معدلت را چه اختلال - خصوصاً که در ضمن آن صلاح[۲] هزاران کار مندرج باشد - هرائینه محو ساختن این صورت[۳] بطلان مطابق رضای ایزدی و موافق نظام کل خواهد بود - آنقدر کفران نعمت و طغیان فتنه نشده است که بامید بهبود باز بحال او پرداخته کرده را نا کرده انگارند - کار از اندازه گذشته است - و طاقتها طاق شده لایق بحال او و خلائق آنست که او را مسافر ملک عدم سازند - تا خلق خدا از هزارگونهٔ بلا نجات یابند - و نامهٔ اعمال او سیاه‌تر نگردد - چه مدتے مدید میگذرد که از آشوب این شریر نفس فتنه سرشت اموال خلائق در معرض نهب و غارت حادثات آمده - و عرض و ناموس عالمیان بباد فتنه رفته - و جان چندین مردم خاک‌بها گشته - و جوهر اخلاص (که زیور اعناق زمرهٔ خواص است) در غبار آشوب ناپدید شد - اکنون صلاح وقت است که این چنین کسے را

---

(۲) نسخهٔ [ح] صلاح هزاران مندرج باشد (۳) نسخهٔ [ط] نقش بطلان *

Digitized by Google

بابا سعید قرارداد که تا زمانِ دراز چیزے میخوانده باشي - تا مردم دانند که میرزا درخواب است و خود تغییرِ لباس داده و برقع بر روی افکنده از طرفِ سراپرده بدر رفته بمامنِ قرارداد شتافت و راجه او را بآئینِ لایق دید - و چون خبرِ آمدنِ لشکر بتفحّصِ میرزا شنید پیشِ راجهٔ کهلور (۲) (که دران نواحي محکمترینِ محال بود) فرستاد - او نیز بواسطهٔ هراس از دشمنانِ خود میرزا را بدرقه داده بجانبِ جمّو روان ساخت - و راجهٔ جمّو از دوراندیشیهای زمیندارانه میرزا را نگذاشت که بولایتِ او درآید - میرزا سراسیمه و سرگردان متوجّهِ ولایتِ مانکوت شد - و نزدیک بود که آنجا گرفتار گردد باز تغییرِ وضع کرده در لباسِ زنان بهمراهیِ افغانے (که اسپ جلّاب بود) بجانبِ کابل روان شد و باندیشهای ناصواب سلطان آدم گکهر را دید - که شاید این جماعه را بخود متّفق ساخته کارِ ناساختني از پیش برد - و او دولتخواهیِ درگاه را منظور داشته بلطائف الحیل میرزا را پیشِ خود نگاه داشت و عرضه داشت بدرگاهِ معلّی فرستاد - و میرزا نیز چون علاماتِ نومیدي از چهرهٔ احوالِ این الوس مشاهده نمود ناگزیر براهِ گریزت شتافته از راهِ احتیاط عرضه داشتے (چنانچه گذارش یافت) ارسال داشت - و هرچند میرزا تدبیرها انگیخت (که شاید گکهران را در فتنه اندازي (۳) با خود متّفق سازد) صورت نبست - از بدر رفتن خاطرش آرمیده بود که مفرّے (۴) نداشت - و نیز از حراستِ این قوم و از واماندگیِ خویش بدر رفتن را دشوار میدانست - ناچار همّت در همراهیِ این گروه بسته روزگار میگذرانید - و پنداشت که دولتے را (که تائیدِ ایزدي آرایش دهد - و حمایتِ الهي نگاهباني نماید) بدخواهِ (۵) تیره رای هر اندیشهٔ تباه (که در حقِّ او نماید) خاسر و خایب گشته در نکالِ ابد فروماند - و هرچه آنرا سودِ خود اندیشد زیان بیند - و مصداقِ این حال احوالِ میرزا کامران است - چنانچه مجملے گذارش یافت *

و چون ایلچیِ سلطان آدم حقیقتِ حال را بموقفِ عرض رسانید یورشِ هندوستان تا ولایتِ گکهران مصمّم شد - و خواجه جلال الدّین محمود را بحراست و حکومتِ ولایتِ کابل فرستاده خود بدولت و اقبال نهضت فرمودند - و حضرتِ شاهنشاهي را برای تمشیتِ مهمّاتِ صوري و معنوي و میمنتِ ديني و دنیوي همراهِ موکبِ والا گرفتند - و کمرِ عزیمت برمیانِ همّت بستند که کارِ میرزا کامران را بانجام رسانند - و عالم را از شور و شرِ او ایمن سازند - و چون اعلامِ نصرت اعتصام بحدودِ سند رسید قاضي حامد را (که قاضیِ اردوی ظفرقرین بود) پیشِ سلطان آدم فرستادند

---

(۲) در [بعضے نسخه] کلور (۳) نسخهٔ [د ه] اندوزي (۴) نسخهٔ [ج ه] مفرے (۵) در [بعضے نسخه] بدخواه تیره رای خاسر و خایب گشته *

Digitized by Google

که کارِ چنین درست بزرگوار تباه سازد - و خواریها بخود قرار داده پیشِ او رود - و خواهد که بمددگاری او با ولیِ نعمتِ خود ستیزه‌کاری نماید - کوتاهیِ[۲] سخن آنکه اندیشهای نادرست میرزا را برین آورد و با معدودے راهِ هندوستان گرفت - و از نواحیِ خیبر شاه بداغ خان را پیشِ سلیم خان فرستاد و او در حوالیِ قصبهٔ بن از قصباتِ پنجاب بود - فرستادهٔ میرزا آنجا رسید - و ادای رسالت نمود سلیم‌خان انجاحِ مرامِ میرزا را از حوصلهٔ خویش افزون دانسته مدارائے پیش گرفت - و جزوی خرج مصحوبِ او روان ساخت - و قرار داد که در همان حدود بوده انتظار برند که کمک از دنبال میفرستم و خزینه تعین میکنم - هنوز فرستاده پیشِ میرزا نرسیده بود که علی محمّد اسپ را نیز پیشِ سلیم‌خان روانه کرد - بعد از درازیِ سخن (که کوتهیِ ازان لایق‌تر) چون میرزا بچهار کروهیِ بن رسید سلیم خان پسرِ خود آواز خان و مولانا عبدالله سلطان پوری و جمعے از اُمرا را باستقبال فرستاد و بروشے (که لایقِ دشمنان و سگانِ درگاه نباشد) میرزای ناعاقبت اندیش بآن وضع آن سرگروهِ افغانان را دریافت - همراهانِ میرزا بابا جوجک[۳] بود - و ملّا شفائی[۴] و بابا سعید قبچاق و شاه بداغ و عالم‌شاه و رحمان‌قلی خان و صالح دیوانه و حاجی یوسف و علی محمّد اسپ و تمرتاش و غالب خان و ابدال کوکه و جمعے دیگر از ادبار یافتهای روزگار که نامهای اینها[۵] نابرده به - و (چون کردارِ حق‌ناشناسان و اندیشهٔ کافرنعمتان بر صواب نیست - و عاقبتِ وخیم دارد) هرچه این گروه را پیش آمد نتیجهٔ اعمالِ ایشان بود - میرزا از بدسلوکیِ این گروهِ بیدانش آزرده بود - و همواره در خلوات شاه بداغ را (که تحریض و ترغیبِ درآمدن کرده بود) سرزنش کردے •

و چون سلیم‌خان خاطر از مهمّاتِ پنجاب جمع کرده بجانبِ دهلی روان شد میرزا را (که بچشم نگاه میداشت - و پیوسته اظهارِ رخصت میکرد - و صورت نمی بست) بمواعیدِ نادرست همراه‌گرفته روان شد - باندیشهٔ آنکه در یکے از قلاعِ حصینهٔ هندوستان مقیّد سازد - میرزا از کمک مایوس و از رخصت ناامّید چون دانست که حال چیست اندیشهٔ گریختن بخود قرار داد - و جوگی[۶] خان را (که از معتمدانِ میرزا بود) پیشِ راجه بکهو[۷] (که در دوازده کروهیِ ماچهیواره بود) فرستاده در استخلاص و استعانت زد - او فرستاده را بشایستگی پیش‌آمده پناه بمیرزا قرار داد - روزے (که سلیم خان از آبِ ماچهیواره گذشت) میرزا در جامهٔ[۸] خوابِ خود یوسف آقابچی را گذاشته

---

(۲) نسخهٔ [ط] حاصل کلام آنکه (۳) در [اکثر نسخه] کوچک (۴) نسخهٔ [ح] ملا شفیعا (۵) نسخهٔ [د ح] آنها - و نسخهٔ [ه] ایشان (۶) نسخهٔ [د] جوکی خان (۷) نسخهٔ [ا] مکهو - و در [بعضے نسخه] سکهو (۸) در [بعضے نسخه] در خانهٔ خواب خود •

Digitized by Google

آمده بزور این جا را از تصرّف کشمیریان گرفت - و بعد ازو ملک کلان پسر او جا نشین پدر شد و بعد ازو پسر او بیّر[۲] نام کلانی الوس خود یافت - و بعد ازو تتار ناظم قبیلهٔ خود شد - و او را بشیر خان افغان و سلیم خان پسرش منازعت عظیم روی داد - و خود را از منتسبان این دودمان میدانست - چه در زمانے (که حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی تسخیر هندوستان فرموده بودند) در ملازمت حضرت آمده خدمات شایسته بتقدیم رسانیده‌بود - علی‌الخصوص در جنگ رانا سانگا جانفشانی نموده - و او را دو پسر بود - سلطان سارنگ - و سلطان آدم - و بعد از سارنگ کلانی آن گروه بسلطان آدم رسید - و پسران سارنگ کمال خان و سعید خان گکهر متابعتی بنفاق میکردند القصه مقارن ایلچی سلطان آدم گکهر جوگی خان (که از خدمتگاران نزدیک میرزا کامران بود) زمین‌بوس نموده عرضه‌داشت میرزا مشتمل بر چرب زبانیهای بےته گذرانید - محرر این[۳] مجموعهٔ هوشمندی ابوالفضل (که مباشر تسوید واقعات این دودمان گرامی ست) چون [همّت در شرح احوال و نشر اخبار دولت پیرای حضرت شاهنشاهی بسته - و از جهت سیرابی تشنه‌لبان این داستان گرامی از آدم تا این‌دم (که عهد ولی‌عهد عالم است) از سلسلهٔ علیّهٔ این دودمان خلافت بطفیل می‌آرد] ذکر مجملے از ناکامی میرزا کامران و مکافات[۴] یافتن او از کردار خودش ناگزیر است - اگرچه این شکرفنامه را پایه ازان بلندتر است (که امثال این امور دران اندراج یابد) امّا برای سرانجام سخن در نشیب و فراز آن شدن ناگزیر سخن‌آرائی ست ٭

بر مسامع مستمعان این سوانح غیبی (که هر یکے ازان واعظ منابر قدس است) پوشیده نماند که [چون میرزا کامران دران سحرگاه (که پیش ازین ابلاغ یافت) شکست یافته بهزاران تک و پوی خود را از دست تیغ گذاران صف شکن خلاص ساخته بدر رفت] دیگر بخود قرار بودن نداد و از تباهی خرد (که نتیجهٔ حق‌ناشناسی ست) باوجود چندین ادبارات (که هریکے هادی شاهراه سعادت تواند بود) خود را بملازمت اینچنین خدیو مهربان بسیاربخش نرسانید - و درین هنگام (که بایستے گرد ندامت و پشیمانی بر چهرهٔ احوال او نشست - و بوسیلهٔ عجز و خجالت خود را بآستانبوس مشرّف ساخته تدارک تقصیرات نمود) از بخت واژگون متوجّه هندوستان شد - که پیش سلیم خان پسر شیر خان (که بکفران نعمت ذاتی از بادهٔ[۵] غفلت و سرجوش غرور آشفته دماغ بود) رفته کمک ادبار خود آورد - سبحان‌الله چه عقل است اینکه بدشمن جانی خود رجوع کرده

---

(۲) نسخهٔ [ج ه] پرنام - و نسخهٔ [و] سرنام - و در [چند نسخه] برنام (۳) نسخهٔ [ط] محرر این خجسته داستان ابوالفضل (۴) در [اکثر نسخه] و نزل مکافات یافتن او (۵) نسخهٔ [ح] از بادهٔ غفلت سرخوش غرور و آشفته دماغ بود ٭

Digitized by Google

عنصرِ مقدّسِ آنحضرت آزردگی تمام دریافت - ازانجا (که هوشمندي قرینِ دولت و ارجمندي ست) از روی حزم و عاقبت اندیشي منشورِ طلبِ حضرتِ شاهنشاهي در ساعت عزّ اصدار فرمودند و بقدومِ میمنت آثارِ آن قدسي نژاد (که جمیعِ سعادات در قدمش تعبیه نموده‌اند) عنصرِ قدسیِ آنحضرت را کمالِ صحّت و عافیت کرامت شد *

نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشياني به بنگش - و تاديب گردن‌کشان - و لوای عزیمت افراختن بهندوستان - و بدست آوردن میرزا کامران - و مراجعت بکابل - و دیگر سوانح (۲)

در زمستان اواخرِ سالِ (۹۵۹) نهصد و پنجاه و نه حضرتِ جهانباني را عزیمتِ بنگش رویه مصمّم گشت که آنحدود به نسبتِ کابل قشلاق است - و در ضمنِ این نهضت تنبیهِ سرکشانِ آن دیار و تقویتِ لشکرِ فیروزي‌اثر نیز مطویِ ضمیرِ جهانگشای بود - و بجهتِ خجستگي و فرخندگي موردِ فتوحاتِ غیبي مظهرِ کراماتِ ازلي حضرتِ شاهنشاهي را درین یورشِ دولت‌افزای چون اقبال قرینِ خود ساخته بجانبِ گردیز و بنگش نهضت فرمودند - و طوائفِ افغانانِ متمرّد تنبیه و تادیبِ شایسته یافتند - و اموال و اسباب بدستِ سپاهِ نصرت اقتران افتاد - و اوّل قبیلهٔ (که بتاخت رفت) قبیلهٔ افغانانِ عبدالرّحماني و آخر افغانانِ برمزیدي بود - و فتح شاه افغان (که از حمق و نادانيِ گمانِ دانائي بر خود کرده در اضلالِ گمراهان بود - و از صدماتِ افواجِ قاهرهٔ پادشاهي فرار نموده با جمعیّتِ خود بدر میرفت) بمنعم خان و جمعی کثیر (که از جلال آباد متوجّهِ موکبِ عالي بودند) دوچار شد - جمیعِ اموال و اسبابِ او نصیبهٔ این دولتمندان گشت و خود زخمي گریخت - و در اثنای زد وگیر و تاخت و تاراج وُکلای سلطان آدم‌گکهر (که سر و سردارِ گروهِ گکهران بوده) عرضه‌داشتِ او را آورده شرفِ بارِ عزّت یافتند - مضمون آنکه میرزا کامران پریشان و سرگردان باینحدود آمده‌است - و مرا (که هوای دولتخواهي در سر است) نمیخواهم که میرزا در آوارگي اوقات بسر برد - اگر اینحدود مخیّمِ سرادقاتِ اقبال گردد او را بشرفِ بساط بوس مشرّف ساخته جهتِ تدارکِ جرائمِ گذشته ملازمِ عتبهٔ دولت گردانم - و خود نیز لوازمِ بندگي بجای آرم *

پوشیده نماند که گکهران را طوائفِ بسیار است - و در مابینِ آبِ بهت و سند توطّن دارند در زمانِ سلطان زین‌الدّین (۳) کشمیري ملک کدنام از اُمرای غزنین (که بحاکمِ کابل نسبتی داشت)

---

(۲) نسخهٔ [د] و دیگر سوانحی که دران ایام روی نمود (۳) نسخهٔ [ح] زین العابدین *

Digitized by Google

تا هم عیارِ بزرگیِ (۲) آیین گوهرِ والا گرفته آید - و هم فراخیِ حوصلهٔ سپهر رفعت معلومِ همگنان شود و هم در آدابِ فرمان‌روائي ورزش بهم‌رسد - چه در هنگامِ صغرِ سن و آنگاه در ایّامِ جدائي هرکه (هوشمندي را پیشروِ خود ساخته در جمیعِ اطوار سلوکِ بزرگانه نماید - و بزرگیِ خود را منظور نداشته بخردان و مسکینان طریقِ نصفت و معدلت بسپرد - و باتّصالِ معنوي اکتفا فرموده از دوریِ صوري ملول خاطر نباشد) هرائینه آن ذاتِ بدیع گوهرِ یکتای خلافت تواند بود - و (چون جلائلِ صفاتِ مذکور از لوحهٔ پیشاني مظنون بل متیقّن بود) در اوائلِ سالِ(۹۵۹) نهصد و پنجاه و نه هلالي حضرتِ شاهنشاهي را بدولت و سعادت بغزنین فرستادند - اتکه خان و خواجه جلال‌الدّین محمود و تمامِ ملازمانِ میرزا هندال درین یورشِ مسعود ملتزمِ رکابِ دولت‌اعتصام بودند - سررشتهٔ سرانجامِ جمیعِ مهمّاتِ صوري برای رزینِ خواجه مفوّض بود - مدّتِ شش ماه بآگاهي و شادماني گذرانیدند و چون پیشوائیِ صورت و معني از ناصیهٔ اقبال ظاهر و لایح بود همواره اعمالِ پسندیده و خصالِ ستوده (که در سنّ بزرگي از سالِ‌خوردانِ جهان‌دیده پدید نیاید) ازان جوان‌بختِ فرخنده طالع بظهور مي‌آمد و پیوسته بنیّتِ درست از حق پرستي گردِ دلها میگشتند - و همواره در گرد آوریِ پراگنده دلانِ سلسلهٔ صورت توجّهِ عالي مي‌گماشتند - و پیوسته در استرضای طایفهٔ (که در شهرستانِ تجرید تصرّفِ عظیم داشته در تهذیبِ اخلاق و شناختِ ایزد کمرِ اجتهاد بربسته راهِ فقر و فنا پیش‌گرفته‌اند و از راحت و الم و مدح و ذمّ اهلِ عالم یکسو شده معاملهٔ خود را با یکتای بےهمتا درست کرده‌اند) آهنگ میفرمودند - در غزنین دران زمان بابا (۳) بلاس از مجذوبانِ حق‌شناس مستغرقِ بحرِ شهود و محوِ دوامِ استغراق بوده درکنجِ عزلت و زاویهٔ خمول بسر میبرد - مکرّر بدیدنِ او توجّه میفرمودند و آن راست بینِ کارخانهٔ تقدیس پیشوائیِ صورت و معني از سواطعِ پیشاني مطالعه نموده بپادشاهیِ ظاهر و باطن تهنیتها میفرمود - و بشارتهای طولِ بقا و مزدهای علوِّ مراتب میداد - و چون خاطرِ اقدس از سیر و شکارِ غزنین نزدیک بود که فراغ یابد ، بموجبِ اشارتِ حضرتِ جهانباني جنّت آشیاني بمستقرِّ جاه و جلال بدولت و سعادت مراجعت فرمودند - و سببِ طلب آنکه حضرتِ جهانباني پیوسته در کابل انتظام‌بخشِ مهمّات بودند - و اوقاتِ گرامي تقسیم و توزیع فرموده لمحهٔ از روز و شب ببطالت و تعطیل مصروف نمیساختند - و با وجودِ داد بخشي و دلجوئیِ شکسته‌دلان و سایرِ کار و بارِ سلطنت بملاحظهٔ مزیدِ شوق و انبساط بسیر و شکار نیز توجّه‌میداشتند - روزے بحدودِ زمه (که موضعیست از مواضعِ دلگشای کابل) برسمِ شکار سوار شده بودند - بحسبِ تقدیر از اسپ جدا شدند

---

(۲) نسخهٔ [ط] این جوهر فرد نیک گرفته آید (۳) نسخهٔ [ج] پلاس - و نسخهٔ [و] هلاس ٭

Digitized by Google

چون پرتو صبح در پرده‌دري درآمد ظاهر شد که بدست افتاده بیگ ملوک است - که میرزا را باو رابطهٔ نظري بود - و میرزا بدر رفته بود - و چندے از افغانان اوباش (مثل شیخ یوسف کرراني[۲] و ملک منگي و چندے دیگر) بجنگ ایستادند - و خاک رسوائي بر روزگار خود کرده رو بگریز نهادند و اسباب و اموال بدست اولیای دولت افتاد - و پیشتر ازانکه رایات اقبال برسد فتحے چنین روی داد - و میرزا بخود قرار بودن آنحدود نداده متوجه هندوستان شد - و [چون خاطر اشرف از تادیب اهل تمرد و تنبیه ارباب عصیان فراغ یافت - و بعنایت ایزدي فتحے غریب (که مقدمهٔ فتوحات تواند شد) میسر آمد] ازین سرزمین ظفر آئین دوستکام مراجعت نموده بمنزل بهسود ورود اقبال فرمودند - و [چون بیقین پیوست که میرزا بحالیکه (سزاوار ناسپاسان حق ناشناس تواندبود) برآمده متوجه هندوستان شده است] حضرت جهانباني ازان منزل بسعادت کوچ فرموده بباغ صفا (که بهار چمن آرایش طرب افزای خواطر و صفا بخش نگارستان بواطن توان گفت) بزم افروز مجلس جاه و جلال گشتند - چون (ایام شگوفه بود - و آغاز کوکبهٔ بهار و طراوت خیابان و لطافت جویبار گره‌گشای ضمایر) جمعے از مخصوصان را بسرکردگی علي قلي اندراني بدارالملک کابل فرستادند - که آن شگوفهٔ بهارستان اقبال یعني حضرت شاهنشاهي را باتفاق مخدرات تتق عصمت و مطهرات سرادقات عفت بحضور اقدس آورند - تا بوسیلهٔ مشاهدهٔ بدائع نوبهار و مطالعهٔ صحائف گلزار بسراپردهٔ شناخت نقشبند ازلي محرم گشته اساس شکر تمهید دهند - در اندک فرصتے حضرات رفیع الدرجات محفوف حضور و سرور ورود سعادت فرمودند - و آنحضرت شکر مواهب نامتناهي (که مستجلب مزید نعم منعم حقیقي هست) بجای آوردند - و بعد از بسط بساط انبساط و افراط شوق عنان توجه منعطف داشته در مسعود ترین ساعتے بدار الملک کابل نزول اجلال فرمودند •

توجه حضرت شاهنشاهي بغزنین - و آن سرزمین را بنزول اجلال ارتفاع آسماني بخشیدن

چون (حضرت جهانباني روز بروز لایحهٔ رشد و کارداني از ناصیهٔ اقبال حضرت شاهنشاهي در افزوني مي‌یافتند) درینولا (که زمان آسایش روزگار بود) رای جهان آرای بموجب الهام رباني این تقاضا فرمود که آن نوبارهٔ چمن خلافت را بظاهر روزے چند از خود[۳] جدائي تجویز فرمایند

---

(۲) نسخهٔ [ح] کراني (۳) نسخهٔ [د] از خود تجویز دوري فرمایند •

Digitized by Google

قوّت مقاومت و قدرت منازعت نمانده - مناسب دولت آنست که جمعی از مخلصان درگاه و جانسپاران کاردان را گذاشته عنان مراجعت بصوب کابل معطوف سازند - و فرقهٔ از دوربینان بساط قرب معروض میداشتند که چون هوا[2] رو باعتدال نهاده (اگر رایات نصرت ارتفاع نهضت یابد - و قبائل افغانان بتاخت و تاراج روند) هرائینه مصلحت وقت خواهد بود - و تا این گروه بداندیش (که سرمایهٔ فتنه و فساد اند) تنبیه بر اصل نیابند بصوب کابل توجّه فرمودن از صلاح اقبال دور است هم میرزا کامران (که درین طوائف[3] پنهان میگردد - و اسباب تفرقه را آماده میسازد) بدست می افتد - و هم بیخ آشوب منافقان دیگر بر کنده می آید - حضرت جهانبانی را این رای قویتر نمود و این شق را بر مراجعت رجحان داده ببدرقهٔ فتح و نصرت سوار سمند دولت و اقبال شدند که ناگهانی بر سر قبائل ارباب ضلال ریخته غبار ادبار بر مفارق اعدا افشانند - جمعی از بهادران متهوّر و تیغ گذاران جرّار مثل محمّدخان جلایر و سلطان محمّد فواق[4] و شیخ بهلول و شاه قلی نارنجی را بباشلیقی سلطان حسین خان مقرّر فرمودند که پیشتر روند[5] - و دران شب هوا بقدر برودتی داشت و راه دور بود - بجهت آسایش خدم و حشم درمیان راه فرود آمدند - و سحرگاه بدولت سوار شده متوجّه گشتند *

چون قبائل جا بجا پراگنده فرود آمده بود معلوم نمیشد که میرزا در کدام قبیله باشد در اثنای این تردّد ماهم[6] علی قلی خان و بابا خزاری[7] (که از جانب میرزا کامران پیش ملک محمّد مندراوی میرفتند) بدست اولیای دولت افتادند - از احوال میرزا استفسار نمودند که در کدام قبیله است - ماهم علی سایلان را در غلط انداخته غیر قبیلهٔ (که میرزا درانجا بود) نشان داد - بابا گفت او ترسیده است - نمیداند که چه میگوید - میرزا در فلان قبیله است و من سرکرده می برم - در اوّل صبح صادق پیشروان موکب[8] دولت بنواحی آن قبیله رسیده بتاخت و تاراج پرداختند - و جمعی کثیر را بوحشت آباد عدم فرستادند - و زن و فرزندان قوم فتنه نهاد را بندکردند - و در خیمهٔ (که میرزا بخواب رفته بود) چندی از بهادران در آمدند و شاه قلی خان نارنجی از مدّعیان این معنی ست که درآیندهٔ آن خیمه من بودم - و دو کس دران خیمه بوده اند - یکی بدست افتاد - و دیگری بصد اهتمام خود را بیرون انداخت

---

(۲) در [بعضی نسخه] هواها (۳) در [بعضی نسخه] طایفه (۴) نسخهٔ [د] قزاق (۵) در [چند نسخه] بگردند (۶) در [بعضی نسخه] ماهم علی قبچاق (۷) در [چند نسخه] خرازی (۸) نسخهٔ [ط] عساکر دولت *

Digitized by Google

خلاصهٔ معمورهٔ عالم را در حیطهٔ تسخیر در آرم - و حاجت مستمندان هفت اقلیم برآرم - خان مذکور میگفت که (چون این حالت مشاهده افتاد و این سخن بگوش هوش رسید) فرو رفتهٔ حیرت شدم و هیبتے عظیم در من کار کرد - آنجا نتوانستم ایستاد - گوشهٔ رفته متحیّر بودم - و چند مرتبه بدستورِ مذکور حرف سرائي فرمودند *

و دران ایّام وضعِ پسندیدهٔ آنحضرت از کمالِ دوربیني و بلند نظرتي چنان بود که هرگاه کسے از خوشامد گویانِ تیره رای (که جز سود و زیانِ خود نشناسد - بلکه سودِ خود را در زیانِ خود داند) اظهار کردے (که عنقریب پادشاهِ هفت اقلیم شوند - یا فرمانروای زمان گردند) بغایت ناخوش مي‌آمد - و میفرمودند که اینها بعقلِ ناقصِ خود خود را دولتخواه مي‌نمایند حاشا که از دولتخانهٔ دولتخواهي خبرے داشته باشند - بشنفتار شدنِ حضرتِ جهانباني بدِ من مي‌اندیشند - و سودِ دنیاوی مرا در زیانِ دین مي‌اندوزند - بلکه آشوب در ملکِ عافیت انداخته سرِ شور افزائي دارند - چه سعادتِ دیني و دنیوی فرزندان آنست که همیشه نیّت و خواهش و اعمالِ شان در آسودگیِ پدرِ بزرگوار مصروف باشد - و درازیِ عمرِ گرامیش خواهند - که هرکس با خدای مجازي درست معامله نباشد در حقیقت با خدای حقیقي چگونه راستي خواهد نمود بنازند خردِ والا و طینتِ پاک و نیّتِ درستِ این بزرگِ صورت و معني را - و بالجمله بزرگي و بختیاري از طرزِ ماند و بود و نشست و خاستِ آنحضرت میدرخشید - آنچه (بزرگانِ تجربه آموز بسعيِ فکر و نظر در یابند - و بدست آرند) این پرورش یافتهٔ نظرِ ایزدي را بادنیٰ توجّهے در بدیهه میسّر بود - و هر دانش و حکمتے (که آموختگان و ورزش کنندگان را بدشواري فراهم رسد) این مظهرِ غرائبِ قدرت را بے تامّل و تفکّر دست میداد - حکمتِ بالغه ازین نورِ باصرهٔ سلطنت و خلافت چشمِ امّیدِ روزگار را روشن میساخت - و بر استقامتِ رای[۲] و متانتِ دانشِ این نورِ پروردِ الٰهي ثناخوان بود - و تا هنگامِ ظهورِ خلافت در مظاهر و مکامنِ متنوّعه محتجب و مختفي بودهٔ همواره درین حصنِ معنوي و حرزِ[۳] الٰهي از وصمتِ مکر و کیدِ بدخواهان ایمن زیست میکردند *

عزیمت حضرت جهانباني جنت‌آشیاني از بهسود برسر قبائل افغانان که کمینگاه فتنهٔ میرزا کامران بود - و فرار او بهندوستان

چون (در موضعِ بهسود موسمِ زمستان بآخر رسید - و صولتِ سرما بانتها پیوست - و معلوم شد که میرزا کامران با معدودے در قبائلِ افغانان بسر میبرد) اکثرِ اُمرا برین شدند که اکنون میرزا ر

---

(۲) در [اکثر نسخه] طبع (۳) نسخهٔ [د] حراست الٰهي *

Digitized by Google

بر عشرتِ اسپِ تازي (که اعظمِ اسبابِ ریاست و سرافرازي‌ست) مي‌گماشتند - و گوی کمالات و هنر پردازیهای صوري و معنوي را بچوگانِ امدادِ قدسي و تربیتِ ازلي مي‌ربودند - و گاه از بال‌گشائیهای همّت در فضای هوای حق‌شناسي[2] هوسِ کبوتر بازي بخاطرِ ملکوت مناظر آورده جهتِ دلربائیِ دلهای رمیده دانه مي‌افشاندند - و ازشوق و وجدِ ظاهریِ این‌مشتی بال و پر بمواجیدِ ذوقیِ شهودیِ اربابِ کمال پي برده شوق پردازِ عالمِ معني مي‌بودند - و از طیرانِ این طایرانِ اوجِ علو دل بر بلند پروازیهای تیزپرانِ سمای مقدّس داشته در لباسِ بازي کارِ عبادت سامان میفرمودند و گاه بسگ دواني میل فرموده بکارِ نفس مي‌پرداختند - بصورت سگبازي بود - و بمعني نفس آرائي بظاهر دل بسگ بسته بودند - و بباطن در اخلاقِ ملکیِ او حاضرانِ بساط را راهبر میگشتند و هرچند (در پردهٔ بیگانگي تکاپوی میفرمودند - و خود را بلباسِ اربابِ ظاهر میداشتند) امّا خوشبوئي و روشنائي را نتوان پوشید - پیوسته نورِ ایزدي از ناصیهٔ سعادت پیرای آنحضرت میتافت - و شمائلِ پیشوائیِ صورت و معني از چهرهٔ نورانیِ آن برگزیدهٔ حق هویدا بود *

روزے بدامنِ کوهِ سفید سنگ بشکار اشتغال داشته بدستِ هر یکے از خدمتکارانِ نزدیک سگانِ شکاري سپرده بودند که تسقاول باشند - و چندے را بالای کوه تعین فرموده بودند - که آهوان را رانده به بیابان آرند - و چون آهو بتسقاولان رسید جمعے (که بسگِ نفسِ شوم گرفتار بودند) از کوتهیِ دریافت صغرِ سنِ صوري را پیش‌نظر داشته بخوردني مشغول شدند - و سگان را بوقت نگذاشتند - چون بحقیقتِ معامله آگاهي شد سلطنتِ معنوي در جوش آمد - و حکم فرمودند که گردنِ آنها را چون سگان بطناب بسته در تمامِ لشکر بگردانند - و چنان بر مسندِ قهر نشستند که کهن‌سالانِ کار دیده متنبّه شده انگشتِ حیرت در دهان ماندند - چون این واقعه بسمعِ اقدسِ[3] حضرتِ جهانباني رسید خاطرِ اشرف انبساطِ عظیم یافت - و فرمودند که عنقریب بسلطنتِ عُظمیٰ رسیده کامیابِ دولتِ جاوداني میشوند - شاهم خان جلایر میگفت که روزے حضرتِ جهانباني به بندهٔ حکم فرمودند - که رفته خبر بیار - که آن نونهالِ بهارستانِ اقبال چه میکنند - و در چه‌کار اند چون رفتم دیدم که بر بسترِ استراحت آسوده اند - روی نورانیِ آنحضرت بغایت شگفته است و بظاهر چنان مي‌نماید که بخواب رفته‌اند - و در باطن با مقدّسانِ ملأِ اعلیٰ در گفت و شنود اند دستِ مبارکِ ایشان گاه گاه بجنبش مي‌درآید - چنانچه از اربابِ شهود در حالتِ مواجید بظهور میرسد - و گاهے در[4] همان حال از زبانِ گوهر افشان بظهور مي آمد که انشاء الله سبحانه

---

(۲) نسخهٔ [ط] خداپرستي و حق‌شناسي (۳) نسخهٔ [ح] همایون (۴) نسخهٔ [ز ط] در همان حال که اندے از بسیار گفته آمد از زبان *

Digitized by Google

خدمتِ تعلیمِ صوري را بمولانا بایزید فرمودند - و او باین‌خدمت اهتمام داشت - لیکن چون ایزدِ جهان آرا این ادب پرورد خاصِ خود را نمیخواست (که بعلومِ صوری رسمي آلوده گردد) خاطرِ اورا ازین داعیه پرداخته متوجّهِ کار نمي‌ساخت - و ظاهر بینان تقصیرِ اربابِ تعلیم فهمیده ازین طبقه شکایت داشتند - و آن مردم چون خیر اندیشانِ نیک‌ذات بودند سخنِ شکوه بدرجهٔ قبول نمي‌رسید تا آنکه درینولا از پرتوِ اشراقاتِ الهامِ ربّاني چنان بخاطر رسید که بجهتِ تعلیمِ آن ادب آموزِ مکتبِ ربّاني قرعه درمیانِ ملّا عبدالقادر و ملّازاده ملّا عصام الدّین و مولانا بایزید اندازند تا نقشِ دولت بنامِ هرکه برآید او در آخوندي منفرد[۲] بوده بسعادتِ این خدمت سربلندي یابد قضا را قرعهٔ سعادت بنامِ مولانا عبد القادر افتاد - و فرمانِ مُطاع بر عزلِ مولانا بایزید و نصبِ مولانا عبدالقادر برین خدمت شرفِ ارتفاع یافت *

بر خردمندانِ دقیقه شناس پوشیده نیست که تعیینِ معلّم درینجا از بابِ رسوم و عادات‌است نه از قسمِ اکتسابِ کمالات - وگرنه دانش‌پرورد ایزدي را بتعلّم از مخلوق و توجّه بسبق چه نیاز و لهٰذا هرگز خاطرِ اقدس و باطنِ مقدّس متوجّهِ تعلّمِ[۳] صوري نبود - و عمدهٔ حکَم و مصالحِ بے‌میلیِ آنحضرت بحرف آموزیِ رسمي آنکه در زمانِ ظهورِ انوارِ فیوضاتِ غیبي بر جهانیان ظاهر شود که دریافتِ بلندِ این خدیوِ زمان آموختگي و ساختگي نیست - دادِ الٰهي‌ست - که تکاپوی بشري را دران مدخل نبوده - و آنحضرت دران زمان ببختوریِ ظاهري و فراوانیِ دولتِ صوري اختصاص داشته از اظهارِ کمالاتِ معنویِ خود تجاهلِ عارف نموده اکثرِ اوقات ببازي مي‌پرداختند و در نقابِ خفا کارِ هوشمندي میکردند - بطوریکه دور بینانِ روزگار را بران نظر مي‌[۴]افتاد - و ازانجا (که همّت بلند است) نقابِ کمالِ خود را از امورِ عظیمهٔ ظاهري میساختند - و دل درکارے مي‌بستند که اگرچه پیشِ اهلِ ظاهر حسنِ آن هویدا نمي‌بود امّا اهلِ معني ازان حکمتها مي‌دریافتند ازانجمله پیوسته بر خلقتِ شترِ عجیب فطرت نظر گماشته تفرّج‌گریِ عجائبِ قدرت میکردند و در شکل و شمائلِ اعجوبهٔ شتر (که بزرگترینِ جانورانِ آن سرزمین است) نظّارگي و تماشائي بودند و در اطوارِ سلوکِ درویش نهادانهٔ او (از بار کشي - و بردباري - و فرطِ رضا و تسلیم - و کمالِ اطاعت و انقیاد اگرچه مهارش بدستِ کودکے باشد - و قناعت بر خارخوردن - و صبر کردن بر بے‌آبي) اندیشهای معنوي در صورتِ بازي و پردهٔ مجازي میفرمودند - و همچنین خیلِ خیال

---

(۲) در [چند نسخه] متفرد (۳) در [بعضے نسخه] تعلیم صوري - و در [بعضے] بعلم صوري (۴) در [چند نسخه] نمي افتاد *

Digitized by Google

از نظر کردهای میرزا بود - دیگر خالدین دوست سهاري[۲] بابا دوست هم از ملازمان میرزا بود - لیکن (چون در قانون تربیت هیچ چیز بدتر از صحبت بد نداشته اند) او را از خبث طینت همراه نساختند - ومحمّد طاهر خان اگرچه از قدیم در ملک ملازمان میرزا بود امّا بواسطهٔ آنکه قندوزرا نتوانست نگاهداشت مردود نظر حقیقت بین شد - و درین یورش سعادت همراهي نیافت و (چون درگاه این فروغ بخش گیتي عیار جوهر انسانیّت است) ازین مردم هرکه (نیک سیرت پاک طینت خیر نهاد بود) کارش روز بروز بهتر شد - و بمقاصد عالیهٔ خود رسید - و امید چنان است که دران نشأه نیز فرخنده عاقبت و نیک سرانجام باشد - و هرکه بدگوهر بود پرده از کار او برداشته شد - و کارش بجائے رسید که موجب عبرت جمیع بدمستان غفلت گشت •

و چون موضع بهسود مخیّم سرادقات اقبال شد قلعهٔ مستحکم اساس نهاده اقامت فرمودند و حضرت شاهنشاهي را برای استحکام مبانی دارالملک کابل رخصت فرمودند که[۳] دران عشرت سرا بوده ورزش آداب سلطنت صوري و معنوي نمایند - و خود بدولت و اقبال پیوسته درانحدود کامیاب نصرت ایزدي بوده از احوال میرزا کامران متفحّص گشتند - و قریب پنج شش ماه آن سر زمین جلوه گاه موکب عالي بود - میرزا از بےاستطاعتي هر روز مهمان قبیلهٔ میشد - و هر شب بزمیندارے پناه میگرفت - و از منقصت فطري (در حجاب پندار مانده - و از سعادت ملازمت و موافقت چنین ولي نعمتے محروم بوده) همواره اندیشهای فاسد و خیالات محال بخود راه میداد •

و درینولا طایفهٔ ظاهر بینان (که در ملازمت و خدمت حضرت شاهنشاهي بودند) از دانش آباد باطن غافل بوده گلهٔ حضرت شاهنشاهي بحضرت جهانباني نوشتند - و آنحضرت باوجود آگاهي و دریافت نور باطن حضرت شاهنشاهي نظر بر نشأهٔ ظاهر انداخته منشور عنایت فرستادند و نصائح و مواعظ (که مدلول آن محض رافت و عاطفت منصب ابوّت باشد - نه[۴] بر وجه تنبیه و احتیاط) رقمزدهٔ کلک عنایت فرمودند - چه تربیت یافتهٔ دبستان ایزدي را بنصیحت جهانیان چه احتیاج - و خدا پرورد را بامثال این پندنامها چه رجوع - و دران منشور عطوفت این بیت شیخ نظامي مسطور بود • شعر •

• غافل منشین نه وقت بازي است • وقت هنر است و کارسازي است •

اوّل پیش ملّا زاده ملّا عصام الدّین درس میخواندند - آخوند چون بعشق کبوتر مشغوف خاطر بود ملازمان عتبهٔ علیّهٔ حضرت شاهنشاهي ازین آخوند شکایت کردند - آنحضرت او را معزول فرموده

---

(۲) نسخهٔ [د] بهاري (۳) نسخهٔ [د] که درانجا عشرت پیرا بوده (۴) نسخهٔ [ط] بر وجه تنبیه •

Digitized by Google

اختصاص ولایت غزنین بحضرت شاهنشاهي - و ارتفاع منزلت بعضے مستعدان دولت بخدمت والا

چون [آثارِ بزرگي و فرِ فرمانروائي از پیشانیِ نورانیِ آن نوبارهٔ شجرهٔ سلطنت و اجلال و گلدستهٔ حدیقهٔ خلافت و اقبال(یعني حضرتِ شاهنشاهي) از صغرِ سن و ریعانِ حال ظاهر بود] درین زمان (که از عمرِ ابد پیوندِ آنحضرت سالِ دهم بود) جمیعِ ملازمانِ میرزا هندال را با تمامِ محالِ جایگیرِ میرزا (از غزنین و غیرِ آن) نامزدِ حضرتِ شاهنشاهي فرمودند - تا ورزشِ فرمانروائي نموده در ضبط و ربطِ مردم آثارِ لطف و قهر ظاهر ساخته در تنسیق و التیامِ این مشاغلِ جزوي استعداد آرای کل باشند - و از غرائبِ قضایا آنکه پیش ازین بچند روز در تنگنای ازدحامے (که در ملازمتِ حضرتِ جهانباني سوارِ دولت میرفتند) دستارِ آن نوردیدهٔ دولت (که افسرِ تارکِ سعادتِ کونین تواند شد) جای خود گذاشته بود - میرزا هندال حاضر شده از کمالِ اعزاز تاجِ بختیاریِ خود را دران ازدحامِ عام از سرِ خود گرفته بر فرقِ فرقدان‌سای آنحضرت نهاده بود و دوربینانِ بارگاهِ جلالت ازین‌سانحه تفاؤل جسته ایامِ تاجداري وفرماندهیِ شاهنشاهي‌را نزدیک‌شمرده معرّت پیرای خاطر بودند - حق جلّ و علا از یمنِ این‌خجسته عمل میرزای فرخنده مآل را بدرجهٔ شهادت (که عمرِ باقي و عیشِ ابد عبارت ازانست) سربلند گردانید - و حضرتِ شاهنشاهي (که نورِ پروردِ الٰهي اند) در گرد آوریِ دلهای مردم چنان آثارِ بزرگي و مهرباني و قدرداني و آدم شناسي بظهور آوردند که آن مردم را غمِ میرزا هندال از خاطر برآمد - و بمسرّتِ جاوید کامیاب شدند •

• شعر •

• الٰهي تا جهان را آب و رنگ‌است • فلک را دور و گیتي را درنگ است •

• ممتّع دارش از عمر و جواني • ز هر چیزش فزون ده زندگاني •

و عمدهٔ ملازمانِ میرزای مغفور (که در ملازمتِ حضرتِ شاهنشاهي بوده در سلکِ پیش‌قدمانِ راهِ اخلاص منتظم‌گشتند) اسامیِ گرامیِ ایشان بدین‌تفصیل است - محبّ علي‌خان - ناصر[۲] قلي خواجه ابراهیم- مولانا عبدالله - آدینه تقبائي - سمانجي - قرغوجي[۳] - جان[۴] محمّد تقبائي - تاج‌الدّین محمود باربیگي - تیمورتاش - و مولانا ثاني که ثاني‌الحال بخطابِ ثاني خاني سرافراز گشته بود - و مولانا بابا دوست صدر که میرزا باو توجّهِ تمام داشتند - و میر جمال که او نیز

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] ناصرقلي خان (۳) نسخهٔ [ج] فرغوجي (۴) در [بعضے نسخه] خان محمد •

Digitized by Google

(که نظر بران شمت آویز افتاد) دانست که قضیّه چیست - دستار بر زمین زد که میرزا هندال بشهادت رسیده است •

القصّه روحِ میرزا دران تاریکی شب بناداانستگي بعدم آباد شبگیر بلند کرد - و همان طور قالبش افتاده بود - درین اثنا بعضے از نوکرانِ میرزای مرحوم برگشته مي آمدند که خواجه ابراهیم بدخشي را بنظر درآمد - که افتادهٔ قلماقے سیاه در بردارد - چون شب تاریک بود و شورش باقي چنانچه باید متوجّه نشد - باز بخاطرش رسید که میرزا هندال جیبهٔ سیاه پوشیده بودند - برمیگردد و ملاحظه میکند - میرزا را مي شناسد - ازروی صبر و آهستگي (که شعارِ خرد منشان است) میرزا را برداشته بخرگاهِ ایشان آورد - و درِ آنرا بدربانان سپرد - و از حسنِ تدبیر در اخفای این واقعهٔ جانکاه کوشید - تا در چنین شورش و آشوب اعدا خوشوقت و چیره دست نشوند - و اولیای دولت بیدل و خاطر شکسته نگردند - و اظهار کرد که میرزا تردّد بسیار کرده اند - و ضعف دارند و بقدر زخمے رسیده - کسے درین نواحي شور و غوغا نکند - و خود بر بلندیئے برآمده از جانبِ میرزا مبارکبادی فتح میرساند - و بر خاطرِ اشراق پذیرِ حضرتِ جهانباني پرتوے ازین معني تافت القصّه تابوتِ میرزا را در جوی شاهي بامانت سپرده بعد از چندگاه بکابل بردند - و در گذرگاه نزدیک بمرقدِ مقدّسِ حضرتِ گیتي ستاني فردوس مکاني پایانِ پای آنحضرت مدفون ساختند و ملّا خرد زرگر (که از منتسبانِ میرزا بود) مرثیهٔ گفته - مطلعش اینست • • شعر •

• شبے خونِ جگر بر مردمِ چشمم شبیخون زد • سپاه[۲] دیده از آمد شدِ خون خیمه بیرون زد •

و این تاریخ نیز ازو ست • • شعر •

• هندال محمّد شه فرخنده لقب • ناگه ز قضا شهید شد در دلِ شب •

• شبخون بشهادتش چو گردید سبب • تاریخِ شهادتش ز شبخون[۹۵۸] بطلب •

و میر امانی بطریقِ تعمیه این تاریخ گفته که • • مصراع • • سروے از بوستانِ دولت رفت[۹۵۸] •

و ولادت میرزا در (۹۲۴) نهصد و بیست و چهار بود - و درین باب گفته اند •

• مصراع • • کوکبِ برجِ شهنشاهي بود تاریخِ سال[۹۲۴] •

و حضرتِ جهانباني روزِ دیگر ازانجا بعبهود نزولِ اقبال فرمودند - که خاطرِ جهان پیرای یکبارگي از شورشِ فتنه سازان فارغ ساخته دارالملکِ کابل را بفرِ موکبِ عالي مهبطِ امن و امان سازند •

---

(۲) نسخهٔ [د] سیاه دیده (۳) نسخهٔ [ط] و در تاریخ این مسافر ملک بقا میر اماني قطعهٔ در رشتهٔ نظم در آورده بود • قطعه • شاه هندال سرو گلشن ناز - چون ازین بوستان بجنت رفت - عالم را بیاد سرو قدش - برفلک دود آه حسرت رفت گفت تاریخ قمریٔ نالان - سروے از بوستان دولت رفت - و در [چند نسخه] و میر اماني منجمه بطریق •

Digitized by Google

و نور فتح و نصرت از ناصیهٔ دولت درخشیدن گرفت - و سپاهِ خصم هزیمت‌را غنیمت شمرده هر کدام پریشان و پشیمان بگوشهٔ (۲) و کنارے بدر رفت - و اولیای دولت کامیاب وکامگار گشته لوای جمعیّت برافراختند - خواطرِ همگنان باطمینان همنشین گشته بود که ناگاه خبرِ ناخوشِ پدرود کردنِ میرزا هندال خراب آبادِ جهان را بمسامعِ عزّ و جلال رسید - عیشِ باطن تلخ شد - و سرورِ خاطر بحزنِ مفرط مبدّل گشت - آرے رسمِ این جهانِ فاني همین‌است که اگر نفسے بشادي برآید زمانے دیگر دردِ اندوه از سینهٔ سوختگان علم برآرد • شعر •

• فلک چشم از صبح روشن نکرد • که شام‌از شفق خون بدامن نکرد •

نه شادي‌را دران مجالِ مهلتے - و نه اندوه را دران رخصتِ اقامتے - میرزا اگرچه ازین جهانِ بےثباتِ گذاشتني و ازین سرای بےبقای گذشتني درگذشت - امّا سعادتِ شهادت دریافته هم نیکنامِ ملک صورت شد - و هم در عالمِ معني بلندپایه گشت - زهے اندک‌پذیرِ بسیار بخش که برفتنِ جانِ مستعار چنین دولتهای پایدار بخشد - آنحضرت (که معدنِ حق‌شناسي بودند) از فوتِ چنین برادرے ارجمند آن‌مقدار متحسّر و متاثّر شدند که بعبارت و اشارت در نیاید - و ازانجا (که خردِ والا و دیدهٔ دوربین قرینِ روزگارِ آنحضرت بود) از جزع و فزع بصبر و تحمّل گرائیده بنزهت‌سرای رضا و تسلیم چاره‌گرِ خود آمدند •

و شرحِ این سانحهٔ جانکاه آنکه میرزا هندال از استماعِ خبرِ شبیخون اهتمامِ مورچلها کرده سر بر بسترِ استراحت نهاده بود که غوغای افغانان برخاست - و در هر مورچلے چندان افغانِ پیاده هجوم آورده بود که بگفت درنگنجد - و جمعےکثیر از افغانان درونِ مورچلِ میرزا درمي‌آمدند - شب تاریک بود - میرزا بدفعِ این‌گروهِ سیه‌روزگار اهتمام مینمود - مردم مراسیمه بخبرداریِ اسپانِ خود شتافتند - درین‌اثنا میرزا خود روبروی افغانان شد - نورم کوکه و چندے دیگر شرمندهٔ نامردانگي و خجلت‌زدهٔ بد خدمتي گشتند - و کار از تیر و کمان گذرانده بیکے بنفسِ نفیس آویخت و بزورِ بازوی‌همّت آن (۳) از مادرِ مُدبر را انداخت - برادرِ آن تیره‌بخت جرنده (۴) نام افغان از قبیلهٔ مهمند به پیکانِ زهرآلود میرزا را مسافرِ ملکِ تقدّس ساخت - بعضے از همراهانِ میرزا کامران نقل‌میکردند که آن افغانِ بد گوهر شست‌آویزے (که شستهای خاصهٔ میرزا دران مي بود) گرفته پیشِ میرزا کامران برد - و ندانست که با که این نردِ بیدولتي باخته است - و تقریرِ واقعه نمود - میرزا را

---

(۲) در [بعضے نسخه] ازگوشه وکنار بدر رفت (۳) نسخهٔ [ا] آن مدبررا - ونسخهٔ [و] آن اژدها سر مدبررا (۴) در [بعضے نسخه] خریده •

Digitized by Google

از خبرِ شورانگیزیِ او برهم خوردگي پیدا کرد - و از صادر و وارد بمسامع علیّه رسید که باز از حدودِ نیلاب مراجعت نموده باتّفاقِ طایفهٔ از اوباش درحدودِ جوی شاهي سرِ فتنه برداشته است آنحضرت میرزا هندال را از غزنین طلب فرمودند - و جایگیر دارانِ نزدیک را حکمِ یورش شد و در اندک فرصتے میرزا هندال بعزِّ بساط بوس سرافراز گشت - و فدائیانِ حق‌شناس و نعمت شناسانِ شکر پیرای گرد آمدند - و حضرتِ جهانباني بعزیمتِ اطفای فتنه نهضتِ اعلامِ والا فرمودند از استماعِ توجّهِ موکبِ عالي میرزاکامران بناکامي خود را بگوشهٔ کشید - و در زمانے (که رایتِ اقبال نزدیک بسرخاب رسید) حیدر محمّد آخته بیگي با اکثرے از یکّهای اخلاص‌پیشه بمنصبِ هراولي اختصاص یافته پیشتر از اردوی معلّی در کنارِ میاه آبے (که درمیانِ سرخاب و کندمک واقع‌است) فرود آمده بود - میرزا کامران (که درخود مقاومتِ جنگِ صف نمي‌دید) برو شبیخون آورد حیدر محمّد از روی هزبریِ خود دادِ دلاوري و مردانگي داده کارزارِ مردانه نمود - و زخمهای نمایان (که طغرای سرخروئیِ صوري و معنوي باشد) باو رسید - و ثبات پائي نموده جای خود را نگذاشت - اگرچه بسیارے از اسباب بتاراج رفت میرزا کارے نساخته سراسیمه باز گشت - و بعد از چند روز [که موضعِ جپرّیار (۲) (که از تومانِ نیک (۳) نهاراست) مضربِ خیامِ دولت شد] ازانجا (که حزم و احتیاط از لوازمِ آگاهي ست) مورچلها قسمت شده خندقے و دیوار بستے (۵) سرانجام یافته بود آخرهای روز دو افغان خبر آوردند که امشب میرزاکامران با گروهِ انبوهِ افغانان قصدِ شبیخون دارد حضرتِ جهانباني آئینِ آگاهي بجای آورده هرجا مردم تعیین فرمودند - شبِ یکشنبه بیست و یکم ذی‌القعده (۹۵۸) نهصد و پنجاه و هشت ربعے از شب گذشته بود که میرزا کامران با بسیارے از افغانان بر اردوی ظفرقرین ریخت - حضرتِ جهانباني بر بلندیئے (که عقبِ دولتخانه بود) سوارِ دولت شده ایستادند - و غرّهٔ جبههٔ عظمت و درّهٔ افسرِ خلافت یعني حضرتِ شاهنشاهي را پیشِ خود طلبیدند - ملازمانِ عتبهٔ علیّه هرکدام در مورچلِ خود قواعدِ حراست و مراسمِ شجاعت بتقدیم رسانیدند - و پای‌تمکین مستقیم داشته دستِ اهتمام گشادند - و آتشِ محاربه و قتال اشتعال داشت - در اثنای این‌غوغا و آشوب عبدالوهّاب یساول(که در مورچلها (۵) گشته اهتمام‌میکرد) تیرے بار رسیده شهید گشت - و همچنین بازارِ محاربه گرم بود - تا آنکه ماهِ منیر (که آئینه دارِ عالم است) از مطلعِ اقبال سر برکرده روی زمین را بپرتوِ شعشعهٔ جهانتاب روشن ساخت

---

(۲) نسخهٔ [ا د ه] چرپار (۳) نسخهٔ [ه] نیک بهار (۴) نسخهٔ [د ح] پستے (۵) در [بعضے نسخه] ملچارها ٭

Digitized by Google

بهیمي و سبعي را (که در پنجرهٔ هیولانی انسانی ایشان سریان داشت) ببند کمند از پیکر آدمي صورت انسلاخ داده بمحل لایق جای دادند - و ایشانرا بلکه عالمے را از خبث طبیعت خلاصي بخشیدند و غزنین به بهادر خان قرار گرفت - و تتمهٔ جایگیر او بر بعضے از ملازمان درگاه قسمت یافت و آن زمستان درانحدود بسیر و شکار اشتغال فرموده بزم‌آرای طرب و تربیت افزای اهل عقیدت و اخلاص بودند - و در اوائل موسم بهار (که هنگام اعتدال مزاج[۲] عناصر بود) افغانان بے‌اعتدال (که همواره درانحدود بتمرد سر برداشته فتنه انگیزي و فساداندوزي میکردند) جمعے بادراک دولت ملازمت و احراز سعادت آستانبوس سرافراز گشتند - و گروهے بوسیلهٔ عرائض و پیشکشهای لایق در زمرهٔ اهل اطاعت درآمدند - و گرد فتنه و آشوب میرزا فرونشست - حضرت جهانباني از راه بادنچ[۳] بآب باران نزول سعادت فرمودند - و دران شب (که موکب عالي بنواحی بادنچ بود) برف و باران عظیم شد - و جمعے را آسیب رسید - و بعد از استیفای سیر و شکار دارالملک کابل مستقر دولت شد - بیرام‌خان بانتظام مهمات قندهار رخصت یافت - و خواجه غازي جهت رسالت والی عراق با تحف و هدایا بهمراهی بیرام‌خان مرخص شد - و ولایت غزنین و گردیز و بنگش و تومان لهوگر بمیرزا هندال مکرمت فرمودند - و قندوز (که میرزا داشت) بمیر برکه و میرزا حسن قرار گرفت - میرزا هندال بغزنین مرخص شد - و میر برکه بقندوز رخصت گرفت - و جوی شاهي و آنحدود بخضر خواجه خان قرار یافت - و پیشتر ازانکه (میر برکه بآنجا رسد) میرزا ابراهیم قندوز را از محمد طاهر خان بفسون و فسانه گرفته بود - میر برکه برگشته بکابل آمد - و حضرت جهانباني خدمات پسندیدهٔ میرزا را شفیع معاملهٔ او ساخته آن‌حال را باو واگذاشتند - و درین ایام بوسیلهٔ خواجه عبدالسمیع شاه ابوالمعالي در مجلس معلی پادشاهي راه یافته بخدمت سرافراز شد شاه ابوالمعالي خود را بسادات ترمذ انتساب میداد - و حسن صورت او نیک‌سیرتان خیراندیش را در اشتباه نیک ذاتي مي‌انداخت - و بیباکی او بر شجاعت او محمول میشد - و لهذا منظور نظر تربیت و عنایت حضرت جهانباني گشت - چنانچه مجملے از بدمستیها و از سر بدر رفتگیهای او در جای خود گذارش خواهد یافت •

نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشیاني بتسکین شورش میرزا کامران باردیگر - و شهادت میرزا هندال

میرزا کامران روزے چند درزاویهٔ خمول و گمنامي بسرمیبرد - تا آنکه درینولا باز خواطر آرمیده

---

(۲) در [اکثر نسخه] امتزاج عناصر (۳) نسخهٔ [د] نارنج •

Digitized by Google

نمود - و بعد ازان بچهار پنج روز بجانب لمغانات (که گریزگاه میرزا بود) نهضت عالي اتّفاق افتاد باوجود آنکه (بتازگي چندین تقصیرات حاجي محمّد بخشیده بودند) آن قبائح خود را ناکرده شمرده باز در فکرهای تباه‌تر گام جرأت نهاد - و حرکات شنیعه بظهور آوردن گرفت - و خاطر مقدّس را آزرده ساخت - و آنحضرت بخلق عظیم و فضل عمیم درگذرانیدند - و چون رایت اقبال بجلال‌آباد رسید میرزا به تنگیهای کنور نورکل گریخت - و هر کدام از متمرّدان فتنه اندوز بگوشهٔ خزید - خان‌خانان را با جمعی کثیر بر سر میرزا تعین فرمودند - میرزا کامران بودن در حدود کنور نور کل بخود قرار نداده بجانب نیلاب شتافت - و خان‌خانان مراجعت نموده در دکه بزمین بوس کامیاب شد •

و درین وقت نظر بر مصلحت کل و فراغت عام و حصول امن انداخته حاجي محمّد و برادرش شاه محمّد را (که در بد آموزي و بےاندامي استاد حاجي محمّد تواند شد) حکم گرفتن فرمودند و این دو برادر حق ناشناس (که در خدمات جز بر مال و اعتبار نظر نداشته و در حرص و آز طریق ناسپاسي سپرده در عوض کالای فاسد خود بهای فراوان چشم‌داشته کفران نعمت مینمودند) گرفتار ادبار خود آمدند - آنحضرت بمقتضای فرط عدالت فرمودند که این خدمت فروشان پست فطرت در مدّت ملازمت بطوع یا کره خدمتے (که کرده باشند) در طومارے بقلم آرند - و یکے از حقیقت‌شناسان بساط ملازمت جرائم و گناهان ایشان را در کتابت آرد - تا بمیزان عدالت حقیقت احوال این دو بد سرشت بر عالمیان هویدا گردد - نامهٔ اعمال حسنهٔ ایشان فانوشته ماند و از سیّآت آنچه (در محضر تحریر آمد) صد و دو گناه بزرگ بود - که هریک ازان باستقلال سبب بستن و کشتن و بےناموس کردن میشد - سبحان الله یک آدمي‌ست که از نیکوخدمتي سرافکنده و لرزان میباشد - که مبادا در راه خدمت نظرش بر کار افتد - یا ساده لوحے را مظنّهٔ خدمت فروشي یا بدمعنتي در حق او استوار گردد - و هرچند شایستگي خدمت افزونتر اندیشهٔ این کار فراوانتر و یک آدمي‌ست که نا کرده را بیهای کرده میفروشد - و بدکرداري را به نیکوکاري آرایش‌داده و از ابله طرازي چشم بر احسان داشته درمقام خود آرائي مي‌درآید •

و چون باین محاسبه حقیقت نفس‌الامر بر عالمیان ظاهر شد (که این دو بیدولت سزاوار بادفراه بدیهای خویش‌اند - و وقت‌است که از خبث وجود ایشان دامن روزگار پاک شود) نفس

---

(۲) نسخهٔ [ز] فیض عمیم (۳) نسخهٔ [ح] کنور بورکل - و در [بعضے نسخه] کنور پورکل - و در [آئین اکبري] کنیرنور کل (۴) در [بعضے نسخه] تا ساده لوحے را •

Digitized by Google

و وعدهٔ آمدنِ دروغ رخصت داد - و قاصدے پیشِ میرزا کامران فرستاد - که تا چند در کوه و دشت سرگردان باشید - زود خود را باین‌حدود رسانید - تا باتّفاق کارے ساخته آید - قضا را بیرام‌خان (که از قندهار بقصدِ ملازمت روان شده بود) بغزنین رسید - حاجي محمّد (که با خانِ مذکور توقان بود) باستقبال رفته گریزانه اظهارِ محبّتے نمود - که ببهانهٔ ضیافت درونِ قلعه برده قلعه‌بند نماید - و خان متوجّهِ قلعه بود - میرحبش (۲) (که همراهِ حاجي محمّد خان بود) اشارتے بخان کرد که خان ازان اشارت برغدر و کیدِ او مطّلع شده عذرے در پیش آورده فسخِ (۳) عزیمتِ رفتنِ قلعه نمود - و بیرونِ شهر برسرچشمهٔ فرود آمد - و حاجي محمّد را بلطائف الحیل مطمئن ساخته همراهِ خود بکابل برد - و عرضه‌داشتِ مشعر برآمدنِ خود و آوردنِ حاجي محمّد ارسال داشت و حضرتِ جهانباني چون بدولت شنیدند (که میرزاکامران خود را بحدودِ کابل کشیده است) بسرعتِ تمام متوجّهِ کابل شدند - میرزا کامران بیک منزلی کابل رسیده رسیدنِ خان‌خانان و آوردنِ حاجي محمّد خان شنیده باز سراسیمه خود را بجانبِ لمغان کشید - روزے حاجي محمّد خواست که از دروازهٔ آهنین بکابل درآید - خواجه جلال‌الدّین محمود (که حکومتِ کابل باو مفوّض‌بود) نگذاشت که درونِ قلعه درآید - و بسخنانِ درشت پیغام داد - و آن خیره روی تیره رای را وهم غلبه کرد - و ببهانهٔ شکارِ قراباغ روان شد - و از کتلِ منار گذشته خود را ببابا قُچقار رسانید و از دامنِ کوهِ بهزادي و بُلَنْدَري (۴) بطریقِ ایلغار بغزنین شتافت - مقارنِ این‌حال رایاتِ نصرت اعتصامِ حضرتِ جهانباني (که بدفعِ طغیانِ میرزا کامران متوجّهِ کابل شده بود) در سیاه سنگ نزولِ اجلال فرمود - و بیرام‌خان بعزِّ بساط بوس سربلندي یافت - حضرتِ جهانباني حکم فرمودند که بشهر کسے در نیاید - که تعاقبِ میرزا مي‌نمائیم - تا یکبارگي خلقِ خدا از تفرقهٔ هرروزه نجات یابند لیکن چون خاطر از حاجي محمّد جمع نبود اتّفاقِ اولیای دولت برین شد که از حاجي محمّد خاطر جمع نموده بدنبالِ کارِ میرزا باید شد - آنحضرت بشهر نزولِ دولت ارزاني داشته بیرام‌خان را بحاجي محمّد تعین فرمودند - و چنان ظاهر ساختند که تا بطریقِ مدارا کار ساخته شود پرده از روی کار برنگیرد - و بهر رنگے که بیاید حاجي محمّد را بیاورد - بیرام‌خان بتدبیرِ شایسته اورا بخود رام ساخت - و بعد از عهد و سوگند حاجي محمّد در موضعِ کُلَنْکار (۵) آمده خان‌خانان را دریافت و خان‌خانان او را همراه گرفته بملازمتِ آن‌فرمانروای جرم‌بخش عذر خواه آورده استعفای جرائمِ او

---

(۲) نسخهٔ [و] میرحسن - و نسخهٔ [ط] میر محمد حسین (۳) در [اکثر نسخه] فسخ رفتن قلعه
(۴) نسخهٔ [ح] للندره و در [چند نسخه] للندر (۵) نسخهٔ [و] کلنکار *

Digitized by Google

باو سپردند که بمیرزا سلیمان رساند - و بمیرزا سلیمان حکم عالي شد که میرزا عسکري را از راه بلخ محمل سفر حجاز بندد - میرزا سلیمان مقدم فرستادها را گرامي داشته در مراسم تعظیم دقیقهٔ فرونگذاشت - و امتثال امر عالي نموده میرزا عسکري را بجانب بلخ روان ساخت میرزا از ندامت و خجالت بودن این دیار بخود قرار نتوانست داد - و بزاد و راحلهٔ ناشکیبائي قدم در مرحلهٔ این سفر دور و دراز نهاد - و دو سال (۹۶۵) نهصد و شصت و پنج درمیان شام و مکه پیمانهٔ عمر او پر شد - و مسافت زندگانیش آنجا سپري گشت - و میرزا سلیمان این نسبت حضرت جهانباني را بآمدن مقدسات بیگمان و رسیدن ارکان دولت و کلانسال شدن آن عفت قباب قرار داده با عرضه‌داشتي مشتمل بر عجز و انکسار آیندها را باحترام باز گردانید •

توجه موکب مقدس حضرت جهانباني باطفای نایرهٔ فتنهٔ میرزا کامران بار دیگر

ازانجا (که عادت را طبیعت خامسه گفته‌اند) هرکه (بعادت بد معتاد شد) مثل کژدم در نیش زدن بے اختیار است - فکیف جمعي که در نهاد خود بداندیش و شرارت انگیز واقع شده باشند - و در مزاج ایشان عادت باطبیعت اتفاق نموده باشد - بنابرین مقدمهٔ حق اساس میرزا کامران باز بر طبیعت و عادت خود مایل گشته حرکات ناخوش خود را وسیلهٔ سزای خویش گردانید - و جمعي از افغانان خلیل و مهمند و طایفهٔ از اوباش (که نیک از بد جدا نتوانند کرد) بخود همراه ساخته در مقام تاخت و تاراج درآمد - و حضرت جهانباني (که آرام بخش زمین و زمان بودند) فرو نشاندن این شورش را از عبادات دانسته عزیمت توجه بر اصل قرار دادند - خواجه اختیار و میر عبدالحي را (که از مقربان بساط عزت بودند) بغزنین فرستادند - که منشور عاطفت رسانده حاجي محمد را از ظلمت بداندیشي بنور حق شناسي هدایت بخشند - و تا متوجه شدن و قدم در رکاب عزیمت آوردن بمسامع عز و جلال رسید که میرزا کامران با چندے از اوباش بے سر و پا قلعهٔ را (که نزدیک چهارباغ در حوالي جلال آباد است) محاصره نموده - آنحضرت بآمدن حاجي محمد خان مقید نشده بسرعت تمام بصوب جلال آباد توجه فرمودند - میرزا کامران باستماع این خبر از روی سراسیمگي فرار نمود - و باز خود را بسر درهای کوه کشید - و ازانجا براه بنگش و گردیز شتافت - که شاید خود را بحاجي محمد تواند رسانید - که آن بخت برگشته بمیرزا سخن یکے داشت •

و سرگذشت حاجي محمد آنکه چون ایام ادبارش قریب رسید اندیشهای ناسد از باطن خبیث او بیشتر از پیشتر بظهور آمدن گرفت - و فرستادهای پادشاهي را بحرف و حکایت ناراست

Digitized by Google

بدترین حالے (که از نتائج حق ناشناسي توان شمرد - و از ثمرات کافر نعمتي توان[۲] داشت) با هشت نفر (که آق سلطان برادرِ خضر خواجه خان و بابا سعید قبچاق و تمرتاش اتکه و قتلق قدم و علي محمّد و جوگي خان و ابدال و مقصود قورچي باشند) از جانبِ ده سبز خود را سراسیمه در میانِ افغانان کشید - و میرزا هندال و حاجي محمّد خان و خضر خواجه خان و جمعے (که بتعاقبِ آنها شتافته بودند) اهتمامِ لایق در گرفتنِ میرزا ناکرده مراجعت نمودند - افغانان سرِ راه بر میرزا گرفته همه را تاراج کردند - و میرزا باندیشهٔ آنکه (مبادا کسے بشناسد) چار ضرب زده بلباسِ قلندري خود را بملک محمّد مندراوري[۴] (که از اربابِ معتبرِ لمغانان است) رسانید و او حقوقِ سابقِ میرزا را منظور داشته در مراعاتِ احوالِ میرزا شد - و میرزا ازین حوادث (که هریکے نزدِ هوشمند تازیانه ایست قوي از بهرِ عبرت گرفتن و از خوابِ غفلت بیدار گشتن) اصلا متنبّه نشده باز بر سرِ غفلتِ خود شتافت - وطایفهٔ از سپاهیانِ آدم صورت (که نه دلِ حق شناس داشتند - و نه چشمِ حیاسرشت - و همیشه کارِ ایشان فتنه سازي و حیله اندوزي بود) از راههای ادبار گردِ میرزا فراهم آمدند - چون این خبر در اردوی معلّی رسید اهلِ نفاق را بازار گرم و اربابِ اخلاص را جگر خون شد - در چنین وقتے (که آتشِ آشوب و فتنه زبانه آور بود) حاجي محمّد خان بے رخصت برخاسته بغزنین رفت - حضرتِ جهانباني بمقتضای زمانه سازي و کمالِ قدرداني اینچنین حرکتِ شنیع را ناز جنگ انگاشته التفات نفرمودند - و بجهتِ دفع و رفعِ میرزا کامران جمعے از ملازمانِ عتبهٔ علیّه مثلِ بهادر خان و محمّد قلي برلاس و قیدوق سلطان و جمعے کثیر از بهادرانِ جانسپار را تعین نمودند - چون عسکرِ اقبال نزدیک بمیرزا رسید میرزا خود را بسرِ درهای علیکار[۵] و علیشنگ کشید - اُمرا بتعاقب افتادند - میرزا آنحدود را گذاشته بجانبِ افغانانِ خلیل و مهمند پناه آورد - و پریشان روزگارے چند (که برو گرد آمده بودند) باز از هم پاشیدند - و افواجِ قاهره از موضعِ غزو شهیدان بفتح و نصرت مراجعت نمود - و چون خاطرِ اقدس فی الجمله از شرارتِ میرزا قرار یافت بجهتِ مزیدِ استیناسِ میرزا سلیمان و ازدیادِ عواطفِ خسرواني نسبتے بخاطرِ اشرف راه یافت خواجه جلال الدّین محمود و عفّت مآب بي بي فاطمه را بجهتِ خواستگاریِ خانم صبیّهٔ میرزا سلیمان بصوبِ بدخشان فرستادند - که چون این نسبت بحضرتِ جهانباني قرار یابد خاطر از مهمّ بدخشان مطمئن میشود - و میرزا سلیمان را اتّفاق و التیام بتازگي استحکام یابد - و میرزا عسکري را

---

(۲) نسخهٔ [د] توان دانست (۳) نسخهٔ [ز ط] مندراوي (۴) در [اکثر نسخه] علکار (۵) در [چند نسخه] علیسنگ ٭

Digitized by Google

ازانها حرام‌نمکي ظاهر شده بود) صلاح حال آنها و مردم منظور داشته بپاما رسانیدند - و همت والا بداد و دهش گماشته معدلت پیرا گشتند - میرزا سلیمان را مشمول شرائف عنایات ساخته رخصت بدخشان فرمودند - و میرزا ابراهیم را بجهت عنایت خاص چند روز نگاهداشته بعد از تمهید بساط نشاط بسرافرازی مقدمات مواصلت اختصاص بخشیده ببدخشان فرستادند و مقرر شد که در زمان مسعود بآئین شایسته عفت قباب بخشي‌بانو بیگم را (که صبیهٔ قدسیهٔ خاندان خلافت است) لوازم انعقاد و ازدواج بظهور آید - و ضمیر جهان آرای بتمشیت انتظام مهام حال و مآل داشته هر کدام از ملازمان عتبهٔ خلافت را بفنون مهرباني شرف اختصاص بخشیدند *

اختصاص یافتن موضع چرخ بحضرت شاهنشاهي و تفاؤل نمودن دوربینان بساط آگاهي *

درینولا (که بتائیدات الهي دارالملک کابل مقر ارائک سلطنت و مهبط انوار خلافت شد) بجهت انبساط خاطر موضع چرخ را (که از توسان لهوگر است) نامزد حضرت شاهنشاهي ساخته بآن نونهال بهارستان اقبال عنایت فرمودند - کارشناسان آگاه دل ازین عطیهٔ غیبي بفرمان‌برداری چرخ فال زده کوس شادماني بر چرخ نهم بلند آوازه کردند - وکالت درخانه (که اعظم تربیتها و اشرف خدمات است) بحاجي محمد خان مقرر فرموده اصلاح مزاج او فرمودند - امّا ازانجا (که او از تنگ‌حوصلگي بدمصیت شجاعت و مغرور اعتبار شده بود) اندیشهای نادرست اورا همواره در زندان غم میداشت - و پیوسته ناسپاسي کرده خواهشهای دور از کار (که کار مستان است) بظهور مي‌آورد - و حضرت جهانباني از علو همت و فراخی حوصله (که جهانے بیکران بود) میگذرانیدند - چه نیت خیر آن فرمانده کامگار آن بود که نهال وجود انسان را (که دست پروردهٔ صنع یزداني و نهال برومند چارچمن تقدیر است) بهر لغزشے از پای نتوان افکند - علی الخصوص کسیکه درمیان اقران بفزونی عقل یا فراوانی شجاعت یا اعتبارے دیگر از صفات کمال و صنائع شریفه امتیاز داشته باشد - امّا آن بدگوهر بیدولت از تیره بختي و بیخردي این را زبوني انگاشته از اسباب مزید جنون خود میساخت - و آنحضرت همواره اغماض نظر فرموده مشمول عنایت و التفات میداشتند *

و بالجمله دران ایام سعادت فرجام پیوسته ابواب داد و دهش و اسباب لطف و قهر (که سررشتهٔ نظام عالم و عالمیان بآن مربوط و منوط است) گشاده و جمعیت بخش پراگندگیهای زمانه بوده سرپر آرای فرماندهي و فرمانروائي بودند - میرزا کامران بعد از شکست از موضع اشترکرام

Digitized by Google

امّا خاطرِ قدسي مناظر از رهگذرِ آن گوهرِ تاجِ شهرياري و اکليلِ تارکِ تاجداري يعني حضرتِ شاهنشاهي بغايت نگران بود - که بسمعِ اقدس رسانيده بودند که اين نوبت ميرزا کامران آن والا قدرِ عالي‌شکوه را همراه آورده است - و باطنِ اقدس را از توزّع و تفرّق به هيچ گونه تسلّي نميشد تا آنکه حسن آخته آن گلبنِ گلشنِ اقبال و سروِ چمنِ سلطنت را بنظرِ اقدس درآورد - مقدمِ آن نورِ ديده را مقدّمهٔ سعادت و اقبال دانسته برسلامتِ حال و حصولِ آمال سجداتِ شکر بجای آوردند و از غايتِ شوق بےاختيار آن نورِ پروردِ الٰهي را در بر گرفتند - و بعد از ادای آدابِ شکرگزاري بصدقات و خيرات (که شکرِ عملي‌ست) اقدام فرمودند - و دلهای غُربا و فُقرا و ارامل و ايتام را بفيضِ احسان و انعام بدست آوردند - و هريک از بندهای جانسپار را (چه از رهگذرِ کامياب ديدارِ آن قرّةالعينِ خلافت - و چه بعنوانِ جلدوی نيکو خدمتيها) بتفقّداتِ خسروانه پايهٔ امتياز بلند ساختند - و بزبانِ مقدّسِ حضرتِ جهانباني گذشت که بعد ازين در هيچ يورش ازين نوباوهٔ چمنِ خلافت جدائي نگزينيم - که در قدمِ سعادت‌اثرِ او هزاران دولت و ميمنت مطوي ست و درين يورش اين فتحِ ارجمند را از ميامنِ قدومِ[۲] اين گوهرِ والا ميدانيم - و مقارنِ اين حالِ مسرّت طراز دو شترِ صندوق‌بار بےساربان در جنگ‌گاه پديد آمد - حضرت فرمودند که هر کس اُلجا ميگيرد اُلجای ما همين دو شتر باشد - پس خود بدولت متوجّه شده مهار را گرفته فرمودند که شتران را بنشانند - و بارگشايند - و به‌بينند - که درين صندوقها چيست - از اتّفاقاتِ حسنه آنکه کتبِ خاصهٔ پادشاهي (که در جنگِ قبچاق از دست رفته بود) بتمام و کمال درين چند صندوق بود - ديباچهٔ هزاران شادماني شد - و خواجه قاسم ميربيوتات (که افروزندهٔ آتشِ فتنه بود) در اشتعالِ نايرهٔ اين قتال بآتشِ اعمالِ خود سوخته موجبِ تسکينِ سورتِ شور و شر گرديد - و دران روز بفتح و فيروزي در باغِ چاريکاران مجلس‌آرای عيش و عشرت بودند •

چون (بميامنِ توفيقاتِ ايزدي ابوابِ نصرت گشوده گشت - و شورانگيزانِ فتنه‌اندوز سزا يافتند) بساعتِ خجسته روزِ ديگر کابل مهبطِ برکاتِ قدومِ گرامي و موردِ سعاداتِ جاوداني شد - اوّل در ارکِ کابل نزولِ سعادت اتّفاق‌افتاد - و مخدّراتِ تنقِ عصمت سعادتِ حضور دريافته شادکاميها بظهور رسانيدند - و بعد ازان بطريقِ معتاد اُرته باغ را بقدومِ ميمنت بخش طراوت بخشيده درانجا بسرانجامِ ولايت و رعايتِ رعيّت و مراعاتِ نيکو خدمتانِ يکدل و برانداختنِ منافقانِ دو رويه اهتمام فرمودند - ديندار بيگ و حيدر دوست و مغل قانجي و مست علي تورچي را (که بکرّات

---

(۲) نسخهٔ [ح] قدم اين گوهر والا •

Digitized by Google

و قلب و مقدّمه) توجّه نموده سامان شایسته فرمودند - قول عساکر والا بوجود مقدّس پادشاهي مجد و جلال یافت - و برانغار باهتمام میرزا سلیمان رونق پذیرفت - و جرانغار بحسن اتّفاق میرزا هندال صورت گرفت - و هراول بشجاعت و دلاوری میرزا ابراهیم منتظم شد - والتمش بتردّد حاجي محمّد خان و جمعے دیگر از بهادران کارآزمای مستحکم گشت - و ازانجانب قلب میرزا کامران بود - و میمنه میرزاعسکري - و میسره آق سلطان - و هراول قراچه خان - افواج طرفین بر مثال دو کوه آهنین در جنبش آمده نزدیک هم شدند - مهتر سهباکه[2] و جمعے از ملازمان اخلاص انتساب (که بضرورت بعد از قضیّهٔ قبچاق همراهی میرزا اختیار کرده بودند) جلو ریز یکسر رانده داخل لشکر ظفر انتظام شدند - و نزدیک جوی موري اوّل میرزا ابراهیم از فرط دلاوري پیشدستي نمود - بعد ازان سایر افواج قاهره متعاقب درآمدند - و سپاهیان جان‌سپار از جانبین درآویخته بحملهای مردآزمائي سرگرم کارزار شدند - درین اثنا سر قراچه‌قرابخت بریده پیش رخش جهان نورد آوردند - و همگنان را از شرارت آن منافق فتنه‌انگیز نجات بخشیدند - حکم عالي شد که سر شوریدهٔ این‌حرام‌نمک را از دروازهٔ آهنین کابل بیاویزند - که موجب عبرت خود سران نفاق‌پیشه گردد - و آنچه او بزبان خود فال زده بود (که سر ما ست و کابل) آن قول بعمل درآید[3] و از ثقات چنین مسموع شده که مخذولے از مخاذیل میرزائي این فتنه اندوز را گرفته میخواست (که جهت عذر تقصیرات پیش حضرت جهانباني آورد) که قنبرعلي سهاري[4] (که از ملازمان میرزا هندال بود - و در قندهار قراچه برادر او را کشته بود) از عقب میرسد - و طاقیهٔ او را برداشته شمشیر بر فرق او میزند - و مي‌شگافد - و سر او را بریده بملازمت مي‌آرد •

درین عرصهٔ داروگیر و مصاف زد و برد (که اولیای دولت آخرین کار دانسته بجانبازي کمر همّت بسته بودند) میرزا کامران تاب مقاومت نیاورده رو بفرار نهاد - و از کتل بادنج[5] بجانب افغانستان آواره شد - لشکر نصرت قرین دست بتاراج نهاده اموال و اسباب فراوان بدست آورد و اعدای دولت اسیر کمند سطوت و قتیل تیغ قهرمان گشتند - و جمعے (نقاب عرق خجالت بر روی فروهشته - و اشک ندامت را شفیع خود ساخته) بهزاران ملامت در زمرهٔ اولیای‌دولت انسلاک یافتند - و میرزا عسکري بدست بهادران عسکر اقبال افتاد - و چنین فتحے (که مقدّمهٔ فتوحات بےاندازه تواندشد) بتائید کارساز از پردهٔ غیب روی نمود - و سرمایهٔ هزارگونه شادماني شد

---

(۲) در [بعضے نسخه] سبهاکه (۳) در [بعضے نسخه] درآمد (۴) در [چند نسخه] بهاري (۵) نسخهٔ [ح] باونج •

Digitized by Google

چون موکب عالي نزدیک اختر کرام رسید میرزا کامران بدستور معهود از نا معامله‌فهمي آمادهٔ پیکار گشت - و جمعیّت سرانجام داده روی بموکب عالي آورد - چون مسافت اندکے ماند حضرت جهانباني عواطف ذاتیه را منظور داشته میرزا شاه خویش میر برکه را (که از اجلّهٔ سادات ترمذ بود) پیش میرزا فرستادند - و نصائح ارجمند (که گوشوارهٔ گوش هوش اهل دولت و اقبال تواندشد)فرمودند - خلاصه‌اش آنکه همواره طریق مخالفت سپردن و شاهراه موافقت گذاشتن از فرزانگي دوراست - حیف باشد که بر سر کابل این همه نزاع شود - حقوق قدیمه و جدیده را مرعي داشته طریق مصالحت و سبیل مخالصت پیش گیر- و در تسخیر هندوستان یکدل شده همراهي گزین - سید آداب رسالت را بواجبي ادا نموده صلح و صلاح را قرار داد - امّا بشرط آنکه (چنانچه قندهار بآنحضرت تعلّق دارد) کابل بمن متعلّق باشد - باین شرط و عهد در ملازمت بوده متوجّه تسخیر هندوستان میگردم - چون آنحضرت در مقام رافت و عطوفت بودند فرستاده را مرتبهٔ دوم باتّفاق مولانا عبدالباقي صدر فرستاده پیغام دادند که (اگر درستي و راستي را آهنگ مصمّم است - ومیخواهي که راه یکجهتي سپري) صبیّهٔ رضیّهٔ خود را در حبالهٔ ازدواج گوهر یکتای خلافت (یعني حضرت شاهنشاهي) درآر - تا کابل را بآنها[۲] عنایت فرمائیم - و ما و تو از روی وفاق و اتّفاق ظلمت‌زدای سواد اعظم هندوستان شویم - و آن ممالک را (که محلّ شرور و آفات شده) مقام امن و امان سازیم - هم کابل در معني از ما و تو باشد و هم هندوستان - میرزا میخواست که پذیرای نصائح هوش افزای گشته مواعظ دولت‌افزای پادشاهي را بگوش جان جای دهد لیکن قراچه قرابخت (که مدار کار و بار میرزا برو بود) قبول نکرد - و گفت سر ما و کابل •

القصّه درین روز چون شکر یلدز مقابل میرزا بود (که بتجارب دانایان اختر شناس مواجههٔ این جنگ‌کردن خود را بدست خود شکست دادن‌است) میرزا بلطائف الحیل جنگ را بروز دیگر مي‌انداخت - و لشکر فیروزي‌مند خواهان جنگ بود - لیکن حاجي محمّد خان نمي‌خواست حضرت جهانباني مراعات خاطر او نموده در جنگ توقّف داشتند - و دولتخواهان حسابدان همّت در نصرت بسته عرصه‌آرائی نبرد را سعي‌مینمودند - درین[۳] اثنا خواجه عبدالصّمد و جمعے دیگر (که در جنگ قبچاق از ملازمت دور افتاده بودند) فرصت را غنیمت دانسته بشرف ملازمت پیوستند - و تذبذب و برهم‌خوردگی لشکر مخالف را بموقف عرض رسانیدند - نیمے[۴] از روز گذشته بود که قدم وثوق در رکاب عزیمت آورده بتسویهٔ صفوف و ترتیب آداب جنگ (از میمنه و میسره

---

(۲) در [چند نسخه] باینها (۳) در [بعضے نسخه] که درین اثنا (۴) نسخهٔ [د] پاسے از روز •

Digitized by Google

و دشمن همه متّحد القول و متّفق الکلام بودند) بجهت خجستگی ذات و میمنت قدم یا بجهت مزید احتیاط و مصلحت دیگر همراه لشکر گرفت - و ندانست که ایزد جان‌بخش جهان آفرین خجستگیهای کونین را (که در ذات اقدس ودیعت سپرده) برکت او بدوستان عاید است نه بدشمنان - کوران را از توتیا چه فروغ - چون کلام طفیلي بانجام رسید سلسلهٔ مقصود جنبانیدن و بقیّهٔ سوانح قدسیّهٔ حضرت جهانباني را برشتهٔ اجمال کشیدن ناگزیر است •

معاودت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از بدخشان و محاربه با میرزا کامران - و قرین فتح نزول اقبال بکابل

چون (بسعادت روز افزون و همّت جهانگشا عرصهٔ اندراب مخیّم سرادقات اقبال حضرت جهانباني شد - و میرزایان برهنمونی سعادت کونین مقدم والای آنحضرت را شرف روزگار خود دانسته بملازمت شتافتند - چنانچه نگارش یافت) آنحضرت در اندک فرصتی سامان لشکر و سرانجام کارزار نموده با خاطرے حق‌شناس و نیّتے نظام‌بخش از راه کتل هندو کوه عزم توجّه مصمّم فرمودند - چون گروے از منافقان تیره‌رای قرین رکاب دولت بودند آنحضرت بجهت انتظام خواطر و اطمینان ارباب ظواهر از آسمان فطرت فرودآمده برزمین طبیعت روزگار نشسته سوگندے (که در ظاهر پرستان سلسلهٔ صورت معتبراست) درمیان آورده در مقام آن شدند که هر گروے را بطرزے مخصوص سوگند دهند - که در یکجهتي و یکدلي همراهي نمایند - و فرمودند که (اگرچه نگارندهٔ صور حقائق اشیا قلم صنع الٰهي‌ست - و پذیرندهٔ اوضاع اهل وفا در استقامت و ثبات بر جادهٔ صدق و صفا توفیقات ازلي - و خاطر ملکوت‌ناظر ما از همه جمع است) لیکن میخواهیم که دلهای اهل روزگار (که جز سبب در نظر ندارند) اندے بحقیقت گراید - و چهرهٔ راستي در آئینهٔ احوال ایشان جمال درستي نماید - درین اثنا حاجي محمّدخان کوکي (که نه عقل ادب شناس داشت و نه دل اخلاص‌گزین) بعرض رسانید - که بطوریکه حکم میشود همه سوگند میخورند - لیکن آنحضرت هم قسم یاد کنند که آنچه (ما دولتخواهان از عالم خیر اندیشي صلاح دولت در کارے به بینیم - و بعرض رسانیم) گوش توجّه داشته بعمل درآورند - میرزا هندال (که از عالم عقیدت بهره و از ملک معامله فهمي نصیبه داشت) گفت حاجي محمّد این چه طرز حکایت گفتن - و کدام قسم حرف‌زدن است - هرگز خادمان بمخدومان و بندگان بخداوندان امثال این‌سخنان گفته‌اند آنحضرت (که معدن مروّت و بحر فتوّت بودند) فرمودند که همچنین باشد - هر طور (که خاطر حاجي محمّد خواهد - و از عالم دولتخواهي بعرض رساند) آنچنان کنیم - بعد از تشیید مبانی عهد و تاکید معانی میثاق ازانجا بدولت و اقبال نهضت فرمودند •

Digitized by Google

و درینجا شخصے جیبهٔ خاصهٔ آنحضرت پیشِ میرزا آورد - میرزا ازین آوردنِ جیبه اندیشهای تباهِ بےته را بخاطر راه داده از فرطِ شوق در جامه نگنجید - و ازانجا کوچ کرده کابل را محاصره نمود قاسم‌خان برلاس در ملازمتِ حضرتِ شاهنشاهي بوده در استحکامِ مبانیِ قلعه داري اهتمام نمود و هرچند میرزا او را بمواعیدِ کاذبهٔ صدق نما فریب میداد او حبل‌المتینِ عقیدت و اخلاصِ حضرتِ جهانباني را نمي‌گسیخت - تا آنکه اراجیفِ جانکاه را درین میان شهرت داد - و جیبهٔ آنحضرت را فرستاد - و بصد عهد و پیمانِ نا درست و حرف و حکایاتِ فریب آمیز بازي‌داده قلعه را گرفت - و آن نوبارهٔ چمنِ کاینات و گلدستهٔ بهارستانِ آفاق یعني حضرتِ شاهنشاهي را (که بروائحِ اقبالِ روز افزون مشامِ امیدِ روزگار را عطر مي‌بخشید - و انوارِ خلافتِ ایزدي از مرآتِ ناصیهٔ اقبالش میتافت) از نافهمیدگي و کوتاه‌بیني مقیّد ساخت - امّا حمایتِ ایزدي (که مقارنِ احوالِ دولت اشتمالِ آنحضرت است) برهمِ قدیم آن بصورت خرد بمعني بزرگ را از روی معني در کنف حراست و ازروی صورت در پناهِ عطوفتِ خود داشته پیوسته نگاهباني میکرد *

میرزا کامران در دارالملکِ کابل بوده مشغولِ انتظامِ احوالِ خود و سرانجامِ لشکر مي‌بود و میرزا عسکري را جوی شاهي (که اکنون سعادتِ انتساب بلقبِ گرامیِ حضرتِ شاهنشاهي یافته بجلال‌آباد مشهور است) جایگیر کرد - این موضعےست دلگشا - و برزخےست میانِ هندوستان و ولایت مشتمل بر خوبیهای هند و مبرّا از ناخوشیهای ولایت که منعم خان بنامِ اقدس منسوب ساخته معمورهٔ والا گردانید - و غزنین و آنحدود را بقراچه‌خان داد - و غوربند و آن نواحي به یاسین‌دولت مقرّر ساخت - و همچنین مردمِ خود را جایگیر و علوفه تقسیم نمود - و باولیای دولتِ پادشاهي‌در مقامِ گرفت و گیر شد - خواجه سلطان‌علي‌دیوان را مقیّد ساخت - و دستِ تطاول‌گشاده بزور و زجر ازین مردم نقد و جنس گرفته در سرانجامِ بد سرانجامیِ خود شد - و پیوسته از توجّهِ موکبِ پادشاهي اندیشه‌مند بوده روزے بقرار و آرام نگذرانید - و مدارِ مهمّات بر قراچه و خواجه قاسم میر بیوتات ماند - و از راهِ ظلم و تعدّي سامانے (که سرِ بےسامانیها باشد) بهم رسانید - غافل ازینکه *

* شعر *

* درم بزور ستانانِ زر بزینت ده * بنای عمر کنانند و بامِ قصر اندای *

قریبِ مه ماه باین خال گذرانید - تا آنکه طنطنهٔ نهضتِ موکبِ عالیِ حضرتِ جهانباني از بدخشان بصوبِ کابل بلندي گرفت - میرزا از سپاهي و زمیندار از هزاره و غیرآن فراهم آورده باستعدادِ تمام روان‌شد - بابا جوجک و ملّا شفائي را در کابل گذاشت - و حضرتِ شاهنشاهي را (که آثارِ سعادت و اقبال از ناصیهٔ دولتش بمثابهٔ هویدا بود که در ادراک و اعترافِ آن خرد و بزرگ و دوست

Digitized by Google

و درین منزل میرزا هندال بدولت ملازمت سربلند شده بتقدیم مراسم پیشکش سرافراز گشت و ازانجا اندراب مخیم سرادقات اقبال شد - میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم بسعادت کورنش مشرف شده لوازم اخلاص و عقیدت بجای آوردند - چون سخن باینجا رسید پیشتر ازانکه (حضرت جهانباني سرانجام لشکر فرموده متوجه تسخیر کابل شوند) گذارش قلم باحوال میرزا کامران از ابتدای فریب تا برآمدن او از کابل (که مقدمهٔ جزای کار اوست) ناگزیر است - تا تشنه لبان بادیهٔ سخن را از منهل این تتمه سیرابي حاصل شود ٭

چون (کارگران قضا و قدر بجهت تشیید مبانی دولت ابد پیوند پادشاهي و تخریب بنیان اصحاب نفاق آنچنان فتحی در لباس کسر و آن طور شادیئی در ورش غم از مکمن بطون بموقف ظهور آوردند - و حضرت جهانباني باهتمام مخلصان جانسپار متوجه ضحاک و بامیان شدند) میرزا کامران از سنوح این امر غریب (که در مخیلهٔ او نگذشته بود) در تعجب ماند - و اهل نفاق توپ توپ آمده میدیدند - و آن معامله نانهم از آمدن این هرزه کاران بیوفا سرگرم و خوش وقت گشته دست جفا بر اهل وفا (که کمال اعتصام بذروهٔ اخلاص پادشاهي داشتند) گشاد - و در همان محل محاربه بابا سعید قراچه قرابخت را زخمي پیش میرزا آورد - و میرزا نیک پیش آمده از حقیقت حال وخامت مآل او پرسید - جواب داد که بابا سعید نادانسته زخمی بمن رسانده آخر بتفقدات ناپایدار آن مکار بیوفا را تسلي داد - بعد ازان حسین قلي سلطان مهردار را (که از مخلصان فدائي بود) بابا دوست یساول و جمعی گرفته آوردند - و آن حق ناشناس چنین مخلص درگاه را بدست خود شمشیر زد - و فرمود تا در حضور او پاره پاره کردند - و آن سرمایه دار گنجینهٔ اخلاص در راه ولي نعمت خود جان رفتني و حیات شدني را بنقد وفا مبیع نمود - و تا ابد باین سعادت سرمد بزم آرای مخلصان عقیدت منش گشت - و تاخجي بیگ را (که از امرای معتبر چغتي در گروه اهل حقیقت معدود بود) آوردند - بی ملاحظه اورا نیز به تیغ گذرانید - بعد ازان بیگ بابای کولابي آمده حقیقت زخمي شدن حضرت تقریر کرد - میرزا از تنگدلي شگفته شده یامین دولت و مقدم کوکه و جمعی را بتعاقب تعین کرد - و قاسم حسین سلطان (که داد حرام نمکي و کور دلي دران روز داده بود) از ترس و وهم (که منافقان نادرست را دامنگیر است) پناه بدامنهٔ کوه برده ایستاد - و از سراسیمگي نه روی رفتن داشت - و نه رای گریختن - حسن صدر و جمعی را فرستاده بدلاسا (۲) و مواسا آوردند - و میرزا از جنگ گاه کوچ کرده بچاریکاران فرود آمد

---

(۲) نسخهٔ [د] بدلاسا آوردند ٭

Digitized by Google

دربن راه بعد از سه روز کلانتران ایماق تولکچي (۲) و سانقاجي (که درانحدود توطن داشتند) از اسپ و گوسفند و آنچه مقدور اینها بود پیشکش آوردند - و در چنین وقت خدمت شایسته بتقدیم رسانیدند - و شب در نزدیکی یُرت آن مردم منزل اتفاق افتاد - و چون صباح آن بدولت سوار شدند خبر رسیدن کاروان عظیم بسرکردگی میر سیّدعلي سبزواري رسید - سوداگران عراق و خراسان از اسپ و اسباب فراوان همراه داشته بعزم سفر هندوستان کمر اهتمام بسته بودند - آخرهای روز عمدهای کاروان بسعادت تقبیل رکاب دولت سرافراز شدند - ورود این وفود غیبي مقدّمهٔ فتوحات آسماني شد - و سوداگران هوشمند عاقبت‌بین معاونت و امداد این‌چنین والا حضرتے را سرمایهٔ سعادت روزگار خود شناخته همه اسپان و اسباب را پیشکش نمودند - و آنحضرت این را از تائیدات ازلي دانسته بعضے از اسباب و اشیا را بقیمت ده چهل و ده پنجاه مقرّر فرموده گرفتند - و بجمیع ملازمان رکاب دولت و مقرّبان بساط قربت قسمت کردند - و بخش هرکدام از میرزایان بدخشان‌را نیز جدا فرمودند - و تتمّه را بهمان جماعه واگذاشتند که بطور خود هرجا که خواهند بفروشند روز دیگر کمهرد مورد موکب اقبال شد - طاهر محمّد پسر میر خرد آنجا بود - قدوم گرامي را نعمت عُظمی شناخته بخدمت شتافت - امّا از خستے (که داشت) یا از سامانے (که نداشت) در آداب ضیافت عرق شرمندگي را از چهرهٔ عبودیت پاک نتوانست کرد - و ازانجا شب درمیان کنار آب بنگي (۳) نزول دولت فرمودند - و دران منزل ازان طرف آب شخصے فریاد کرده آواز برداشت که ای کاروانیان درمیان شما هیچ خبر پادشاه است - چون این آواز بسمع مقدّس رسید فرمودند که هیچ از ما خبر مگوئید - و ازو بپرسید که تو چه کسي - و فرستادهٔ کیستي - ودرمیان شما از پادشاه چه خبر است - او جواب داد که من فرستادهٔ نظری سال الکم - که بجهت تحقیق خبر پادشاه فرستاده - و درمیان ما این خبر شهرت دارد که پادشاه زخمي از معرکه برآمدند - دیگر کسے ایشان‌را ندید - مردم میرزا کامران جیبهٔ خاصهٔ پادشاهي (که دران روز پوشیده‌بودند) یافته پیش میرزا برده‌اند - میرزا ازین واقعه خرّمیها کرده - و بزمها آراسته - حضرت اورا بحضور اشرف طلب داشته فرمودند که مرا مي‌شناسي - بعرض رسانید که نور ایزدي پوشیده نمي‌ماند - گفتند برو - و بنظري خبر خوش برسان - و بگو که مستعدّ و آماده باشد - که وقت مراجعت در ملازمت حاضر بوده خدمات پسندیده بتقدیم رساند - و روز دیگر از پایاب عبور فرموده در موضع ادي (۴) خنجان فرود آمدند

---

(۲) نسخهٔ [ا ح] تولکچي وسانقاچي (۳) در [بعضے نسخه] تنگي (۴) در [چند نسخه] اوي خنجان و نسخهٔ [ح] اوري چشمان *

Digitized by Google

جبه را از بالای والای خود فرود آورده بعبدل خان سپردند - او از ساده لوحي جبهٔ خاصه را انداخت روزِ دیگر بسیارے از ملازمانِ درگاه بدولتِ ملازمت استسعاد یافتند - روزے شاه بداغ خان و تولک قوچین و مجنون قاقشال را (که مجموعِ آن ده نفر بودند) بچنداولي و خبرگیري کابل رویه فرستادند بغیر از تولک قوچین هیچ یکے برنگشت - و او دران روز بازارِ امتحان مشمولِ عنایت گشته بمنصبِ قوربیگي سرافراز شد - و جمعے از معتبران را طلبداشته کنکاش فرمودند - حاجي محمّد خان (که غزنین جایگیرِ او بود - و نفاق را پخته تر از دیگران در کانونِ دل میداشت) رفتنِ قندهار صلاح دید و پایهٔ قبول نیافت - و گروے از درست بینان رفتنِ بدخشان و میرزا سلیمان و میرزا هندال و میرزا ابراهیم را همراه گرفتنِ و سرانجامِ لشکر نموده توجّهِ کابل را مصلحت دانستند - و طایفهٔ از بهادرانِ جانسپار فراخورِ پُردلي و قوّتِ شجاعت سخن کردند - که امروز میرزا کامران از بادهٔ درد آمیز نفاقِ کوته اندیشانِ تنگ حوصله مست و مدهوشِ غفلت است - و ما سعادت یافتهای بارگاه جانسپاري و فدائیانِ عرصهٔ حقیقت گذاري در قدمِ حضرت هستیم - دیگر کدام روز بکار مي آئیم - لایقِ دولت آنکه همه یکدل و یکجهت شده در رکابِ نصرت متوجّهِ دارالملک کابل شویم - امّیدِ واثق که بےرفتنِ بدخشان مهمّ میرزا کامران ساخته و پرداخته آید - چون (فریب و نفاقِ جمعے کثیر از تربیت یافتگانِ درگاه بتازگي معلوم شده بود) اعتماد برین رای نفرموده حزم و احتیاط در یورشِ بدخشان صلاحِ وقت دانسته از راهِ یکّه اولنگ نهضت فرمودند - حاجي محمّد شاه محمّد برادرِ خود را با مردمِ خود در چنین وقت رخصت گرفته بغزنین فرستاد - آنحضرت بدستِ مقدّسِ خود منشورِ سلامتیِ خود بحضرتِ شاهنشاهي نوشته باو سپردند - که بهر وضعے که تواند رساند - و بزباني نیز پیغامهای فتح و نصرت و مواعیدِ وصولِ موکبِ عالي دادند - و حکم فرمودند که زودتر خود را بغزنین رساند - و تا هنگامِ مراجعتِ ما (که انشاءالله تعالی بزودي میسّر خواهد شد) در نگاهداشتِ غزنین مساعیِ جمیله نماید - هرچند (مخلصانِ صادق بعرضِ اقدس رسانیدند که اهلِ نفاق را از خود در چنین وقتے جدا ساختنِ عنانِ اعمالِ نفاق بدستِ این بےثباتان سپردن است - و صلاحِ کارِ بدخواهانِ مفسد بعمل آوردن - و همه بکنایه و صریح معروض داشتند که او برادرِ خود را پیشِ میرزا کامران میفرستد - و خود میخواهد که جاجوسِ درخانه و فریب ده ساده لوحانِ عقیدت شود) آنحضرت برین مقدّمات گوش ننهاده رخصتِ شاه محمّد فرمودند - و روزِ دیگر بجانبِ کمهرد عنانِ عزیمت معطوف داشتند - اکثرِ مردمِ بےحقیقت از ملازمتِ گرامي جدا شدند - و جمعے (که نگاهبانِ حدودِ اخلاص و حافظِ ناموسِ حقیقت بودند) در ملازمتِ گرامي بوده کمرِ خدمت بعزمِ درست برمیانِ وفاداري بستند ٭

Digitized by Google

که هم در سرِ این کار رفت - دیگر میرزا قلي رخشِ رستمي را در میدانِ کارزار چنان جولان داد که دمار از روزگارِ آن زمرهٔ بیدولت برآورده در ازدحامِ کشاکش و هجومِ کُشاکش زخمي از اسپ جدا شد بعرش دوست محمّد اورا بکامِ دشمن نتوانست دید - بنصرتش دوید - و در حیاتِ پدر کارِ غنیم اورا تمام ساخت - و آن مقدار تردّد و چپقلش نمود که خود هم مضمحل و متلاشي گشت - و حضرتِ جهانباني بر بلندي برآمده اندازهٔ[2] سپاهِ موافق و مخالف مینمودند - تا آنکه از طرزِ کشتنِ ملازمانِ درگاه و روان شدنِ ایشان توپ توپ بجانبِ مخالف حقیقتِ مکر و فریبِ آن سیه بختانِ تیره روزگار معلومِ آن قدسي صفات شد - شجاعتِ ذاتي و بسالتِ فطري در جوش آمد - سنانِ جان ستان از سرِ قهر و غلبهٔ غضب فرا گرفته خود بفوجِ مخالف تاختند - و فوجِ دشمن از هیبت[3] و شهامتِ آن پادشاهِ والا شکوه متفرّق شد - از گوشهٔ تیرے بر اسپِ خاصه رسید - و بیگ[4] بابای کولابي دانسته یا ندانسته از عقب آمده شمشیر انداخت - آنحضرت برگشته نظرِ قهر برو انداختند - و بهمان نگاه تیزدست از پا خطا کرد - و مهتر سکاهي (که بفرحت خان مشهوراست) آمده آن بیدولت را گریزانده میرزا نجات اسپِ ابلقے (که سوار بود) بنظرِ اقدس درآورد - آنحضرت بران رخشِ سعادت سوار شدند و اسپِ خود را بمیرزا نجات عنایت فرمودند - درین اثنا عبدالوهّاب (که از یساولانِ معتبر بود) آمده شرحِ پیوستنِ اُمرا بمیرزا کامران معروض داشته جلوِ خاصه را گرفت - که چه وقتِ تاختن است از ازل چنین آمده که گاهے دلوِ مراد از زلالِ آمال مالامال است - و گاهے از گردشِ چرخِ دولابي تهي گشته روی بزیر شدن دارد ٭

آرے تقدیرِ ازلي (که منتظمِ سلسلهٔ درویشي و پادشاهي - و مرتّبِ دایرهٔ سفیدي و سیاهي ست) بستگیها را کلیدِ گشادگیها داشته - و سربلندیها را نتیجهٔ افتادگیها کرده است - تا در ظلمت سرای شبهای تاریک نگذرانند قدرِ جهان افروزیِ خورشیدِ عالمتاب ندانند - و تا لب تشنهٔ سرابِ فیافیِ طلب نگردند بسیرابیِ چشمهٔ مقصود نرسند - مصداقِ این حال و منطوقِ این مقال واقعه ایست که درین روز سانحِ احوالِ سلامت مآلِ حضرتِ جهانباني شد - و آنحضرت بجانبِ ضحّاک و بامیان (که جمعِ کثیر از اُمرای اخلاص سرشت را دران صوب فرستاده بودند) متوجّه شدند - و عبدالوهّاب و فرحت خان و محمّد امین و سبدل خان و چندے دیگر ملازمِ رکابِ نصرت اعتصام بودند - بمحمّد امین و عبدالوهّاب حکم شد که چنداولي کرده مي آمده باشند - و بواسطهٔ ضعفِ بسیاریِ تردّد و آسیبِ زخم

---

(۲) در [اکثر نسخه] اندازهٔ کار سپاه (۳) در [چند نسخه] از هیبت آن پادشاه (۴) در [بعضے نسخه] پیک بابای کولابي ٭

Digitized by Google

در حقّ مردم بجز حسن‌ظن راه نمیدادند) تدبیر این حرام نمکان شوربخت بر صواب پنداشته حاجي محمّد خان کوکي و میر برکه و میرزا حسن خان و بهادر خان و خواجه جلال الدّین محمود و چلپي بیگ و محمّد خان بیگ ترکمان و شیخ بهلول و حیدر قاسم کوهبر و شاه قلي نارنجي را بصوب ضحّاک و بامیان فرستادند - و منعم خان و جمعی کثیر از ملازمان عتبهٔ اخلاص را براه سال اولنگ تعین فرمودند - و قراچه و مصاحب و قاسم حسین سلطان و جمعی (که در ملازمت اقدس مانده بودند) روز نامچهٔ احوال اقبال قرین پادشاهي را نوشته روز بروز بمیرزا کامران میفرستادند و پیوسته با نیرنگ فریب و فسون بعرض حضرت جهانباني میرسانیدند که میرزا را درین مرتبه جز نیت خدمتگاري امرے دیگر مصمّم ضمیر نیست *

چون [از اهل اخلاص در ملازمت کمتر ماندند - و هنگامهٔ اهل نفاق (که در لباس عقیدت حیله‌پرداز بودند) گرم شد] میرزا کامران (که از شکوه پادشاهي و فراوانی لشکر در تیه حیرت سرگردان بوده نه راه ترک خدمت و نه روی ادراک ملازمت داشت) از نفاق این گروه بےشکوه آگاه گشته بدلالت منافقان از راه ضحّاک و بامیان بجانب درهٔ قبچاق (که از توابع غوربند است) توجّه نمود - یامین دولت و مقدم کوکه و باباسعید را هراول ساخته - و خود قول شد - و مجموع مردم خود را در توپ کرده روان شد - نیم روزے بود که یکے از رعایای آنحدود از آمدن میرزا کامران و بداندیشی او بمسامع جلال رسانید - قراچه (که سرفتنهٔ بداندیشان بود) بعرض رسانید که بر حرف و حکایت امثال این مردم گوش داشتن و بر اراجیف دل نهادن موجب تفرّق خاطر و باعث توهّم آنجماعت میشود - اگر بموجب این خبر قصد جنگ و استعداد پیکار نموده شود هراثینه چون این‌خبر بمیرزا کامران رسد از داعیهٔ ملازمت متقاعد خواهد شد - درین حرف و حکایت خبر آمدن میرزا و قصد نادرست او بتواتر و توالي رسید - سبحان الله هنوز نفاق و تبدل این منافقان تاریک‌درون بر مرآت باطن پرتو اشراق نیفکنده - و در خاطر اقدس جز گمان نیک امرے دیگر خطور نکرده - تا آنکه آمدن مخالف بعزم مخالفت مشخّص و مقرّر شد - حکم عالي شرف نفاذ یافت که جمعی (که همراه اند) سوار شوند - و خود بدولت پای همّت در رکاب جلادت نهادند در اندک فرصتی معرکهٔ قتال گرم شد - پیر محمّد آخته (۲) (که از فدائیان درگاه بود) و محمّد خان جلایر و جمعی دیگر از یکّهای جانسپار پیشتر روان شدند - و پیر محمّد آخته (که تشنه جگر زلال جانسپاري بود) قدم در دایرهٔ دار و گیر آورده چندان در جان‌ستانی اعدا تیغ پیکار را آب داد

---

(۲) نسخهٔ [د] آخته بیگي *

Digitized by Google

چشمداشت آن دارند) امّا مغلوب خوی تباه خود گشته این‌چنین نرد دغل بازي و بیوفائي با چنین‌صاحبی پاکبازے مي‌بازند - عجب و صدهزارعجب این چه تیره‌دلي‌ست - و این چه خیره رائي - انگاشتم که جلائل خوبیها و شرائف بزرگیهای این ذات قدسي را در نمي‌یابند معامله‌فهمی رسمي چه‌شد - آنچه (از ملازمان خود توقّع دارند بآن مقدار احسان) خودها (که مورد چندین الطاف و عنایات اند - که یکے ازانها تمام عمر برای حق گذاري کافي‌ست) با صاحب ولي‌نعمت بر خلاف آن سلوک میکنند - واز بےفکري و بدرائي در برابر چنین پیش مي آیند آرے کسیکه (بمخالفت و شرارت سرشته‌شد) ظهور امثال این امور ازو چه بعید - و کور مادر زاد را از پرتو خورشید چه طرب - چشم اخلاص این قوم بسبل[2] نفاق بےنور شده - و سینهٔ محبّت این فرقه بورم غرور تنگ گشته - حقوق نعمتهای صاحب را کجا توانند شناخت - و قدر احسانهای ولي‌نعمت را کي توانند ادراک کرد - چه جای شکر آن نعمای نامتناهي - تومن نفس امّارهٔ این خود کامان نه آنچنان خود رای‌ست که بزور بازوی سرزنش لجام اورا توان کشید - یا بنیروی سرپنجهٔ نصیحت عنان اورا توان تاب داد *

بارے بمقتضای سرنوشت آسماني از کابل کوچ فرموده قرباغ را محطّ موکب مقدّس ساختند و ازانجا بچاریکاران و ازانجا بآب باران نهضت فرمودند - اتفاقا درین منزل جوی آبے بود حضرت سوارهٔ اسپ راندند - و جمعے از ملازمان (که در نواحي بودند) از ملاحظهٔ نیک و بد زمین باطراف رفته سالک مسالک خویشتن‌داري گشتند - آنحضرت را این روش ناخوش پسند نیامد بجهت سرزنش این فرقهٔ تفرقه آئین شرح اخلاص جانبازان فدائی شاه اسمٰعیل صفوي (که خود را از فراز کوه آسمان ارتفاع بگرفتن روپاے بر نشیب زمین انداخته بخاک برابر شدند و بنای نیکنامي و جان‌سپاري بلند ساخته معمار اساس حقیقت گشتند) بر زبان اقدس راندند گمان صالح آنحضرت در حقّ بندگان خود دران مرتبه - و فکرهای کوتاه خویشتن‌داری تیره روزگاران باین درجه - القصه قراچه قرابخت و مصاحب منافق و گروه دیگر (که شعله افروز شرارهٔ شرارت بودند) بواسطه و بےواسطه بموقف عرض رسانیدند که معاملهٔ کوه درمیان‌است - و شعاب جبال متعدّد - میرزا بامعدودے خواهدبود - دولتخواهان جان‌سپار را براههای مختلف تعین بایدکرد که میرزا از راه بدر نرود - و همگي خیال این بداندیشان آنکه سپاه فراهم‌آمده را پراگنده سازند تا کار میرزا کامران سرانجام پذیرد - حضرت جهانباني (که از لطافت سیرت و حسن سریرت

---

(۲) نسخهٔ [ا] از میل نفاق *

Digitized by Google

نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني جنت‌آشياني از کابل و محاربه بميرزا کامران - و ديگر وقائع عبرت افزای

چون آمدن ميرزا کامران بحدود کابل نزديک شد جمعی از دولتخواهان دور بين بموقف عرض رسانيدند که پاک سيرتي و نيک گماني را حدّے و نهايتے مي‌باشد - هرگاه مکر و تزوير و غدر و تشوير اين حق ناشناس چندين[2] مرتبه بتجربه پيوسته لايق دولت و موافق حزم آنست که ديگر طريق احتياط از دست نداده حکم شود که سراپردهٔ اقبال بيرون زنند - و لوای نصرت بر دفع اهل غدر برافرازند - و سپاه نصرت قرين استعداد بر اصل نمايد - هرگاه انديشهٔ اين کار کرده‌شود از غدر و فريب ايمني خواهد بود - اگر (فی‌الواقع ميرزا از کردارهای ناصواب خود پشيمان شده راه يکجهتي پيش گيرد - و بعزّ بساط بوس استسعاد يابد) هرائينه بفنون عواطف پادشاهي اختصاص خواهد يافت - و اگر (درين مرتبه نيز همان سودای فاسد در دماغ غرور او متمکّن است) ازين طرف مراتب احتياط مرعي شده باشد - آنحضرت را از استماع اين کلمات سلطنت اساس عزيمت نهضت عالي بجانب غوربند (که راه آمدن ميرزا بود) مصمّم گشت - و در[3] اواسط (۹۵۷) نهصد و پنجاه و هفت هلالي از کابل رايت عزيمت افراخته متوجّه آنصوب صواب گشتند - و آن والا گوهر گرامي محضر يعني حضرت شاهنشاهي را از فرط مهرباني در کابل صدرنشين هفت اورنگ راحت و مسندگزين چار بالش عافيت ساختند - و حلّ و عقد کابل بمحمّد قاسم خان براس مفوّض فرمودند - و قراچه خان و مصاحب بيگ و جمعی ديگر از تيره درونان روشن برون (که پيوسته انگيختن شورش[4] و آشوب پيش‌نهاد همّت فتنه سرشت ايشان بود) خوش‌دل شده مقدّمات حق ناشناسي نوشته ميرزا کامران را بآمدن کابل بجدّ تر ساختند - که ما با جمعی کثير آمده مي‌بينيم و مردم يکجهت پادشاهي را بانديشهای ناصواب جدا خواهيم ساخت - و بآساني ملک کابل بدست خواهد آمد •

بوالعجب کاريئے که از کمال نا انصافي آنچه از اقران و همسران بخود روا نميدارند (از عهدشکني و بداندیشي و نادرستي) همهٔ آنرا بے‌محابا بصاحب و ولي‌عهد خود بعمل مي‌آرند و چشم نابينای خود را بر قبح آن نميگشايند - بلکه آن قبائح را از محسنات ميشمارند - و از تدبيرات وگريزيهای خود حساب ميکنند - هرچند (اخلاص و درست معاملگي را نهميده‌اند - و از نوکران خود

---

(۲) نسخهٔ [ط] بکرات و مرات بتجربه پيوسته (۳) نسخهٔ [ط] تا آنکه در اوسط سال چهارصد و هفتاد جلالي موافق اوسط سال نهصد و پنجاه و هفت هجري آنحضرت از کابل (۴) نسخهٔ [ه] شورش و فتنه •

Digitized by Google

از ایشان کمک خواست - و جمعی کثیر از اوزبکیّه بکمک او آمده شریک محاصره شدند میرزاهندال بجهت اختلال و بازی دادن مخالفان (که در معنی رهنمونی شاهراه مقصود است) تدبیرے پسندیده انگیخت - و خطّے از جانب میرزا کامران بجانب خود نوشت مشتمل بر تجدید عهد اتّفاق و فریب دادن اوزبکیّه - و بروش پخته‌کاران آن فریب‌نامه را بقاصدے داد که عمدًا خود را بدست اوزبکیّه انداخت - بعد از کوش قاصد (چون خط ظاهر شد - و از مضمون آن بظهور پیوست که ایشان بهم اتّفاق نموده اوزبکیّه را هدف تیر بلا و اسیر کمند ابتلا خواهند ساخت) اوزبکیّه از مطالعهٔ آن برهم خورده محاصره را گذاشتند - و بولایت خود مراجعت نمودند - و کار قلعه ناساخته ماند - و مقارن این حال خبر رسید که چاکر بیگ کولاب را محاصره دارد - و میرزا عسکری شکست خورده درقلعه درآمده است - و میرزا سلیمان باسحٰق سلطان یکی شده قلعهٔ ظفر را در تصرّف خود آورده - و اسحٰق سلطان را (که باو متّفق شده بود) مقتل ساخته - میرزا کامران ازین اخبار سراسیمه شد - و از کار قندوز ناامید گشته یاسدی دولت و بابوس را با جمعی بر سر میرزا سلیمان فرستاد - و خود بحدود کولاب شتافت - چاکر بیگ خود را بکناره کشید - میرزا عسکری برآمده میرزا کامران را دید - و میرزا موسی‌الیه را همراه گرفته متوجّه دفع میرزا سلیمان شد و نزدیک رستاق فرود آمده بود که جمعی کثیر از اوزبکیّه (که بسرداری سعید بیگ بیرتاولی آمده بودند) گذر آنها بر اردوی میرزا افتاد - و تمام آن بتاراج رفت - میرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا عبداللّٰه مغل با معدودے بطایقان آمدند - و سعید مذکور بر حقیقت کار آگاه شده اعراق را باعزاز تمام مصحوب معتمدان خود پیش میرزا فرستاد - و از اسباب تاراج یافته معذرت خواست - میرزا هندال و میرزا سلیمان غنیمت دانسته متوجّه دفع میرزا کامران شدند - میرزا بودن خود را در بدخشان صلاح ندیده بخوست متوجّه شد - که از راه ضحّاک و بامیان خود را درمیان هزاره کشد - و ازانجا حال کابل بواقعی دانسته آمدن بکابل یا رفتن بحدود دیگر قرار دهد - و (چون امرای نفاق‌پیشهٔ حضرت جهانبانی پیوسته میرزا را تحریض آمدن کابل میکردند) از فرط فریب و فسون ایلچیان را بدرگاه حضرت جهانبانی فرستاده معروض داشت که مقصود من از آمدن آنست که از گذشته عذر خواهم - و خدمت آنحضرت را از سر گیرم - امّید که تقصیرات و جرائم من بالطاف پادشاهی بعفو مقرون گردد *

* شعر *

* باز آمدم که سجدهٔ آن خاک پا کنم * گر طاعتے قضا شده باشد ادا کنم *

امّید که درین مرتبه بوسیلهٔ نیکوخدمتی از بار گران شرمندگی نجات یابم - آنحضرت از صفای طینت (مس زر اندود اورا بعیار زر خالص فرا گرفته) بصدق مقرون داشتند *

Digitized by Google

مبذول داشتند - و خواجه جلال‌الدین محمود را (که برسم رسالت پیش حاکم ایران فرستاده بودند و خواجه بجهت بعضی موانع در قندهار توقف نموده بود) فرستادن او را برطرف کرده بازپس طلبیدند - و خواجه عبدالصمد و میرسید علي (که در فنون تصویر و نقاشي یگانهٔ آفاق و نادرهٔ ادوار بودند) مصحوب خواجه سعادت بساط بوس دریافته مشمول عواطف بیکران گشتند و خواجه سلطان‌علي را (که بخطاب افضل خاني اشتهار داشت) از عهدهٔ مشرفی خزانه بمنصب وزارت سرافراز ساخته دیوان خرج گردانیدند - و دیوانی جمع بخواجه میرزا بیگ قرار یافت ٭

و حال میرزا کامران آنکه (چون حضرت جهانباني از فرط شفقت و عطوفت ذاتي تقصیرات عظیمهٔ میرزا کامران بخشیده کولاب را باو مرحمت فرمودند - و چاکر بیگ کولابي ولد سلطان ویس بیگ را همراه میرزا ساخته رایت توجه بجانب کابل برافراشتند) فرصتی نگذشته بود که میرزا بچاکر بیگ بدسلوکي نموده اورا ازانجا اخراج کرد - و آنچنان بخششی والا را برطاق نسیان نهاده اندیشهای تباه بخود راه داده مترصد فرصت بود - در هنگامیکه (حضرت جهانباني در کابل عدالت‌پیرای بودند) همیشه بوعدهای دروغ آمدن خود را معروض میداشت - و آنحضرت از صفای طویت و نیک‌گماني (که شیمهٔ کریمهٔ بزرگ نهادان است) سخنان ناراست اورا راست انگاشته متوجه بلخ شدند - میرزا این فرصت را غنیمت شمرده ارادهٔ رفتن کابل باز بخاطر غدار خود مصمم ساخت - و اندیشهٔ بغي و فتنه (که مخمر طینت او بود) نزدیک بظهور رسید - و بتحریک سلسلهٔ مکر او امرای تنک‌مایهٔ اخلاص و تنک حوصلهٔ ارادت دران یورش (چنانچه گذارش یافت) انواع نفاق بعمل آوردند - و (چون آنحضرت مراجعت نموده ظل عدالت بر دارالملک کابل انداختند) میرزاکامران میرزاعسکري را در کولاب گذاشته متوجه قتال میرزا سلیمان شد - میرزاسلیمان بی‌جنگ از طایقان بقلعهٔ ظفر شتافت - میرزا کامران بابوس بیگ را طایقان سپرده خود متوجه قلعهٔ ظفر شد میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم جنگ را مصلحت وقت ندیده اسحق سلطان را بقلعهٔ ظفر گذاشته خود را به تنگ بدخشان کشیدند - و بموضع جرم[۲] رفته منتظر پاداش الهي نشستند - میرزا کامران از جانب میرزا سلیمان نحوی فراغ حاصل‌کرده متوجه قندوز شد - و بمیرزا هندال اولاً از راه فریب دوستي‌نما درآمده حرف یکجهتي درمیان آورد - میرزا هندال سخنان اورا گوش‌نداشته بر ثبات عهد خود ایستاد - و میرزاکامران باستعداد تمام قندوز را محاصره کرد - میرزا هندال در مراسم جنگ و قلعه‌داري دقیقهٔ فرونگذاشت - و میرزا کامران (چون کاری نتوانست ساخت) باوزبکیه متوسل گشته

---

(۲) در [بعضی نسخه] حرم ٭

مصاحب بیگ - شاه بداغ خان - شاهم بیگ جلایر - شاه قلي نارنجي - محمّد قاسم موجي لطف‌الله سهرندي - عبدالوهّاب اوجي[۲] - باقي محمّد پروانچي - خالدین[۳] •

و بعد از سه روز بر سرِ یخ چهارچشمه اتّفاقِ نزول افتاد - و درین منزل محمّد قلي شیخ[۴] کمال (که براهِ راست افتاده بود) خبرِ موکبِ معلّی یافته ملحق شد - و درین منزل منشورِ عطوفت بنامِ نامیِ حضرتِ شاهنشاهي و مخدّراتِ تتقِ عصمت (که در دار الامانِ کابل بودند) مرقومِ خامهٔ عنایت مصحوبِ بیگ محمّد آخته بیگي روانه ساختند - و برشید خان حاکمِ کاشغر (که پیوسته سلسله جنبانِ عقیدت و اخلاص بود) مفاوضهٔ عطوفت ارسال نموده خبرِ مقدمِ اشرف را نگاشته بودند که برادرِ بدنیت محمّد کامران بمقتضای طبیعت قبحِ نفاق بر حسنِ وفاق ترجیح نموده جانبِ محبّت و دولتخواهي را بالکلّیّه فروگذاشت - و بسیارے از همراهان را همّت یاوري نکرد - لاجرم این سفر بخاطرخواهِ احبّای دولت میسّر نشد - بلکه باعثِ مزیدِ ملال و کدورتِ خاطر گردید و شکرانهٔ سلامتي کرده نصیحتهای ارجمند (که تسلّي بخشِ خواطرِ محبّت انتما تواند شد) دران مفاوضهٔ قدس سمتِ اندراج یافته بود - و ازانجا شب درمیان بغوربند نزولِ دولت کرده شبِ دیگر بخواجه سیّاران ورودِ اقبال فرمودند - و ازانجا بقراباغ و ازانجا بمعموره ورودِ سعادت اتّفاق افتاد و حضرتِ شاهنشاهي کامیابِ استقبال شده درین منزل ادراکِ ملازمتِ گرامي فرموده مشمولِ انظارِ عنایات شدند - و ازانجا بساعتِ مسعود بچترِ اقبال سایه‌گسترِ دارالملکِ کابل گشتند - و میرزا سلیمان از راه بدخشان رفت - و میرزا هندال بقندوز شتافت - و منعم خان نیز بهمراهیِ میرزا بقندوز آمد - و اُمرا همه پیِ‌هم بکابل رسیدند - و شاه بداغ خان (که دادِ جلادت و مردانگي داده بود) در قیدِ غنیم افتاد - و میر شریف بخشي و خواجه ناصرالدّین‌علي مستوفي و میرمحمّدمنشي و میرجان[۵] بیگ داروغهٔ عمارت و خواجه محمّد امین کنگ را نیز همین حال پیش آمد و باقي جمیعِ ملازمانِ درگاه در حرزِ سلامت ماندند - و [چون اتالیق و جمعے دیگر از اوزبکیّه (که در ایبک بدست افتاده بودند) خلاصي یافته بوطنِ خویش رفتند - و انواعِ عواطف و مراحمِ پادشاهي بیان کردند] پیرمحمّد خان در تعجّب مانده مردمِ پادشاهي را (که پیشِ او بودند) بملوکِ آدمیانه روانهٔ دارالملکِ کابل ساخت - و آنحضرت در مستقرِ خلافت متمکّن گشته این مراجعت را از فرطِ دوربیني عینِ صلاحِ دولت دانسته در انتظامِ مهمّاتِ دین و دولت توجّهِ عالي

---

(۲) در [چند نسخه] اودجي (۳) در [بعضے نسخه] خالدي (۴) در [بعضے نسخه] شیخ کمان - و در [بعضے] محمد قلي وشیخ کمال (۵) در [چند نسخه] خان بیگ •

Digitized by Google

(که بجانب درهٔ کز بحسب تقدیر خواهي نخواهي واقع شد - و اتفاقاً رو بکابل داشت) معاودت بصوب کابل اشتهار یافت - و رفتن میرزا کامران در السنهٔ عوام مشهور شد - مردم روی در پریشاني نهاده سو بسو متفرق شدند - هرچند [حضرت جهانباني حسین(۲) قلي سلطان مهردار (که از مخصوصان بساط عزت بود) و جمعے دیگر از مقربان را بجهت برگردانیدن آن جماعت پریشان روزگار تعین فرمودند] چون تقدیر موافق تدبیر نبود فایده‌مند نیفتاد - و الحق رقم مشیت حکیم تدبیر برین صورت پذیرفته بود که سواد اعظم هندوستان از خلل ستمکاران و آسیب جفا پیشگان بمحفوظي گراید - و مهبط برکات ذات قدسي گشته تختگاه ابد دستگاه حضرت شاهنشاهي ظل الهي گردد - و چندین هزار تخم نیکي در مزارع بسیط غبرا و ریاض آمال مخلصان افشانده آید و خلاصهٔ سخن آنکه ایزد جهان‌آرا این‌چنین نصرت را در لباس چنین حال (که موجب ازدیاد عبرت و خبرت هوشمندان گردد) بظهور آورده اسباب حکم و مصالح را سرانجام داد - چه اگر این واقعهٔ ناملائم بظهور نیامدے در مشاغل تسخیر ماوراءالنهر کار بیچارگان هندوستان در تعویق ماندے و سرانجام این ممالک (که مامن متوجهان هفت اقلیم است) در حجاب تاخیر افتادے *

و بالجمله چون مخالف ازین قضیهٔ نامرضیه آگاهي یافت سهم برهم‌خوردهٔ خود را انتظام داده بتعاقب درآمد - و حضرت جهانباني بنفس نفیس مبارزتهای شگرف و محاربتهای بزرگ (که وصفش کارنامهٔ قتال روزگار را دیباچگي بخشد) بظهور آوردند - و دران بیشهٔ شیران نبرد رخش جهان‌گرد زرین نام (که تسرالناظرین نام داشت - و آنرا محمد(۳) خان حاکم هرات پیشکش کرده‌بود - و آنحضرت بران سوار بودند) بزخم تیر افتاد - و حیدر محمد آخته اسپ خود پیشکش آن پیشوای دولت و دین نموده باین خدمت سربلند گشت - و حمایت ایزدي آن صاحب سریر سروري را نگاهباني فرموده بمامن رسانید - و اکثر همراهان آثار بدنیتي را بچشم خود دیده برفاقت پست فطرتي و دون همتي هرطرف پراگنده شدند *

تفصیل عمدهای موکب عالي رقمزدهٔ کلک بیان میگردد - میرزا هندال - میرزا سلیمان قراچه خان - حاجي محمد خان - تردي بیگ خان - منعم‌خان - خضرخواجه سلطان - محمد قلي‌خان جلایر - اسکندر خان - قاسم حسین خان - حیدر محمد آخته‌بیگي - عبدالله خان اوزبک حسین قلي خان مهردار - محب علي خان میر خلیفه - سلطان حسین خان - بالتو سلطان

---

(۲) در [اکثر نسخه] حسن قلي (۳) نسخهٔ [ط] محمد خان شرف الدین اغلي حاکم هرات *

Digitized by Google

القصه روزِ دیگر اوزبکیه هجوم نموده بتمام و کمال آمادهٔ جنگ و مستعدِ پیشدستي شدند عبدالعزیز خان پسرِ عبید خان قول شده بود - و پیر محمد خان برانغار - و سلطانِ[۲] حصار جرانغار و آنحضرت نیز لشکر را جا بجا نصب فرموده قلب را بوجودِ اقدس رفعت بخشیدند - و میرزا سلیمان را در برانغار - و میرزا هندال را بجرانغار تعین فرمودند - و قراچه خان و حاجي محمد خان و تردي بیگ خان و منعم خان و سلطان حسین بیگ جلایر با برادران در هراول مقرر شدند و بعد از نیم روز تسویهٔ صفوف و آراستگیِ افواج باتمام رسید - و تا شام جنگِ عظیم درکار بود و جوانانِ نبرد آزما ی عرصهٔ همت پیموده دادِ دلاوري داده هراولِ مخالف را برداشته راندند و از جویبارها گذرانیده در کوچه‌بندِ بلخ درآوردند - حضرتِ جهانباني بمقتضای فطانت و متانتِ رایِ خود خواستند (که تعاقب نموده رایات را از جویبارها گذرانند) رفیقانِ کوته اندیشِ نفاق پیشه در لباسِ وفاق خلافِ مصلحت را در نظر جلوه دادند - و دوستانِ نادان نیز از بے ادراکي تقویتِ آن کوته بینانِ بیدولت کرده رای دشمنان اختیار کردند - و نگذاشتند که از جویبارها بگذرند و سخنانِ نادرستِ کم همتانه درمیان آورده گاه کمیِ لشکرِ خود و بسیاریِ سپاهِ مخالف و گاه رفتنِ میرزا کامران بکابل و اندیشهٔ اسیر شدنِ اهل و عیالِ سپاهي و گاه انتظار بردن بتقریبِ میرزا کامران و امثالِ این چیزهارا سبب ساخته مراجعت را تحریض مینمودند - و آخر بهزار مجاهده با نفسِ خود باین راضي شدند که بجانبِ درهٔ کز (که از جاهای محکم است) شتافته روزے چند درانجا باشند و ایماقاتِ آنحدود و جمعِ دیگر از سپاهي را جمع کرده اسبابِ فتح سرانجام دهند - و درین توقف خبرِ میرزاکامران نیز مشخص خواهدرسید - و بر تقدیرِ وقوعِ رفتنِ میرزا بکابل مارا باینحدود کافتن مناسبِ وقت نیست - و بعد ازین با خاطرِ جمع تسخیرِ بلخ بلکه ماوراء النهر بآساني میسر خواهدشد - و بتائیداتِ الهي تا امروز همه وقت فتح و نصرت همرکاب و همعنانِ موکبِ عالي بوده اقبال بر اقبال پیش مي‌آید - بهمه حال دست از جنگ باز داشته بجانبِ درهٔ کز توجه باید نمود آنحضرت بواسطهٔ نگاهداشتِ خواطرِ جمهور بے‌علاج شده بآنصوب توجه فرمودند - و بلخِ گرفته را از بے‌اتفاقیِ اربابِ نفاق همچنان گذاشتند - و شیخ بهلول را جهتِ برگرداندنِ هراول (که از آب گذشته و اوزبک را رانده در شهربند درآورده بود) فرستادند - و میرزا سلیمان و جمعے[۳] دیگر از بهادرانِ نامي را چنداول تعین فرمودند ٭

چون (همگي نیتِ حق ناشناسانِ تیره درون برهم زدنِ سپاه بود) این مراجعت

---

(۲) نسخهٔ [د] سلطان شاه محمد حصاري جرانغار (۳) در [بعضے نسخه] جمعے کثیر ٭

Digitized by Google

واقع شد - اگرچه هوای ایبک وفراوانی میوه باعث توقف بود امّا عمدهٔ اسباب توقف ناآمدن میرزاکامران شد - و خردمندان پیش بین حسابدان ازروی یقین میگفتند که اگر این توقف نمیشد پیرمحمّد خان‌را طاقت مقاومت و قدرت مقابله و محاربه نبود - هرائینه مستاصل میشد - یا بر حسب دلخواه صلح میکرد - چه عبدالعزیز خان و دیگر خانان اوزبکیّه بکمک نمیتوانستند رسید چون توقف بامتداد کشید آنجماعه فرصت‌یافته بکمک غنیم آمدند - و امرای اوزبکیّه را (که بدست افتاده بودند) مصحوب خواجه قاسم مخلص (که یکی از معتمدان درگاه بود) بکابل فرستادند و اتالیق را همراه داشته از راه خلم متوجّه بلخ شدند - و بعد از دو سه روز از خلم گذشته در مقام بابا[۲] شاهو نزول اجلال فرمودند - روز دیگر نزدیک آستانهٔ (که سر منزلی‌ست مشهور) معسکر دولت آراسته گشت - و قراولان خبر رسانیدند که جمعی کثیر از اوزبکان بسرکردگی وقّاص سلطان و شاه محمّد سلطان حصاري برآمده‌اند - آنحضرت فوجها آراسته قدم در رکاب ظفر اعتصام نهادند و درمیان قراولان اندک جنگی شد - و در وقت فرود آمدن موکب عالي شاه محمّد سلطان حصاري با گروه انبوه برسر اردوی معلّی تاخت - و جوانان کار طلب مثل کابلي‌خان برادر محمّد قاسم‌موجي و شیرمحمّد پکنه و محمّد خان ترکمان بغایت مردانه قدم پیش‌نهاده تردّد پسندیده کردند چنانچه کابلي افتاد - و مخالفان تاب مقاومت نیاورده فرار نمودند - و اریکن اغلان‌را (که از اوزبکان نامي بود) دستگیر ساخته بملازمت آوردند - میان محمّد خان ترکمان و مید محمّد پکنه مناقشه شد - هرکدام نسبت این دستبرد بخود میکرد - حضرت حقیقت حال از اریکن استفسار فرمودند که ترا که فرود آورد - اشارت بمحمّد خان کرد که اوّل این شمشیر بمن انداخت از هول[۳] شمشیر این مرد از اسپ جدا شدم - و چون خود را راست کردم[۴] و ایستادم این مرد دیگر (و ایما بسیّد محمّد پکنه کرد) شمشیر بر روی من انداخت - حضرت بسیّد محمّد اعراض فرمودند که او انداختهٔ محمّد خان‌است - تو بیمروّتي کردهٔ - که بر صید دیگرے شمشیر انداختهٔ - جلدو را بمحمّد خان عنایت فرمودند - و اریکن را به پیرمحمّد آخته سپردند که از احوال او خبردار بوده تیمار او کند - و با وجود آثار فتح و نصرت امرای نفاق سرشت بےاخلاص اظهار بیدلي میکردند و همواره خبرهای ناراست از جانب میرزا کامران مذکور میساختند - و در میان خود شهرت‌میدادند اگرچه [هر شنیعه[۵] (که بمیرزا نسبت کنند) از بعض (که مادّه قابل بود) راست مي‌نمود] امّا اینجا خلاف واقع سخنان برو مي‌بستند *

---

(۲) نسخهٔ [ج] باباساهو (۳) در [اکثر نسخه] از هول باد شمشیر این مرد (۴) در [اکثر نسخه] گرفتم (۵) در [بعضے نسخه] تقصیر *

Digitized by Google

و در اثنای آن شیر محمد پکنه (۲) (که یکی از یساولان بود) پلنگی بتیر زده بملازمت آورد حسین قلي مهردار بعرض رسانید که ترکان در سر لشکرها زدن پلنگ را خوب نمیدانند و معروض داشت که (چون مرا بیرم (۳) اوغلي مقید ساخته پیش کیستن (۴) قرا حاکم بلخ آورد و در جچکتو (۵) میمنه استعداد رفتن هري مي نمود) شخصی پلنگ زده آورد - بجهت همین لشکرکشي در توقف افتاد - حضرت گوش باین سخن ننهاده همچنان توجه بتسخیر بلخ مصمم داشتند *

روز دیگر لشکر پیشین خود را بایبک رسانید - پیر محمد خان حاکم بلخ خواجه ماق اتالیق خود را با جمعی از مردم کار آمدني (مثل ایل میرزا - و حسین سعید پی - و محمد قلي میرزا و جوجک میرزا) بجهت احتیاط بایبک فرستاده بود - که دران حدود بوده لوازم احتیاط بجای آورد رسیدن ایشان بایبک مقارن آمدن رایات نصرت قرین شد - آمرا بغیر از درآمدن در قلعهٔ ایبک و مستحکم کردن آن چارهٔ دیگر ندیدند - آنحضرت قدوم گرامي ارزاني داشتند - و در لوازم تسخیر قلعه کوشش فرموده مورچلها قسمت نمودند - و در دو سه روز متحصنان قلعه امان طلبیده بآستانبوس والا شتافتند - و ایبک بدست اولیای دولت قاهره درآمد - حضرت جهانباني جشن خسروانه ترتیب داده از اتالیق در باب تسخیر ماوراء النهر کنکاش طلبیدند - اتالیق بموقف عرض رسانید که امثال این امور از ما پرسیدن چه گنجایش دارد - حضرت فرمودند که آثار راستي در تو پیداست - آنچه بخاطر تو رسد بی ملاحظه بعرض رسان - مشار الیه معروض داشت که مردم کار آمدني پیر محمد خان بدست شما افتاده اند - این جماعه را مسافر صحرای عدم ساخته قدم در رکاب ظفر باید نهاد - که ماوراء النهر بی جنگ و جدل در حیطهٔ تصرف وقبضهٔ اقتدار خواهد آمد - آنحضرت نظر بر همت والای خود فرمودند - که در آئین فتوت نقض عهد از اهل کمال ناستوده است - خصوصًا از سلاطین عالیقدر که از ایشان ناپسندیده تر مي باشد - این گروه را امان داده ایم - خلاف آن چگونه در معدلت سرای ضمیر هزاران گنجایش باشد - اتالیق معروض داشت که اگر حضرت این کنکاش درست و رای متین را بعمل نمي آرند - پس مرا (۶) نگاهداشته مصالحه فرمایند که از خلم این جانب بملازمان درگاه مقرر گردد - و هرگاه یورش هندوستان شود جمعی در ملازمت بوده خدمات پسندیده بتقدیم رسانند - چون مشیت ازلي و ارادت قیومي برخلاف این در شق رفته بود نگاشتهٔ رقم تقدیر در نظر اهل عزیمت آراسته تر نمود - وچند روز اقامت

---

(۲) نسخهٔ [ا] یکه (۳) در [بعضی نسخه] پرم اغلن (۴) نسخهٔ [ب] اکتین - و نسخهٔ [ح] کیسین
(۵) نسخهٔ [ح] و در چبچکتو و میمنه (۶) نسخهٔ [ب] آمرا را *

Digitized by Google

و بجهت تنسیق امور و انتظام مهام و آمدن حاجي محمّد خان از غزنین قریب یک ماه در یُرت چالاک توقّف اتّفاق افتاد - و ازین منزل خواجه دوست خاوند را بکولاب فرستادند که میرزا کامران را باردوی معلّی رساند - و خواجه قاسم بیوتات (که سابقًا منصب وزارت داشت) و خواجه میرزا بیگ (که دیوان حال بود - و از بے رشدی او خواجه غازي مهمّات را بکارداني خود پیش گرفته بود) و خواجه مقصود علي (که راتق و فاتق مهمّات میرزا کامران بود) و چندے دیگر بوسیلهٔ میر برکه تقریر حال خواجه غازي و خواجه روح الله کردند - منعم خان و محمّد قلي خان برلاس و فریدون خان و مولانا عبدالباقي صدر بجهت تشخیص معامله تعین شدند - و حسین قلي سلطان (که از مقرّبان درگاه بود) محصّل این مهم شد - و بعد از تحقیق معامله خواجه غازي و خواجه روح الله و جمعے دیگر از نویسندهای متغلّب را گیراندند - و محمّد قلي سلطان را بجهت تحقیق اموال خواجه غازي تعین نمودند - و خواجه سلطان علي (که از توجّهات حضرت جهانباني بخطاب افضل‌خاني ممتاز شده بود) از مشرفي بیوتات بمنصب دیواني بیوتات اختصاص یافت - و درین اثنا میرزا ابراهیم برسم ایلغار دریافت آستانبوس نمود و بعنایات ممتاز شد *

بعد از فراغ خاطر از مهمّات ضروریّهٔ این یورش موکب عالي باستالف نزول اجلال نمود و درینجا عبّاس سلطان اوزبک فرار اختیار کرد - و آنحضرت بتقریب وصول میرزایان آهسته میرفتند - چون روان شدن میرزایان و استعداد کردن میرزا کامران بمسامع عزّ و جلال رسید از راه پنجشیر عنان عزیمت معطوف ساخته اندراب را مخیّم سرادقات عزّت فرمودند - و در منزلے (که حضرت صاحبقراني درانجا اساس نهادهٔ بودند) سه روز برسم تبعیّت آنحضرت کامروائي فرمودند - و ازانجا بناري[2] اتّفاق منزل افتاد - و از کتل ناري گذشته بسیر دشت نیل بر (که بهار آن در ولایت بدخشان امتیاز و اشتهار دارد) توجّه فرمودند - و در نواحي این گل زمین میرزا هندال و میرزا سلیمان سعادت بساط بوس دریافتند - و صفوف اصناف الطاف گشتند و بالتماس میرزا سلیمان میرزا ابراهیم رخصت بدخشان یافت که در حفظ ولایت اهتمام نماید و سزاولي سپاهي آن دیار نیز کند - و از نواحي بقلان میرزا هندال و میرزا سلیمان و حاجي محمّد خان و جمعے از نبرد آزمایان کارطلب را پیشتر روانه فرمودند - که ایبک را (که از توابع بلخ است - و بمعموري و افزوني میوه و خوبي آب و هوا امتیاز دارد) از اوزبکان مستخلص سازند

---

(۲) نسخهٔ [ا] بناري نزول اقبال اتفاق افتاد *

Digitized by Google

بر سرِ هزارها برد - که تاخت و تاراجِ این گروه (که همواره برهزني و غارتگري اشتغال دارند) نماید - و ازبےتدبیري (که منشأ آن غرورِ جواني - و جنونِ پندار باشد) آئینِ پیکار منظور نداشته بجنگ جرأت نمودند - میرزا از جامِ شمشیر شربتِ واپسین در کشید - آنحضرت تردي محمّدخان را اعتبار افزوده زمینِ داور و آنحدود بجایگیرِ او مقرّر ساختند - و بجهتِ انتظام و استحکامِ مبانیِ آنحدود رخصت فرمودند - و در همین سال ایلچیانِ عبدالرّشید خان بنِ سلطان سعید خان حاکمِ کاشغر آمده تحف و هدایای گرامي بنظرِ اشرف گذراندند - و بزودي مشمولِ عنایت شده رخصت یافتند و در همین ایّامِ سعادت پیرا عبّاس سلطان (که از سلاطینِ ازبکیّه بود) بآستانبوس استسعاد یافت - و منظورِ نظرِ عاطفت و تربیت گشت - و مرتبهٔ او را بلند ساخته بعفّت قباب گلچهره بیگم (که همشیرهٔ خردِ آنحضرت بود) عقدِ ازدواج بستند - و از وقائعِ (که درین سال روی نمود) شهید شدنِ میرزا شاه برادرِ میرزا الغ بیگ است - از اشترِ کرام (که در جایگیرِ او بود) عزیمتِ آستانبوس داشت - چون بکتلِ منار رسید شاه محمّد برادرِ حاجي محمّد بانتقامِ آنکه (در هندوستان کوکي عمِّ حاجي محمّد خان را میرزا محمّد سلطان کشته بود) کمین کرده در سرِ آن کتل تیرے زد و میرزا[۲] را دران عقبه بدرجهٔ عالیهٔ شهادت عروج داد •

نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشیاني از کابل ببلخ - و رجوع عالي از بےاتفاقیِ میرزا کامران - و نفاق امرا بکابل

هرچند (تسخیرِ ممالکِ هندوستان و برآوردنِ خس و خاشاک ازان بوستان و تقدیمِ این امر بر جمیعِ امور بر همّتِ ملک[۳] گشای از واجباتِ اقبالِ روز افزون بود - و سیرِ ولایتِ کشمیر نیز مرغوب ومکنون) آنرا بوقتِ دیگر حواله فرموده یورشِ بلخ را (که سابقاً تصمیم یافته - و تهیّهٔ آن فرموده بودند) قدمِ دولت در رکابِ عزیمت نهاده پیش گرفتند - و در اوائلِ سالِ (۹۵۶) نهصد و پنجاه و شش (که هوا رو باعتدال آورده بود) بالتو بیگ را (که یکے از معتبرانِ درگاه بود) پیشِ میرزا کامران فرستاده پیغام دادند که بموجبِ قرار داد بعزیمتِ بلخ متوجّه شدیم - باید که (اتّفاق و یکجهتي را پیش نهادِ همّت ساخته - و این معني را سرمایهٔ سعادتِ جاوید دانسته) هنگامِ وصولِ رایاتِ عالي بحدودِ بدخشان خود را باستعدادِ تمام قرینِ موکبِ والا گرداند - و مناشیرِ مُطاعه بمیرزا هندال و میرزا عسکري و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم (درساختگیِ راه و آمادگیِ سپاه و بزودي خود را رساندن) شرفِ اصدار یافت - و بدولت و اقبال نهضتِ رایاتِ عالیات شد

---

(۲) نسخهٔ [ه] و میرزا دران عقبه بدرجهٔ شهادت رسید (۳) نسخهٔ [ه] جهان گشای •

Digitized by Google

از نزدیکان بدولت ملازمت مشرّف شدند - و آنحضرت بدیدار سعادت‌پرتو آن قرّة‌العین خلافت و غرّة الوجه جلالت (که سعادت کونین از جبههٔ ایشان میتافت) مبتهج و منبسط گشته ناصیهٔ اقبال را بسجدات شکر الٰهي جلای جاوداني دادند - و در جمعه دوم رمضان (که وقت مختار بود) بفتح و نصرت مایهٔ ورود بر شهر انداختند - و بر زمین نیاز جبهه‌سای گشتند - و عرائض مبارکباد از اولیای دولت رسید - و درینولا سمندر از کشمیر عرضه‌داشت میرزا حیدر با پیشکشهای آن ولایت بدرگاه معلّی آورد - و در عرضداشت تعریف و توصیف آب و هوا و بهار و خزان و گل و میوهٔ کشمیر بعبارت دلکش اندراج داشت - و در التماس سیر گلگشت همیشه بهار آن عرصهٔ دلگشا بمبالغه پرداخته و در باب تسخیر هندوستان سخنان درست معروض داشته تحریض همّت جهانگشای نموده بود - و آنحضرت از فرط التفات منشور فتح و نصرت مشتمل بر فنون عطوفت و صنوف مرحمت بمیرزا فرستادند - و توجّه باطن بتسخیر هندوستان دران دیباچهٔ هوشمندي ایراد فرمودند (۲) - و در مستقرّ خلافت همواره برتمشیت امور مملکت و تقویت مهام دولت بطرزے (که دواعی اوقات مستدعي بود - و مصالح ممالک مقتضي) برای صایب همّت گماشتند ازانجمله قراچه خان و مصاحب بیگ (که سرگروه منافقان توانند بود - و مستوجب انواع سیاست شده بودند) ایشان‌را رخصت سفر حجاز دادند - که شاید در اوقات غربت (که سوهان زن ناهمواریهای نفس است) از ایّام دولت یاد آورند - و قدر آن نیک روزي شناخته از کردارهای بد باز آیند و اینها روانه‌شده درمیان هزارها توقّف نمودند - و آخر عاطفت حضرت جهانباني عذرهای نامسموع این گروه ناسپاس را پایهٔ قبول بخشید - و در همین ایّام تجدید مبانی مودّت و تاکید معانی محبّت (که لازمهٔ فتوّت و مروّت است) فرموده خواجه جلال‌الدّین محمود را برسم رسالت با تحف و هدایا رخصت عراق فرمودند ●

و از سوانحے (که درین سال روی داد) شهادت میرزا الغ بیگ است ولد میرزا محمّد سلطان و مجملے ازین سرگذشت آنکه میرزا از زمین‌داور (که جایگیر او بود) بارادهٔ ملازمت حضرت جهانبانی بجانب بدخشان میرفت - و خواجه معظم نیز بارادهٔ عتبه بوسي و تلافی تقصیرات همراه میرزا بود چون نزدیک غزنین رسیدند خبر فتح موکب دولت بایشان رسید - خواجه معظم میرزا را بجدکرده

---

(۲) اگر چه در نسخهٔ [ط] آن فتحنامه ثبت یافته است اما چون نسخهٔ ط پر از اغلاط است که تصحیحش خیلے دشوار ونیز در دیگر هیچک نسخه از نسخهای هشتگانه یافته نشد لهذا باتباع اکثر نسخ آن نامه را قلم انداز کردهٔ شد ●

Digitized by Google

نیز همراهِ میرزا ساخته قراتگین بجایگیرِ او اختصاص دادند - اگرچه میرزا کامران باین جایگیر راضي نبود امّا بملاحظهٔ اینچنین جان‌بخشي چندان مضایقه نکرد - و قلعهٔ ظفر و طایقان و بعضے از پرگناتِ دیگر بمیرزا سلیمان و میرزا ابراهیم مقرّر داشتند - وقندوز و غوري و کمهرد و بقلان و اشکمش و ناري را بمیرزا هندال مکرمت‌فرموده شیرعلي را همراهِ میرزا ساختند - و یورشِ بلخ بسالِ دیگر قرار یافت - و میرزایان را مشمولِ تفقّداتِ پادشاهي گردانیده تصمیمِ رفتنِ کابل فرمودند و در مجلسِ آخرین عهود و مواثیق (که شعارِ منتظمانِ سلسلهٔ صورت‌است) درمیان آورده هر کدام را بخدای انتظام‌بخشِ عالمِ صغیر و کبیر سپرده رخصت دادند - و از روی‌عطوفتِ برادري پیالهٔ شربت طلب‌داشته اندکے ازان تناول کرده بمیرزاکامران مرحمت‌فرمودند - و حکم شد که هرکدام از میرزایان مرتبه را مرعي‌داشته الوشِ پادشاهي‌بخورند - و پیمانِ یکجهتي و یکدلي‌را وثوق‌بخشند - و بموجبِ امرِعالي باوجودِتحقّقِ‌اخوّت عقدِ صداقت و خلّت نیز بر بستند - و هر کدام از میرزایان‌را علم و نقّاره عنایت فرموده رتبهٔ اعتبار را بشرفِ عزّت و کرامت امتظهار بخشیدند - و میرزا کامران و میرزا سلیمان و میرزا هندال بتمن توغ اختصاص یافتند - و میرزایان ازین منزل بجایگیرهای خود رخصت گرفتند - و موکبِ عالي متوجّهِ خوست شد - و درانجا (که نزهتگاهِ عشرت بود) اقامت فرمودند و از راهِ پریان[۲] متوجّهِ کابل شدند - و پریان قلعه ایست که حضرتِ صاحبقراني بعد از تادیبِ هندوانِ کتّور[۳] اساس نهاده بودند - آنحضرت نیز بتازگي نظرِ تعمیر انداخته نامِ آنرا اسلام آباد نهادند - رایاتِ اقبال چون بآن سرزمین رسید پهلوان دوست میر بر را حکم شد که شکست و ریختِ قلعه را اصلاح نماید - و اهتمامِ آنرا بامرا قسمت کند - ده روز آنحدود معسکرِ دولت بود تا آنکه باهتمامِ پهلوان در یک‌هفته قلعهٔ مذکور با دروازه و کنگره و سنگ انداز صورتِ اتمام گرفت و آنحضرت بیگ میرک را حاکمِ آنجا ساخته گذاشتند *

چون خاطرِ جهان آرا از مهمِّ قلعه جمع شد برسرِ کانِ نقره تشریف بردند - و بظهور پیوست که دخل بخرجِ این کان برابر نمي‌آید - و ازانجا لبِ آبِ پنجشیر نزدیکِ کتلِ اشتر کرام محلِّ سرادقِ دولت‌اعتصام شد - و اوائلِ زمستان (که زمین از برف بنیادِ رو سفیدي کرده بود) عرصهٔ حدودِ دارالملکِ کابل بقدومِ گرامیِ حضرتِ جهانباني فرو بها یافت - و بجهتِ اختیارِ وقت و انتظارِ ساعتِ مسعود روزے چند درنواحیِ شهر توقّف اتّفاق افتاد - و حضرتِ شاهنشاهي (که هزاران میمنت و سعادت در مقدمِ آنحضرت‌است) اقبال‌وار استقبال فرمودند - اتگه خان و جمعے

---

(۲) نسخهٔ [ب] پرمان - و نسخهٔ [ز] بریان (۳) نسخهٔ [ا د] کنور *

Digitized by Google

این گروهِ جادومنش نزدیک بقور نشسته نغمه‌پردازي نمودند - و از یکها کاکر علي و شاهم‌بیگ جلایر و تولک توچین و جمعے دیگر عقبِ قور جای یافتند - و میوه و طعامِ گوناگون بآدابِ پادشاهي کشیده شد - و دریں مجلس حسن قلي مهردار از میرزا کامران پرسید - شنیده‌ام که در حضورِ شما مذکور میشد (۲) که پیشِ پیر محمّد خان میگفته اند که هرکه یک نارنجِ بغضِ مرتضی علي ندارد او را مسلمان نتوان گفت - شما فرموده باشید که خدایرا بندهٔ باشد که برابرِ هندوانه بغض داشته باشد - میرزا بے درهم شد - و گفت پس مردم مرا خارجي تصوّر میکرده باشند و همچنین از هرجا سخن گذشت - و حضرتِ جهانباني بنوادرِ کلمات گوهرافشان بودند و تا آخرِ روز این مجلسِ عشرت منتظم بود - و دریں محفلِ نشاط میرزا عسکري را بمیرزا کامران سپرده رخصتِ منزل فرمودند - و چوں میرزا بسرعت آمده بود خیمه و خرگاه و بارگاه برای میرزا از سرکارِ پادشاهي نزدیکِ دولتخانه ایستاده شد - روزِ دیگر در بابِ رفتنِ بلخ با میرزایان و امرا مشورت فرمودند - هر کدام موافقِ عقل و رای خود حرفے درمیان آورد - حضرت فرمودند که چوں موکبِ منصور بناري رسد هرچه صلاح باشد بتقدیم خواهد رسید - و ناري موضعے ست از بدخشان که یک راه ببلخ دارد - و یک راه بکابل *

روزِ چهارم ازیں منزلِ مسرّت بخش کوچ فرموده شب درمیان بسرچشمهٔ بندگشا (که نزدیکِ اشکمش است) نزولِ اقبال فرمودند - و مجلسِ انبساط ترتیب داده بعیش و عشرت گذرانیدند - و دران سرمنزلِ عبرت افزا حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس مکاني سابقاً رسیده اند و خان میرزا و جهانگیر میرزا آمده سرِ اطاعت بر خطِ فرمان نهاده اند - و حضرتِ فردوس‌مکاني (در بابِ نزولِ اجلال باین موضعِ فرح‌بخش - و آمدنِ برادران - و اطاعت‌نمودنِ ایشان) برسمِ نشان تاریخِ آنرا برتختهٔ سنگے نقش فرموده (۳) اند - حضرتِ جهانباني جنّت‌آشیاني (که باین نزهتگاه رسیدند) بر سنّتِ سنیّهٔ حضرتِ گیتي‌ستاني تاریخِ آمدنِ خود و ملازمت کردنِ میرزا کامران و مجتمع شدنِ برادران درانجا نیز ثبت فرمودند - و این هر دو تاریخ از دو پادشاهِ بزرگ‌منش بر یک لوحِ سنگ بر مثالِ کتابهٔ ایوانِ روزگار بر صفحهٔ لیل و نهار دست در گردنِ یکدیگر یادگار است - و ازانجا بموضعِ ناري ورودِ سعادت فرموده بانتظامِ ولایتِ بدخشان مشغول شدند ختلان را (که مشهور بکولاب است) تا سرحدِ موک و قراتگین (۴) بمیرزا کامران عنایت فرمودند و چاکر خان را امیر الامرای میرزا کامران مقرّر ساخته بهمراهیِ او نامزد فرمودند - و عسکري میرزا را

---

(۲) نسخهٔ [ح] که پیر محمد خان (۳) نسخهٔ [د] زده اند (۴) نسخهٔ [ح] قراتکین *

Digitized by Google

مشرّف شد - و شرحِ این قضیّهٔ[۲] بدیع آنست که در حوالیِ بادام دره میرزا کامران با میرزا عبدالله زبان‌را بشکرِ عنایتِ پادشاهي التذاذ داد - و از چندین بےادبیها (که از حوصلهٔ میرزا بیرون بود) گذراندن و از جرائمِ آن درگذشتن سببِ تعجّبِ او شد - میرزا عبدالله پرسید که اگر بجای ایشان شما مي‌بودید چه میکردید - گفت ازمن گذشتن و گذاشتن نمي‌آمد - میرزا عبدالله گفت اکنون فرصتِ کارے (که پاداشِ آن تواند شد) دردست هست - اگر بجای آورید چه شود - میرزا گفت آن کدام است - گفت امروز بجائے هستیم که دستِ پادشاهي بما نمیرسد - مناسب آنست که بامعدودے ایلغار کرده بملازمتِ پادشاه بشتابیم - و سجداتِ شکر بتقدیم‌رسانیده عذرِ گناهانِ خود بخواهیم - و خدماتِ پسندیده بجای‌آریم - میرزا کامران قبولِ این‌معني کرد - و بامعدودے روان شد چون بنواحیِ اردوی معلّی آمد بابوس را بملازمت فرستاد - و از آمدنِ خود خبردار ساخت حضرتِ جهانباني از آمدنِ میرزا خوشوقت شده حکم فرمودند که اوّل منعم خان و تردي‌بیگ خان و میر محمّد منشي و حسن قلي سلطان مهردار و بالتو[۳] بیگ تواچي بیگي و تاخچي بیگ و جمعے دیگر بروند - و بعد ازان قاسم‌حسین‌سلطان شیباني و خضرخواجه سلطان و اسکندر سلطان و علي‌قلي خان و بهادر خان و جمعے دیگر شتابند - و سیوم مرتبه میرزا هندال و میرزا عسکري و میرزا سلیمان استقبال نمایند - و در همین روز میرزا عسکري را بند از پا برداشته بودند *

صباحِ آن بقانونے (که حکمِ عالي نفاذ یافته‌بود) میرزایان و اُمرا رفته لوازمِ احترام بجای‌آوردند و حضرتِ‌جهانباني تخت‌آرای ملک و دولت گشته بزرگانه بارِ عام دادند - میرزا کامران بفرقِ آداب شتافته بدولتِ بساط بوس مشرّف شد - و تسلیماتِ ضراعت و سجداتِ اخلاص بجای‌آورد حضرتِ جهانباني از روی مهرباني فرمودند که دیدنِ تو‌ره بتقدیم رسید - دیگر بیا که برادرانه در یابیم - بعد ازان از روی فرطِ رافت و شفقت میرزا را در بر گرفتند - و گریهای زارزار کردند چنانچه تمامِ حضّارِ مجلسِ عالي را دل بدرد آمد - میرزا بفرطِ اعزاز مخصوص‌گشته بموجبِ اشارتِ عالي در جرانغار نشست - و بترکي فرمودند که نزدیک بنشینید - و میرزا سلیمان را اشارتِ برانغار شد - و همچنین میرزایان و اُمرا بترتیبِ رتبه و حالتِ خویش برانغار و جرانغار نشستند - و جمعے از نزدیکانِ بساطِ دولت(مثلِ حسن‌قلي مهردار و میر محمّد منشي و حیدرمحمّد و مقصود بیگ‌آخته)در دنگل قرار یافتند - و جشنِ عظیم انتظام یافت - قاسم چنگي و کوچک‌خچکي[۴] و مخلص قُبوزي و حافظ سلطان محمّد رخنه و خواجه کمال‌الدّین حسین و حافظ مهري و سایر

---

(۲) در [بعضے نسخه] قصهٔ بدیع (۳) در [بعضے نسخه] بالتون بیگ (۴) نسخهٔ [ح] عچکي *

Digitized by Google

(که دران نزدیکي بود) نزولِ اقبال فرمودند - موزچلها برطرف شد - و حکمِ عالي بصدور پیوست که حاجي محمّد و جمعے حاضر باشند - که میرزا با معدودے (که مقرّر شده) بدر رود - و تا برآمدن از قلمرو حافظ خورد گردند - و علي دوست خان باربیگي و عبدالوهّاب و سیّد محمّد بکنه و محمّد قلي شیخ گمان و لطفي مهرندي و جمعے را تعین فرمودند که دروازهٔ قلعه را محافظت کرده امرای قرار نموده را بیارند - و میرزا را با همراهانِ معهود بگذارند - بموجبِ قرارداد میرزا برآمد - و در اثنای راه یکے از ملازمانِ میرزا ابراهیم اسپِ خود را شناخت که یکے از خدمتگارانِ میرزا کامران سوارهٔ میرفت - و این را بمیرزا ابراهیم گفت - میرزا کسان فرستاد که آن اسپ کشیده آوردند - چون بسمعِ مقدّسِ حضرتِ جهانباني رسید از نیک سیرتي این معني را ناپسندیده دانسته اعراض فرمودند - و میرزا ابراهیم از خجالت و تنک مزاجي بے رخصت برخاسته بحدودِ کشم رفت - و حاجي محمّد نیز معاتب شد - که چون بدانستگیِ تو این بے حرمتي بمیرزا رسید - و فرمانِ عطوفت (که متضمّنِ معذرت باشد) باخلعت و اسپ مصحوبِ خواجه جلال الدّین محمود میر بیوتات فرستادند - و چون برخے از شب گذشت قراچه خان را شمشیر درگردن بسته حاضر ساختند - چون برابرِ مشعل رسید حکمِ عالي شد که شمشیر از گردن فرود آورند - و گناهِ او را بخشیده بزمین بوس معزّز ساختند - و بترکي گفتند که عالمِ سپاهیگري ست - امثالِ این خطاها شده آمده است - و در پایانِ دشتِ چپ تردي بیگ خان حکم شد که بایستد - و بعد ازان مصاحب بیگ را ترکش و شمشیر بگردن بسته آوردند - چون نزدیک بمشعل رسید حکمِ فرود آوردنِ ترکش و شمشیر فرمودند - و همچنین سردار بیگ ولدِ قراچه خان را آوردند - فرمودند که گناه از کلانان است - خردان چه گناه دارند - و همچنین سایرِ اُمرا نوبت بنوبت مي آمدند - و نوید بخشش مي شنیدند - آخرِ همه قربان قراول (که حقوقِ خدمت داشت) بفرطِ خجالت و سرافکندگي آمده کورنش کرد - حضرت بترکي فرمودند که ترا چه بلا پیش آمد - و بچه تقریب رفتي - او نیز بترکي جواب داد - روی جمعے را (که دستِ قدرتِ ایزدي سیاه کرده باشد) ازانها چه بایه پرسید - حسن قلي سلطان سردار (که همه وقت راهِ سخن داشت) این بیت دران مجلس خوانده * بیت *

* چراغے را که ایزد بر فروزد * هر آنکو پُف کند ریشش بسوزد *

و تمامي اُمرا بتخصیصِ قراچه خان (که ریشِ دراز داشت) شرمندگي کشیدند - روزِ دیگر ازانجا بدولت کوچ فرمودند - و در کنارِ آبِ طایقان (که اُلنگے دلگشا بود) نزولِ اجلال واقع شد *

روزِ چهارشنبه هفدهمِ رجب ببدرقهٔ هدایتِ ازلي میرزا کامران مراجعت نموده بدولت بساط بوس

Digitized by Google

خدمت و شایستهٔ ملازمت گردانم - و امید از عواطف آنست که این دولت بوسیلهٔ میر عرب مکي مشخص شود - و میر از جملهٔ سیاحان روزگار در صدق وصفا امتیاز داشت - وبکیمیاگري منسوب بود - و حضرت جهانباني جنت آشیاني باو توجه داشتند - و درین یورش (قرین رکاب نصرت اعتصام بوده) لشکر دعا را آرایش میداد - چون عرضه‌داشت تضرع او بمسامع عز و جلال رسید میر را طلب فرموده درین باب سخن گفتند - میر گفت که جواب این را من نوشته درون قلعه میفرستم - و این عبارت نوشت (اعلموا یا اهل القلعة الخلاص فی الاخلاص - و السلامة في التسلیم و السلام علی من اتبع الهدی) یعني ای اهل قلعه خلاصي در اخلاص است - و سلامت در اطاعت و انقیاد - و سلام است بر کسیکه راه راست را پیروي نماید - میرزا کامران بر مضمون این نوشته اطلاع یافته باز بطریق سابق نوشت که هرچه میر فرمایند و قرار دهند عدول نخواهد بود - حضرت جهانباني ازانجا (که کرم و مروت لازم ذات قدسي ملکات ایشان بود) میر را رخصت فرمودند - میر بقلعه رفته لوازم تبیان حق (که در مشارب عقلي از زلال عذب شیرین‌تر بود - و در اذواق حسي از عصارهٔ حنظل طعم تلختر داشت) بتقدیم رسانیده در تصریح و تلویح آن دقیقهٔ مهمل نگذاشت از هر باب سرزنشے (که میر میکرد) میرزا (چون از صداع خمار بدمستیهای خود تنبیه یافته بود) سر تسلیم پیش افکنده تقصیر تقصیر میگفت - و هرچه فرمایند قبول داریم بر زبان میراند - میر گفت چارهٔ این کار آنست که برخیزید - و با دل اخلاص گزین و خاطر مستمند همراه من سعادت ملازمت در یابید - میرزا از راستي یا حیله‌پردازي روان شد - چون نزدیک بدر قلعه رسید میر (که مبصر مزاج زمانه بود) میدانست که این اصلے ندارد - و همین مقدار اطاعت درعالم ظاهر کافي‌ست - ایستاد - و بمیرزا گفت چون شما بعزم آستانبوس قدم نهادید از دایرهٔ عناد برآمدید - و از بغي نجات یافتید - اکنون لایق سعادت و مناسب ندامت آنست که آمرای فرار کرده را گردن بسته بدرگاه فرستید - و خود خطبهٔ آنحضرت بخوانید - و غایبانه رخصت گرفته متوجه سفر حجاز شوید - میرزا نصیحت پذیر شده همه‌را قبول نمود - مگر آنکه گفت از حضرت التماس کنید که بابوس را همراه من بگذارند که از قدیمان منست - میخواهم که تلافی آنچه بار کرده‌ام درین سفر بجای آرم - میر چون (مراجعت نموده بملازمت آمد - و حقیقت حال را بموقف عرض رسانیده استعفای جرائم میرزا نمود) آنحضرت بمقتضای عطوفت فطري تقصیرات او را بخشیدند - و آنچه میر مقرر ساخته بود امضا فرمودند •

روز جمعه دوازدهم رجب سال (۹۵۵) نهصد و پنجاه و پنج درون قلعهٔ مذکور مولانا عبدالباقي صدر خطبه بنام گرامي حضرت جهانباني خواند - آنحضرت ازانجا سوار شده بباغ

Digitized by Google

(که بمنعم خان و محمّد قلي برلاس و حسن قلي سلطان مهردار تعلّق داشت - و بندوقها بمردم قلعه مي‌انداختند) بندوقي بمبارز بيگ رسيد - و قالب تهي کرد - آنحضرت (که معدنِ مرحمت بودند) تاسّفِ عظيم فرمودند - و بر زبانِ اقدس گذشت کاش مصاحب بيگ برادرِ او بجاي او کشته ميشد - و آنحضرت (بمقتضاي برادري - بل بموجبِ رافتِ عامّه) با وجودِ چندين تقصيراتِ ميرزا کامران بر سرِ عنايت و التفات آمدند - و فرمانِ موعظت نشان (که تعويذِ بازوي دولت و اقبال - و حرزِ گردنِ فضل و کرامت تواند بود) بميرزا نوشتند - و بعد از اقسامِ نصائحِ بزرگانه اين عبارت مسطور شده بود - که اي برادرِ بدخو و اي عزيزِ جنگ‌جو از تدبيرِ اين کار (که باعثِ کارزار و موجبِ قتل و آزارِ مردمِ بيشمار است) بازآي - و بر مردمِ شهري و لشکري رحم نماي - امروز اين همه مردم که کشته ميشوند فردايِ قيامت * * شعر *

* بود خونِ آن قوم در گردنت * بود دستِ آن جمع در دامنت *

* همان به که بر صلح راي‌آوري * طريقِ مروّت بجاي آوري *

و مصحوبِ نصيب رمّال اين منشورِ سعادت فرستادند - چون ميرزاي مستِ غفلت رو گردانيدهٔ اقبال و پشت دادهٔ دولت بود نصائحِ سعادت لوائح مفيد نيامد - و در جوابِ آن طومارِ عنايت و ديباجهٔ درايت اين بيت بر زبان راند * * شعر *

* عروسِ ملک کسے در کنار گيرد چست * که بوسه بر لبِ شمشيرِ آبدار دهد *

نصيبِ رمّال حقيقتِ ادبارِ ميرزا بمسامعِ عليّه رسانيد - حکم بضبطِ مورچلها شد درين اثنا ميرزا سليمان و ميرزا ابراهيم بجمعيّتِ تمام باستلامِ عتبهٔ عليّه شرفِ اختصاص يافته بعواطفِ خسروانه سعادتِ امتياز يافتند - و چاکرخان ولدِ ويس قبچاق با مردمِ کولاب نيز آمده ضميمهٔ عساکرِ اقبال گشت - و درين مدّتِ يک ماهِ محاصره روز بروز ابوابِ فيروزمندي بر روي اوليايِ دولت گشوده‌تر ميشد - و عقدهٔ مهمّاتِ ميرزا کامران بسته تر شده کارها برو تنگتر ميگشت - تا آنکه از اقسامِ حيله گري و کيدورزي نا اميد شد - و از کمکِ پيرمحمّد خان اوزبک (که از کوتاه بيني چشم‌ميداشت) مايوس شده بے اختيار دست بفتراکِ اطاعت و انقياد زد - و بوسيلهٔ اين حيله خود را درين نوبت از گردابِ خطر برکنار گرفت و کشتيِ عافيت را ازين موج‌خيز بساحلِ نجات رسانيد - و باين‌قصد انواعِ الحاح و استعذار پيش‌آورد روزے خطے بر تير بسته در اردوي معلّي انداخت - مضمون آنکه حقوقِ عنايت و رعايتِ آنحضرت را ندانستم - ديدم آنچه ديدم - اکنون از گذشته پشيمانم - و ميخواهم که بطوافِ کعبهٔ معظّمه رخصت فرمايند - تا از معصيتِ بغي و غدرِ کافرنعمتي پاک شده خود را معتقدِ

Digitized by Google

و هنوز (موکب پادشاهي از آب نگذشته بود - و بقدر مفاصله درمیان هراول و قول مانده بود) که بمقتضای حکمت ازلي هراول پادشاهي روگردان شده از آب گذشت - و گروه مخالف دست بغارت و تاراج گشادند - و میرزا کامران با معدودے بر سر همان بلندي ایستاد - درین اثنا حضرت جهانباني بدولت و اقبال برکنار آب رسیده خواستند که روبروی مخالف از آب عبور فرمایند بعضے از مخبران صادق بعرض اشرف رسانیدند که پیش آب جمجمه(۲) ایست - نیم کروه ازانجا بالاتر آسیائے ست - و آن زمین سنگلاخ است - عبور ازانجا بسهولت میسّر - لاجرم بدولت و سعادت بآن سمت متوجّه گشتند - چون نزدیک بآن آسیا رسیدند شیخم خواجه خضري را (که کلان تر خواجه خضریان بود) گرفته آوردند - بجمعے از تنقطاران (که در سر جلو میرفتند) حکم شد که این حرام نمک گریزپای را بزنند - چندان بمشت و لکد زدند که بر نظّارگیان یقین شد که جان تیره اش را تعلّق ببدن نماند - آنگاه اسمعیل بیگ دولدي را دستگیر ساخته بحضور اقدس آوردند - آنحضرت جان بخشي فرموده بشفاعت منعم خان جرائم او را بخشیدند و باو سپردند - و متوجّه بلندئے (که میرزا کامران آنجا بود) شدند - و فتح الله بیگ برادر روشن کوکه را هراول ساخته با جمعے از فدائیان بهادر پیشتر فرستادند - و جنگ مردانه در پیوست فتح الله از اسپ جدا شد - و مقارن این حال کوکبهٔ پادشاهي (که مقدّمهٔ جهانگشائي و طلیعهٔ کشورستاني ست) پیدا شد - و میرزا دل از دست داده تاب مقاومت نیاورد - و فرار نموده خود را بقلعهٔ طایقان رسانید - و در استحکام مبانی ضبط کوشش نمود - و لشکر پادشاهي مشغول تاخت و تاراج شد - و بر سر اسباب کار قلقچیان بنزاع کشید - آنحضرت حکم هرل فرمودند یعني آنچه هرکس را بدست افتد ازو باشد - و دیگرے طمع دران ننماید - و درین فتح هیچکس را سر موئے زخم نشد - مگر علي قلي خان را که زخمے باو رسید - و اسحق سلطان و تردي بیگ ولد بیگ میرک و بابا جوجک و جمعے کثیر (که پای دلیري در تعاقب لشکر منصور پیش برده بودند) دستگیر شدند - و میرزا هندال و حاجي محمّد این گرفتاران را بدرگاه والا آوردند و آنحضرت بموجب قواعد نصفت و معدلت فراخور استعدادات مختلف آن مردم را بلطف و قهر اختصاص دادند - و سجده های نیاز بدرگاه کارساز حقیقي (که جوادِ(۳) بے منّت و مفیض بے منّت است) بتقدیم رسانیدند ٭

و روز دیگر بشرائط محاصره پرداخته مورچلها قسمت فرمودند - روزے از مورچلے

---

(۲) در [بعضے نسخه] جمه ایست (۳) نسخهٔ [د] جواد بے منت و مفیض بے ضنت است ٭

Digitized by Google

ازین سرگذشت آنست که پیش از درآمدن سپاه نصرت قرین بدخشانات چون کار و بار میرزا کامران درانجا رواج گرفت شیرعلي اعتبار یافته از مستی غرور پیوسته بمیرزا بےادبانه سلوک میکرد - و در باب گرفتن قندوز و برآوردن میرزا هندال اهتمام مي‌نمود - تا آنکه میرزا او را بقندوز تعین کرد - میرزا هندال باقبال پادشاهي او را دستگیر ساخت - شرحش آنکه شبے پیادهٔ بسیار از لشکر قندوز گرد خانهٔ او را گرفتند - و او گریخته[2] خود را در جوی آب انداخت و یک دست او شکست - و بکمند کید خود دستگیر شد - و چون میرزا هندال او را بملازمت حضرت جهانباني آورد آنحضرت نظر بر اعمال ناشایستهٔ او نینداخته بر تقصیرات او رقم عفو کشیدند و خلعت خاصه مکرمت نموده غوري را نامزد او فرمودند - چه خاطر دور بین را نظر بر جوهر آدمي و دریافت اندازهٔ کار آمدن بود - چون در ذات او معنی مردانگي و سربراهي یافته بودند از چندین تقصیرات عظیمه (که هرکدام مستوجب سیاست بود) گذشته بنوازش چنین اختصاص بخشیدند - چه در میزان قدر شناسي امباب بخشش را از ابواب گذارش افزون یافتند *

و بعد ازانکه میرزا هندال بتوجهات پادشاهي معزز شد حکم جهان‌مطاع بصدور پیوست که حاجي محمد خان و جمعے دیگر برسم منقلا پیش روند - و میرزا سرگروه آنها باشد و جمیع مردم از اطاعت میرزا (که هرائینه موید دولت خواهد بود) عدول ننمایند - و در لوازم نیکو خدمتي از خود بتقصیر راضي نشوند - تا هریکے فراخور همت و خدمت بآرزوی خود بهره‌مندگردد - و در اواسط جمادی‌الاخری (۹۵۵) نهصد و پنجاه و پنج النگ قاضیان (که از مواضع اندراب است) مضرب سرادقات مجد و جلال گشت - قاضی اندراب و مردم توقبای و سالقانچي وبلوچ و جمعے از سپاهي و اویماق بدخشان و نوکران مصاحب بیگ شرف آستانبوس دریافتند - و مشمول عنایت پادشاهي شدند - و ازانجا کوچ بکوچ نهضت موکب عالي بطایقان روی نمود - اکثرے از امرای فرار کرده و میرزا عبدالله و جمعے کثیر از منتسبان میرزا کامران آنجا متحصن بودند - بمیرزا هندال و امرائے (که همراهش تعین شده بودند) حکم معلی شد که از آب تنگي[3] گذشته دستبردے شایسته نمایند - و مقارن این حال میرزا کامران از حدود قلعهٔ ظفر و کشم بایلغار خود را باین گروه وخیم العاقبت رسانید روز شنبه پانزدهم جمادی الاخری در بلندئے (که آنرا خلمان[4] میگویند) درمیان این مردم جنگ شد

---

(۲) در [بعضے نسخه] آویخته (۳) در [چند نسخه] بنگي (۴) نسخهٔ [ج ح] جلیپان - و نسخهٔ [ه] چلپان - و نسخهٔ [و] جلسپان *

Digitized by Google

موروثی تو مکشوف ضمیر اقدس است - چون رایات نصرت شعاع بآنحدود رسد بالطاف پادشاهي امتیاز تمام خواهي یافت - و میرزا ابراهیم را عنایت بسیار فرموده فرزند خواندند - و جلائل اشفاق پادشاهانه را شامل حال او ساخته رخصت پیش فرمودند - که رفته میرزا سلیمان را بر جمع لشکر و نظام مهام نبرد بدارد - و منتظر باشد که عنقریب عرصهٔ بدخشان مخیّم سرادقات اجلال خواهد شد - چون موکب اقبال بحدود طایقان رسد باستلام عتبهٔ عالي مبادرت نمایند - و حضرت مهد علیا مریم مکاني و نور دیدهٔ سلطنت و گلبن بهار خلافت حضرت شاهنشاهي را از موضع گلبار رخصت دارالسّلطنهٔ کابل فرمودند - و محمّد قاسم خان موجي را بداروغگی کابل نامزد فرموده بهمراهی حضرت قدسیّه رخصت دادند - که بدوام خدمت حضرت شاهنشاهي مشرّف بوده درضبط و ربط ولایت کمال اهتمام مرعي دارد - و چون در نواحی موضع بازارک از تومان بنجشیر نزول اقبال شد حاجي محمّد بابا قشقه و قاسم حسین سلطان و تردي بیگ و محمّدقلي برلاس و علّي (۲) قلي سلطان و میر لطیف و حیدر محمّد چولي را برسم منقلا فرستادند - بمجرّد آنکه فرستادها از کتل هندوکوه گذشتند مهدي سلطان و تردي محمّد جنگ جنگ و طایفهٔ (که در قلعهٔ اندراب بودند) رو بگریز نهادند - و بموجب حکم مطاع تردي بیگ و محمّد قلي برلاس بخوست شتافتند - که اهل و عیال این جماعهٔ تیره روزگار فرار نموده که آنجاست بدست آورند میرزا کامران سرمست بادهٔ غرور بحدود قلعهٔ ظفر بود - و امرای فرار نموده در طایقان هرچند بمیرزا در حفظ ممالک و سدّ طرق کابل اهتمام مینمودند بجائی نمیرسید - و ملّا خرد زرگر (که درانولا بمیرزا کامران کمال قرب داشت - و همواره باعث شرارت و فتنه بود) درین باب هرچند کوشش عظیم نمود سودمند نیفتاد - آخر قراچه خان و آن جماعه پیش بیني کرده مصاحب بیگ را فرستادند که عیال را از خوست بطایقان آورد - که مبادا لشکرے از کابل در رسد و این مردم اسیر شوند - و مقارن این حال تردي بیگ و محمّد قلي بحوالی خوست رسیدند مصاحب بیگ عیال را بیرون آورده بطایقان برد - همانا که این کهنه عمله اغماض عین کرده باشند *

و چون رایات عالي نزدیک اندراب رسید میرزا هندال از قندوز بشرف ملازمت استسعاد یافت - و شیرعلي را مقیّد بنظر در آورد - حضرت جهانباني میرزا را بتفقّدات گوناگون عزت (۳) بخشیدند - ازانجمله حکم شد که سواره احراز دولت ملازمت نماید - و مجملے

---

(۲) در [بعضے نسخه] علي قلي سلطان و میرلطف - و در [بعضے] علي قلي سلطان میرلطف (۳) نسخهٔ [ا] امتیاز بخشیدند *

Digitized by Google

این یورش نصرت قرین بر هر امرے لازم) لجرم روز دوشنبه پنجم جمادی الاولی (۹۵۵) نهصد و پنجاه و پنج بساعت مختار بآن صوب صواب با همت والا و بخت بیدار متوجه شدند و النگ چالاک (۲) مخیم اقبال شد - و بعد از دو سه روز ازانجا بقراباغ نزول اجلال فرمودند و تا ده دوازده روز بجهت بعضے مصالح ملکي دربن سرمنزل اقامت شد - و حاجي محمد خان با وجود آنکه (اخبار بیوفائی او اشتهار یافته بود) هوا خواهانه بشرف ملازمت رسید و قاسم حسین سلطان (که در حدود بنگش بود) نیز بآستان بوس شتافت - و بنظر التفات پرتو کامیاب شد - و در همین منزل میرزا ابراهیم برهنمونی کوکب سعادت از بدخشان ایلغار کرده بدولت بساط بوس معزز گشت - و انوار عنایات خاص بر ناصیهٔ دولت او تافت - و از عجائب (که مژده رسان فتوحات بےاندازه تواند شد) آن بود که دران ایام (که نهضت موکب عالي بصوب بدخشان قریب رسیده بود) آنحضرت در آفتابخانه (۳) ایستاده بودند - ناگهان بخاطر قدسي مآثر خطور نمود که [اگر این مرغ سفید (و آن مرغ بود که همواره درین (۵) کارخانه مي بود) بر کتف ما برآید - و آواز کند] نشان فتح و اقبال است - بمجرد خطور این نیت مرغ سعادت بال بپرواز آمد - و همای وار بال زنان برکتف عز و شرف نشسته سایهٔ سعادت برفرق دولت انداخت - آنحضرت شکرگذاري فرموده در پای او حلقهٔ نقره انداختند ٭

و از سوانحے (که مقدمة الفتح را سزاوار باشد - و بمیامن اقبال روزافزون بظهور پیوست) آنست که چون میرزا ابراهیم بنواحی پنجشیر رسید تمر شغالي سر راه میرزا گرفت - ملک علي پنجشیري با قوم و قبیلهٔ خود با میرزا اتفاق نمود - و میرزا ابراهیم با تمرعلي شغالي جنگ مردانه کرد - و بشمشیر خون آشام کار او تمام ساخت - و ملک علي پنجشیري را بجهت احتیاط همراه گرفت - که بملازمت حضرت جهانباني آورد - و این دولتخواه ساده لوح بفکر ناقص زمیندارانه از همراهی میرزا ابراهیم تخلف نمود - و بعد از مبالغه بجنگ در آمد - میرزا با آنکه معدودے همراه داشت دستبردے عظیم نموده جریده خود را بآستانبوس والا رسانید - روز دیگر ملک علي برادر خود را فرستاده ازروی تقصیر و خجالت معذرت نمود - و سر تمر شغالي را فرستاد - آنحضرت اورا بخلعت و انعام سرافراز فرموده رخصت دادند - و منشور امتمالت و تشریف عالي برای برادر او مکرمت شد - و رقم فرمودند که میرزا ترا نشناخت - دولتخواهی

---

(۲) نسخهٔ [ج] جالاک (۳) در [بعضے نسخه] روزگار او (۴) در [چند نسخه] آفتابه خانه (۵) نسخهٔ [ا] درین خانه ٭

Digitized by Google

بکابل مراجعت نماید - و ازانجا سامان و سرانجام یورش والا دلخواه نموده متوجّه بدخشان شوند و کوته‌اندیشان فرار نموده تمرعلي شغالي را (که وکیل قراچه خان بود) در پنجشیر[2] گذاشتند که دران حدود با خبر بوده اخبار کابل میرسانیده باشد - و خود از کتل هندو کوه گذشته در کشم بمیرزا کامران ملحق شدند - و حضرت جهانباني روز دیگر مراجعت فرموده اُرته باغ را بفر قدوم گرامي طراوت[3] بهار بخشیدند - و جمعے ازین شوربختان را (که حقوق موائد تربیت پادشاهي نشناخته بحرام‌نمکي سر برداشتند) لقبهای مناسب حال نهادند - چنانچه قراچه قرابخت و اسمٰعیل خرس - و مصاحب منافق - و بابوس دیّوث - و مناشیر اقبال بمیرزا هندال و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم فرستادند که استعداد نموده منتظر ورود موکب عالي باشند - و فرمان شد که حاجي محمّدخان از غزنین خود را زود بعتبه بوسي رساند *

درین ایّام (که استعداد لشکرکشی بدخشان پیش‌نهاد همّت عالي بود) همه وقت بکهن سالان خردمند و برنایان دانشور (که جوهر اخلاص از ناصیهٔ احوال ایشان میتافت) مشورت میفرمودند - جمعے (که نه دل شجاعت‌قرین و نه خرد دور بین داشتند) برفتن قندهار ترغیب میکردند - تا ازانجا سامان و سرانجام لشکر نموده متوجّه دفع فتنهٔ میرزا کامران شوند - و گروهے (که منشور فرزانگي با طغرای مردانگي بدست داشتند) در رفتن بدخشان موافق رای جهانگشای پادشاهي اهتمام مي‌نمودند - روزے از محمّد سلطان پرسیدند که تو چه میگوئي - او بعرض رسانید که میرزا کامران از رفتن این حرام‌نمکان مغرور شده است - همانا که در آمدن اینحدود پیشدستي نماید - چنان بخاطر میرسد که (اگر مواکب پادشاهي پیشتر از کتل هندوکوه گذرد) فتح از جانب اولیای دولت است - وگرنه نعوذبالله نقش بطور دیگر خواهد نشست - حضرت جهانباني فرمودند که وخامت عاقبت مغروران مکرّر مشاهد همگنان شده - اگر او مغرور است ما بدرگاه الٰهي نیاز مندیم - و این بیت بر زبان حقیقت بیان راندند * بیت *

* مبادا کس بزور خویش مغرور * که مغروري کلاه از سر کند دور *

و فرمودند که توقّف ما چه صورت دارد - انشاءالله تعالی در همین زودي از کتل عبور خواهیم فرمود *

نهضت موکب جهانگشای حضرت جهانباني جنت آشیاني ببدخشان - و بفتح و فیروزي رجوع بکابل

چون (پیش‌نهاد همّت جهانگشا نهضت موکب عالي بصوب بدخشان بود - و تقدیم

---

(۲) در [اکثر نسخه] پنجهیر (۳) نسخهٔ [۵] طراوت تازه *

Digitized by Google

و درینولا قراچه خان (که خدمات شایسته بجای آورده مورد عنایت بیغایت شده بود) ازانجا (که ظرفش تنگ بود - و باده فراوان) پیمانهٔ حوصله اش لبریز شد - و حساب کار و پایهٔ حالت خود و مرتبهٔ والای صاحب نشناخته پا از جادهٔ اعتدال بیرون نهاد - تا آنکه بمقتضای کم‌خردی (که لازم حال طویل‌قامتان بے اعتدال است) سخنانے (که مستان و دیوانگان نگویند) از نشهٔ غرور بر زبان آورد - ازانجمله استدعا نمود که خواجه غازي را (که بجایزهٔ نیکوخدمتي و کفایت اندیشي بمنصب دیواني اختصاص یافته بود - و دست نوازش خسروانه بر فرق تربیت او رسیده) بسته پیش من فرستند - تا گردنش بزنم - و منصب او بخواجه قاسم توله عنایت فرمایند - چون امثال این امور از حضرت جهانباني (که مصدر عدل و رافت بودند) صورت نمي‌یافت ازانجا (که بخیال فاسد خود را ستون دولت قاهره میدانست) از تیرگی بخت و برگشتگی طالع جمعے کثیر را از راه برده بجانب بدخشان روان شد - و بابوس و مصاحب بیگ و اسمٰعیل بیگ دولدي و علي‌قلي اندرابي و حیدر دوست مغل و شیخم خواجه‌خضري و قربان قراول تا قریب سه هزار سوار کارآمدني (که از فریب‌دادهای او بودند) از راه کتل ملار بعزم بدخشان بادیهٔ ضلالت پیمودن گرفتند *

و چون این خبر بمسامع علیه رسید خواستند که همان لحظه بنفس نفیس خود توجه فرموده این بخت برگشتگان را (که از قبلهٔ سعادت رگردان شده اند) تادیب فرمایند - بملاحظهٔ ورود ساعت مختار خود بدولت توقف فرموده بعضے از ملازمان بارگاه اقبال را بتعاقب آن بیدولتان امر[۲] فرمودند - و همچنان هرکه از ملازمان یکجهت مي آمد دفعه دفعه روانه میساختند چنانچه تردي بیگ خان و منعم خان و محمد قلي برلاس و عبد الله سلطان و دیگر دولتخواهان پي یکدیگر شتافتند - و نزدیک به نیم روز (که ساعت مسعود در آمد) حضرت جهانباني خودبدولت و اقبال سوار سمند نصرت[۳] شدند - جمعے از یکه‌جوانان پیش رفته درحوالی قراباغ بچذاول آن خودسران گریزپای رسیده دستبردے نمایان نمودند - و آخرهای روز در سرجوی سوري بقراچه خان دست و گریبان شدند - درین هنگام شب درمیان جان این تاریک دلان درآمد در پناه ظلمت شب گریخته پریشان شدند - و از پل غوربند گذشته پل را ویران کردند - و جمعے (که تعاقب این فرقهٔ بخت برگشته کرده بودند) مراجعت نموده در قراباغ بشرف آستان‌بوس استسعاد یافتند - و رای جهان آرای حضرت جهانباني بران قرار گرفت که موکب عالي

---

(۲) نسخهٔ [د] تعین (۳) نسخهٔ [ز] شوکت *

Digitized by Google

و فارسي بغايت موافق افتاده در دقائق تخيلات شعري نكته سنجي و موشگافي ميفرمايند - از كتب نظم مثنوي مولوي و ديوان لسان الغيب خود بسعادت روان ميخوانند - و ازحقائق و لطائف آن التذاذ مي يابند - و اين بيت گرامي از نتائج فكر آنحضرت است * بيت *

نيست زنجير جنون در گردن مجنون زار * عشق دست دوستي در گردنش افكنده است

وبزبان هندي نيز معاني رنگين منظوم ساخته اند - كه كارنامهٔ اين فن تواند بود *

* مصراع * * اى تو مجموعهٔ خوبي ز كدامت گويم *

القصه (چون چندگاه پيش آن افادت انتساب بخواندن زبونتر از ناخواندن اشتغال داشتند) اهل ظاهر بر عدم كوشش آخوند حمل كرده در تغيير آن اهتمام نمودند - و آن بيچاره را معزول ساخته خدمت او را بمولانا بايزيد مقرر ساختند - و ندانستند كه كارفرمايان ابداع اهتمام دارند كه ضمير الهام پذير آن نور پرورد ايزدي محل انعكاس نقوش مدادي و مورد انطباع مواد علوم ظاهري نگردد *

و بالجمله حضرت جهانباني درين ايام سعادت فرجام در دار السلطنهٔ كابل انتظام بخش ممالك بوده توجه كشورگشاى بيورش بدخشان و بآخر رساندن كار ميرزا كامران مبذول ميداشتند ميرزا كامران از اعانت ميرزا سليمان و ميرزا ابراهيم نا اميد شده بخيالات فاسد متوجه بلخ شد كه باستعانت پيرمحمد خان بدخشان را بتصرف درآرد - چون بموضع ايبك رسيد حاكم آنجا نيك پيش آمده نگاهداشت - و حقيقت حال به پيرمحمد خان اعلام نمود - پيرمحمدخان مقدم ميرزا را مغتنم دانسته مردم معتبر را باستقبال فرستاد - و ميرزا را باحترام تمام بخانهٔ خود آورد و لوازم مهمانداري بتقديم رسانيد - و خود همراه ميرزا شده ببدخشان آمد - ميرزايان بقرارداد خود بحدود تنگ بدخشان رفتند - و اكثر بدخشان بتصرف ميرزا كامران درآمد - پير محمد خان جمعي را بكمك ميرزا گذاشته خود مراجعت نمود - و ميرزا بحدود كشم و طايقان آمد - و رفيق كوكه و خالق بردي را باجمعي از چغتائي و اوزبك بروستاق تعين كرد - ميرزا سليمان و ميرزا ابراهيم جمعيت كولاب بهم رسانده بر سر روستاق آمدند - و از جانب قلعهٔ ظفر و خملنكان رسيده با رفيق كوكه و ديگران نبرد مردانه كردند - و بسرنوشت آسماني شكست خورده باز خود را بحدود كوهستان كشيدند - حضرت جهانباني در دار السلطنهٔ كابل مسرت پيراى باطن انور بودند - و قرار داد خاطر اقدس آن بود كه بصوب بدخشان نهضت عالي فرمايند - و چون دلهاى ملازمان را بصفاى اخلاص و حسن عقيدت نمي يافتند اين يورش در پردهٔ تعوق و توقف ميماند

---

(۲) نسخهٔ [ا] افادت پناه (۳) در [جميع نسخ] ميرزا هندال (۴) نسخهٔ [د] خلكان - ونسخهٔ [و] خامكان *

Digitized by Google

آنحضرت بهمان عزیمت اوّل راجع بوده بجانب بدخشان نهضت فرمودند - چون مشیّت ایزدي باین یورش نرفته بود کتل هندوکوه را برف سنگ راه شد - و شورش عجبی دران کتل پدید آمد که عبور دشوار بود - بمقتضای صلاح وقت متوجّه کابل شدند - و عزیمت تصمیم یافت که در موسم بهار عنان توجّه بصوب بدخشان منعطف فرمایند ٭

مکتب نشستن حضرت شاهنشاهي - و دیگر وقائع که دران ایام روی نمود

چون [در مکتب‌خانهٔ علم الٰهي (که لوح محفوظ رقوم ازلي و ابدي‌ست - و جمیع علوم و فهوم دران حریم حضور اطفال مکتب تعلیم اند) مثبت و مرقوم شده که صاحبان عقل هیولاني را در مبادی ظهور نطق بتعلیم حروف مرکّبه و اکتساب علوم مکتسبه (که بتلاحق افکار و تجارب افهام فراهم آمده) درآرند - و بتدریج و ترتیب خاص سیر در مسالک مآثر عقول فرمایند] در هفتم شوّال این سال (که از عمر ابدپیوند حضرت شاهنشاهي چهار سال و چهار ماه و چهار روز شده بود) بآئین رسم و عادت آن آموختهٔ درسگاه الٰهي و رموزدان دبستان ربّاني را در مکتب بشري درآوردند و ملّا زاده ملّا عصام‌الدّین ابراهیم را باین خدمت گرامي شرف اختصاص بخشیدند - اگرچه در نظر ظاهر بینان بآموزش فرستادند امّا در دیدهٔ دوربینان بارگاه ظهور آنحضرت را بپایهٔ والای آموزگاري بردند - و از غرائب آنکه حضرت جهانباني (که از علوم آسماني آگاه بودند - و بدقائق نجوم میرسیدند) باتّفاق ستاره شماران باریک بین و سطرلاب دانان وقت شناس ساعتی خاص برای افتتاح تعلیم آنحضرت تعیین فرموده بودند که در ادوار و اعمار بهم نتواند رسید - چون ساعت مختار رسید آن مودّب بآداب الٰهي در لباس بازي درآمده در پردهٔ احتجاب مختفي شدند و با آن همه توجّه و اهتمام پادشاهي هرچند تکاپوی فرمودند پی بآنحضرت نبردند - و آگاه دلان روشن‌ضمیر ازین سرّ بدیع دریافتند که مقصود ازین آنست که آن خداوند خرد والا (که مخصوص تعلیم ایزدي‌ست) بعلوم رسمی روزگار مشوب و منسوب نشود - تا در هنگام ظهور این خدیو نکته شناس بر زمانیان ظاهر شود که دانشوری این پادشاه دانشوران از قسم موهبتي ست - نه از جنس مکتسبي - و باوجود این معني بر ضمیر اقدس آنحضرت نقوش حرفي و علوم رسمي (چه ازانچه رقمزدهٔ قلم اهل فنون شده - و چه ازان نکات و اسرار که از مبدأ فیّاض بے توسّط تعلیم و تعلّم بر باطن انور فایض‌گشته) جلوهٔ ظهور دارد - و لهذا ارباب حکمت و اصحاب ریاضت و صاحبان علوم ظاهري و وارثان صنائع کلّي و جزوي چون در بساط حضور اقدس میرسند از شناسائی خود سر خجالت بگریبان تأمّل فرو برده حیران میمانند - و طبع الهام‌پذیر آنحضرت بگفتن نظم هندي

Digitized by Google

نمي‌آيد - ميرزا خواست كه از غوري بگذرد - يكي از قلقچيان ميرزا را دشنام داد كه همراه اين مرد چه ميشويد (و اشارت بميرزا كرد) كه اگر نسبت بقوت و عرق حميت حضرت گيتي‌ستاني داشتي هرگز از حاكم غوري باين زبوني نگذشتي - و او را مفت نگذاشتي - ميرزا از طعن او آزرده شده گفت كه چرا بيصرفه‌گوئي ميكني - و حساب نمي‌فهمي - من از بي‌سرانجامي شما انديشه‌مند شده باين روش ميگذرم - اگر در شما سامان جنگ مي‌بود كي چنين ميگذشتم - آن ديوانه باز سخنان درشت بميرزا گفت - ميرزا برگشته بحاكم غوري جنگ كرد - و شكست بجانب حاكم غوري افتاد و غوري بدست ميرزا درآمد - و ميرزا را بقدر سامانے بهم رسيد - و شيرعلي را درانجا گذاشته ببدخشان متوجه شد - و كس پيش ميرزا سليمان و ميرزا ابراهيم فرستاد - كه مگر آنها باعانت و امداد كمر موافقت بر بندند - ايشان برهنمونيء عقل صايب دولتخواهيء پادشاه‌را از دست ندادند و خود را از معاونت ميرزا كامران نگاهداشتند *

ميرزا كامران ببدرقهٔ اوهام باطله متوجه بلخ شد - كه به پيرمحمد خان التجا برده بكمك او بدخشان را متصرف شود - حضرت جهانباني قراچه خان را ببدخشانات تعين فرمودند - كه رفته بميرزا سليمان و ميرزا هندال و ساير اوليای دولت متفق گشته ميرزا كامران را بدست آورند يا آواره سازند - قراچه خان ببدخشان آمد - و باتفاق ميرزايان متوجه قلعهٔ غوري شد - درانجا شيرعلي و جمعے از مردم ميرزا كامران متحصن شدند - و جنگهای مردانه در پيوست - و جوانان نيك از طرفين كشته شدند - ازانجمله خواجه نور (كه از بهادران كارزار ميرزا هندال بود) افتاد و ملا ميركتابدار (كه از منظوران ميرزا هندال بود) نيز درجهٔ شهادت يافت - آخر ببدرقهٔ اقبال محصوران قلعه تاب نياورده فرار نمودند - و قلعه بدست اوليای دولت درآمد - درين اثنا خبر آمدن ميرزا كامران و پيرمحمدخان از بلخ رسيد - ميرزايان قرار جنگ نداده بشعاب جبال باز گشتند و قراچه خان بصوب كابل روانه شد - و حضرت جهانباني هرج و مرج بدخشان استماع فرموده عنان عزيمت بجانب بدخشان مصروف ساختند - چون غوربند مضرب خيام نصرت اعتصام شد قراچه خان آمده ادراك سعادت زمين‌بوس نمود - و بجهت آنكه (اسباب قراچه‌خان در مراجعت بتاراج ايماقات رفته‌بود) رخصت دارالسلطنهٔ كابل گرفت - كه سامان نموده زود بموكب عالي پيوندد آنحضرت بجهت خاطر او از غوربند كوچ كرده بموضع گلبار[۲] نزول اجلال فرمودند كه تا آمدن قراچه‌خان دل‌مشغولي بسير و شكار داشته باشند - و بعد ازانكه قراچه خان آمد اگرچه وقت گذشته بود

---

(۲) در [چند نسخه] گلبهار *

Digitized by Google

بوسیلهٔ میرزا سلیمان (و اگر آن نباشد بامداد اوزبکیه) کارے تواند ساخت - حضرت جهانبانی بدولت و اقبال حاجی محمد خان و جمعے را بتعاقب میرزا تعین فرمودند - و خود بتائید ایزدی دار السلطنهٔ کابل را (که وحشت سرای بغی و طغیان شده بود) بقدوم گرامی عشرت‌سرای انس گردانیدند - و حضرت شاهنشاهی مورد کرامات نامتناهی اقبال‌دار استقبال فرموده بدولت ادراک حضور کامیاب سعادت شدند - و مخدرات عصمت بشرف بساط بوس عالی اختصاص یافتند - و حضرت جهانبانی را از دیدار گرامی حضرت شاهنشاهی در دیده و دل نورے و حضورے تازه روی نمود - و کدام نعمت ازین زیاده‌تر تواند بود که دیدهٔ یعقوبی بجمال یوسفی روشنی‌پذیر گردد - و کدام راحت ازین بالاتر که بوصال چنان‌جگرگوشه دل چنین صاحبدلے آرام گیرد - بر شکر ملاقی ذات(۲) قدسیه و خجستگی احوال شریفه نذور و نیاز و صدقات اخلاص بتقدیم(۳) رسید - و بر دلهای افکار خلائق (که از آسیب حوادث خون بود) مرهمے تازه نهاده آمد و هر یکے بصدگونه پرسش و نوازش آرامش و آسایش یافت - و پراگندگیهای دلهای دردمندان بفراهمی بدل شد - و بر سریر نصرت و مسند عزت بفر دولت و شکوه اقبال حضرت جهانبانی و حضرت شاهنشاهی جای‌گرفتند - حاجی محمد خان و مردم دیگر (که بتعاقب میرزا کامران فرستاده بودند) اگر چه باو رسیدند امّا بافسون و افسانهٔ کهنه عملهٔ بیدولت او را نادیده انگاشته گذاشتند - اگرچه میرزا از میان بدر رفت امّا آق(۴) سلطان و اکثر مردم او بدست اولیای دولت افتادند - و از روی عدالت حقیقی باز پرس شده یکیک فراخور جریمه بسزا رسید - ازانجمله سلطان قلی اتکه و ترمون میرزا خویش عبد الله میرزا و حافظ مقصود و مولانا باقی یرغو(۵) و مولانا قدم ارباب و جمعے دیگر (که سر فتنه و فساد بودند) بیاسا رسیدند - میرزا کامران راه فرار اختیار کرد - و بمردم خود قرارداد که بکوه استالف رفته پناه میگیرم - و لشکر فراهم آورده اسباب جنگ آماده میگردانم - و خود با علی قلی قورچی آخر شب از راه منجد(۶) دره پنهانی متوجه بدخشان شد - و بعد از رسیدن هزارگونه آزار از هزارجات با هزاران خواری و رسوائی راهے پیش گرفت - میرزا بیگ (که از معتبران میرزا بود) و شیر علی با چندے در نواحی ضحاک بمیرزا ملحق شدند - و بغوری رسیده بحاکم آنجا میرزا بیگ برلاس پیغام داد و او را بخود خواند - او در جواب گفته فرستاد که از من حرام نمکی (که شعار بدگوهران است)

---

(۲) در [چند نسخه] ذوات (۳) در [اکثر نسخه] بتقسیم (۴) نسخهٔ [ح] آقا سلطان (۵) نسخهٔ [ا ح] برغو - و در نسخهٔ [و] این لفظ نیست (۶) نسخهٔ [ح] نجد دره ٭

Digitized by Google

جدّ و جهد بیشتر از پیشتر نموده کار بر میرزا تنگتر گرفتند - و چون همه اندیشهای او نا درست آمد از راه روباه بازي بشق چاپلوسي و گربه‌لابگي زد - و اظهارِ خجالت و ندامت نموده از راه تملّق پیش آمد - و بوسیلهٔ قراچه خان بموقف عرض رسانید که ازگذشته پشیماني دست داده است اکنون میخواهم که در خدمت بوده تلافي و تدارکِ ایّامِ گذشته نمایم - و بخدماتِ پسندیده دلِ حق‌گذارِ آنحضرت را بخود مهربان گردانم - اکنون جایزهٔ این ندامت و صلهٔ این ضراعت و خجالت آنکه جان و مال در حمایتِ مروّتِ آنحضرت باشد - آنحضرت بمقتضای بزرگ‌نهادي و بلند همّتي سخنانِ او را بپایهٔ قبول داشته در مهامِ اهتمامِ سخت‌گیري تجویزِ تخفیف فرمودند و (چون میرزا هندال و قراچه‌خان و مصاحب‌بیگ و اکثرِ اعیانِ لشکرِ اقبال از مشربِ عذبِ اخلاص بهرهٔ تمام نداشتند) بقصدِ گرمیِ هنگامهٔ خود (که شعارِ کهنه عملهٔ آشوب طلب است) نخواستند که میرزا بملازمت آید - از اخلاص و حقیقت چه گویم [که آن گوهرے‌ست بے بها و جوهرے‌ست کمیاب - اگر در تورانیان (که دایم آنجا نایاب‌است) کم باشد چه عجب] عقلِ معامله‌فهم که در گروِ سود و زیانِ ظاهریِ خود است) نداشتند - تا پاداشِ نیکي نیکي میکردند - این کوردلان در برابرِ نیکي اسبابِ بدي سرانجام دادند - و ازین زبونتر آنکه پیوسته اسبابِ مردم آزاري و خونریزیِ ناحق آماده ساخته (باندیشهٔ تباهِ آنکه بزرگیِ ایشان زیاده شود - و روزي فراخ) سرمایهٔ آشوب و فتنه گشتند - چه‌عقلها هم‌آغوشِ ایشان بود - و چه خیالها هم‌زانو داشتند - اگر ادنیٰ مراتبِ اخلاص را میدانستند (که چه دولتها درست) هرائینه این نوع زیان بخود نمي پسندیدند اگر از دار القدسِ اخلاص خبرے نداشتند از بازارِ معامله دانی چه شد که بدین گروه خبرے نرسید و اگر گوشِ هوشِ ایشان این را نمي‌شنود کاشکے وبالِ دل‌آزاري دانستندے - تا تیشهٔ تیزِ چنین بر پای خود نزدندے •

بارے این جماعه بفکرهای نادرست میرزا را رمانیدند[۲] - وگفته فرستادند - که بامّید که در قلعه مي‌باشي - و بکدام امّید بدرگاه مي‌آئي - روز بروز اسبابِ قلعه‌گیري آماده‌تر میشود باید که زود تر خود از فلان مورچل (و بمورچلِ حسن‌قلي آقا نشان دادند) بیرون روي میرزا باشارتِ این جماعه از دروازهٔ دهلي برآمده از همانجا (که نشان داده بودند) شبِ[۳] پنجشنبه هفتمِ ربیع الاوّل (۹۵۴) نهصد و پنجاه و چهار طریقِ فرار سپرد - و متوجّه بدخشان شد - که شاید

---

(۲) در [بعضے نسخه] رهانیدند (۳) نسخهٔ [ط] شب هیزدهم اردي بهشت ماه جلالي سال چهار صد وشصت و نه موافق شب پنجشنبه •

Digitized by Google

عبرتِ سایرِ ناحق‌شناسان گردد - وهرائینه چون بدیدهٔ بصیرت نظر میرود این‌قسمِ مجازات و مکافات (که بمدارج و مراتب بظهور آید) در اتعاب و ایلام[۲] سخت‌تر وجانکاه‌تر است •

و چون این امرِ ناپسندیده ازان طایفهٔ بیباک بظهور آمد دستِ قدراندازان در لرزه شد و تیرها براهِ اعوجاج رفت - و فتیلهای تفنگ افسرده گشت - سنبل خان میرآتش نیز در مزاجِ حرارت امتزاجِ خود برودتے تمام احساس کرد - و بخود پیچید که این از چه رهگذر توانند بود سبحان‌الله آنچه (بدکارانِ تبه رای آنرا منقصت خیال کرده درِ ستیزه میگشایند) آن وسیلهٔ کمال و دست‌آویزِ راحت میشود - چنانچه این حال مصداقِ آنست - اول در چنین جای خطرناک از آسیبِ بندوق اندازانِ کم‌خطا و آتش‌افگنانِ سحرپرداز در حفظِ ایزدی بوده سرمایهٔ خجالتِ بداندیشانِ سیاه‌دل و پیرایهٔ هدایتِ مسترشدانِ آگاه درون شود و ثانیًا باعثِ ظهورِ چنین خارقِ عادتے گردد که آتشها سردی نمایه - و فتیلها در نگیرد و چون سنبل‌خان را نظر بر مسقطِ تیر افتاد حدیدالبصر بود حضرتِ شاهنشاهی را شناخت نزدیک بود که از نهیبِ این حادثه روح از ابدانِ ناظران مفارقت کند - و جمیعِ بندوق‌اندازان قالب تهی کنند - و سرِّ این معاملهٔ بدیع را سنبل خان دریافت که مرد شدنِ آتشها را سبب این بوده - در ساعت دست از توپخانه باز داشت - و فرقهٔ متفرقهٔ باغیه زمانے از شدائدِ توپخانهٔ عالی نجات گونه یافتند - هرجا که حفظِ الٰهی حارسِ حالِ برگزیدهٔ او شود مکائدِ بشری را چه یارای آن که با او ستیزه نماید - اگرچه بیخردان این شغلِ ناپسند بظهور آوردند امّا حکمتِ الٰهی مقتضی توضیحِ سرِّ این حالت و تبیینِ معنی این‌حقیقت بود که بر عالمیان کشفِ این‌کرامت گردد - تا هرکس فراخورِ فهم و حوصلهٔ خود در کنهِ آن غور نماید - و بمقدارِ دریافتِ خود از خیر و شر دریابد - و بالجمله بدنفسان این عمل را وسیلهٔ تخفیفِ شدّت و سخت‌گیری (که بایشان متوجّه بود) گردانیدند - و دور بینانِ حقیقت‌شناس این حرکت را سببِ قربِ زوالِ آن بیدادگران شمردند •

درین اثنا میرزا الغ بیگ از زمینِ‌داور و قاسم حسین خان شیبانی[۳] از قلات و خواجه غازی (که در اردوی شاه مانده‌بود) و شاه قلی‌سلطان (که به بیرام خان خویشی داشت) از قندهار و جمعی از بدخشان بملازمت شتافتند - آنحضرت مورچلِ این مردم در جانبِ دروازهٔ پارک عنایت فرمودند و این جماعتِ سعادت منش در آدابِ خدمت کمرِ اهتمام بستند - و بهادرانِ حقیقت اساس

---

(۲) در [چند نسخه] آلام — و بران تقدیر اتعاب بالفتح باید خواند (۳) در [بعضی نسخه] سیستانی •

Digitized by Google

چه مي‌ترسانی - اگر فرزندان ما را امرے واقع شود عوض آن بآساني ميسّر است - آنحضرت قراچه خان و مصاحب بيگ را طلبداشته بلطفهای نمايان خوشوقت ساختند - و بعنايتهای تازه نوازش فرمودند - ميرزا در عرض و ناموس مردم دست زده بفرزندان و زنان مردم بغايت ناشايسته پيش آمد - زن محمّد قاسم خان موجي را پستان بسته آويخت - و چون ميرزا بيمار رنج و حسد بود هر مخالفتے (که بظاهر با حضرت جهانباني ميکرد) در معني آن ستيزه و مخالفت با دادار جهان آفرين پيش گرفته بود - و اين چنين ستيزه‌کار هرکارے که اختيار کند لامحاله بهيچ وجه راست نيايد - و بسر در افتد - و سرانجام کار موجب خسران دين و دنياي او شود *

ظهور کرامت عليا از حضرت شاهنشاهي - و فتح کابل

ميرزا کامران از بيهوشي و بيخردي برای محافظت خود آن نو باوهٔ بوستان سلطنت و باکورهٔ بهارستان خلافت يعني حضرت شاهنشاهي را در برابر توپ آورده در چنان مقامے (که از قدر اندازان لشکر منصور مور و ملخ را عبور دشوار بود) نگاهداشت - اين چه آدميّت و مردمي ست - و آئين کدام ددي و ديوساري‌ست - زبان گويندهٔ اين گفتار چگونه لال نشد و دست برندهٔ اين کار چرا از کار نرفت - که آن درجهٔ اقبال‌را باين نيّت بر گيرد - و باين قصد بنشاند چشمے [که حقوق صوری حضرت جهانباني (که برادر بزرگ - و بجای پدر بزرگوار - و ولي‌نعمت او بودند) نه بيند] جمال جهان آرای حضرت شاهنشاهي (که در نقاب عزّت مخفي بود) چگونه در هنگام صغر و ايّام صبا تواند ديد - دلے (که از اندوه حسد پايمال غم بوده با خدای بزرگ در منازعت باشد) مواطع نور الٰهي (که در مظهر بشري مودع بود) چون در يابد کسيکه راه صلاح خود نه بيند چگونه مصلحت غير بشناسد - و (چون حکمت ايزدي آن مظهر انوار غيب‌الغيب را در کنف حمايت و ظلّ حراست و عنايت خود از آفات و بليّات در زمان سلامت و مکان عافيت نگاهداشته متکفّل صلاح احوال و انتظام اوضاع آن يگانهٔ روزگار شده بود) اين بدسگالان ستم کردار را در ساعت بجزای اعمال و جزای افعال خويش نرساند - بلکه ارادت و مشيّت پروردگار در حقّ آن حق ناشناسان برين وجه مقدّر شده بود که در کشاکش روزگار برده و در خاکستر نکبت و مذلّت انداخته بمرور ايّام درجه بدرجه و مرتبه بمرتبه در گدازش آورد و کردارهای ناهموار آن ستم‌انديش را بتدريج درکنار پاداش نهد - تا از مشاهدهٔ آن عقوبت عاقبت

---

(۲) نسخهٔ [ح] روزے ميرزا کامران (۳) نسخهٔ [ا ط] صغرسن (۴) در [اکثر نسخه] درگذارش *

Digitized by Google

(که باعث این فتنه بود) به تیر بندوق آتش بخرمن هستی او افتاد - و جلال‌الدین بیگ را (که از معتبران میرزا بود) زخم کاري رسید - و اکثر مردم زخمي شدند - و از ارادهٔ خود باز آمده دروازهٔ قلعه بستند - شیرعلي از درآمدن قلعه مایوس شد - و بجانب غزنین شتافت حضرت جهانباني خضر خواجه خان و مصاحب بیگ و اسمعیل بیگ دولدي و جمعی کثیر را بر سر ایشان تعین فرمودند - که بپایمردی همت رفته این بیدولتان را دستگیر کنند - فرستادها در کتل سجاوند بشیرعلي رسیدند - و جنگ در پیوست - و لشکر پادشاهي نصرت یافت - و اکثر اسباب و اموال و اسپان بدست افتاد - و جمعی کثیر دستگیر شدند - و شیرعلي با معدودے بجانب هزارجات رفته بخانهٔ خضر خان پناه برد - فرستادها مظفر و منصور با غنائم فراوان رسیده مشمول عواطف نامتناهي گشتند - و سوداگران تاراج شده (که التجا بدرگاه مقدس آورده بودند) حکم شد که هرکه (اسباب و اسپ خود بشناسد) بگیرد - و اکثر اسپان و اسباب بصاحبان مال رسید و این معني باعث تازگی اقبال شد - و باغیان اسیر را در برابر مورچلها آورده علانیه بعقوبتهای گوناگون از هم گذرانیدند - تا باعث بیداری غنوده بختان بستر ضلالت شود *

میرزا کامران (چون از همه دروازهای تدبیر آمد وشد نمود - و از هیچ بابے برکامرانی خود ظفر نیافت - و بجز ناکامي راے نگشود) همت ناقص خود را بر سیاست کودکان[2] معصوم و طفلان بےگناه و آلودگی پاکدامنان مصروف داشته زن بابوس را باهل بازار سپرد - و خون سه پسر او را (که یکی هفت‌ساله - و دوم پنج‌ساله - و سیوم سه‌ساله بود) بعذاب تمام بر خاک ریخت - و از فراز قلعه نزدیک مورچل قراچه بیگ و مصاحب بیگ انداخت - و سردار بیگ پسر قراچه بیگ و خدا دوست پسر مصاحب بیگ را بکنگرهای قلعه بسته آویخت - و پیغام فرستاد که آمده مرا به بینید - یا مرا راه دهید - تا بدر روم - یا پادشاه را از محاصره برخیزانید - و گرنه پسران شما را مثل پسران بابوس خواهم کشت - قراچه خان (که دران زمان وکیل مطلق بود) آواز بلند برداشته گفت حضرت پادشاه سلامت باشند - خان و مان و فرزندان ما (که عاقبت در عرصهٔ تلف اند - و نابود شدن ایشان ناگزیر) چه ازین بهتر که در راه صاحب و ولي نعمت بکار آیند فرزندان چه باشند که جان ما فدای حضرت است - ازین اندیشهای نادرست بگذر - و از عالم دولتخواهي و راه بیچارگي آمده ملازمت کن - که سرمایهٔ نجات و پیرایهٔ حیات تو همان تواند بود تا به آنچه (از خیرخواهی تو از دست ما آید) بجان کوشیم - وگرنه ما را بکشتن فرزندان

---

(۲) در [چند نسخه] کرچکان *

Digitized by Google

محمد قاسم و محمد حسین (که خواهر زادهای پهلوان دوست میر بر بودند - و الحال هر کدام درخور استعداد تربیت یافته در سلک امرای عظام و هواخواهان حقیقت منش بمراتب عالیه شرف اختصاص دارند) بدستیاری بخت بیدار از برجی (که میان دروازهٔ آهنین و برج قاسم برلاس بود) خود را انداخته در عقابین بپابوس گرامی استسعاد یافتند و چون عقابین بصید سعادت جاودانی کامیاب شدند - و مشمول عنایت بیغایت گشتند *

و در عین جنگ و جدل قافلهٔ کلان از ولایت بچاریکاران آمد - اسپ و اسباب بسیار دران قافله بود - میرزا کامران شیرعلی را با جمعی کثیر از معتمدان خود تعین نمود که رفته آن اسباب بگیرد هر چند [تردی محمد جنگ جنگ (که از معتبران میرزا بود) منع کرد - و بصریح گفت که اگر حضرت جهانبانی خبردار شوند و مردم خود را فرستاده سر راه ما بگیرند و نگذارند که بشما ملحق شویم هم کار شما ساخته نمیشود - و هم حال ما بتباهی میکشد] میرزا (که چشم بر اموال مردم دوخته بود) این سخن را بگوش هوش در نیاورد - و لشکر را بسرکردگی شیرعلی نامزد ساخت همان لحظه این خبر بمسامع علیه رسید - حاجی محمد باین خدمت مقرر شد - که آن ظلمه را ازین تعدی و تاراج باز دارد - حاجی محمد بعرض اشرف رسانید که آن جماعت شباشب رفته اند - و کار خود ساخته - اگر ما تعاقب کنیم و بایشان دوچار نشویم از دست میروند اگر صلاح دولت باشد مورچلها و سر راهها و گذرها را استحکام دهیم - تا نتوانند بدرون قلعه رفت حضرت جهانبانی را این رای موافق آمد - خود بدولت و اقبال از کوه فرود آمده در استحکام موارد و مداخل اهتمام فرمودند - شیرعلی و تردی محمد جنگ جنگ و سایر مردم (که بسوداگران رسیدند) اسباب ایشان را بزور کشیده گرفتند - و بسیارے از متاع سوداگران بتاراج رفت و چون مراجعت نموده خواستند که بقلعه در آیند مستحکمی راهها و گذرها ظاهر شد - تردی محمد و شیرعلی باهم بگفت و گو درآمدند - تردی محمد جنگ جنگ گفت اینک سخن من پیش راه آمد هر چند بچپ و راست نگاه کردند راهے (که توانند بقلعه درآمد) نیافتند - سرگردان شده خود را بکنارے کشیدند - و منتظر فرصتے شدند که بحیلهٔ خود را درون قلعه اندازند *

روزے باقی صالح (که از یکه جوانان مردانهٔ حصاری بود) بجد شده میرزا کامران را نزدیک دروازهٔ آهنین آورد - و بگزاف گفت که بیک حمله شیرعلی را از همین دروازه بدرون می آرم چون دروازه گشوده جمعی از دلیران میرزا قدم پیش نهادند مردم مورچل محمد قاسم خان موجی و قاسم مخلص و جمیل بیگ حاضر شده داد آگاهی و مردانگی دادند - سنبل خان با شصت هفتاد نفر غلام در بندوق اندازی کارپردازی کرد - جمیل بیگ بشهادت رسید - باقی صالح

Digitized by Google

نموده بدروازهٔ آهنین خود را رسانیدند - و میرزا خضر خان و جمعی ارغونیان راه هزارجات گرفتند - و شهربند بتصرّف اولیای دولت قاهره درآمد - و آنحضرت آنروز در باغ قراچه خان نزول اجلال فرمودند - و خیلی از مفسدان بد سرانجام (که در جنگ گاه بدست اولیای دولت افتاده بودند) بیاسا رسیدند - شیرعلي سراسیمه بقلعه درآمد - و مضطربان قلعه را اطمینانی حاصل شد ٭

و حضرت جهانباني ازانجا سیر باغ دیوانخانه و آرته باغ نموده بکوه عقابین (که بر قلعهٔ کابل مشرف است) نزول اقبال فرمودند - و توپها و ضربزنها نصب کرده سر میدادند - و هر روز مردم میرزا کامران برآمده چپقلشهای مردانه میکردند - مهدي خان و چلمه بیگ خویش او و بابا سعید قبچاق و اسمعیل کور و ملا مبتلائي اوجي و تیره بختی چند دیگر از لشکر منصور فرار نموده پیش میرزا کامران رفتند - حضرت جهانباني بقراچه خان و حاجي محمّد خان و جمعی دیگر فرمودند که رو بروی دروازهٔ پارک جای اردوی معلّی به بینید - که آنجا نزول اقبال صلاح دولت است - و در محاصرهٔ قلعه بیشتر توجّه نموده و مورچلها تصمیم کرده کار بر میرزا تنگتر باید گرفت - فرستادها در جست وجوی منزلگاه بودند که سي چهل کس بیکبار از دروازهٔ پارک بیرون آمده ایستادند - حاجي محمّد خان با جمعی از مردم پادشاهي بجانب این جماعت تاخت آنها تاب مقاومت و ایستادن نیاورده رو بقلعه گریختند - درین اثنا شیرعلي از اندرون قلعه برآمده بحاجي محمّد خان چپقلش نمایان کرد - و بدست راست او زخم کاري از دست شیرعلي رسید - درین زد و خورد مردم پادشاهي زور آورده شیرعلي را بدرون قلعه گریزاندند و حاجي محمّد خان را از ناتواني و ضعف برداشته بخانهٔ او بردند - و مدّتی بیمار بود - و شهرت چنان یافت که ودیعت حیات سپرده است - حضرت کس پیش او فرستادند که سوار شده بمورچلها خود را نماید - بموجب اشارت مقدّس سوار شد - و بازار شماتت اعدا کساد یافت - روزی میرزا سنجر پسر سلطان جنید (که داغ بی حقیقتي بر جبین حال خود نهاده رفته بود) از قلعه برآمده تاخت - اسپ سیخ جلو بود - او را برداشته تا باغ بنفشه آورد - قوي بازوان حقیقت ورز او را دستگیر کرده بحضور اقدس آوردند - و آنحضرت جان بخشي فرموده بزندانخانه فرستادند

---

(۲) در [اکثر نسخه] بیراهه (۳) نسخهٔ [ط] و دلداد های قلعه را (۴) نسخهٔ [د] کوز (۵) نسخهٔ [ه] ملا بلائي اوجي (۶) در [اکثر نسخه] اوجي (۷) نسخهٔ [ا و ح] بارک - و در [بعضی نسخه] پارک (۸) نسخهٔ [ه] سنجر برلاس ٭

Digitized by Google

متذبذب درونان معامله نافهم و متزلزل خاطران بے سرمایهٔ حقیقت کوشیدند - و به پیمان و عهود خاطر واماندهٔ ایشان را بجای آورده مجلس کنکاش منعقد ساختند - رخصت یافتهای سخن بموقف عرض رسانیدند که چون میرزا کامران شهر بند کرده خود متحصن شده است لایق آنست که از کابل گذشته بحدود بوري و خواجه[۲] پشته نزول اقبال واقع شود - تا آذوق بعسکر فیروزي اثر میرسیده باشد - رای همه برین قرار گرفت - و از زمزمه سوار دولت شدند - بقدر راهے که آمدند بخاطر الهام پذیر آنحضرت چنان رسید که رفتن بجانب خواجه پشته مناسب نیست - چه اکثر مردم همراه عیال خود در شهر دارند - بسیارے بے اختیار جدا خواهند شد - و جمعے را بخاطر خواهد رسید که مگر توجه موکب عالي براه قندهار قرار گرفته - لایق دولت آنست که همت گماشته شهر بند را متصرف شویم - اگر میرزا بجنگ پیش آید بهتر - وگرنه هم مردم از ما جدا نمیشوند و هم از آسیب بارندگي[۳] بقدر پناهے حاصل میشود - حاجي محمد خان را طلب داشته این مکنون بطن الهام پذیر را با او درمیان آوردند - او برین رای صایب آفرین کرد - و قرار برین اندیشه یافت حاجي محمد خان و جمعے براه کتل منار روان شدند - و خود بدولت و اقبال از پایان کتل متوجه فتح شهر بند گشتند - عساکر فیروزي مآثر بسرکردگي میرزا هندال بحدود ده افغانان نزدیک روضهٔ بابا[۴] ششپر رسیده بود که شیر افکن اکثر مردم کار آمدني میرزا کامران را سرکرده بجنگ آمد و چپقلشهای نمایان از جانبین واقع شد - و اکثر مردم پادشاهي را قدم تمکین بر جای نماند میرزا هندال پای ثبات محکم کرده در میدان نبرد ایستاد - و داد مردانگي و جانفشاني داد چون این معني مکشوف خاطر اقدس شد قراچه خان و میر برکه و جمعے دیگر از مردم مثل شاه قلي نارنجي و امثال آنرا اشارت عالي بنفاذ پیوست که کمر همت بسته گروه گمراه را تنبیه نمایند - این جماعه بمقتضای اشارت مقدس متوجه نبرد شدند - و میر برکه از همه پیش تاخت - درین اثنا حاجي محمد خان و جمعے دیگر (که ازان راه تعین شده بودند) بوقت رسیدند - و شکست بر گروه مخالف افتاد - شیر افکن را دستگیر کرده بملازمت آوردند آنحضرت (که معدن مروت و فتوت بودند) میخواستند (که او را روزے چند در بند و زندان پند پذیر ساخته در سلک ملازمان در آرند) بموجب التماس قراچه خان و ابرام جمعے از دولتخواهان (که از کافر نعمتي و بے حقیقتي او خونها در جگر داشتند) بحضور اقدس بسیاست رسید و آنحضرت از راه خیابان متوجه کابل شدند - و جوانان بهادر از موکب پادشاهي تعاقب گریختها

---

(۲) در [چند نسخه] خواجه بسته (۳) نسخهٔ [د] باریدگیٔ برف (۴) در [بعضے نسخه] بابا شمشیر ه

Digitized by Google

نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشياني از بدخشان بکابل (۲) - و محاصرهٔ آن

چون (قضيّهٔ فتنه و آشوبِ ميرزا کامران بمسامعِ قدسيّهٔ حضرتِ جهانباني رسيد) باوجودِ شدّتِ سرما و کثرتِ برف و باران داعيهٔ عالي مصمّم گشت که از راهِ آب‌دره شتافته اطفای نايرهٔ فتنه و فساد نمايند - نخستين منشورِ عاطفت بميرزا سليمان فرستاده تقصيراتِ او را بخشيدند و آن حيرت زدهٔ تيه آوارگي را بتازگي خان و مان کرامت فرمودند - و همان محال (که حضرتِ گيتي‌ستاني فردوس مکاني بوالدِ ميرزا سليمان مکرمت فرموده بودند) به بخششِ آن ميرزا را فرقِ عزّت بر افراختند - و قندوز و اندراب و خوست و کهمرد و غوري و آنحدود بجايگيرِ ميرزا هندال مقرّر گشت - و ببدرقهٔ توفيقاتِ الٰهي بمسعود ترين ساعتي عنانِ عزيمت بصوبِ کابل معطوف فرمودند - و چند روز از تواتر و توالیِ برف و باران در طايقان مقام شد - و اوزبکيّه مراجعتِ آنحضرت را غنيمتِ عظمی و فوزِ کبری شناخته هر کدام بجا و مقامِ خود آرام (۳) گرفتند و در تمامِ توران از هراسِ موکبِ عالي بيغمي روی داد - و آنحضرت بعد از تخفيفِ برف از طايقان متوجّهِ قندوز شدند - ميرزا هندال بلوازمِ مهمانداري پرداخت - و بجهتِ گرد آوريِ خاطرِ ميرزا در نواحیِ قندوز بباغِ خسرو شاه اقامت اتّفاق افتاد - و بعد از عيدِ قربان ازانجا براهِ کتلِ شبرتو گذشته بکتلِ ريگ عبور فرمودند - و در خواجه سيّاران نزولِ اقبال روی نمود - شيرعلي (که خود را از معتمدان و بيربايانِ ميرزا ميگرفت) تنگیِ آب‌دره را عظيم محکم کرده بود - امّا زورِ ظاهر با تائيدِ باطن چه کار کند - و قوّتِ بشري با تقويتِ ايزدي چه مقاومت نمايد - آخرِ کار از پيشِ ميرزا هندال و قراچه خان فرار (۴) نمود - و چون اردوی ظفر قرين عبور فرمود از عقب آمده بر بنگه و پرتالِ پس‌مانده دست درازي نمود - و چون موضعِ چاريکاران مخيّمِ بارگاهِ اقبال شد ازين موضع جمعی کثير (حقوقِ نعمتِ سابقه و لاحقه و عهود و مواثيقِ موکّدهٔ مجدّده منظور نداشته) از بخت بر گشتگي جدا شدند - و پيشِ ميرزا کامران رفته بدرجاتِ ترقّي (که در معني درکاتِ تنزّل بود) رسيدند - مثلِ اسکندر سلطان و ميرزا سنجر برلاس ولدِ سلطان جنيد برلاس خواهر زادهٔ حضرتِ گيتي‌ستاني فردوس مکاني - آنحضرت در حدودِ زمزمه (۵) توقّف فرموده در تمکينِ خواطرِ

---

(۲) نسخهٔ [ح] بکابل بدفع فتنهٔ ميرزا کامران و محاصرهٔ آن (۳) در [بعضی نسخه] قرار (۴) نسخهٔ [ح] فرار نموده گوشه گرفت (۵) نسخهٔ [ب] رمه - و در [چند نسخه] زمه *

Digitized by Google

(که غلامانِ خاصِ پادشاهي بودند) میل در چشم کشید - و حسام الدّین علي ولدِ میر خلیفه (که حضرت بملازمتِ خود طلبیده بودند - و جایگیرِ او بالغ میرزا منتقل شده درین نزدیکي بکابل آمده بود) بانتقامِ استحکامِ زمینِ داور اعضای محسّنهٔ او را قطع کرد - و بناخوشترین وضعے در چنگِ اجل داد - و چولي بهادر را (که از دولتخواهانِ پسندیده خدمت بود) بقتل رسانید و خواجه معظّم و بهادر خان و اتکه‌خان و ندیم کوکه و جمعے دیگر از ملازمانِ بساطِ قرب را در بند کرد و وبالِ صوري و معنوي و بدنامیِ دیني و دنیوي برای خود آماده ساخت - پیوسته بارقامِ تلبیسِ اضلال و اغوای مردم میکرد - ازانجمله شیر افکن را بخداع آورد - و حسن بیگ کوکه و سلطان محمّد بخشي را بتزویر جدا ساخت - و بےحقیقتانِ سفله‌طبعِ تنگ‌حوصله باندک گمانِ فایده خاکِ روزگار در کاسهٔ طمعِ خود کرده راهِ بےحقیقتي پیمودن گرفتند - و همانا عمدهٔ اسبابِ گرفتنِ کابل بےاتّفاقیِ مردم و غفلت و عدمِ تیقّظ و انتباهِ ایشان شد - چه دران زمان محمّد علي تغائي از جانبِ حضرتِ جهانباني داروغهٔ شهر بود - امّا پیوسته راهِ غفلت مي‌سپرد - و شرائطِ حزم بجای نمي‌آورد (۲) - و فضیل بیگ نیز در شهر برای خود دکان علیحده برچیده گمانِ استقلال میبرد - و بایکدیگر از کوتهیِ حوصله و نارسائي بمعامله مخالفت پدید آورده تیشه بر پای خود میزدند - چون کابل بتصرّفِ میرزا درآمد پیوسته در پیِ جمعِ سپاهي و سرانجامِ فتنه اهتمام مینمود - و جمعے کثیر در گردِ او فراهم آمدند - روزے بر بالای ارک نشسته بود ولد بیگ و ابو القاسم و جمعے دیگر از قورچیانِ شاهي (که رخصت یافته عازمِ عراق بودند) بدیدنِ میرزا آمدند - و حضرتِ شاهنشاهي نیز بحضورِ پُر نورِ خود بزمِ افروزِ میرزا بودند - معتمدان و مخلصانِ میرزا همه در پیِ اخذ و جر شتافته - و مردمِ اطرافي (که در معني مگسانِ دکانچهٔ حلوائي اند) بر یکدیگر میریختند - ابو القاسم را نیکو خدمتي بخاطر رسید - بولد بیگ آهسته گفت که حقِّ نمک خوردن آنست که ما سي جوانِ یکدل عزمِ دلیرانه بجای آورده کارِ میرزا تمام سازیم - و این تازه نهالِ بهارستانِ دولت و اقبال یعني حضرتِ شاهنشاهي را ببزرگي برداریم - ولد بیگ (که مردِ نبرد نبود) ازین اندیشه تقاعد نموده گفت ما مردمِ مسافریم مارا باین فضولي چه کار - و چون سر رشتهٔ هر کارے بوقتے خاص باز بسته اند چه امکان که پیشتر از وقت بظهور رسد *

---

(۲) نسخهٔ [ح ط] نمي آورد و غم رعیت نمیخورد *

Digitized by Google

خبرهای ناخوش انتشار یافت - میرزا از حاکم تته کمک خواسته ارادهٔ رفتن کابل نمود - حاکم تته این را فوز عظیم دانسته جمعی را همراه میرزا کرد - بعضی برین شدند که اول قندهار را باید گرفت بعد ازان متوجه کابل شد - چون قندهار باهتمام بیرام خان استحکام تمام داشت گرفتن کابل پیش نهاد خود ساخته بپای بیباکی شتافت - و بحدود قلات بجمعی از افغانان سوداگر (که اسپ می‌بردند) رسید - و از بے اعتدالی اسپان را کشیده بمردم خود قسمت کرد - و ازانجا بصوب غزنین شتافت - ناگهانی بغزنین رسید - از جانب میرزا هندال زاهد بیگ در قلعه بغفلت و مستی میگذرانید - دران شب (که میرزا بغزنین آمد) زاهد مست طافح بود - باتفاق عبدالرحمن قصاب مردم میرزا بکمند بالا رفتند - و قلعه را بتصرف خود درآوردند - و زاهد بیگ را مست بحضور میرزا آوردند - و این بدمستان در عین مستی او را از فراز هستی به نشیب نیستی انداختند - میرزا دولت سلطان داماد خود را بغزنین گذاشت - و جمعی از مردم بکر بسرکردگی ملک محمد (که یکی از معتبران حاکم تته بود) بکمک گذاشته خود بسرعت تمام روانهٔ کابل شد و سحرے بے سابقهٔ خبر بکابل رسید - اول بدروازهٔ طاقیه‌دوزان آمد - و از محمد تغائی (که حکومت کابل باو مقرر بود) خبر گرفت که در آب و آتش حمام است - و همانا که اینجا نیز نشای بدمستی او را بخمار غفلت کشیده بود - علی‌قلی اوغلی (که یکی از قورچیان میرزا بود) درون حمام درآمده محمد علی را برهنه از حمام برآورد - میرزا او را بآب شمشیر غسل داده خود متوجه درون قلعه شد - پهلوان اشتر (که دروازهٔ آهنین باهتمام ضبط او بود) بموجب قرار داد گشود - و میرزا بدرون شهر رفت - و شهر کابل در تصرف میرزا کامران درآمد - و دران سحرگاه (که این قضیه سانح شد) حاجی محمد عسس آمده میرزا را دید - میرزا گفت که چون رفتم و آمدم - او جواب داد که شام رفتید - و صبح باز آمدید - میرزا رفته بالای ارک نشیمن ساخت شمس‌الدین محمد خان اتکه حضرت شاهنشاهی را بآئین بزرگی و تمکین بزرگان پیش میرزا کامران آورد - میرزا بدیدن آن مظهر کرامات بے اختیار در رفق و ملاءمت شد - و انواع مهربانی کرده آنحضرت را (که در کنف حمایت میمن جان بخش مطمئن خاطر بودند) از کوته رائی و تنگ چشمی بمردم خود سپرد •

چون میرزا کامران کابل را بتصرف خود درآورد انواع تحکم و تعدی پیش نهاد همت خود ساخت و در گرفتن اموال مردم و ریختن خون خلائق دست تطاول گشاد - و مهتر واصل و مهتر وکیل را

---

(۲) نسخهٔ [ح] ناگهانی چون بلای آسمانی (۳) در [اکثر نسخه] لعلی •

تصویر این حال آنکه چون [موکب اقبال فتح قندهار نموده بحدود ممالک کابل آمد و تمامی لشکر کابل و مردم آن مرز و بوم (از نوید قدوم میمنت[۲] بخش حضرت جهانباني خوشوقت شده و از میرزا جدائي اختیار نموده) فوج فوج و جوق جوق بدرگاه والا آمده سر تسلیم و انقیاد مي نهادند] میرزا از طریق هدایت و جادهٔ ارادت و اطاعت منحرف گشته در تیه اضطراب و اضطرار سرگردان شده راه غزنین پیش گرفت - و از سعادت دریافت ملازمت متنفّر شده فرار نمود - میرزا هندال و مصاحب بیگ و جمعی دیگر تعاقب نمودند - چنانچه در مبادی فتح کابل معروض شد و (چون اثرے از میرزا پدید نشد - و گردے از راه او برنخاست) متعاقبان بموجب امتثال امر عالي مراجعت نموده بکابل آمدند - میرزا کامران بسرعت هرچه تمامتر خود را بغزنین رسانید - اهالي و موالی آن دیار را بخت یاوري کرد - قلعهٔ غزنین را محکم ساخته در خواهش را برو نگشودند - هرچند میرزا تزویر کرد بجائے نرسید - ازانجا بخانهٔ خضرخان هزاره شتافت - خضرخان آداب و رسوم مهماني بجای آورده میرزا را به تُپرّي آورد - و ازانجا بزمین داور برد - حسام الدّین علي ولد میر خلیفه در زمین داور بود - قلعه را استحکام داده جنگهای مردانه کرد - و بمردانگي قلعه را نگاهداشت چون این خبر بمسامع علیّه رسید غزنین را بمیرزا هندال مکرمت فرمودند - و زمین داور و آنحدود را بمیرزا الغ مقرّر ساختند - و علم و نقّاره و تمن توغ ضمیمهٔ تفضّل ساخته او را بدانصوب تعین فرمودند - و فرمان عاطفت طُغرا بنام بیرام خان صادر شد که یادگار ناصر میرزا (که بدولتخواهي آنجا آمده است) او را همراه میرزا الغ نموده بر سر میرزا کامران فرستد - و منشورے باسم یادگار ناصر میرزا نیز سعادت نفاذ یافت که باتّفاق میرزا الغ دفع فتنهٔ میرزا کامران نماید و بوسیلهٔ اهتمام این خدمت بر مصاعد تلافی تقصیرات گذشته متصاعد گردد - میرزایان باتّفاق از قندهار متوجّه زمین داور شدند - چون خبر آمدن عساکر فیروزي مند باردوی میرزا رسید هزارها پراگنده شده دست بدامن صحرا زدند - و میرزا کامران خود را بکناره کشید - و بجانب بکر شتافته بشاه حسن ارغون التجا برد - میرزا الغ بیگ بجایگیر خود استقرار گرفت - و یادگار ناصر میرزا احراز ملازمت اقدس را احرام بست - و در دارالسّلطنهٔ کابل ادراک سعادت ملازمت نمود چنانکه گذارش یافت - و میرزا کامران در حدود سند بسر برده دختر حاکم تّته را (که پیشتر نامزد شده بود) در انعقاد خود در آورد - روزے چند آنجا در اندیشهٔ فتنه و فساد نشست - که خبر شدّت ضعف حضرت جهانباني (که در حدود بدخشان روی داده بود) شنود - و بعد ازان

---

(۲) نسخهٔ [ب] میمنت لزوم (۳) در [بعضی نسخه] تبري ٭

Digitized by Google

و ایزدِ جهان آرای بے منّتِ تعلیمِ فردے از افرادِ انسانی استادِ دانا(۲) دل و روشن ضمیرِ دور بین آفریده است] ظهورِ این حوادث نه بجهتِ آدابِ لطف و قهر آموختن و متاعِ نفسانیّت و بشریّت سوختن بود - بلکه سلسلهٔ ظهورِ تجلّیاتِ صفاتِ متقابله و آثارِ اسماء متضادّه بمقتضای کمال و اکمال پرده گشائی داشت - و لهٰذا سنوحِ این وقائع در عنفوانِ صغرِ سن بظهور آمد - که دران وقت خاطرِ قدسی مآثر از دریافتِ ناملائم فراغ داشت - و از ذکرِ این سخنانِ حقیقت پیوند بر هوشمندانِ عبرت گزین واضح میگردد که نظرِ ظاهر بینان را این سوانح از افاضاتِ تعلیم و اضافاتِ(۳) تفهیم است - و در دیدهٔ بصیرتِ حقیقت شناسان از قسمِ اشراقاتِ لازمهٔ ذاتِ علیمِ(۴) قدیم و (هرگاه یکے از دورماندگانِ درگاهِ احدیّت را سرگردانِ تیهِ حیرت ساخته تلخابهٔ بلا بکامش ریزند) پیشتر چینِ شکوه در نامیهٔ قبولش انداخته او را مصدرِ انواعِ حق ناشناسی میگردانند - و مظهرِ اقسامِ بیداد و ستم میسازند - تا در عذابِ مخلّد و نکالِ موبّد اندازند - و این تمثالِ حالِ میرزا کامران است - که با ولیِ نعمت و برادرِ بزرگ و بزرگ ساختهٔ ازل و برگزیدهٔ حق و پادشاهِ وقت و فرمان روای عادل در می انتد - و جان و مال و عرض و ناموسِ چندین بندهای خدا را در معرضِ تلف می آرد •

مجملاً درین هنگامِ مسرّت (که وسعت آبادِ خاطر بانواعِ خرّمی و خوشحالی و اصنافِ بیغمی و فارغبالی بستانسرای عیش بود) چشم زخمے غریب رسید - و خبرِ وحشت اثر آمد که میرزا کامران از راهِ بےاعتدالی گردِ فتنه انگیخته است - و ناگهان بر سرِ دارالسّلطنهٔ کابل ریخته و آنرا در تصرّفِ خود آورده - و شیر افکن ناعاقبت اندیشی کرده پیشِ میرزا رفته است - خاطرِ قدسی مآثرِ(۵) حضرتِ جهانبانی [اوّل از رهگذرِ حضرتِ شاهنشاهی - و دوم از جهتِ غمخوارگیِ سکنه و رعایا (که بدائعِ ودائعِ حضرتِ جهان آفرینند - و در نظرِ عدالت تربیتِ اینها کمتر از تربیتِ اولاد نباید) و سیوم از ممرّ طغیانِ میرزا و امورِ مترتّبه بران] برهمزده گشت - و همّتِ آسمانی نهمت در تدارکِ این تفرقه مصروف داشته در سرانجامِ این یورش اهتمامِ لایق بظهور آوردند و راقمِ این شگرفنامه ابو الفضل بجهتِ استیفای بیانِ حالات و استقصای تفاصیلِ سوانح صرفِ عنانِ قلم از سمتِ امتدادِ طولِ کلام نموده بجانبِ عرض می شتابد - بنابرین مجملے بطریقِ جملهٔ معترضه تحریر می نماید - تا لب تشنگانِ زلالِ سخن را سیراب گرداند •

---

(۲) نسخهٔ [د ه] دانادل روشن ضمیر (۳) نسخهٔ [ب] افادات (۴) نسخهٔ [ا] علیم و قدیم
(۵) نسخهٔ [ا] مناظر •

Digitized by Google

و (چون در موضع شاخدان آثار صحت برمزاج وهاج حضرت جهانباني ظاهر شد) در محفهٔ[۲] محفوفهٔ الطاف الٰهي نشسته متوجه قلعهٔ ظفر شدند - مولانا بايزيد (كه از طبابت بهره مند بود و بمعلمي حضرت شاهنشاهي نامزد - وجد او در ملازمت سكندر مكاني ارسطو نشاني ميرزا الغ بيگ اختصاص داشته از جملهٔ محاسبان رصد بود) درين بيماري خدمات پسنديده و تدبيرات شايسته بتقديم رسانيد - و چون بقلعهٔ ظفر اتفاق نزول افتاد باندک فرصتي مزاج اقدس باعتدال طبيعي رسيد - و از تكميل صحت حضرت جهانباني سرمايهٔ عيش و عشرت بدست آرزوي جهانيان در آمد - و حسب الحكم خانهٔ كان عمارت يافت - و اكثر اوقات دران منزل صحت افزا بوده كامروائي و دادبخشي فرمودند - و ازانجا شيرافكن ولد قوچ بيگ را كاهمرد و ضحاک و بامیان عنايت فرموده رخصت نمودند - و از فرط التفات بر زبان اقدس راندند كه چون موكب عالي بكابل نزول اقبال خواهدنمود غوربند اضافهٔ جايگير تو خواهد شد - و آنحضرت بشكار تسقاول[۳] (كه بزبان بدخشان شكار نهلم گويند) انبساط ميفرمودند - و از هيبت[۴] اقامت آنحضرت ببدخشان در تمام توران زمين خلل پذيرفت - اوزبكيه باجمعهم جمع شده انديشه مند بودند - و هيچ[۵] تدبير موافق بچنگ نمي افتاد *

پرده‌گشائي اسرار حكمت در گرد فتنهٔ[۶] انگيختن ميرزا كامران - و تسلط او بر كابل

قانوني ست قديم و عادتي مستمر كه ايزد جهان[۷] آفرين چون خواهد (كه بر گزيدهٔ را بر مسند[۸] فرمان‌روائي جهانيان جاي دهد - و بر سرير ملك‌آرائي متمكن ساخته زمام قلوب عالميان بقبضهٔ قدرتش سپارد) جهت مزيد شناخت قدر نعمتهاي نامتناهي (كه بجهت او آمادهٔ عالم غيب است) در مبادي احوال آن دولتمند را مورد انواع تجارب محن و مطرح توارد اصناف نوائب گرداند - تا شناسائي مراتب گشته در سلوک خود اندازهٔ لطف و قهر و بسط و قبض و سرور و غم نگاهدارد - چنانچه بر واقفان كهن نامهاي باستاني و شناسندگان داستانهاي ديرين روشن است - و [چون ذات قدسي واردات اين مجمع بحرين جلال و جمال الٰهي (يعني حضرت شاهنشاهي) بمقتضاي سر نوشت ازلي در نهاد فطري نامزد مراتب دانائي ست

---

(۲) نسخهٔ [و] محفهٔ الطاف الٰهي (۳) نسخهٔ [ب] سقاول (۴) نسخهٔ [د] واز سبب (۵) در [اكثر نسخه] و هيچ تدبير موافق جنگ نمي‌نمود (۶) نسخهٔ [ا] شورش (۷) نسخهٔ [ح] جان بخش جهان‌آفرين (۸) در [بعض نسخه] بر فراز مسند *

Digitized by Google

بشکرانهٔ صحت بظهور آورد - آنحضرت فرمودند که میر خدا مرا بخشید - میر از برهمزدگی روزگار و استقامت قراچه خان شمهٔ بعرض اشرف رسانید - آنحضرت قراچه خان را طلب داشته مرحمتها فرمودند - و از شناخت حق خدمتش اظهار خشنودي نمودند - و در همان لحظه منشور عنایت بنام دولت پیرای آن تازه نهال جویبار سلطنت وسرو بن نوبهار اقبال (یعني حضرت شاهنشاهي) رقمزدهٔ التفات ساخته مصحوب فضیل بیگ بکابل فرستادند - که مبادا خبر ناخوش آنجا رود - و موجب ملال خاطر اشراق مآثر آن نور پروردِ الٰهي شود - و سبب برهم خوردگی آن مملکت گردد - و از اتفاقات حسنه آنکه همان شب (که خبر اندوه افزای انحراف مزاج بکابل آمد) صبح آن فضیل بیگ با فرمان عنایت‌عنوان رسید - و از رسانیدن نوید صحت و مژدهٔ عافیت رفع کلفت نمود - و باعث انتظام و استقامت احوال همگنان شد و نایرهٔ آشوب فرونشست - میرزا هندال مراجعت نموده بجای خود شتافت - و هر کس بجایگیر خود معاودت نمود ●

و از سوانح (که درین سال واقع شد) کشته شدن خواجه[۲] سلطان محمد رشیدي ست که[۳] منصب وزارت داشت - و مجملے ازین سانحه آنکه خواجه معظم باتفاق بعضے از اوباشان (که دماغ خرد ایشان پریشان بود) سخنان تعصب نشان مذهب و ملت بدمذهبان ناقص‌اندیشه و تیره خردان سفاهت پیشه (که غورے در اصل مقصود ندارند - و بمناقشات لفظي درپیچیده‌اند - نه مشام جان ایشان را از رایحهٔ حقیقت و انصاف خبرے - و نه نهال فهم و ادراک ایشان را از ازهار معرفت ثمرے) در میان آورد - و بے دینی تعصب را دین انگاشته در شب بیست و یکم رمضان این سال در منزل خواجهٔ مذکور در آمده در وقت روزه گشادن از آب شمشیر نادانی بشربت واپسین افطار داد و از قهر پادشاهي (که انموذجے ست از عقوبات الٰهي) اندیشیده راه فرار پیش گرفت - و چون این خبر بمسامع قدسي رسید مردم بگرفتن آن بے اعتدالان متعین شدند - و فرمان قضا جریان بمتصدیان مهمات ممالک کابل (که مقر[۴] آن بد اختران بود) صادر[۵] شد - محمد علي تغائي و فضیل بیگ و جمعے دیگر (که در خدمت حضرت شاهنشاهي سرافراز بوده در انتظام مهمات کابل اهتمام داشتند) بعد از اطلاع بر مضمون فرمان عالي خواجه معظم و همراهان او را آورده مقید ساختند ●

---

(۲) نسخهٔ [د] خلیفه (۳) نسخهٔ [ح ط] که بمنصب جلیل القدر وزارت آنحضرت اختصاص داشت (۴) در [بعضے نسخه] مقر (۵) نسخهٔ [ح ط] صادر شد که گریختها را از هر جا که باشند بدست آورده مقید نگاهدارند تا روز باز خواست و داوریٔ پادشاهي بسزای خود رسند محمد علي تغائي ●

Digitized by Google

خلائق بودند - و شکارِ مرغابي و کبک و ماهي فرموده متوجّهِ درسک[۲] شدند - و درانحدود شکارِ گنجشک بدامے (که مخصوصِ آنجا ست) کردند - و ازانجا بکلارکان[۳] نزولِ اقبال اتّفاق افتاد و ازانجا کشم موردِ موکبِ دولت شد - میرزا سلیمان دران نزدیکي بودنِ خود صلاح ندیده از آبِ آمویه گذشته با چندے درانحدود سرگردان بود - و از سوانحے که در کشم واقع شد آنست که خسرو نامي از ملازمانِ فرمان‌روای ایران شاه طهماسپ فرار نموده بملازمتِ حضرتِ جهانباني آمده بود ظاهرا از حرفِ نامناسب نسبت بشاه سرزده بود - درغان بیگ و حسین بیگ و جعفر بیگ (که از جملهٔ قورچیانِ شاهي در رکابِ معلّی بودند) بشنیدنِ این حرف در بازارِ کشم به خسرو رسیده گردنش زدند - آنحضرت را این خودسري ناپسند آمد - آنها را گیراندند - و بعد از چند روز بشفاعتِ حسین‌قلي سلطان مهردار رقمِ عفو بر خطِّ خطای ایشان کشیده شد *

و چون مهمّاتِ بدخشان خاطر خواهِ اولیای دولت صورت بست قندوز و آنحدود را بمیرزا هندال مکرمت فرمودند - و اکثرِ بدخشان بجایگیرِ ملازمانِ رکابِ دولت تقسیم یافت منعم‌خان را بتحصیلِ خوست مقرّر فرمودند - و بابوس را بتحصیلِ اموالِ طایفان فرستادند و رای جهان‌آرای بران قرار گرفت که بجهتِ مزیدِ سرانجامِ مهامِ بدخشان و آسودگیِ سپاه و رعیّت قشلاق در قلعهٔ ظفر واقع شود - باین عزیمتِ صایب متوجّهِ آنحدود شدند - چون بموضعِ شاخدان (که ما بینِ کشم و قلعهٔ ظفر است) نزولِ اجلال شد مزاجِ صحّت امتزاجِ آنحضرت از مرکزِ اعتدال فی‌الجمله منحرف شد - و باین تقریب قریبِ دو ماه دران منزل اقامت روی داد - در مبادیِ این عارضه چهار روز غشي متوالي عارض شد - و ازین سبب خبرهای ناخوش در افواهِ عوام پراگنده گشت - و مردم محالِّ جایگیرِ خود را گذاشته[۴] آمدن گرفتند - و میرزا هندال از محالِّ خود باندیشهٔ ناصواب باتّفاقِ اُمرای دیگر برآمده تا سرِ آبِ کوکچه[۵] رسید - هوا خواهانِ میرزا سلیمان جا بجا سر برداشتند - قراچه خان باتّفاقِ جمعے از یکجهتان آمده بر درگاهِ[۶] عالي خرگاه زده نشست و میرزا عسکري را (که احتمالِ فساد با او بود) مقیّد ساخته در خرگاه خود درآورد - و خود فرشِ آستان بوده در لوازمِ خدمت و بیمارداري اهتمام نمود - و در حضورِ اقدس غیر از خواجه خاوند محمود و خواجه معین کسے نمیرفت - روزِ پنجم (که عنفوانِ صحّت بود) افاقت روی نمود میربرکه بکورنش درون آمد - چون نظرِ آنحضرت برو افتاد میر اضطرابها در مقامِ فدا ساختنِ خود

---

(۲) نسخهٔ [ج و] ورسک - و نسخهٔ [ز] درشک (۳) نسخهٔ [ه] بکاوکان (۴) در [بعضے نسخه] گذاشته گذاشته (۵) در [بعضے نسخه] کوکچه (۶) نسخهٔ [ب] بر در عالي *

Digitized by Google

و میرزا جنگِ عظیم در پیوست - و میرزا سلیمان خندقی را پناهِ خود ساخته در جنگ و جدل راسخ بود - و میرزا بیگ برلاس با جمعی از تیر اندازان ازان طرف دادِ مردانگي و کمانداري میداد - میرزا هندال و قراچه خان و حاجي محمّد خان چپقلشهای نمایان کردند - خواجه معظّم و بهادر خان را تیر رسید - و پیاده شدند - و ولد قاسم بیگ و جعفر بیگ و قراچین[۲] و احمد بیگ و دوغان بیگ (که تورچیانِ خاصهٔ شاهي بودند - و همراهِ ایلچي درین یورش در ملازمانِ درگاهِ معلّی انسلاک داشتند) بواسطهٔ افتادنِ اسپ بر زمین آمدند - و جنگ از طرفین ترازو شده بود که جمعی از فدائیانِ[۳] رکابِ دولت و نبرد آزمایانِ کارآگاه (مثلِ شیخ بهلول و سلطان محمّد قواق[۴] و لطفي سهرندي و سلطان حسین خان و محمّدخان جایر و محمّدخان ترکمان و میرزا قلي جایر و میرزا قلي برادرِ حیدر محمّد خان و شاه قلي نارنجي) تکیه بر فتّاحِ غیبي نموده بجانبِ میرزا بیگ تاختند - و بپایمردیِ عنایتِ ایزدي از خندق گذشته شمشیرها علم کردند - و چست و چالاک بصفوفِ غنیم رسیدند - مخالف[۵] تابِ مقاومت و تحمّلِ صدماتِ این گروهِ اقبال نیاورده راهِ گریز پیش گرفت - و هزیمت را غنیمت شمرده بهزاران سراسیمگي پریشان شد - از هر طرف دلاورانِ میدانِ کار و هزبرانِ بیشهٔ کارزار قدم بعرصهٔ فتح و نصرت آوردند و حضرتِ جهانباني هنوز بر بادپای جلادت سوار نشده بودند که طنطنهٔ فتح و نصرت بگوشِ هوش رسید - و زمانه زبان به تهنیت و مبارکبادي گشود - میرزا سلیمان را پای ثبات برجا نماند و از راهِ ناري و اشکمش متوجّهِ تنگیِ خوست شد - و تولک طائقاني[۶] و میرزا بیگ برلاس و اویس[۷] سلطان (که از نژادِ سلاطینِ مغولستان بود) از میرزا سلیمان جدا شده بآستان بوس پیوستند - میرزا هندال و جمعی از بهادران را بگرفتنِ گریختها نامزد فرموده خود هم بدولت و اقبال روان گشتند - اسپِ بدخشي فراوان بدستِ شیردلانِ معرکه افتاد - و آنحضرت بآئینِ بزرگي از راهِ کتلِ ماشان[۸] بدرهٔ خوست در آمدند - میرزا سلیمان بامعدودے راهِ آوارگي پیش گرفته بصوبِ کولاب فرار نمود - اکثرِ اعیانِ بدخشان و سپاهیانِ آن مرز و بوم فوج فوج آمده احرازِ دولتِ زمین بوس نمودند - و آنحضرت هر کدام را فراخورِ حالت و قدر مستمال فرموده بعواطفِ خسرواني اختصاص بخشیدند - و بتقریبِ میوهٔ پنج شش روز در خوست عشرت پیرای گشته کامبخشِ

---

(۲) نسخهٔ [د] خراچین (۳) نسخهٔ [ه] فدائیان درگاه و نبرد آزمایان کارآگاه (۴) نسخهٔ [د] قزاق (۵) نسخهٔ [ب ج] غنیم (۶) در [بعضے نسخه] طایقاني (۷) نسخهٔ [د] روشن سلطان - و در [چند نسخه] اوس سلطان (۸) در [بعضے نسخه] شاشان ه

Digitized by Google

(۹۵۳) نهصد و پنجاه و سه عنانِ عزیمت بصوبِ بدخشان منعطف فرمودند - و یکی از احبابِ انحرافِ او آنکه بعد از فتحِ کابل خوست و اندراب (که در تصرّفِ میرزا بود - و بیکی از ملازمانِ درگاه مکرمت فرموده بودند) میرزا در تصرّفِ خویش در آورد - و (چون در حساب و معامله بدخشان تمام بمیرزا نمیرسید) آنحضرت می‌خواستند که قندوز و آنحدود را نیز تغیر داده بیکی از ملازمانِ عالي جایگیر نمایند - و برانچه (حضرتِ گیتي ستاني فردوس مکاني بپدرِ میرزا سلیمان داده‌بودند) اکتفا فرمایند - و چون محروسهٔ مملکت وسعت پیدا کند در وجهِ جایگیرِ او نیز توسعه واقع شود لیکن بجهتِ مراعاتِ[۲] احوالِ او قندوز بحالِ خود گذاشته بودند - میرزا از معامله نافهمي از ولي‌نعمتِ خود رو گردان شده علانیه درِ مخالفت زد - و خطبه بنامِ خود ساخت - حضرتِ جهانباني عزیمتِ اطفای نایرهٔ مخالفتِ میرزا مصمّم ساختند - و حضرتِ شاهنشاهي را در دارالسّلطنهٔ کابل در کنفِ حفظِ الٰهي سپرده در ساعتِ مختار بر آمدند - و بدولت و اقبال در یُرتِ چالاک[۳] نزولِ سعادت فرمودند - میرزا عسکري را درین لشکر همراه گرفتند - و در بابِ یادگار ناصر میرزا اندیشه داشتند - چون موکبِ همایون بالُنگِ قراباغ نزولِ اقبال فرمود رای جهان آرای بران قرار گرفت که وجودِ یادگار ناصر میرزا را از شکنجهٔ هستي خلاصي بخشیده دولت را در مستقرِ امن و امان جای دهند - که فتیلهٔ فتنه و شرارهٔ شرارتِ او نزدیک است که دودمانها بسوزد - محمد علي تغائي (که حراستِ کابل باو مفوّض بود) امضای فرمان[۴] این مصلحت باو مرجوع شد - مشار الیه را از کمالِ سادگي و ظاهربیني بر زبان رفت که من هرگز گنجشکی[۵] را نکشته ام - میرزا را چون توانم بقتل رسانید - آنحضرت از ساده لوحیِ او در گذشته این خدمت (که محضِ صلاح بود) بمحمّد قاسم موجي رجوع فرمودند - و او در شب بچلّهٔ کمان خدنگِ اجل رسانید *

چون خاطرِ اقدس از شرِّ میرزا جمع گشت ببدرقهٔ توفیقِ الٰهي کوچ بکوچ متوجّه بدخشانات شدند - و (چون رایاتِ نصرت بحدودِ اندراب رسید - و باغِ علي‌قلي اندرابي مخیّمِ اجلال شد) میرزا سلیمان از نامساعدیِ بختِ نافرجامِ خود با جمعی کثیر بعزمِ جنگ قدم پیش نهاد و بموضعِ تیرگران[۶] (که از مواضعِ اندراب است) فرود آمده در صف آرائي اهتمام نمود - چون این خبر بمسامعِ علیّه رسید پیشتر ازانکه خود سوارِ دولت شوند هندال میرزا و قراچه خان و حاجي محمّد خان و جمعی از دلیرانِ کار کرده را پیش فرستادند - و درمیانِ فوجِ پادشاهي

(۲) نسخهٔ [د] مراعات او (۳) نسخهٔ [چ و] جالاک (۴) نسخهٔ [و] فرمان (۵) نسخهٔ [د] ملخی را (۶) در [بعضی نسخه] تیرگران *

Digitized by Google

بسمع اعلی رسید - و از مخبران صادق بعجل ثبوت پیوست - علی الخصوص عبدالجبار شیخ [که از یکتهای معتبر بود - و از گریزي درین کنکاش (که مورد مفاسد بود) محرمیت و مشارکت داشت] نیز آمده حقیقت معامله را از روی تحقیق بتفصیل معروض داشت } خاطر قدسي مآثر حضرت جهانباني جنت آشیاني برآشفت - مظفر کوکه را گرفته بیاما رسانیدند - و یادگار ناصرمیرزا را طلبیده بزبان قراچه خان سخنان عتاب آمیز گفته فرستادند - محصلش آنکه ما را گمان آن بود که درین مرتبه (که بتازگي از عظائم جرائم تو گذشته بعواطف بیکران اختصاص بخشیده ایم) عبرت گرفته تقصیرات ماضي و حال را تلافي کني - کفران نعمت را هم حدے و اندازهٔ مي باشد میرزا سر خجالت پیش انداخته گاهے بسکوت و گاهے بانکار و تجاهل عارف میگذرانید - آنحضرت بعد از مخاطبات حسابي و معاتبات پادشاهي ابراهیم ایشک آقا و جمعے را فرمودند که او را مقید ساخته بر بالای ارک کابل نزدیک بمحلے (که میرزا عسکري در قید بود) نگاهداشتند *

و از جملهٔ وقائع (که دران ایام حادث شد) فوت چغتائي سلطان است - که جوانے بود از سلاطین مغول - و در حسن صورت و سیرت یگانهٔ روزگار - و بنظر خاص حضرت جهانباني ملحوظ و بحسن التفات منظور - پدرود شدن او ازین جهان بر خاطر اقدس بغایت گران آمد - امّا نظر بر قهرمان حکم الهي (که بقا را خاصهٔ ذات واجب - و فنا را لازم ذوات ممکنه گردانیده است) بمشورت عقل درست اندیش خود بمامن رضا و تسلیم اقبال فرمودند - میر اماني در تاریخ او گفته * شعر *

* سلطان چغتائي بود گل گلشن خوبي * ناگهٔ اجلش سوی جنان راهنمون شد *
* در موسم گل عزم سفر کرد ازین باغ * دلها ز غمش غنچه صفت غرقه بخون شد *
* تاریخ وی از بلبل ماتم زده جستم * در ناله شد و گفت گل از باغ برون شد * ۹۵۳

نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشیاني بتسخیر بدخشان - و فتح آن ولایت - و آنچه دران ایام روی نمود

چون انحراف میرزا سلیمان بصحت پیوست - و محقق شد که سر از فرمان برداري پیچیده اندیشهٔ سروري درد سرش میدهد - و ازین خیال باطل برنج اندراست) حضرت جهانباني اوائل

---

(۲) نسخهٔ [ح] چغتا سلطان (۳) در [بعضے نسخه] پدرود کردن او این جهان را (۴) نسخهٔ [ح] چغتا (۵) در [بعضے نسخه] برنج اندر است * ع * زهے تصور باطل زهے خیال محال (۶) نسخهٔ [ط] اوائل چهار صد و شصت و هشت جلالی موافق اوائل نهصد و پنجاه و سه *

Digitized by Google

فراخورِ اخلاص و خدمت بجایگیرهای مناسبِ حالِ هر یک و انعامهای لایقِ هر کدام و خلعتهای موافقِ هر فریق شرفِ امتیاز بخشیدند - ازانجمله غزنین و آنحدود بمیرزا هندال - و زمینِ داور و تپری[۲] و آنحدود بالغ میرزا عنایت فرمودند - و جمیعِ منتسبانِ آستانِ عبودیت را فراخورِ حالت و رتبت بمواجب و مواهب کامیاب فرموده سریر آرای ملکِ صورت و معنی شدند - و طوائفِ انام در سایهٔ افاضت و پرتوِ رافت مرفّه الحال شده قرینِ مقصد و همنشینِ اطمینان گشتند *

و از جملهٔ قضایا (که درین آئین بندی چهره گشا گشت) آمدنِ ایلچیانِ شاهِ والا قدر شاه طهماسپ بود بمبارکبادیِ فتح و آوردنِ تحف و هدایای لایق - و سرکردهٔ[۳] آنها ولد بیگ بود و آنحضرت او را بعواطفِ خسروانی نوازش فرمودند - دیگر رسیدنِ شاه قاسم تغائی بود بدرگاهِ معلّی از جانبِ میرزا سلیمان برسمِ رسالت با عرضداشت و پیشکش - و میرزا آنچه (در نا آمدنِ خود معروض داشته بود) بعزِ قبول مقرون نشد - و حکمِ قضا جریان بر آمدنِ او صادر گشت - که طریقِ یکجهتی و اخلاصِ خود را در توجّه بسعادتِ ملازمت منحصر داند - و از جملهٔ وقائعِ (که متّصل بانقضای[۴] ایّامِ آئین بندی وقوع یافت) آمدنِ میر سیّد علی بود که در ولایتِ افغان و بلوچ بزمین‌داری و حقیقت ورزی ممتاز بود - و نزدیکِ موضعِ دوکی (که از توابع و اعمالِ هند[۵]است) اقامت داشت - بقدمِ صدق و فرقِ اخلاص سعادتِ آستان‌بوس دریافت - و مشمولِ عواطفِ خسروانه شد - دوکی[۶] را باو مکرمت فرمودند - و در همان نزدیکی لونک[۷] بلوچ (که از اعیانِ طوائفِ خود بود) با برادران آمده زمین[۸] بوس نمود - آنحضرت او را نیز موردِ الطاف ساخته ولایتِ شال و مشتنگ عنایت فرمودند - و این واردان را کامروا ساخته بزودی رخصتِ مراجعت نمودند - که مبادا مزاجِ وحشت بر طبیعتِ این روستا پروردان مستولی شود - و آب و هوای طولِ مکث بحالِ ایشان گوارا نیاید *

و از جملهٔ سوانحی (که در قربِ آن ایّام واقع شد) آن بود که یادگار ناصر میرزا از تیرگیِ بخت و نادرستیِ درون عنایاتِ سابق و لاحق را درهم پیچیده همه را بر طاقِ نسیان نهاد و از روی مکابره بر جادهٔ بد درونی و عناد ایستاد - و بر گفتِ سیه‌بختان (که عمدهٔ آنها مظفّر کوکهٔ میرزا عسکری بود) گوش داشته پیوسته خیالاتِ فاسد بخود راه میداد - چون } این معنی متواتر

---

(۲) نسخهٔ [ا ه ح] تیری - و نسخهٔ [د و] تبری (۳) در [چند نسخه] سرگروه آنها (۴) نسخهٔ [د] بانعقاد (۵) در [بعضی نسخه] سند (۶) نسخهٔ [ا] دوکی آباد را (۷) نسخهٔ [ح] لومک (۸) نسخهٔ [ح] بشرف کورنش سربلند گشت *

Digitized by Google

نعمت بخشِ صوري و معنوي بتقديم رساندن گرفتند - هر روز بروشِ تازه و آئينِ شايسته جشنِ پادشاهانه آراسته سپاسِ جهان آرای جان‌آفرين بجای مي‌آوردند - و از اطراف و جوانب بزرگانِ دين و دولت رسيده از مواهبِ عامِ پادشاهي كامياب سعادت ميشدند - ازانجمله يادگار ناصر ميرزا (۲) شرفِ زمين بوس دريافت - و مجملے از احوالِ او آنست كه در مبادئ طلوعِ رايات اقبال بحدودِ قندهار از ميرزا كامران جدا شده (چنانچه نگاشته آمد) ببدخشان رفت - و ازانجا كارے نساخته متوجّهِ ملازمتِ حضرتِ جهانباني شد - وقتيكه (موكبِ عالي از قندهار متوجّهِ تسخيرِ كابل بود) ميرزا بعد از احتمالِ شدائدِ روزگار بقندهار رسيد - بيرام خان در آدابِ مهمانداري بذلِ جهد نمود و ازانجا بموجبِ حكمِ عالي دران ايّامِ نشاط افزا آمده بامتلامِ عتبهٔ قدسيّهٔ حضرتِ جهانباني كامياب شد - و ادراكِ جشنِ خسرواني نمود - و بسعادتِ بساط بوسِ حضرتِ شاهنشاهي نشاطِ تازه گرفته بانظارِ عنايت دولت‌پذير گشت *

و درين آئينِ عشرت آئين (كه (۳) هنگامِ آرايشِ بهارِ عيش و عشرت - و اوانِ پيرايشِ حديقهٔ دولت و اقبال بود) در ساعتے (كه كواكب با نظراتِ سعد بر جهانيان افاضهٔ نور ميكردند) مجلسِ نهال پيرای گلستانِ الٰهي (يعني ختنهٔ سوری حضرتِ شاهنشاهي) به هزاران نشاط و شادماني بظهور پيوست - اسبابِ كامروائئ عالميان آماده شد - و ابوابِ سعادت و اقبال بر روزگاران گشاده گشت - خرد و بزرگِ ممالك از مواهبِ خسرواني بهره‌مند شدند - و وضيع و شريفِ اكناف از مكارمِ پادشاهي خوشدل و خوشوقت گشتند - كلفتهای روزگار بالفت انجاميد و تفرقهای عالم بجمعيّتِ خواطر بدل شد - اُمرا ماچقها بنظرِ اشرف گذرانيدند - و بانعاماتِ گرامي سرافراز شدند - و در عينِ آئين بندي آنحضرت بجهتِ تنشيطِ خواطر و التيامِ قلوب (كه ركنِ اعظمِ ملك ستاني و فرمان روائي‌ست) متوجّهِ خواجه ريگ روان شدند - و شادمانيها فرمودند - و حكمِ جهان مطاع صدور يافت كه اُمرا با يكديگر كُشتي گيرند - و خود بدولت و اقبال بميزانِ نظر همسران را در زور جدا مي‌فرمودند - و آنحضرت با امام قلي قورچي كُشتي گرفتند و ميرزا هندال و يادگار ناصر ميرزا باهم لوازمِ كُشتي بجای‌آوردند - و بعد ازان بسيرِ ارغوان زار بخواجه سيّاران عنانِ توجّه معطوف داشته دادِ خوشدلي دادند - و بدولت مراجعت فرموده در نشاط افزائي و عشرت پيرائئ جشنِ عالي اشتغال فرمودند - و ملازمانِ آستانِ رفعت پيوند را

---

(۲) نسخهٔ [ح] ميرزا ست كه شرف (۳) نسخهٔ [ط] كه هنگام طراوت بهار عيش و عشرت و اوان ابتسام غنچهٔ دولت بود *

Digitized by Google

و حضرتِ جهانباني را بخاطرِ عاطر رسيد که عيارِ دانشِ حضرتِ شاهنشاهي را (که در صغرِ سن با هزاران لمعانِ فرِ الٰهي از ناصيهٔ احوال متلالي بود) بر خرد و بزرگِ عالميان ظاهر سازند در سرادقاتِ عفّت جشنِ خسروانه ترتيب فرمودند - و جميعِ حضراتِ مخدّراتِ استارِ عفّت و مطهّراتِ مکامنِ عصمت در بارگاهِ حريمِ اقبال بشرفِ ملازمت مشرّف گشتند - بدانش آموزيِ حضّارِ حضرتِ شاهنشاهي را بر دوشِ عزّت گرفته بر مسندِ سعادت آوردند - و بحکمِ معلّيِ حضرتِ مريم‌مکاني در سلکِ سايرِ مقدّسات در آمده بے‌تشخيص و تعيين بحضورِ اقدسِ حضرتِ شاهنشاهي آمدند - و اشارتِ بشارت بخشِ پادشاهي بران[۲] رفت که آن نورِ حدقهٔ سلطنت والدهٔ ماجدهٔ خود را از ميانِ چندين گروهِ عفائف بشناسند - آنحضرت بنورِ الٰهي بے مزاحمتِ سهو و خطا و بے‌کلفتِ التباس و اشتباه بدريافتِ ازلي و شناختِ ذاتي دريافته در کنفِ والدهٔ مقدّسهٔ خويش و در آغوشِ آن صدر نشينِ ستر عفاف جا گرفتند - از مشاهدهٔ اين امرِ شگرف (که حيرت افزاي عقول و افهامِ ظاهر بينانِ تنگناي عادت بود) غريو از حاضرانِ بساطِ قرب بر آمده شناساي قدرِ اين بزرگِ ازل پرورد و اُعجوبهٔ کارگاهِ تقدير گشتند - و معلومِ همگنان شد که اين دريافت از اعمالِ حواسِّ جسماني نيست - که در صغرِ سن و کبرِ عمر تفاوت کند - بلکه بمحضِ تفرّسِ روحاني و تعليمِ ربّاني ست - که بوسيلهٔ اين نوباوهٔ چمنِ اقبال از مکمنِ نورِ مقدّس بمشرقِ ظهور شتافته است *

آرے پيوندِ ازلي[۳] را حجابِ دوري مانع نميشود - و قربِ معنوي را بُعدِ صوري حايل نميگردد - و چون تامّل کنند بُعد را چه گنجايش - که درين ريعانِ گلبنِ عمر کمالِ قرب بمبدأ حاصل است - و انوارِ افاضهٔ وجود و تکميلِ صورتِ عنصري و تصقيلِ مشاعرِ ادراک درجه بدرجه صورت پذير - و نهايتِ مناسبت بعالمِ تجرّد و تقدّس (که ظلمتِ جهل و کثرتِ غفلت را در پيرامونِ آن راه نيست) جلوه نما - و بر دورِ بينانِ عالمِ اسرار مختفي نيست که اين صاحبِ فطرتِ عالي (اگرچه در نشأهٔ عنصري و موادِّ[۴] هيولاني مولود نماست) امّا از بدوِ فطرت و اصلِ پيدائي آبا و امّهات از مآثرِ توليدِ اويند - و او در مسالکِ معني و مکامنِ باطن ابوالآباست - و بر حضرتِ جهانباني (که پرده دارِ رموزِ آسماني بودند) هويدا بود که چمن پيراي جهانِ هستي اين نونهالِ بهارستانِ وجود را (براي دريافتِ مقاديرِ مراتبِ جهانيان اوّلاً - و بجهتِ گرد آوريِ پراگندگيهاي روزگار ثانياً) بعرصهٔ ظهور آورده است - و بالجمله در لباسِ رسمِ ختنه سور آدابِ شکرگذاريِ

---

(۲) نسخهٔ [ج] چنان رفت (۳) نسخهٔ [ح] دلي (۴) نسخهٔ [ج] و وجود هيولاني *

Digitized by Google

آرایش جشن دولت پیرای ختنهٔ[۲] سور حضرت شاهنشاهي - و آئین بستن بآئین اقبال - و ظهور خارق عادت ازان نونهال بوستان دولت

بزرگان کام بخش و خدیوان سعادت منش را همواره وجه همت آنست که تقریبی انگیخته هنگامهٔ بخشش گرم سازند - و بروشی (که از چشم آلودگان عرصهٔ امکان محفوظ مانند) عبادات گزیده را (که سرآمد آن دلها بدست آوردن و دست بر دلها ماندن است) در لباس رسم و عادت بتقدیم رسانند چنانچه درینولا (که نسیم اقبال بتازگي وزید - و گلستان مقصود از سر نو شگفت) مراسم ختنهٔ آن نوباوهٔ حدیقهٔ اقبال و تازه نهال نخیل مجد و جلال را سبب ساخته در آسایش و بخشایش عالمیان افزودند - و در اوائل بهار جهان افروز که روح نباتي در اهتزاز بود - و عندلیب شوق در پرواز *

* شعر *

* بنفشه سر برآورد از لب جوی * زمین[۳] گشت از ریاحین عنبرین بوی *

* نسیم صبحگاه از مشک بوئي * هزاران نافه در بر داشت گوئي *

به آرته باغ (که بغایت دلکش و دلگشا ست) نزول دولت فرمودند - و بجهت مزید گرد آوری دلها (که در معني شکرگذاری حضرت مولی ست) ابواب عیش و عشرت گشودند - و آئین کیکاؤسي و کیقبادي تازه ساخته اشارت شد که حضرات بیگمان بتفاوت طبقات و تناسب درجات این باغ طرب افزا را آئین بندند - و امرا و اعیان شهر چار باغ را زینت افزایند - جمیع امرا کمر سعي بر میان[۴] شوق بسته در لوازم این کار اهتمام نمودند - و کلانتران شهر و بزرگان عهد فراخور حالت و قدرت مصاعی جمیله بتقدیم رسانیدند - و ارباب صنائع و طوائف محترفه در آرایش دکان و گرمی بازار غایت مبالغه معمول داشتند - و در اندک فرصتی آنچنان آئین بندي شد که وصف آن از اندازه بیرون باشد - و حضرت جهانباني هر روز تشریف[۵] آورده بزم آرای شادماني میشدند - و فراخور حالت و رتبت هریکی را بتفقدات گرامي شرف امتیاز مي بخشیدند - و پیشتر از انعقاد این جشن خسرواني قراچه خان و مصاحب بیگ و بعضی دیگر از مختصان درگاه (که بآوردن هودج اقبال حضرت مریم مکاني بقندهار رخصت یافته بودند) کامیاب دولت شده بوقت رسیدند - و قدوم برکات افزای حضرت مهد علیا موجب مزید اسباب نشاط گشت *

---

(۲) نسخهٔ [ح] سور ختنهٔ (۳) در [چند نسخه] زمین بسک از ریاحین عنبرین گوی (۴) نسخهٔ [ح] میان جان بسته (۵) نسخهٔ [ح] بدکانی تشریف آورده *

Digitized by Google

ساحت کابل را بمقدم دولت پرتو سربلند ساختند - نویدي تاریخ این فتح کابل[۲] را گرفت یافته بود - و دیگرے این * مصراع * بے جنگ گرفت ملک کابل از وی *

چون (بمیامن آثار ذات قدسي سمات حضرت شاهنشاهي ابواب مسرت و شادماني گشاده گشت - و اساس دولت بتازگي نهاده آمد) حضرت جهانباني را هزیمت میرزا کامران و فتح کابل در نظر نیامده منتظر قدوم برکات التزام حضرت شاهنشاهي بودند - تا آنکه در زمان مسعود و وقت محمود آن جهان آگاهي را (که دران زمان بحساب مدت عنصري دو سال و دو ماه و هشت روزه بوده اند) بدریافت ملازمت حضرت جهانباني آوردند - و آنحضرت بدیدار فیض بخش مسرت افزای آن نور پروردِ ایزدي انبساط صوري و معنوي یافتند - و سجدات شکر سلامت آن نونهال بوستان اقبال و دریافت فروغ آن چراغ دودمان خلافت بجای آوردند - و در ازای این خجسته دولت و حذای این فرخنده کرامت ابواب خیرات و مبرات بر روی[۳] روزگار خواص و عوام گشادند - صباح آنروز جهان افروز حضرت جهانباني بر سریر اقبال و کامراني متمکن گشته از تمام ارکان دولت و اعیان مملکت و کافه سپاه و حشم و عامه عبید و خدم کورنش گرفتند و طوائف خلائق بشرف زمین بوس کامیاب سعادت شدند - و دست تمنا بدریوزه دعا بر داشته دوام دولت خلافت و رفعت لوای سلطنت از عتبه کبریا[۴] در خواستند - و آنحضرت ابواب عدل و احسان بر روی جهانیان گشوده تمام زمستان بالای ارک آسایش پذیر بوده در رضای خالق و دلهای خلائق کوشیدند - و از وقائع (که دران نزدیکي سانح شد) رحلت یونس علي و مؤید بیگ بود که از اعیان سلطنت و صدر نشینان بارگاه عزت بودند - و در همین ایام بمسامع علیه رسید که خواجه معظم باتفاق مقدم بیگ میخواهد که فرار نماید - و خود را بمیرزا کامران رساند - این معني بر خاطر اشرف گران آمد - مقدم بیگ را بجانب کشمیر اخراج فرمودند و خواجه معظم را از نظر التفات و اعتبار انداختند - و بیمن[۵] توجه و ظل احسان آنحضرت ولایت کابل مورد امن و امان و مهبط رحمت یزدان گشت *

---

(۲) در [اکثر نسخه] کابل را گرفت - و در نسخه [ب] کابل بر گرفت آمده - و از هردو بوی غلطي مي آید زیراکه از اولین (۹۵۴) و از دومین (۹۵۵) مي برآید - و مطلوب (۹۵۲) چنانچه مصراع تاریخ بآن مشعر است (۳) نسخه [ح ط] بر روزگار اهالي و افاضل و ایتام و ارامل گشاده زربخشي و جواهر پاشي فرمودند - و از مشاهده نور الهي که از جبین آن برگزیده عالم لامع بود شادمانیها نمودند - صباح آن (۴) نسخه [ح] کبریای حضرت عزت (۵) نسخه [ط] و بیمن توجه فضل و احسان آنحضرت *

Digitized by Google

با جمعیّتِ خود و شاه بردي[۲] خان (که گردیز و بنگش و نغر باو متعلّق بود) آمده آدابِ زمین بوس بجای آوردند - و مستمالِ عنایاتِ بیکران شدند - و متعاقبِ آن مصاحب بیگ پسرِ خواجه کلان بیگ با بسیارے از مردم آمده دولتِ ملازمت دریافت - و بالتفاتِ خسروانه سرافراز گشت درین اثنا بابوس بعرضِ اشرف رسانید که وقتِ توقّف نیست - بدولت سوار باید شد - که مردم همه مي‌آیند - حضرتِ جهانباني بر بادپای دولت سوار شدند - و درین میان علي‌قلي سفرچي و بهادر پسرانِ حیدر سلطان را (که در تعزیتِ پدر بودند) بر آورده مشمولِ مراحم ساختند و بعد از زمانے قراچه خان آمده سعادتِ زمین بوس دریافت - میرزا کامران در صفحاتِ اوضاعِ صورتِ اقبالِ پادشاهي نقشِ ادبارِ خود را مطالعه نموده خواجه خاوندمحمود و خواجه عبدالخالق را بجهتِ استعفای جرائمِ خود بملازمتِ اقدس فرستاد - و بعضے ملتمسات بوسیلهٔ خواجه معروض داشت - نیم کروه راه مفاصله میانِ افواجِ قاهرهٔ پادشاهي و لشکرِ میرزا نمانده بود که خواجها آمده ملازمت نمودند - آنحضرت ملتمساتِ او را بادراکِ ملازمت موقوف داشتند - و مواعیدِ دیگر عنایات را از لوازمِ آن گردانیده خواجها را باحترام رخصت دادند - و خود از روی مروّت و مردمي توقّف فرمودند - و (چون میرزا را غرض از فرستادنِ خواجها تعطیل و تراخي در مبادرتِ سپاهِ پادشاهي و فرصت یافتنِ خود بود - و انتظارِ سیاهیِ شب میبرد که شاید شبگیر بلند کرده خود را بکنارے تواند کشید) چون حجابِ ظلمتِ شب جهان را تاریک ساخت از تیرگیِ رای و ظلمتِ خاطر (دریافتِ سعادتِ ملازمت بخود قرار نداده) بسرعتِ تمام خود را بارکِ کابل رسانید - و میرزا ابراهیم ولدِ خود را با جمعے از اهلِ حرم همراه گرفته از راهِ بینیِ حصار روانهٔ غزنین رویه شد - و چون فرار[۳] نمودنِ او بمسامعِ علیّه رسید حضرتِ جهانباني بابوس را باجمعے از معتمدان بکابل فرستادند - که درانجا بوده نگذارند که بسپاهي و رعیّت آسیبے رسد - و همه را مستمالِ عنایتِ پادشاهي سازند - و میرزا هندال و جمعے را تعین فرمودند که میرزا را تعاقب نمایند و خود بهمعنانیِ نصرت و همرکابیِ اقبال متوجّهِ شهرِ کابل شدند - و در ساعتِ مسعود کوس زنانِ دولت کوراکهٔ[۴] اقبال بلند آوازه کردند - و کوکبه دارانِ نصرت کوکبهٔ حشمت را بسپهرِ مکوکب رساندند و در شبِ سیزدهم آذر ماهِ جلالي موافقِ شبِ چهار شنبه دوازدهم شهرِ رمضان (۹۵۲) نهصد و پنجاه و دو بتائیدِ آسماني فتحِ کابل (که مقدّمهٔ فتوحاتِ بےاندازه است) روی داد و ابوابِ شادماني و کامکاري بر دلهای خلائق گشوده شد - در ساعت از شب گذشته بود که آنحضرت

---

(۲) در [بعضے نسخه] تردي خان (۳) نسخهٔ [ب] چون خبر فرار نمودن (۴) نسخهٔ [ا] کوس - و در [اکثر نسخه] کورگه ٭

Digitized by Google

مسافرِ شهرستانِ عدم شدند - و حیدر سلطان ازینجمله بود - چون (مخالفتِ هوا اشتداد داشت و مردمِ کم همراه) میرزا هندال بعرضِ اشرف رسانید که مناسبِ دولت آنست که درین زمستان مراجعت نموده بقندهار توقّف فرمایند - و اوائلِ بهار سامان و سرانجامِ لشکر نموده بتسخیرِ کابل عنانِ عزیمت معطوف دارند - آنحضرت در مواجهه چیزے نفرمودند - و چون مجلس بآخر رسید زباني بوسیلهٔ میر سیّد برکه گفته فرستادند - که با وجودِ آنکه (از آمدنِ شما و جدا شدنِ یادگار ناصر میرزا خبردار نبودیم) توکّل بر الطافِ الٰهي نموده بسمتِ کابل توجّه داشتیم - اکنون (که قضیّه چنین باشد) توقّف را سبب چیست - اگر بجهتِ محنت و رنج[۲] کشیِ مردمِ خود این‌معني بخاطر آورده اید زمینِ داور و آنحدود را بشما ارزاني داشتیم این زمستان را درانجا بآسایش بگذرانید - و چون عقدهٔ کابل مفتوح شود بملازمت خواهید پیوست میرزا ازین پیغام بغایت خجل شده عذرِ تقصیر نمود - و آنحضرت بعزمِ درست و امّیدے واثق قدم در راه نهاده دل در گشایشِ کار بستند - در اثنای راه جمیل بیگ برادرِ بابوس (که میرزا کامران او را اتالیقِ آقا[۳] سلطان دامادِ خود کرده در غزنین گذاشته بود) آمده بآستان‌بوس سربلند شد و استعفای جرائمِ بابوس نمود - و بمدارجِ قبول اتّصال یافت *

چون [موکبِ عالي در یُرتِ شیخ علي (که در نواحیِ نعمان و ارقندي واقع شده) نزولِ اجلال یافت] میرزا کامران از استماعِ توجّهِ رایاتِ جهانگشا سراسیمه شده قاسم برلاس را باجمعے پیشتر روانه ساخت - و قاسم مخلص تربتي را (که میر آتشِ میرزا بود) فرمود که توپخانه را بحلقهٔ دورے (که نزدیکِ خانهٔ بابوس بیگ بود) برده تعبیه نماید - و عیالِ مردم (که در بیرونِ قلعهٔ کابل بود) همه را اهتمام نموده اندرونِ قلعه برد - و بعد از استحکامِ مبانیِ قلعه بغرور و غفلت از کابل برآمده در نزدیکِ یُرتِ بابوس بیگ نشست - و در ترتیبِ افواج و تقسیمِ صفوف اهتمام نمود و در موضعِ تکیهٔ[۴] چمار قاسم برلاس باجمعے پیشتر آمده بود که خواجه معظّم و حاجي محمّد خان و شیرافکن از معسکرِ اقبالِ پادشاهي پیشتر شتافته دستبردے شایسته نمودند - و بتائیدِ الٰهي (که طلایهٔ دولتِ قاهره بود) قاسم برلاس تابِ مقاومت نیاورده رو بگریز نهاد - و چون میانِ افواج فاصلهٔ اندک ماند میرزا هندال بموجبِ التماس بمنصبِ هراولي اختصاص یافت - موکبِ اقبال از تنگیِ خواجه پشته گذشته در نواحیِ ارقندي نزولِ اجلال نموده بود که بابوس و جمیل بیگ

---

(۲) نسخهٔ [ه] رنج‌کشیٔ خود (۳) در [اکثرنسخه] آق سلطان (۴) در [بعضی‌نسخه] تکنه خمار - ونسخهٔ [ه] نکنه خمار - و نسخهٔ [ح] نکنه خمار *

Digitized by Google

و از فیوضاتِ نامتناهي و نعمِ غیر مترقّب آنکه قافلهٔ بزرگ از هندوستان آمده بود - وسوداگران سودای دلخواه کرده اسپانِ عراقي از ترکمانان خریده بودند - چون انوارِ اقبال از وجناتِ حال میتافت کلانترانِ این قافله آمده التماس نمودند که (اگر اسپانِ ما را ملازمانِ موکبِ عالي بگیرند - و بهای آنرا بعد از فتحِ هندوستان مرحمت فرمایند) اشدّ رضا داریم - و سرمایهٔ سعادتِ خود میدانیم - زهے دولتِ ما که باین مقدار امداد خود را از زمرهٔ دولتخواهانِ درگاهِ عالي معدود سازیم - حضرتِ جهانباني این معني را از مؤیّداتِ آسماني و موائدِ غیبي تصوّر کردند و التماسِ ایشان را بذروهٔ قبول موصول داشته حکم فرمودند که بقیمتِ دلخواهِ فروشندگان تمسّکاتِ ابتیاعِ اسپان نوشته بدیشان سپارند - و خود بدولت و اقبال بر پشتهٔ کوه (که نزدیکِ بابا حسن ابدال است) بر آمدند - و به الغ میرزا و بیرام خان و شیرافکن و حیدر محمّد آخته بیگي فرمودند که اوّل بجهتِ اصطبلِ خاصه اسپان جدا کنند - و بعد ازان برای اُمرا و سایرِ ملازمان بترتیب انتخاب نمایند - و هزار اسپ (که در سرکارِ خاصهٔ شریفه ابتیاع شده بود) بحسبِ مقتضای حالِ هریک به تقسیم و انعام پیوست - و دلهای سوداگر و سپاهي معمور و مرفّه شد دُدهٔ[۲] بیگ هزاره (چون میخواست که بخدماتِ مالي و جاني سرافراز گردد) بجانبِ قلعهٔ تپري (که حشمِ او آنجا بود) شب راه سرکرده برد - و چون موکبِ عالي دران حوالي رسید کلانترانِ احشام اسپ و گوسفند بقدرِ حال پیشکش آوردند - و مصدرِ خدماتِ پسندیده گشتند - چون آن حوالي آلنگهای دلگشا داشت چند روز جهتِ نزهتِ خاطر و ترطیبِ دماغ اقامت فرمودند و حضرتِ مهدِ عُلیا خانزاده بیگم را درین مقام بیماري پیش آمد - و بامتداد کشید - و برحمتِ جاوید پیوستند - آنحضرت قواعدِ عزا داري بجای آورده تمسّک بحبل المتینِ صبر (که شانِ عالي منشانِ کار آگاه و نشانِ والا دانشانِ خبرت سرشت است) نموده جهتِ ترویحِ روحِ آن مخدّرهٔ مکرّمه خیرات و مبرّات (چنانچه لایقِ خانوادهٔ سلطنت تواند بود) بتقدیم رسانیدند و ازانجا برهنمونیِ اقبالِ بلند و طالعِ بیدار کوچ بکوچ متوجّهِ دارالسّلطنهٔ کابل شدند و میرزاهندال بنزدیکیِ قندهار بآئینِ عبودیت و حسنِ عقیدت سعادتِ بساط بوس دریافت و آنحضرت بمقتضای مراحمِ جبلّي بنوازشهای بیکران اختصاص بخشیدند - و از آمدنِ او بغایت خوشوقت شدند - و مقدّمهٔ آمدنِ بسیارے از مردم شد - و مردمِ اعیان جوق جوق از کابل شتافتند و بواسطهٔ اختلاف و امتزاجِ هوا درین راه بیماري[۳] و وبا در اُردوی ظفر قرین پیدا شد - و بسیارے

---

(۲) نسخهٔ [ح] و دوده بیگ (۳) در [بعضے نسخه] بیماری وبا ٭

و در مقام بستن در شد - حاجي محمّد دست دربان را بشمشير قلم كرد - و چندے ديگر از عقب رسيدند - و جمعے از قزلباشان (كه دران نزديكي بودند) بجنگ پيش مي آمدند و بقتل ميرسيدند - و بيرام خان از دروازهٔ كندكان خود را درون انداخت - و قلعه بتصرّف اوليای دولت قاهره درآمد - و قزلباشان فرار نموده بارک متحصّن شدند - و نيمروز حضرت جهانباني خود از دروازهٔ كندكان بدولت و اقبال درآمده ببرج آنچه[2] صعود فرمودند - و آن شهر سعادت آئين بفرّ[3] ورود عالي مهبط امن و امان و مورد عدل و احسان شد - و ازين نزول رحمت و صعود سعادت از نهاد خرد و كلان خروش شادي و نويد مباركبادي برآمد - و بداغ خان بوسيلهٔ حيدر سلطان آمده سجدهٔ خجالت و عذر تقصير بجای آورد - و آنحضرت او را صحفوف مكارم خسروانه فرموده رخصت دادند - و شهر را به بيرام خان عنايت فرمودند - و مكتوب بشاه نوشتند كه (چون بداغ خان خلاف حكم شاهي نموده از خدمت متقاعد بود) قندهار را ازو گرفته به بيرام خان سپرديم - تعلّق بشاه دارد - درين اثنا ميرزا عسكري قدر جان بخشي و عطوفت پادشاهي نشناخته فرار نمود - و بعد از چند روز افغانے آمده خبركرد كه ميرزا در خانهٔ منست - كس تعين شود كه او را بطريقے (كه از من نداند) گرفته آورد - حضرت جهانباني شاه ميرزا و خواجه عنبر ناظر را تعين فرمودند - فرستادها او را در خانهٔ همان افغان از زيو پلاس برآورده بدرگاه معلّی آوردند - و آنحضرت بمقتضای عطوفت و رافت ذاتي و پاس وصيّت حضرت گيتي ستاني فردوس مكاني (كه در باب كافّهٔ برايا بخصوص برادران فرموده بودند) بنظر عنايت مشمول داشته از جرائم و زلّات او بتازگي درگذشتند و او را بنديم كوكلتاش (كه از معتمدان خاص بود) سپردند - و ولايت قندهار را بر اوليای دولت تقسيم فرمودند - ولايت تپري به الغ ميرزا مقرّر شد - و پرگنات لهو در وجه علوفهٔ حاجي محمّد اختصاص يافت - و زمين داور باسمٰعيل بيگ - و قلات بشير افكن - و شال بحيدر سلطان مكرمت فرمودند - و همچنين جميع ملازمان را فراخور[4] حال جايگير كردند وخواجه جلال الدّين محمود را (كه در شهر از مردم ميرزا عسكري و ديگران طمع كرده بود) بمير محمّد علي[5] گيراندند - و (چون خاطر اقدس از انتظام مهام قندهار فراغ يافت - و بميامن تائيد الٰهي و مآثر صوابديد پادشاهي تقدير موافق تدبير آمد) بسعادت و اقبال در ساعت مسعود هودج عزّت حضرت مريم مكاني را در قندهار گذاشته عزيمت تسخير كابل پيش نهاد همّت والا فرمودند *

---

(۲) در [چند نسخه] اخچه (۳) نسخهٔ [د] بعز ورود عالي (۴) نسخهٔ [ح ط] فراخور حال و مناسب مقدار (۵) نسخهٔ [ه] قلي *

Digitized by Google

فرو هشته اند - لایق دولت آنست که دست تعدّی ایشان را از دامن احوال عجزه و مساکین شهر (که اوّلین عطیّهٔ ایزدی‌ست) کوتاه سازند - و حاشا که درین اندیشهٔ صواب انتما غباری بخاطر شاه رسد - و (چون ازینجا تا کابل مسافت بسیار است - و احشام هزاره و قبائل افغان از مور و ملخ بیشتر - و خرسنگ این راهها شده اند - خصوصًا با میرزا کامران سخن درمیان دارند) بدست آوردن مامنی (که خاطر را از هر وجهی مجموع گرداند) نخستین[۲] کار است - و بالفعل بهتر ازین محلّی (که باین کار سزاوار باشد) غیر از قندهار نیست - پس بموجب عقل و عُرف و عدل بداغ خان را باید فرمود که قندهار را بخوشي و ناخوشي بگذارد. و اگر نگذارد بمحاصره و استیلا استخلاص فرموده محبّت نامهٔ موافق ماجرای روزگار و اقتضای صلاح وقت مشتمل بر وفور صداقت و ابقای وفاق بشاه باید نوشت - و چون شاه والا گهر معدن دانش و انصاف اند این عمل را از مستحسنات خواهند شمرد - و باعث درین باب از همه بیشتر حاجي محمّد خان بابا قشقه بود - حضرت جهانباني فرمودند که همه مسلّم - امّا محاصره کردن و تیغ ستیز آختن و مطلقًا یکطرف کشتن از سماجت خالي نیست - اگرچه ایشان از منهج اعتدال عدول ورزیده اند امّا این بے اعتدالي را به بندگان درگاه تجویز نمیکنیم - چه درینصورت مردم بداغ‌خان ضایع خواهندشد ظهور این‌معني در نظر اوّلی اهل روزگار بدنما ست - همان بهتر که بوسیلهٔ عقل دوراندیش تدبیرے باید اندیشید که بے جنگ و جدل قلعه بدست آید - بنابران کس پیش بداغ‌خان فرستادند - که چون بتسخیر کابل میرویم میرزا عسکري را در قندهار مقیّد نگاهدارند - تا خاطر ازو جمع باشد - مشارالیه صلاح کار خود دانسته قبول این معني کرد - و مقرّر شد که دلاوران کار دیده و بهادران معرکه آزموده بحدود قندهار رفته درکمین باشند - و ناگهان وقت یافته بپایمردی همّت و دستیاری جلادت بقلعه درایند - بیرام‌خان و جمعے دیگر بطرف دروازهٔ کندکان[۳] مقرّر شدند و الغمیرزا و حاجي‌محمّد و جمعے بجانب دروازهٔ ماشور معیّن گشتند - و مویّد بیگ و جمعے بحدود دروازهٔ نو جای یافتند - و این شیران بیشهٔ شجاعت شباشب شتافته باطراف قندهار کمین کردند وقت انکشاف صبح صادق حاجي‌محمّد خود را پیشتر از همه بدروازهٔ ماشور رسانید - اتّفاقًا شترے چند علف بار درون قلعه میرفتند - خود را در پناه شتران در آورد - و شیر مردانه ناگهاني خود را بدروازه داخل ساخت - دربان آگاه شده در مقام منع و دفع در آمد - او جواب داد که بموجب فرمودهٔ بداغ خان میرزا عسکري را آورده ایم - که درون قلعه نگاه داریم - این حرف فایده نکرد

---

(۲) در [بعضے نسخه] اولین (۳) نسخهٔ [۱] کندنان *

Digitized by Google

آزرده میشود - و اگر بر قانونِ داد عمل نشود بیداد گران دست[۲] از زیردستان باز نمیدارند و این معنی موجبِ سخطِ الٰهی میگردد - لیکن چون وقت مقتضی نبود در مقامِ حیرت درآمده چارهٔ این کار بوقتِ دیگر موقوف میداشتند •

و چون یورشِ کابل مصمّم شد بالضّرورت (بجهتِ اقامتِ بعضی از پردگیانِ صرادقِ عصمت و نگاهداشتِ اشیا و اسبابِ ضروری[۳]) منازلی چند از بداغ خان خواستند - و بزبانِ صدق ترجمان فرمودند که ما بر سخنِ خود قندهار بشما مقرّر داشتیم - امّا از جائیکه (مردمِ خود را گذاشته و خاطر را از جانبِ ایشان جمع ساخته پای عزیمت در رکابِ تردّد آوریم) گزیری نیست بداغ خان از نامعامله فهمی خود ابا و امتناع نمود - و بر طریقهٔ اهلِ دانش در امتثالِ حکمِ شاهی و امرِ پادشاهی (که اصلِ کار بود) مبادرت نکرد - امرای عظام (که در ملازمت بودند) بعرضِ اقدس رسانیدند که کارِ عظیم در پیش داریم - از گرفتنِ قندهار گزیر نیست - تا بهر شغلی که رو آریم فارغبال باشیم - و آنحضرت نظر بر خوبیهای شاه فرموده نخواستند که خاطرِ مردمِ شاهی غبار آلود شود - لاجرم حرکاتِ ناستودهٔ ایشان را به تمکینِ همّت و تسکینِ اقبال میگذرانیدند - و درین اندیشه بودند که بصوبِ بدخشان نهضت فرموده میرزا سلیمان را بخود همراه ساخته بتسخیرِ کابل توجّه فرمایند - و چون عمده در مسارعتِ تسخیرِ کابل شوقِ دیدارِ[۴] سعادت افزای حضرتِ شاهنشاهی و دریافتِ جمالِ با کمالِ آن نورِ حدقهٔ خلافت بود (که بحسبِ رموزِ آسمانی جمیعِ فتوحاتِ غیبی از برکاتِ وجودِ سعادت پرتوِ آنحضرت میدانستند) زمان زمان اهتمام در امضای این نیّت و استیفای این امنیّت بظهور میرسید - درین اثنا پسرِ شاه ناظرِ ریاضِ رحمت و واردِ حیاضِ مغفرت شد - مقرّبانِ بساطِ عزّت و مخصوصانِ قربِ منزلت بموقفِ عرض رسانیدند که ایّامِ زمستان نزدیک شد - و اهل و عیال و اسباب و پرتال درین کوهستان همراه بردن محال گونه می نماید - پسرِ شاه رحلت نموده - قندهار بترکمانان واگذاشتن مناسبِ دولت نیست خصوصًا چنین جمعی خود سر که در تخریبِ مبانیِ ولایت و هدمِ ارکانِ رفاهیت کمالِ تطاول دارند - و با آنکه مامور شده بودند (که علی الدّوام نطاقِ بندگی بر میانِ جان بسته همیشه ملازمِ موکبِ عالی باشند) انحراف ورزیده از نشای بادهٔ غفلت در قبولِ احکام سرگرمی ندارند - بلکه از عدولِ اوامرِ مطاعه ظاهر و باطنِ خود را بمخالفت[۵] موافق ساخته نقابِ بی آزرمی پیشِ رو

---

(۲) نسخهٔ [ط] دست تظلم (۳) نسخهٔ [ح ط] ضروری که محفوظ و مظبوط ساخته بدولت و اقبال متوجه تسخیر کابل شوند منازلی چند (۴) نسخهٔ [ح ط] دیدار پر انوار (۵) نسخهٔ [ح ط] بمخالفت آراسته نقاب •

Digitized by Google

اصلا قبولِ مشربِ او نیست - به مجرّدِ اظهارِ آن آزرده خواهد شد - و آزردگیِ او موجبِ نقصِ قدر و منزلتِ قایل خواهد گشت *

حقِّ دولتخواهي و شرطِ خیر اندیشي آنست که در امثالِ این امور زیانِ خویش را منظور نداشته توقّف نکنند - و باهمال و امهال نگذرانند - که ضررِ آن در مآل بحالِ همه عاید شود و خسرانِ این اعمال بروزگارِ دولتِ همه لاحق گردد - و نتیجهٔ خیانتِ کنکاش (که اعظمِ خیانات و اقبحِ جنایات است) روی دهد - و خالِ بیدیانتي و خوشامد گوئي (که نیلِ بیدولتي و بےسعادتي ست) بر رخسارِ حال و مآلِ ایشان نمودار گردد - و شایسته آنست که این طایفه را اگر (در عدمِ کتمانِ حق و اظهارِ صدق ناملایمے متنافرِ طبیعت برسد) آنرا سعادتِ روزگارِ خود شناسند و بآن خوشوقت بوده چینِ قبض در ناصیهٔ انبساط نیفگنند - که هرچند بحسبِ ظاهر بر ضمیرِ بزرگان شاق آید اما باطنِ والا جنابان تحسین فرماید - و اگرچه بصورت خلافِ رای صاحبانِ راه سپرده میشود لیکن در معني هم ابرای ذمّت کرده حقِّ نعمت گذارده میشود - و هم در نظرِ عاقبت اندیشان و آخر بینان محمود القول و الفعل مي نماید - القصّه میرزا کامران را از انعدامِ عقلِ مصلحت آموز و نقدانِ چنین همراهانِ سعادت افزا غلط بر غلط روی میداد *

نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشیاني از قندهار بتسخیر کابل - وفتح آن ممالک

چون خاطرِ قدسي مآثر از مهمّاتِ قندهار فارغ شد تسخیرِ کابل پیش نهادِ همّتِ والا گشت لاجرم باین عزیمت از باغِ حضرتِ فردوس مکاني نهضت نموده بالا تر از مقامِ حسن[۳] ابدال در گنبدِ سفید نزولِ اجلال فرمودند - پیوسته ترتیبِ مقدّماتِ فتحِ این یورش بر پیشگاهِ ضمیرِ الهام پذیر میتافت - و با دولتخواهانِ دور بین و جان سپارانِ اخلاص[۴] منش همواره مطارحه نموده میشد - فرّاباشیه اکثرے از امتدادِ مدّتِ سفر دلگیر شده برخاسته بے رخصت رفتند - و بعضے برخصتِ ابرامي جدا شدند - بداغ خان و جمعے دیگر (که در ملازمتِ فرزندِ شاه بودند) از قلّتِ مبالات دستِ تعدّي و تطاول بر رعایا و احشام میگشادند - و باین ناستوده عمل توسعهٔ روزگارِ خود خیال میکردند - وضیع و شریفِ شهر داد کنان و فریاد زنان بدرگاهِ معلّی میرمیدند و حضرتِ جهانباني درین معامله متردّد بودند - که اگر تنبیهِ ستمگاران نموده آید خاطرِ شاهي

---

(۲) نسخهٔ [ب د] منافیٔ طبیعت (۳) نسخهٔ [ز] با با حسن ابدال (۴) نسخهٔ [ب] اخلاص گزین *

Digitized by Google

و قاسم برلاس را با اعیانِ دیگر مقیّد ساخته به میرزا کامران پیغام دادند که اگر میرزا سلیمان را میفرستند ولایتِ بدخشان بایشان سپرده خواهد شد - و الّا این مردم را (که گرفته ایم) بقتل رسانده ملکِ بدخشان را بارزبک میسپاریم - بنابرین میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم و حرم[۲] بیگم را رخصتِ بدخشان دادند - میرزایان بپای منار بموضعِ معموره رسیده بودند که میرزا کامران از رخصتِ میرزا سلیمان پشیمان شده کس بطلبِ میرزا فرستاد که بعضے سخنانِ زبانی مانده است - شنوده متوجّه شوند - میرزا سلیمان ازین طلب درگمان افتاده معذرت نامهٔ در جواب نوشت که چون در ساعتِ نیک رخصت یافته‌ام مراجعت لایق نمیدانم - چشمداشت از التفات آنکه آن سخنان را نوشته مصحوبِ یکے از معتمدانِ بساطِ قرب ارسال دارند تا بموجبِ آن عمل نموده آید - و خود بسرعت متوجّهِ بدخشان شد - رسیدنِ بدخشان همان بود و شکستنِ پیمان همان و در خلالِ این احوال یادگار ناصر میرزا از کابل فرار نموده بجانبِ بدخشان رفت •

و (چون روزگار خواست که میرزا کامران را درین سرای مکافات تدارکِ اعمالش نماید) روز بروز اسبابِ آن آماده میگشت - از میرزایان بغیر از هندال میرزا کسے درگرد[۳] او نماند بضرورت او را استمالت داده مقرّر ساخت که تعاقبِ یادگار ناصر میرزا نماید - و او را گرفته بیارد و بوعدهٔ موکّده قرار داد که هرچه (امروز در تصرّف دارم - و همچنین من بعد هم هرچه به تصرّف در آید) سیوم بخشِ آن از آنِ تو باشد - امّا چنان اهتمام نماید که از لوازمِ یکجهتي و برادري دقیقهٔ فروگذاشت نشود - و باین قرار داد میرزا را (که بچشم نگاه میداشت) رخصت داد - میرزا هندال (که از بد سلوکیِ او بتنگ آمده بود) بزباني قبول نموده خلاصي از چنگِ او فوزِ عظیم دانست و از پای منار گذشته ببدرقهٔ سعادت متوجّهِ ملازمتِ حضرتِ جهانباني شد - میرزا کامران را از حدوثِ این وقائع سراسیمگي روی نمود - و سررشتهٔ صلاحِ کارِ خود گم کرد - و از ملازمان و مصاحبانِ او کسیکه (بهبودِ او را منظور داشته حرفِ راستي بگوید) نبود - اکثرِ مردمِ او را دیدهٔ بصیرت پوشیده و چشمِ خبرت از رمدِ غفلت جوشیده بود - سبیلِ سداد و طریقِ رشاد نمیدیدند و گروهے (که صلاحِ حال دریافته بودند) قدرتِ نفس زدن از نفسِ امر نداشتند - و این از دو رهگذر بود - بعضے را یارای[۴] عرض کردن نبود - و بعضے ازان قسم بودند که ملاحظهٔ خاطرِ میرزا میکردند - و اظهارِ حق صلاحِ وقت نمي‌دیدند - چه یقینِ ایشان بود که از خود رائي صلاحِ کار

---

(۲) در [بعضے نسخه] خرم بیگم - و در [بعضے] حزم بیگ (۳) در [چند نسخه] درگرد او (۴) نسخهٔ [ح ط] مطلق یارای •

Digitized by Google

کرده بکورنش آوردند - ازین مردم مقیم خان را و شاه قلي سیستاني را فرمودند که زرلاده در پای و تخته در گردن کرده نگاهدارند - و از آخرِ روز تا سفیده دمِ سحري (که هنگامِ ورودِ فیضِ عالمِ بالا ست) صحبتِ دلگشا داشتند - و سرگذشتهای عبرت افزا بیان فرمودند - و میر قلندر و سایرِ گویندها و سازندها بنغمه پردازي زنگ زدای خاطرِ جهان آرای بودند - و در اثنای این صحبت نوشتهٔ میرزا عسکري (که در حینِ توجّهِ آنحضرت براهِ چول و اختیارِ عالمِ غربت باحشامِ بلوچان فرستاده بود) بجنس احضار نموده ایستادگانِ بساطِ عزّت بموجبِ اشارتِ عالي بمیرزا دادند - زندگاني بر میرزا تلخ شد - و عیش منغّص گشت - آخر بمقتضای وقت حکم شد که میرزا را نگاه دارند - و بکورنش مي‌آورده باشند - که (چون گناهانِ او بمقتضای مکارمِ جبلّي بخشیده شد) چند روز در بند پند پذیر گردد - و روزِ دیگر ماهچهٔ رایاتِ فتح[2] شب افروزِ تاریک نشینانِ ارک شد - و محمّد مرادِ میرزا و امرای چغتائي و قزلباشیه در ملازمتِ حضرتِ جهانباني بشهر در آمدند - و سه شبانه روز بفرِ مقدمِ همایوني آن بلدهٔ فاخرهٔ موردِ امن و امان بود روزِ چهارم بموجبِ مکنونِ خاطرِ خطیر شهر را بمحمّد مراد میرزا عنایت فرمودند - و خود بدولت و اقبال در چهار باغِ حضرتِ فردوس مکاني (که در کنارِ ارغنداب واقع است) نزولِ اجلال فرموده از اشجارِ لطائف آثار استلذاذ و استظلال نمودند - و دران منزلِ دلگشا تفصیلِ اسباب و اموالِ میرزا عسکري (که گرد آوردهٔ روزگاران بود) متصدّیانِ اشغالِ سلطنت نوشته بنظرِ اقدس در آوردند - آنحضرت آنرا در چشمِ اعتبار در نیاورده بیهادرانِ سپاه (که رقمِ تهیدستي بر ناصیهٔ احوال داشتند) مرحمت فرمودند *

چون (خبرِ فتحِ قندهار و توجّهِ موکبِ والای حضرتِ جهانباني بتسخیرِ کابل بمیرزا کامران رسید) میرزا متوهّم و متذبذب شد - و حضرتِ شاهنشاهي را از خانهٔ عصمت قباب خانزاده بیگم بخانهٔ خود آورد - و بکوچِ کلانِ خود خانم[3] بیگم سپرد - و شمس الدّین محمّد غزنوي مشهور باتکه خان را مقیّد ساخته در جای نالایق نگاهداشت - و از امرای خود کنکاش طلبید که در بابِ میرزا سلیمان چه باید کرد - ملا عبد الخالق[4] (که بمیرزا نسبتِ استادي داشت) و بابوس (که در امورِ ملکي دخل میکرد) گفتند که مناسب آنست که میرزا را دلما نموده بدخشان باید داد - تا در وقتِ کار بکار آید - و از مساعدتِ طالعِ میرزا سلیمان آنکه پیشتر ازین بچند روز میر نظر علي میر هزار تیشکاني[5] و میر علي[6] بلوچ و جمعي دیگر اتّفاق کرده قلعهٔ ظفر را گرفته بودند

---

(۲) نسخهٔ [ح] فتح آیات (۳) در [اکثر نسخه] خانم سپرد (۴) نسخهٔ [ط] ملا عبد الحق (۵) نسخهٔ [ح] بیشکانی (۶) در [بعضی نسخه] تبر علي - و در [بعضی] تیر علی *

Digitized by Google

خبر رسید که خضر خان هزاره از قلعه بر آمده راه گریز اختیار کرده است - جمعی بتفحّص او شتافتند - و او مقدارے راه رفته در پس سنگے پنهان شده بود - بعضے از ثقات نقل میکنند که خضر خان هزاره میگفت که چند مرتبه مردمے (که بجهت گرفتن من تعیّن بودند) از نزدیک من گذشتند - و یک دفعه یکے جانور خیال کرده دامن مرا میگرفت - از ترس دم بخود کردم - چون شب در آمد من از زیر سنگ بر آمده بدامن خود شتافتم *

چون (۲) (دولت روز افزون حضرت جهانباني خاطر نشان ظاهر بینان شد - و بر متحصّنان روشن گشت که از اقبال حضرت جهانباني و اهتمام قدویان اخلاص نهاد نگاهداشت (۳) قلعه ممکن نیست) میرزا عسکري از خواب غفلت بیدار شده سراسیمه و مضطرب (نه پای رفتن و نه جای ماندن) اوّلاً التماس نمود که قندهار را باولیای دولت مي‌سپارم - مرا راه بدهید که بکابل روم - حضرت جهانباني بآن راضي نشدند - و خیال خام او صورت نه بست - بضرورت حضرت مهد علیا خانزاده بیگم را بحضور اقدس فرستاد تا استعفای گناههای او نمودند - و بوسیلهٔ استدعای آن خلاصهٔ دودمان عصمت رقم عفو بر جریدهٔ جرائم او کشیدند - بتاریخ روز پنجشنبه (۴) بیست و پنجم جمادی‌الاخری سال مسطور میرزا عسکري در ملازمت آن عفّت قباب از راه تضرّع (۵) و ندامت از قلعه بیرون آمد - حضرت جهانباني در دیوانخانهٔ عالي انجمن آرای صفوف عزّت بودند - و اُمرای چغتائي و قزلباشیه صف زده بقدر مدارج و مراتب سمت قیام داشتند - بیرام خان بموجب حکم پادشاهي میرزا عسکري را شمشیر در گردن انداخته بملازمت آورد - حضرت جهانباني باوجود آن همه خصومت جاني (که از میرزا معاینه شده بود) قطع نظر از مصالح مملکت و قواعد سلطنت بمحض عواطف ذاتي و فرط مراحم فطري قبول شفاعت آن عفّت قباب را از مراسم آداب و مکارم اخلاق شمرده قلم عفو و رقم صفح بر صحیفهٔ اعمال او کشیده محفوف مرادقات التفات و مشغوف (۶) جلائل عنایات ساختند - و برین مقدّمهٔ اقبال سجدهٔ شکر الطاف یزداني بجای آورده حکم فرمودند که شمشیر از گردن میرزا دور کردند - و بعد از مشاهدهٔ تقدیم آداب بندگي امر بر نشستن اصدار یافت - بعد ازان محمّدخان جلایر و شاهم خان و مقیم خان و شاه (۷) قلي سیستاني و تولک خان قورچي تا سي کس را شمشیر و ترکش در گردن

---

(۲) در [بعضے نسخه] اینجا عنوانے ست - وآن اینست - ذکر فتح قلعهٔ قندهار و ملازمت نمودن عسکری میرزا و بعضے سوانح دیگر که دران ایام رو داده (۳) نسخهٔ [ح ط] نگاهداشت قلعه ونجات متحصنان (۴) نسخهٔ [ح] چهار شنبه (۵) نسخهٔ [ح ط] تضرع و زاري و ندامت و شرمساری (۶) در [بعضے نسخه] مشغوف (۷) در [اکثر نسخه] شاه سیستان *

Digitized by Google

(که از سادات بني مختار سبزوار اند) و جمعي ديگر از کابل رسيده برهنمائي طالع بيدار ادراک سعادت آستان بوس نمودند - و سبب گريخته آمدن ايشان آن بود که ميرزا کامران الغ ميرزا را در قيد نگاه ميداشت - و از عالم احتياط هر هفته بيک کس ميسپرد - چون نوبت بشير افکن رسيد او هم از ميرزا هراس داشت - باتفاق آن جماعه الغ ميرزا را گرفته بدرآمد - و دولت ملازمت دريافت - و حضرت جهانباني اين جماعت را بعواطف بيدريغ خلعت امتياز بخشيدند زمين داور نامزد الغ ميرزا شد - و قاسم حسين سلطان اگرچه همراه اينها برآمده بود امّا شبي راه گم کرده درميان هزارها افتاد - و بعد از چند روز غارت زده پياده و آبله پاي رسيد آنحضرت فرمودند که هنوز در اخلاص تو نقصانے بود که راه گم کرده بچندين بلا مبتلا شدي و بعد ازان دده[2] بيگ هزاره با خيل و حشم خود آمد - و عرائض اعيان کابل نيز رسيد - از رسيدن اين جماعت و آمدن عرائض از اکثر امرا و اعيان (که در کابل بودند) انبساط عظيم در اردوي معلّي پيدا شد - و قزلباشيه (که متردّد خاطر بودند) مطمئن شده جدّ و جهد تمام از سر گرفتند و تزلزل در ارکان قلعه‌داري افتاد - و پاي ثبات از کنگرهٔ محافظت لغزيد - ساکنان قلعه روز بروز احوال ميرزا عسکري نوشته از سر ديوار قلعه مي بر تافتند - که کار بر قلعه‌نشينان دشوار شده - درگير و دار خود مردانه باشيد - و در قلعه گشائي کمر همّت محکم بربنديد و دست از اهتمام باز مداريد که اهل قلعه بتنگ آمده اند - عاقبت کار بجائے رسيد که اعيان لشکر ميرزا عسکري يکان يکان از قلعه خود را بيرون مي‌انداختند - و توپچيان و پيادها از بالا مي افتادند - اوّل خضر خواجه خان نزديک بمورچليکه (مخيّم اقبال بود) از قلعه خود را نداخت - و گريبان عجز بدست انکسار گرفته در پاي مقدّس حضرت جهانباني افتاد - و بعد ازان مويّد بيگ ريسمان بسته از قلعه پايان آمد - و بشرف زمين بوس سربلند شد - و بعد ازان اسمٰعيل بيگ (که از امراي حضرت گيتي ستاني فردوس مکاني در دلاوري و کنکاش مسلّم وقت بود) رسيد - و ابوالحسن بيگ برادر زادهٔ قراچه خان و منوّر بيگ پسر نور بيگ همراه او آمدند - شبي خضر خان هزاره از قلعه خود را انداخت - و دو سه هزاره او را بر پشت گرفته بجانب کوه لکه[3] روان شدند که (چون کار قلعه از انتظام افتاده بود - و ميرزا عسکري نه راي بودن در قلعه داشت - و نه روي آمدن بدرگاه گيتي پناه) بنابران خواست که خود را بزاويهٔ عافيت کشد - و ازين مخاطره برکنار بوده روزگارے بسر برد - صبح آن در اردوي ظفر قرين

---

(۲) نسخهٔ [ا] دوده بيگ (۳) نسخهٔ [د] سوالکه - و شايد که سوالک باشد ٭

Digitized by Google

و هر شب تغیّر میداد - که مبادا جمعی از مورچلِ خود حرفِ یکجهتي درمیان انداخته خللی در مبانیِ نگاهباني اندازند *

و (چون محاصره بامتداد کشید - و از ملازمانِ پادشاهي کسی آمده ملحق نشد) اُمرای قزلباشیه از اهتمامِ خود باز مانده[۲] در مراجعت دغدغه‌مند شدند - حضرتِ جهانباني این معني را از روز نامچهٔ احوالِ ایشان خوانده درگرفتنِ قلعه بیشتر از پیشتر سعي و اهتمام فرمودند و ازان مورچل (که مخیّمِ اقبال بود) شبی کوچ کرده از جانبِ شهرِ کهنهٔ قندهار نزدیکِ دروازه رفته (این مقدار که سنگِ دستي میرسید - و آنجا را چهار دره میگویند) مورچلی مستحکم ساختند صبحِ آن ترکمانان ازین‌معني خبردار شده دل در گرفتنِ قلعه بستند - و همه از اطراف برخاسته پیش آمدند - و دایره را تنگ کردند - میرزا عسکري سراسیمه شده بنیادِ عجز و زاري نمود و بهزاران اضطرار و بیقراري معروض داشت که (چون حضرتِ عفّت قباب تشریف مي آرند) تا آمدنِ ایشان مرا مهلت دهید - که بوسیلهٔ ایشان خاطر جمع کرده ملازمت توانم کرد و عرضه‌داشتِ خود را مصحوبِ میرطاهر برادرِ خواجه دوست خاوند بملازمتِ اقدس فرستاد حضرتِ جهانباني (که معدنِ فتوّت و مروّت بودند) ملتمسِ او را بموقفِ قبول جای داده چند روز مهمّ قلعه را آسان گذاشتند - میرزا از تبه رائي بظاهر روشِ عجز پیش گرفته در باطن باستحکامِ قلعه مي‌کوشید - و چون حضرتِ عفّت قباب و بیرام خان آمدند باز از سرِ نو آئینِ مخالفت پیش گرفت - هرچند حضرتِ مهدِ معلّی سعي فرمودند (که میرزا عسکري را از اندیشهٔ ناصواب باز داشته بتقبیلِ عتبهٔ[۳] مقدّسه مشرّف سازند) چون دماغِ سعادتِ او پریشان بود نصائحِ گرامي بهیچ وجه در نگرفت - و برهمان خشونت[۴] و سرکشیِ خود ایستاد و از فرطِ عناد حضرتِ مهدِ معلّی را نگذاشت که از قلعه بیرون رفته باردوی معلّی جهانباني تشریف آورند - برپیشگاهِ خاطرِ اقدسِ حضرتِ جهانباني ازین ناراستیِ میرزا اندازهٔ شقاوت و مقدارِ مخالفتِ او نوعِ دیگر ظاهر شد - تکیه بر عنایتِ الٰهي (که متکفّلِ مهمّات اربابِ توسّل[۵] است) نموده بیشتر در تسخیرِ قلعه اهتمام فرمودند - درین میان الغ بیگ میرزا بن محمّد سلطان میرزا (که از نبائرِ دختریِ سلطان حسین میرزا بود) و شیرافکن بیگ ولدِ قوچ بیگ و فضیل بیگ برادرِ منعم خان و میر برکه و میرزا[۶] حسن خان پسرانِ میر عبد الله

---

(۲) نسخهٔ [دوط] آمده (۳) نسخهٔ [ح] عتبهٔ مقدسهٔ حضرت جهانبانی (۴) نسخهٔ [ب] خصومت
(۵) نسخهٔ [ح] توکل (۶) نسخهٔ [ح] میرزا حسین بیگ خان *

Digitized by Google

نموده داد مردانگي ميدادند چ چنانچه ترکمانان در مقام تحيّر بودند - و از راه حيرت بوادي غيرت مي‌آمدند *

روزے حضرت جهانباني صحبتے خاص ترتيب داده بودند - و محرمان حريم اخلاص از هرطرف در حکايتے گشوده - و از هرسو سررشتهٔ روايتے بدست آورده) صحبت را بحکايات دلاويز و نقلهاي نشاط افزا گذراندن گرم داشتند - از اکسير سخنان دلاوران نقد ارباب شجاعت را عيار مي افزود و تنک مايگان مردانگي را سرمايهٔ همّتے بهم ميرسيد - درين اثنا حضرت شاهنشاهي را از کمال شوق بياد آوردند - که آيا آن تازه سرو جويبار خلافت را جدا از دوستان درميان دشمنان چه حال باشد - و حسودان بيخرد و بد انديشان تبه راي را دربارهٔ آن گلبن سعادت چه‌خيال و با دلے دو نيم و خاطرے پر اميد و بيم بدرگاه کبريا (که (۲) کام‌بخش سرگشتگان بيقرار است) دست نياز گشاده بدعاي برخورداري و جاندرازي آن شجرهٔ طيّبهٔ سلطنت مشغول شدند - و باين مضمون گره گشاي آبلهٔ دل گشتند * شعر *

* خدايا تو اين گوهر شاهوار * ز آسيب بد گوهران دور دار *
* ز درياي دانش بار آب ده * ز خورشيد بينش باو تاب ده *
* بسے دور زد بر فلک آفتاب * که اين نيّر آمد برون از نقاب *
* بسے گرد انجم نظرهاي سعد * که اين مه ز طلعت برافگند جعد *
* بسے چرخ زد آسمان بلند * که آفاق زين نور شد بهره‌مند *
* فروغ ازل باد منظور او * مبيناد تاريک دل نور او *

و بجهت تسلّي خاطر فيض مآثر خود زايچهٔ طالع آن بلند بخت خجسته روزگار (که لوح محفوظ اسرار غيبي ست) طلبيده بنظر تامّل و تعمّق مطالعه نمودند - و سلامتي ذات و افزوني عمر و ترقّي درجات اقبال آنحضرت و خرابي خانهٔ اعدا و ناکامي بد خواهان و کج انديشهاي ناراستان ازان ديباچهٔ سعادت معلوم فرمودند - و بانبساط سر برآورده بر زبان اقدس راندند که الحمد لله خاطر ازين دغدغه بالکليّه جمع شد - اميد که عنقريب بديدار آن نور پروردگار الهي خوشوقت شويم - و بيمن طالع آن سعادت پيوند بر جميع اعدا مظفّر و منصور گرديم - سجدات شکر الهي بتقديم رسانيده در فتح قلعه اهتمام فرمودند و ميرزا عسکري در مهم قلعه‌داري کمال ضبط و حفظ مرعي ميداشت - و مورچلها هر روز

---

(۲) نسخهٔ [ح ط] که چارهٔ ساز بيچارگان و کام بخش *

Digitized by Google

روی داد - و مشاهدهٔ انوارِ الٰهي (که در جبینِ مبینِ آنحضرت ظاهر بود) جلا بخشِ بصر و بصیرتِ همگنان شد - شکرِ پروردگارِ کارساز بجای آوردند - و ازانجا رخصت یافته میرزا هندال را (که در منزلِ دلدار بیگم والدهٔ ماجدهٔ خود مي‌بود - و بچشم نگاه میداشتند) دریافت و فرمانِ عطوفت و عنایتِ خلعت و اسپِ خاصه (که بمیرزا نامزد شده بود) رسانید - و به همین دستور روزِ دیگر بخدمتِ میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم (که در خانهٔ قاسم مخلص درونِ قلعه مقیّد بودند) متوجّه شد - و دران روز بموجبِ فرمودهٔ میرزا کامران ایشان را ازانجا برآورده در باغِ جلال‌الدّین بیگ (که در نزدیکیِ باغِ شهرآرا ست) برده بودند - بیرام‌خان این دو بزرگ را درین باغ دریافت - و از عنایت و الطافِ پادشاهي و شاهي (آنچه آورده بود) رسانیده خوشوقت ساخت - و ازانجا مرخّص شده بجلگهٔ سیاه سنگ (که یادگار ناصر میرزا آنجا فرود آمده بود) رفت - و او را بعفوِ تقصیرات و محوِ زلّات و انواعِ نوازشِ پادشاهي امیدوار گردانید و همچنین بالُغ میرزا و سایرِ بزرگان بآئینی (که خردمندان را سزد - و لایقِ حزمِ[۲] بیدار باشد) یکیک را پرسش نموده امیدوارِ مکارمِ عالیه گردانید - و آنچه لوازمِ رسالت (از تبلیغِ صفوت و صفا - و تعلیمِ حقیقت و وفا) تواندبود بجای آورد - میرزا کامران بیرام‌خان را یک ماه بیشتر نگاهداشت - که نه در خود قوّتِ مقاومت مي‌یافت - و نه از بے توفیقي بصوبِ خدمت مي‌توانست قدم زد - درین اندیشه متردّد خاطر درمانده بود - تا آنکه بصد ابرام بعد از یک و نیم ماه رخصت داد - و حضرتِ خانزاده بیگم را ، التماس نموده بقندهار روانه ساخت بظاهر برای آنکه میرزا عسکري را (که در گفتِ من نیست) رفته نصیحت فرمایند - و قندهار را ازو گرفته به ملازمانِ حضرتِ جهانباني سپارند - و در باطن آنکه میرزا عسکري (که بفرمودهٔ میرزا کامران بر سرِ مقاومت و خصومت ایستاده در استحکامِ قلعه اهتمام مي نماید) اگر او را روزِ[۳] بد پیش آید و قلعه بدستِ اولیای دولت مفتوح شود آن عفّت قباب جهتِ استشفاع و استخلاصِ میرزا عسکري آنجا بکار آیند - و چون میرزا عسکري (از جادهٔ نصاف انحراف داشت و عنانِ ارادتِ خود را درهوا داریِ میرزا کامران بدستِ بغي و عدوان سپرده) در ضبط و استحکامِ قلعه اهتمامِ تمام کرده بود - و توپ و توپچیِ فراوان در اطراف و اکنافِ حصار گرد آورده - و آن قلعه در اصل بغایت مستحکم افتاده - چه آن قلعه ایست از گل - قلع و قمعِ آن بغایت مشکل عرضِ دیوارِ آن شصت[۴] گز است - بهادرانِ لکشرِ منصور اگرچه در عدد کم بودند اما کوشش و تردّد

---

(۲) نسخهٔ [ب] خرد بیدار (۳) نسخهٔ [ه] ضرورتے (۴) نسخهٔ [ح ط] شصت گزاست - نام اصل او کندهار بود - حکما آنرا داخل اقلیم هندوستان شمرده اند چنانچه درکتب این فن معین شده است *

Digitized by Google

چون[۲] میرزا عسکري (از ادبار خود رشتهٔ کار از دست داده در مخاصمت اهتمام نمود) بمقتضای وافت عامّه و عطوفت اخوّت بخاطر جهان‌آرا راه یافت که منشور نصائح شاهي را با فرمان موعظت‌تبیان خود پیش میرزا کامران ارسال دارند - شاید از خواب غفلت بیدار شده راه سداد پیش گیرد - و بوسیلهٔ نیکو خدمتي تلافی تقصیرات خود نماید - تا بتقریب کار چندین کس بهلاکت نکشد - و بوسیلهٔ اتّفاق برادران گرامي کارهای شگرف (که مکنون ضمیر صواب اندیش است) ظهور[۳] یابد - بنابرین داعیه بیرام خان را برسم رسالت بکابل فرستادند - چون بکتل روغني و آب ایستاده (که مابین قندهار و غزنین است) رسید جمعی از هزارها سر راه گرفتند - وآخرهای روز جنگ در پیوست - اولیای دولت قاهره نبردهای مردانه کرده هزارهای بیدولت را تادیب نمودند - و بسیارے ازین بیدولتان راه نیستي پیش گرفتند - چون بیرام خان نزدیک کابل رسید بابوس و جمعی باستقبال آمده بیرام‌خان را بردند - میرزا کامران در چهار باغ مجلس آراسته بیرام‌خان را طلبید - باندیشهٔ صایب او چنان رسید که این دو منشور دولت را بمیرزا (که نشسته باشد) دادن مناسب نیست - و آنکه (میرزا ایستاده تعظیم بجای آرد) بسیار دور - که آنرا دانشے درست و بختے بلند باید - پس اندیشهٔ کار نموده مصحفے بدست گرفته برسم پیشکش آورد میرزا مصحف دیده بجهت تعظیم آن راست ایستاد - درین اثنا این دو مثال اقبال را گذرانید و آن فکر صحیح را وسیلهٔ تعظیم آن الواح سعادت ارقام ساخت - وتحف پادشاهي و هدایای شاهي را بآئین ستوده در نظر آورد - و با میرزا نشسته سخنان اخلاص‌آفرین صداقت ابداع مذکور ساخت و آخر مجلس رخصت ملازمت حضرت شاهنشاهي گرفت - و اجازت دیدن میرزا هندال و میرزا سلیمان و یادگار ناصر میرزا و الغ بیگ میرزا ضمیمهٔ آن ساخت - میرزا رخصت داد و بابوس را مقرّر کرد که در دیدنها همراه باشد - ازانجا بیرام‌خان اوّل به بخت بیدار و اخلاص پایدار متوجّه آستانبوس حضرت شاهنشاهي (که جانهای مقدّس رونمای او سزد) شد آنحضرت در باغ مکتب (پیش حضرت عفّت قباب خانزاده بیگم همشیرهٔ کلان حضرت گیتي ستاني فردوس مکاني) مي‌بودند - ماهم بیگه (که انگهٔ آنحضرت بود) آن نورپروردهٔ الٰهي را از درون بیرون آورد - و رسیدها بآئین بندگي ملازمت نموده تبلیغ رسالت و ادای امانت نمودند و از میامن دیدار دولت افزای سعادت بخش آنحضرت بیرام‌خان و سایر همراهان را انبساط عظیم

---

(۲) در نسخهٔ [ح] درینجا عنوانے نوشته - و آن اینست - ذکر فرستادن بیرام‌خان برسم رسالت پیش میرزا کامران - و بعضے سوانح که دران ایام واقع شده (۳) نسخهٔ [ح] از مکمن کمون بجلوه گاه ظهور شتابد ٭

Digitized by Google

جفت آشیانی سپاس ایزدی بتقدیم رسانیده بعد از پنج روز ازین قضیهٔ مصرت انتما در روز شنبه هفتم محرم (۹۵۲) نهصد و پنجاه و دو بساعت مسعود (که منتخب انظار تقویم بود) بدولت و سعادت با مواکب اقبال و عساکر نصرت بحوالی حصار قندهار رسیده در ضلع دروازهٔ ماشور نزول اجلال فرمودند - و در باغ شمس الدین علی قاضی قندهار فرود آمدند - و مورچلها تقسیم یافت - و صاحب اهتمامان جابجا تعین شدند - و هر روز از جانبین جوانان نبرد آزمای برآمده کارزارها میکردند - یکروز حیدر سلطان و هر دو پسرش علی قلی خان و بهادر خان و خواجه معظم از پیش خواجه خضر غنیم را برداشته تا مزارات (که نزدیک شهر کهنه و کوچه بند بود) بردند و کارهای نمایان نمودند - حیدر سلطان از همه پیش بود - و پیش تاخته بود - و از غرائب آنکه بابا دوست یساول با جمعی در مزارات ایستاده تیر اندازی میکرد - حیدر[۲] سلطان بنیزه خواست که کار او تمام کند - دست برداشتن همان بود - و تیر به بغل او رسیدن همان - اسمعیل سلطان جامی (که میرزا کامران بکمک فرستاده بود) در برج آقچه (که در برابر مقابر است) پیش میرزا عسکری بوده تماشای جنگ میکرد - باوجود آنقدر مسافت (که تشخیص چهره ممکن نبود) بعرض رسانید که این مرد (که از دست او نیزه افتاد) عجب نیست که حیدر سلطان باشد چه قبل ازین با عبید[۳] الله خان بشهر طوس رفته بودم - و من و حیدر سلطان همراه تاخته بودیم و این دو انگشت من آنجا افتاد - از روش تاختن قیاس میکنم که او باشد - بعد از زمانی (که آن نیزه را آوردند) اسم او نوشته بود - خوانده بر قیاس او آفرین کردند - و این معنی شهرت کرد درین نبرد مرد آزمائی اکثر مردم زخمی شدند - و خواجه معظم از همه بیشتر زخم خورد - و بخیر مراجعت نمود - و مقارن این حال خبر رسید که رفیع کوکهٔ میرزا کامران بجانب زمین داور پس کوه (که در لب آب ارغنداب واقع شده) با جمعی از هزاره و نکدری مجتمع شده نشسته بیرام خان و محمدی میرزا و حیدر سلطان و مقصود میرزا آخته بیگی ولد زین الدین سلطان شاملو و جمعی کثیر بر سر ایشان تعین شدند - قدری جنگ پیوست - و باقبال سعادت قرین رفیع کوکه گرفتار شد - و بسیاری از مواد استعداد و آلات و ادوات حرب و مواشی و دواب[۴] بدست اولیای دولت افتاد - و بقدر عسرتی (که در اردوی ظفر قرین شده بود) بیسر مبدل گشت و رفاهیت در معسکر اقبال پدید آمد - و همچنین همواره دلاوران اخلاص پیشه مبارزتها نموده کامیاب میشدند *

---

(۲) نسخهٔ [ح] حیدر سلطان آگاه شده قصد او نمود - و بنیزه خواست (۳) نسخهٔ [ا ب و] عبدالله خان
(۴) در [اکثر نسخه] و روانات *

Digitized by Google

قلعهٔ مذکور نزولِ اجلال فرمودند - و شاهم علي و میرخلیج ترکشها بگردن انداخته بشرفِ زمین بوس رسیدند - و آنحضرت بموجبِ رافتِ ذاتي جرائمِ ایشان را بخشیده در سلکِ ملازمانِ درگاه منسلک ساختند - و در همین منزل اشتهار یافت که میرزا عسکري خزانهٔ خود گرفته میخواهد که بجانبِ کابل فرار نماید - جمعے از قزلباش و ملازمانِ درگاه بجد شده بقصدِ او رخصت گرفتند - هرچند (حضرتِ جهانباني را کذبِ این خبر و عزمِ جزمِ میرزا عسکري بر قلعه داري قندهار بوسیلهٔ خبر رسانانِ درست سخن متیقن[۲] بود - و نیز بمقتضای عاطفتِ ذاتي بر تقدیرِ صدقِ این نمیخواستند که مردم را بر تعاقبِ او رخصت فرمایند) امّا اینها بےجلوي کرده رخصت گونه بدست آورده در رفتن پیشدستي نمودند که مبادا میرزا عسکري از دست بدر رود - چون (از کمالِ عجلت بے تزک بحواشي قندهار رسیدند) خبرِ رفتنِ میرزا دروغ ظاهر شد و جمعے برآمده جنگ کردند - و ضربزنها و توپها را از بالای قلعه سر دادند - جمعے کثیر از قزلباشیه و غیرِ ایشان بباد فنا رفتند - و گروهے زخمي برگشتند - خواجه معظم و حیدر سلطان و حاجي محمّد بابا قشقه و علي قلي ولدِ حیدر سلطان و شاه قلي نارنجي و جمعے از بهادرانِ چغتائي و دلاورانِ قزلباش دادِ دلاوري و مردانگي دادند - و غنیم را برداشته بقلعه رسانیدند هرچند جمیل بیگ (که از معتمدانِ میرزا عسکري بود) کس فرستاد (که میرزا عسکري خود فرود آید - که لشکر کم مانده - این مردم را که برداشتیم دیگر کار برما آسان خواهد شد) میرزا بسخنِ او گوش نکرده پیغام فرستاد که ایشان کمّیت و حقیقتِ لشکرِ ما را میدانند - سپاهِ آینده منحصر در همین جماعه نخواهد بود - بلکه کمکِ ایشان درکمین‌گاهها خود را نگاهداشته باشد که کارِ ما را بسازد - ما بازي نمیخوریم - و قلعه را مضبوط ساخته جنگ را تا آمدنِ میرزا کامران موقوف میداریم - چون (عنایتِ ایزدي مؤیّد و معاونِ لشکرِ نصرت‌اعتضادِ حضرتِ جهانباني بود) آمدنِ میرزا کامران صورت نه بست - و فتحے‌چنین (که مقدّمهٔ فتوحاتِ بےاندازه تواند بود) روی‌داد - و دران روز از اهلِ قلعه بابای سهرندي (که از یکّهای نامی میرزا کامران بود) بقتل رسید *

رسیدن موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشیاني بقندهار و محاصره کردن و فتح نمودن

چون (بهادرانِ اخلاص اندیشِ موکبِ معلّی را چنین فتحے روی نمود) حضرتِ جهانباني

---

(۲) نسخهٔ [ح] معلوم و متیقن *

Digitized by Google

چنان برداشته بر زمین زدند که غریو از اهل مجلس برخاست - و از نزدیک و دور نعرهٔ آفرین بلند شد این اول نقارهٔ فتح و نصرت حضرت شاهنشاهي ظل الهي بود - که بر سطح قمهٔ غبرا و زیر قبهٔ مینو خضرا نواخته شد - میرزا کامران (که این جنگ کشتي را جهت امتحان مآل صحبت کارزار خود با حضرت جهانباني در ضمیر گرفته بود) از مشاهدهٔ این صورت شگون بد گرفته بخود فرو رفت - و هواخواهان و نزدیکان حضرت شاهنشاهي گل گل شگفته فالهای خجسته فراگرفتند و آنحضرت نقاره را بزور بازوی اقبال گرفته نواختند - این صدای دلگشا باعث شادمانی اولیای دولت گشت - و میرزا (از بسکه طریق شده بود - و فال او را نقش کعبتین برخلاف مراد نموده) نسبت بآن قبلهٔ اقبال فکرهای ناشایسته و اندیشهای تباه بخاطر راه داد - ازانجمله آنحضرت را (که هنوز هنگام از شیر باز گرفتن نشده بود) فرمود که از شیر باز[2] دارند - و ازین غافل که شیر خوار مرضعهٔ عنایت ایزدي و کامیاب قابلهٔ تربیت آسماني را ازین عمل چه ضرر و حرامت یافتهٔ حافظ حقیقي را ازین فکرهای باطل چه خطره

وصول موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشیاني بگرم سیر و فتح قلعهٔ بست

بر مترصدان اخبار و مستبصران سوانح (که دیدهٔ خبرت گشاده - و سرمهٔ عبرت کشیده اند) پوشیده نماند که (چون رایات عالی حضرت جهانباني وکمک ایران بگرم سیر رسید) علي سلطان تکلو را با جمعی از یکها بجهت تسخیر قلعهٔ بست (که داخل ولایت گرمسیر و متعلق بقندهار است) تعین فرمودند - شاهم علي جلایر پدر تیمور جلایر و میر خلج[3] (که درانحدود از جانب میرزا کامران جایگیردار بودند) قلعه را استحکام دادند - و فوج پادشاهي رفته قلعه را محاصره نمود در اثنای جنگ تفنگی از بالای قلعه بعلي سلطان رسید - و در ساعت قالب تهي ساخت سپاهیان او پسر دوازده سالهٔ او را بجای پدر بکلاني برداشته در لوازم خدمت بیشتر از پیشتر اهتمام نمودند - و حقیقت درگذشتن علي سلطان و برداشتن پسر او بر جای پدر بوالی ایران نوشته فرستادند - و بعد از چند گاه در امضای آنچه (قرار یافته بود) نشان رسید - و رفته رفته (چون کار بر اهل قلعه تنگ شد - و مدد از جائی نرسید) متحصنان قلعه فریاد الامان بر آورده در تضرع و زاري گشودند - و بمقتضای عواطف خسرواني امان یافته قلعه را سپردند - و (چون قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد) حضرت جهانباني خود بدولت و اقبال در نواحی

---

(۲) در [اکثر نسخه] باز گرفتند (۳) در [بعضها] خلج ٭

Digitized by Google

و این دلیلی بود ساطع بر نورافزائي و ظلمت زدائی صوري و معنوي - و (چون حضرت شاهنشاهي از قندهار بکابل نزول اجلال فرمودند) میرزا کامران آن نونهال حدیقهٔ اقبال را بخانهٔ عفت قباب خانزادهٔ بیگم همشیرهٔ حضرت گیتي ستاني فردوس‌مکاني فرود آورد - و روز دیگر در باغ شهر آرا مجلس عالي داشته آنحضرت را آنجا دید ٭

غلبهٔ حضرت شاهنشاهي در کشتي گرفتن با ابراهیم میرزا و بدستیاری بخت نقارهٔ اقبال نواختن

چون میرزا کامران (آن سرو راستین گلستان اقبال را در باغ شهر آرا دید) از نظارهٔ پیشانی نورانی آنحضرت (که فر دولت و سعادت جاوداني ازان میتافت) از نامساعدی سعادت درهم شد - و (چون ایزد جهان‌آرا مسرت خاطر اولیای دولت میخواهد - و اسباب شکستگی خاطر و برهم‌زدگی ظاهر و باطن میرزا را سرانجام میدهد) هرچه میرزا آنرا سرمایهٔ خوشحالی خود خیال کرد از اسباب ملال او شد - چنانچه درین روز (که میرزا جشن داشته برای مباهات خود حضرت شاهنشاهي را طلبیده بود) اتفاقاً درانجا نقارهٔ منقش برای ابراهیم میرزا فرزندش بتقریب شب‌برات (که متعارف و معمول است) ترتیب داده آورده بودند - حضرت شاهنشاهي بمناسبت آنکه (نقارهٔ دولت جهانگیري و کشور گشائي بنام نامی ایشان نواختني است و کوس ملک پروري و عالم‌آرائي بر بام دولتسرای ایشان بلند آوازه ساختني) بآن میل فرمودند میرزای حق ناشناس نخواست که بدهد - بتصور آنکه (میرزا ابراهیم بسال از انحضرت بزرگتر است - و بقوت ظاهري بیشتر) گرفتن نقاره را معلل بشرط زور آزمائي و کشتي گرفتن داشت - که هرکه غالب آید نقاره ازو باشد - آنحضرت (که تائید یافتهٔ ایزدي و تقویت دادهٔ ازلي بودند) شکوه میرزا کامران را در نظر نیاورده و کلان‌سالی ابراهیم میرزا را منظور نداشته از استماع این شرط (که میرزا آنرا سرمایهٔ خوشی خود گردانیده بود) خوشحال شده باعث غم‌افزائی میرزا گردیدند - و ببازوی قدرت (که بقوت سماوي موید و معتضد بود) باوجود صغر سن (که امثال این امور دران‌حالت بعض بدیع نماید) بالقای الهي و تعلیم ربانی بی‌محابا دامن برزده و آستین بالا مالیده شیر مردانه قدم پیش نهادند - و بقانون بند آموزان کاردان و کشتي‌گیران استاد درگرفت و گیر درآمده دست بپایان کمر ابراهیم میرزا زده

---

(۲) نسخهٔ [ح] با میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کامران (۳) نسخهٔ [ح ط] بایستی شگفته گردد از نامساعدی

(۴) نسخهٔ [ح] میرزا ابوالقاسم (۵) در [چند نسخه] زور آزمائی کشتي گرفتن ٭

Digitized by Google

خضرخان هزاره و قربان قراول‌بیگي را از کابل فرستاد که آن نور پروردِ الٰهي (یعني حضرت شاهنشاهي) را از قندهار بکابل آورند - فرستادها چون بقندهار رسیدند میرزا عسکري در فرستادنِ آنحضرت با نزدیکانِ خود کنکاش کرد - جمعے (که عقلِ درست داشتند) گفتند که فرستادنِ ایشان لایق نیست - مناسب آنست که (چون موکبِ عالیِ حضرتِ جهانباني جنّت‌آشیاني نزدیک رسد) آن نونهالِ دولت را باعزاز و احترام پیشِ ایشان باید فرستاد - و بوسیلهٔ جمیلهٔ این گلدستهٔ چمنِ سعادت و اقبال استعفای جرائمِ خود نمود - و بعضے دیگر گفتند که لایقِ دولت آنست که پیشِ میرزا کامران فرستید - و خاطرِ میرزا را از دست ندهید - چه آن امورے (که از شما سرزده است) روی آن نمانده که حضرتِ جهانباني را بهیچ وسیله توانید دریافت - آخر میرزا بر رای صواب عمل نکرده حضرتِ شاهنشاهي را در عینِ زمستان و برف و باران روانهٔ کابل ساخت - همشیرهٔ قدسیهٔ آنحضرت بخشي بانو بیگم و شمس‌الدّین محمّد غزنوي (که بخطابِ اتکه‌خاني سرافراز بود) و ماهم انگه والدهٔ ادهم خان و جیجي انگه والدهٔ میرزا عزیز کوکلتاش و جمعے دیگر از ملازمان و خدمتگاران در ملازمتِ اشرف بودند - و بجهتِ آنکه کسے نشناسد درین سفرِ سعادت انجام آن نور پروردِ ایزدي را میرک میخواندند - و همشیرهٔ شریفه را بیجه[۲] مي‌گفتند - چون بقلات رسیدند شب بخانهٔ هزاره فرود آمدند - از فرِ بزرگي و شکوهِ دولتمندي (که از ناصیهٔ اقبالِ آنحضرت هویدا بود) بمجرّدِ دیدن آنحضرت را مردم شناختند - و صباحِ آن شب بر زبانِ صاحبِ خانه جاري شد که شاهزاده را هم اینجا فرود آورده بودند - چون (برادرِ خضرخان این سخن را از صاحبِ خانه شنید) فی‌الحال ازانجا روان شد - و بسرعت بجانبِ غزنین شتافت - و ملازمانِ رکابِ دولت ساعت بساعت و لحظه بلحظه آثارِ بزرگي در عنفوانِ صغرِ سن مشاهده میفرمودند - و اوضاعِ غریبه از احوالِ گرامیِ آنحضرت ادراک کرده حیرانِ صنعِ الٰهي بودند - ازانجمله چون از غزنین کوچ کردند بمنزلے (که فرود آمده بودند) دران خانه چراغ گل شد - و خانه تاریک گشت - آنحضرت (که جوهرِ طینتِ ایشان بنور پیوستگي[۳] دارد) از وحشتِ ظلمت در گریه شدند - هرچند انگها و دایها باقسامِ مهرباني دلِ آنحضرت را خواستند (که بدست آرند) سود نداشت - همین که چراغ آوردند از مشاهدهٔ[۴] نورِ ضمیر افروزِ چراغ خاطرِ قدسیِ آنحضرت آرام پذیرفت - و انوارِ[۵] شگفتگي از وجناتِ احوال و صفحاتِ اطوار درخشیدن گرفت

---

(۲) نسخهٔ [ح] بیچه (۳) نسخهٔ [ح] پیوستگیء تمام (۴) در [بعضے نسخه] از مشاهدهٔ نور ضمیر نور افروز

(۵) نسخهٔ [ز] انواع ه

Digitized by Google

اعتبار یافت - و در مهرند باغی مطبوع ساخته که ازو توان گفت - دیگر میرزا بیگ بلوچ که پدرش در خراسان هزارهٔ بلوچ بوده - دیگر ولد او میر حسین - و این هردو از سعادت مندان خدمت گزین بودند - دیگر خواجه عنبر ناظر که خواجه سرای مقرّب حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود - و از حضرت شاهنشاهی خطاب اعتبار خانی یافت - از پرده داران هودج اقبال حضرت مریم مکانی بود - دیگر عارف توشکچی ست که در سلک ممالیک بود - و دعوی سیادت میکرد - و بدولت حضرت شاهنشاهی[۲] بهار خان خطاب یافته بخدمت عالی ممتاز بود و از بندگان خدمتگار و غلامان وفادار مهتر خان خزینه دار - و مهتر فاخر[۳] توشکچی - و ملا بلال کتابدار - و مهتر تیمور شربتچی - و مهتر جوهر آفتابچی - و مهتر وکیله خزانچی - و مهتر واصل و مهتر سنبل میر آتش بودند - دیگر سلطان محمّد قراول بیگی بود - و عبد الوهّاب صاحب طباق دیگر جبای[۴] بهادر - دیگر تولک یاتش نویس - زهی سعادتمندان قوی طالع که بعزم درست و ثبات پای حقّ حقیقت بجای آورده (در مسالک امتحان - و مواقف ابتلای الٰهی) خدمت ولی نعمت بپایان رسانیدند * شعر *

* ندانم رفیقان چرا واپس اند * که مردان زخدمت بجائی رسند *

مراجعت موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشیاني از عراق وآمدن حضرت شاهنشاهي از قندهار بکابل

چون (آوازهٔ سایه گستری حضرت جهانباني بر ممالک جاه و جلال و مواطن دولت و اقبال گرم شد - و در کابل و قندهار و آنحدود و اطراف صیت[۵] موکب عالي اشتهار یافت) از هبوب این نسایم بهار نصرت گلبن غنچهٔ امّید امید واران شگفتن گرفت - و آب رفته از جوی قرار بیقراران آمدن بنیاد نهاد * شعر *

* فیّاض ازل ز فیض بے اندازه * انداخت ز مقدمش بشهر آوازه *

* شد کشت امید نا امیدان خرّم * شد باغ مراد نامرادان تازه *

میرزا کامران را ازین طنطنهٔ عالي حال دگرگون گشت - درین هنگام (که زمان آگاهي و ندامت گذشته بود) از سرآغاز بدمعاملگي پیش گرفت - و خیالات تباه بخود راه داد - اوّل برادر

---

(۲) نسخهٔ [ا] جهانبانی (۳) در [اکثر نسخه] حاضر (۴) نسخهٔ [ج] جهای بهادر (۵) نسخهٔ [ج] صیت مقدم موکب *

و از تمام آن مردم او تنها بسلامت برآمده ادراک سعادت ملازمت نمود - حضرت جهانباني جنّت آشياني باو عنايت خاص داشتند - و بعد ازان بمزيد التفات حضرت شاهنشاهي امتياز يافت - و عمرے دراز در طبقهٔ دعاگويان ميزيست - ديگر حسن علي ايشک آقاست در شجاعت و جلادت امتياز داشت - و خدمات پسنديده کرده بود - بواسطهٔ آنکه [يعقوب نامي (که از منظوران حضرت جهانباني بود - و حرفے نامناسب از زبان او ساخته‌بودند) بعضے قزلباشان بيباک آن جوان را درموضع خرابه نزديک تبريز کمين‌کرده پنهاني کشتند - و چون ميان حسن‌علي و او شکرآبے بود چنين اشتهار يافت که مگر بسعي او اين عمل شنيع بوقوع آمده باشد] باين تقريب نتوانست همراه موکب عالي بود - در عراق ماند - و چون کابل مستقرّ سرير سلطنت شد بآستانبوسي فايز گشت - ديگر علي دوست باربيگي ست پسر حسن علي مذکور - از عقب آمده در مشهد اقدس همراه شد - از اوّل تا آخر در هرات بخدمتگاري و جانسپاري اهتمام داشت ديگر ابراهيم ايشک آقاست - او از فدائيان درگاه بود - ديگر شيخ يوسف چولي ست که خود را از اولاد شيخ احمد يسوي[۲] ميگفت - مردے وارستهٔ پسنديده اخلاق[۳] بود - ديگر شيخ بهلول که خود را از نسل مشائخ ترک ميگفت - خدمتگار شايسته بود - ديگر مولانا نورالدّين که از هندسه و هيأت و اُسطُرلاب خبرے داشت - همراه قاضي برهان خافي بشرف بساط بوس حضرت گيتي ستاني فردوس مکاني استسعاد يافت - و از مجلس نشينان حضرت جهانباني بود - و حضرت شاهنشاهي او را بخطاب ترخاني سربلند ساخته بودند - ديگر محمّد قاسم موجي ست در بدخشان بخدمت حضرت جهانباني جنّت‌آشياني قيام مينمود - خويش مير محمّد جاله‌بان بود در بدخشان خدمت جاله‌باني داشت - و در هندوستان در ايّام دولت ابدقرين حضرت شاهنشاهي ميربحر شد - و در کنار آب جون منزل دلگشا داشت - و همانجا سفينهٔ عمر بساحل فنا رسانيد - ديگر حيدر محمّد آخته بيگي ست - از خدمتگاران قديم اين درگاه بود - ديگر سيّد محمّد پکنه است - جوان مردانهٔ صاحب قبضه بود - و در هرات قبق او زد - ديگر سيّد محمّد قالي[۴] هروي ست - در بکر چندروز او را مير عدل ساخته بودند - از اهل نشست مجلس عالي بود ديگر حافظ سلطان محمّد رخنه است - در بکر آمده در لباس فقر ملازمت نمود - و بيت دلنشين ميخواند - رفته رفته داخل[۵] ايلچيان[۶] شده بود - و در عهد دولت ابدقرين حضرت شاهنشاهي

---

(۲) نسخهٔ [ب] پشوي ، و نسخهٔ [ج] بسوي (۳) نسخهٔ [ب] فرال (۴) نسخهٔ [ز] قاني (۵) نسخهٔ [ح] ازفرط خدمت داخل ايلچيان (۶) نسخهٔ [ا] انگچيان *

Digitized by Google

عظامِ حضرتِ گیتي ستاني فردوس مکاني بود - و حاجي محمّد در مردانگي تفرّد داشت شاه مکرّر میگفت که پادشاهان را این طور خدمتگار مي باید - در روزِ قبق‌اندازي او قبق زد و از شاه جلدو گرفت - دیگر روشن کوکه است - که کوکلتاشِ حضرتِ جهانباني جنّت آشیاني بود - درین راه بار جواهر سپرده بودند - دران[۲] ودیعت چون خیانتي ظاهر کرد لاجرم چند روز در بند بود - و بوسیلهٔ عفو خلاصي یافت - دیگر حسن بیگ است برادرِ محرم کوکه او (باآنکه کوکلتاشِ کامران میرزا بود) بدوامِ ملازمتِ حضرتِ جهانباني قیام داشت - کریم طبع و خوش خلق بود - و محرم - در گذرِ چوسا[۳] غریقِ رحمت شد - دیگر خواجه مقصود هروي‌ست او مردے پاک‌طینت و پاکیزه روزگار بود - بامانت و دیانت و صدق و صیانت اتّصاف داشت و از ملازمانِ سنجیده[۴]صفاتِ حضرتِ مریم‌مکاني بود - طی الدّوام در حوالیِ هودجِ آنحضرت بوده التزامِ خدمت داشت - ازو دو فرزندِ سعادتمند ماند - که نسبتِ کوکلتاشي بحضرتِ شاهنشاهي دارند - یکے سیف خان - و او در سالِ فتحِ گجرات در رکابِ اقدس شربتِ خوشگوارِ شهادت چشید - دیگر زین خان کوکه که بمزیدِ ارادت و اخلاص و وفورِ عقل و کیاست و علوِّ فهم و ادراک و فرطِ فرزانگي و مردانگي از منظورانِ نظرِ عاطفتِ حضرتِ شاهنشاهي بوده در امرای کبار منسلک است - دیگر خواجه غازي تبریزي‌ست - که از دقائقِ سیاق و حقائقِ علمِ حساب وقوفِ تمام داشت - و از قصص و تواریخ خبردار بود - چون موکبِ عالي از لاهور بجانبِ سند انصراف یافت از میرزا کامران جدا شده بخدمت پیوست - و منصبِ مشرفیِ دیوان یافت - و بعد ازان مدّتها از درگاهِ عالم‌پناه محروم گشت - و در آخرِ عمر (که قویٰ و حواسّ او اختلال یافته بود) باستلامِ عتبهٔ درگاهِ والای حضرتِ شاهنشاهي استسعاد یافت - دیگر خواجه امین الدّین محمود هروي‌ست - که در فنِّ سیاق سبّاقِ فرسانِ قلمرو حساب بود - و خطِّ شکسته را بغایت درست مي‌نوشت - و در کفایتِ اموال و درایتِ محاسبات موشگافي میکرد. حضرتِ جهانباني او را چندگاه بخشیِ حضرتِ شاهنشاهي کرده بودند - و در عهدِ سلطنتِ ابدپیوندِ آنحضرت بمراتبِ عالیه رسید - و بخطابِ خواجه جهاني سرافراز شد - دیگر بابا دوست بخشي‌ست - او نیز بعلمِ سیاق ممتاز وبحسنِ کفایت موصوف بود - و پیوسته باشتغالِ مهمّاتِ دیواني صنوفِ کارداني بظهور مي‌آورد - دیگر درویش مقصود بنگالي ست - او از زیارتگاهِ هرات است مردے ساده ضمیرِ درست جوهر بود - او را در بنگاله همراهِ جهانگیر قلي بیگ گذاشته بودند

---

(۲) در [اکثر نسخه] دران ودیعت جوهر خیانتي (۳) در [اکثر نسخه] جوسا (۴) در [بعضِ نسخه] حمیده ه

Digitized by Google

شیخ ابوالقاسم جرجانی و مولانا الیاس اردبیلی (که بفضائل صوری و کمالات معنوی آراستگی داشتند) فرستادند - و در کابل آمده بشرف ملازمت مشرّف شدند - و از آمدن این دو عزیز بسیار منبسط و منشرح گشتند - و مذاکرهٔ کتاب درّة التّاج درمیان آوردند و درین مدّت (که در مشهد تشریف داشتند) پیوسته با دانشوران و فصحای آنجا (که بملازمت میرسیدند - و از صحبت اکسیرمنفعت مستفیض میشدند) مشغولی حاصل میشد - مولانا جمشید معمّائی (که مجمع فضائل بود) مکرّر بشرف بساط بوس رسید - روزے ملّاحیرتی این غزل خود را بنظر اصلاح آنحضرت در آورد * شعر *

* گهٔ دل از عشق بتان گهٔ جگرم میسوزد * عشق هرلحظه بداغ دگرم میسوزد *

* همچو پروانه بشمع سروکار است مرا * که اگر پیش روم بال و پرم میسوزد *

آنحضرت (که خلّاق معانی و معیار نکته دانی بودند) نیکو تصرّفے فرمودند که * مصرع *

* میروم پیش اگر بال و پرم میسوزد *

مولانا از اکسیر اصلاح آنحضرت سجدهٔ اخلاص بجای آورد - و از مشهد بکاروانسرای طرق و ازانجا براه قلعه‌گاه بسیستان نزول اجلال فرمودند - و درین‌حدود شاهزاده و امرای شاهی بموکب عالی پیوستند - و ازانجا بگرم‌سیر ورود اقبال روی نمود - میر عبد الحی گرم‌سیری از قلعهٔ لکی بیرون آمده ترکش بگردن انداخته بسعادت کورنش شتافت - و عذر جریمهٔ تقصیر و خجالت سابق (که در وقت رفتن از دولت ملازمت محروم مانده بود) بعرض رسانید و ازانجا (که خطاپوشی و عطاپاشی شیمهٔ کریمهٔ آنحضرت بود) معذرتهای او بسمع رضا مقبول شد و میر بعنایات مشمول گشت *

چون سخن باینجا کشید ناگزیر است ازانکه مجملے از اعیانے (که درین غربت ملازم رکاب دولت بودند) نوشته آید - هرحلقهٔ حقیقت گذاران وناکیش (که[۲] چون سعادت همواره ملازم رکاب دولت حضرت جهانبانی جنّت آشیانی بود) بیرام‌خان است - دیگر خواجه معظم است که نسبت اخوّت اخیانی بحضرت مریم‌مکانی داشت - از ابتدای حال خالی از شورش دماغ و گرمی مزاج نبود - رفته رفته سفّاکی و بیباکی او بافراط کشید - و خاتمهٔ کار او در محلّ خود رقم پذیر خواهدشد - دیگر عادل سلطان اوزبک پسر عادل سلطان - که از جانب والده از نبائر سلطان حسین میرزا ست - اگرچه در اوائل حال بوظائف خدمت اشتغال داشت اما در اواخر بحرمان موسوم گشت - دیگر حاجی محمّد کوکی[۳] ست - او برادر کوکی‌ست - که از امرای

---

(۲) نسخهٔ [ب] که بسعادت (۳) نسخهٔ [ح] کوکه *

Digitized by Google

و در گرد آوری رضای آفریدگار سخنان حقیقت تبیان بر زبان اقدس راندند - و ببعضی از ابیات سلف متواجد گشتند - و این رباعي از فرط حالت بلند خواندند *

* رباعي *

* افسوس که سرمایه ز کف بیرون شد * وز دست اجل بسی جگرها خون شد *

* کس نامد ازان جهان که تا پرسم ازو * کاحوال مسافران عالم چون شد *

ملا قطب الدین جلنجو بغدادي درین بلدهٔ فاخره بشرف ملازمت مشرف گشته تا مشهد مقدس ملازم رکاب معلی بود - و نادرهٔ کار سحرآفرین خواجه عبدالصمد شیرین قلم نیز درین مدینهٔ فاضله بملازمت استسعاد یافت - آن قدردان بارگاه هوشمندي را بسی پسند آمد - و او از عوائق روزگار نتوانست همراهي گزید - و از نوادر اتفاقات حسنه در شگون و تفاؤل نیک آنکه چون به تبریز نزول فرمودند ازانجا (که توجه اقدس باصطرلاب (۲) و کره و سایر آلات رصدي درجهٔ کمال داشت) بیک (۳) محمد آخته بیگي را فرمودند که درین شهر (که محل آثار قدیمه است) کره تفحص نماید - آن ساده لوح کرهٔ چند را با مادیانها آورد - آنحضرت انبساط فرموده بجهت تفاؤل خریدند - و از سیر تبریز فارغ شده بصوب اردبیل توجه فرمودند - چون (موکب عالي بقصبهٔ شماسي رسید) جمیع شیخاوندان (که نسبت خویشي بشاه عالیقدر داشتند) با سایر اکابر و اشراف آمده ملازمت کردند - و بلوازم خدمت پرداختند - یک هفته در اردبیل تشریف داشته ازانجا بخلخال و ازانجا بطارم آمدند - و ازانجا بخرزبیل (۴) رسیدند - و چون (هوا و میوهٔ آنجا بغایت مطبوع بود - علی الخصوص انار بیدانه) سه روز توقف فرمودند - و در سبزوار باردوی معلی خود ملحق شدند - درین منزل از حضرت مریم مکاني صبیهٔ قدسیه متولد شد و از آغاز مراجعت (که بقاید دولت و اقبال متوجه کابل و قندهار بودند) بهر منزل (که تشریف مي آوردند) حکام و اکابر آنجا زیاده از دستور زمان توجه پیشکشها میگذرانیدند - و مهمانیها میکردند و درین منزل میر شمس الدین علي سلطان خدمت شایسته بجای آورد - و در روز مهماني بندبازان آمده کار پردازیها کردند - و چون (رایات عالي بمشهد مقدس آمد) حاکم و بزرگان آنجا بیشتر از پیشتر در حفظ آداب کوشیدند - و بخدمات لایقه مستعد نظر قبول گشتند - و بجهت انتظار جمع شدن لشکر شاهي یکچند درین شهر توقف افتاد - و ازین نواحي بجهت طلب ساوري (که بر هرات نوشته بودند) عبد الفتاح کرکیراق را فرستادند - و مشارالیه در وقت مراجعت رخت هستي بربست - و از همین حدود مولانا نور الدین محمد ترخان را بجهت طلب

---

(۲) و ایضا اسطرلاب (۳) نسخهٔ [ا ج د] بیگ محمد (۴) نسخهٔ [ز] بجرزبیل *

Digitized by Google

تهمتن میرزا ولد دیو سلطان - حیدر سلطان شیباني - علي‌قلي و بهادر پسرانِ مشار الیه مقصود میرزا آخته بیگي ولد زین‌الدین سلطان شاملو - محمدي میرزا نبیرهٔ جهانشاه میرزا مشهور بشاه یزدي بیگ کچل استجلو - علي سلطان جلاق خواهر زادهٔ محمد خان - ابوالفتح سلطان افشار حسن سلطان شاملو - یادگار سلطان موصلو - احمد سلطان الاش اغلي استجلو - صافي ولي سلطان ولد صوفیان خلیفه روملو - علي بیگ ذوالفقارکش - محمدي بیگ کتابدار قاچار - و سه صد قورچي خاصه بسامانِ شایسته نیز تعیّن یافتند - و بعد از اتمامِ این مجلسِ عالي حکم شد که در آق زیارت (که آخر منزلِ ییلاقِ سرلق است) میوم بار شکارِ قمرغه درهم آوردند - و انواعِ شادماني و کامراني فرموده آدابِ خاطرجوئي بهم رسانیدند - و در عرصهٔ دلگشای میانه (که در لطافتِ هوا مشهورِ آفاق است) شاهِ والا قدر بمنزلِ حضرتِ جهانباني تشریف آوردند - و بمشایعت مبادرت جسته باحسنِ وجوه و ایمنِ آداب بساعتِ مسعود وداعِ یکدیگر فرمودند *

حضرتِ جهانباني جنّت‌آشیاني بموجبِ اقتدا بسنّهٔ سنیّهٔ حضرتِ صاحبقراني ازانجا بدولت واقبال متوجّهِ اردبیل وتبریز شدند - هودجِ اقبالِ حضرتِ مریم‌مکاني را با خیل و حشم و عبید و خدم از راهِ راست بجانبِ قندهار روان فرمودند - و حاجي محمد خان را سرلشکر ساخته درخدمتِ هودجِ اقبالِ آن عفّت قباب گذاشتند - و دوازده هزار سوار (که ملازمِ رکابِ نصرت قباب فرموده بودند) رخصت یافته بجهتِ سامان و سرانجامِ خود روانه شدند - که چون (رایاتِ نصرت‌آیاتِ حضرتِ جهانباني بآبِ هلمند رسد) شاهزادهٔ عالیقدر با لشکرِ مقرّر ادراکِ ملازمت نماید - و حضرتِ جهانباني اوّل بجهتِ تماشای تبریز عنانِ عزیمت منعطف فرمودند - و چون نزدیک بآن دیار رسیدند حکّام و اکابر تا بحدّے [که میرزا میرانشاه بر رودخانهٔ (که از دامنِ سهندِ تبریز مي‌آید) بسته اند] باستقبال آمده عزِّ بساطبوس دریافتند - حاکمِ شهر بموجبِ فرمودهٔ شاهي شهر را آئین بسته در نظرِ انورِ آنحضرت جلوه داد - و لوازمِ مهماني بتقدیم رسانید - و گرک‌دواني و چوگان‌بازیِ پیاده (که در تبریز مشهور و معروف بود - و دران وقت از اندیشهٔ شورش ممنوع شده بود) بجهتِ مزیدِ انبساطِ خاطرِ اقدس بامرِ شاهي بتازگي درگرد آمد - و آنحضرت عماراتِ عالیهٔ آن شهر را (که از آثارِ قدیمهٔ سلاطینِ ماضي‌ست) و سیرگاههای آن شهر را تماشا فرمودند - و مجدّداً از آثارِ گذشتگانِ خاک و سرگشتگانِ خانهٔ افلاک و گذشتگیهای عالمِ بےثبات و گسستگیهای جهانِ بیمقدار بخاطرِ حقائق مآثر آوردند

---

(۲) نسخهٔ [ه] مقصود بیگ (۳) نسخهٔ [د ح] بردی بیگ (۴) در [بعضے نسخه] چلاق (۵) نسخهٔ [ا ه] حسین (۶) در [چند نسخه] الاس (۷) نسخهٔ [ح] عمخانهٔ *

Digitized by Google

قرانِ سعدین باغوای بعضے از اهلِ فساد غبارِ خاطرے از جانبین حادث شده بود - آن کدورت بامتداد نکشید - و بزلالِ صفا مصفّی گشت - حضرتِ شاه همه روز اسبابِ مسرّت و شادمانی تازه بتازه ترتیب میدادند - ازانجمله بجهتِ تنشیط و تفریحِ خاطرِ صفاگستر شکارِ قمرغه طرح فرمودند و از ده روزه راه لشکرِ شاهی جانورانِ صحرائی را رانده در چشمهٔ (که او را ساووق بُلاق گویند - که اوّل منزلِ ییلاقِ بیلق[۲] است) شکار مجتمع شد - حضرتِ جهانبانی و شاهِ گرامی قدر باهم در شکارگاه درآمده آئینِ اسپ تاختن و شکار انداختن را تازه گردانیدند - و بعد ازان بهرام میرزا و سام میرزا آنگاه بیرام خان و حاجی محمّد کوکی[۳] و شاه قلی سلطان مهردار و روشن کوکه و حسن کوکه و جمعے دیگر از معتبرانِ حضرتِ جهانبانی را رخصتِ درآمدن درونِ قمرغه شد - و از امرای شاهی مثلِ عبد الله خان استجلو (که بدامادیِ شاهِ والاشکوه شاه اسمٰعیل مخصوص بود) و ابو القاسم خلفا و سیوندک[۴] سلطان قورچی باشی افشار و بدرخان استجلو و چندے دیگر نیز بموجبِ حکم درآمدند - و بعد از زمانے رخصتِ عام در دادند - هرکس از سپاه و لشکریان بگرفتن و بستنِ[۵] شکار اشتغال نمود - درین اثنا بهرام میرزا (که با خلفا بد بود) درمیانِ شکارگاه دانسته تیرے برو زد - و او رختِ هستی بربست - و بملاحظهٔ خاطرِ میرزا کسے این سخن را بشاه نگفت - و بعد ازان عساکرِ دولت را رخصت شد که رفته نزدیکِ حوضِ سلیمان بارِ دیگر قمرغه بهم[۶] آوردند - و چون فراهم آمد بآئینِ بزرگان شکار کردند و درین منزل بچوگان بازی و قبق اندازی نیز شطرے از اوقاتِ گرامی صرف شد و درین روز (که بازارِ قبق گرم بود) بیرام بیگ بخطابِ خانی و حاجی محمّد کوکی بلقبِ سلطانی سرافراز شدند - و در آخرِ آن مجلس طومارِ دوازده هزار سوار (که بهمراهیِ فرزندِ ارجمندِ شاهی میرزا مراد بکمک نامزد شده بودند) با طومارِ اسبابِ کارخانهائے (که بهمرکابیِ حضرتِ جهانبانی قرار یافته بود) بنظر درآوردند - اسامیِ اجلّهٔ (که درین کمکِ عالی مقرّر شدند) بدین تفصیل است - میرزا مراد - بداغخان قاچار للهٔ میرزا - شاه قلی سلطان افشار حاکمِ کرمان احمد سلطان شاملو ولدِ محمّد خلیفه - سنجاب سلطان افشار حاکمِ فراه - یار علی سلطان تکلو سلطان علی افشا - سلطان قلی قورچی باشی خویشِ محمّد خان - یعقوب میرزا طغائیِ سلطان محمّد خدا بنده - سلطان حسین قلی شاملو برادرِ احمد سلطان حاکمِ سیستان - ادهم میرزا ولدِ دیو میرزا

---

(۲) نسخهٔ [د و] سلق - و نسخهٔ [ح] سلیق (۳) نسخهٔ [ح] کوکه (۴) نسخهٔ [ا ب] سوندک (۵) نسخهٔ [ز] کشتن (۶) نسخهٔ [ح] بهمرسانیدند ٭

Digitized by Google

امرے مهم[۲] است - که کارهای بسته گشاده‌گردد - اکنون مارا برادرِ خردِ خود تصوّر فرموده ممدّ و معین دانند - که منّت بر جانِ خود نهاده آنچه (شرائطِ امداد و لوازمِ اعانت و اسعاد بوده باشد) برحسبِ آرزو بتقدیم رسانیم - و سوابقِ حقوق را منظور داشته آنقدر کمک (که درکار باشد) سرانجام نمائیم و اگر خود مارا باید رفت بطریقِ کمک برویم - و بسیار از سخنانِ حقیقت پیرای (که بزرگ منشي‌را نشانِ بزرگ باشد) فرمودند - و چند روز جشنِ خسرواني داشتند - حضرتِ شاه هر روز خود بهمه کاروبار وا رسیده مجلسِ غیرمکرّر مي‌آراستند - و زینت افزای صورت و معني میگشتند و روز بروز در صداقت و محبّت مي‌افزودند - ترتیبِ مجلس‌آرائي (که چنان شاهے بذاتِ خود مباشر شود) چگونه بیان توان نمود - که چه‌قدر شامیانهای زربفت و مخمل و تاجه باف بر پای میکردند - و خرگاههای منقّش و خیمهای معلّی چه‌مقدار نصب میشد - گلیمهای ابریشمي و قالیهای قیمتي آن قدر (که نظر کار میکرد) دران سرزمین گسترده دادِ عشرت و نشاط میدادند - و چه شرح دهد که در لوازمِ گذراندنِ تحف و هدایا (که امرے‌ست ضروري) بچه آئین خود توجّه میفرمودند - و از اسپانِ عراقي چیده با زینهای مطلّی و مرصّع و عبائیها[۳] و زین‌پوشهای فاخر و استرهای بردعي آراسته و پیراسته و شترهای بدیع‌پیکر از قسمِ نر و مایه[۴] با پوششهای گرامي و چندین شمشیر و خنجر[۵] مرصّع بجواهر و تمثالهای نقود و تماشهای نفیس و پوستینهای کیش و جلغاوه[۶] و سنجاب و تیّن و جامهای پوشیدني از اجناسِ زربفت و مخمل و تاجه و اطلس و مشجّرِ فرنگي و یزدي وکاشي و چندین طشت و آفتابه و شمعدانِ زر و نقره مرصّع بیواقیت و لآلي و چندین طبقهای طلا ونقره و خرگاههای مزیّن و بساطهای اعلی (که در کلاني و خوبي نادرهٔ روزگار بود) و سایرِ اسبابِ پادشاهانه یک بیک بنظرِ اقدس گذرانیدند - و جمیعِ ملازمانِ رکابِ دولت را از نقد و جنس جدا جدا رعایت فرمودند - و مراسمِ آدابِ پادشاهانه از طرفین بتقدیم رسید •

حضرتِ جهانباني در روزِ جشنِ عالي الماسِ گرانبها (که خراجِ ملکها و اقلیمها بود) و دویست و پنجاه لعلِ بدخشاني برسمِ ارمغاني بنظرِ شاه درآوردند - و بے شایبهٔ تکلّف از وقتِ درآمدنِ حضرتِ جهانباني بالکای شاهي تا زمانِ برآمدن بهرامم و رسمے (که از سرکارِ خاصه و منتسبانِ شاهي خرج شده بود) زیاده ازان باضعافِ مضاعفه پاداش شد - و ازانجا متوجّهِ سلطانیه شدند - و درانجا بعیش و عشرت بزمهای خسروانه داشتند - و در خلالِ اوقاتِ فرخنده‌ساعات

---

(۲) نسخهٔ [ا] مهمتر - ونسخهٔ [ز] مهتم (۳) نسخهٔ [ح] عنانها (۴) نسخهٔ [ا ب] مادهٔ
(۵) در [چند نسخه] وکمرخنجر (۶) نسخهٔ [ح] چلغاوه •

Digitized by Google

مي بودند) منزل داشتند - و ازانجا بيرام خان را پيش شاه فرستادند - موكب شاهي نزديک بمقصد رسيده بود که بيرام خان تبليغ رسالت نموده از همان منزل بقدم مسرت معاودت نمود - و ازانجا توجه بسلطانيه واقع شد - مخيم شاهي ميان ابهر[۲] و سلطانيه بود - چون (موكب عالي بآن حوالي[۳] نزديک رسيد) اول اكابر امرا طبقه طبقه آمده ملازمت كردند - بعد ازان بهرام ميرزا و سام[۴] ميرزا برادران گرامي شاه استقبال نمودند - و در جمادي الاولى (۹۵۱) نهصد و پنجاه و يک شاه خود استقبال فرموده (با مراعات قواعد اعزاز و اكرام - و تقديم آداب اجلال و احترام) ملاقات فرمودند - و شرائط توقير و تعظيم و ضوابط تبجيل و تفخيم در ديدن[۵] بتقديم رسيد و در محل عالي (كه در مدت مديد بتذهيب آن نقاشان باريک بين در بدائع صنعت نقاشي يد بيضا نموده بودند) اول مجلس آرائي آن نگار خانهٔ خاطرفريب باتفاق حضرت جهانباني چهره‌گشا گشت * و محفل پادشاهانه انعقاد يافت - و بقانون بزرگي و لوازم پرسشهاي گرامي همدم و همزبان گشتند - و ابواب اخلاص و اختصاص مفتوح داشته ابواب سرور صحبت و انبساط گشودند - و بتقريبات[۶] سخنان بلند درميان آوردند - و ميرزا قاسم گونابادي در كتاب مثنوي (كه در احوال شاه انتظام داده) در باب ملاقات اين دو شهريار كامكار چنين گفته * مثنوي *

* دو صاحبقران در يکي بزمگاه * قران كرده باهم چو خورشيد و ماه *
* دو نور بصر چشم اقبال را * دو عيد مبارک مه و سال را *
* دو كوكب كزايشان فلک راست زين * بهم در يکي عرصه چون فرقدين *
* دو چشم جهاني بهم همعنان * بهم چون دو ابرو تواضع كنان *
* دو معدن فلک را يکي برج جاي * دو والا گهر را يکي درج جاي *

شاه فرمودند كه فتح هندوستان (كه حضرت گيتي‌ستاني فردوس مكاني را ميسر شد) حضرت[۷] جهان‌آفرين جهان‌بخش شمشير جهانگير شما را كليد گنج‌خانهٔ كشورگشائي گردانيد - و هر قصورے و فتورے (كه در مملكت‌داري و جهانباني درينولا پيش آمد) از نا مساعدي و بے اتفاقي برادران بے اخلاص[۸] بوده - و شما را دران اختيارے نبود - در عالم[۹] اسباب موافقت برادران

---

(۲) نسخهٔ [ب] الهر (۳) نسخهٔ [ا] حدود (۴) نسخهٔ [د ز] شام (۵) نسخهٔ [ج ح] ملاقات (۶) نسخهٔ [ح] و بر مصداق كلام الملوک ملوک الكلام سخنان بزرگ و حكايات بلند درميان آوردند (۷) نسخهٔ [د] حضرت جان بخش جهان آفرين (۸) نسخهٔ [ب] و بے اخلاصئ امرا (۹) نسخهٔ [ه] چون در عالم اسباب *

Digitized by Google

رخصت ولایت خود یافت - و پنجم ذی الحجّهٔ این سال بجام رسیده زیارت مرقد منوّر حضرت زنده پیل احمد جام (قدّس سرّه) فرمودند - و چون نزدیک مشهد نزول اقبال شد شاه‌قلي سلطان استجلو (که ایالت آنحدود داشت) با اکابر سادات بدولت استقبال مشرّف شد - و آداب خدمت بجای آورد - و پانزدهم محرّم (۹۵۱) نهصد و پنجاه و یک بمشهد مقدّس رسیده بزیارت روضهٔ رضویّه (علیه و علی عاکفیها التحیه[۴]) فایز گشتند - و چند روز در حواشی آن بقعهٔ شریفه اقامت فرمودند - و ازانجا بدولت متوجّه نیشاپور شدند - شمس‌الدّین علي سلطان (که حکومت آنجا بدو متعلّق بود) با اهالي و موالی آنجا پیشواز آمده آداب عبودیت و انواع خدمت و ارادت بتقدیم رسانید - و آنحضرت سیر کان فیروزه (که در انحدود است) فرمودند - و ازانجا بسبزوار و ازانجا بدامغان رسیدند - و از عجائب درانجا چشمه ایست قدیم که از زمان پیشین طلسمی دران تعبیه کرده اند - که هرگاه چیزے پلید دران چشمه مي‌افتد در هوا طوفان پیدا میشود و از شورش باد و خاک هوا تاریک میگردد - این را نیز بچشم عبرت امتحان فرمودند در کارخانهٔ قادر حکیم و صانع بدیع خواصّ و تاثیرات اشیاء نه چندانست که بحیازت ادراکات افهام و اوهام احاطهٔ آن توان‌نمود - آنگاه از دامغان ببسطام توجّه ارزاني داشتند - و روضهٔ مقدّسهٔ بحرطامي شیخ بایزید بسطامي (قدّس سرّه) در سر راه نبود - عنان موکب منصرف ساخته زیارت فرمودند - و ازانجا بسمنان شتافته بصوفي‌آباد (که مرقد شیخ علاء الدّوله سمنّاني[۳] است قدّس سرّه) نزول فرمودند - و در سفر و حضر طریق انیق آنحضرت چنان بود که پیوسته بزیارت خداپرستان توسّل مي‌جستند - و بظاهر و باطن از طوائف زنده‌دلان همّت میخواستند و منزل بمنزل که میرسیدند حکّام و اکابر آنجا در خدمات کمال اهتمام بجای مي‌آوردند و در اکثر اوقات رسائل شوق و جلائل هدایا از جانب شاه مي‌آمد *

چون موکب عالي بحوالی ري رسید شاه بعزم ییلاق[۵] از قزوین بجانب سلطانیه و سورلیق بیرون برآمد - حضرت جهانباني بدولت و اقبال در قزوین (که دران نزدیکي پای تخت شاه شده بود) نزول فرمودند - اکابر و اهالی آنجا بشرف استقبال سعادت پذیر شده از صحبت فیض‌منقبت آنحضرت مستفیض گشتند - روزے چند درانجا بسیر مواطن شریفه و اماکن متبرّکهٔ آن‌شهر توقّف فرمودند - و در خانهای[۵] خواجه عبد[۶] الغني (که کلانتر اهل آن‌دیار بود - و در اوائل شاه آنجا

---

(۴) نسخهٔ [ه] الف التحیه (۳) نسخهٔ [د] سمناني قدس سره است (۴) نسخهٔ [ز] بیلاق (۵) نسخهٔ [د] ودر خانهٔ خواجه (۶) نسخهٔ [ب] عبد الحي *

Digitized by Google

امرای عالیقدر بشرف استقبال کامیاب سعادت شده قوانین اعزاز و اجلال بتقدیم رسانیدند - و از زیارتگاه تا پل سالان و ازانجا تا باغ جهان آرا (که سه چهار فرسخ مسافت است[۲]) تمام دشت و کوه را مردم شهر و قصبات فرو گرفته تماشائي بودند - و اجتماع خلائق بشادماني بر نهجي بود که مگر در ایام عید و نوروز بوده باشد - غرهٔ ذیقعده (۹۵۰) نهصد و پنجاه بهرات در باغ جهان آرا نزول فیض ورود فرمودند - محمد خان جشن پادشاهانه ترتیب داده پیشکشهای والا بنظر اشرف در آورد و در مجلس اول صابر قاق (که درخوانندگي یگانهٔ خراسان و عراق بود) در مقام سه گاه[۳] غزل امیرشاهي را خواند - که ارکان وجود اهل وجد و حال در تزلزل آمد - و الحق بسیار مناسب و بتاثیر خواند - مطلعش اینست * شعر *

مبارک منزلي کان خانه را ماهي چنین باشد * همایون کشورے کان عرصه را شاهي چنین باشد

و چون باین بیت رسید که * شعر *

ز رنج و راحت گیتي مرنجان دل مشو خرم * که آئین جهان گاهي چنان گاهي چنین باشد

حضرت جهانباني را رقت شد - و بغایت متاثر شدند - و انعامها در دامن امید او ریختند چون (هري و سیرگاههای او بغایت خوش آمده بود - و جشن نوروزي نزدیک رسیده) روزے چند آنجا توقف اتفاق افتاد - و هرگاه آنحضرت بسیر سواري میفرمودند محمد خان در ملازمت بوده آداب نیکو بندگي بجای مي آورد - و از هر دو جانب آنحضرت زرها نثار میکرد - و هر روز مقامے مشهور سیرگاه میبود - و هر وقت محفلے تازه عشرتگاه مي گشت - و ترتیب انعقاد مجلس بر نظم معهود مقرر بود - گاه عشرت سرای کاریز گاه نشاطپیرای ضمیر اقدس میشد - و گاه باغ مراد و همچنین باغ خیابان و باغ زاغان و باغ سفید را بنظر فیض بخش تماشا فرموده در هر گل زمین صحبتهای رنگین میداشتند - و در همین ایام زیارت اولیای عظام (خصوصًا پیر هرات خواجه عبدالله انصاري قدس سره) بنعمت نیاز فرمودند - تجرد منشان خدا اندیش (از بزرگان کامل استعداد و عالي فطرتان صدق نهاد - و خوش فهمان روزگار - و فضلای نامور) از صحبت فیض موهبت مستفید شدند *

و بعد از فراغ از مراسم نوروزي و تماشای گشت گاههای عشرت افزا اهتمام در توجه بمشهد اقدس فرموده از راه جام عزم خیر انجام فرمودند - درین روز[۴] احمد سلطان حاکم سیستان (که در دوام خدمت و حسن عقیدت ممتاز بود) مشمول توجه و التفات پادشاهي شده

---

(۲) نسخهٔ [ا] خواهد بود (۳) نسخهٔ [ج] سیرگاه - و نسخهٔ [ز] سه گاه (۴) نسخهٔ [ز] روز ارجمند *

Digitized by Google

طبقِ چینی بزرگ وکوچک و دیگر اطباق و دیگها تمامی با سرپوشِ سفید قلعی کرده پاکیزه داشته باشد و قطارِ استر دو تفوز در مهمانیِ خود آن ایالت‌پناه پیشکش نماید - و آمرای مذکور را امر شده بود (که مهمانی نمایند) بدین‌طریق که طعام و حلاوه و پالوده یکهزار و پانصد طبق بکشند - و سه اسپ و یک قطار شتر و یک قطار استر (که آن ایالت‌پناه اوّل آنرا دیده و پسندیده باشد) پیشکش نمایند - و حاکمِ غوریان و فوشنج[۲] و کرشو[۳] در ولایتِ خود مهمانی نمایند - و حاکمِ باخرز در جام مهمانی نماید - و حاکمِ خاف و ترشیز و زاوه و محولات در محال‌سرای فرهاد (که پنج فرسنگی مشهد است) مهمانی نمایند - انتهی •

چون (موکبِ عالیِ حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی در نواحیِ فراه رسید) ایلچیِ شاهی با فرستادهٔ حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی آمد - و حقیقتِ مغتنم‌دانستنِ والیِ ایران مقدمِ گرامی را و مسرور شدنِ او بوضوح پیوست - آنحضرت را (که معدنِ مروّت بودند) از رفتنِ عراق و دل‌همراهانِ حقیقت‌گزین بدست آوردن چاره نماند - ناگزیر پای عزیمت در رکابِ دولت آورده بعزمِ جزم متوجّهِ هرات شدند - و در هر منزل ازین نواحی (که نزولِ اجلال می‌نمودند) یکی از مشاهیر و اکابرِ خراسان باستقبال بیرون آمده بصدارتِ مقرّبانِ بساطِ اقدس ملازمت میکرد - و صیتِ موکبِ پادشاهی ابوابِ شادمانی برروی متوطّنانِ آن دیار گشوده خلائق از اکثرِ قصبات (مانندِ جام و تربت و سرخس و اسفراین) بهرات آمده انتظارِ مقدمِ عالی می بردند - و چون قاصدانِ تاتارِ سلطان و اعیانِ خراسان (که استقبال‌نموده بودند) بمحمّد خان اعلام نمودند (که وصولِ موکبِ عالی بزیارتگاه نزدیک است) محمّد خان بااعیانِ امرا (مثلِ ویس سلطان و شاه‌قلی سلطان) و اکابرِ فضلا (مثلِ میر مرتضی صدر و میر حسین کربلائی) و سایرِ اعزّه و اهالی بادراکِ سعادتِ استقبال شتافتند - و بر سرِ پلِ مالان[۴] (که سیرگاهِ مشهورِ هرات است) بدولتِ رکاب بوسِ والا مشرّف گشته دعا و سلام از جانبِ شاه رسانیدند - و شرحِ شوقِ شاهی و آدابِ تواضع (که جوهرِ بزرگی است) اظهار نموده آدابِ خدمت بتقدیم رسانیدند - و مقرّر شده بود که از پلِ مالان تا باغِ جهان آرا راهها را جاروب کرده و آب زده دارند - و بزرگان و شرفای[۵] شهر از هر دوطرف هر روز آمده منتظر باشند •

و چون (رایاتِ پادشاهی بمنزلِ درقرا[۶] رسید) سلطان محمّد[۷] میرزا بسعادتِ استقبال شتافته آدابِ اخلاص و احترام بظهور رسانید - و بآئینی که مامور بودند شاهزادهٔ کامگار سلطان محمّد میرزا و دیگر

---

(۲) نسخهٔ [ا] قوشج (۳) نسخهٔ [د و ح] کوشو (۴) نسخهٔ [ب] که بسیرگاه هرات مشهور است (۵) در [چند نسخه] ظرفای شهر (۶) نسخهٔ [ج] ورقرار - و نسخهٔ [ه] قرار - و نسخهٔ [و] درقرز و نسخهٔ [ح] فراه (۷) نسخهٔ [ز] محمود •

Digitized by Google

و حدود و مواضع بنزدیکِ شهر مقرّر دارند - که چار نمایند که تمامیِ مرد و زن صبحِ روزِ چهارم در سرِ خیابان حاضر گردند - و در هردکان و بازارے (که آئین بسته قالي و پلاس فرش انداخته باشند) عورات و بیگها بنشینند - و چنانکه قاعدهٔ آن شهر است عورات با آینده و رونده در مقامِ شیرین کاري و شیرین گوئي (۲) در آیند - و از هر محلّه و کوچه صاحبانِ نغمه بیرون مي آمده باشند که در بلادِ عالم مثلِ آن نباشد - و تمامیِ آن مردم را باستقبال فرمایند - بعد ازان پادشاه را بعزّت و ادب گویند که پای دولت در رکابِ سعادت نهاده سوار شوند - و فرزند در پهلوی آنحضرت (چنانکه سر و گردنِ اسپِ ایشان پیش باشد) براه رود - وآن ایالت‌پناه خود از عقبِ ایشان نزدیک نزدیک میرفته باشد - که اگر از عمارات و منازل و بساتین هرچه پرسند جوابِ دانسته و سنجیده عرض نماید و چون بسعادت بشهر درآیند چهار باغ را سیر فرمایند - و در باغچهٔ (که در هنگامِ سکنِ نوّابِ همایونِ ما دران بلدهٔ طیّبه (۳) جهتِ بودن و خواب کردن و مشق و خواندن تعمیر یافته بود و الحال مشهور است بباغِ شاهي) نزولِ ایشان فرمایند - و حمّامِ چهار باغ و حمّاماتِ دیگر را سفید و پاکیزه سازند - و بگلاب و مشک خوشبو کنند - که هرگاه میل فرمایند محلِّ آسایشِ بدني باشد - روزِ اوّل فرزند بطعامِ وافر مهماني نماید - و چون (ایشان بفراغت متوجّهِ خواب شوند) آن ایالت پناه خود بدین دستور مهماني کند که مذکور خواهد شد - چون ایشان بشهر درآیند همان روز عرضه داشت نماید - و روانهٔ درگاهِ معلّی گرداند - و مقرّر شد که معزّ الدّین حسین کلانترِ دارالسّلطنهٔ هرات مردے خوش‌نویسِ صاحبِ وقوف تعیّن نماید - که از روزے (که آن پانصد کس استقبال نمایند) تا آنروزے (که بشهر درآیند) روز نامچهٔ منقّح نوشته به ثبتِ مهرِ آن ایالت‌پناه رساند - و جمیعِ حکایات و روایاتِ بد و نیک (که در مجلسِ گذرد) بقلم گرفته بدستِ معتمدان داده روانهٔ درگاهِ معلّی گرداند - که بر جمیعِ اوضاعِ نوّابِ همایون ما را اطّلاع حاصل شود *

و مهمانیِ آن ایالت‌پناه بدین دستور که طعام و حلاوه و شیره (۴) و میوه سه هزار طبق کشیده شود - و یراقِ ضروریِ مذکور بدین‌دستور سربراه نماید - اوّل پنجاه چادر و بیست سایبان و چادرِ بزرگ الابنه (۵) (که جهتِ خاصه ترتیب نموده عرض کرده بود) با دوازده زوج قالیِ دوازده ذرعي و ده ذرعي و هفت ذرعي و هفت زوج قالیِ پنج ذرعي و نه قطار مایه و دویست وپنجاه

---

(۲) نسخهٔ [ح] و خوش گوئی و ملاطفت (۳) نسخهٔ [د] طیبهٔ خجسته . (۴) نسخهٔ [و] اشربه
(۵) نسخهٔ [ا] الابنه *

Digitized by Google

مربّیات لذیذ (آنچه ممکن باشد) و حلاوه و پالوده بکشند - پس ازان هفت راس اسپ لایق و رعنا از طوائل آن فرزند ارجمند جدا نموده جلهای مخمل و اطلس پوشانیده و تنگ قصب بافی ابریشمي برجل مخمل منقش و تنگ سفید برجل مخمل سرخ و تنگ سیاه برجل مخمل سبز بکشند - و باید که حافظ صابرقاق و مولانا قاسم قانوني و استاد شاه محمّد سرنائي و حافظ دوست محمّد خافي و استاد یوسف مودود[۲] و دیگر گویندهٔ و سازندهٔ مشهور (که درشهر باشند) همه وقت حاضر بوده هرگاه پادشاه خواهند بےتوقّف بنغمه و ترنّم پرداخته آنحضرت را خوشوقت سازند - و هرکس (که قابل آن مجلس تواند بود) در خدمت از دور و نزدیک بوده باشد - که بوقت طلب حاضر گردد - و اوقات خجسته ساعات ایشان را بهر نوع که توانند شگفته داشته باشند و دیگر شنقار و باز و چرغ و باشه و شاهین و بحري و آنچه (در سرکار فرزند و آن ایالت پناه یا اولاد عظام بوده باشد) پیشکش نمایند - و ملازمان ایشان را تمام خلعتهای ابریشمي از هر جنس و هر[۳] رنگ علیحده علیحده فرا خور آنکس از الوان مخمل و خارا و تکمهٔ کلابتون و طلاباف بپوشانند و چون بمنزل خود روند ملازمان ایشان را بنظر خجسته اثر آن فرزند ارجمند درآورند - آن فرزند بخلق کریم (که میراث آبا و اجداد اوست) بدیشان معاش نموده بهریک از ایشان جدا جدا سروپا و اسپ فراخور هرکس بدهد - و انعام زیاده از سه تومان نباشد - و دوازده ثقوز پارچهٔ ابریشمي از مخمل و اطلس و کمخاب فرنگي و یزدي و بافتهٔ[۴] شامي و غیره (که بغایت لطیف باشد) و سي صد تومان زر نقد در سي کیسه با قماش مذکور بکشند - و بلشکر بهر نفرے سه تومان تبریزي (که ششصد[۵] شاهي باشد) بدهند - و سه روز در سر خیابان و کاریزگاه میر میفرموده باشند - و درین سه روز از در باغ چهارباغ شهر (که منزل پادشاهانه است) تا سر خیابان (که در باغ عیدگاه است) بفرمایند که محترفه اصناف چهارطاق بندي بآئین شیرین بندند - و بهر صنعتگرے یکے از امرای مذکور را شریک سازند - تا بتعصّب یکدیگر هر صنعت و شیرین کاري که دانند بعمل آورند - انسب آنست که [چون پادشاه آن مرز وبوم را بقدوم فرخنده مشرّف ساخته اوّل بشهرے (که آن نور چشم عالمیان است) بوجود شریف خود آنرا مشرّف خواهند ساخت] بنظر کیمیا اثر ایشان[۶] ازمردم خوش طبع و شیرین گوی[۷] (که درشهر هستند) درآورند - که باعث سرور باشد - روز سیوم (که ازین چهار طاق و خیابان شهر و صفا دادن چهارباغ فراغ خاطر روی نموده باشد) چارچیان را در شهر و محلّات

---

(۲) نسخهٔ [ب] مودودی (۳) در [اکثر نسخه] بهر رنگ (۴) در [اکثر نسخه] تافته شامی
(۵) نسخهٔ [ا ب ح] سه صد (۶) نسخهٔ [ح] آن قدوهٔ سلاطین و ارشد خواقین (۷) نسخهٔ [و] شیرین زبان و رنگین گوی •

Digitized by Google

ترتیب دهند - و ملاحظه نماید که هرجا (که خاطرِ عاطرِ آنحضرت مسرور باشد) و در هر گل‌زمین (که در آب و هوا و لطافت و نزاهت امتیاز داشته باشد) رضاجوی بوده در خدمتِ آنحضرت دستِ ادب ملازم‌وار بر سینه نهاده پیش رود - و عرضه نماید که آن اردو و لشکر و اسبابِ تمام پیشکشِ نوّابِ کامیاب است - و خود در راه و هر کوچ دمبدم خاطرِ اشرف را بهمزبانی (که در کمالِ استحکام باشد) خوشوقت سازد - و خود از منزلِ مذکور (که فردا بشهر خواهند آمد) رخصت طلبیده متوجّهِ ملازمتِ فرزند گردد - و صباحِ آن فرزندِ اعزّ ارشد را بعزیمتِ استقبال از منزل بیرون آورد - و سروپائے (که در نوروزِ پارسال بدان فرزند ارسال داشته بودیم) پوشاند و یکے از سفید ریشان و اویماقِ تکلو (که پسندیده و معتمدِ آن ایالت‌پناه باشد) در دارالسّلطنهٔ مذکور گذاشته فرزندِ مذکور را سوار کند - و در وقتِ توجّه بشهر ایالت‌پناه قزّاق سلطان را درخدمتِ نوّاب دارد - و چادر و شتر و اسپ گذرانند[۲] - که چون‌فردا نوّابِ کامیاب سوار شوند اردو نیز کوچ کند - و ایالت‌پناه مشارالیه بدرقه باشد - و چون فرزندِ مذکور از شهر بیرون آید قدغن نماید که جمیعِ لشکریان بشانِ مقرّر سوار شده متوجّهِ استقبال شوند - و چون نزدیکِ آن پادشاهِ عظمت دستگاه رسند (چنانچه میدانِ میانِ ایشان یک تیر پرتاب بوده‌باشد) آن‌ایالت پناه پیش رفته التماس‌نماید که پادشاه از اسپ فرود نیایند - اگرقبول‌کنند در ساعت باز گردد - و فرزندِ برخوردار را از اسپ پیاده ساخته بتعجیل روانه گشته ران و رکابِ آن پادشاهِ سلیمان‌بارگاه بوسیده قواعدِ خدمت و حرمت و عزّت (آنچه مقدور و ممکن باشد) بظهور آورند - و اگر نوّابِ کامیاب قبول نفرمایند و پیاده شوند اوّل فرزندِ مذکور را از اسپ فرود آورند - و خدمت کنند - و اوّل آنحضرت را سوارکرده دستِ پادشاه را بوسه داده فرزندِ مذکور را متوجّهِ سواری سازند - و بدستور سوار گردانند - و متوجّهِ اردوی خود و منزل و مقامِ مقرّر شوند - و آن ایالت‌پناه خود نزدیک نزدیکِ فرزندِ مذکور در خدمتِ پادشاه باشد - که (اگر پادشاه سخنے و حکایتے از فرزندِ ارشد استفسار نمایند - و آن‌فرزند بواسطهٔ حجاب جوابِ آن چنانکه باید نتواند داد) آن ایالت‌پناه جوابِ لایق عرض نماید و درمنزلِ مذکور آن‌فرزند پادشاه را مهمانی نماید بدین دستور که چون چاشتگاه نزول نمایند فی‌الحال سه صد طبق طعامِ الوان بطریقِ ماحضر بمجلسِ بهشت‌آئین[۳] آورند - و بین الصّلوتین یکهزار و دویست طبق طعامِ الوان بر طبقهای‌لنگری (که مشهور است بمحمّدخانی) و دیگر اطباقِ چینی و طلا و نقره (هر پوشهای طلا و نقره بروی آن خوانها نهاده) بمجلس آورند - و بعد ازان

---

(۲) نسخهٔ [ب] بگذارد (۳) نسخهٔ [ج] بهشت آئین آن گوهر شاهوار سلطنت ٭

Digitized by Google

و مربّاهای متنوّع مطبوع و رشتهٔ خطائی خاصه (که به گلاب و مشک و عنبر اشهب معطّر باشد) به مجلس برند - و حاکم ولایت بعه از مهمانی و خدمات مذکوره خاطر از ولایت آنجا جمع نموده تا بدار السّلطنهٔ هرات هرکه رفیق خدمت و ملازمت بوده باشد دقیقهٔ از دقائق خدمت و ملازمت نامرعی نگذارد - و چون بدوازده فرسخی ولایت مذکوره رسند آن ایالت‌پناه یکی از اویماق کاردان خود را در خدمت فرزند اعزّ ارشد ارجمند سعادت یار گذارد که از شهر و خدمت آن فرزند خبردار باشد - باقی لشکر ظفراثر (از شهر و ولایت و سرحدها از هزاره و نکدری[۲] و غیره) تا سی هزار کس (که بشمار صحیح رسد) از ملازمان کومکی آن ایالت‌پناه همراه برداشته استقبال نماید - و چادر و سایبان و اسباب ضروری از شتر و استر قطار همراه ببرد - چنانچه اردوی آراسته بنظر سعادت‌اثر پادشاه درآید - و چون بملازمت آنحضرت سرافراز گردد پیش از جمیع حکایت از جانب ما دعای بسیار رساند - و در همان روز (که بملازمت ممتاز گردد) بتزک و قاعدهٔ لشکر و اردو نزول نماید - و آن ایالت‌پناه بخدمت ایستاده رخصت مهمانی طلبیده سه‌روز دران منزل مقام کند - روز اوّل جمیع لشکریان ایشان را بخلعت فاخره (که اطلس و کمخاب[۳] یزدی و دارائیهای مشهدی و خافی باشد) مخلّع سازد - و مجموع را بالاپوش مخمل[۴] بدهد و بهر نفر از لشکریان و ملازمان دوتومان تبریزی یوم‌الخرج بدهد - و طعامهای الوان بدستوریکه مقرّر شده سربراه نماید - و مجلس ملوکانه بدارد که زبانها بتحسین آن گویا باشد - و آفرینها بگوش عالمیان رسد - و تفصیل لشکر ایشان داده روانهٔ درگاه عالی نماید - و مبلغ دوهزار و پانصد تومان تبریزی از تحویلات سرکار خاصهٔ شریفه (که در دارالسّلطنهٔ مذکور میرسد) باز یافت نموده صرف ضروریّات نماید - و آنچه نهایت بندگی و خدمت باشد بجان منّت داشته بظهور آورد و از منزل مذکور تا شهر بچهار روز بیایند - و هر روز مهمانی طعام بدستور روز اوّل بکشند - و باید که در هر مهمانی اولاد عظام آن ایالت‌پناه مانند چاکران و خدمتکاران کمر خدمت بر میان بسته آداب ملازمت بعمل آورند - و بشکر آنکه [این نوع پادشاه (که هدیه‌ایست از هدایای الٰهی) مهمان ما شده] در ملازمت و خدمت آنچه نهایت تردّد باشد بجای آورند - و تقصیر ننمایند - که هرچند انواع جانسپاری و خون[۵] گرمی نسبت بآنحضرت بیشتر بجای آورند پسندیده‌تر خواهد بود - و چون فردا بشهر خواهند رسید مقرّر دارد که امروز درون باغ عیدگاه سر خیابان چادرهای درون اطلس قرمزی میانه کرباس طیبی[۶] و بالا مثقالی اصفهانی (که درین ایّام اهتمام داده عرض نموده بود)

---

(۲) نسخهٔ [ب ح] یکدری (۳) در [بعضی نسخه] کمخای (۴) نسخهٔ [ط] مخمل که خوشرنگ باشد
(۵) نسخهٔ [ب] دل‌گرمی (۶) در [بعضی نسخه] طبسی ٭

Digitized by Google

تا هزار کس بعد از سه روز (که آن پانصد کس رفته باشند) باستقبال[۲] فرستند - و دران سه روز امیران و لشکریان مذکور را رنگ برنگ بنظر درآورد - و اسپان توپچاق و تازي مقرّر دارد که بملازمان خود بدهند - که هیچ زینت سپاهي را از اسپ خوب بهتر نیست - و سر و پای آن هزار کس نیز رنگین و پاکیزه ساخته باشد - و چنین قرار دهد که چون این اُمرا بملازمت آن حضرت برسند زمین خدمت و عزّت بلب ادب بوسیده یک یک خدمت نمایند - که[۳] در سر سواري و غیره ناگاه میان ملازمان اُمرا و ملازمان آنحضرت گفت و گوئی واقع نشود - و بهیچ وجه از وجوه آزردگي بنوکران پادشاه نرسد - و در وقت سواري و کوچ لشکر اُمرا از دور[۴] دور درفوج خدمت کنند - و نوبت کشک هریک از اُمرای مذکور که باشد در نزدیکیهای محلّ (که قرار یافته باشد) تردّد نمایند - و کتک خدمت در دست گرفته بنوعی (که در خدمت پادشاه خود کسی خدمت نماید) خدمت کنند و آنچه نهایت ملاحظه باشد منظور داشته بعمل آورند - و بهر ولایت (که برسند) همین فرمان را بوالی آن ولایت نموده مقرّر دارد که آن امیر خدمت نماید - و مهماني بدین دستور بظهور آورد که مجموع طعام و حلاوي و اشربه کمتر از یکهزار و پانصد طبق نباشد - و خدمت و ملازمت آن سلطنت‌پناه تا مشهد مقدّس معلّی مزکّی تعلّق بدان ایالت پناه دارد - و چون اُمرای مذکور بملازمت رسند هر روز یکهزار و دویست طبق طعام الوان (که لایق خوان پادشاهانه باشد) درمجلس عالی آن پادشاه گرامي کشیده شود - و هریک از اُمرای مذکور در روز مهمانی خود نه راس اسپ پیشکش نماید - که سه اسپ خاصگي باشد - و دیگرے بامیر معظّم محمّد بیرام خان بهادر داده شود و پنج دیگر باُمرای مخصوص بهرکس (که لایق باشد) بدهند - و نه اسپ تمامي از نظر خجسته اثر گذرانند - و ذکر نمایند که کدام‌کدام اسپ از نوّاب کامیاب است - و هریک که قبل‌ازین‌قرار یافته باشد (که از فلان و فلان امیر باشد) بگویند - که آن حکایت هرچند بدنما ست لایق خواهد بود و بد نخواهد نمود - و بهر دستور (که مقدور باشد) ملازمان رکاب ظفر انتساب را مسرور دارند - و آنچه نهایت غمخوارگي و یکجهتي باشد بظهور آورند - و خاطر آن جماعت را (که از گردش روزگار ناهموار بقدر غبارے دارد) بدلداري وغمخوارگي(که درین نوع اوقات لایق و خوشنما ست) مسرور گردانند و این دستور همه وقت منظور باشد تا بحضور ما رسند - بعد ازان آنچه لایق باشد از جانب ما معمول خواهدگشت - و بعد از طعام متصرّفات حلاوه و پالوده (که از قند و نبات طبخ نموده باشند)

---

(۲) نسخهٔ [ط] باستقبال آن گوهر دریای عظمت و اقبال (۳) نسخهٔ [ب] و احتیاط کنند که (۴) نسخهٔ [ز] دور دور فوج •

Digitized by Google

و بدستورے (که درین نشان مذکور شده) فصل بفصل و روز بروز عمل نموده از مضمون مُطاع تخلّف ننماید - و پانصد کس از مردم عاقل روزگار دیده (که هرکدام یک اسپ کتل و استر رکاب و یراق در خور آن داشته باشد) تعیّن نماید - که باستقبال آن پادشاه صاحب اقبال رفته با صد راس اسپ بدو (که از درگاه معلّی مع زین طلا جهت آنحضرت فرستاده شد) و آن ایالت پناه نیز از طوائل خود شش راس اسپ بدو آسودهٔ خوشرنگ قوي جثّه (که لایق سواری آن شهسوار معرکهٔ دولت و کامگاري بوده باشد) انتخاب نموده و زینهای لاجوردي منقّش با عبدانیهای[۲] زربافت و زردوز (که لایق اسپان سواری آن پادشاه جمجاه باشد) بربالای اسپان مذکور نهاده هر اسپ را بدو نفر ملازم خود داده روانه گردانند و کمرخنجر خاصهٔ شریفه [که از نوّاب کامیاب مغفوري مرحومي علّیین آشیاني (انار الله برهانه) شاه بابا ام بنوّاب همایون ما رسیده - و بجواهر نفیس لطیف مکلّل بود] مع شمشیر طلا و کمر مرصّع جهت فتح و نصرت و شگون آن پادشاه سکندرآئین فرستاده شد - و سوازی چهار صد ثوب مخملي و اطلس فرنگي و یزدي مرسل گشت - که یک صد و بیست جامه جهت خاصهٔ آنحضرت است تتمّه جهت ملازمان رکاب ظفرانتساب آن کامیاب - و قالیچهٔ مخمل دوخوابهٔ طلابافت و نمدتکیهٔ کُرگي آستر اطلس و سه زوج قالین دوازده ذرعي گوشکاني خوش[۳] قماش و دوازده چادر قرمزي سبز و سفید فرستاده شد - بطریق احسن رساند - و روز بروز اشربهٔ لذیذ و لطیف سربراه نموده با نانهای سفید (که با روغن و شیر خمیر کرده باشند - و رازیانه و خشخاش داشته باشد) مکمّل نموده جهت آنحضرت مي فرستاده باشد - و جهت مقرّبان مجلس عالي و دیگر ملازمان فردًا فردًا ارسال مي نموده باشد - و آنچنان قرار دهد که فردا در منزل و مقامي که نزول نمایند امروز چادرهای مصفّای لطیف و سفید و منقّش و سایبانهای اطلس و مخمل و رکابخانه و مطبخ و جمیع کارخانهای ایشان را مرتّب ساخته نصب نمایند - که در هرکارخانه ضروري آن مهیّا باشد - چون ایشان بدولت و اقبال نزول فرمایند شربت گلاب و آب لیمو خوش طعم ساخته و ببرف و یخ سرد کرده بکشند - و بعد از شربت مربّاهای میب[۴] مشکان مشهدي و هندوانه و انگور و غیره با نانهای سفید بدستوریکه مقرّر شده حاضر سازند - و سعي کند که اشربهٔ تمامي در نظر آن سلطنت پناه درآید - و گلاب و عنبر اشهب داخل نمایند - و هر روز پانصد طبق طعام الوان با اشربه مقرّر دارد که میکشیده باشند - و ایالت پناه قزّاق سلطان و امارت مآل جعفر سلطان و فرزندان و قوم خود را

---

(۲) در [بعضی نسخه] باعنانهای (۳) نسخهٔ [ط] خوش رنگ خوش قماش (۴) در [جمیع نسخ] چنین است لیکن غالبکه سیب مشکین باشد *

Digitized by Google

مراحل نشیب و فراز حق انسانیت بجای آورده دقیقهٔ از آداب[۲] فتوت فروگذاشت نفرمایند *

فرمان[۳] شاه طهماسپ بحاکم خراسان

فرمان همایون شرف نفاذ یافت که ایالت‌پناه شوکت‌دستگاه شمس الایالة و الاقبال محمد خان شرف‌الدین اوغلی تکلو للهٔ فرزند ارجمند ارشد و حاکم دار السلطنهٔ هرات و میردیوان بانواع اعطاف و الطاف شاهی سرافراز گشته بداند - که مضمون واجب‌العرض او (که درین ولا مصحوب کمال‌الدین شاه قلی بیگ برادر امارت‌پناه قرا سلطان شاملو روانهٔ درگاه دولت‌پناه نموده بود) در تاریخ دوازدهم شهر ذیحجه رسید - و مضامین فرخنده آئین آن از آغاز تا انجام واضح و لایح شد - و آنچه (در باب توجه نواب کامیاب - سپهر رکاب خورشید قباب - گوهر دریای سلطنت و کامکاری - دوحهٔ چمن آرای فرماندهی و جهانداری نور عالم‌افروز ایوان سلطنت و جلال - سرو سرافراز جویبار سعادت و اقبال - شجرهٔ طیبهٔ گلشن شوکت و عظمت - ثمرهٔ شجرهٔ خلافت و نصفت - پادشاه برین و بحرین - نیر عالمتاب فلک کامرانی - بدر بلندقدر اوج خلافت و جهانبانی - قدوه و قبلهٔ سلاطین عدالت‌آئین مهتر و بهتر خواقین صاحب تمکین - شهریار عالی نسب تخت سروری - پادشاه والاحسب ملک عدل‌گستری - خاقان سکندرنشان - جم‌جاه عالیشان - سلیمان تخت‌نشین - سلطان صاحب هدایت و یقین - جهانبان صاحب تاج و تخت - صاحبقران عالم اقبال و بخت نور چشم سلاطین روزگار - تاج فرق خواقین نامدار - المؤید من عند الله - نصیرالدین محمد همایون پادشاه - خلد الله تعالی عزه حسب الآمال - الی یوم المآل) نوشته بودند چه گوید که چه مقدار سرور و حضور روی نمود * بیت *

مژده ای پیک صبا کز خبر مقدم دوست * خبرت راست بود ای همه جا محرم دوست

باشد آنروز که در بزم وصالش یکدم * بنشینم بمراد دل خود همدم دوست

اقدام بی‌ملال و توجه آن پادشاه فرشته احترام را غنیمت[۴] عظمی دانسته بداند - که بمشتلق آن خبر خجسته اثر ولایت سبزوار از ابتدای عمل تشقان‌ائیل بدان ایالت‌پناه مرحمت فرمودیم داروغه و وزیر خود را بدانجا فرستد - که مال واجبی و وجوهات دیوانی آنجا را از ابتدای سال حال تصرف نموده بمواجب لشکر ظفراثر و ضروریات خود صرف نماید

---

(۲) نسخهٔ [ح] دقائق (۳) نسخهٔ [ه] فرمان شاه جنت مکان علیین آشیان شاه طهماسپ روح الله روحه بحاکم خراسان (۴) نسخهٔ [و] نعمت *

Digitized by Google

خواهند رسید - و قندهار و آنحدود در تصرّف اولیای دولت خواهد درآمد - چون احمد سلطان شنود (که امثال این مقدّمات تمهید داده از سفر عراق مانع می‌آیند) بملازمت اقدس آمده از مقام دولتخواهی و دلسوزی بعرض رسانید که یورش عراق بر ذمّهٔ همّت علیا لازم است - این گروه (که ازین سفر مانع می‌آیند) بغیر از غدر و خدیعت غرضی ندارند - چون (احمد سلطان بعنوان عقیدت و اخلاص درخاطر حضرت جهانبانی جای کرده بود) سخن او بمعرض قبول پیوست - و برین کنکاش عمل فرموده متوجّه عراق شدند - و باین تقریب روزی چند حاجی محمّد مردود بساط قرب بود - احمد سلطان ملازم رکاب معلّی بوده میخواست که از راه کیلکی[۲] بدرقه باشد - آنحضرت را چون سیر هری مکنون ضمیر اقدس بود براه قلعهٔ اوک متوجّه آن سمت شدند *

چون (مکتوب مودّت و منشور اخلاص حضرت جهانبانی جنّت آشیانی بتخت آرای ممالک ایران شاه طهماسپ رسید) مقدم سعادت‌التزام آنحضرت را نعمت غیر مترقّب شناخته خوشوقت شد - و خواست که سایهٔ فر همای سعادت همایونی را بر فرق دولت خود جای دهد و ادراک این سعادت را عنوان کار نامهٔ افتخار خاندان خود سازد - و بشکر این نعمت فرمود تا سه روز در قزوین نقارهٔ شادمانی نواختند - و مکتوبی در جواب (مشتمل بر کمال توقیر و احترام و امتدعای تشریف حضور در اسرع ازمنه) با الوف محامد و اثنیه و صنوف تحف و هدایا مصحوب مقرّبان خاص ارسال‌داشت - و این بیت بر عنوان مکتوب ثبت نمود - * شعر *

همای اوج سعادت بدام ما افتد * اگر ترا گذری بر مقام ما افتد

و فرستاده را رعایتی شایسته کرده روانه ساخت - و اظهار انواع شکرگذاری و حق‌شناسی و تذکار محبّت قدیمی نموده جلائل تعظیم و اکرام بجای آورد - و بحکّام و ولاة بلدان و امصار نوشت که در هر منزل و هر شهری (که موکب همایونی نزول فرماید) شرف روزگار این خاندان عالی دانسته اعاظم[۳] حکّام و اکابر و اهالی و موالی آن‌دیار بفوز استقبال شتافته بتقدیم مراسم ضیافتهای پادشاهانه مشرّف گردند - و از اسباب و اشیای لایقه و اشربه و اطعمه و فواکه تازه بتازه منزل بمنزل مهیّا ساخته لایق نظر قبول اشرف گردانند - و منشوری (که بمحمّد خان حاکم هری نوشته‌بودند) بجنس در سلک تحریر در آورد - تا دستور العمل اهل درایت گردد و آگاهان راه و رسم مردمی (نظر بران دیباجهٔ مروّت داشته) در تعظیم و تبجیل حادثه‌پیمایان

---

(۲) نسخهٔ [ا] بیس کهلکی - و نسخهٔ [ز] تپس کیلکی (۳) نسخهٔ [ا] اعاظم و حکام *

Digitized by Google

تعلّق دارد) توجّه فرمایند هرائینه از اندیشهٔ آمیبِ این گروهِ بے‌عاقبت[۲] موکبِ عالي محفوظ خواهدبود - آنحضرت قلّتِ اربابِ اخلاص و کثرتِ اصحابِ خلاف و شقاق منظور داشتند و توقّف دران ولایت از طریقهٔ حزم (که راهِ خرد پرورانست) دور دانسته بسیستان نهضت نمودند و از آبِ هیرمند[۳] عبور کرده بکنارِ کولے (که این آب بآن در مي آید) نزولِ سعادت فرمودند - احمد سلطان شاملو (که حاکمِ سیستان بود) مقدمِ گرامي را دولتِ ناگهاني شمرده بآئینِ نیکبختان ملازمت کرد - و بوظائفِ خدمتگاري و آدابِ میزباني اقدام نمود - و روزے چند دران سر زمینِ عشرت‌افزا (که جولانگاهِ شاهسوارانِ عرصهٔ اقبال بود) بشکارِ قشقلداغ اشتغال نمودند - و برای تسلّیِ خواطرِ همراهانِ وفااندیش خود را بمشاغلِ اربابِ تعلّق مشغول داشته تماشاگرِ بدائعِ تقدیر بودند - و ازانجا بدولت در سیستان نزولِ اقبال ارزاني داشتند - احمد سلطان والده و عوراتِ خود را بملازمتِ حضرتِ مریم مکاني (که درین یورش هودجِ اقبال و محملِ اجلالِ ایشان همراه بود) فرستاد - و جمیعِ اموالِ ولایتِ خود را پیشکش نمود - آنحضرت اندکے ازان جهتِ انشراحِ خاطرِ او قبول فرموده تتمّه را برگردانیدند - و درین منزل حسین‌قلي میرزا برادرِ احمد سلطان (که از مشهد بدیدنِ والده و برادر آمده بود - تا رخصتِ ایشان گرفته عازمِ سفرِ حجاز گردد) بشرفِ بساط بوس مشرّف شد - آنحضرت ازو درِ بابِ مذهبِ و ملّت سخنان پرسیدند - بموقفِ عرض رسانید که مدّتےست در معتقداتِ شیعه و سنّي غور کرده میشود - و کتبِ فریقین بمطالعه میرسد - آنچه شیعه اعتقاد دارد آنست که لعن و طعنِ اصحاب موجبِ درجات و ثواب‌است - و معتقدِ سنّیان آنکه سبِّ اصحاب کفر است - بعد از تامّل و تفکّر خاطر بران قرار گرفته که بگمانِ ثواب کافر نمیتوان شد - آنحضرت را این سخن بسیار خوش آمد - و از فرطِ توجّه مشمولِ عنایت و استمالت ساخته تکلیفِ ملازمت فرمودند - او (چون سفرے پیش داشت - و اسبابِ سفر سامان نموده‌بود) از احرازِ این دولت متقاعد ماند - و درینجا حاجي محمّد بابا[۴] قشقه و حسن کوکه از میرزا عسکري جدا شده بموکبِ عالي پیوستند - و صلاحِ وقت چنان اقتضا کرد که عنانِ توجّه بصوبِ زمینِ داور منعطف شود - که امیر بیگ حاکمِ آنجا بملازمت میرسد - و چلمه[۵] بیگ حاکمِ قلعهٔ بست نیز احرازِ سعادتِ خدمت مینماید - و بزودي اکثرِ مردمِ میرزا عسکري جدا شده بملازمت

---

(۲) نسخهٔ [ح] بے عاقبت اندیش (۳) نسخهٔ [ب] هیرمن — و نسخهٔ [ج] هلند - و نسخهٔ [ز] هلمند (۴) نسخهٔ [و] و بابا قشقه (۵) نسخهٔ [ج ه] جلمه بیگ ٭

دلپذیر و مواعظ ارجمند میفرمودند - و بیوفائی دنیا و بے اعتباری سلسلهٔ ظاهر را بچندین دلائل خاطرنشان فرموده خواطر اصحاب تعلّق را از تکاپوی آن بازداشته متوجّه مقصد حقیقي و مطلب اصلي (که طلب ارباب همّت را سزاوار تواندبود) میساختند - و همگي همّت بلند آنحضرت مصروف آن بود که چون اسباب تجرید و موادّ تفرید روز بروز در تزاید است گوشهٔ خمول گزیده ظاهر و باطن را از غیر بازداشته بیکتای بےهمتا پردازند - لیکن مروّت و مردمي نمي گذاشت که دلهای ملازمان رکاب دولت را باین انقطاع بالکل آزرده سازند - و این گروه وفاکیش ازان رهگذر دست از خدمت باز نمیداشتند که چنین ذات کامل (که شایان خلیفگی حق است - و در انتظام معموری ظاهر و باطن مثل او بوجود آمدن در ادوار و قرون مشکل) بیکبارگي دست از جهان بازدارد و سلسلهٔ سلطنت ابدقرین را منقطع سازد - همگي خواهش این طبقه آنکه بباطن با حق و بظاهر با خلق بوده بمقتضای نشأهٔ جامعیّت کار فرمایند - والحمد لله که گوهر یکتای آن دریای افضال یعني حضرت شاهنشاهي را این ملکه بر وجه کمال حاصل است - باوجود پرداختن بگیر و دار عالم ملک و شهادت استغراق ببحر مواج عالم جبروت و لاهوت بر نهج مستوفي میسّر - و قدم همّتش بر صعود مدارج علیا مقرّر و مسلّم *

القصّه بمقتضای ارادهٔ ازلي و فتوّت فطري نوشتن مکتوب محبّت‌طراز بفرمان‌روای ایران و عنان عزیمت بصوب آن حدود منعطف داشتن در ضمیر الهام‌پذیر[۲] تصمیم یافت - که اگر حاکم ایران حقوق موروثي منظور داشته لوازم محبّت و فتوّت بتقدیم رساند هرائینه یکبار دیگر بسلسلهٔ ظاهر پرداخته دل این گروه حقیقت‌اندیش بدست آورده شود - و الّا در اختیار انزوا بمشرب مروّت بے اختیار باشند - بنابرین روز پنجشنبه غرّهٔ شوّال (۹۵۰) نهصد وپنجاه مکتوبے مصحوب چولي‌بهادر فرستادند باین مضمون که بحکم کارفرمایان قضا و قدر (که چندین مصالح و حکم در هر کارے ودیعت نهاده‌اند) سببے انگیخته آمد که ملاقات گرامي بزودي میسّر آید - و مجملے از سوانح احوال اظهار فرموده این بیت در ضمن آن مرقوم ساخته بودند * شعر *

* که گذشت از سر ما آنچه گذشت * چه بدریا چه بکهسار و چه دشت *

آنحضرت میخواستند که روزے چند در ولایت گرمسیر توقّف فرمایند - میر عبدالحي گرمسیري کسان فرستاده عرضه داشت که چنین استماع مي‌افتد که میرزا عسکري جمعے کثیر را فرستاده است مبادا باینحدود برسند - و کار از علاج بگذرد - اگر بالکای سیستان و آنحدود (که بحاکم ایران

---

(۲) در [اکثر نسخه] مورد *

میرزا را دید - و بهمراهی میرزا بکابل آمد - و میرزا کامران پیش حاکم تته کس فرستاد که حضرت بلقیس مکانی شهر بانو بیگم و ولد ایشان میرزا سنجر (که از یادگار ناصر میرزا جدا شده در حدود بکر مانده بودند) بلوازم آداب روانه سازد - حاکم تته ایشان را با جمعی کثیر (که از حضرت جهانبانی جنت آشیانی جدائی اختیار کرده دران حدود بودند) بآئین لایق روان ساخت - و خطائی یا عمدے (که واقع شد) آن بود که این مردم را از راه بیابان بے آب و علف فرستاد - و جمعی کثیر تلف شدند و چون بموضع شال رسیدند درین مردم تپے افتاد - و حضرت بلقیس مکانی رحلت فرمودند و از دو سه هزار آدمی (که درین قافله سرگردان بودند) معدودے جان بسلامت برده خود را بقندهار رسانیدند *

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بخراسان و عراق و آنچه درین سفر روی نمود

چون جواد قلم سوانح پیمای به پهنا قدمے چند زده سخن را بسر انجام آورد اکنون بسر مقصود رفته راه بدراز میرود - و مجملے از احوال نصرت انجام سفر خراسان و عراق (که حضرت جهانبانی را روی نمود - و ببدرقهٔ عنایت ایزدی قطع فیافی و طی صحاری و براری فرمودند) گفته آید - و آن چنانست که آنحضرت چون بمشیت ازلی قدم در وادی توکل نهاده راه چول پرخطر اختیار فرمودند ملازمان رکاب سعادت را بخطاب چولی مشرف ساختند - و از فضل نامتناهی الهی درین چول پرهول ملک هاتی بلوچ (که قافله سالار راهزنان بود) بزمین بوس شرف اختصاص یافت - و آنحضرت را بمنزل خود برده در لوازم خدمتگاری کوشید - و ازان وادی هولناک راهبری نموده بولایت گرم سیر آورد - و میر عبدالحی (که کلانتر آن ولایت بود) بملاحظهای نادرست اگرچه بسعادت ملازمت فایز نشد امّا در لوازم مهمانداری و آداب خدمتگاری[۲] اهتمام تمام بجای آورد - و دران حدود خواجه جلال الدین محمود از جانب میرزا عسکری جهت تحصیل اموال آن ولایت آمده بود - آنحضرت بابا دوست بخشی را پیش او فرستادند تا رهنمای سعادت او گشته بملازمت آورد - خواجه این را دولت عظیم شناخته بملازمت شتافت - و هر چیز (که از نقد و جنس در بساط خود داشت) همه را نثار موکب سعادت کرد - و حضرت جهانبانی او را نوازش فرموده میرسامانی سرکار خاصه را برای رزین او مفوض داشتند - و روزے چند دران سرزمین بوده با دولتخواهانے (که درین یورش اقبال آسا ملازم رکاب معلی بودند) نصائح

---

(۲) نسخهٔ [د ه و] خدمت گذاری *

Digitized by Google

آمده دید - میرزا کامران قاسم برلاس و میرزا عبدالله و جمعی دیگر از هواخواهان خود را بهرداری برلاس مذکور ببدخشان گذاشته خود مراجعت نمود - خواجه حسین هروي تاریخ این سانحه را جمعه هفدهم ماه جمادی الثاني یافته بود - و میرزا سلیمان را با ولدش میرزا ابراهیم در قید نگاه میداشت - و چون بکابل رسید تا یکماه شهر را آئین بست - و روزگار را بغفلت میگذراند- نه یاد معبود میکرد - و نه داد مظلوم میداد - تا آنکه کوکبهٔ (۲) اقبال فلک صعود حضرت جهانباني ارتفاع یافت - و بدولت و سعادت آمده سزای او را در کنار او نهادند - چنانچه گزارش مي یابد *

هرکه با ولي نعمت خود طریق بے حقیقتي سپرده مسلک بے اخلاصي شناخت هرائینه درهمین نشأهٔ پاداش اعمال خود دید - و هم برین منوال است احوال میرزا هندال- که چون در چنان وقتے با چندین فتنه و فساد از ملازمت حضرت جهانباني راه بیوفائي پیش گرفته متوجه قندهار شده بود قراچه (۳) خان (که از جانب میرزا کامران حاکم قندهار بود) آمدن میرزا شنیده از قلعه برآمد - و باحترام دریافت - و آن ملک را بمیرزا سپرد - و روزے چند برین نگذشته بود که میرزا کامران آمده آنرا بتصرف خود درآورد - و میرزا را مقید داشته تادیب نمود - چنانچه مجملے مذکور شد *

و مقرر است که انجام حال بیوفایان چون آغاز کار ایشان مردود دلهاست - هوشمندان از اعتبار ناپایدار اعتبار نگرفته در انتظار جزای این حق‌ناشناسان میباشند - تا بسزا یافتن (که اقتضای عدل حقیقي است) شکرگزار و مسرت‌پذیر شوند - که هم سرمایهٔ عبرت جهانیان میشود - و هم دست آویز ندامت بے‌سعادتان میگردد - ازانجمله چون یادگار ناصر میرزا (که بفریب و فسون حاکم تته از راه راست انحراف ورزیده در لهري توقف نمود) بعد از توجه حضرت جهانباني قریب دو ماه دران حدود بود - آخر برو ظاهر شد که حرف و حکایت حاکم تته از صدق و صفا فروغے ندارد - و همهٔ آن مقدمات حیله‌پیوند مبتني بر کذب و سفاهت است - ناچار ازان داعیه باز آمده بصوب قندهار روان شد - هرچند هاشم بیگ (که از دولتخواهان راست‌گو و هواپرستان رضاجوی او بوده) گفت (که رفتن بجانب میرزا کامران و گذاشتن ملازمت حضرت جهانباني پسندیده نیست - و دنیا جای مکافات است - اندیشهٔ آن باید کرد) ازانجا که امرے است ثابت (۴) (هرکرا روز ادبار پیش آید عقل او تیره گردد - و بآزار ولینعمتان جرأت نماید - و نصیحت خیراندیشان باد شمرده بگوش هوش در نیارد - وسخنان سنجیدهٔ دانشوران افسانه و افسون پندارد) بنابران یادگار ناصر میرزا از بے توفیقي متوجه قندهار شد - و در زمانے (که میرزا کامران قلعهٔ قندهار را ازمحاصره بتنگ آورده بود) آمده

---

(۲) نسخهٔ [ب ه] کوکب (۳) در [اکثر نسخه] قراجه خان (۴) نسخهٔ [ه] بدیهي *

Digitized by Google

زدن فرونشیند - سلطنتش چون طراوت گل زود زوال - و دولتش چون نسیم بهار سریع انتقال - وبالجمله از راه دهنکوت بکنار آب سند رسید - و درینجا محمد سلطان و الغ میرزا (که بحدود ملتان خود را کشیده بودند - و آنجا خود را نتوانستند گرفت) برخاسته برکنار دریا میرزا کامران را دیدند - ومیرزا مدتی آنجا توقف نمود - و چون عسرت غله بطغیان کشید پل بسته از آب گذشت - و ازانجا بکابل آمد - و ابواب کامرانی بر روی روزگار خود کشاده بمقتضای هوا و هوس روزگارے بسر می برد - و مثلی که از جمشید مرویست (که تاشیر از بیشه نرود چراگاه بر آهو فراخ نشود - تا باز در آشیان گریز نکند دراج را پریدن آسان نگردد) دراین واقعه بظهور آمد - غزنین وآنحدود را بعسکری میرزا داد - و خواجه خاوند محمود را برسم رسالت پیش سلیمان میرزا ببدخشان فرستاد - و خواهش متابعت نموده خواست که سکه و خطبهٔ او در بدخشان نیز باشد - میرزا سلیمان فرستاده را بے مقصود (۲) برگردانید - میرزا کامران ازین معنی در تاب شده لشکر ببدخشان برد - و در نواحی موضع باری (۳) میان فریقین جنگ پیوست - میرزا سلیمان چون آثار ضعف خود و قوت میرزا کامران مشاهده نمود کس فرستاده در آشتی زد - و خطبه و سکه بنام او ساخت - و میرزا کامران بعضے از محال بدخشان نیز از میرزا سلیمان جدا ساخته بمردم خود داد - و مقصود روا گشته مراجعت نمود ٭

درین اثنا خبر رسید که میرزا هندال آمده قندهار را متصرف شد - میرزا کامران از اطراف و جوانب لشکر فراهم آورده متوجه قندهار شد - و تاشش ماه محاصرهٔ قلعه نمود - و از بے آذوقی میرزا هندال بتنگ آمده امان طلبیده دید - و قلعه را سپرد - ومیرزا کامران قندهار را بمیرزا عسکری داده بکابل معاودت نمود - میرزا هندال را بهمراهی خود آورد - و روزے چند در محنت داشته باز بمقتضای برادری و نفاق در لباس اتفاق معمورهٔ جوی شاهی (که اکنون نسبت بنام جلالت انتظام حضرت شاهنشاهی یافته بجلال آباد مشهور است) بمیرزا داد - و حاکم سند نیز اطاعت نمود - و روزگار اسباب غفلت را آماده میکرد - تا آنکه میرزا سلیمان برانچه میرزا کامران از بدخشان جدا کرده بود متصرف شد - و نقض عهد نمود - میرزا کامران بار دوم لشکر بآنصوب برد - و در حدود موضع اندراب جنگ در پیوست - میرزا سلیمان شکست خورده بقلعهٔ ظفر متحصن شد - میرزا کامران تعاقب نموده قلعه را محاصره کرد - و از آمدوشد آذوق راهها را مسدود ساخت - اکثرے از اهل بدخشان آمده میرزا کامران را دیدند - میرزا سلیمان چون از سپاهیان خود (که چشم وفا داشت) نا امید شد - و نیز از بے آذوقی کار قلعه بدشواری کشید بے اختیار

---

(۲) نسخهٔ [د] بے نیل مقصود (۳) در [اکثر نسخه] ناری ٭

Digitized by Google

جهانباني ساخته سربلند شد - و در تاریخ (۹۵۸) نهصد و پنجاه و هشت هجري در شبیخونے (که کشمیریان آورده بودند) مسافر ملک نیستي شد *

و مجملے ازین سانحه آنکه میرزا از آئین عدالت (که نگاهبان دولت است) عدول نموده بمقتضای هوا و هوس خود زیست کردن گرفت - و هشیاري و بردباري (که دو بازوی بختیاریست) از دست داد - مکر و غدر کشمیریان (که بتدبیر و هوشمندی میرزا از پای درآمده بود) باز برپا شد - و این گروه خراب باطن نفاق سرشت راه خداع پیش گرفته در لباس دوستي کار دشمني ساختن گرفتند - و عمدهٔ این کار آن بود که لشکر میرزا را بحیلها از و جدا کردند - و مردم کارآمدنی او را متفرق ساختند - طایفهٔ را بجانب تبت و برخے را بجانب پکلي[2] و چندے را بطرف راجوري فرستادند - و عیدي[3] رینا و حسین ماکري پسر ابدال ماکري خواجه حاجي بقال کشمیري را (که سرگروه مهمات میرزا بود) از راه برده بخود متفق ساختند - و جمعے کثیر را بخود همداستان کرده بر سر میرزا روان شدند - غازي خان و ملک دولت چک نیز آمده ملحق گشتند - و قریب خانپور (که میان هیره پور و سري نگر که اصل شهر کشمیر و حاکم نشین است) بر سر میرزا شبیخون آوردند - میرزا نزدیک خانهٔ خواجه حاجي رفته بود تا قرا بهادر را (که دربند بود) خلاص سازد ناگاه بدست کسال[4] دولي حیات را سپري کرد - و بعضے میگویند که تیرے از ملازمان او نادانسته رسید *

ذکر مجملے از احوال میرزا کامران

چون مجملے از حال میرزا حیدر گذارش یافت اکنون سرگذشت میرزا کامران نگارش میباید دران ایام نامساعد (که میرزا کامران از حضرت جهانباني جدائي اختیار کرده بصوب کابل روان شد) چون بحدود خوشاب رسید سري و سروري را رنجه داشته و زمانهٔ لعبت باز را بکام خود پنداشته خطبه بنام خود ساخت - هرکه خرد دوربین و مصاحب مصلحت آموز و همنشین دلسوز نداشته باشد هرآینه چنین کارهای ناشایسته ازو بظهور آید - نه حق محبت شناسد - و نه طریق مروت داند - بدی دیگران را نیکی خود انگارد - و تخم بدي در زمین نیکان افشاند - ظاهر است که ازان کشت و کار چه بدرود - و درخت امیدش کدام میوهٔ مراد بار آرد - روزگار بے عاقبت اندیش را بقائے نه - و دولت بزور برخود بسته را پیوندے نه - سربلندی کاخ بے بنیاد را چه اساس که چون منار برفي زود از هم پاشد - و هلال شب اول را چه ثبات که چون برق خاطف تا چشم برهم

---

(۲) در [بعضے نسخه] بکلي (۳) نسخهٔ [ح] عبدي زیبا (۴) نسخهٔ [ج] کمال دوبی *

Digitized by Google

(چه از افغانانِ کمکي و چه از کشمیریانِ بے حقیقت) زیاده از پنج هزار سوار بودند چون کارِ ایشان بر بیوفائي و حرام‌نمکي مبتني بود کارے از پیش نرفته شکست یافتند - و جمعے کثیر از مخالفان بقتل رسیدند - و گروهے دستگیر شدند - و کشمیر باستقلال در تصرّفِ میرزا درآمد - و خطیبِ کشمیر مولانا جمال‌الدّین محمّد یوسف لفظِ فتحِ مکرر تاریخِ این فتح یافته بود - و تکرارِ این فتح اگرچه در همین رفتنِ میرزا نیز صورت دارد اما آنچه میرزا خود اشارتے در تاریخِ خود مي‌نماید آنست که یکبار[۲] میرزا فرستادهٔ سعید خان حاکمِ کاشغر از راهِ درهٔ لار بکشمیر آمد - و درچهارمِ شعبان (۹۳۹) نهصد و سي و نه در تصرّف درآورده بود - و در سلخِ شوّالِ سالِ مذکور با اُمرای کشمیر و محمّد شاه (که اسمِ حکومت بنامِ او بود) صلح گونه کرده دخترِ محمّد شاه را برای اسکندر سلطان پسرِ خود گرفته از راهے (که آمده بود) مراجعت کرد - چون درین نوبت فتحِ غیبي دست داد و ملکِ کشمیر مسخّر شد مدّتِ ده سال در انتظامِ آن ولایت سعيِ بلیغ نمود - و آن عرصهٔ دلپذیر را (که حکمِ خرابه داشت) لباسِ شهري پوشانید - و اقسامِ محترفه و اربابِ صناعات را از هرجا طلب داشته در مقامِ رونق و رواجِ آن ملک شد - علی‌الخصوص موسیقي را بازار گرم گشت - و انواعِ ساز درمیان آورد - مجملا صورتِ ظاهریِ آن مملکت (که نشأهٔ دنیائیِ اوست) معني پیدا کرد - اما بواسطهٔ تعصّبهای خنکِ بینمکِ میرزا (که منشای آن نارسائي با دعویِ رسیدگي‌ست) متاعِ معنیِ کشمیر (که عالمِ یکرنگي و دینداریست) کساد یافت - و تا امروز بوی تعصّب از کشمیریان مي آید که صحبت را تاثیرِ عظیم است - میّما اطوارِ فرمانروایان که قوي‌اثر میباشد - امید که به یمنِ آثارِ[۳] حقیقت و حقّانیتِ حضرتِ شاهنشاهي صورت و معنیِ کشمیر اتّحاد پذیرد - و متاعِ حق پرستي و خداشناسي بے شایبهٔ تکلّف و تعصّب رواج گیرد - و از سهوهای عظیم (که میرزا را روی داد - و میمنت نداشت) آن بود که باوجودِ فتحِ چنین خطبه و سکّه بنامِ نازک‌شاه بدستورِ اُمرای کشمیر ساخت - بایستے که حقِّ نمکِ حضرتِ جهانباني بجای آورده وجوهِ دراهم و دنانیر و رؤسِ منابر را بنامِ قدسیِ حضرتِ جهانباني مشرّف میساخت - همانا که با زمانه مداراتے میکرد - نه بے اخلاصي را رواج میداد - و لهٰذا دران ایّام (که فتحِ کابل شد) خطبه را بنامِ مقدّسِ حضرتِ

---

۲) نسخهٔ [ه] که یکبار میرزا با فرستادهٔ سعید خان - اما (نظر بر قصهٔ تاخت میرزا بر کشمیر از جانب سعید خان) عبارت نیک چنین است - یکبار میرزا (که دران هنگام فرستادهٔ سعید خان حاکم کاشغر بود) از راهِ درهٔ لار (۳) در [اکثر نسخه] انتشار ه

(چنانچه سمت گذارش یافت) چون بنوشهره[۲] درآمد اُمرای مذکور (که اسامی آنها پیشتر گذشت) مخلصانه آمده دیدند - و راه و روش درآمدن کشمیر و گرفتن آن را مجدّدا خاطر نشان نمودند - میرزا تکیه بر نصرت ایزدي و دولت پادشاهي نموده بر طيّ عقبات کشمیر قدم پیش نهاد - درین اثنا تفرقه در معسکر پادشاهي (چنانچه مذکور شد) راه یافت - خواجه کلان بیگ بمیل خود یا بسعي میرزا کامران آن عزم را فسخ نموده بمیرزا کامران ملحق شد - و مظفّر توپچي خود را بکوه سارنگ کشید - غیر از چندے از ملازمان قدیم میرزا حیدر و جمعے دیگر (که حضرت جهانباني بکمک نامزد فرموده بودند) همراه نشدند - اما چون در کشمیر اختلاف و اختلال عظیم بود و هرج و مرج بیحد به پشت‌گرمی مرغّبات کشمیریان در بیست و دوم رجب (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت از عقبهٔ پنوچ[۳] در آمد - و بے جنگ و جدل تسخیر کشمیر نمود - چه دران ایّام مدّتے گذشته‌بود که کشمیر از حاکم مستقل خالي بود - و اُمرا آن ملک را بتغلّب در تصرّف خود داشتند - و بر یکے از مدّعیان حکومت آن دیار اسم ریاست اطلاق کرده خود ملک‌راني میکردند - درین زمان نازک[۴]شاه نام شخصے باسم بے مسمّای حکومت اختصاص و اشتهار داشت - و با این حالت هرگاه درمیان یکدیگر اتّفاق و تدبیر و عقل و رای نباشد هرآینه کار ملک باین سرحد کشد - موسم چلّهٔ دی بود - و باران باشتداد مي‌بارید - کاچي[۵] چک چون رقم استقلال از جبههٔ احوال میرزا حیدر خواند بمقتضای فریب و خداع (که کشمیري ازان گزیرندارند) از کشمیر برآمده پیش شیرخان رفت - چه مقصود از آوردن میرزا حیدر کامروائي خود بود - چون آن میسّر نشد بلکه نقش دیگر نشستن گرفت دست ازین باز داشته در اندیشهٔ دیگر شد - و طرح دیگر خیال کرد - و خواهر اسمعیل ولد محمّد شاه را بشیرخان داد - و باین وسیله خود را مقبول ساخته علاول[۶] خان و حسین خان سروانی[۷] و جمعے دیگر را تا مقدار دو هزار کس گرفته بکشمیر آمد - درین اثنا ابدال ماکري (که استظهار او بود) بعلّت استسقا درگذشت - و میرزا حیدر اهل و عیال خود را در اندرکول (که استحکام تمام دارد) گذاشته متحصّن شد - اهل کشمیر همه جدا شدند - و پیش میرزا مردم کم ماندند - و تا سه ماه در شعاب جبال بسر میبود - تا آنکه در روز دوشنبه بیستم ربیع الثاني (۹۴۸) نهصد و چهل و هشت جنگ دست داد - و بتائید یزداني فتح کرد - و هر چند مخالفان

---

(۲) در [بعضے نسخه] بنوشهر (۳) در [بعضے نسخه] بنوچ - و در [نقشه] پونچ (۴) نسخهٔ [ح] بارک شاه (۵) نسخهٔ [ج ۵] کاجی چک (۶) نسخهٔ [ز] عادلخان (۷) نسخهٔ [ح] شروانی ۰

Digitized by Google

رسایع هندوستان باید پرداخت - بنابرین مصلحت‌دید قلعهٔ رهتاس را بنیاد نهاد - و جمعی کثیر را گذاشته کوچ بکوچ برگشت - و بآگره آمد - و ازانجا بقلعهٔ گوالیار رفت که میر ابوالقاسم آنجا متحصّن بود - میر بیچاره از بےآذوقي آمده دید - شیرخان در مقام ضبط و ربط شد - و تمام هندوستان را سوای بنگاله بچهل و هفت اقطاع قسمت کرد - و داغ اسپ سپاهي درمیان آورد - و اندکے از تدبیرهای بسیار سلطان علاءالدّین را (که در تاریخ فیروزشاهي تفصیل یافته است) شنیده بعمل آورد - وازانجا بر سر پورنمل راجهٔ قلعهٔ رایسین و چندیري رفت - و بعهد و پیمان نادرست راجه را از قلعه برآورد - و بسعي[2] بعضے فقیهان گمراه و سفیهان تبه روزگار امان داده خویش را از هم‌گذرانید - و ازانجا بآگره آمد - و بطرز حکّام بنگاله سراها در طرق و مسالک بفاصلهٔ یک کروه بناکرد - و بعد از بیماری جانکاه (که در آگره برو طاري شد) بر سر مالدیو (که حاکم اجمیر و ناگور و بسیارے از محال و امصار بود) لشکر کشید - و کار آن حدود بفریب و فسون ساخته بنواحی چیتور و رنتهنبور[3] شتافت - و آنجا نیز نیرنگسازیها نمود - تا نگاهبنانان آن قلاع کلیدها را فرستادند - و درانجا جمع‌گذاشته درمیان ولایت دهندیره درآمد - و ازانجا روی بقلعهٔ کالنجر آورد - و آن را محاصره کرده ساباطها برو مشرف ساخت - و نقبها زد - و دهم محرّم (۹۵۰) نهصد و پنجاه و دو بشعلهٔ آتشے (که خود افروخته‌بود) از دود آه مظلومان بسوخت - و تاریخ سوختن او (ز آتش مرد) یافته بودند - اگرچه در گرفتن این حصار حصین جانش از چار دیوار عنصر برآمد امّا قلعه بدست افتاد - پنج سال و دوماه[4] و سیزده روز برنگ و ریو حکومت هندوستان کرد - و بعد ازو جلال خان پسر خرد او بهشتم روز جانشین پدر شد - و اسلام[5] خان نام نهاده اسم شاهي را بر خود بست - و او هم درناشایستگی اعمال از پدر خود گذرانده بود - چون تسلّط این دو فتنه‌سرشت خداع منش در جنب شعشعهٔ مهچهٔ جهان افروز رایت این دولت ابدي‌اساس مانند فروغ کرمکان شب تاب حکم نمود بے بود داشت حکمت غامضهٔ ایزدي بجهت مصلحتے چند (که در مکامن علم او منطوي بود) روزے چند جلوه داده بخاک ادبار برابر ساخت - و روزگار از تنگ وجود این معربدان ستیزه‌کار وا رست *

ذکر مجملے از احوال میرزا حیدر

و صورت حال میرزا حیدر آنکه چون تائید حضرت جهانباني یافته متوجّه کشمیر شد

---

(۲) نسخهٔ [ح ط] و بسعي بعضے فقیهان گمراه و سفیهان تبه‌روزگار برآمدن راجه همان بود و کشته شدن آن ساده لوح خون گرفته همان - ازین جهت قطب خان ترک نوکري نموده منزوي شد - و شیرخان ازانجا بآگره آمد (۳) نسخهٔ [ج د] رنتهپور (۴) نسخهٔ [د ح] ده ماه (۵) در [بعضے نسخه] سلیم خان

Digitized by Google

بجهت برداشتن موی سر مرا بمطاف بابا حسن ابدال بردند - آن راه رفتن و آن موی سر گرفتن بعینه در پیش نظر است - کسے را (که در نزهت‌سرای دل چراغستان[۲] افروخته باشند) صد مثل اینها و زیاده ازان چه دور نماید - چون سر رشتهٔ سخن بدینجا کشید برای سیرابی سخن از بقیهٔ سرگذشت شیرخان و رفتن میرزا حیدر به کشمیر و حال میرزا کامران (که بکابل رفت) و میرزا هندال (که بقندهار شتافت) و یادگار ناصر میرزا (که در بگر مخالفت کرده ماند) ناگزیر است - تا جویای آگاهی پذیرای عبرت گشته به نیروی بخت بیدار زندگانی را بهشیاردلی و نیک‌عملی سپری کند *

ذکر مجملے از احوال خسران مآل شیرخان

پوشیده نماند که شیر خان از آب بیاه گذشته بآهستگی قدم پیش می‌نهاد - و با چندین اسباب نبرد بملاحظهٔ تمام میبود - و هراس عظیم داشت - که مبادا از یک جانب بهادران موکب پادشاهی قدم در میدان کارزار نهاده داد انتقام دهند - و دغلبازیهای تدبیرنمای او را بیکبار بهیچ برآرند - جمعے کثیر را پیشتر روان ساخته‌بود - و در احتیاط جنگ غایت ملاحظه را مرعی میداشت - بعد از چند روز (که بے اتفاق میرزا کامران و مخالفت سایر برادران بر نزدیک و دور بوضوح پیوست) بلاهور آمد - و ازانجا تا خوشاب رفت - و در بهیره و آنحدود روزے چند بود - و کس بطلب سلطان سارنگ ککهر[۳] و سلطان آدم (که از زمینداران معتبر آنحدود بودند) فرستاد - چون نعمت پروردهٔ حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی بودند و از دولت این دودمان عالی عمرے کامرانی داشتند حرف او را بگوش رضا نشنیدند - شیرخان ازانجا بهتیاپور (که از محال منسوب ککهرانست) شتافت - و جمعے کثیر را بر سر ایشان فرستاد - ککهران داد مردانگی داده لشکر افغان را شکست دادند و افغانان فراوان در بند ایشان افتادند - و بفروخت رفتند - شیرخان میخواست که خود بر سر ایشان رود - با هواخواهان خود مشورت کرد - همه صلاح دران دیدند که کار این گروه (که کوههای محکم و زمینهای قلب دارند) بتدریج و تدبیر باید ساخت - و مناسب آنست که درین حدود لشکرے گران گذاشته شود - که هم فکر لشکر منصور شده باشد - و هم در حدود ولایت ککهران بوده دست تاخت و تاراج دراز کند - و قلعهٔ مستحکم بجهت انتظام این دو کار اساس باید نهاد - تا بمرور ایام این مردم از تنگنای خود بتنگ آمده سر گردن‌کشی فرودآرند - و خود باز گشته بسامان و سرانجام مملکت

---

(۲) نسخهٔ [ج] چراغستان معرفت (۳) در [بعضے نسخه] ککر *

Digitized by Google

کرده‌ام - که در چنین ایامِ تنهائي لوازمِ خدمتگاري بجای آرم - و میخواستم که این خدمت نیز بتقدیم رسانم - اکنون (که مرا باین سعادت سرفراز نمیسازید) نشانے از حضرتِ شاهنشاهي بدهید که بحضرت گذرانم - میر غزنوي طاقیهٔ آن حضرت (که اکلیلِ ماهِ سعادت بود) ببهادر داده او را باین دولت سر بلند ساخت - و میرزا عسکري حضرتِ شاهنشاهي را هژدهمِ رمضان (۹۵۰) نهصد و پنجاه بقندهار آورده در بالای ارک نزدیکِ خود نشیمنے مقرر ساخت - ماهم آغا وجیجي انکه و اتکه خان بدوامِ خدمت کامیابِ سعادتِ ابدي بودند - و استفاضهٔ انوارِ قدسي میکردند - و میرزا آن نونهالِ اقبال را (که در ظلِّ حمایتِ ایزدي نشو و نما مي‌یافت) بسلطان بیگم کوچ خود سپرد - و آن عفّت‌مآب از وفورِ عقل در لوازمِ مهرباني و مراسمِ خدمت اهتمام مي نمود - بظاهر نگاهباني میکرد - و بباطن خود را در برابرِ نورِ مطلق داشته روشني پذیر بود - و روز بروز فرِ بزرگي از جبینِ نورافزای آن جهانِ سعادت بیشتر میدید *

هر کرا تائیدِ الٰهي پرورش نماید و در حدِّ ذات نور پرورد ایزدي باشد بداندیش را در حقِّ او جز نیکی در خیال نگذرد - و از مخالف جز خدمت و موافقت بظهور نیاید - چنانچه مشیّتِ ازلي درین هنگام (که عطوفتِ پدري و رافتِ مادري باید که تکفّلِ مهمّات نماید) بدستِ دشمنانِ جاني پرورش میداد - تا دور بینانِ ملكِ دانائي را پای ارادت محکم‌تر شود - و کوته‌اندیشانِ ساده‌لوح را چراغِ هدایت بدست افتد - و حقیقتِ نگاهبانيِ ربّاني و حراستِ آسماني بر دوست و دشمن ظاهر گردد - از زبانِ اقدسِ حضرتِ شاهنشاهي شنیده‌ام (۲) که احوالِ یک‌سالگیِ خود را علی الخصوص دران هنگام (که حضرتِ جهانباني متوجّهِ عراق شدند - و مرا بقندهار آوردند) یك سال و سه ماهه بودم - نیك بخاطر دارم - روزے ماهم انکه والدهٔ ادهم خان (که بحضانت و خدمتِ آن نونهالِ اقبال قیام مي‌نمود) به میرزا عسکري معروض داشت که رسمِ بزرگان آنست که چون فرزند را زمانِ روان شدن بپای رسد پدر یا پدرِ کلان یا کسیکه در عرف بجای آنها تواند شد دستارِ خویش را از سر برداشته در هنگامِ رفتنِ آن فرزندِ گرامي میزند چنانچه آن نخلِ امید بزمین مي‌آید - اکنون حضرتِ جهانباني تشریف ندارند - شما بجای آن پدرِ بزرگید - مناسب آنست که این شگون (که بمنزلهٔ سپندِ چشمِ زخم است) شما بجای آرید - میرزا در ساعت دستارِ خود را گرفته بسوی من انداخت - و من از پای درآمدم - مي‌فرمودند که این زدن و این افتادن بشخصه مرا بخاطر است - و نیز در همان ایّام برای تبرّک و تیمّن

---

(۲) در [بعضے نسخه] شنیدم *

Digitized by Google

و مبلغی کلّی از تردی بیگ خان گرفت - و در اندک فرصتی بپاداش اعمال خود رسید - حاشا و لما آنچنان گناه را این پاداش چون تواند شد - این طوفان بلا را اگر گردے از نزول پاداش نام نهند هنوز گنجایش ندارد • شعر •

اگر بد کند مرد بد روزگار • نکو گردد از پند آموزگار

سرانجام راز آشکارا کند • همان گوهر خویش پیدا کند

بر باریک‌بینان رموز تقدیر پیداست که چون دست اقبال یکی از برگزیدگان ازل را بنگین سلطنت برآرایند و تارک دولت او را بتاج خلافت بلندی بخشند لوامع آثار و سواطع انوار آن همواره در پیشگاه احوال جلوه دهند •

و از غرایب مبشّرات غیبی و تفاولات آسمانی (که درینولا نسبت بحضرت شاهنشاهی بظهور آمد) آن بود که چون میرزا عسکری باردوی معلّی رسید و اعمال ناشایسته بجای آورد میر غزنوی و ماهم‌آغا حضرت شاهنشاهی‌را بر دوش عزّت و کنار عافیت‌گرفته پیش‌میرزا آوردند - میرزا (هرچند روی توجّه بجانب آنحضرت کرد - و در مقام شگفتگی و زهرخند آمد) آنحضرت (که دران هنگام مجموعهٔ کمالات سالخوردان جهان بودند) باوجود خردسالی اصلا شگفته نشدند - و قبض خاطر از ناصیهٔ حال آنحضرت هویدا بود - میرزا طریق شده گفت که میدانیم فرزند[۲] کیست - با ما چگونه شگفته شود - و بعد از زمانے انگشترین میرزا را (که در گردن او حمایل بود - و علاقهٔ گلگون آن نمایان) بطریق عادت اطفال (نی نی بلکه بدستیاری اقبال) دست بجانب علاقه برده خواستند بگیرند - میرزا درساعت از گردن برآورده بحضرت شاهنشاهی داد - دقیقه شناسان محفل اینمعنی را تفاول برسعادت نمودند - که عنقریب مهر دولت و نگین سلطنت بنام نامی آنحضرت شود - و از چشمه‌سار انفصال الٰهی آب رفته بجوی آید - و ازانجا حضرت شاهنشاهی مؤیّد بتائید الٰهی برفاقت میرزا عسکری متوجهٔ قندهار شدند - در قیام و جلوس و نوم و یقظه سواطع بزرگی و فرمان روائی از پیشگاه احوال آنحضرت میدرخشید - و انوار خداشناسی از لایحهٔ اطوار و آثار هویدا بود - درانثنای راه کوکی بهادر (که یکی از معتبران میرزا عسکری بود) نزدیک کجارهٔ حضرت آمده بمیر غزنوی گفت که اگر میرزا را بمن دهید بحضرت پادشاه میرسانم - میر مذکور جواب گفت[۳] که چون حضرت پادشاه خود نبردند همانا مصلحت[۴] در گذاشتن بود - و نیز بے‌حکم عالی این دلیری از من نمی آید - بهادر گفت من عزم ملازمت آنحضرت

---

(۲) نسخهٔ [ا] که فرزند (۳) نسخهٔ [ب ه] داد (۴) نسخهٔ [د] که مصلحت •

Digitized by Google

بگرد این داعیه نگشته فرمودند اکنون رو براه غربت نهاده‌ایم - و راهی دراز پیش گرفته - فسخ آن عزیمت نمیکنیم - مجدّدا حضرت شاهنشاهي را در پناه حضرت ذوالجلال (که دافع آفات و رافع مخافاتست) سپرده - و هدایت ازلي بدرقهٔ راه ساخته - و عنایت ابدي رفیق گاه و بیگاه کرده - بر تومن همّت زین دولت بستند - و پای توجّه در رکاب توکّل آورده قدم پیش نهادند - میرزا عسکري (که باندیشهٔ تباه نزدیک بمستنگ رسید) میر ابوالحسن صدر را پیشتر روان ساخت که رفته حضرت جهانباني را (اگر داعیهٔ رفتن داشته‌باشند) بحرف و حکایت نگاه دارد - در وقت سواری حضرت جهانباني میر مذکور میرسد - و میخواهد که از جانب میرزا پیغامی چند ساخته بگذراند - و باعث توقّف شود - آنحضرت بتعلیم الٰهي بسخنان واهیهٔ او متوجّه ناشده گرم رفتن میشوند - میرزا عسکري متعاقب رسیده شاه ولد و ابوالخیر و جمعی کثیر از مردم خود را فرستاد که اردو[۲] را محافظت نمایند - و نگذارند که کسی از اردو بجائی رود - و حقیقت خبر کردن جی بهادر و روان شدن حضرت جهانباني را از میر ابوالحسن صدر بتفصیل معلوم کرد - تردي بیگ خان و سایر ملازمان بی حقیقت آمده میرزا را دیدند - و میرزا همه را بمردم معتمد خود سپرد ٭

کوته اندیشی (که از روز بد و عاقبت وخیم نیندیشیده راه نامرادي و بی‌آزرمي پیش میگیرد) در معني تیشه بر پای دولت خود میزنند - و خود را آمادهٔ بلیّات و نکبات آسماني میگردانند - چنانچه بر مطالعه کنندگان اوراق روزگار پوشیده نیست - میر غزنوي چون آمده میرزا عسکري را ملازمت کرد میرزا گفتند که ما بجهت دیدن پادشاه آمده بودیم - چرا ایشان راه چول پیش گرفتند - باز پرسید که میرزا کجا اند - (یعني حضرت شاهنشاهي) میر غزنوي گفت در منزل اند - میرزا گفتند که خوب یک شتر میوه از رکابخانه بمیرزا ببرند[۳] - من هم مي‌آیم - و شب در خیمهٔ خود با یک دو نویسنده بعضی از اسباب (که از سرکار پادشاهي آورده‌بودند) میدید - و مي نوشت - و صورت حال بعینه همچنان بود که بیرام خان بتفرّس صایب دریافته معروض داشته بود - فردای آنروز چاشتگاه میرزا نقّاره نواخته از منزل خود باردوی معلّی آمد - و بر در دولتخانهٔ حضرت جهانباني نزول نموده جمیع مردم را یک بیگ از خرد و بزرگ گیرانده - تردي بیگ خان را بشاه ولد سپرد - و هر کدام از مردم و ملازمان بیونا را بمردم خود حواله کرد - و بقندهار برد - و جمعی کثیر را بقین و شکنجه هلاک ساخت -

---

(۲) نسخهٔ [د] محافظت اردو نمایند (۳) نسخهٔ [ز] ببرید ٭

Digitized by Google

که راست میگوید - جایگیردار اینحدود بوده‌است - او را فرمودند که پیشتر میرفته باش - و راه را مرکن - او اظهار کرد که یابوی من زبون است - میرزا بجانب ترسون[۲] برلاس (که یکی از ملازمان او بود) اشارت کرد که اسپ خود را باو بده - او بعد از تعلّل کار خود را بدرشتی رسانده اسپ داد - جی بهادر (که سابقاً در هندوستان در سلک ملازمان پادشاهی منسلک شده‌بود) برهنمونی سعادت ازانجا پارهٔ راه پیشتر آمده جلو ریز خود را بجادر بیرامخان رسانیده پرده‌گشای حقیقت حال شد - بیرامخان باتّفاق او در ملازمت حضرت جهانبانی آمد - و از عزم نادرست آن حق‌ناشناس آگاه ساخت - آنحضرت کسان پیش تردی بیگ خان و بعضی ملازمان دیگر فرستادند که اسپ چند فرستند - آن تنگ چشمان فروسایه از ادراک این دولت متقاعد گشته ابا نمودند - آنحضرت خواستند که خود بدولت سوار شده آنها را ادب کنند - و سزای کردار در کنار شان نهند - بیرامخان بموقف عرض رسانید که وقت تنگ شده - فرصت توقّف بر نمی‌تابد - کافرنعمتان را بقهر ایزدی حواله فرموده خودبدولت متوجّه ارادهٔ خود شوند - التماس او مسموع آمده آنحضرت با معدودے از مخلصان جانسپار راه دشت پیش گرفتند - و ارادهٔ قندهار و کابل از خاطر اقدس برآورده بآهنگ حجاز متوجّه عراق شدند - و بیابان‌نورد راه فراق گشتند - و خواجه معظّم و ندیم کوکلتاش و میر غزنوی و خواجه عنبر ناظر را حکم فرمودند که حضرت شاهنشاهی در مهد حمایت و حراست الطاف الٰهی است - غبار آسیبی بر دامن اقبالش نمیرسد[۳] - بهرطوریکه باشد هودج عزّت حضرت مریم‌مکانی را بموکب عالی رسانند - این سعادت مندان گرم شتافته خدمت پسندیده بجای آوردند - قدرے راه طی شده‌بود که شبی تیره‌تر از دل کافرنعمتان حق ناشناس روی نمود - بیرامخان بموقف عرض رسانید که حقیقت محبّت زر و اسباب (که میرزا عسکری دارد) بر ضمیر انور لایح است - درین وقت میرزا بخاطرجمع و دل آرمیده با دو سه نویسندهٔ خود در خیمه نشسته تفصیل اموال و اشیای اردوی معلّی را می‌بیند - لایق دولت آنست که تکیه بر عنایت الٰهی کرده خود را ناگهانی بران خیمه رسانیم - وکار او بسازیم - هرگاه میرزا از میان رفت ملازمان او همه نمک‌پروردهٔ این درگاه اند - ناگزیر آمده ملازمت اختیار می‌کنند - آنحضرت از روی حساب و معامله[۴] این کنکاش را تحسین نمودند - امّا از پاک طینتی و خیراندیشی

---

(۲) در [بعضی نسخه] برسون (۳) نسخهٔ [ا] نمی نشیند (۴) در [بعضی نسخه] معامله دانی ٭

Digitized by Google

میرزا کامران باو تفویض داشت) و شیخ عبدالوهاب (از اولادِ شیخ پوران) از جانبِ میرزا کامران بجهتِ خواستگاری دخترِ شاه حسین بیگ ارغون میرفتند - خبرِ موکبِ عالي شنیده در قلعهٔ سیوي متحصّن شدند - حضرتِ جهانباني میر الله دوست را مثالِ عالي فرستاده طلب فرمودند - او از بےسعادتي حرمانِ شرفِ ملازمت اختیار کرده عذر آورد که اهلِ قلعه مرا نمیگذارند ٭

چون موکبِ عالي بحدودِ شال (که از قندهار قریبِ سه[۲] فرسخ است) نزول فرمود جلال‌الدّین بیگ (که از اعیانِ میرزا کامران بود - و جایگیرے[۳] درانحدود داشت) بزبان‌گیري کمان گذاشته بود - دو کس از ملازمانِ پادشاهي را (که پیشتر بصرچشمهٔ رسیدند) دستگیر کرده بردند - یکے ازان دوکس فرصت یافته از چنگِ آن مردم خلاص شده حقیقتِ آن بداندیشان (که از قراینِ احوال دریافته - و از زبانِ آنجماعه شنیده‌بود) آمده بعرضِ اقدس رسانید - حضرتِ جهانباني کافرنعمتیِ این گروه دانسته بمقتضای صلاحِ وقت رفتنِ قندهار برطرف ساختند - و بجانبِ مستنگ[۴] عنانِ عزیمت منعطف فرمودند - پاینده محمّد ویسي رخصت گرفته بقندهار متوجّه شد - مصحوبِ او منشورِ عنایت بخطِ قدسي‌نمطِ خود بمیرزا عسکري مصدّر باین عبارت (که برادرِ کم مهرِ بےارادت معلوم نماید) نوشته بمواعظ و نصایح آگاهي بخشیدند - امّا گوشِ حق شنو کو - و دلِ دانای درست فهم کجا - آن نصیحتها را ناشنیده انگاشته بیشتر از پیشتر در مقامِ اقدامِ شقاوت شد - قاسم حسین سلطان و مهدي قاسم خان و جمعے دیگر از ملازمانِ عسکري میرزا از رفتنِ او منع کردند - که مبادا درینصورت مضطر شده از فرطِ ضرورت بجانبِ عراق توجّه فرمایند - و حوادثِ عظیم روی دهد - ابوالخیر و جمعے از اشرار بعضے از سخنانِ خوش‌آمدِ خانه‌برانداز (که بظاهر صورتے دارد - و بباطن جز خرابي و ویراني نیفزاید) گفته میرزا را بر داعیهٔ خطا مصمّم ساختند - صبحِ آنروز (که شامِ ادبارِ او بود) میرزا بخیالِ نامد متوجّهِ مستنگ شد - یک دو کروه راه رفته از ملازمانِ خود پرسید که این راه را که دیده‌است - جی[۵] بهادر اوزبک (که نوکرِ قاسم حسین سلطان بود - و درین برآمدن نوکریِ میرزا اختیار کرده‌بود) گفت این راه را من بواقعي میدانم - و مکرّر آمد و شد کرده‌ام - میرزا جواب داد

---

(۲) نسخهٔ [ح] سی (۳) نسخهٔ [ح ط] جایگیر (۴) نسخهٔ [ج] مشتنگ - و نسخهٔ [ح] مشنگ
(۵) نسخهٔ [ح] بوجی بهادر - و در [بعضے نسخه] جیپي بهادر - و در [بعضے] جیني بهادر ٭

Digitized by Google

صاحب‌اقبال بداندیش بود سرانجام کار بنکالِ اعمالِ خویش گرفتار آید - و در اضاعتِ وجودِ خود سببِ اعظم باشد - و مرآتِ این حال واقعهٔ عبرت‌افزای حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی است - که در اندک فرصتی دامنِ اقبالِ آنحضرت (که غبارآلودِ حوادث بود) بسرچشمهٔ افضال شست و شو یافت - جمیعِ کافرنعمتان بسزای نیّات و اعمالِ خود رسیدند - و خرمنِ عمر و دولتِ ایشان ببرقِ قهرِ الٰهی سوخته‌شد - و نشانِ هستی این بیدولتان از صفحهٔ روزگار سترده گشت - چنانچه مصاعب و متاعبِ عُسر و موارد و مطالعِ یُسر جابجا بتوافقِ ترتیبِ زمانی و تنسیقِ مکانی گزارش می‌یابد *

و بالجمله (چون حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی را باطنِ قدسی‌مظاهر از طرزِ دُنیای ناپایدار افسرده گشته‌بود - و از ولایتِ هند توجّهِ عالی برخاسته) بخاطرِ اقدس رسید که بحاکمِ تتّه صُلح گونه فرموده[۲] بقندهار نهضت فرمایند - و چون موکبِ والا آنجا رسد حضرتِ شاهنشاهی را با جمعی از خاصانِ درگاه بحفظِ ایزدی سپرده قدم درشاهراهِ تجرید و تفرید نهند - و بارتقای مصاعدِ شوق و شغف هُماوار اوجِ عشق را زیرِ پر و بالِ همّت گیرند - و چنانچه بطوافِ قبلهٔ دل مشرّف شده فیضِ معنوی یافته‌اند محمل بکعبهٔ گل نیز برده صورت را بمعنی متّحد سازند - و همچنانکه نگارخانهٔ باطن سرانجام یافته صورتکدهٔ ظاهر را نیز آرایش دهند - تا این معنی باعثِ تالیفِ قلوب شود - و موجبِ هدایتِ حقیقی سادهٔ‌لوحانِ صورت گردد - درین اندیشه بودند که حاکمِ تتّه این معنی را دریافته سعادتِ خود دانست - و عرضه‌داشتِ صُلح فرستاد - چون آنحضرت را شاهبازِ بلندپروازِ همّت بصیدِ عنقا پرگشاده بود و نظرِ دوربین از صیدهای مختصر بازآمده بر آشیانِ بلند افتاده صورتِ التماسِ او بمعرضِ قبول افتاد - ارغونیان (که کار بر ایشان تنگ شده‌بود) از مژدهٔ صُلح کُلاهِ نشاط بر فلک انداختند - و این معنی را نهایتِ مطلب دانسته و نعمتِ غیرمترقّب شناخته پیشکشِ فراوان فرستادند - و انواعِ معذرتها خواستند - و آنحضرت بدولت و سعادت هفتمِ ربیع‌الآخرِ سالِ مذکور از قصبهٔ جون بصوبِ قندهار از راهِ میوی توجّه فرمودند - میرزا عسکری خبرِ توجّهِ موکبِ پادشاهی شنیده بفرمودهٔ میرزا کامران و بدعملی خود استحکامِ قلعه نموده با جمعی کثیر باندیشهٔ نادرست متوجّهِ اردوی معلّی شد - که بپایمردیِ شقاوت رفته دستگیر کند - درین اثنا امیر اللّٰه‌دوست (که از فُضلای عصر بود - و چندگاه وکالتِ

---

(۲) نسخهٔ [ح] نموده *

Digitized by Google

والفضل این دو قضیّه را اگرچه از مردمِ ثقه شنیده بود اما ازان عفّت‌مآب بیواسطه نیز استماع نمود - و آنچه راقم از کمالاتِ قدسیه و خوارقِ عالیه ازین نورپروردِ الٰهي بچشمِ خود دیده‌است و بنظرِ اندیشهٔ خود سنجیده از اندازهٔ بشري و حوصلهٔ انساني بیرونست - الحق آنچه از والدهٔ ماجدهٔ میرزا عزیز کوکه منقول شده حیرت‌بخشِ اصحابِ ظاهر است - و آنچه این مسکین مشاهده نموده عبرت‌افزای اربابِ باطن •

توجه موکب حضرت جهانباني جنت‌آشیاني بقندهار و از انحدود سفر حجاز گزیدن و آهنگ عراق کشیدن

ارادتِ ازلي و مشیّتِ الٰهي برین رفته که پادشاهے (که خلعتِ والای دولتش را بطرازِ خلود و بقا مطرّز سازند - و قوایمِ سریرِ عظمت و سلطنتش را بقواعدِ ارکانِ استمرار و استعلا مشیّد و معزّز گردانند) بعضے طوارقِ انقلاب‌نما و سوانحِ انصراف انتما پیشِ راهِ او مي آرند - و فی الحقیقت آن نمودیست بےبود - و عقده‌ایست عاقبت محمود - که کوته‌نظران آنرا از اسبابِ منقصت داشته در حیّزِ اعتبار مي‌درآرند - و بلند بینان خالِ رخسارِ دولت دانسته نشانِ دفعِ عین‌الکمال میسازند - دولتمند را آنچه ناملایمِ طبع پیشِ راه آید آنرا از متمّماتِ کمالات میشمارد - و بیدولت خسرانِ دین و دنیای خود دانسته بگریبانِ اندوه فرومیرود - و رجعتِ کواکب (که سربرآرایانِ هفت اقلیمِ افلاک اند) نموداریست ازین حال - و تمثالیست ازین نقش - هرچند آفتابِ عالمتاب از ابر و غبار از نظر پنهان گردد درحقیقت آن پردهٔ بیش نیست - که بر چشمِ جهانیان فروهشته میشود - و منقصتے بآن بارگاهِ عالي نمیرسد - چون بظاهر سببِ خفا میشود تندبادِ سطوات[2] الٰهي عاقبت غبار را سرگردان ساخته بخاکِ سیاه مي‌نشاند - و نیز حدیثِ طلوع و غروبِ نیّرِ اعظم راهبریست مشعله دردست - چه همان نسبت و حالتے که آن گنجِ انوار را در مشرق است همان نسبت و حالت در تنقِ مغرب حاصل - و همان حالتے که در حینِ سمت‌الرّاس و زوالِ نصف‌النّهار است بے نقصِ کمال همان حال در وتدِ رابعِ نصف‌اللّیل متیقن - و این تفاوت نسبت برائیانِ خاکي‌نژاد و ساکنانِ مشتے گِل‌مخیّل است - و الّا ذُروهٔ جلالِ او ازان مقدّس‌تر است که اندیشهای اربابِ نقص پیرامونِ آن تواندگشت - بنا براین مقدّمات هرکه بصاحب‌دولتانِ تاجدار و تاجدارانِ

---

(۲) در [بعضے نسخه] سطوت •

Digitized by Google

و از مخالفت عصمت نقاب ماهم انکه و جمعی دیگر آزردگی خاطر داشت - و ازین (که بعرض حضرت جهانباني جنّت آشیاني رسانیده بودند که کوچ میر غزنوي سحر میکند که حضرت شاهزادهٔ عالمیان غیر ازو بشیر دیگرے میل نمیفرمایند) بغایت دلتنگ بود - درین اثنا وقتے (که کس آنجا حاضر نبود) آنحضرت خلوت دیده متکلّم شدند - و زبان کرامت‌بیان خود بتسلی خاطر محزون جیجي انکه مسیح‌وار گشودند - و فرمودند که خاطر خوش دار که نیّر آسمان خلافت در کنار تو قرار خواهدگرفت - و شب اندوه توا نور شادماني خواهد بخشید - و زنهار این راز ما را آشکارا نکني - و این اسرار قدرت الٰهي بیوقت شهرت ندهي - چه حکمتهای غیبي و مصلحتهای کلّي در ضمن این مندرج است - جیجي انکه میگفت مرا این نوید جان بخش عظیم در شگفت آورد - و عقدهٔ اندوه بیکبار از دل من گشوده گشت - و ازین رهگذر (که کفایت چنان نورپروردے و حضانت چنان فیض گستردے بےمشارکت و منازعت دیگرے از درگاه صمدیت حواله بمن شد) انشراح خاطریکے بصد و صد بهزار انجامید - و روز بروز ابواب فرح و نشاط بیش از پیش بر روی روزگار من گشوده میگشت - و بشکر این نعمت عظمی قیام نموده از دل و جان بخدمت متوجّه شدم - و نعمت و دولت دوجهاني بمن روی آورد - و این راز سربمهر را پنهان میداشتم - تا آنکه آن نونهال دولت سریرآرای ملک کشورگشائي گشته روزے از عرصهٔ دهلي بشکار حوالی قصبهٔ پالم تشریف برده‌بودند - درانجا مارے بغایت بزرگ و مهیب در سر راه پیدا شد - که ارباب تهوّر را دل از جای رفته‌بود - آنحضرت درین مرتبه اعجاز موسوي ظاهر ساخته بےاندیشهٔ (که بخاطر عاطر رسانند) ید بیضا نموده متوجّه مار شدند - و به بشارت غیبي دلیرانه دُم مار بدست اقدس گرفته زبون ساختند - یوسف محمّد خان برادر میرزا عزیز کوکلتاش خود این آیت قدرت مشاهده کرده از روی تعجّب بمن آمده نقل کرد - دران وقت آن راز سربسته و سرّ سرپوشیده (که خود دیده و شنیده بود) بفرزند ارجمند خود درمیان آورد - و گفت آنحضرت در صغر سن آن اعجوبه را نموده‌بود - اگر در کبر سن این کرامت نماید بدیع نیست - چه هر فعل را وقتے است - و هر قولے را محلّے - این راز سربسته که تا غایت بر زبان نیاورده‌بودم سبب آن بود که با هر که میگفتم باور نمیکرد * بلکه مدّعیان بسخافت عقل من نسبت میکردند - و چاشني این سخن در کام مرام آنها تلخ مي‌نمود - و نیز مرا در اظهار آن رخصت نبود - اکنون فرزند من چون از تو سخن مار شنیدم لب بافشای آن راز گشودم که آن نشانهٔ خردسالي بود - و این نمونهٔ کلان سالي - ای فرزند گرامي ازان مظهر کرامات این علامات و مقامات بدیع نیست - و جامع این شگرفنامه

Digitized by Google

هرکه اخلاص دارد خطا نمیکند - بیرام خان در جواب گفت چنین است هرکه اخلاص دارد خطا نخواهد کرد - و از نزدیک برهانپور بهزار گونه بیقراری باتفاق ابوالقاسم حاکم گوالیار فرار نموده روانهٔ سمت گجرات شد - و در راه ایلچی شیرخان (که از گجرات می‌آمد) آگاه گشته کس فرستاد - و ابوالقاسم را (که بصورت و جثه نمودے داشت) گرفت - بیرام خان از نیکذاتی و جوانمردی بمبالغه گفت که من بیرام خانم - ابوالقاسم مردمی بجای آورده گفت این ملازم منست - میخواهد که فدای من شود - زنهار دست ازین باز دارید - و همان معامله که

• مصراع • • مرا بگذار و دست یار من گیر •

درمیان بود - باین طریق بیرام خان نجات یافته بگجرات پیش سلطان محمود رفت - و ابوالقاسم را که پیش شیرخان آوردند از ناشناسی آن معدن مروت را بشهادت رسانید - و بارها شیرخان میگفت که همان زمان (که بیرام خان دران مجلس گفت که هرکه اخلاص دارد خطا نمیکند[۲]) فهمیده بودیم که با ما نمیسازد - و سلطان محمود گجراتی نیز هرچند تکلیف بودن کرد بیرام خان قبول ننمود - و رخصت سفر حجاز گرفته به بندر سورت آمد - و ازانجا بولایت هردوار[۳] شتافت - و ازانجا بزیر پای صاحب خود و ولی نعمت جهانیان در قصبهٔ جون رسیده سربلند گشت •

ظهور خارق عادت از حضرت شاهنشاهی که عنوان کرامات و دیباچهٔ مقامات تواند بود در ماه هشتم از شرف ولادت

بر صحیفهٔ علم ایزدی (که لوح محفوظ ازل و ابد است) چنان ثبت افتاده که چون جهان‌آرائی را از افراد کاینات در جلوه‌گاه صورت و معنی تاج امتیاز بر تارک کرامتش نهند از مبادی سعادت ولادت آن جلیل‌الشان بوارق حالات و خوارق عادات از مطاری احوالش پرتو ظهور یابد - که هریکی ازان منهی غیب باشد که ببانگ[۴] بلند طنطنهٔ علو مدارج قدرش بگوش هوش زمانیان رساند - و باظهار این معنی سعادت‌افزای جهانیان گردد - و از بدایع مصداق این حال آنست که درین زمان فرخنده (که هفت ماه تمام از ولادت مسعود حضرت شاهنشاهی گذشته - و بدولت و اقبال قدم در ماه هشتم نهاده بودند) امرے بدیع از آنحضرت روی نمود - شامگاه (که پرتو تباشیر صبح دولت داشت) عفت‌قباب جیجی انکه آن نوباوهٔ باغ قدس را شیر میداد -

---

(۲) نسخهٔ [د] نخواهد کرد (۳) نسخهٔ [ح] ملزوار (۴) نسخهٔ [د] و ببانگ •

Digitized by Google

چنانچه تفصیلِ آن طرازِ عنوانِ کلام شد - و چون این معموره بر کنارِ آبِ سند واقع شده و در کثرتِ حدایق و انهار و لطافتِ فواکه و اثمار در بلادِ سند امتیاز داشته و بعضے مصالحِ دیگر نیز ضمیمهٔ آن شده بود چندگاه در ظاهرِ قصبه درمیانِ بساتین طرحِ اقامت اتّفاق افتاد - و در اطراف و جوانب پیوسته با ارغونیان جنگ میشد - و آن جماعه شکستهای درست مي‌یافتند - و شیخ تاج‌الدّین لاري (که از منظورانِ حضرتِ جهانباني بود) درین ایّام بدرجهٔ شهادت رسید - روزے شیخ علي بیگ جلایر و تردي بیگ خان و جمعے بتاختِ ناحیتے نامزد شده‌بودند - سلطان محمود بکري و جمعے کثیر بر سرِ ایشان ریختند - و تردي بیگ خان در جنگ مساهله نمود - شیخ علي بیگ ثباتِ قدم ورزیده دران عرصهٔ رزم (که بساطِ بزمِ شیرمردان بود) شگفته‌روی[2] شربتِ شهادت آشامید[3] - خاطرِ مقدّسِ حضرتِ جهانباني از واقعهٔ چنین مخلصے بغایت مجروح شد - و بعضے امورِ دیگر درمیان آمد - لاجرم دل از حدودِ بکر سرد ساخته ارادهٔ توجّه بجانبِ قندهار مصمّم ساختند - در خلالِ این ایّام هفتمِ محرّم (۹۵۰) نهصد و پنجاه بیرام خان از حدودِ گجرات تنها خود را بپایهٔ سریرِ مقدّس رسانیده سرهے بر جراحتِ خاطرِ اشرف نهاد - و موجبِ اُنس و اُلفت گشت - و از غرایب آنکه چون مشارالیه بمعسکرِ اقبال رسید اوّل گذرش بر جنگ‌گاه افتاد - پیش ازانکه سعادتِ ملازمت دریابد و بر مردم ظاهر شود خود را آمادهٔ جنگ ساخته مردانه کارزار کرد - چنانچه سپاهِ نصرت‌قرین متحیّر ماندند که همانا از جنودِ غیبي است - و چون ظاهر شد که بیرام خان است غریو از ایستادگانِ مصافِ نصرت برخاست - و باعثِ مسرّتِ خاطرِ حضرتِ جهانباني گشت - و باین تقریب چند روزے دران گلزمین توقّف روی نمود *

و مجملے از احوالِ بیرام[4] خان آنکه در قضیّهٔ نامرضیّهٔ قنّوج جانسپاریها کرده سنبل‌رویه افتاد - و براجه متّرهین (که از زمینداران معتبرِ آن سرزمین بود) در قصبهٔ لکهنور[5] التجا برد - و مدّتے در حمایتِ او بود - و چون این خبر بشیرخان رسید کس فرستاده طلب داشت - راجه بیچاره شده خان را پیشِ او فرستاد - و در راهِ مالوه باو رسید - در اوّلِ مجلس شیرخان برخاسته دید - و در جلبِ خاطر سخنانِ فریبنده گفت - و درمیانِ سخنان اظهار نمود که

---

(۲) نسخهٔ [ا ه] بشگفته روئي (۳) در [بعضے نسخه] چشید (۴) در [بعضے نسخه] بیرم خان
(۵) نسخهٔ [ج] لکهنو *

Digitized by Google

بیکران شرفِ افتخار یافتند - و شرحِ این جشنِ عالي (که عیدِ آسمان و نوروزِ روزگار بود) و وصولِ مهدِ عزّتِ حضرتِ شاهنشاهي بموکبِ والای حضرتِ جهانباني و بعضے سوانحِ دیگر (که لیاقتِ طغرائیِ این منشورِ سعادت و عنوانیِ این مثالِ اقبال داشت) در ابتدای این کتابِ عالي‌خطاب اندراج یافته - چه این ارژنگِ معنوي در نگارشِ بدایعِ واردات و شرایفِ واقعات و جلایلِ فتوحاتِ حضرتِ شاهنشاهي انتظام مي یابد از ابتدای شرفِ ولادتِ اقدس - و هر چه غیرِ این نگاشتهٔ قلم نیاز گردد تقریبي است و سیرابیِ سخن - و پیوندِ معني بران باعث - و المنة لله که احوالِ گرامیِ این سلسلهٔ ابدي‌اعتصام نیز از آدم تا ایندم بطناً (۲) بعد بطنٍ بطریقِ اجمال گذارش مي‌یابد - و تا میرود نقاب از چهرهٔ تفصیل میگشاید *

القصّه ازانجا (که عنصرِ ذاتِ مقدّسِ حضرتِ جهانباني جنّت آشیاني جهانِ مروّت و فتوّت بود) برای خاطرِ اصحابِ اخلاص ارادهٔ تجرّد را موقوف داشته و انتظامِ عالمِ تعلّق را (که وجودِ سلاطین مخصوصِ اینمعني است) درنظرِ دوربین آورده متوجّهِ ولایتِ مالدیو شدند - مالدیوِ دیومآلِ ددسیرت قدرِ این دولتِ بیدار (که بخواب نتوان دید) نشناخته آنچنان ناشایسته پیش آمد - ناگزیر باز بالتماسِ جانسپارانِ بارگاهِ سلطنت متوجّهِ سند شدند - که شاید حکّامِ آنجا از خوابِ غفلت بیدار گشته تدارکِ گذشته نمایند - هر چند رای جهان آرای برین نبود بهرحال بر حسبِ تقدیر صورتِ معاودت اتّفاق افتاد - چون موکبِ عالي نزدیک بآنحدود رسید معلوم شد که ارغونیان درقصبهٔ جون انبوه شده ارادهٔ مقابله و محاربه دارند - حضرتِ جهانباني شیخ علي بیگ جلایر را (که ابًا عن جدٍّ بجانسپاري و اخلاصِ موروثي از زمانِ ارتفاعِ رایتِ دولتِ جهانگیرِ حضرتِ صاحب‌قراني عامِ امتیاز مي‌افراشت) با جمعے از دلیران و دلاوران پیش فرستادند - و خود بدولت متعاقب نهضت فرمودند - چون پشتِ شیخ علي بیگ بموکبِ منصور قوي بود روي بمعرکهٔ نبرد شیرمردانه نهاد - و باندک کس دادِ جلادت داده در کم فرصتے هنگامهٔ آن جماعه متفرّق و منهزم ساخت - تباشیرِ صبحِ ظفر از مشرقِ تیغ و افقِ کمان بردمید - و خورشیدِ اقبال ظلمت سوزِ آن عرصهٔ عبرت شد - و ساحتِ قصبهٔ جون مخیّمِ موکبِ عالي گشت - و درین قصبهٔ رفیع‌رتبه ورودِ هودجِ عزّتِ حضرتِ مریم‌مکاني و مهدِ عظمتِ حضرتِ شاهنشاهي از حصارِ امرکوت (که مولدِ اشرف بود) بسعادت و اقبال اتّفاق افتاد -

---

(۲) در [اکثر نسخه] بطن ببطن *

Digitized by Google

خاصانِ درگاه و مقرّبانِ پایهٔ اورنگِ والا - ایزد تعالی قرون و دهورِ این برگزیدهٔ ازلي را برای انتظامِ احوالِ جهان و جهانیان بر مسندِ رافت و مریرِ خلافت سربلند دارد *

چون حضرتِ جهانباني را داعیهٔ پیش‌رفتن درضمیرِ صایب تمکّن داشت و وقتِ ظهورِ صاحبِ زمین و زمان نزدیک رسیده‌بود بملاحظهٔ اختیارِ ساعتِ سعادت آثار غرّهٔ رجب (۹۴۹) نهصد و چهل و نه هودجِ عفّت و محملِ عزّتِ حضرتِ مریم‌مکاني را با بعضے از جانسپاران دران حصارِ سعادت‌اساس بجهاندارِ جان‌آفرین سپرده بدولت و اقبال پیشتر نهضت فرمودند *

رسیدن نوید ولادت مسعود حضرت شاهنشاهي بحضرت جهانباني جنت آشیاني و تتمهٔ سخن *

درین هنگام (که چشمِ امیدِ بیدارنشینانِ شبِ انتظار باز بود - و درِ ناامیدي بر روی روزگار فراز) شرفِ ولادتِ حضرتِ شاهنشاهي ظلّ اللّهي روی نمود - و در شبِ یکشنبه پنجمِ رجب (۹۴۹) نهصد و چهل و نه آن نورپروردِ الٰهي چنانچه همتِ گذارش یافت از بطن کمون بعالمِ ظهور آمد - تا همه غمهای جهانیان بشادیِ جاوید انجامد - و دلِ حضرتِ جهانباني (که آبله‌زدهٔ کلفت بود) مرهمِ آسایش یابد - و آشوبخانهٔ صورت نظام گیرد - و تفرقه زارِ معني بجمعیّت گراید - نظّارگیانِ قوّت از تماشای نعل کامروا شوند - و منتظرانِ ملکِ صورت و معني کامیاب گردند - خرد را صاحب پدید آید - انصاف را پدرِ مهربان شود - تمیز را دوستِ دانا گردد - عدالت را پادشاهِ راستین باشد - عطوفت را جوهرشناسِ خرده بین ظهور کند - قدرداني را بازار رواج گیرد - صلحِ کل را میانجیِ دانش‌نواز پیدا شود - ظاهر را آرایندهٔ و باطن را نمایندهٔ گردد - المنّة للّه که بر حسبِ امید شبِ دیجورِ تفرقه را سحرِ جمعیّت ساطع شد - و شامِ اندوه را صبحِ شادماني طلوع نمود - آرزوی آسمانیان بر آمد - و آبروی زمینیان پیدا گشت - و چون این بارقهٔ ظلمت‌سوز و لامعهٔ گیتي افروز از آسمانِ قدس دران گل‌زمین پرده‌گشائي نمود مژده‌رسانانِ تیزرو برسانیدنِ این نویدِ سعادت شتافتند - و در اثنای راه (که چشمِ دوربینِ حضرتِ جهانباني بظهورِ این لایحهٔ غیبي نگران بود) ازین مژدهٔ جان‌بخش یکدل هزاردل شده سجداتِ شکرِ پروردگار (که در خارستانِ نامرادي گلِ مراد شگفاند - و در تهیدستیِ ناکامي هزاران کام در کنار نهاد) بجای آوردند - و درون و بیرون جشنِ شادي ترتیب داده بنشاط پرداختند - و وضیع و شریف و غني و فقیر و خرد و بزرگ دستِ شوق افشان و پای عشرت کوبان دران جشنِ اقبال بکامیابیِ الطافِ

Digitized by Google

کشیده - و از بادیهٔ سراب درین مرحلهٔ خراب رسیده‌بود) از بے آبي در آزار باشد - شیرانِ بیشهٔ حقیقت پیش آمده دستبردي نمودند - و آن گروهِ بےشکوه را شکست دادند - و ازانجا نهضت فرموده متوجّهِ حصارِ نیض‌الحصارِ امرکوت گشتند - دهمِ جمادی‌الاولی بعد از عسرتِ معیشت و تنگیِ آب بآن حصنِ حصین (که مطلعِ نیّرِ جلال و مخزنِ گوهرِ اقبالست) شرفِ نزول ارزاني داشتند - حاکمِ قلعه (که رانا[۲] پرساد نام داشت) قدومِ عالي را پیرایهٔ افتخارِ دولتِ خود دانسته خدماتِ پسندیده بتقدیم رسانید •

و از برکاتِ وجودِ مقدّسِ حضرتِ شاهنشاهي (که حیرت‌افزای دیده‌ورانِ زمانه گشت) آنست[۳] که در هنگامِ سعادت‌بخش (که حضرتِ مریم‌مکاني بآن یگانهٔ کارخانهٔ تکوین حامله بودند) روزے (که در چولے درآمده گرمِ رفتن بودند) میلِ اقدس بانار شد - دران صحرای بے آب و دانه (که نشانِ غلّه بدشواري بهم رسد) متفحّصانِ بارگاهِ مقدّس حیران ماندند که ناگاه شخصے انبان پُر از جوار[۴] بفروختن آورد - چون او را در بارگاهِ مقدّس حاضر ساخته در مقامِ برآوردن شدند ناگاه از میانِ آنظرف انارِ کلانِ سیراب پدید آمد - و موجبِ عشرت و انبساط گشت - و جهانے در حیرت فروشده حمل بر کرامات نمودند - روزے چند دران سر زمینِ دلگشا توقّف اتّفاق افتاد - و دریٔنجا تردي بیگ خان و جمعے دیگر [که مال و منال و اسباب و اشیا را (که همه بدولتِ ابدقرین بهم‌رسانده‌بودند) در چنین عسرت و شدّت ازانحضرت باوجودِ اظهارِ طلب دریغ میداشتند] باتّفاقِ رأی امرکوت گیراندند - و آنحضرت از کمالِ مروّت و فتوّتِ ذاتي و غایتِ مهرباني و انصاف بعضے از اموالِ ایشان بجهتِ مددخرجِ ملازمانِ رکابِ نصرت‌اعتصام برداشته قسمت فرمودند - و اکثرِ آنرا بهمان پست فطرتانِ تنگ‌حوصله باز دادند - سبحان‌الله از یمنِ برکاتِ ذاتِ قدسي‌صفات[۵] حضرتِ شاهنشاهي ظلّ‌اللّهي گردنِ ابنای زمانه و رقبهٔ اهلِ روزگار چگونه در قیدِ کمندِ ارادت و اخلاص آمده‌است که دران روزگار اُمرای عظام و اُمنای کبار بادنی درجهٔ اخلاص مشرّف نبودند - و در مال (که از برکاتِ عنایتِ صاحب بهم‌رسانیده‌بودند) در چنین وقتِ احتیاج خسّت نمودند - و امروز محقّران و دورایستادگانِ بارگاهِ عبودیّت[۶] را در صفتِ جانسپاري شوقِ عروج بر اعلی مدارجِ کمالِ اخلاص است اگرچه در مقامِ خطاب و عتاب باشند - تکیف

---

(۲) نسخهٔ [د] رام پرساد (۳) نسخهٔ [ب] آن بود که - و نسخهٔ [ح] آنکه (۴) در [اکثر نسخه] جواري (۵) نسخهٔ [د و ح] سمات (۶) در [بعضے نسخه] مقدس •

Digitized by Google

القصّه چون دران هنگام جهان‌آرایانِ نگارخانهٔ تقدیر در آرایشِ کارِ[۲] دیگر بودند هرکارے که پیش گرفته‌میشد بنظام نمي‌انجامید - و از هرجا که خیریت و نیکي امید بود شرارت و بدي بظهور مي‌آمد - و چون زراندودی این سپاهِ نامره بمحکِ تجربه رسید و غدرِ این نا درست اندیشان در پیشگاهِ خاطرِ مقدّس ظهور یافت تردي بیگ خان و منعم خان و جمعے دیگر از ملازمانِ موکبِ مقدّس را حکم شد که پیشتر رفته سرِ راهِ بداندیشان را گرفته نگذارند که باردوی معلّی پای جرأت نهاده دستِ اضرار رسانند - و همچنین ملاحظه کرده مي‌آمده‌باشند - و اگر قابو باشد دستبردي هم نمایند - و آنحضرت با معدودے از جانسپارانِ حقیقت‌کردار و مخدّراتِ سرادقِ عصمت روان شدند - از سپاهیانِ ظفرپیکر شیخ علي بیگ جلایر و ترمون بیگ ولدِ بابا جلایر و فضیل بیگ و جمعے دیگر بودند که مجموعِ عددِ ایشان تا بیست نفر میکشید - دیگر بعضے از غلامانِ خاص و شاگردپیشهای وفا کیش - و از طبقهٔ اهلِ سعادت ملّا تاج‌الدّین و مولانا چاند منجّم در رکابِ نصرت‌قباب حاضر بودند *

چون موکبِ عالي از پهلودي گذشته بساتلمیر رسید فوجے از مردمِ مالدیو نمودار شد - و اُمرائیکه بدفعِ این مردم تعیّن شده‌بودند راه گم کرده بطرفے دیگر افتادند - و گروهِ مخالف را عبور در حوالیِ رایاتِ عالیات واقع شد - آنحضرت که کوه شکوه و جهان شجاعت بودند پای ثبات در دامنِ تمکین و وقار درآورده با عقلِ خداداد و خردِ مادرزاد رجوع فرمودند - و اکثر از عفایف را پیاده ساخته امپانِ ایشان را بمردمِ جنگي داده سه فوج ترتیب فرموده رو بغنیم آوردند - شیخ علي بیگ با سه چهارِ دیگر از برادرانِ حقیقت‌اساس پیشتر شده بر فوجِ مخالف (که در تنگنای تنگے درآمده‌بود) تاختند - تاختن همان بود و برداشتن همان - جمعے کثیر از مخالفان بقتل رسیدند - و بتائیدِ ایزدي اولیای دولت ظفر یافتند - و حضرتِ جهانباني بعد از ادای مراسمِ شکر متوجّهِ حدودِ جیسلمیر شدند - غرّهٔ جمادی الاولی جیسلمیر موردِ موکبِ عالي شد - درین منزل اُمرا (که راه گم کرده بودند - و از اراجیف مجروح خاطر شده) سعادتِ ملازمت دریافته گردِ موکبِ والا توتیای چشمِ اقبالِ خود ساختند - رای جیسلمیر (که رای لونکرن نام داشت) از بیدولتي در مقامِ بدمددي شد - و کولِ آب را محافظت کرد - تا موکبِ پادشاهي (که محنتِ چول

---

(۲) نسخهٔ [ح] کارے دیگر *

Digitized by Google

شتافت - و برمکنونات ضمیر و مطویات[۲] خاطرِ او اطّلاع یافته معاودت نمود - و بعرضِ اقدس رسانید که هرچند مقدّماتِ اخلاص تمهید می‌دهد امّا ظاهر آنست که پرتوِ صدق نداشته باشد - چون رایتِ اقبال نزدیک بولایتِ او رسید منکای ناگوری (که از معتمدانِ مالدیو بود) بعنوانِ سوداگری در اردوی معلّی رسیده الماسِ گرانبها را در مقامِ جستجوی خریداری درآمد - چنانچه از اوضاعِ او بوی خیر استشمام نمیشد - حضرتِ جهانبانی فرمودند که باین مشتری خاطرنشان کنید که امثالِ این جواهرِ گران‌بها بخریدن بهم نمیرسد - یا بجوهرِ شمشیرِ آبدار بدست افتد که رای جهان‌آرای باو انضمام یافته‌باشد - یا بعنایتِ پادشاهانِ والا میسّر میشود - و بالجمله از آمدنِ این مزوّر اندیشه‌مندتر شدند - و بر دریافتِ ممندر تحصین نمودند - باز از روی حزم و احتیاط (که دامِ[۳] کارِ فرمانروایانست - علی‌الخصوص در هنگامِ فترت و تنگدستی) رایمل سونی را فرستادند که بمصارعت خود را بآنجا رساند - و آنچه بفروغِ فراست دریابد عرضه‌داشت نماید - اگر مجالِ نوشتن نباشد باشارتِ معهود اعلام نماید - اشارتِ وفا و وفاقِ مالدیو آنکه فرستاده هر پنج انگشت را باهم گیرد - و علامتِ خلاف و نفاق آنکه انگشتِ خنصر تنها بگیرد - و موکبِ عالی از قصبهٔ پهلودی[۴] (که در سی کروهی جودهپور که موطنِ مالدیو است) دو سه منزل گذشته بکنارِ کولِ جوگی نزولِ اقبال فرموده بود که قاصدِ رایمل سونی رسید - و انگشتِ خنصر را گرفت - و ازین اشارت کشفِ حقیقت شد - و عاقبت بصریح نیز انجامید که اندیشهٔ این سیه بختِ تیره روزگار مکر و غدر است - و جمعی کثیر را بعنوانِ استقبال تعیّن کرده خیالاتِ باطل در سر دارد - آنحضرت عنانِ عزیمت بصوبِ پهلودی منعطف گردانیدند - اگرچه گروهی از مردم برین اند (که مالدیو در بدایتِ حال در مقامِ خیراندیشی و خدمتگاری بود - آخر بواسطهٔ اطّلاع بر بیسامانی سپاه و قلّتِ لشکر از نیتِ اصلی برگشت - یا بواسطهٔ مواعیدِ خداع آمیزِ شیرخان و ملاحظهٔ امتیازی او یا بسببِ تحذیرِ او از اعانت و خدمت بر هر تقدیر راهِ هدایت و سعادت از دست داده ورقِ اخلاص گردانید) و جمعی[۵] اتّفاق دارند که از مبدأ تا ختمِ اظهارِ بندگی نمودن و عرایضِ عبودیت فرستادن بالکل مبتنی بر نفاق و شقاق بود ٭

---

(۲) نسخهٔ [ج د و] منویات (۳) نسخهٔ [ح] طریقهٔ (۴) در [بعضی نسخه] بهلودی (۵) در همگی نه نسخه و جمعی نوشته - لیکن نزد مصحح اما جمعی مناسب است ٭

Digitized by Google

نامردمی مردم گرفته آمد و بےاخلاصی لشکر و بدمددی برادران و بیخردی اقربا و نامساعدی روزگار مشاهده افتاد خواستند که در لباس تجرید[۲] و تفرید قدم شوق در بادیهٔ رهروان راه خدا زنند - و حلقهٔ کعبهٔ مراد و سررشتهٔ دامن مقصود بدست آرند - یا آنکه کنج عزلتی گزینند - و زاویهٔ فراغتی از دیدن اخوان زمان اختیار کنند - و ازین جهان پرآسیب و جهانیان پرفریب برکران باشند - جمعی از همراهان خیراندیش (که در شدت و رخا ملازم رکاب دولت و مقارن عنان رفاقت بودند) باصلاح و زاری درخواست ترک این ارادت نموده بعرض مقدس رسانیدند که مصلحت درانست که درینولا سایهٔ همای دولت بر سر ولایت مالدیو انداخته نقصی راست کنند که بارها عرایض عبودیت فرستاده لاف بندگی زده‌است - و لشکر و سامان دارد - ظاهر آنست که وقت را غنیمت شمارد - و در رکاب دولت بوده مصدر خدمات پسندیده گردد - و بتدریج آنچه مکنون و مامول خاطر دولتخواهان است صورت وقوع یابد - حضرت جهانبانی خواطر ارباب اخلاص را نگهداشته بآنصوب توجه فرمودند - و منشور عنایت متضمن نصایح دولت‌افزا مصحوب ابراهیم بیگ ایشک آقا بیادگار ناصر میرزا فرستادند - که شاید بر افعال شنیعهٔ خود واقف گشته مسلک ندامت[۳] پیموده‌باشد - و از آئین شقاوت باز آمده اختیار سعادت موافقت نماید - و دران فرمان عطوفت‌نشان این بیت رقمزدهٔ کلک عنایت شده‌بود * شعر *

* ای برخسار چو مه چشم و چراغ دگران * سوختم چند شوی مرهم داغ دگران *

میرزای غنوده‌عقل چون بخت بیدار نداشت نصیحت در مزاج او کارگر نیامد - و بهمان خام‌طمعی طریق بیوفائی اختیار کرده در حدود لهری تقاعد نمود - حضرت جهانبانی بیست و یکم محرم (۹۴۹) نهصد و چهل و نه بجانب آنجه نهضت فرمودند - و ازانجا هژدهم[۴] ربیع‌الاول بجانب مالدیو عنان عزیمت انعطاف دادند - و در چهاردهم این ماه بقلعهٔ دیوراول نزول اقبال فرمودند - و در بیستم ماحت واصل‌پور مضرب خیام[۵] رفعت‌اعتصام شد - و هفدهم ربیع‌الآخر در دوازده کروهی بیکانیر اتفاق نزول افتاد - و در اثنای راه دوربینان مجلس قدس از مکر و غدر مالدیو اندیشه‌مند بوده سخنانی که لایق آداب حزم باشد بموقف عرض میرسانیدند - و پیوسته بمضمون احتیاط (که عنوان منشور دولت است) آگاهی میدادند - تا آنکه میر سمندر (که از هوشمندان سرآمد بود) بحکم عالی پیش مالدیو

---

(۲) نسخهٔ [ج] تجرد و تفرد (۳) نسخهٔ [ز] هدایت (۴) در همگی نه نسخه چنین است اما مصحح گمان میبرد که این از نسخ کاتب واقع شده و در اصل سیزدهم است (۵) در [اکثر نسخه] سرادق *

Digitized by Google

کجروي کرده برعکس مدّعا چندان سخنانِ ناشایسته خاطر نشانِ میرزای کوتاه‌بین کرده که در ارکانِ ظاهرِ میرزا نیز خللِ تمام راه یافت - و پیشخانه را (که بیرون فرستاده بود) برگردانید - و عذرهای ناموجّه گفته فرستاد *

چون معلومِ حضرتِ جهانباني شد که روزگار همچنان بر سرِ ناسازگاریست و تنگیِ معسکرِ اقبال از اندازه میگذرد توقّف در حوالیِ قلعه مناسبِ وقت ندیده بتاریخِ هفدهم ذیقعده بجانبِ بکرو لُهري توجّه فرمودند - و در خلالِ این حال یکی از اعمالِ نامرضیّهٔ یادگار ناصر میرزا آن بود که باغوای حاکمِ تتّه گندم و هاله (که از زمیـــن‌دارانِ دولتخـــواه بودند - و در کشتي بهمرسانیدن وغیرِ آن دولتخواهیها بموکبِ عالي نموده‌بودند) گرفته پیشِ حاکمِ تتّه فرستاد - تا آن حق‌ناشناس آنها را بجریمهٔ توفیقِ این خدمت بقتل رسانید - و آنحضرت این عملِ ناشایستهٔ او و صد مثلِ آنرا گذرانده همواره در مقامِ مدارا بودند - که شاید بر صفحهٔ اعمال رقمِ پشیماني کشیده در مقامِ تدارک درآید - چون رایاتِ عالي بحدودِ لُهري رسید یادگار ناصر میرزا با جمعیّتِ خود بقصدِ اردوی معلّی متوجّه گشت - آنحضرت از شنیدنِ این خبر فی‌الفور بدولت و اقبال سوار شدند - هاشم بیگ (که از معتمدانِ خیراندیشِ میرزا بود) ازین حرکتِ شنیع آگاهي یافته بسرعت خود را بمیرزا رسانید - و جلو[2] میرزا بعنف گرفته تاب داد - و انواعِ سرزنش و نکوهش کرد - و تلخ و درشت[3] گفت - که مگر راه و رسمِ مروّت و شرم و آدابِ ادب و آزرم از عالم برافتاد - چنین سبکسري کردن و با ولي‌نعمتِ خود برابري نمودن در کدام مذهب و ملّت و کدام قانونِ عقل و حکمت رواست * شعر *

نیکو مَثَلی زد آن سپهـــدار * کاندازهٔ کارِ خود نگهـــدار
بر پایهٔ قدرِ خویش نه پای * تا بر سرِ آسمـــان کني جای
هرمرد که‌شغلِ خویش نگذاشت * برخورد ز هرچه در جهان کاشت

امثالِ این سخنـــانِ هوش افزا گفته میـــرزا را به بندرِ لُهري باز آورد - و درین اثنا جمعی کثیر مثلِ قاسم حسین سلطان راهِ بےحقیقتي پیش گرفته از آنحضرت جدا شدند - و بجـــانبِ یادگار ناصر میرزا آمدند *

چون بمقتضای غوامضِ حکمتِ الٰهي و دقایقِ مصلحتِ ازلي (که در ضمنِ هر نامرادي چندین اسبابِ مراد سرانجـــام مي‌یابد) در دیارِ هند نقـــشِ مراد ننشست و عیـــارِ جوهرِ

---

(۲) نسخهٔ [ح] جلواسپ میرزا (۳) نسخهٔ [ه] ترش *

Digitized by Google

(که سرگروهٔ آنها بود) مقیّد ساختند - سخن باین سربند داشته بشرح شمّهٔ از احوالِ یادگار ناصر میرزا پرداخته میشود *

چون آنحضرت او را به بکر گذاشتند او لُهری[۲] را جای اقامتِ خود ساخت - دو مرتبه مردمِ قلعه برآمده غافل بر سرِ میرزا ریختند - و خواهي نخواهي از جانبِ میرزا مردانگیها درین جنگ بظهور آمد - محمّد علي قابوچي و شیردل (که هردو بمنعم خان قرابتی داشتند) مردانه شربتِ خوشگوارِ شهادت در کشیدند - بارِ سیوم دلیرانه از کشتي برآمده در ریگ زمینِ جنگ صف کردند - درین مرتبه مردمِ میرزا آنچنان دستبردي نمودند که قریبِ سه صد چهار صد کسِ مخالف بقتل رسید - و آن ریگِ تفسیده بخونِ فاسدِ این خون‌گرفتها سیراب شد - و آنچنان ترس فروگرفت که دیگر ارادهٔ پیشدستي نکردند - و میرزا شاه‌حسین بیشتر از پیشتر داعیهٔ فریب بخود قرار داده میرزا را از راهِ راست بیرون برد - و بابرقلي سپهردارِ خود را پیشِ او فرستاد - که من پیر شده‌ام - و غمخوارے ندارم - صبیّهٔ خود را بتو نسبت میکنم - و خزاین بتو میگذارم - و روزے چند (که از حیاتِ مستعارِ من باقیست) رایگان از دست نمیدهم - و باتّفاق ملکِ گُجرات تسخیر خواهدشد - الغرض آن ساده‌لوح را بمواعیدِ کاذبهٔ عُرقوبي فریفته ساخت - و او از سخافتِ عقل و اعوجاجِ فکر داغِ بیوفائي بر جبینِ حالِ خود نهاد - اگر ذرّهٔ از مروّت و شمّهٔ از فراست در جبلّتِ او تعبیه مي‌بود بر تقدیرِ صدقِ مواعید هم هرگز قدم در دایرهٔ بیوفائي نمي‌نهاد - و بر سخنانِ غرض‌آمیزِ غدراندیشان گوشِ هوش نداشته بحقیقت ورزي خود را سربلند میداشت - و چون حضرتِ جهانباني عسرتِ لشکر را دیده کس پیشِ یادگار ناصر میرزا فرستادند [که خود را برسرِ حاکمِ تتّه (که سرِ راه گرفته) بزودي رساند - تا معسکرِ اقبال از تنگنای ضیق بتوسعه گراید] میرزا اگرچه از دل برگشته‌بود امّا پاسِ ظاهر بقدر[۳] نموده پیشخانهٔ خود بیرون فرستاد - و در روان‌شدن بر همان خیالِ خام تعلّل و اهمال مي‌نمود - درین اثنا حضرتِ جهانباني شیخ عبدالغفور را (که از نسلِ مشایخِ ترکستان بود - و آنحضرت او را یکے از مقرّبانِ[۴] خود ساخته‌بودند) فرستادند که اهتمام نموده میرزا را بزودي بیارد - این بیسعادت چنانچه گفته‌اند *

* مصراع * کین رہ که تو میروي بترکستان است *

---

(۲) نسخهٔ [ج] بهری - و نسخهٔ [د] لوهري (۳) نسخهٔ [ز] بقدر ظاهر نموده (۴) نسخهٔ [ج] ملازمان - و نسخهٔ [د ه] میر مالان - و نسخهٔ [ز] میر پالان *

Digitized by Google

شدند - بعد از پنج شش روز ازین سانحهٔ عبرت‌بخش یادگار ناصر میرزا از آب عبور نموده سعادت ملازمت حضرت جهانباني دریافت - آنحضرت او را بروابط مهرباني پیوند روحاني دادند - درین اثنا شیخ میرک فرستادهٔ حاکم تته را رخصت داده بحاکم تته منشور عالي فرستادند که آنچه التماس نموده‌بود بموقف قبول پیوست بشرطیکه از روی عقیده آمده ملازمت کند - والي تته مدتے حرف آمدن درمیان داشت - چون سخن او از چراغ صدق بے‌فروغ بود پرتو وقوع نمي(۲) یافت - تا آنکه حضرت جهانباني بکر و آنحدود را بیادگار ناصر میرزا مکرمت فرموده غرهٔ جمادي الاخری (۹۴۸) نهصد و چهل و هشت بصوب تته نهضت فرمودند - و اینچنین ولایت خراب (که بمیامن عدالت پادشاهي رو بآباداني نهاده ارتفاع غلات و محصول حبوبات بدرجهٔ اعلی رسیده‌بود) بمیرزا داده پیشتر عزیمت فرمودند - نزدیک قلعهٔ میهوان(۳) فضیل بیگ برادر منعم خان و ترش(۴) بیگ برادر بزرگ شاهمخان و جمعے دیگر تا بیست نفر بر کشتي سواره میرفتند که جمعے از قلعه برآمده قصد این جماعه نمودند - اینها باتفاق از کشتي برآمده بجانب مخالف تاختند - و مخالفان رو بگریز نهاده بقلعه درآمدند - چندے ازین شیران بیشهٔ مردانگي نیز بقلعه درآمدند - چون از کمک نا امید بودند مراجعت نموده باردوی معلی ملحق گشتند - و در هفدهم رجب حضرت جهانباني بدولت و اقبال رسیده قلعهٔ میهوان را محاصره فرمودند - پیشتر ازانکه موکب همایون بگرد قلعه نزول(۵) فرماید محافظان حصار حدایق و عمارات حوالي قلعه را ویران ساخته‌بودند - در ایام محاصره حاکم تته پیش آمده سر راه گرفت - و نگذاشت که غله باردوی ظفرقرین رسد - از امتداد محاصره و کم‌رسیدن غله بمعسکر اقبال فرومایهای بے‌حقیقت راه گریز پیش گرفتند - تا آنکه مردم کلان را (که گمان حقیقت بآنها برده‌میشد) پای صبر از جای لغزید - چنانچه میر طاهر صدر و خواجه غیاث‌الدین جامي و مولانا عبدالباقي برخاسته باردوی حاکم تته رفتند - و میر برکه و میرزا حسن و ظفر علي ولد فقیر(۶) علي بیگ و خواجه محب علي بخشي پیش یادگار ناصر میرزا شتافتند - درین اثنا بمسامع علیه رسید که منعم خان و فضیل بیگ و جمعے دیگر اتفاق نموده میخواهند که خود را بر کناره کشند - آنحضرت از روی احتیاط منعم خان را

---

(۲) نسخهٔ [ح] نمي تافت (۳) نسخهٔ [ز] سهوان (۴) نسخهٔ [ح] ترس بیگ (۵) نسخهٔ [ح] نزول اجلال فرماید (۶) در [بعضے نسخه] فقر علي ٥

خدمتِ میر را پیشِ یادگار ناصر میرزا برسمِ رسالت فرستادند که میرزا را از خطرگاهِ خطا بمسلکِ مستقیمِ صواب آورد - میر بسعادت رفته میرزا را بسخنانِ سعادت‌آموز و مقدّماتِ نصیحت‌آمیز از راهِ مخالفت بازآورده بشاهراهِ موافقت رهنمونی کرد - و بدینِ عقیدت و آئینِ حقیقت خوانده از اندیشهای نادرست باز داشت - و مقرّر ساخت که میرزا از آب گذشته ادراکِ ملازمت نماید - و بعد ازین در پیشگاهِ خدمتگاری و جانسپاری ثابت‌قدم باشد - مشروط بآنکه چون هندوستان فتح شود از سه حصّه یک حصّه ازو باشد - و چون بکابل نزولِ اجلال واقع شود غزنی و چرخ (۲) و موضعِ لوگهر (۳) (که حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی بوالدهٔ میرزا عنایت فرموده‌بودند) باو تعلّق گیرد - روزِ چهارشنبه میر خدمتِ رسالت بتقدیم رسانیده مراجعت نمود - مردمِ قلعهٔ بکر از رفتنِ میر واقف شده جمعی را بر سرِ کشتی فرستادند - و بر میر تیرباران کردند - زخمی چند کاری بمیر رسید - روزِ دیگر ازین عالمِ فانی بملکِ بقا پیوست - حضرتِ جهانبانی را ازین واقعهٔ غم‌اندوز رقّتِ تمام روی داد - و تاسّفِ عظیم فرمودند - و بر زبانِ حقایق‌ترجمانِ آنحضرت گذشت که از مخالفتها و سرکشیهای برادران و حق‌ناشناسیِ نمک پروردها و بدمددیِ یاران و دوستان (که ملکِ هندوستان از دست بیرون رفت - و چندین کلفتها روی نمود) همه یکطرف و واقعهٔ میر یکطرف - بلکه هنوز آن حوادث طرفِ این نمیتواند شد - و الحق بزرگیِ میر همین قدر بود که از روی قدرشناسی فرمودند - لیکن چون در ذاتِ مقدّسِ حضرتِ جهانبانی خردِ دوربین و عقلِ حق‌شناس ودیعت‌نهادهٔ دستِ قدرت بود در چنین مواقع (که لغزشگاهِ بزرگانِ دین و دولتست) قرینِ عقلِ کامل بوده برضا و تسلیم گرائیدند - و هرآینه در امثالِ این سوانحِ دانش‌ربا (که بسا مردم را پای صبر از جای میرود) هوشمندِ خداپرست با عقلِ خداداد مشورت فرموده برضا گراید - و اگر بواسطهٔ هجومِ عوام و استیلای طبیعت باین نزهتگاه نتواند رسید جزع و نزع (که شیوهٔ دلبستگانِ عالمِ صورتست) گذاشته به تنگنای شکیبائی درسازد - لله الحمد که آنحضرت اگرچه بمقتضای بشریّت در اوّلِ حال قدرے مغلوبِ احزان و هموم شدند لیکن برهنمونیِ عقلِ کامل بطرزے (که بالغ‌نظرانِ خداشناس در گلستانِ رضا و تسلیم گلدسته‌بند و میوه‌چین باشند) بسوانحِ کونی خرسند گشته بهبود را در تقدیرِ ایزدی دانستند - و بدیدهٔ حقایق‌بین تماشاگرِ شقایقِ این حدایق

---

(۲) نسخهٔ [و] جرخ (۳) نسخهٔ [ا] لومکدهه ٭

Digitized by Google

بدست خواهد افتاد - آن ناجوانمرد حقوق را بعقوق مبدّل ساخته از درِ مکر و تزویر درآمده سخنانِ دروغِ راست نما را جلوه میداد - آنحضرت میرزا هندال را بجانبِ پاتر[۲] و آنحدود تعیّن فرمودند - تا پنج شش ماه خود در نزهتگاهِ لُهري بصر بردند که شاید حاکمِ تته راهِ سعادت پیش گیرد - درین اثنا بجهتِ سرفرازیِ میرزا هندال بیورتِ او بحدودِ پاتر تشریف ارزاني داشتند - و بمقدمِ دولت‌افزا پایهٔ سعادتِ او را بلند[۳] گردانیدند ●

چون زمانِ ظهورِ نیّرِ اقبال و طلوعِ نجمِ جاه و جلال (که زینت‌بخشِ جمالِ صورت و معنی و حصن‌افزایِ کمالِ دنیا و عقبی ست) نزدیک رسید اسبابِ حصولِ این دولتِ عُظمی و آثارِ وجودِ این عطیّهٔ کُبریِ زمان زمان آماده‌تر میگشت - که بفیضِ قدومِ آن نور پروردِ ایزدي دیدهٔ انتظارِ چندین هزار سالهٔ قدسیان[۴] عالمِ بالا روشني پذیرد - و شامِ امیدِ زمانه[۵] از پرتوِ نورِ مقدمِ آن درّهٔ اکلیلِ خلافت ضیای صبحِ سعادت گیرد - آن بود که درین یورش در خوبترین آنے و شریفترین زمانے در (۹۴۸) نهصد و چهل و هشت حضرتِ مهدِ عُلیا قدسي‌نشاني مریم‌مکاني را (که فروغِ عفّت و طهارت و نورِ سلطنت و ولایت از جبینِ مبینش میدرخشید) بآئینِ پادشاهي و روشِ بزرگي در حبالهٔ عقد درآوردند - و جشنِ اقبال آراستند - و از گنجینهٔ انعام نقدها برفرقِ روزگار ریختند - دلها را بنعیم[۶] دولت مسرور و معمور ساختند - و خواجه هجریِ جامي درین امرِ سعادت‌پیرا کمالِ خدمت و عبودیت بجای آورد - و ازانجا همعنانِ دولت و اقبال متوجّهِ اردوی معلّی شدند - مدّتے حدودِ بکر مخیّمِ سعادت بود - رفته رفته از بیدولتیِ زمینداران گرانيِ غلّه و ویرانیِ ولایت رو داد - و پیوسته در خواطرِ میرزایان (که همرکاب و همعنان بودند) اندیشهای سست و فکرهای نادرست (که در مشربِ منافقان گوارا و مطبوع تواندبود) میگذشت - تا آنکه میرزا هندال بموجبِ اغوای یادگار ناصر میرزا (که پیوسته در باطن داعیِ مخالفت بود) بتحریک[۷] قراچه خان (که از جانبِ میرزا کامران ایالتِ قندهار داشت) برخاسته بقندهار رفت - و کس پیشِ یادگار ناصر میرزا فرستاده از رفتنِ خود و طلبیدنِ او اعلام بخشید ●

چون این خبر بمسامعِ قدسیّهٔ آنحضرت رسید روزِ سه شنبه هژدهمِ جمادی‌الاولی (۹۴۸) نهصد و چهل و هشت بمنزلِ میر ابوالبقا تشریف برده صحبتِ بزرگانه داشتند - و باعزازِ تمام

---

(۲) نسخهٔ [ج] باندر (۳) در [اکثر نسخه] سربلند (۴) نسخهٔ [ب ح] قدوسیان (۵) نسخهٔ [ح] زمانیان (۶) نسخهٔ [ج د و] بنعیم و دولت (۷) نسخهٔ [د] و بتحریک ●

Digitized by Google

فرمودند - عمارات دلپذیر (که درانجا تعمیر یافته بود) بذات اقدس حضرت جهانباني رونق پذیرفت - و سایر بساتین و منازل بملازمان رکاب دولت تقسیم یافت - میرزا هندال چهار پنج کروه گذشته فرود آمد - و بعد از چند روز از آب گذشته منزل کرد - و یادگار ناصر میرزا نیز بعد ازو بآنجانب آب منزل گرفت - سلطان محمود بکري (که از توابع میرزا شاه حسین[۲] بیگ ارغون بود) ولایت بکر را ویران ساخته استحکام قلعه‌داري نمود - و کشتیها را ازین طرف آب برده در زیر قلعه لنگر کرد - و این شاه حسین بیگ ولد میرزا شاه بیگ ارغون است که چون حضرت گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني قندهار را ازو بزور گرفتند او بحدود تته و بکر افتاد - و تمامی این ناحیه را در تصرف خویش درآورد •

چون موکب همایون بقصبهٔ لهري فرنزول یافت منشور عالي بسلطان محمود فرستادند که آمده احراز سعادت آستانبوس نماید - و قلعه را بملازمان درگاه سپارد - او معروض داشت که من نوکر میرزا شاه حسینم - مادام که او بملازمت نیاید آمدن من در آئین نمک خوردن پسندیده نیست - و بے رخصت او قلعه‌سپردن هم سزاوار نه - و امثال این ضعیف‌نالي[۳] نمود - آنحضرت او را معذور داشته امیر طاهر صدر و میر سمندر را (که از ملازمان معتمد بودند) پیش میرزا شاه حسین به تته فرستادند - و بمواعید عنایات شرف امتیاز بخشیدند - میرزا شاه حسین فرستادها را بآداب دید - و شیخ میرک را (که نقاوهٔ اولاد شیخ پوران[۴] بود - و جماعهٔ ارغون[۵] از قدیم بشیخ مذکور اراده و اعتقاد داشتند) برسم رسالت با پیشکش لایق مصحوب ایلچیان پادشاهي بدرگاه معلی فرستاد - و عرضه‌داشت نمود که ولایت بکر محصول کم دارد - ولایت جاجکان در معموري و آباداني و کثرت زراعت و بسیاری غله ممتاز است - مناسب دولت آنست که عنان عزیمت بآنصوب منعطف سازند - و آنرا در تصرف درآرند - که هم سپاه دولت را فراغت خواهدبود - و هم من بخدمت نزدیک خواهم شد - دولت بمن قرین و سعادت همنشین آمده که آنحضرت باینحدود نزول اجلال ارزاني داشته‌اند - و بمرور و تدریج دغدغها را از خاطر زایل کرده بسعادت رکاب‌بوس سرفراز خواهم شد - و معروض داشت که چون من بعز بساطبوس مستسعد گردم باندک توجه حضرت ملک گجرات در حوزهٔ تصرف اولیای دولت خواهد درآمد - و بعد از انتظام مهام آن سایر ممالک هندوستان

---

(۲) در [بعضی نسخه] حسن‌بیگ (۳) نسخهٔ [ط] ضعیف بالي (۴) نسخهٔ [ج ح] بوران
(۵) نسخهٔ [ب] ارغونیان - و نسخهٔ [ح] ارغونها •

Digitized by Google

و یادگار ناصر میرزا در[۲] وادی طلب گام میزنند - حضرتِ جهانبانی میر ابوالبقا را (که از همراهیِ میرزا کامران جدا گشته درین یورش مصاحبِ موکبِ عالی و جلیسِ محفلِ والا بود) پیشِ میرزایان فرستادند - تا از مستقرِ این موکب اعلام دهد - و سخنانِ سعادتبخشِ خردانزا گفته میرزایان را بامتلامِ عتبهٔ علیّه هدایت بخشد - میر بموجبِ اشارتِ عالی میرزایان را پندپذیر ساخته بدولتِ ملازمت و سعادتِ مرافقت رهنمون گشت - و باتّفاق متوجّهِ ولایتِ بکر شدند - و خواص خان و فوجِ عظیمِ افغانان[۳] از دنبال می‌آمد - هرچند لشکرِ ظفرقرین بغایت اندک بود بجنگ دلیری نمیکرد - و در اواخرِ شعبان (که اردوی والا باُچّه رسید) امیر سید محمّد باقر حسینی (که دیباجهٔ سادات و عُلمای عهد بود) رحلت نمود - و همانجا مدفون شد - و آنحضرت برفوتِ او تاسّفِ عظیم فرمودند - و چون عالمِ کون و فساد نشاءِ ایست گذشتنی و گذاشتنی رضا بقضا (که شیوهٔ بالغ‌نظرانِ مقامِ تسلیم است) داده بحکمِ ایزدی راضی گشتند - و چون نزدیک بوطنِ بخشوی لنگاه[۴] (که از زمین‌داران و اعیانِ آن سرزمین بود) مخیّمِ سرادقاتِ جلال شد فرمانِ عنایت و منشورِ التفات و خلعتِ فاخرهٔ مصحوبِ بیگ[۵] محمّد بکاول و کچک بیگ فرستادند - و او را بخطابِ خانجهانی و علم و نقاره امیدوار ساخته در بابِ دولتخواهی و خدمتگاری و فرستادنِ غلّه باردوی معلّی امر فرمودند - بخشوی لنگاه استقبالِ فرستادها نموده تسلیمات بجای آورد - و باحترام پیش آمد - اگرچه بخت یاوری نکرد که آمدهٔ سعادتِ زمین‌بوس دریابد امّا درانچه مامور شده‌بود فرمان‌برداری نموده بتقدیم رسانید - هم پیشکشِ لایق فرستاد - و هم سوداگرانرا سربراه کرد که از اقسامِ اجناس بمعسکرِ والا آورده فروختند[۶] - و کشتی بسیار سامان نمود که از آب عبور فرموده متوجّهِ بکر شدند - و یادگار ناصر میرزا برسمِ هراولی پیش پیش میرفت - و در بیست و هشتمِ رمضان (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت رایاتِ عالی بحدودِ بکر رسید - و پیش ازین بدو روز قاضی غیاث‌الدّین جامی را (که انتسابِ باین دودمانِ عالی داشت - و بفضایل و مکارم متحلّی بود) بمنصبِ صدارت ممتاز فرمودند *

چون بتوفیقِ ایزدی چندین اخطارِ سفر قطع نموده بحدودِ بکر منزل شد قصبهٔ لُهری[۷] (که در کنارِ دریای سند روبروی بکر واقع شده‌است) مضربِ خیامِ عالی گشت - آنحضرت بنفسِ نفیسِ خود در باغی (که حوالیِ آن قصبه در نزاهت و لطافت عدیل نداشت) نزولِ اجلال

---

(۲) در [اکثر نسخه] قدمی در وادیٔ طلب میزنند (۳) نسخهٔ [ا و ح] از افغانان (۴) نسخهٔ [ز] لنگاه (۵) نسخهٔ [ا] بیگ میرک بکاول (۶) نسخهٔ [ه] فروشند (۷) در [بعضی نسخه] لوهری *

Digitized by Google

مي آمد مشتمل بر مرغّبات تسخير كشمير - و ميرزا آن خطوط را بموقف عرض حضرت جهانباني ميرسانيد - و خاطر اقدس را روز بروز بسير ملك دلگشاي كشمير شوق مي‌افزود - درينولا بموجب آن رخصت دادند كه اوّلا ميرزا با جمعي بنوشهر رود - اگر اُمراي كشمير (كه همواره ترغيب رفتن كشمير ميكردند) آمده بينند سكندر توپچي با مردم خود (كه جايگيردار نزديك آنحدود است) آمده ملحق شود - و چون بعقبه[2] رسد[3] امير خواجه كلان بيگ (كه از اُمراي كلان حضرت گيتي‌ستاني فردوس‌مكاني بود - و مجمل احوال او ايراد يافته) خود را بكمك رساند - و چون خبر رسيدن خواجه كلان بيگ بمسامع عليّه رسد حضرت جهانباني خود بدولت و اقبال متوجّه آنصوب گردند - و آن حضرت در كنار دريای چناب بودند كه ميرزا كامران و عسكري ميرزا با خواجه‌عبدالحق و خواجه خاوندمحمود متوجّه كابل شدند - و محمّدسلطان ميرزا و اُلغ‌بيگ ميرزا و شاه ميرزا از حدود ملتان صيت تفرقه شنيده برلب دريای سند بميرزا كامران ملحق شدند - و در غرّهٔ رجب (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت حضرت جهانباني را (كه عزم رفتن كشمير مصمّم بود) ميرزا هندال و يادگارناصر ميرزا و قاسم حسين سلطان ابرام نموده بجانب سند بردند - خواجه كلان بيگ (كه همراهي حضرت جهانباني جنّت‌آشياني قرار داده‌بود) از سيالكوت رفته بميرزا كامران همراه شد - و سكندر توپچي خود را بكوه سارنگ كشيد - و در رجب (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت (كه حضرت جهانباني بسعي ميرزايان متوجّه حدود سند شدند) بعد از چند منزل هندال ميرزا و يادگار ناصر ميرزا از بےتاملي باغواي بيگ ميرك (كه از ملازمت جدا شده بايشان پيوسته‌بود) راه مخالفت پيش گرفته ازان حضرت جدا گشتند - درين اثنا قاضي عبدالله با چندے از افغانان رسيد - قراولان ميرزا هندال ايشان را گرفته پيش ميرزا آوردند - افغانان سيه‌روزگار بقتل رسيدند - و عبدالله تيره‌بخت (كه نفسے چند از عمرش هنوز مانده‌بود) بشفاعت مير بابا درست از سياست نجات يافت - و تا بيست روز ميرزايان در تيه حيرت سرگردان بودند - هيچ نميدانستند كه چه‌كار كنند - و كجا روند - از بخت و سعادت جدا گشته و همصحبتي دولت را گذاشته مقصد گم كرده و راه مقصود را پي‌نبرده هايم و متحيّر ميگشتند - و حضرت جهانباني براه دشت متوجّه بكر بودند - و بتخمين و قياس راهے ميرفتند - آب نايابي - و غلّه هيچ جا نی - ببدرقهٔ تحمّل و زاد توكّل طيّ منازل و قطع مراحل ميشد - تا آنكه روزے آواز نقاره رسيد - بعد از تحقيق ظاهر شد كه در دو سه كروهي ميرزا هندال

---

(۲) نسخهٔ [ح] بقصبه (۳) در [اكثر نسخه] رسند ٥

گرم دریافت - و از مژدهٔ بےاتّفاقي از یکدل بهزار دل شد - و جوابِ او را موافقِ مُدّعای میرزا گفت - و این بیدولت تحریضِ پیش‌آمدنِ مخالف نمود - و مقدّماتِ خذلان درمیان آورد - شیرخان حیلهٔ‌سازے[۲] را با او همراه ساخت تا برحقیقتِ معامله آگاهي یافته بازگردد - میرزا کامران فرستادهٔ شیرخان را در باغِ لهور دید - و دران روز جشن داشت - و حضرتِ جهانباني را نیز التماس کرده آورد - و بارِ دیگر میرزای کوته‌اندیشِ خام‌طمع باز همان بےسعادت را پیشِ شیرخان فرستاد - درین مرتبه این نمک‌بحرام بکنارِ دریای سلطان‌پور رسیده حرفِ نادولتخواهي درمیان آورد - و شیرخان را برگذشتنِ آب دلیر ساخت - درین اثنا مظفّر ترکمان (که بقراولي بنواحیِ آبِ سلطان پور تعیّن شده‌بود) آمده بموقفِ عرض رسانید که لشکر از آبِ سلطان پور عبور کرده جُنَید[۳] بیگ برادرزادهٔ من (که بسیرت و صورت از مقبولان و منظورانِ درگاه بود) بشهادت رسید ٭

اواخرِ جمادی‌الاُخری حضرتِ جهانباني و میرزایان از آبِ لهور (که پایاب بود) عبور فرموده کوچ بکوچ بکنارِ[۴] آبِ چناب رسیدند - و حضرتِ جهانباني را چون داعیهٔ کشمیر تصمیم یافته‌بود جمعے را همراهِ میرزا حیدر ساخته میرزا را پیشتر از خود بصوبِ کشمیر فرستادند - چه دران هنگام (که میرزا کامران بجنگِ سام میرزا بقندهار شتافت) میرزا حیدر را از جانبِ خود بحکومتِ لهور گذاشته‌بود - خواجه حاجي و ابدالِ[۵] باکري و رمکي چک و جمعے از اُمرای کشمیر مخالفتِ والیِ آنجا نموده بحدودِ لهور آمده‌بودند که بآشنائیِ میرزا حیدر لشکرے از میرزا کامران گرفته ولایتِ کشمیر را در تصرّفِ خود درآرند - و هرچند میرزا حیدر سعي نمود نقشِ این آرزو صورت نه بست - و در وقتیکه میرزا هندال خطبه بنامِ خود ساخته فتنه‌انگیز شد و میرزا کامران از حدودِ لهور بدارالخلافهٔ آگره توجّه نمود میرزا حیدر بکوششِ تمام از دارالخلافه لشکرے بباشلیقیِ بابا جوجک (که از عُمده‌های میرزا کامران بود) ترتیب داده فرستاد - که ببدرقهٔ اُمرای کشمیر (که نامِ ایشان ذکر یافت) رفته ولایتِ کشمیر را در تصرّف آرند - بابا جوجک در رفتن مساهله نمود - تا آنکه قصّهٔ پُرغصّهٔ گذرِ چوسه[۶] (که چشم زخمِ دولتِ ابدپیوند بود) برزبانِ عام افتاد - مشارالیه فسخِ عزیمت نمود - و اُمرای کشمیر در حدودِ نوشهر[۷] و راجوري در شعابِ جبال بسر برده منتظرِ امرے میبودند - و از ایشان پیوسته نوشتها بمیرزا حیدر

---

(۲) نسخهٔ [ط] گریزے (۳) در [اکثر نسخه] جلیده بیگ (۴) نسخهٔ [د ه و ح] تا کنار (۵) نسخهٔ [ح] ابدال ماکری و رمکي چک (۶) در [بعضے نسخه] جوسه (۷) نسخهٔ [ا ب ح] نوشهره ٭

Digitized by Google

و بمامنے رسانیده باز آمده ملحق گردم - و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا گفتند که بالفعل جنگ ما با افغانان صورت نمي بندد - مناسب آنست که بحدود بکر[۲] رفته آن ولایت را بدست آریم - و بقوتِ وی گجرات را تسخیر کنیم - و چون این دو ملک بدست افتد و کار بانتظام آید تخلیصِ این ملک باحسنِ وجوه میسّر خواهدشد - میرزا حیدر گفت مناسب آنست که تمام میرزایان از کوهِ سهرند تا کوهِ سارنگ دامنها را مستحکم[۳] ساخته بنشینند - و من متعهّدم که باندک تقویتے در دو ماه کشمیر را مستخلص سازم - و چون خبرِ گرفتنِ کشمیر رسد هر کس متعلّقانِ خود را بکشمیر فرستد که مامنے محفوظتر ازان نیست - چهار ماه مي‌باید که شیرخان برسد - و با گودونها و ضرب‌زنها که اعتضادِ محاربهٔ اوست بکوهستان نمیتواند رسید - و در اندک فرصتے لشکرِ افغان ویران خواهدشد - چون زبانِ اینها با دل موافق نبود سخن ناتمام شده مجلس تمام شد - و هرچندگاه سخن درمیان مي‌آمد و آنحضرت نصایحِ رجمند میفرمودند (که شاید میرزا کامران را چراغِ خرد روشن شود - و از تیره رائي برگشته در مقامِ صفا آید) میرزا از سخنِ خود بر نمیگشت - و همگي همّتِ او آنکه هر یکے بطرفے ویران شوند - و خود بکابل رفته گوشهٔ عشرت را غنیمت شمارد - و پیوسته در اندیشهای نادرست فرو رفته‌بود - و سخنانِ اقبال‌بخشِ هوش‌افزا او را بیدار نمي‌ساخت - بظاهر دم از موافقت میزد - و میگفت بفلان ساعتِ مسعود مي‌برایم - و از یکدلي و یکرنگي به پیکارِ مخالف کمرِ همّت مي‌بندیم - و از راهِ باطن اساسِ مخالفت را استوارتر میساخت - تا آنکه از خیرگي و تیره‌رائي قاضي عبدالله صدرِ خود را پنهاني پیشِ شیرخان فرستاد که رابطهٔ وداد استحکام دهد - و پیمانِ محبّت باو بندد - و کامِ خود را از مددِ دشمن جوید - و در مضمونِ مکتوب چنان نوشت که اگر پنجاب بدستورِ سابق بر من مقرّر دارند در اندک زمانے کارهای شایسته بتقدیم رسانم •

شیرخان بعد ازین واقعه تا دهلي آمده قدم[۴] پیش نمي‌نهاد - و این قضیّه را از مساعدات[۵] بختِ خود میشناخت - و اندیشه‌مند بود که اگر پیشتر روم مبادا کارِ من پستر افتد - و از جمعیّتے که در لاهور مي‌شنید متوهّم بوده کمالِ هراس داشت - درین اثنا صدرِ پُرغدر (که با دناءتِ فطرت شرارتِ جبلّت داشت) رسید - شیرخان (که مدارِ رُشدِ او بر روباه‌بازي بود) صدر را

---

(۲) نسخهٔ [ح] بهکر (۳) در [چند نسخه] محکم (۴) نسخهٔ [ط] قدم‌جرأت (۵) نسخهٔ [ز] مساعدت •

Digitized by Google

خواجه‌غازي (که دران ایّام دیوانِ میرزا کامران بود) منزل گرفت - و متعاقبِ آن میرزا عسکري از سنبل[۲] رسید - و درخانهٔ امیرولي‌بیگ نشست - و دریندولا دولتمندِ سعادت‌منش شمس‌الدّین محمّد (که بر کنارهٔ دریا دست‌داده‌بود) آمد - و بنوازشهای خسروانه سربلندي یافت - و در غرهٔ ربیع‌الاول (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت تمامي برادرانِ گرامي و اُمرا و سایرِ ملازمان جمع آمدند - و باوجودِ چندین اسبابِ آگاهي و تنبیهاتِ آسماني این عزیزان آگاه نمیشدند - و کمرِ صدق بر میانِ همّت نمي‌بستند - و در هر چند گاه در ملازمتِ حضرت جمع آمده کنگاش میکردند - و بر اتّفاق و یکجهتي عهد و پیمان مي‌بستند - و اکابر و معارف را برین گواه مي‌گرفتند - و اکثر اوقات خواجه خاوند محمود برادرِ خواجه عبدالحق و میر ابوالبقا داخلِ کنگاش میبودند - تا آنکه روزے جمیع میرزایان و اعیانِ دولت و اکابر جمع شده بر اتّفاق و یکجهتي تذکره نوشتند - و تمامِ اهالي و اعیان گواهیِ خود را بران سجلِ سعادت ثبت نمودند *

و چون این محضرِ وثوق باختتام رسید شروع در کنگاش کردند - آنحضرت در هر باب نصایحِ بلند و کلماتِ ارجمند فرمودند - و بر زبانِ گوهر بیان گذشت که وخامتِ عاقبتِ طایفهٔ (که از جادهٔ قویمِ اتّفاق عدول کرده‌اند) بر همگنان روشن است - علی‌الخصوص درین نزدیکي چون سلطان حسین‌میرزا در خراسان کوسِ رحلت زده هجده پسرِ کامکارِ اقبالمند گذاشت با چنان دولتے مستقل و سامانے موفور از بے‌اتّفاقیِ برادران ملکِ خراسان (که چندین سال بمیامنِ معدلت مرکزِ امنیّت بود) در اندک فرصتے موردِ چندین حوادث گشته بشاهي بیگ انتقال یافت - و از جمیعِ فرزندان بغیر بدیع الزّمان میرزا (که بروم رفت) اثرے نماند - و همه فرزندانِ میرزا بالهنه و افواهِ خواص و عوام مطعون و ملوم شدند - و حضرتِ گیتي ستاني فردوس‌مکاني هندوستانے بدین وسعت را بچه مشقّت گرفته‌اند - اگر از بے‌اتّفاقیِ شمایان از حیطهٔ تصرّف برآمده بدستِ چنین ناکسان درآید دانایان شما را چه گویند - اکنون درین باب سر بجیبِ تفکّر نیک فرو باید برد - و از گریبانِ غیرت بیرون باید آورد - تا درمیانِ خلایق سربلندي حاصل آید - و موجبِ گردآوریِ رضای ایزدي گردد - هر یک از اربابِ عهد و پیمان و اصحابِ مواثیق و ایمان چنین عهدِ[۳] قریب را فراموش کرده بمقتضای هوا و هوسِ خود حرف‌سرا گشت - میرزا کامران گفت آنچه بخاطرِ من میرسد آنست که پادشاه و همه میرزایان جریده روزے چند در جبال بسر برند - و اهل و عیالِ تمام مردم را من برداشته بکابل ببرم -

---

(۲) نسخهٔ [ج] سنبهل (۳) در [بعضی نسخه] عهدے *

چنانچه هر کس بدستِ ایشان مي‌افتاد قصدِ او مي‌نمودند - حقیقتِ این معامله چون بعرض معلّی رسید حکمِ عالي شد که میرزا عسکري و یادگار ناصر میرزا و میرزا هندال رفته باین گروهِ شقاوت‌پیشه دستبردي نمایند - و تادیب[۲] کنند - قریبِ سي‌هزار کس از سوار و پیاده ازین گروهِ شقاوتمند فراهم آمده‌بود - چون حکمِ پادشاهي بایشان رسید - میرزا عسکري از رفتن تقاعد نمود - یادگار ناصرمیرزا قمچی چند انداخته مي‌گوید که از بے‌اتّفاقي شمایان کار باینجا رسید - هنوز متنبّه نمیشوید - و یادگار ناصرمیرزا و میرزا هندال فرمانبرداري نموده متوجّهِ آنجماعت شدند - جنگِ عظیم درپیوست - و جمعے کثیر از کوارانِ بےسعادت بقتل رسیدند - و میرزایان تنبیه نموده مراجعت کردند - و میرزا عسکري (که شکایت‌ناک آمده‌بود) معاتَب شد - و ازانجا حضرتِ جهانباني ایلغار فرموده بآگره نزولِ اجلال فرمودند - اطرافِ ممالک برهم خورده‌بود - و فتنه از هر طرف سر برداشته - صبحِ دیگر بمنزلِ قدوةالاکابر میر رفیع (که از ساداتِ صفوي بکمالِ علم و عقل متفرّد و باکرام و اجلالِ سلاطین ممتازِ وقت بود) تشریف برده مشورت فرمودند - آخرالامر رای جهان‌آرای قرار بران یافت که بجانبِ پنجاب نهضت فرمایند - اگر میرزا کامران را عقل داوري و سعادت یاوري کند و در مقامِ تلافي و تدارک درآمده کمرِ نیکوخدمتي بربندد هرآینه رخنهٔ فتنه بسته میگردد - باین عزیمتِ صایب ازانجا متوجّهِ لاهور شدند - میرزا عسکري بسنبل شتافت - و میرزا هندال بالور رفت - و هژدهمِ محرّمِ این سال قاسم حسین‌سلطان بموافقتِ بیگ میرک در ساحتِ دهلي سعادتِ رکاب‌بوس دریافت - و جمعے کثیر در ملازمت فراهم آمدند - و در بیستمِ شهرِ مذکور ازانجا پیشتر نهضت فرمودند - و در بیست و دومِ این ماه در قصبهٔ رهتک هندال میرزا و میرزا حیدر دولتِ حضورِ اقدس دریافتند - و در بیست و سومِ ماه حضرتِ جهانباني در همین منزل نزولِ اقبال‌فرمودند - اهلِ قلعه دروازهٔ شهر را بر روی آنحضرت بستند - و ابوابِ شقاوت برخود کشودند - و آنحضرت بدولت و سعادت متوجّه شده در اندک زمانے اهلِ قلعه را تنبیه فرمودند - در هفدهمِ صفر موکبِ والا بسهرند رسید - و در بیستمِ این ماه میرفقرعلي در اثنای راه محملِ حیات بربست - و چون موکبِ عالي در حوالیِ لاهور قریبِ سرایِ[۳] دولتخان رسید میرزا کامران باستقبال آمده ملازمت کرد - و آنحضرت در باغِ خواجه دوست منشي (که دلگشاترینِ منازلِ لاهور بود) بدولت[۴] فرود آمدند - و میرزا هندال در باغِ

---

(۲) نسخهٔ [ح] وتنبیه وتادیب (۳) نسخهٔ [ه] وادیٔ (۴) نسخهٔ [ح] رفته بدولت فرود آمدند *

Digitized by Google

و بسط و قبض) میگردانند تا مرتبهٔ والای سروری را شایسته شود - و برخی از تیزروان عرصهٔ شهود میرانند که غرض ازین ابتلا آنست که مشیّت الٰهی بران رفته که هرگاه سعادتمندے را عطیّهٔ عُظمی کرامت میشود و زمانِ حصولِ این دولتِ عُلیا نزدیک میرسد در پیشگاهِ آنوقت موردِ محن و مصرفِ فتن میسازند - و گردِ نقصے برادیالِ جاه و جلالِ او میِ نشانند - تا چون بر درجهٔ کمال و ذُروهٔ قُصوی متصاعد شود خالِ این نقطه سپندِ عین‌الکمالِ او گردد - و روشن‌تر بیان کنم که چون آوانِ ظهورِ نورِ اقدس از مظاهرِ انسي و مطالعِ بشري (که طینتِ قدسي‌زینتِ حضرتِ آلنقوا حاملِ آن گشته‌بود - و در مکامنِ بطون و ظهورِ افرادِ متنوّع جلوه‌گر شده قدم در عالمِ ملکِ شهادت مي‌نهاد) بنظراتِ خاصِ ایزدي در مراتبِ رفعت شرفِ تربیت مي‌یافت و اکنون [که زمانِ ظهورِ مقصودِ اصلي ازان نور (که وجودِ اقدسِ حضرتِ شاهنشاهیست) قریب شد] قضیّهٔ ناصرضیّه را سپندِ این دولتِ ارجمند ساخته جمال‌آرای کارگاهِ ابداع چنین کارفرمائي کرد - اکنون از پرده‌گشائي باز آمده بسرِ سخن مي‌آید *

و بالجمله چون شکستے که درستیِ جهان را آغازِ اساس باشد بظهور آمد تا کنارِ آبِ گنگ (که تخمیناً یک فرسخ بوده‌باشد) اُمرا بےجنگ رو گردانیده شتافتند - و جزای کافرنعمتي و حق‌ناشناسي یافته غریقِ گردابِ ناکامي شدند - و سفاینِ حیاتِ خود را بمکافاتِ نادرستي بموجخیزِ فنا دادند - و حضرتِ جهانباني بقدمِ ثبات و تمکین بر فیل سوارشده از آب عبور فرمودند - و بکنارِ دریا از فیل فرود آمده راهِ برآمد ملاحظه مینمودند - چون کناره بلند بود راهِ برآمد میسّر نمیشد - یکے از سپاهیان از غرقاب نجات یافته درانجا رسیده دستِ مقدّسِ آنحضرت را گرفته بالا آورد - و در معني بدستیاریِ سعادتِ جاوداني بخت[2] و دولت بخود کشید - آنحضرت نام و مولدِ او پرسیدند - او بعرض رسانید که نامِ من شمس‌الدّین محمّد و مولدِ من غزني است - از ملازمانِ میرزا کامرانم - آنحضرت او را بنوازشهای خسروانه امیدوار فرمودند - درین اثنا مقدم بیگ از اعیانِ میرزا کامران آنحضرت را شناخته خود را در سلکِ جمعیّت‌یافتگانِ نویدِ دولت درج ساخت - و باین نیت اسپِ خود را پیش کشید - و بمواعیدِ الطافِ پادشاهي نویدِ اختصاص یافت - حضرتِ جهانباني ازانجا متوجّهِ دارالخلافهٔ آگره گشتند - و در اثنای راه میرزایان آمده همراه شدند - چون بحدودِ موضعِ بهنگاپور[3] رسیدند اهلِ آن قصبه راهِ خرید و فروخت بمردمِ پادشاهي بسته در مقامِ بےهنجاري درآمدند -

---

(۲) نسخهٔ [ط] بخت دولت (۳) نسخهٔ [ج] بنکانور - و در [چند نسخه] بهنکانور *

میانِ میرزا هندال و جلال خان اتّفاق افتاد - و چپقلشهای غریب بظهور آمد - و جلال خان از اسب افتاد - و جرانغارِ پادشاهي غنیمِ خود را برداشته برغولِ ایشان زد - چون شیرخان این را مشاهده نمود خود با لشکرِ فراوان هجوم آورد - و خواص خان و همراهانِ او نیز بر میرزا عسکري حمله آوردند - و بمجرّدِ حملهٔ افغانان اکثرِ اُمرا دست بکارزار نبرده روی باز پس نهادند - آنحضرت بنفسِ نفیسِ خود در مرتبه بر سرِ لشکرِ مخالف تاخته تردّد فرمودند - هرچند حمایے نیست که پادشاه خود مرتکبِ جنگ شود امّا درین وقتِ مردآزمائي جودتِ جلادت و حدّتِ شجاعت کجا مي‌گذارد که عمل برقانون شود - چنانچه درنیزه درین کارزار بدستِ آنحضرت شکسته شد - و دادِ تردّد و مردانگي دادند - امّا برادران برادري بجای نیاوردند - و اُمرا قدمِ رسوخ در دایرهٔ ثبات نگاه نداشته از وخامتِ تقصیراتِ خود ذاهل شدند - و چشم‌زخمے چنین بوای نعمت روا داشتند - و آن بزرگوارِ صورت و معني (که بدیدهٔ حقیقت بینا و بمشاهدهٔ اسرار توانا بودند) با چنین لشکرِ بسیار کم پُرنفاق تهي از اخلاص که متوجّهِ این یورش شده(۲) اند همانا که بخاطرِ غیور عبور کرده‌باشد که ببارگیِ مردانگي بشهرستانِ عدم شتافتن و سمندِ حیات را بعرصهٔ فنا تاختن بمراتب بهتر است از مُدارا بدشمنانِ دوست نما و بایشان بنفاق در ساختن و نردِ ردّ و بدل بحریفانِ کجباز باختن - از آنے که باین بےآبرویان خرده شود سراب اولی - چنانچه از روشِ تاختن بنفسِ نفیسِ خود در نظرِ اهلِ روزگار صورتِ اینمعني بغایت ظهور داشت - بعضے از دولتخواهانِ یکجهت دستِ شفاعت و الحاح در رکابِ دولت زده بزور برآوردند - این حرف نظر بوسایلِ عالمِ اسباب میگوییم - و الّا در عالمِ تحقیق برآرنده ایزدِ جهان‌آراست *

چون صعودِ کوکبهٔ ایجاد و علوِ طنطنهٔ ظهورِ حضرتِ شاهنشاهي در زمانِ خاص و مکانِ مخصوص نزدیک شده‌بود دادارِ بدایع‌آفرین این چنین نیرنگ هویدا ساخت - گروهے از خردمنشان را قیاس آنکه این واقعه برسمِ مزیدِ آگاهي و تنبیهِ احرار است - نه از قسمِ پاداشِ کردار - چنانچه نزدِ حکمای سلف مقرّر است که حوادثِ روزگار نسبت بخواص بمنزلهٔ صیقل است - و نسبت بعوام بجای زنگار - طایفهٔ از روشنضمیرانِ پاک‌سیرت را مظنّه آنکه این سانحه نقشِ ترتیبے است - چون کارکنانِ کارگاهِ تقدیر مستعدّے را بپایهٔ بلند میرسانند نخستین او را جامعِ مراتبِ کونیّه (از شادي و غم و صحّت و سقم و راحت و محنت

---

(۲) نسخهٔ [ز] شدند *

Digitized by Google

شده راهِ گریز به بیدولتان نمودند - و بسیارے از مردم طریقِ حرام‌نمکي سپرده خود را بکناره کشیدند - رای مصلحت اقتضای حضرتِ جهانباني چنان مقتضي گشت که از آب عبور نموده بهر رنگ جنگے باید انداخت - تا هر صورتے که از پردهٔ غیب چهره‌گشای باشد جلوهٔ ظهور نماید - و اگر درین مقصد تاخیر رود کار طورِ دیگر خواهد شد - و جمعے کثیر جدا شده خواهند رفت - بهمین عزیمت (که سدِّ راهِ رفتنِ مردم نمایند) پُل بسته عبور فرمودند - و پیشِ لشکر خندق زده ارابهای توپخانه در جای خود انتظام دادند - و مورچلها قسمت فرمودند - شیرخان در برابر انبوهِ تنه و آشوب را فراهم آورده خندق زده نشست - و هر روز جوانان از هر طرف برآمده کارزار میکردند - درین اثنا تحویلِ سرطان شد - و موسمِ باران در رسید - و سحاب چون فیلانِ مست بجوش و خروش در آمده چکیدن گرفت - و آن سرزمین (که مضربِ خیامِ عالي بود) از آبِ باران لبالب شد - ناچار فضای بلند (که از آسیب و گزندِ آب و گِل محفوظ باشد) طلب کردند - تا سراپردها و توپخانه و اردوی معلّی را بآن ساحت کشند - و قرار یافت که صباح (که روزِ عاشور است) افواج را ترتیب داده بایستند - اگر مخالف از خندق برآمده پیش آید بجنگ پردازند - و اگر بحالِ[2] خود ماند بجائیکه جهتِ نزول مقرّر شده فرودآیند - دهمِ محرّم سنه (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت بآن داعیه سوار شدند - و صفها آراستند - محمّدخان رومي و پسرانِ استاد علي قلي و استاد احمد رومي و حسن خلفات (که سرکارداران توپخانه بودند) هر کدام گردونها و دیگها را نصب کرده بقانونِ مقرّر زنجیر کشیدند - و قُول بوجودِ شریفِ آنحضرت امتیاز یافت - و میرزا هندال را پیشِ قُول جای مقرّر شد - و میرزا عسکري برانغار را سرکرد - و یادگار ناصرمیرزا جرانغار را انتظام داد *

میرزا حیدر در تاریخِ رشیدی خود مي‌نویسد که آنحضرت دران روز مرا جانبِ چپِ خود (که یمینِ من به یسارِ آنحضرت اقتران و اتّصال داشت) جای داده‌بودند - و از بنده تا حدِّ جرانغارِ قُول بیست و هفت اُمرای توقدار بودند - شیرخان نیز پنج توپ ساخته برآمد - دو جوق (که در کمّیت بیشتر بودند) بیرونِ خندق ایستادند - و سه جوق متوجّهِ لشکر شدند - جلال خان و سرمست خان و تمام نیازیان روبروی میرزا هندال آمدند - و مبارز خان و بهادر خان و رای حسین جلواني و جماعهٔ کرراني مواجههٔ یادگار ناصرمیرزا و قاسم حسین خان در رسیدند - و خواص خان و برمزید و جمعے دیگر مقابلِ میرزاعسکري شدند - اوّل جنگ

---

(۲) نسخهٔ [ز] بجای خود *

اندک متوجهٔ بسیارے از دشمن شدند - و از قوّتِ دل و استقلالِ همّتِ جبلّیِ خود قلّتِ اولیا و کثرتِ اعدا را منظور نداشتند - و چون موکبِ عالي به بهوجپور رسید شیرخان با لشکرِ انبوه آنطرفِ دریای گنگ آمده نشست - آنحضرت با سپاهِ معدودِ خود ارادهٔ عبور از آب فرمودند - و دو اندک زمانے بر گذرِ بهوجپور پُل بسته شد - و جمعے از یکّه‌جولانانِ تیزجلو قریبِ صد و پنجاه نفر خود را مستعدِّ کارزار ساخته بر اسپانِ بے زین سوار شده بآب زدند - و مانندِ شیرانِ دریائي از موج و گرداب نیندیشیده بدریا در آمدند - و چون نهنگانِ دریانورد در بحرِ غدّار قطره زده از آب گذشته جمعے کثیر را منهزم ساختند - و دادِ مردانگي و پهلواني داده بر موّدای مراجعت عزمِ اردوی معلّی نمودند - چون نزدیکِ پُل رسیدند افغانان فیلِ گردباز نامي را (که در جنگِ چوسه[۲] بجانبِ فوجِ عدو مانده‌بود) بشکستنِ پُل سردادند - آن فیلِ بےاعتدال خود را بر سرِ پُل رسانیده قواعدِ آنرا درهم شکست - درینوقت از اردوی معلّی توپے رها کردند که قوایمِ فیلِ گردباز را خورده ساخت - و لشکرِ غنیم (که زور آورده‌بود) هزیمت یافت - و جوانانِ فدوي دادِ شجاعت داده بسلامت آمدند - و صلاح دران دیدند که کنارِ آب گرفته بقنّوج روان شوند - بملاحظه و تانّي کوچ بکوچ میرفتند - در اثنای راه کشتیهای مخالفان نمودار شد - توپے از توپخانهٔ پادشاهي سردادند - کشتیِ کلانِ مخالفان درهم شکست - و از تلاطمِ امواجِ قهر زیر و زبر شد - و مدّتِ یکماه زیاده در نواحیِ قنّوج تقابل بود - در اواخرِ حال محمّد سلطان میرزا و پسرانِ[۳] آلغ میرزا و شاه میرزا (که نسبتِ ایشان بحضرتِ صاحبقراني منتهي میشود - و نبیرهٔ دختریِ سلطان حسین میرزا اند - و بملازمتِ حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني سربلند بودند - و بعد از شنقار شدنِ آنحضرت بحضرتِ جهاباني جنّت‌آشیاني مخالفتها بظهور آوردند - چنانچه ایمائے برین معني گذارش یافت) چون ستیزهٔ باطل را رونق و بها نباشد و ستیزه‌کار با ولي‌نعمت کامروا نه کار ناساخته باز بعتبهٔ علیّهٔ حضرتِ جهانباني آمده سجدهٔ عبودیت بتقدیم رسانیدند - و آنحضرت از کمالِ مروّت و فتوّت گناهانِ کردهٔ ایشانرا ناکرده انگاشته بمراحمِ پادشاهانه سعادتِ امتیاز بخشیدند - و چون در سرشتِ اصلي این ناسپاسان بدنهاد افتاده‌بودند باز از بیدولتي و کم‌فرصتي در چنین وقتے اختیارِ فرار نموده پاے از دایرهٔ قرار و اعتبار بیرون نهادند - و راهنمای گریختگانِ دیگر

---

(۲) نسخهٔ [ح] جوسه (۳) نسخهٔ [ج] پسران او ٭

Digitized by Google

مردم پادشاهي را بدراهي داده همراه خود ببرد - و ميرزا حيدر بن محمّد حسين گورگان (كه خاله‌زادهٔ حضرت گيتي‌ستاني فردوس‌مكاني بود - و همراه ميرزا كامران بدارالخلافهٔ آگره آمده شرف ملازمت حضرت جهانباني دريافته‌بود - و بنوازشهاي فراوان ممتاز گشته) ميرزا كامران بيماري خود را بهانه ساخته او را بهمراهي خود سعي كرد - ميرزا حيدر بجانب ميرزا كامران ميل نموده در مقام عذرخواهي شد - و از بےفكري حرف رخصت درميان آورد - حضرت جهانباني فرمودند كه اگر نسبت خويشي منظور است از طرفين علي‌السّويّه است - و اگر ارادت و اخلاص است اين نسبت بما پيشتر ظاهر ساختهٔ - و اگر تلاش ناموس و مردانگي است خود بايد همراه ما شوي كه ما بر سر غنيم ميرويم - و آنكه ميرزا كامران اظهار بيماري مي‌نمايد تو طبيب نيستي - و داروشناس نهٔ كه همراه روي - و آنكه ميرزا لاهور را مامن تصوّر كرده خيال خام است چه از بازپس‌ماندن ازين يورش اگر امرے سانح شود كنج عافيت در هندوستان نميتوان يافت - و نيز امر (۲) از دو شق بيرون نيست - اگر ما را فتح است شما را چه رو و كدام آبرو كه از شرمندگي سر از زمين نتوانيد برداشت كه مردن بران زيستن شرف دارد - و اگر عياذًا بالله حال برخلاف اينست بودن شما در لاهور محال خواهدبود - و هر كس كه اين كنكاش بميرزا كامران داده دماغش خبط يافته - يا خيانت ورزيده - و حق را ازو پوشيده از راه خوشامد درآمده‌است - الحاصل ميرزا حيدر بدالت بخت بيدار طريق هدايت يافت و بدولت رفاقت موكب عالي معزّز و ممتاز گشت - و ميرزا كامران از وفور جمعيّت خود سه هزار كس را بپاشليقي ميرزا عبدالله مغل همراه ساخت - و خود توفيق خدمت نيافت *

توجه موكب مقدس حضرت جهانباني جنت‌آشياني از دارالخلافهٔ آگره بسمت ممالک شرقيه بدفع فتنهٔ شير خان و مراجعت بعد از محاربت و سوانح عبرت‌افزا كه بعد ازان وقوع يافته

چون كارآگهان بديع‌طراز نگارخانهٔ تقدير در نقش و نگار طرح ديگرنه اگر اكنون كار بر مراد نشود جاي شكر است نه مقام شكايت - و لهذا ايزد جهان‌آرا اتّفاق از چنين برادران گرامي برداشت - و جمعيّت را متفرّق ساخت - و آنحضرت با لشكرے

---

(۲) در [اكثر نسخه] از دو بيرون نيست *

Digitized by Google

دراز ساخت - و قطب خان (که پسرِ خردِ او بود) با جمعی کثیر از اوباشان بر سرِ کالپي و اثارة فتنه‌ساز گشت *

چون این خبر بمسامعِ قدسیّه رسید یادگار ناصرمیرزا و قاسم حسین خان اوزبک (که آنحدود بجایگیرِ ایشان مقرّر بود) و اسکندر سلطان (که از جانبِ میرزا کامران باهتمامِ بعضی محالِ کالپي قیام داشت) برسرِ او نامزد شدند - این شیرمردانِ معرکهٔ دلاوري در برابرِ آن روبه‌صفتانِ حیله‌گر درآمده جنگِ عظیم کردند - و بتائیداتِ غیبي فتح روی داد - و قطب خان در میدانِ جنگ کشته‌شد - و حضرتِ جهانباني مدّتی در دارالخلافهٔ آگره بسرانجامِ سپاهِ نصرت‌قرین و گردآوریِ دلهای پریشانِ برادران و خویشان و اصلاحِ بواطن و سرائرِ ایشان اشتغال داشتند - هرچند رخسارِ غبارآلودِ ضمیرِ میرزا کامران را بزلالِ نصایح شستند چهرهٔ صفا بهیچوجه روی ننمود - و چندانکه زنگارِ خلاف بمصقلِ مواعظ زدودند جلای وفاق در آئینهٔ روزگارِ او بهیچ روی پدید نیامد - و در چنین مهمِّ عالي (که باوجودِ خلافِ باطن اتّفاقِ ظاهر از لوازمِ پاسِ دولتش بود) در چنین هنگامی (که با چندین استعداد قریبِ بیست هزار کسِ خوب با او بود - و از دولتِ تفضّل و احسانِ حضرتِ جهانباني از کابل تا داور زمینِ شمال‌رویه و تا حدِّ سمانه جنوب‌رویه در حیطهٔ تصرّف داشت) با چنین پادشاهِ مفضل و برادرِ بزرگ و ولي‌نعمتِ خود متعذّر و مقصّر ظاهر شده تعارض نمود - و بمقتضای افراطِ غفلت و تفریطِ فکر ازین خدمتِ گرامي تخلّف و تقاعد ورزید - ایزد تعالی درین کارگاهِ مکافات نتایجِ کردار برو عاید ساخت - چنانچه درصدرِ حیات سزای اعمالِ خود را بچشمِ خود دید - و بعضی ازان بعد ازین بطرزِ اجمال بقلمِ توضیح در جای خود گذارش یابد - و چون بزبانِ خود فالِ بد زده‌بود حالِ او نیز چنان شد * مصرعه *

* چو اختر میگذشت آن فال شد راست *

بیماریِ چند مزمن پیشِ او آمد - و از بخت‌برگشتگي بر تنبیهاتِ غیبي متنبّه نگشته بر مسلکِ ناخشنودیِ منعم و بیرضائیِ مفضلِ خود اصرار ورزید - اوّلا خواجه کلان بیگ را با جمعی کثیر بلاهور فرستاد - و روی از قبلهٔ اقبال گردانیده از دنبالِ او خود روان شد - و وبال و خسران را (که جلبِ مضرّتِ دوست و جذبِ منفعتِ دشمن باشد) باعث و باني گشت - هرچند حضرتِ جهانباني فرمودند (که میرزا اگر ترا توفیقِ همراهي نمیشود و اینچنین قابوئی از دست میدهي مردمِ خود را همراه کن) میرزا برعکسِ خواهشِ آنحضرت همگي درین اندیشه که

---

(۲) نسخهٔ [ز] بواطن *

Digitized by Google

از أمرا و افاضل غریقِ بحرِ فنا گشتند - و آنحضرت با میرزا عسکري و معدودے چند ایلغار کرده بدارالخلافهٔ آگره نزولِ اجلال فرمودند - و میرزا کامران بآستانبوسِ عالي سرفراز شد - و بعد از چند روز میرزا هندال بوسیلهٔ میرزا کامران و والدهٔ ماجدهٔ او شرمنده و سرافگنده از الور آمده ملازمت نمود - و آنحضرت بمقتضای مراحمِ ذاتي نوازش فرموده تقصیراتِ او را بر روی او نیاوردند - و بتفقداتِ بے پایان (که از اندازهٔ بشري زیاده باشد) پیش آمدند - و چون ناگهان از روی بے تدبیري امرے سرنوشت بظهور آمد همواره در تدارکِ این امر مي‌بودند - و در سرانجامِ آلات و ادواتِ تلافي اشتغال داشتند - از اطرافِ مملکت أمرا و سپاهیان باستلامِ عتبهٔ علیّه مشرّف میشدند - درین اثنا سقّای پاک‌سرشت بامیدِ وعدهٔ گرامي در پای تختِ عظمت حاضر گشت - حضرتِ جهانباني (که تاج‌ده و تخت‌بخشِ ملکِ مروّت و احسان بودند) چون سقّای بینوا را از دور دیدند فی‌الحال خسروِ عهدِ خود را بر سریرِ وفا جای دادند - و تختِ سلطنت را بجهتِ آن خضرِ راه خالي ساخته سقّا را بموجبِ وعدهٔ او تا نیمروز بر تخت نشاندند - و بتخت‌نشینِ ملکِ نیمروز برابر ساختند - و بعضے احکام و اوامرِ پادشاهي را (که ظرفش گنجایشِ آن نداشت) مستثنی‌ساخته بحکم‌راني پایهٔ امتیازِ او را بلندي بخشیدند - و از بحرِ موّاجِ بخشش گردِ احتیاج از چهرهٔ احوالِ او و قبیلهٔ او برداشتند - و هر حکمے (که دران جلوس بر اورنگِ شاهي از سقّا ظهور یافت) بامضا مقترن گشت - میرزا کامران از ظهورِ چنین علوِّ همّت چینِ شکایت بر جبینِ حکایت ظاهر ساخت - و خاطرِ آزارجوی را بهانه پدید آمد *

بعد ازین قضیّه از روباه‌بازي شیر خان قصدِ بنگاله کرد - و تا حدودِ بهار آمده متوقّف شد - و جلال‌خان را با جمعے پریشان برسرِ بنگاله تعیّن کرد - و باندک فرصتے با جهانگیر قلي بیگ جنگ درپیوست - و او دادِ جلادت داده عرصهٔ نبرد را بقدمِ شجاعت پیمود - امّا ازانجا (که مشیّتِ الٰهي و حکمتِ ازلي نقشبندِ صورتے دیگر بود) تمامي أمرای بنگاله در دفعِ فتنه[۲] اتّفاقِ شایسته ننمودند - و فراغت دوست بوده درین جنگ فراهم نیامدند - لاجرم جهانگیر قلي بیگ بعد از کوشش و کشش در معرکه نتوانست قدمِ ثبات افشرد - روی گردانیده بزمینداران پناه آورد - و بعهد و پیمانِ نالدرست برآمد - و او و جمعے کثیر بصحرای نیستي شتافتند - شیر خان خاطر از بنگاله فراهم آورده بحدودِ جونپور آمده شورافزا شد - و آن ملک را بتصرّف و تغلّبِ خود درآورده دستِ فتنه

---

(۲) در [بعضے نسخه] فتنهٔ مخالفان *

Digitized by Google

چون امرے میخواهد که ظاهر شود بقدر بےپروائي بارکان کار آگاهي ملحق میگردد - و ازین سبب در شرایط نگاهباني تهاونے عظیم راه مي‌یابد - تا شبے (که یاتیش محمد زمان میرزا بود) ازو غفلتے تمام واقع شد - آن روبه‌باز (که فرصت را در کمین بود) شبگیر کرده وقت صبح از عقب اردوي معلی پیدا شد - لشکر خود را سه توپ داشت - یک توپ خود - و یک توپ جلال خان - و یک توپ خواص خان - لشکر پادشاهي را فرصت زین‌کردن اسب و مجال جبه[2] پوشیدن نشد - حضرت جهانباني از غفلت سپاه اطلاع یافته حیران نقش کارگاه تقدیر شدند - سررشته تدبیر از دست رفته‌بود - در وقت سواري بابا جلایر و تردي بیگ و قوچ بیگ بملازمت رسیدند - حکم اشرف شد که زود رفته مهد علیا حاجي بیگم را برآرند - آن دو وفاکیش غیرت‌اندیش بر در سراپرده عزت شربت گوارای شهادت در کشیدند - و میر پهلوان بدخشي نیز با جمعے کثیر در گرد سراپرده عصمت[3] توفیق جان‌نثاري یافت - وقت بغایت تنگ شده‌بود - حضرت مهد علیا بیرون نتوانستند آمد - و ازانجا (که حفظ و صیانت ایزدي متکفل حال و ضامن مآل بود) ساحت حریم حرم عفت را عواصف خیال بداندیشان نتوانست پیمود - و غبار اندیشه تیره‌جانان بر حواشي سرادقات عصمت پردگیان جاه و جلال نتوانست نشست - و نفوس ناموس الهي از تقدیس‌خانه رفعت بدورباش حاجبان غیرت حراست پرده‌نشینان خلوتخانه عفت نمود - و خیال فاسد در ضمیر آن تیره درونان راه‌نیافت - و شیرخان آن عصمت‌قباب را در کمال صیانت و پرده‌پوشي بآبروی تمام روانه ساخت ٭

و بالجمله چون آنحضرت متوجه پل شدند پل را شکسته یافتند - ناچار خود را سواره چون نهنگان دریانورد بآب زدند - قضا را از اسب جدا میشوند[4] مقارن این حال (چون نگهداشت ایزدي حافظ احوال آنحضرت بود) سقائے خضر راه ایشان گشت - و بدستیاری شناوری او ازین‌گرداب فتنه بساحل نجات رسیدند - آنحضرت درین اثنا از وی پرسیدند که نام تو چیست - او بعرض رسانید که نظام - فرمودند که نظام اولیائي - و عنایت و مرحمت بجای آورده باو وعده فرمودند که چون بسلامت بر تخت سلطنت نشینم تا نیمروز ترا پادشاهي میدهم - و این قصه پرغصه در نهم صفر (۹۴۶) نهصد و چهل و شش بر ساحل آب گنگ برگذر چوسه[5] از مکمن تقدیر پرده‌گشا گشت - میرزا محمد زمان و مولانا محمد یرغلي[6] و مولانا قاسم علي صدر و مولانا جلال تتوي و بسیارے

---

(۲) نسخهٔ [ب] چلته (۳) در [اکثر نسخه] عزت (۴) نسخهٔ [ح] میشدند (۵) نسخهٔ [ز] جوسه (۶) نسخهٔ [ب] شیرعلي - و نسخهٔ [ح] پیرعلي ٭

Digitized by Google

امت] روی عزیمت بجانب غنیم آوردن و عرصهٔ قتال بقدم استعجال پیمودن از پیشگاه مصلحت دور است - لایق دولت آنکه در جائے طرح اقامت انداخته و سرانجام لشکر نموده عزیمت دفع فتنه کرده شود } آنحضرت برتو التفات برین سخنان نینداخته از آب گنگ رجوع نموده بجانب مخالفان نهضت فرمودند *

باید دانست که رسمیست قدیم و قاعدهٔ مستمر که چون کارآگهان ملک تقدیر ایزدی نقدے گرانمایه بهکے مقرر سازند پیشتر ازان ابواب ناکامی کشوده در کشاکش اندوه اندازند تا خوشحالی آن گوهر یکتا را از جا نبرد - و بتدارک آن غم پرداخته کار باعتدال آرد - بنابران چون ظهور کوکب روشنی افزای جهانیان (که از جیب قاجولی[۲] بهادر در عالم مثال آگاه دلان را نموده بدولت انتظار سرفراز گردانیده بود) نزدیک رسید هراینه اگر پیشتر ازان نامرادی چند بظاهر روی نماید چهرهٔ تامل خردپروران دوربین خراشیده نگردد - و لهذا با لشکرے چندین که عالمے تسخیر توان کرد از افغانے چند تیره‌رای ناشسته روی چنین امور بظهور آمد - بنابران برخلاف مصلحت‌دید اولیای دولت بجانب افغانان توجهٔ موکب عالی واقع شد - و در موضع بهیه[۳] از مضافات بهوجپور با شیرخان تقابل اتفاق افتاد - درانجا میاه آبے است کنباس[۴] نام - درمیان دو لشکر واقع شد - موکب عالی آب را پل بسته عبور فرمود - هرچند لشکر پادشاهی اندک و بیساماني بسیار بود پیوسته در قراولان طرفین جنگے (که دست میداد) نصرت از جانب اولیای دولت قاهره می‌بود - و افغانان از هرطرف بقتل میرسیدند - تا آنکه مدت تقابل و تقاتل بامتداد کشید - و برادران گرامی (که هر یکے گنجایش اقلیمے را بس بود) از کوتاه‌بینی اندیشهای دور از کار سنگ راه دولت خود ساخته بسعادت اتفاق فایض نگشتند - و توفیق ادراک خدمت درچنین وقتے مساعد روزگار دولت ایشان نشد - هرچند مناشیر نصیحت می‌آمد نقش آن الواح الهی در ضمایر این آهنین‌دلان صورت نمی‌بست - و شیرخان از روی روباه‌بازی گاه کسان معتبر بدرگاه معلی فرستاده در صلح میزد - و گاه اندیشهٔ فاسد جنگ را در عرصهٔ خیال جولان میداد - تا آنکه بفریب و فسون جمعے از پیاده و مردم زبون را با اسباب آتشبازی روبرو گذاشته خود در منزل عقب رفته نشستند - و عساکر پادشاهی (که پیوسته نصرت ایشانرا بود) از مقدمات مکرافزای آن حیله‌اندوز واقف نشدند - و پس رفته نشستند - و بحسب تقدیر

---

(۲) نسخهٔ [ح] قاچولی (۳) نسخهٔ [ه] بیونه - و نسخهٔ [ز] مهیه (۴) نسخهٔ [ب] کشن - و نسخهٔ [ح] کیناس *

Digitized by Google

(که اعتماد را شاید) بمعسکرِ اقبال نمیرسید - و اگر اندکے از بسیار معلوم یکے از مقرّبانِ بساطِ عزّت میشد یارای آن نداشت که بموقفِ عرضِ اقدس رساند - چه نقش چنان نشسته بود که حرفِ ناملایم مذکورِ مجلسِ قدسي سرشت نشود - رفته رفته چون حقیقتِ فتنهٔ هندوستان بوسیلهٔ دولتخواهانِ حقیقي (که صلاحِ خود منظور نداشته آنچه حق باشد بعرض رسانند) معروضِ موقفِ حضور شد حضرتِ جهانباني بدولت و اقبال ارکانِ خلافت[۲] را طلب داشته عزیمتِ انصرافِ موکبِ عالي مصمّم ساختند - هرچند از کثرتِ باران زمین تمام در زیرِ سیلاب بود و آبهای دریا شورشِ طوفاني داشت و قطعًا هنگامِ یورش نبود بمقتضای صلاحِ وقت مراجعت را از لوازمِ پاسِ دولت دیدند - تفویضِ ملکِ بنگاله بزاهدبیگ میفرمودند - آن بیدولت روشِ کهنه‌عملهٔ باطل‌اندیش درمیان آورده ارادهای تباه پیش گرفت - و از تیره‌رائي و هیه بختي فرار نموده پیشِ میرزا هندال آمد - آنحضرت حکومتِ بنگاله بجهانگیرقلي بیگ عنایت فرموده جمعے کثیر را بمعاونتِ او گذاشتند - و در عینِ باران عنانِ مراجعت معطوف داشته متوجّهِ مستقرِّ خلافت شدند ●

شیرخان چون آوازهٔ مراجعتِ موکبِ پادشاهي و روان شدنِ میرزایان از دارالخلافهٔ آگره شنود از جونپور دست بازداشته متوجّهِ رهتاس شد - و مقرّر ساخت که اگر رایاتِ عالیات بر سرِ او آید از جنگ یکسو شده از راهِ جهارکهنڈ که آمده‌بود باز مراجعت نموده ارادهٔ بنگاله نماید - و اگر نقش چنین ننشیند و متوجّهِ دارالخلافه شوند و قابو باشد از عقب درآید - و قصدِ شبخون کند - چون موکبِ والای حضرتِ جهانباني بتیرهت[۳] رسید شیرخان کمیِ لشکر و بےسرانجامیِ اردوی معلّی معلوم کرده شیرک شد - و با لشکرِ فراوان و استعدادِ تمام قدم پیش نهاد - و نزدیک نزدیکِ لشکر از هر طرف قابو مي‌طلبید - و هیچکس را مجالِ آن نمیشد که از ذیرنگسازیِ غنیم واقف شود - ابنِ علي قراول‌بیگي رفته خبرِ مشخّص آورد - و بوسیلهٔ میرزا محمّد زمان حقیقتِ حال بعرضِ اقدس رسید - اگرچه موکبِ عالي از آبِ گنگ عبور فرموده بسمتِ مستقرِّ خلافت متوجّه بود چون خبرِ رسیدنِ شیرخان و نزدیک شدنِ او بمعسکرِ اقبال شعله‌افروزِ نایرهٔ غضبِ پادشاهي شد از کمالِ سطوت و قهرِ عنانِ توجّه بجانبِ او منعطف ساختند - هرچند معروض شد { که درچنین وقتے [که بے سامانیِ عساکرِ اقبال (که بادپایانِ گیتي‌نورد چندین مسافتِ بعیده را پای در گل پیموده‌اند) در اعلی مرتبه

---

(۲) نسخهٔ [ا] سلطنت (۳) در [بعضے نسخه] بنرهن ●

Digitized by Google

تو خرد سالي - و از حرف و حکایت فتنه‌سازان ناعاقبت‌اندیش راه صواب گم کرده - کمر بر هلاک خود بسته - محمّد بخشي آمده گفت شیخ را خود کشتید - در بارهٔ من چرا توقّف دارید - میرزا او را امتمالت نموده همراه گرفت - یادگار ناصرمیرزا و میر فقرعلي این قضیّهٔ ناگوار شنیده از حدود کالپي براه گوالیار ایلغار کردند - و خود را بدارالملک دهلي رسانده در استحکام مبانی شهر و لوازم قلعه‌داري اهتمام نمودند - میرزا در حمیدپور (که نزدیک فیروزآباد است) رسیده‌بود که خبر ایلغار یادگار ناصرمیرزا و میر فقرعلي بجانب دهلي رسید - میرزا و اُمرا کنکاش کرده بتصرّف[2] دهلي متوجّه شدند - اکثرے از جایگیرداران خرد از اطراف و نواحي آمده میرزا را دیدند - و کوچ بکوچ رسیده دهلي را محاصره کردند - یادگار ناصرمیرزا و میر فقرعلي در قلعه‌داري کمر همّت بستند - و بمیرزا کامران صورت واقعه نوشته التماس توجّه در دفع فتنه و فساد نمودند - میرزا از لاهور متوجّه شد - چون بحدود قصبهٔ سنپت[3] رسید میرزا هندال کار ناساخته بحدود دارالخلافهٔ آگره شتافت - میرزا کامران چون قریب بدهلي رسید میر فقرعلي آمده میرزا کامران را دید - و یادگار ناصرمیرزا بر همان نهج در استحکام قلعه کوشش داشت - میر فقرعلي بمقدّمات هوش‌افزا میرزاکامران را باگره روانه ساخت - میرزا هندال در آگره بودن بخود قرار نداده بالور رفت - میرزا کامران بآگره آمده از عصمت‌قباب دلدار آغاچه بیگم استدعا کرد که میرزا هندال را دلاسا نموده بملازمت طلبند - آن کدبانوی مرافق دانش میرزا هندال را از الور آورده و فوطه در گردن او انداخته بمیرزا کامران ملاقات داد - میرزا بآئین لایق پیش آمد - و روز دیگر اُمرای فتنه‌انگیز را گناه بخشیده کورنش داد - و میرزایان و اُمرا باتّفاق یکدیگر از آب جون عبور کردند که دفع فتنهٔ شیرخان نمایند - امّا چون سعادت رهنمون این گرامي‌نژادان نبود توفیق این خدمت دولت پیرای نیافتند *

الحاصل چون بمیامن تائیدات آسماني ملک بنگاله بدست اولیای دولت ابدپیوند درآمد و پای‌تخت آن ولایت مُستقرّ موکب عالي شد و اُمرای عظام ولایت عظیم در جایگیرهای خود یافتند موادّ عیش و عشرت آماده ساخته ابواب غفلت بر روی روزگار خود گشادند - و ارکان سلطنت بانتظام امور ملکي کمتر پرداختند - و فتنه‌انگیزان ملک (که همیشه مسحت‌آباد عالم ازان قسم بیباکان خالي نباشد) سر آشوب و شورش برآوردند - و نزدیک رسید که فتنهٔ غنوده مژگان فروهشته را بالا کند - اختلال در مبانی احتیاط راه‌یافت - چنانچه خبرے

---

(۲) نسخهٔ [د] بصوب - و نسخهٔ [ز] بطرف (۳) نسخهٔ [د] سون پت *

پادشاهي بود) از بنگاله رخصت فرمودند که بایلغار خود را بدارالخلافه رساند - و بمواعظ حقیقت‌اساس میرزا را از خیالات فاسده باز آورده بزودي استیصال افغانان یکدل و یکزبان سازد - و در چنین هنگام (که آمرا اندیشهای نادرست و فکرهای ناسودمند پیش دارند - و نزدیکست که میرزاهندال را از جادهٔ قویم بلغزانند) ناگاه بطریق ایلغار شیخ رسید - میرزا هندال باستقبال برآمده شیخ را باعزاز و اجلال بمنزل خود آورد - شیخ سخنان سدیدهٔ دولتخواهانه گفته میرزا را بعزم خدمتی که برآمده‌بود ثابت قدم ساخت - روز دیگر محمّد بخشي را آورد که آنچه سامان و سرانجام لشکر باشد از زر و اشتر و اسب و یراق جنگ همه را سامان نماید - محمّد بخشي معذرت خواست که خزینه نیست که بسپاهي داده‌شود - اما اسباب و اجناس فراوانست - همه را بدلخواه سرانجام میدهم - چهار پنج روز برین سخن نگذشته‌بود که میرزا نورالدّین محمّد از قنّوج بایلغار آمد - و همانا که آمرا قرار[۲] داده سخن یکی ساخته‌بودند آمدن او باعث تقویت ارادهٔ آمرا شد - و مرتبهٔ دیگر محمّد غازي توغبائي را پیش آمرا فرستاد - آمرا همان سخن را معاودت نموده گفتند - و قرار دادند که علامت قبول سخن ما آنست که شیخ بهلول را (که فرستادهٔ پادشاه است - و صلاح کار ما را برهم میزند) علانیه بقتل رسانید - تا بر همگنان یقین شود که شما از پادشاه یکسو شده اید - و ما بخاطرجمع ملازمت کنیم - شیخ در سامان اسباب سفر بود - و یراق لشکر سرانجام میداد که فرستاده باز آمد - و باتّفاق میرزا نورالدّین محمّد داعیهٔ ناخجسته مصمّم شد - و میرزا نورالدّین محمّد بفرمودهٔ میرزا هندال شیخ را از خانه گرفته و از آب گذرانده در ریگستانے (که نزدیک باغ پادشاهي بود) فرمود که گردن زدند - و آمرای مخذول‌العاقبت آمده میرزا را دیدند - و در ساعت نحس و وقت اختلال خطبه بنام میرزا هندال خواندند - و پیشتر کوچ کردند - هرچند عصمت‌مآب دلدار[۳] آغاچه بیگم والدهٔ ماجدهٔ میرزا هندال و بیگمان دیگر نصیحت کردند اصلا سودمند نیامد - و زبان حالش این مضمون میسرائید * بیت *

باد است نصیحت کسان در گوشم * امّا بادیکه آتشم تیز کند

چون میرزا خطبه بنام خود خواند و پیش والدهٔ خود رفت آن عصمت‌قباب جامهٔ کبود در بر داشت - میرزا گفت که در چنین وقت شادکامي این چه طور جامه ایست که پوشیده‌اید - آن عصمت‌قباب از روی دوربیني فرمودند چه مي‌بیني من ماتم ترا میدارم -

---

(۲) نسخهٔ [ا] قوارداد (۳) نسخهٔ [ز] دلدارآغا *

Digitized by Google

مي بود - جلال‌خان این خبر را شنوده بدو مه هزار کس ایلغار کرده رسید - و یوسف‌بیگ سپاهی لشکر را دیده مستعدِ جنگ شد - هرچند همراهان کثرتِ مخالفان و قلّتِ خود را گفتند فایده نداشت - و در نواحیِ جونپور مردانه شربتِ واپسین درکشید - مخالفان روزِ دیگر آمده جونپور را قبل کردند - و بابابیگ‌جلایر در نگاهباني دادِ مردانگي و کارداني داد - و حقیقتِ احوال بمیرزایان و اُمرا نوشت - و عرایضِ متواتر نیز بدرگاهِ معلّی ارسال داشت - میر فقرعلي[۲] از دهلي بدارالخلافهٔ آگره آمد - و نصایحِ ارجمند بمیرزا هندال بظهور آورد - و بعد از گفتگوی بسیار میرزا را از آگره برآورده آنطرفِ آب گذرانید - و محمّد بخشي را بران داشت که آنچه در وقت گنجد امدادِ میرزا نماید که بزودي بجونپور خود را رساند - و ازانجا میر فقرعلي رخصت گرفته بحدودِ کالپي رفت که یادگار ناصر میرزا را مستعدِ لشکر سازد - و در حدودِ آگره میرزایان باهم اتّفاق کرده پیشتر روانه شوند - و مقارنِ اینحال خسرو بیگ کوکلتاش و حاجي محمّد باباقشقه و زاهدبیگ و میرزا[۳] نظر و جمعے دیگر از ناهنجاري و شورانگیزي از بنگاله فرار نموده پیشِ میرزا نورالدّین محمّد (که او را در قنّوج گذاشته‌بودند) آمدند - و میرزا آمدنِ ایشان را بمیرزا هندال نوشت - و امتدعای امتمالتِ ایشان نمود - میرزا هندال نوشتهای التفات مصحوبِ محمّد غازي توغبائي (که از معتمدانِ میرزا بود) فرستاد - و شرحِ آمدنِ اُمرا را بیادگار ناصرمیرزا و میر فقرعلي نیز نوشته روان ساخت - و اُمرا خود پیشِ میرزا نورالدّین محمّد انتظارِ جواب نبرده بکول (که در مواجبِ زاهدبیگ بود) آمدند - فرستاده از راه خبر یافته نزدِ ایشان شتافت - کوته‌اندیشانِ نمک بحرام زبانِ هذیان گشاده بصریح گفتند که ما دیگر روی بندگیِ پادشاه نداریم - اگر شما چنانچهٔ خیال کرده‌اید بنامِ خود خطبه میخوانید در ملازمتِ شما بوده خدماتِ شایسته بتقدیم میرسانیم - و گرنه پیشِ میرزا کامران میرویم - و آنجا کامروائي و درستکامي در کنارِ ما ست - محمّد غازي توغبائي آمده پیغامِ اُمرا پنهاني رسانید - و گفت که یکے از دو کار ناچار است - یا خطبه بنامِ خود بایدخواند - و اُمرا را طلب داشته نواخت - یا ببهانه اُمرا را گرفته مقیّد کرد - میرزا هندال (که پیوسته سرش بسودای محال میخارید) این معني را از مغتنمات دانسته بوسیلهٔ مواعیدِ لطف حرام نمکانِ عاقبت‌نااندیش را طلب داشته دلاسا نمود - و خیالِ تباه را بیشتر استحکام داد *

چون تفرقهٔ بنارس و جونپور و آنحدود بمسامعِ علیّهٔ حضرتِ جهانباني رسید و حقیقتِ ارادهٔ طغیانِ میرزا هندال معلوم شد شیخ بهلول[۴] را (که از اعیانِ مشایخِ هند و مقرونِ جلایلِ عواطفِ

---

(۲) نسخهٔ [ح] فقیر علي (۳) نسخهٔ [ح] میرزا نظیر (۴) نسخهٔ [ج] بهول - و نسخهٔ [ز ح] پهول *

Digitized by Google

شده‌بود) بموجب التماس او رخصت فرمودند که بجایگیر تازهٔ خود رفته بسامان لایق ازان طرف بنگاله[۲] درآید - و حضرت جهانباني ازانجا کوچ بکوچ متوجهٔ بنگاله شدند - و بتائیدات الٰهي در سال (۹۵۵) نهصد و چهل و پنج فتح بنگاله شد - و شیرخان با سایر افغانان خلاصهٔ خزینهٔ بنگاله را گرفته از راه جهاز کهندّ بحدود رهتاس آمد - و پرویاه‌بازي قلعهٔ رهتاس را متصرّف شد *

گرفتن شیرخان قلعهٔ رهتاس را

و مجملے ازین سرگذشت آنکه چون بحدود رهتاس (که قلعه ایست در غایت محکمي و نهایت استحکام) رسید براجه چنتامن برهمن حاکم قلعه کمان فرستاده احسانهای قدیم او را بیاد داد - و طرح یکجهتي انداخته التماس نمود که امروز مرا کار افتاده‌است - میخواهم که مردمي بجای آري - و اهل و عیال مرا و همراهان مرا در قلعه جای دهي - و مرا رهین احسان خود سازي - بصد زبان چاپلوسي و نیرنگسازي راجهٔ ساده‌لوح بفریب آن شعبده‌باز قبول کرد - این بیگانهٔ ملک آشنائي ششصد ڈولي سرانجام داد - و در هر ڈولي دو جوان مسلّح را درآورد - و باطراف ڈولي کنیزان را گماشت - و باین حیله سپاهي را درآورده قلعه را گرفت - و عیال خود و سپاهي را دران قلعه گذاشته دست فتنه دراز کرد - و راه بنگاله مسدود ساخت - و حضرت جهانباني هوای بنگاله را خوش‌کرده بعیش و شادماني[۳] نشستند - و عساکر اقبال ملک معمور وسیع را دریافته اسباب بےپروائي را سرانجام دادند - و درین هنگام میرزا هندال بموافقت اصحاب نفاق و ارباب فتنه اندیشهای تباه بخود راه‌داده بے رخصت عالي در عین موسم باران متوجهٔ دارالخلافهٔ آگره شد - هرچند مناشیر نصیحت فرستادند سودمند نیامد - پس از روزے چند در دارالخلافه آمده اسباب شورش را ترتیب میداد - و در خانهٔ دماغ بے فر ایزدي سودای سلطنت مي‌پخت - شیرخان وقت را غنیمت دانسته[۴] در فتنه و فساد کشود - و آمده بنارس را محاصره کرد - و باندک فرصتے بنارس را در تصرّف خود آورد - و میر فضلي[۵] حاکم آنجا را کشت - و ازانجا روانهٔ جونپور شد - جونپور را بابابیگ جلایر پدر شاهم‌خان داشت که بعد از فوت هندو بیگ باو مکرمت فرموده‌بودند - در قید ضبط درآورده در مقام استحکام آن شد - یوسف بیگ پسر ابراهیم‌بیگ چابوق از اوده عزم بنگاله کرده میرفت - آمده همراه شد - پیوسته اطراف و جوانب بقراولي میرفت - و طلبگار نبرد و پیکار

---

(۲) نسخهٔ [ح] به بنگاله (۳) نسخهٔ [ز] عشرت (۴) نسخهٔ [ه] شمرده (۵) نسخهٔ [ح] فضلعلي *

Digitized by Google

هنوز راست نکرده‌است بزودي بر سرِ او رفتن باعثِ استیصالِ او بسهولت خواهدبود - آنحضرت بجهتِ نگاهداشتِ خاطرِ آن ستم‌رسیده و صورتِ معقولیتِ کنکشِ او حکم بر نهضتِ رایاتِ جهانگشای فرمودند - در بهاگلپور لشکر را دوجا ساختند - میرزا هندال را با پنج شش هزار کس از آب گذراندند که ازانطرفِ آب میرفته‌باشد - چون ساحتِ منگیر معسکرِ اقبال‌شد خبرآمد که جلال‌خان پسرِ شیر خان (که خود را بعد از پدر سلیم خان نام نهاده‌بود) با خواص خان و برمزید و سرمست خان و هیبت خان نیازي و بهار[2] خان بمقدارِ پانزده هزار کس آمده قصبهٔ گذهي را (که بر مثابهٔ دروازهٔ بنگاله است) مضبوط کرده آهنگِ فتنه و فساد دارد ●

و حقیقتِ معامله آنکه شیرخان باستماعِ توجّهِ رایاتِ عالیات جنگ را بهیچوجه بخود قرار نداده راهِ جهاز کهند پیش گرفت - که چون موکبِ عالي به بنگاله درآید ازین راه به بهار و آنصوب رفته شورش افزاید - و هم اموالِ بنگاله را بمامنی رساند - و جلال خان و جمعی را نزدیکِ گذهي گذاشته مقرّر ساخت که چون افواجِ گیتي‌گشای نزدیک رسد و من بشیرپور برسم اینها بایلغار خود را بمن رسانند - و از اقدام بر دلیري متقاعد باشند - و حضرتِ جهانباني از بهاگلپور ابراهیم‌بیگ چابوق و جهانگیر قلي بیگ و بیرم بیگ و نهال بیگ و روشن بیگ و گرک علي بیگ[3] و بچکه بهادر و جمعی کثیر نزدیک به پنج شش هزار کس تعیّن فرمودند - چون عساکرِ پادشاهي بنواحیِ گذهي رسید جلال خان از سخنِ پدر بیرون رفته فوج بسته برسرِ اُردو آمد - این مردم خود را راست نکرده‌بودند که جنگ را باسلوب انتظام دهند - و آدابِ ترتیبِ افواج قایم سازند - لشکرِ مخالف بسیار - و این مردم برسرِ استعداد و عزیمتِ جنگ نه - بیراسخان چند مرتبه برگشته برسپاهِ دشمن تاخت - و ردی سپاه را از هم گسلانید[4] - و چپقلشهای دلیرانه کرد - امّا از کمکِ افواجِ قاهره بسببِ بےترتیبي کوتاهی شد - و کارها برحسبِ دلخواه انتظام نیافت - علي خان مهاوني و حیدربخشي و چندے دیگر از اعیانِ دولت پایهٔ والی شهادت یافتند - چون این خبر بمسامعِ قدسیّه رسید آنحضرت خود بسرعت نهضت فرمودند - دریں توجّه کشتیِ بحرآرا (که بجهتِ سواریِ خاصه بود) در کهلگام غرق شد - و چون موکبِ پادشاهي نزدیکِ افغانانِ تیره‌روزگار رسید این سیه‌بختان فرار نمودند - آنحضرت میرزا هندال را (که ترهت و پرنیه[5] باو نامزد

---

(۲) نسخهٔ [ا ه و] بهادر خان - و [ب ح] پهاز خان (۳) در نسخهٔ [د] لفظ بیگ نیست (۴) نسخهٔ [د] گردانید . (۵) نسخهٔ [د] پتنه ●

Digitized by Google

جنّت‌آشیانی بحدود چناده نزول اجلال فرمود رای عالم‌آرای بر تسخیر آن قلعه قرار گرفت - و رومی خان (که در فتح حصون حصین و قلاع سماوی‌ارتفاع یگانهٔ روزگار بود - و بعد از فتح مندسور[۲] از سلطان بهادر جدا شده در سلک ملازمان درگاه انسلاک یافته بمنصب میرآتشی سربلندی داشت) بر کشتیها ترتیب ساباط نمود - و از قطعهای پخته[۳] بر روی تخته آنچنان سطحه مرتّب ساخت که خردمندان دقیقه‌شکاف و هنرمندان حکمت اساس در صنعتگری آن انگشت حیرت بدندان گرفتند - و آنچنان نقبها بدیوار فرو برد که بآتش‌زدن آن منافذ زمین و زمان در لرزه آمد - قطب خان پسر شیرخان ازانجا فرار نمود - و سایر اهل قلعه امان طلبیده برآمدند - و قلعه بتصرّف اولیای دولت درآمد - و امان‌یافتها (که قریب دو هزار کس بودند) اگرچه حضرت جهانبانی قول رومی خان را معتبر داشته باز بخشیده بودند امّا موّیدبیگ دولدی (که از نزدیکان بساط عزّت بود) بتحویل دستهای ایشان را فرمود که بریدند - و آنچنان نمود که حکم پادشاهیست - و اینچنین تحکّمی از دست او بوجود آمد - حضرت جهانبانی ملامت فرمودند - رومی خان بعواطف پادشاهانه اختصاص یافت - و اعتبار و جاه او افزونی گرفت - و قلعه را در جلدوی خدمت او مرحمت فرمودند - و در چند روز بحسب سرنوشت محصود روزگار شده مسموم از عالم رفت *

و چون خاطر خطیر ازین مهم فراغ یافت یورش بنگاله پیش‌نهاد همّت والا شد - نصیب شاه والی بنگاله زخمی بدرگاه جهانپناه آمده از شیرخان استغاثه نمود - و اینمعنی ضمیمهٔ بواعث تسخیر بنگاله و علاوهٔ دواعی توجّه عالی گشت - آنحضرت او را بتفقّدات خسروانه مستظهر ساخته بانواع اشفاق خسروانی شرف امتیاز بخشیدند - و چون این یورش والا مصمّم گشت جونپور و آنحدود را بمیر هندو بیگ (که از کبار امرا بود) مکرمت فرمودند - و چناده به بیگ میرک عنایت شد - و سامان و سرانجام این دیار فرموده از راه برّ و بحر عساکر نصرت‌قرین در جنبش آمد - و چون عرصهٔ پتنه مضرب خیام گردون‌قباب[۴] شد دولتخواهان درگاه بموقف عرض رسانیدند که موسم باران رسیده‌است - اگر آنحضرت یورش بنگاله تا گذشتن این موسم موقوف دارند در آئین ملک‌گیری بروش فیروزی‌یافتن بر حصول مامول هراینده اقرب خواهدبود - چه عبور سوار در بنگاله درین موسم بغایت دشوار است - و باعث ویرانی و تباهی سپاهی - والی بنگاله نظر بر اغراض خود بعرض اشرف رسانید که شیرخان در بنگاله خودرا

---

(۲) نسخهٔ [ب] مندو (۳) نسخهٔ [د ه ح] تخته (۴) نسخهٔ [ا] قیام *

Digitized by Google

(که کوچ میرزا باشد) در آگرهٔ گناه میرزا را درخواست کرده فرمان امتمالت گرفته‌بود - و آنحضرت از روی عواطف ذاتي رقم عفو بر جرایم او کشیده کامیاب الطاف ساخته طلب فرموده‌بودند - و چون میرزا نزدیکی موکب معلّی رسید جمعی از اُمرای معتبر را باستقبال فرستادند - و چون مسافت یکروزه درمیان ماند میرزا عسکري و میرزا هندال بموجب اشارت عالي رفتند - و میرزا عسکري بموجب حکم دست تسلیم تا سینه و میرزا هندال بدستور تسلیم دست بر سر نهاده دریافتند - و میرزا را از راه احترام باردوی معلّی آوردند - و آن روز میرزا بموجب فرمان پادشاهي بخیمهٔ خود فرود آمد - و روز دیگر بدولتخانهٔ عالي آمده استلام بساط اقدس نموده بنوازشهای خسروانه سعادت افتخار یافت - و دو مرتبه در یک[۲] مجلس بخلعت خاصه وکمر و شمشیر و اسب سرفراز شد - آرے - بدرگاه خاصان ایزدي سیّئات را بحسنات خریداري کنند - و بدیها را در عداد نیکوئیها[۳] بشمار آرند - در کارخانهٔ کرم الٰهي چنین مشیّت رفته که رحمت خاص او فراخور عصیان میرسد - هرچند جرم و اثم بیشتر آرند عفو و کرم بیشتر یابند - و این صفت نسبت بسلاطین که ظلّ الله اند مناسب‌تر و مطابق‌تر است - که در گذشتن از گناهان ضرورے بسعت رحمت و فسحت دولت ایشان نمي‌رساند - و نامرادے (که شرمندهٔ افعال ناشایسته است) او را از وبال عقوبت پروانهٔ نجات مي‌بخشد - ملخّص آنکه حضرت جهانباني جنّت‌آشیاني بارجود چنین عصیان بزرگ (که بخشش را سزاوار نباشد) باخلاق ربّاني مُتخلّق گشته در مُکافات بدي به نیکوئي پیش‌آمدند - و الحمد لله که حضرت شاهنشاه زمان را این خصائل شایسته و این اخلاق سنجیده ملکهٔ فطرت عالي و ذاتي عُنصر قدسي است - و در اجراي سیاسات چندان مُلاحظه[۴] و تاني مرعي دارند که هیچ پادشاه والا شکوه از دور آدم تا ایندم باین صفات کمال آراسته نگشته - چنانچه درین شکرنامه اندکے از بسیار گفته‌آید - حق تعالی این نسبت را روزافزون گرداند - و بنتایج این شیمهٔ کریمه بر عمر و دولت آنحضرت برکات کرامت فرماید *

القصّه چون شیرخان از طلوع رایات نصرت‌پرتو اطّلاع یافت قطب خان پسر خود را با جمعی در قلعهٔ چنارهٔ گذاشت - و قلعه را استحکام داده بجانب بنگاله روان شد - و آن ملک را بجنگ گرفت - و مال بسیار بدست آورد - چون موکب گیتي‌گشای حضرت جهانباني

---

(۲) نسخهٔ [ا] یکروز (۳) در [اکثر نسخه] نیکوئي (۴) در [اکثر نسخه] بملاحظه و تاني اند *

Digitized by Google

نوشته‌بود همان طور بظهور آمد[۲] * * شعر *

شنیدم ز دانا که دانش بسیست * و لیکن پراگنده با هر کسیست

و درین ایّام (که رایات نصرت به فتح مالوه و تسخیر گجرات توجّه فرمودند) فرصت را غنیمت دانسته زیاده‌سری را از اندازه گذراند - این است مجمل مبادی احوال شیرخان - و تتمّهٔ احوال و خاتمهٔ کار و رخاست عاقبت او در خلال احوال گرامی حضرت جهانبانی گذارش خواهدیافت تا ارباب فتنه و فساد را کارنامهٔ عبرت گردد *

الحاصل چون یورش ممالک شرقیّه در ضمیر جهان‌آرای حضرت جهانبانی نقش‌بست میر فقرعلی (که از اُمرای کلان حضرت فردوس‌مکانی گیتی‌ستانی بود) بضبط دارالملک دهلی قرار یافت - و حکومت دارالخلافهٔ آگره را بعهدهٔ اهتمام میر محمّد بخشی (که از معتمدان دولت بود) تفویض شد - و یادگار ناصر میرزا ابن عمّ آنحضرت بکالپی (که جایگیر او بود) رخصت یافت که دران حدود بوده انتظام‌بخش آنصوبه باشد - و نورالدّین محمّد میرزا (که گلرنگ بیگم همشیرهٔ آنحضرت در حبالهٔ عقد[۳] او بود - و عفّت قباب عصمت‌نقاب سلیمه سلطان بیگم از مرادق صلب او بوجود آمده) قنّوج و آن نواحی بحرامت او نامزد گشت - و بالجمله آنحضرت سرانجام مهمّات ملک فرموده با مخدّرات تتق عصمت براه کشتی شرق‌رویه نهضت فرمودند - میرزا عسکری و میرزا هندال همراه بودند - و از اُمرا ابراهیم بیگ چابوق[۴] و جهانگیر قلی بیگ و خسرو بیگ کوکلتاش و تردی بیگ خان و قوچ بیگ و تردی بیگ اتاوه و بیرام خان و قاسم‌حسین خان اوزبک و بوچکه[۵] بیگ و زاهد بیگ و درمت بیگ و بیگ میرک و حاجی محمّد بابا قشقه و یعقوب بیگ و نهال بیگ و روشن بیگ و مغل بیگ و جمعی کثیر از اُمرای عالیقدر در رکاب نصرت‌اعتصام بودند - و از راه بحر و بر لشکر فیروزی‌اثر میرفت - و آنحضرت خود گاهی برکشتی نشسته و گاهی بر اسب سوارشده بمشاغل ملکی و ضوابط ملک‌گیری پرداخته عنان عزیمت بصوب قلعهٔ چنّاده[۶] (که شیرخان درانجا بود) معطوف داشتند - و ازانجا که میرزا محمّد زمان از سعادت بهرهٔ داشت چون موکب عالی در نزدیکی چناده رسید گرد خجالت بر جبین و عرق حیا بر روی از گجرات رسیده شرف عتبه‌بوسی دریافت *

و مجملی ازین واقعه آنکه پیش ازانکه میرزا بیاید[۷] همشیرهٔ عزیزهٔ آنحضرت معصومهٔ سلطان‌بیگم

---

(۲) نسخهٔ [ا] پیوست (۳) نسخهٔ [ز] نکاح (۴) نسخهٔ [ا] چالوق (۵) نسخهٔ [ب د] کوچک بیگ (۶) نسخهٔ [ج] چنار (۷) نسخهٔ [ز] از گجرات بیاید *

Digitized by Google

و کارِ او قدرے پیش آمد - اکثر سرانجامِ مهام به تدبیرِ او صورت مي‌یافت - و فرید پسرِ او از زیاده‌سري و بدنهادي پدرِ خود را رنجانیده جدا شد - و مدّتے از نوکرانِ تاج‌خان لودي بود - و چندگاه در اوده ملازمِ قاسم‌حسین خان اوزبك شد - و مدّتے نوکرِ سلطان جنید برلاس گشت - روزے سلطان جنید برلاس بتقریبے او را با دو افغانِ دیگر (که از ملازمانِ او بودند) بملازمتِ حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني برده‌بود - بمجرّدِ آنکه نظرِ دوربینِ حضرت برو افتاد بر زبانِ مقدّس گذشت که سلطان‌جنید چشمانِ این افغان (و اشارت بفرید فرمودند) دلالت بر شور و فتنه‌انگیزي میکند - او را مقیّد بایدساخت - و آن دوی دیگر را نوازش فرمود - فرید از نگاهِ حضرتِ گیتي‌ستاني اندیشه بخود راه داده پیش ازانکه سلطان بمردمِ خود میارد فرار نمود - درین اثنا پدرِ او را اجل در رسید - و اموال بدستِ او افتاد - و در حدودِ سهسرام در جنگلستانِ جونه (که پرگنه ایست از رهتاس) براهزني و دزدي و مردم‌کشي سرِ فتنه برافراشت - و باندک زمانے بروباه‌بازي و نادرستي[2] خود را از سرهنگانِ روزگار گذرانید - چنانچه سلطان بهادر گجراتي بدستِ سوداگران امدادِ خرج کرده او را پیشِ خود طلبید - او آنرا دست‌مایهٔ فساد ساخته در رفتن بهانه آورد - و در دست‌اندازي و تاخت و تاراجِ مواضع و قصبات اهتمام نمود - و در اندک فرصتے بسیارے از مردمِ رند و اوباش برو گردآمدند - درین میان حاکمِ بهار (که یکے از امرای لوحاني بود) رختِ زندگاني بربست - و کسیکه سررشتهٔ امارت را انتظام دهد نبود - شیرخان با اوباشانِ خود بایلغار خود را رسانید - و مالِ فراوان بدست آورد - و ازانجا باز برگشته بجای خود آمد - و بر سرِ آلغ میرزا (که نزدیکِ سرو بود) ناگهاني ریخت - بحیله پردازي برو غالب آمد - و ازانجا برگشته بنارس را تاخت - و چون جمعیّتِ مال و مردم بهمرسیده‌بود به پتنه رفته آنحدود را متصرّف شد - و در مورچ گده (که سرحدِ ملکِ حاکمِ بنگاله است) با لشکرِ آنجا جنگ کرده نصرت یافت - و آنحدود را نیز بتصرّف درآورد - و تا یکسال با نصیب شاه والیِ بنگاله جنگ و جدل مي‌نمود - و مدّتے مدید محاصرهٔ گورکهپور[3] داشت *

و از غرایب[4] آنکه شیرخان منجّمے ممتاز را شنید که راجهٔ اوڈیسه دارد - او را طلب نمود - که چون خیالهای فاسد و داعیهای باطل در سر داشت از کارِ او آگاهي بخشد - راجه او را رخصت نداد - لیکن منجّم نوشته فرستاد که تا یکسال ترا بر بنگاله دستے نیست - و در فلان تاریخ دست خواهي یافت - و آنروز دریای گنگ یکساعت پایاب خواهدشد - قضا را آنچه

---

(۲) نسخهٔ [و] ناراستي (۳) در [اکثرنسخه] کور (۴) نسخهٔ [ز] غرایب تر *

و انقیاد آمده فرمان پذیر گشتند - و باج و خراج را سرمایهٔ امن و امان خود ساختند - اکناف ممالک محروسه برفاهیت و استقامت آراسته[۲] گشت *

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر بنگاله و فتح آن ممالک و مراجعت بمستقر خلافت و آنچه درین میان روی نمود *

چون خاطر جهان‌آرا از مهمات اینحدود پرداخت همت خسروانه بر سرانجام تهیهٔ یورش گجرات بود که باز عنان عزیمت بآنصوب معطوف دارند - و بر خلاف سابق ممالک را بمردمی (که از اوضاع ایشان صفت استقامت در مملکت‌داری هویدا باشد - و تبدل احوال و توسط اختلال بمبانی اطوار ایشان راه نیابد) بسپارند - و خاطر اقدس را از استحکام این صوبه فارغ‌بال ساخته بمستقر خلافت جاه و جلال معاودت نمایند - درین اثنا خبر خروج شیرخان و فتنه‌انگیزی او بحدود شرق بمسامع قدسیه رسید - عزم تسخیر بنگاله[۳] (که بر پیشگاه خاطر فیض‌مظاهر قبل از مهم گجرات چهره‌گشا بود - و بجهت دواعی مذکور در پردهٔ توقف و تراخی جلوه داشت) آن داعیه از سر نو تازه شد - و حکم عالی باستعداد یورش بنگاله صادر گشت - و قرار یافت که درین نهضت والا دفع شیرخان نموده تسخیر ممالک بنگاله فرمایند *

ذکر احوال شیرخان

و این شیرخان از طبقهٔ افغانان سور بود - نام قدیمش فرید نبت ابن حسن ابن ابراهیم شیراخیل[۴] - و این ابراهیم پیوسته سوداگری اسب میکرد - و در زمرهٔ سوداگران تعینی نداشت - و در موضع شمله از اعمال نارنول متوطن بود - پسرش حسن بقدر رشدی پیدا کرده از سوداگری بسپاهگری آمد - مدتی در پیش رایمل جد رایسال درباری (که اکنون در خدمت حضور حضرت شاهنشاهی شرف امتیاز دارد) نوکری میکرد - ازانجا بموضع جونه از اعمال سهسرام پیش نصیرخان لوحانی[۵] (که از امرای سکندر لودی بود) رفته ملازم شد - و بخدمت و کارداني خود را از همسران گذرانید - چون نصیرخان درگذشت پیش دولتخان برادر او کمر خدمت بست - و ازانجا در سلک ملازمان بین[۶] (که از امرای بزرگ سلطان سکندر لودی بودند) منسلک شد -

---

(۲) نسخهٔ [ح] آراسته و پیراسته (۳) نسخهٔ [ح] ممالک بنگاله (۴) نسخهٔ [ا ج] شبراخیل
(۵) نسخهٔ [ا ج د ه] نوحانی (۶) نسخهٔ [ا ح] بین *

Digitized by Google

گرد گرفتند - و جنگ درپیوست - سلطان و رومی‌خان خود را در آب انداختند - رومی خان را آشنائی از مردم فرنگ دستگیری کرده پیش خود کشید - و سلطان غرقهٔ دریای فنا شد - و همراهان سلطان نیز ضایع شدند - و تاریخ این واقعه فرنگیان بهادرکش یافته‌اند - و بعضی میگفتند سرے برآورده بساحل نجات افتاد - و بعد ازان در گجرات و دکن هرچندگاه آوازهٔ ظهور او درمیان مردم می‌افتاد - چنانچه یکبار در دکن شخصے پیدا شد - و نظام‌الملک قبول کرد که او ست - و با او چوگان باخت - و ازدحام برگرد او شد - ازین هجوم نظام‌الملک ملاحظه نموده قصد او کرد - و همان شب از سراپردهٔ او غایب شد - مردم جزم کردند که نظام‌الملک او را ضایع ساخت - روزے میر ابوتراب (که از اکابر گجراتست) نقل کرد که ملّا قُطب‌الدّین شیرازی (که نسبت امتادی بسلطان‌بهادر داشت) دران ایّام در دکن بود - بقسم میگفت که بیقین سلطان بهادر بود - بعضے سخنان (که درمیان من و او گذشته‌بود - و غیر ازو کس نمیدانست) مذکور ساختم - و نشانها درست آمد - در وسعت‌آباد قدرت ایزدی وقوع امثال این امور محال نتوان گفت *

بارے چون سلطان‌بهادر آن روز بآب فرو رفت و مُنتسبان او بخاک نشستند محمّد زمان میرزا جامهٔ کبود بر مصیبت سلطان پوشیده در لباس زرّاقی خزاین گجرات بعضے را بدست تصرّف خود درآورد - و بعضے بدست فرنگ درآمد - و جزوے بغارت رفت - و خود را با مادر سلطان‌بهادر نسبت فرزندی درست کرده گاهے با فرنگیان دعوی خون سلطان ظاهر میساخت - و گاهے زرهای خطیر پنهان و پوشیده بدایشان میفرستاد که تجویز خُطبه بنام او کنند - تا آنکه روزے چند در مسجد صفا خُطبه بنام او خواندند - و مدّتے بلوندی همانجا[۲] بسر برد - تا آنکه عمادالملک بر سر او لشکر آورده هزیمت داد - و ازانجا بیچاره و خجالت زده روی امید بآستانبوس حضرت جهانبانی آورد - چنانچه مجملے در جای خود گذارش یابد - و از تفصیل این مقدّمات (که ذکر آن بتقریب[۳] از تذئیلات مقصود و مُحسّنات کلام است) درنوردیده شروع در اصل مقصود مینماید *

چون حضرت جهانبانی جنّت آشیانی بدارالخلافهٔ آگره نزول اجلال فرمودند از اطراف و نواحی آن بیباکان (که سر تمرّد برداشته گردن تنازع افراشته‌بودند) در مقام اطاعت

---

(۲) در [اکثر نسخه] همانجاها (۳) نسخهٔ [ز] بتقریبات *

Digitized by Google

رفتند - و پسرانِ خسرو کوکلتاش(که درانجا بودند) امان طلبیده تنوّج را بآنها دادند - میرزا هندال (که در آگره بود) بدفعِ این فتنه برآمد - و در حدودِ بلگرام از آبِ گنگ گذشته هر دو لشکر بهم رسیدند - و جنگ در پیوست - چون رواجِ کارِ فتنه‌سازانِ حق‌ناشناس بشعلهٔ خس ماند درساعت بوزیدنِ نسیمِ اقبال آن شعله فرونشست - و شمالِ فتح وزید - و لشکرِ اقبال تعاقب نموده باوده آمد - و درانجا الغ بیگ میرزا و پسرانِ او جمع شده باز آمادهٔ پیکار شدند - درین اثنا مژدهٔ وصولِ موکبِ عالي از گجرات بدارالخلافهٔ آگره رسید - مخالفانِ ادبارمنش باز بجنگ اقدام نموده شکست یافتند - و میرزا هندال بفتح مراجعت نموده شرفِ امتلامِ عتبهٔ والا دریافت - و چون موکبِ والای حضرتِ جهانباني بآگره رسید بهوپال رای حاکمِ بیجاگده قلعهٔ مندو را خالي یافته دلیرانه درآمد - و قادرشاه نیز بمندو متعاقب رسید - و میران محمّد فاروقي نیز از برهانپور آمد - و سلطان‌بهادر قریبِ دو هفته در جانپانیر بوده باز بدیپ رفت - چون بانظارِ سطوت و جلالِ حضرتِ جهانباني و قهرمانِ اقبالِ این دودمانِ عالي دولت ازو برگشته‌بود کارے (که برای سودِ خود مي‌اندیشید) سرمایهٔ زیانِ او میگشت - چنانچه بعد از هزیمت از عساکرِ منصوره و مشاهدهٔ صدماتِ جنودِ عظمت کسانرا با تحف و هدایا پیشِ وزري فرنگ (که امیرالامرای بنادر بود) فرستاده استدعای آمدنِ خود کرد - درین اثنا (که میرزا عسکري گجرات گذاشته رفت - و سلطان بدیپ آمد) وزري با غرابها و مردمِ جنگي از راهِ دریا به بندرِ دیپ آمد - و احوال معلومِ او شد - بخود اندیشید که چون درین وقت سلطان از مددِ ما مستغني است مبادا بعد از دیدن بغدر پیش آید - خود را مریض وا نموده کسان پیشِ سلطان فرستاد که بموجبِ طلب آمده‌ام - چون صحتے رودهد بخدمت میرسم - سلطان از شاهراهِ احتیاط بیرون آمده در سیوم رمضان (۹۴۳) نهصد و چهل و سه اواخرِ روز با معدودے بر غراب سوار شده بپرسشِ وزري رفت - بمجرّدِ رفتن تمارضِ او دریافت - و از آمدن پشیمان شده فی‌الحال برگشت - فرنگیان بخود اندیشیدند که چون اینچنین صیدے در قیدِ ما آمده اگر بنادرے چند ازو بگیریم برجای خود است - وزري بر سرِ راه آمده اظهار نمود که اینمقدار توقّف نمایند که بعضے تحف بنظر درآید - سلطان گفت از دنبال فرستند - و این سخن گفته بزودي متوجّهِ غرابِ خود شد - قاضیِ فرنگ سرِ راه بر سلطان گرفته تحکّم در توقّف نمود - سلطان از روي بے‌تحمّلي شمشیر کشیده او را از میان بدو نیم زد - و از غرابِ ایشان بغرابِ خود جست - غرابهای فرنگ که دور دور ایستاده‌بودند نزدیک شده سلطان را

---

(۲) نسخهٔ [ب د] همایون (۳) نسخهٔ [ا] از عقب ه

Digitized by Google

کرده بدفع خصم مبادرت نمائیم - و بمندو (که معسکرِ والا همت) قاصد بشش روز میرسد - عرایض میفرستیم - تردي بیگ خان قبولِ اینمعني نکرد - و میرزایان کنکاشِ گرفتنِ او نمودند که تمامِ خزاین را متصرّف شوند - و سلطنت بنامِ میرزاعسکري مقرّر شود - اگر به بهادر دستے یابیم بهتر - والّا (چون حضرتِ جهانباني را هوای مالوه خوش آمده‌است - و حدودِ دارالخلافهٔ آگره خالیست) بآن صوب توجّه کنیم - تردي‌بیگ خان از قلعه فرود آمده بملازمتِ میرزایان میرفت که در اثنای راه این خبر باو رسید - برگشته بقلعه شتافت - و کس پیشِ میرزایان فرستاد که بودنِ شمایان اینجا مناسب نیست - میرزایان پیغام دادند که ما میرویم - تو بیا تا وداع کرده بعضے سخنان گفته روان شویم - او بر منصوبهٔ ایشان اطّلاع داشت - جوابِ آن چنانچه بایست داد - و صباحِ آن توپ انداخت - میرزایان بخیالِ فاسد ازانجا کوچ‌کرده از راهِ گهاٹ[2] کرجي بطرفِ دارالخلافهٔ آگره روان شدند - و تا لشکرِ فیروزي‌مند در حدودِ جانپانیر بود سلطان از آبِ مهندري (که پانزده کروهیِ جانپانیر است) نگذشت - و چون خبرِ برگشتنِ میرزایان و رفتنِ ایشان بصوبِ آگره شنید و بر خیالاتِ واهیهٔ ایشـــان مطّلع شد از آب گذشتـــه بر سرِ جانپانیر آمد - و تردي بیگ خان با وجودِ محکمیِ قلعه و سرانجامِ لوازمِ قلعه‌داري قلعه را گذاشته راهِ سلامت پیش گرفت - و در مندو بشرفِ بساط بوس مُستسعد گشت - و صورتِ ارادهای ناصوابِ میرزایان را بعرضِ اقدس رسانید - حضرتِ جهانباني بملاحظهٔ آنکه میرزایان بےاعتدالي نموده بدارالخلافه پیشتر نروند از راهِ چیتور بایلغار نهضت فرمودند - و از اتّفاقاتِ حسنه آنکه درمیانِ راه در نواحیِ چیتور بهم‌رسیدند - میرزایان بیچاره شده بدولتِ ملازمت مشرّف شدند - و آنحضرت بمقتضای عطوفتِ ذاتي و عفوِ جبلّي اعمالِ ناپسندیدهٔ ایشان را منظور نداشته و لطفِ عمیم را عذرخواهِ گناهِ ایشان ساخته اصلا بر روی نیاوردند - و فیضِ احسان را ضمیمهٔ عفو گردانیده بعنایاتِ خسروانه امتیاز بخشیدند ●

و یکے از ناسازگاریهای زمانه (که باعثِ توجّهِ موکبِ عالیِ حضرتِ جهانباني ازین دیار بحدودِ آگره شد) آن بود که محمّـــد سلطان میرزا و اُلغ میرزا ولدِ او (که از شاهراهِ اطاعت انحراف نموده طریقِ بغی و طُغیان مسلوک داشته‌بودند چنانچه سابقا گذارش یافت) درینولا باز از بےسعادتیِ ذاتي از کُنجِ خمول برآمده سر بشورش برآوردند - و همانا جمعے (که برای نابیناساختنِ او تعیّن شدند) شرایطِ احتیاط بتقدیم نرسانیده‌بودند - پرگنهٔ بلگرام را تاخته بقنّوج

---

(۲) نسخهٔ [ا ج] گهاٹ کرجی ●

Digitized by Google

که کمک گیرد - و سیّد اسحٰق (که از سلطان‌بهادر خطابِ شتابخاني داشت) کمبایت را بتصرّف درآورد - و یادگار ناصر میرزا بطلبِ عسکري میرزا از پٹن باحمدآباد رفت - و دریاخان و محافظ خان از رایسین برآمده پیشِ سلطان به دیپ میرفتند - پٹن را خالي یافته متصرّف گشتند - و از کمالِ بےاتّفاقي و بےتدبیري حال باینجا رسید که غضنفر نامي از نوکرانِ یادگار ناصر میرزا با سیصد سوار جدا شده پیشِ سلطان بهادر رفت - و محرّکِ آمدنِ سلطان شد - و نوشتهای دولتخواهانِ او پیدرپی رفت - تا آنکه سلطان بهادر متوجّهِ احمدآباد گشت - و بزودي نزدیکِ سرکیج[2] فرود آمد - عسکري میرزا و یادگارناصرمیرزا و هندو بیگ و قاسم حسین‌خان نزدیک به بیست‌هزار سوار عقبِ اهاول رو بروی سلطان رفته فرودآمدند - تا سه شبانه روز مقابله داشتند - و ازانجا (که نه با حضرتِ جهانباني اخلاصِ درست داشتند و نه سودای پاک) از تبه‌رائي و اندیشهٔ نادرست جنگ ناکرده بجانبِ جانپانیر روان شدند - و انواعِ خسران روی‌داد *

نمک خوردن و کلمه بر سرِ خوان شکستن و در محلِ تقدیمِ شکر عرصهٔ تقصیر و ساحتِ کم‌خدمتي پیمودن ظاهر است که بچنین روز نشاند[3] - سبحان‌الله گرفتم [که دلِ اخلاص‌گزین (که گوهریست بے بها - و در خراب‌آبادِ دُنیا کم بدست‌افتد) نداشتند] نقدِ معـــاملهداني وسوداگري (که رایجِ این چار بازار است) چرا از دست داده‌بودند - القصّه سلطان بهادر (که هزار گونه اندیشمندي داشت) دلیر گشته متعاقب روان شد - سیّد مبارک بخاري هراولِ سلطان بود - نزدیک بلشکرِ پادشاهي رسید - چنداول یادگارناصر میرزا بود - برگشته جنگِ مردانه کرد - و بسیارے از هراولِ سلطان را بقتل رسانید - و بدستِ میرزا زخمے رسید - غنیم[4] بمحمودآباد ایستاد - و میرزا مراجعت کرده بلشکر ملحق شد - و میرزا[5] عسکري چون دل بای داده‌بود از آبِ مهندري (که پیشِ راه بود) بےمحابا گذشت - و خیلے از سپاه رختِ زندگاني بسیلِ فنا دادند - سلطان نیز تا آبِ مهندري آمد - میرزا چون بجانپانیر رسید تُردي بیگ خان لوازمِ مهمانداري بجای آورده بمحلِ خود بازگشت - روزِ دیگر میرزایان باندیشهٔ فاسد به تردي بیگ‌خان پیغام فرستادند که ما پریشان‌احوال آمده‌ایم - و لشکر بدحالست - از خزاینِ قلعه پارهٔ برسمِ مساعدت برای ما بفرست که بلشکر بدهیم - و اینجا نفس راست

---

(۲) نسخهٔ [ا ه] سرکنج (۳) نسخهٔ [ب] رساند (۴) نسخهٔ [ح] هراول غنیم (۵) نسخهٔ [ط] میرزا عسکري بسرعت متوجه جانپانیر شده از آب *

Digitized by Google

کتابدار حاکم آجین بزخم بندوق درگذشت - و باقي متحصّنان قلعه امان طلبیده دیدند - رای گیتي‌نمای بران قرار گرفت که مراجعت فرموده چندگاه[۲] در مالوه بوده مندو را مستقرّ اورنگ اقبال گردانند - تا هم ملک مالوه از اهل فساد پاک شود - و هم ولایت گجرات (که بتجدید مفتوح گشته) بضبط درآید - و هم نایرهٔ فتنه و فساد (که در حدود مستقرّ سلطنت اشتعال یافته) منطفي شود - بنا بران گجرات را بمیرزا عسکري و گروهے از اُمرا سپرده عنان معاودت معطوف داشته بکمبایت[۳] نزول فرمودند - و ازانجا به برودة و بروج و ازانجا بجانب سورت تصریف اعنّهٔ اقبال نموده ازان راه بسیر آمیر و برهان‌پور توجّه فرمودند - و هفت روز در برهان‌پور توقّف نموده ازانجا کوچ فرمودند - و از پهلوی قلعهٔ آمیر گذشته مندو را مخیّم فتح و اقبال ساختند - و فتنه‌اندوزان بمحض صیت معاودت رایات اقبال پریشان شده هر یکے بگوشهٔ خزید - و آنحضرت را آب و هوای ولایت مالوه مطبوع مزاج اقدس افتاد - و اکثر ملازمان رکاب دولت را جایگیردار آن ولایت فرمودند - و درهای کامرانی و کامبخشي بر روی روزگار کشودند *

گذاشتن میرزا عسکري گجرات را بخیال فاسد

بزرگے (که قدر نعمت و دولت نشناخته راه ناسپاسي سپرد) هراینه بدست خود تیشه بر پای خود زند - و بزور خود درهاویهٔ هلاکت افتد - و مصداق این مقال احوال میرزا عسکري و اُمرای گجراتست - که از تنگ‌حوصلگي باندک کامیابي اندیشهای فاسد بخود راه دادند - و از زیست ناشایسته اوّل گرد خلاف در یکدیگر پدید آوردند - و غبار نفاق ساحت احوال ایشان را تیره گردانید - چنانچه قریب سه ماه گذشته‌بود که مخالفان گرد فتنه انگیختند - خانجهان شیرازي و رومي خان (که صفر[۴] نام داشت - و قلعهٔ سورت بناکردهٔ اوست) با یکدیگر اتّفاق نموده ولایت نوساري را (که در تصرّف عبدالله خان خویش قاسم حسین‌خان اوزبک بود) برآوردند - و عبدالله خان آن نواحي را گذاشته ببروج[۵] آمد - و مقارن این حال بندر سورت نیز گرفتند - خانجهان از راه خشکي روانهٔ بروج شد - و رومي خان از راه دریا بر غرابهای جنگي سوار شده با توپ و تفنگ ببروج آمد - قاسم حسین خان دست و پا گم‌کرده بجانپانیر شتافت - و ازانجا باحمدآباد پیش میرزاعسکري و هندو بیگ آمد

---

(۲) نسخهٔ [ا ه] چند گاه در مالوه بوده گجرات را بمیرزا عسکري و گروهے از امرا سپرده مندو را الخ

(۳) نسخهٔ [ح] بکهنبایت (۴) نسخهٔ [ط] خواجه صفر (۵) نسخهٔ [ط] بیهرونچ *

Digitized by Google

آنحضرت رسید از سه هزار بیشتر و از چارهزار کمتر از مردم مخالف کشته افتاده‌بودند - از خداوندخان پرسیدند که دیگر احتمالِ جنگ مانده‌است یا نی - او جواب داد که اگر آن غلامِ مبروص یعني عمادالملک خود درین جنگ بوده جنگ آخر شد - و اگر او خود نبوده‌است ظاهرا یک حرکتِ مذبوحِ دیگر محتمل است - بتحقیقِ این معني مردم متعیّن شدند - دو کس زخمي (که درمیانِ کشتها نیم‌کشته افتاده‌بودند) از ایشان بوضوح پیوست که این جنگ بسرکردگیِ عمادالملک بود - روزِ دیگـــر موکبِ والاشکـــوه کوچ‌کرده پیشتـــر نزولِ اجلال فرمود - و میرزاعسکري با عساکرِ دولت همچنان پیش‌پیش میرفت - و چون این طرفِ حوضِ کانگریه[۲] مخیّمِ اقبال شد میرزاعسکري بعرض رسانید که اگر تمامِ اُردو بشهر درآید بعمومِ خلایق آزار خواهدرسید - حکم شد که یساولان بر سرِ هر دروازهٔ شهر باشند - و غیراز میرزاعسکري و مردمِ او هیچکسِ دیگر را بدرون نگذارند - و چون بسعادت کوچ‌فرموده در حوالیِ سرکیج[۳] (که معمورهٔ ایست دلکش) نزولِ اجلال فرمودند روزِ سیوم با مخصوصانِ بساطِ عزّت بسیرِ شهر برآمدند - و بعد ازان درتنسیقِ مُهمّاتِ گجرات توجّه مبذول داشته سرانجامِ شایسته دادند - و هندو بیگ را با جمعی کثیر گذاشتنـــد که بهرجا احتیـــاجِ کُمک شود خود را بآنجـــا رساند - و پتن را بمیرزا یادگار ناصر عنایت فرمودند - و قاسم حسین سلطان را بروچ[۴] و نوساري[۵] و بندرِ سورت عنایت فرمودند - و دوست بیگ ایشک آقا کمبایت و بروده یافت - و محمودآباد بمیر بوچکه[۶] بهـــادر اختصاص گرفت *

و چون انتظامِ مهامِ گجرات صورت بست بدولت و اقبال متوجّهِ بندرِ دیپ شدند - در وقتیکه موکبِ عالي از دندوقه[۷] (که دز مي کروهي احمدآباد است) گذشته‌بود عرایضِ دولتخواهان از دارالخلافهٔ آگره رسید که چون رایاتِ عالي از پایهٔ سریرِ خلافت مصیر بسیار دور شده متمرّدانِ این حدود سرِ بغي و تمرّد برداشته دستِ افساد گشاده‌اند - و از مالوه نیز مُسرعان آمدند که سکندر خان و ملّو خان خروج‌کرده بر سرِ مهتر زنبور جاگیردارِ سرکارِ هندیه آمدند - و او اموالِ خود را گیرانده باُجین آمد - و جمیعِ سپاهیان (که درین صوب[۸] جابجا تعیّن بودند) در اُجین فراهم آمدند - و اربابِ فتنه بجمعیّتی فراوان آن شهر را محاصره نمودند - و درویش‌علي

---

(۲) نسخهٔ [ج] کانگره (۳) نسخهٔ [ا] سرگنج (۴) نسخهٔ [ج] بروچ (۵) نسخهٔ [ب] نوسادری (۶) نسخهٔ [ب] کوچک - و نسخهٔ [د] بچکه (۷) نسخهٔ [ج] زندوقه (۸) نسخهٔ [ب ج] صوبه *

Digitized by Google

مي‌آوردند - و در حقِ هر طایفه فراخورِ رقمِ تقدیر و مقتضای کمالِ عدالت حکم‌میفرمودند - بعضے را دست بستـــه پایمالِ فیلانِ کوه‌پیکر ساختند - و برخے را (که سر از خطِ ادب بیرون برده‌بودند) بیرداشتنِ بارِ سر از تن اختصاص دادند - و جماعۀ (که دست از پا نشناخته بخیالِ فاسد دست‌زده‌بودند) بیدست و پا گشتند - و فرقۀ (که از خودبیني گوش بر اوامرِ پادشاهي نداشته‌بودند) گوش و بیني را بر جا نیافتند - و طایفۀ (که سرانگشتِ عزیمت بر حرفِ خطا نهاده‌بودند) نقشِ انگشت در مشت ندیدند *

بعد ازاختتامِ این قضایا و احکام وقتِ نمازِ شام دررسید - امام (که خالي از سادگي نبود) در رکعتِ اوّل سورۀ الم ترکیف خواند - بعد از فراغِ سلام حکمِ گردون‌انتقام بنفاذ پیوست که امام را تهِ پای فیل اندازند که او عمداً سورۀ فیل را بکنایه خوانده - و این عدالت بظلم فرود آورده فالِ بد زده‌است - مولانا محمّد[۲] پرغلي عرضه‌داشت نمود که این امام معنیِ قرآن نمیداند - امّا چون سورتِ آتشِ غضب زبانه کشیده‌بود غیر از خطابِ عتاب در جواب نشنید - بعد از زمانے چون پرتوِ ساده‌لوحیِ امام برحاشیۀ ضمیرِ قدمي تافت و اشتعالِ نایرۀ غضب تسکین پذیرفت تاسّفِ عظیم فرموده تمام شب را برقّت[۳] و بکا گذرانیدند *

و بعد ازانصرامِ این امر[۴] تردي بیگ‌خان را در جانپانیر گذاشته‌رایاتِ نصرت را متوجّهِ احمدآباد ساختند - و بر لبِ آبِ مهندري نزولِ اجلال فرمودند - و عمادالملک نیز دلیري کرده پیش‌آمد - بهر یک کوچ موکبِ معلّی او نیز کوچ میکرد - میانِ قصبۀ نرباد و محمودآباد با میرزا عسکري (که هراول بود - و چند منزل پیشتر مي‌آمد) روبرو شده جنگِ عظیم در پیوست - و شکست بر میرزا افتاده‌بود که یادگار ناصر میرزا و قاسم‌حسین‌خان و هندو بیگ با جمعے کثیر رسیدند - و علمِ دولت را افراشته طنطنۀ وصولِ کوکبۀ عظمتِ پادشاهي بگوشِ مخالفان رسانیدند که اینک موکبِ عالي رسید - این سخن گفتن و صدا بگوشِ اعدا رسیدن و فتحِ یادگارناصر میرزا و شکســـتِ مخالفان معًا روی‌نمود - یادگارناصرمیرزا چون از همه پیش بود جنگ بر سرِ او آمد - از جانبِ مخالفان عالم خان لودي و چندے دیگر تردّدِ نمایان کردند - تا عمادالملک نیم جانے بسلامت بدر برد - و درویش محمّد قراشیر پدرِ شجاعت خان دران جنگ بشهادت رسید - درین اثنا مطوعِ رایاتِ پادشاهي شد - و فتح بر فتح روی‌نمود - و دران هنگام که موکبِ مقدّس

---

(۲) نسخۀ [ب] شیر محمد علي - و نسخۀ [ج] محمد بر غلی - و نسخۀ [ح] پسر محمد علي .

(۳) نسخۀ [ط] بگریه و زاري (۴) نسخۀ [ز] امور *

Digitized by Google

بر جزئیات امور کشیده باشد - و باید که باین اکتفا نفرموده منهیان راست‌گفتار درست‌کردار تعیّن نمایند - تا همواره از حقیقت احوال و مغز مقاصد این جماعه بمسامع اقبال میرسانیده باشند و گرنه بسیارے از تنگ‌حوصلگان را بواسطهٔ دوام ملازمت سطوت پادشاهي کمتر ملحوظ باشد - و بادهٔ تقرّب از هوش برده در پالغز خسران ابدي اندازد - و نسادهای عظیم ازین بدمستي روی‌نماید - چنانچه درینولا سانح شد - شرحش آنکه در خلال احوال (که شادمانی فتوحات غیبي بزم‌آرای دولت روزافزون بود) چندے از کم‌حوصلگان ناقص‌نهاد (که بحسب سرنوشت داخل باریافتگان حواشی مجلس عالي شده‌بودند) از کتابدار و سلحدار و دوات‌دار و امثال آن اتّفاق نموده بباغستان هالول (۳) (که بوی گلهایش سودای جنون را تازه سازد - و هوای دلگشایش خون خفته را بجوش آرد) رفته بزم صراحي و جام ترتیب دادند - و در عالم سرخوشي (که رخت عقل و هوش را بیغما داده‌بودند) کتاب ظفرنامه درمیان داشته مبادی احوال نصرت‌قرین حضرت صاحبقراني میخواندند که آنحضرت در آغاز بهار دولت از مخلصان جانسپار (۴) چهل کس همراه داشتند - روزے از هریکے دو تیر فراگرفتند - و یکجا بسته بهریکے دادند که بشکنند - هرچند بر سر زانو نهاده زور آوردند فایده نکرد - و چون آن تیرها از هم کشوده (۵) بهریک دو دو تیر دادند هر کدام تیرها را شکستند - آنحضرت فرمودند که ما چهل تنیم - اگر مثل این دستهٔ تیر یکدل باشیم بهرجا که متوجّه شویم ظفر ملازم ما باشد - باین اندیشهٔ درست و خیال بلند کمر همّت چست کرده متوجّه ملک‌گیري شده‌بودند - آن بیخبران بیخرد این سرگذشت را شنیده خیال نکردند که هریکے ازان چهل تن لشکرے بود از تائید آسماني - قیاس بر محض صورت نموده در اندیشهٔ تباه افتادند - و خودها را چون شمردند چهارصد بشمار آمدند - از عالم دیوانگي و بیهوشي مضمون اتّفاق را در عدد چهارصد اقوی یافته داعیهٔ گرفتن دکن را بخود مصمّم ساخته دران بدمستي ساحت فراز و نشیب راه اجل پیمودن گرفتند - روز دیگر هرچند ازین نزدیکان دور نشان جستند اثرے و علامتے نیافتند - عاقبت پی بر خیال فاسد ایشان برده بقصد گرفتن ایشان هزار کس تعیّن فرمودند - در اندک زمانے آن بخت‌برگشتهای اجل‌رسیده را دست و گردن بسته بدرگاه والا آوردند - روز سه شنبه بود که آنحضرت جامهای سرخ‌رنگ بهرامي در بر کرده بر کرسی قهر و غضب نشستند - و زمرهٔ گناهگاران را گروه گروه

---

(۳) نسخهٔ [د ط] هابول - و نسخهٔ [ح] هانول (۴) نسخهٔ [ا] جانفشان (۵) نسخهٔ [ز] کشیده ٭

Digitized by Google

مردمِ درون غافل ازین واقعه بجنگِ مردمِ بیرون رو نهاده سر از کنگرهای حصار فرو میداشتند که ناگاه این سیصد جوان از عقب آمده بشیبهٔ تیر اهلِ قلعه را بےدست و پا ساختند - و از آگاهشدنِ آنکه حضرتِ جهانبانی خود بذاتِ اقدس بر مدارجِ فتح بدولت و اقبال متصاعد گشته‌اند مخالفانِ تیره رای هر یک بسوراخی فرو رفتند - و نقارهٔ فتح بلندآوازه شد - و اختیار خان از جائی که بود بالا تر بر سرِ کوهچهٔ (که‌آنرا مولیه گویند) برآمده متحصّن شد - روزِ دیگر امان داده او را طلب فرمودند - او باوجودِ دانش و سربراهیِ مهمّاتِ سلطنت از علومِ حکمت خصوصًا هندسه و هیأت نصیبهٔ تمام داشت - و از شعر و معمّا نیز بهره‌مند بود - در مجلسِ عالی برخصتِ نشستن در جمعِ مجلسیانِ دانشور سرفراز شد - و بعواطفِ خسروانه امتیاز یافت - و داخلِ مقرّبانِ عتبهٔ سلطنت شد - و یکے از فضلا تاریخِ این‌فتح اوّل هفتهٔ مه صفر یافته‌است *

و چون ولایتِ گجرات تا آبِ مهندری در تصرّفِ اولیای دولت درآمد و ازان طرف دو عملِ هیچکس نبود رعایای آن حدود بسلطان بهادر عرضه‌داشت نوشتند که محصولِ ولایت رسیده - و عاملے (که بمرامِ تحصیل قیام نماید) ازو چاره نیست - اگر کسے تعیّن شود رعایا از عهدهٔ ادای مال بیرون آیند - سلطان بهریک از ملازمانِ خود (که ازین مقوله حرف میزد) همه را خاموش می‌یافت - عمادالملک قدمِ جرأت پیش‌نهاده استدعای این خدمت نمود بدین موجب که بمقتضای برآمدِ کار از ولایت هر جا و هر قدر که بهر کس دهد باز پرسِ آن نباشد - عمادالملک با دویست سوار متوجّه احمدآباد شد - در راه بمردمے که میدانست مواجبِ چند نوشته میداد - چون باحمدآباد رسید ده هزار سوار برو گردآمد - هرکه دو اسب داشت یک اک گجراتی باو میداد - در اندک فرصتے سی‌هزار کس فراهم‌آورد - مجاهدخان حاکمِ جونه‌گده - با ده‌هزار سوار آمده باو پیوست - و دران ایّام حضرتِ جهانبانی بجهتِ فتحِ قلعهٔ جانپانیر و بدست‌افتادنِ اسباب و اموالِ فراوان بعیشِ خسروانی اشتغال میداشتند - و پیوسته بر لبِ حوض در رویه جشنهای پادشاهانه و بزمهای رنگین ترتیب می‌یافت *

و از جلیلِ شرایطِ فرماندهی آنست که خدمتکارانِ خاص و ملازمانِ بساطِ قرب را ضابطهٔ چند قرار دهند - و در هر گروهے یکے از خردمندانِ احتیاط‌اندیش تعیّن فرمایند - تا همواره از نشست و برخاست و ماند و بود و آمد و رفتِ این گروه خبردار بوده از صحبتِ بد (که پدر و مادرِ اندیشهای تباه است) نگاهبانی نماید - علی‌الخصوص وقتیکه خدیوِ زمان را کثرتِ مشاغل پرده

---

(۲) نسخهٔ [ط] چراغان می‌افروختند - و مجلسهای پادشاهانه *

Digitized by Google

و بعد ازان قطعِ نظر از تعاقبِ سلطان بهادر نموده بجانپانیر مراجعتِ موکبِ عالي شد - و تا چهار ماه آن قلعه را محاصره داشتند - و اختیار خان (که از قاضي‌زادهای قصبهٔ نریاد[۲] بود که از قصباتِ آن ولایت است - و برشد و کارداني از معتمدانِ سلطان شده‌بود) در لوازمِ نگاهداشتِ قلعه سعيِ بلیغ بجای آورد - و با این‌همه محافظت و احتیاط گاه گاه از درهای کوه (که از کثرتِ درخت و انبوهیِ خارزار گذرِ[۳] پیاده بصعوبت میسّر بود چه جای سوار) بعضی از هیزم‌کشانِ کوه‌نورد بمصلحتِ منافعِ خود منفذے پیدا کرده از قسمِ غلّه و روغن[۴] بقصدِ گران‌فروختن در پای قلعه مي‌بردند - و مردمِ قلعه طنابها فروهشته زر پایان میفرستادند - و متاع بالا مي‌کشیدند *

چون مدّتِ محاصره بدور و دراز کشید روزے حضرتِ جهانباني سیرِ اطرافِ قلعه خود بدولت و اقبال میفرمودند - و محلّیکه جای درآمدِ عساکر ممکن باشد مي‌جستند - یکمرتبه از طرفِ هالول[۵] (که باغستان بود) میرکنان پیشتر رفتند - جمعے (که غلّه و روغن فروخته از میانِ جنگل برآمده‌بودند) بنظرِ اشرف درآمدند - حکم شد که تحقیق کنند که این جماعه چکاره اند - گفتند هیزم کشیم - چون از اسبابِ هیزم‌کشي از تبر و تیشه همراه نداشتند سخنِ ایشان مقرون بصدق نگشت - حکم اشرف شد که تا براستي سخن نگویند از سیاست نجات نیابند - بناچار اقرار کردند که حال اینست - حکم شد که پیش باشند - و آن جایگاه را بنمایند - چون نظر فرمودند دیدند که شصت هفتاد گز بلندیست در نهایتِ همواري[۶] - که برآمدن بران در کمالِ دشوار یست - بحکمِ عالي میخهای آهنین هفتاد هشتاد حاضر ساختند - و بفاصلهٔ یك گز چپ و راست در دیوارِ کوه فروکوفتند - و جوانانِ بهادر حکم‌یافتند که برین معراجِ مردانگي برآیند - مي و نه نفر برآمده‌بودند که بنفسِ نفیس خود خواستند که برآیند - بیرامخان بموقفِ عرض رسانید که اینمقدار توقّف شود که مردم از میانِ راه بالا تر روند - آنگاه خود متوجّه شوند - این گفت - و خود پیش شد - و از عقبِ بیرامخان حضرتِ جهانباني خود بدولت و اقبال صعود فرمودند - و آنحضرت چهل و یکم بودند - خود ایستاده قریبِ سیصد جوانان را ازین سُلّم فولادي بسلامت بالا گرفتند - و حکم شد که لشکرِ نصرت‌پیوند (که بمورچلها تعیّن یافته‌بودند) بقلعه حمله کنند -

---

(۲) نسخهٔ [ج] زیاد - و نسخهٔ [ح] نریاد (۳) نسخهٔ [د] عبور (۴) نسخهٔ [ه] و روغن بآنجا میکشیدند - و بقصد گران فروختن (۵) نسخهٔ [ه] هاکول - و نسخهٔ [ح] هانول (۶) نسخهٔ [ج د ه] نا همواری *

Digitized by Google

که چرا اینقدر نتوانستي نگاهداشت که من خود را میرماندم - و بعد از مرگذشت بمیار میرزاکامران سرانجام نموده بار دوم یورش قندهار نموده متوجه شد - میرزا حیدر را بجهت سربراهی مهمات لاهور گذاشت - شاه طهماسب پیشتر از توجه میرزا بداغخان قچار[۲] را (که از امرای بزرگ بود) بحکومت قندهار گذاشته رفته‌بودند - میرزا کامران آمده قندهار را محاصره نمود - بداغخان امان طلبیده رفت - و میرزا قندهار را متصرف شده و استحکام داده بلاهور مراجعت نمود *

[۳]سخن کجا بود بکجا کشید - همان بهتر که ازین دست بازداشته بسررشتهٔ مقصود پیوندم - القصه چون حضرت جهانباني بمردم کم بحدود کمبایت نزول اجلال فرموده‌بودند ملک احمد لاد و رکن داؤد (که از اعیان سلطان بهادر بودند - و نزدیک کولي‌واره بسر مي‌بردند) بکولیان و کواران سرزمین قرار دادند که با موکب حضرت جهانباني مردم کم رسیده‌اند - فرصت غنیمت دانسته شبخون باید آورد - و باین قرار مستعد شدند - و از آثار بیداری اقبال آنکه پیرزنی ازینمعني خبردار شده خود را بحوالی سراپردهٔ پادشاهي رسانید - و بیکی از نزدیکان درگاه گفت که حرفی ضروریست - میخواهم بی واسطه بموقف عرض رسانم - چون مبالغه از حد متجاوز میکرد و آثار راستي از پیشانی حال او ظاهر بود رخصت بار یافته قرارداد شبخون را بعرض اقدس رسانید - آنحضرت فرمودند که این دولتخواهي از کجا ترا بخاطر رسید - گفت پسر من در بند یکی از ملازمان رکاب دولت است - خواستم که بجایزهٔ این دولتخواهي او را از بند استخلاص نمایم - و اگر دروغ گفته‌باشم مرا با پسر سیاست فرمایند - حسب‌الحکم پسر او را پیدا ساختند - و بر هردو موکل گذاشتند - و از روي احتیاط سپاه نصرت‌قرین را آماده ساخته خود را بکناره کشیدند - نزدیک سحر بیکبار پنج شش هزار بهیل و کوار بر سراپرده‌های دولت ریختند - و حضرت جهانباني با سپاه دولت‌قرین خود را بر سر تلی کشیده‌بودند - کواران آمده بتاراج اردو پرداختند - و اکثر کتب نفیسه (که مصاحبان معنوي بودند - و پیوسته با خود داشتندے) تلف شد - ازانجمله تیمورنامهٔ بود بخط ملا سلطان‌علي و تصویر استاد بهزاد - و اکنون در کتابخانهٔ حضرت شاهنشاهي موجود است - القصه در اندک فرصتی صبح سلامت از مطلع اقبال دمید - و بهادران جلادت‌آئین رو برین بی اعتدالان آورده بشیبهٔ تیر همهٔ آن بیدولتان سیه‌بخت را منهزم و متفرق گردانیدند - و آن پیرزن سفیدروئي یافت - و بکام خود رسید - و سطوت غضب پادشاهي و صولت قهر جبّاري بجوش آمده حکم غارت کردن و سوختن کمبایت نافذ گشت -

---

(۲) در [بعضی نسخه] قچار (۳) نسخهٔ [ح] رشتهٔ سخن *

Digitized by Google

در سالِ (۹۴۲) نهصد و چهل و دو فتحِ مندو و گجرات روی‌نمود - و آنرا که با خدای بازگشت است و معیارِ آن نیتِ درست هرآینه مقصود را در کنارِ او نهند - و در غرّهٔ شعبانِ این سال میرزا کامران از لاهور بقندهار رفت - و بسام میرزا برادرِ شاه طهماسب صفوي جنگِ عظیم کرده فتح نمود *

و مجملِ این سرگذشت آنکه سام میرزا با جمعی کثیر از قزلباشیه بقندهار آمد - قندهار را خواجه کلان‌بیگ استحکام داده‌بود - تا هشت ماه نگاهداشت - درین اثنا میرزا کامران باستعدادِ تمام از لاهور نهضت نمود - و میانِ میرزا کامران و سام میرزا جنگِ عظیم در پیوست - و اغزیوار[۲] خان را (که از امرای کلانِ قزلباشیه و اتالیقِ میرزا بود) در جنگ دستگیر کرده بقتل رسانید - و بسیارے از لشکرِ قزلباش سر بصحرای عدم نهادند - میرزا کامران مظفّر و منصور معاودت نموده بحدودِ لاهور رسید[۳] - و شورشِ میرزا محمّد زمان برطرف شد *

و شرحِ این داستانِ اقبال برسمِ اجمال آنکه پیشتر گذارش یافته‌بود که میرزا محمّد زمان بعد از شکست‌یافتنِ سلطان بهادر بداعیهٔ فتنه‌انگیزي بصوبِ لاهور شتافت - چون مشارالیه بحدودِ سند آمد شاه‌حسین ولدِ شاه‌بیگ ارغون والیِ سند در پیشِ خود جای نداده رهنمونیِ لاهور کرد که میرزا کامران متوجّهِ قندهار شده‌است - و ملکِ چنین معمور خالیست - آنجا باید شتافت - میرزای بخت برگشته عرصه را خالي خیال نموده بلاهور آمد - و محاصره نمود - درین اثنا میرزا کامران بنواحیِ لاهور آمده کوسِ سطوت زد - میرزا محمّد زمان سراسیمه وار چارهٔ کارِ خود غیر ازانکه باز بگجرات رود ندید - محروم و مخذول برگشته باز بآن دیار رفت - و درین سال میرزاحیدر گورگان از کاشغر راهِ بدخشان سرکرده میرزا کامران را در لاهور دریافت - در بهارِ دیگر شاه طهماسب خود بحدودِ قندهار آمدند - و خواجه کلان بیگ جمیعِ[۴] کارخانها را از توشکخانه و رکابخانه وغیرها بآئینِ مناسب ترتیب‌داده مقالیدِ قلعه و کارخانها را پیشِ شاه فرستاد - و گفت سامانِ قلعه‌داري ندارم - و توانائیِ نبرد نیست - و آمده دیدن در آئینِ نمک‌شناسي و در ملّتِ حفظِ حقوقِ صاحبي و نوکري روا نی - ناچار خانه آراستن و بمهمان سپردن و خود را کناره‌داشتن مناسب میداند - و خود براهِ تَتّه و آچ[۵] بلاهور آمد - و میرزا کامران یکماه کورنش نداد

---

(۲) نسخهٔ [ح] اغرنواز خان - و نسخهٔ [ط] اعزاز خان (۳) نسخهٔ [ح] آمد
(۴) در [بعضی نسخه] جمیع کارخانها از توشکخانه و رکابخانه و غیرها را (۵) نسخهٔ [ا ه]
آچه - و نسخهٔ [ح] اوچه *

Digitized by Google

درآمدن جنود اقبال در درون قلعهٔ مندو و مفتوح‌شدن آن بموقف عرض حضرت جهانباني رسید - آنحضرت سوار دولت شده متوجهٔ قلعه گشتند - و از دروازهٔ دهلي درآمدند - صدرخان همچنان با تمام مردم خود بر در خانه ایستاده جنگ میکرد - هرچند زخمي شده بود پای ثبات محکم داشت - آخر مردم اعیان عنانش گرفته بجانب مونکر بردند - و کس بسیار بهمراهی او شتافته آنجا متحصن شد - و سلطان عالم نیز آنجا رفت - سپاه ظفرقرین سه روز نهب و تاراج منازل مخالفان کرد - بعد ازان حکم بر منع یغماگران شرف نفاذ یافت - و معتمدان را پیش صدرخان و سلطان‌عالم فرستادند - این کاردانان بنصایح گرامي دلهای ایشان را اطمینان بخشیدند - و پس از درازی گفت و شنود و کوتهی سخن آن متحصنان را امان داده بملازمت آوردند - و چون از سلطان عالم چند مرتبه فتنه و فساد سر زده‌بود او را پی‌کرده رها کردند - و اشفاق خسروانه در بارهٔ صدرخان بظهور آمد - و بعد سه روز ازین فتح از قلعه پایان آمده با ده هزار سوار کارطلب[2] بطریق ایلغار متوجهٔ گجرات شدند - و حکم شد که اردوی معلی منزل بمنزل متعاقب مي‌آمده‌باشد •

چون عساکر فیروزي‌مآثر بجانپانیر نزدیک شد بجانب دروازهٔ پپلي[3] قریب بحوض عمادالملک (که سه کروه دورهٔ او ست) ایستاده افواج ترتیب دادند - چون خبر بسلطان بهادر رسید قلعه را مضبوط ساخته از دروازهٔ دیگر (که بجانب شکرتلاو است) بیرون آمده بجانب کمبایت[4] فرار نمود - و در شهر باشارت او آتش درگرفت - حضرت جهانباني بشهر نزول اقبال کرده حکم فرمودند که آتشها را بآب رحمت فرونشانند - و میر[5] هندو بیگ و جمعی دیگر را در حدود جانپانیر گذاشته و مقدار هزار سوار بخود همراه گرفته بجانب سلطان بهادر ایلغار فرمودند - سلطان بکمبایت رسیده بجانب دیپ شتافت - و صد غراب جنگي را (که بخیال فرنگ ساخته‌بود) آتش زد - که مبادا عساکر عالیه سوار شده تعاقب نمایند - و آخر همانروز (که او بدیپ رفت) حضرت جهانباني بکمبایت نزول اجلال فرمودند - و ساحل دریای شور مخیم سرادق اقبال شد - و ازانجا جمعی را بتعاقب سلطان بهادر از کمبایت روانه ساختند - سلطان چون بدیپ درآمد بهادران نصرت‌قرین از نزدیکی دیپ بغنایم فراوان برگشته بکمبایت آمدند - و بتائیدات آسماني[6]

---

(۲) نسخهٔ [ط] کارگذار (۳) نسخهٔ [ح] پلهلي (۴) نسخهٔ [ج] کهنبایت
(۵) نسخهٔ [ط] و امیر هندو بیگ و شیخ بهلول و جمعی دیگر را (۶) نسخهٔ [ط] آسماني و توفیقسمات ازلي •

Digitized by Google

پیوست - و خلعت سرفرازي یافت - و روزِ چهاردهم سلطان بهادر از راههای مختلف گشته از طرفِ دروازهٔ چولي[2] مهیسر بر قلعهٔ مندو برآمد - و سخنِ صلح درمیان آورد که گجرات و چیتور (که الحال بدست آمده) بسلطان باشد - و مندو و آنحدود بملازمانِ حضرتِ جهانباني متعلّق شود - مولانا محمّد پیرعلي[3] از طرفِ حضرتِ جهانباني و صدر خان از طرفِ سلطان بهادر در نیلي سبیل[4] باهم نشسته قرار دادند - در آخرِ همین شب حارسانِ قلعه از محنتِ تردّد مانده شده‌بودند که از عقبِ قلعه سپاهِ نصرت‌قرین مقدارِ دویست نفر بعضے نردبانها نهاده و برخے بطنابها دست زده بقلعه برآمدند - و از دیوارِ حصار خود را بپایان انداخته دروازهٔ قلعه را (که دران سمت بود) کشودند - و اسپان را درآورده سوار شدند - و سپاهیانِ دیگر از راهِ دروازه درآمدند - خبر بصاحبِ مورچل (که ملّوخانِ مندووالي بود - و لقبِ قادرشاهي داشت) رسید - خود را بر اسپ گرفته تاخته تاخته پیشِ سلطان آمد - سلطان هنوز در خواب بود - از آوازِ قادرشاه بیدار شده درمیانِ خواب و بیداري رو بگریز نهاد - و با سه چارے بیرون شتافت - و در اثنای راه بهوپت رای ولدِ سلهدي (که از جملهٔ مجلسیانِ او بود) با مقدارِ بیست سوار از عقب آمده ملحق شد - و چون بدروازهٔ سرِ میدان رسیدند از سپاهیانِ نصرت‌قرین قریب بدویست سوار روبروی آمدند - سلطان خود اوّل بر اینها تاخت - و چندے دیگر متعاقبِ او تاختند - آخر فوج شکافته با ملّوخان و یک ملازمِ دیگر بدر رفت - و بقلعهٔ سونکر[5] آمد - و اسپان را طنابها بسته پایان فرستاد - و خود نیز بهزار تعب فرودآمده راهِ گجرات گرفت - و در نواحیِ قلعه قاسم‌حسین خان ایستاده‌بود - بوري[6] نام اوزبکے (که از نوکریِ سلطان گریخته ملازمِ قاسم‌حسین خان شده‌بود) سلطان را شناخت - و بخان گفت - خان از کهنه‌عملگي شنیده را ناشنیده انگاشت - تا آنکه سلطان نیم جانے بسلامت برد - و تا رسیدن بقلعهٔ جانپانیر هزار و پانصد کس آمده بسلطان پیوستند - چون بقلعه رسید از خزاین و نفایسِ آنجا آنچه توانست به بندرِ دیپ فرستاد ٭

سخن چون باینجا رسید اندکے از آغازِ این فتحِ سعادت‌انجام گفتن چاره نیست - چون بهادرانِ نصرت‌پیشه اینچنین تیزدستي نموده بالای قلعهٔ مندو رفتند و اینچنین کارنامهٔ جلادت نمودند دران سحر خبرِ مشخّص بیرون نیامد - چون دو ساعت از روز گذشت خبرِ

---

(۲) نسخهٔ [ا] چولي مهیر - و نسخهٔ [ج] جولي منیر - و نسخهٔ [ز] چولي میسر (۳) نسخهٔ [ج ه] یرغلي (۴) در [بعضے نسخه] سنبل (۵) نسخهٔ [ز] سونگیر (۶) نسخهٔ [ب د] نوري ٭

Digitized by Google

و بحیله و روباه‌بازي عساکرِ فیروزي‌مآثرِ پادشاهي را بر مجرای توپخانه رسانیدند - و بیکبار توپها را آتش دادند - آن روز بعضے مردمِ پادشاهي را چشمِ زخم رسید - بعد از هفده روز (که ساعتِ مختار بود) حضرتِ جهانباني قرار دادند که بر سرِ اردوی سلطان بهادر رفته جنگ اندازند - درین میان روز بروز کارِ گجراتیان به بیم و هراس بیشتر مي‌کشید - و بیدولتي را اسباب آماده‌تر میگشت - تا آنکه بمحضِ اقبالِ[2] ازلي شبِ یکشنبه بیست ویکم شوّالِ سالِ مذکور سلطان‌بهادر خود ویران شده بفرمود تا تمامِ ضربزنها و دیگهای کلانرا پردارو کرده آتش دادند تا همه درهم شکستند - چون شام درآمد سلطان بهادر با میران[3] محمّد شاه[4] و پنج شش کس از نزدیکانِ خود از فرجهٔ سراپرده برآمده رو بجانبِ آگره کرده بجهتِ پی‌غلط کردن بجانبِ مندو روانه شد - و صدرخان و عمادالملك خاصه خیل هردو باتّفاقِ هم با بیست هزار سوار از راهِ راست متوجّهِ مندو شدند - و محمّد زمان میرزا با جمعے جهتِ فتنه و فساد بصوبِ لاهور رفت - آن روز غریب غریو و غوغا و آشوب از لشکرِ گجراتیان برخاست - و حقیقتِ حال در اردوی معلّی ظاهر نبود - و حضرتِ جهانباني با سي‌هزار سوار از شام تا صبح مسلّح ایستاده‌بودند - و انتظارِ ظهورِ تباشیرِ فتحِ غیبي داشتند - تا آنکه بعد از یکپاس روز معلوم شد که سلطان‌بهادر بصوبِ مندو فرار نموده‌است - بهادرانِ لشکرِ فیروزي‌مند باردوی سلطان‌بهادر آمده دست بغارت کشودند - و اسباب و اموال و فیل و اسبِ فراوان بدست درآمد - و خداوند[5] خان (که هم استاد و هم وزیرِ سلطان مظفّر بود) بدست افتاد - و آنحضرت او را بنوازشهای پادشاهانه اختصاص فرموده در ملازمت نگاهداشتند - و یادگار ناصر میرزا و قاسم سلطان و میرهندو بیگ را با لشکرِ گران عقبِ لشکرِ گریخته فرستادند *

آرے - هرکس که به تیره‌رایان نشیند تیره‌رای شود - خصوصًا عهد و پیمان شکسته با چنین خدیو[6] جهان (که قبلهٔ صدق و سداد باشد) شعبده‌بازانه پیش‌آمده نردِ مخادعت[7] بازد هراینه او را چنین روز[8] پیش آید - مجمل آنکه چون صدرخان و عمادالملك ازانجا روان شدند راست بقلعهٔ مندو برآمدند - و حضرتِ جهانباني نیز متعاقبِ عساکرِ منصوره آمده در بغلچه[9] نزولِ اجلال فرمودند - و دورِ قلعه مخیّم[10] اقبال گشت - و رومي خان از لشکرِ مخالف گریخته بملازمت

---

(۲) نسخهٔ [ب] تائید اقبال ازلي (۳) نسخهٔ [ا] با میرزا محمد شاه (۴) نسخهٔ [ز] شجاع
(۵) نسخهٔ [ح] خداپنده خان (۶) نسخهٔ [ح] خدیو جهان‌آرا (۷) نسخهٔ [د] مخالفت
(۸) نسخهٔ [ح ط] روز بد (۹) نسخهٔ [ب] بغلچهٔ مندو (۱۰) نسخهٔ [ط] مضرب خیام ظفر انتظام*

Digitized by Google

بود) از دو جانب این دو لشکر فرود آمد - و میانِ هراولِ حضرتِ جهانباني بچکهٔ[۲] بهادر و جمعے و میانِ هراولِ سلطان بهادر سیدعلیخان[۳] و میرزامقیم (که خراسان خان خطاب داشت) کارزار پیوست - و مخالفان را شکست افتاد - و سلطان بهادر نیز شکسته‌خاطر شد - تاجخان و صدر خان باو گفتند که لشکرِ ما بتازگي فتحِ چیتور کرده - و هنوز چندان ضرب و حربِ لشکرِ پادشاهي ندیده - بدلِ قوي بکارِ جنگ خواهدپرداخت - توقّف ناکرده متوجّهِ جنگ باید شد - رومي خان (که توپخانه حوالهٔ او بود) و جمعے دیگر بسلطان گفتند[۴] که توپخانهٔ عظیم همراه داریم - باوجودِ چنین استعدادِ آتشبازي خود را بر تیغ زدن چه معني دارد - مناسب آنست که حصارِ ارابه کرده بدورِ آن خندق زده اوّل این سلاحِ دوردست را کار فرمائیم - تا لشکرِ مخالف روز بروز تنقیص پذیرفته از هم پاشند - و جنگِ تیر و شمشیر بجای خود است - آخر برهمین قرار ایستادند - همواره هنگامهٔ جنگ گرم مي‌شد - و پیوسته شکست بر گجراتیان مي‌افتاد *

و از سوانحِ اقبال آنکه روزے جمعے از بهادران و یکّه‌جوانان بزمِ باده‌پیمائي گرم کرده‌بودند - و هر یکے سرخوش گشته سخن از مردانگي میراند - یکے را که هوشِ معـــامله‌داني[۵] کمتر مانده‌بود بحکایت درآمد که از گذشته تا کی حرف‌سرائي شود - امروز غنیم[۶] در برابر است - متوجّهِ او بایدشد - و عیارِ کارِ خود را ظاهر ساخت - و بے آنکه بهوشیارانِ لشکرِ منصور آگاهي افتد این[۷] بزم‌آرایانِ مي‌گسار (که قریبِ دویست کس بودند) مسلّح شده بر سرِ اردوی غنیم روان شدند - چون نزدیك رسیدند یکے از اعیانِ گجرات با قریبِ چهارهزار کس (که بیرونِ اردو آمده پاس میداشت) پیش آمد - و عرصهٔ نبرد آنچنان آراسته گشت که بگفت درنیاید - و گجراتیانرا دل از دست رفت - و انهزام یافته باردو درآمدند - و این رزم‌دوستان کارنامها کرده معاودت نمودند - صیتِ این دلیري و دلاوري آرام‌ربای لشکرِ سلطان بهادر شد - و بعد ازان از قلعهٔ ارابهٔ خویش کم کسے برآمدے - و پیوسته سپاهِ نصـــرت‌قرین باطراف و جوانب رفته راهِ آمد و شدِ غلّه میزدند - تا آنکه در اردوی گجراتیان قحطِ عظیم پدید آمد *

روزِ عیدِ رمضان محمّد زمان میرزا با پانصد ششصد کس قدم جرأت پیش‌نهاده برآمد - و ازین طرف نیز جمعے بجنگ پیش‌آمدند - دو سه مرتبه مردمِ گجرات تیر انداخته گریختند -

---

(۲) نسخهٔ [ح] چکه بهادر (۳) نسخهٔ [ح] رشید علیخان (۴) نسخهٔ [ط] معروض داشتند (۵) نسخهٔ [ب] معامله فهمی (۶) نسخهٔ [ا د ه] که غنیم (۷) نسخهٔ [ح] این بزم آرایان و میکشان *

Digitized by Google

ذکر نهضت حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر گجرات و شکست سلطان بهادر و فتح آن ممالک

هرچند خاطرِ جهانگشای از اندیشهٔ تسخیرِ ولایتِ گجرات فارغ بود (که والیِ آنجا پیوسته راهِ وفاق و اخلاص می‌پیمود) لیکن چون جهان‌آفرین خواهد (که ملکے را بفرِ قدوم دادگرے آرایش بخشد) ناگزیر اسبابِ آنرا آماده سازد - و مصداقِ این معنی کردارِ والیِ گجراتست که از غرورِ ذاتی و هجومِ خوشامدگویان و فزونیِ مستی و مستان و کمیِ هشیاری و هشیاران بے جهتے نقضِ عهود و نقضِ روابطِ صوری نمود[۲] - و مصدرِ چندین امورِ ناملایم شد - لاجرم همّتِ والا تقاضای آن نمود که موکبِ عالی متوجّهِ گجرات گردد - و بنابران در اوائلِ جمادی‌الاولی (۹۴۱) نهصد و چهل و یکم بقایدِ دولت و هدایتِ اقبال بساعتِ مسعود پای‌عزیمت در رکابِ سعادت نهاده عنانِ اقبال بعزمِ تسخیرِ گجرات معطوف داشتند - چون نزدیکِ قلعهٔ رای‌سین نزولِ اجلال اتّفاق افتاد اهلِ قلعه عرایض با پیشکشهای گرامی فرستادند که قلعه از پادشاه است و ما بندهٔ پادشاهیم - هرگاه کارِ سلطان بهادر ساخته‌شود این قلعه چه خواهدبود - الحق چون مقصد فتحِ ممالکِ گجرات بود بآن مقیّد ناشده متوجّهِ ولایتِ مالوه شدند - و چون سارنگپور مخیّمِ سرادقاتِ اقبال شد طنطنهٔ یورشِ جهانگشای و کوچ بکوچ نهضتِ اعلامِ منصورهٔ بسلطان بهادر (که قلعهٔ چیتور را محاصره داشت) رسید - از خوابِ غفلت بیدار شده بملازمانِ خود مشورت نمود - جمعے بران شدند که مهمِّ قلعه همه وقت میسّر است - و از اهلِ قلعه بالفعل ضررے نمی‌رسد - مناسبِ وقت آنست که مهمِّ قلعه را موقوف داشته روبروی لشکرِ پادشاهی شویم - صدر خان (که سرآمدِ طبقهٔ علم و فضل بود - و در جرگهٔ سپاهیان صاحبِ منصبِ والا گشته باصابتِ رای و تدبیر میزیست) گفت مناسب آنست که کارِ قلعه را (که نزدیک رسانیده‌ایم) بآخر رسانیم - و ما که بر سرِ کفّار آمده‌باشیم پادشاهِ اسلام بر سرِ ما نخواهدآمد - و اگر بیاید در ترکِ غزا و جنگ با او معذور باشیم - این رای پسندیدهٔ خاطرِ سلطان بهادر آمد - و از روی استقلال ثباتِ قدم ورزید - تا آنکه در سیومِ شهرِ رمضان (۹۴۱) نهصد و چهل و یک سلطان قلعهٔ چیتور را مفتوح ساخت - و بصوبِ موکبِ عالی روان شد - مخیّمِ سرادقاتِ اقبال عرصهٔ اُجین بود - چون جسارتِ سلطان‌بهادر بمسامعِ علیّه رسید آنحضرت نیز تیزتر توجّه فرمودند - و در نواحیِ مندسور (که از مضافاتِ مالوه است) در کنارِ کولاب (که در کلانی و پهناوری دریائے[۳]

---

(۲) نسخهٔ [ح] نموده مصدر (۳) نسخهٔ [ج] دریاوش •

Digitized by Google

دورویه[۲] متوجّهِ آگره شد - و سلطان ابراهیم بقصدِ پیکار برآمد - و نزدیکِ هودل چون هر دو فریق بهم رسیدند سلطان علاؤالدّین مقاومتِ جنگِ صف را در خود ندیده شبیخون آورد - و کارے نساخت - و خسران‌زده باز گشت - و از راهِ سالوسي و بدرونی بکابل رفت - و در جنگِ ابراهیم از سپاهیِ لشکرِ منصور بود - و تاتار خان بگجرات شتافت - و سلطان بهادر او را اعتبار کرد - و حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني بعد از فتحِ هندوستان بر مکامنِ خاطرِ او آگاهي یافته ببدخشان فرستادند - و بدستگیریِ[۳] افغانانِ سوداگر از قلعهٔ ظفر گریخته بافغانستان آمد - و ازانجا ببلوچستان پیوست - و ازان دیار بگجرات شد *

القصّه چون این فوجها روانه شدند تاتار خان دست بخزانه[۴] نهاده[۵] بجمعِ لشکر پرداخت - و قریبِ چهل‌هزار سوار از افغان و غیره برو گردآمدند - تا آنکه آمده بیانه را گرفت - و چون بحضرتِ جهانباني (که بیورشِ تسخیرِ ممالکِ شرقیّه نهضت فرموده‌بودند) این خبر رسید عنانِ توجّه مصروف ساخته در زودترین هنگامے بدارالخلافهٔ آگره نزولِ اجلال[۶] فرمودند - و میرزا عسکري و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان و میر فقیر علي و زاهدبیگ و دوست‌بیگ را با هژده هزار سوار بدفعِ این فتنه روانه‌ساختند - و فرمودند که دفعِ این فوجِ بزرگ (که بخیالِ تباه دهلي‌رویه مي‌آید) در معني امتیصالِ فوجهای دیگر است - پس همان بهتر که همّت بر دفعِ همین[۷] فوج گماشته شود - و چون افواجِ قاهره نزدیکِ لشکرِ مخالف رسید ترس بر لشکرِ غنیم غالب آمده هر روز جمعے از ایشان جدا میشدند - چنانچه لشکرِ مخالف رفته رفته در اندک زمانے بسه‌هزار سوار کشید - چون بابرامِ تمام این لشکر اختیار کرده‌بود و مبلغِ کثیر خرج شده نه رای رفتن داشت - و نه روی جنگ‌کردن - آخر دست از جان شسته در مندرایل بمعرکه درآمد - و چندانکه توانائي داشت دست[۸] و پا زده آخرکار بیدست و پا شده هدفِ تیرِ هلاک و علفِ تیغِ مبارزانِ سفّاک گشت - و از پراگندگیِ این لشکر همان طور که بر خاطرِ اقدس پرتو افتاده‌بود بظهور آمد - و آن دو فوجِ دیگر از میتِ نصرت و اقبالِ لشکرِ منصور خودي‌خود[۹] پراگنده شدند *

---

(۲) در [اکثر نسخها] دو روی (۳) نسخهٔ [ا] و بدستیاریِ (۴) نسخهٔ [ا] بخزانها (۵) نسخهٔ [ج] کرده (۶) نسخهٔ [ا ب ح] اقبال (۷) نسخهٔ [ح] این‌فوج بزرگ (۸) در [اکثر نسخه] دست و پا زد - و آخر کار (۹) نسخهٔ [ا] بخودي خود - و نسخهٔ [د] خود بخود *

Digitized by Google

مع‌الفارق را چه پایهٔ قبول - آن چیزِ[۲] دیگر بود - و این طرزِ دیگر است - و شاید از جرایدِ تواریخ معلوم شده‌باشد که حضرتِ صاحب‌قرانی باوجودِ خلافی که از ایلدرم بایزید بظهور آمده‌بود بالطّبع بیورشِ روم مایل نبودند چه مشارالیه بجنگِ فرنگ اشتغال میداشت - امّا چون قرایوسف ترکمان و سلطان احمد جلایر گریخته پیشِ او رفتند آنحضرت چندین مرتبه او را بنصایحِ ارجمند از رعایتِ آنها منع‌فرمودند - چون[۳] او از قبولِ این امر سر باز زد آنچه مقدورِ همّت بود بظهور رسید - سلطان‌بهادر از تنک‌شرابی و بدمستی جوابِ هوشمندانه ننوشت - درینمیان[۴] تاتار خان سخنانِ دور از کار (که فریبندهٔ کوته‌اندیشان تواند بود) بسلطان‌بهادر میگفت - و در روان‌ساختنِ خود بسمتِ ممالکِ محروسه مبالغه داشت - و اظهار میکرد که لشکرِ پادشاهی بعشرت خو کرده فراغت‌دوست شده‌است - و آنچنانکه سلطان دیده‌بودند نمانده - بنا بر تسویلاتِ فتنه‌انگیزان سلطان بهادر اسبابِ روان‌شدنِ تاتار خان آماده ساخته بیست کرور زرِ قدیمِ گجرات (که چهل کرورِ معمولِ دهلی است) بقلعهٔ رنتهنپور[۵] فرستاد که بصلاحِ تاتار خان در مواجبِ سپاهی نو خرج کرده‌شود - و سلطان علاؤالدّین پدرِ تاتارخان را با فوجِ عظیم بجانبِ کالنجر فرستاد که دران ناحیت رفته شورش افزاید[۶] - و برهان‌الملک ملتانی[۷] و طایفهٔ از گجراتیان را نامزد ساخت که بحدودِ ناگور شتافته عزیمتِ پنجاب نمایند - و بخیالِ آنکه در لشکرِ منصور سراسیمگی پدید آید لشکرِ خود را متفرّق ساخت - هرچند تیزهوشانِ کاردان گفتند (که یکجا رفتنِ لشکر مناسب می‌نماید) سودمند نیامد - و نیز بےمیمنتیِ پیمان‌شکنی را برمز و تصریح بر لوحهٔ ظهور نگاشتند فایده نکرد - و بخود اندیشهٔ نادرست راه داد که چون طبقهٔ لودیان دعویِ ریاستِ هندوستان دارند تلاشِ ایشان در پیمانِ سلطان مضرّتے ندارد - و نتایجِ نقضِ عهد بسلطان عاید نخواهدشد - تاتار خان را بعزیمتِ بے اصل روانهٔ سمتِ دهلی ساخت - و خود را خارج و داخل ساخته داعیهٔ محاصرهٔ قلعهٔ چیتور پیش‌گرفت - تا هم این قلعه را بگشاید - و هم در وقتِ حاجت میان بامدادِ لودیان بندد *

پوشیده نماند که سلطان علاؤالدّین عالم خان نام داشت - او برادرِ سکندر لودی و عمِّ سلطان ابراهیم بود - بعد از قضیّهٔ سلطان سکندر با سلطان ابراهیم مخالفت نمود - و در حدودِ سرهند دعویِ سلطنت کرده سلطان علاؤالدّین خطابِ خود ساخت - و باتّفاقِ جمعے از افغانان

---

(۲) نسخهٔ [ه] چیزے (۳) نسخهٔ [ط] چون قیصر روم (۴) نسخهٔ [ا] و درینمیان (۵) نسخهٔ [ج] رنتهنبور (۶) نسخهٔ [ج ز] افزایند (۷) نسخهٔ [ز] بنیاني *

Digitized by Google

وا مي‌نمود - و سلطان بهادر چندان مقيّد نميشد - تا آنكه روزے پوست كنده بتاتار خان گفت كه من تماشاگرِ دستبردِ اين سپاهِ شگرف بوده‌ام - لشكرِ گجرات حريفِ[۲] ايشان نيست - من بتدبير و حيل لشكرِ ايشانرا بخود رام خواهم‌ساخت - و بهمين نيت ابوابِ خزاين گشاده زربخشي كردے - و ازين جنس لشكر (كه حكمِ نمودِ بےبود داشت) تا ده هزار كس‌ملازمِ خود ساخته‌بود - درين اثنا محمّد زمان ميرزا باتفاقِ نوكرانِ يادگار بيگ طغائي (كه نگاهبانانِ او بودند) از بندخانه برآمده بگجرات رفت - و والئ آنجا بمقتضاى سوداى خامے كه مي پخت آمدنِ ميرزا را غنيمت دانسته در مراعاتِ احوالِ او بپرداخت - حضرتِ جهانباني بسلطان بهادر نوشتند كه مقتضاى مواثيق و عهود آنست كه جماعهٔ (كه حقوقِ خدمت بعقوق مبدّل گردانيده بآنصوب گريخته رفته‌اند) گرفته بدرگاهِ معلّى فرستنـــد - يا آنكه از پيشِ خود رانده اخراج نمايند - تا آثارِ يكجهتي بر عالميان ظاهر گردد - سلطان بهادر از معامله‌نافهمي يا مستئ دنيا در جواب نوشت كه اگر بزرگ‌زادهٔ بما پناه آورد و بقدر رعايتے يابد بقاعدهٔ محبّت و اخلاص منافاتے ندارد - و بعهود و مواثيق مضرّتے نميرساند - چنانچه در زمانِ سلطان سكندر لودي با آنكه درميانِ ايشان و سلطان‌مظفّر كمالِ موافقت بود سلطان علاءُالدّين برادرِ او و چندين سلاطين‌نژادان بتقريبات از آگره و دهلي بگجرات آمدند - و آثارِ مردمي ديدند - و اينمعني اصلا باعثِ فتور در موادّ مودّت[۳] نگشت - حضرتِ جهانباني منشورِ سعادت در جواب فرستادند باين مضمون كه علامتِ رسوخ و ثبات بر جادهٔ عهد و پيمان غير ازين نيست كه امرے (كه موجبِ تزلزلِ اركانِ صداقت بوده‌باشد) مطلقًا بعمل نيايد تا رخسارِ وفاق بناخنِ خلاف خراشيده نگردد - و اين دو بيت دران جريدهٔ اقبال درج بود[۴] *

* بيت * * اى آنكه لاف ميزني از دل كه عاشق است *
* طوبى لك از زبانِ تو با دل موافق است *

* ديگر * * درختِ دوستي بنشان كه كامِ دل ببار آرد *
* نهالِ دشمني بر كن كه رنجِ بيشمار آرد *

زنهار صدهزار زنهار - پندِ مارا بگوشِ هوش شنيده آن‌مخذول را بپايهٔ سريرِ اعلى فرستند - يا دستِ رعايت از تربيتِ او بازداشته دران ولايت نگذارند - والّا بكدام دليل اعتماد بر موافقت توان كرد - و عجب كه اين واقعه را قياس بر قضيّهٔ علاءُالدّين و امثالِ او كرده‌اند - اين قياس

---

(۲) نسخهٔ [۵] از حريفان ايشان (۳) نسخهٔ [۵] محبت و مودت (۴) نسخهٔ [۱] بودند *

Digitized by Google

هرکه گرد تو چو پرگار نگشت * او ازین دایرهٔ بیرون بادا

کامران تا که جهانراست بقا * خسرو دهر همایون بادا

و همانا که دعای او باجابت رسیده‌بود که بمقتضای کم‌اخلاصی از دایرهٔ اعتبار بلکه از دایرهٔ هستی بیرون آمد چنانچه در جای خود گذارش یابد - و بالجمله آنحضرت بمقتضای رافت ذاتی نظر بر ظاهر انداخته او را مشمول مراحم خسروانی میداشتند - و بمحض التفات جایزهٔ غزل تقریب ساخته حصار فیروزه را شفقت فرمودند - و همواره میرزا پاس ظاهر داشته در موقف فرمانبرداری می‌ایستاد - و مشمول عواطف و محفوف عنایات میشد - و در (۹۳۳) نهصد و سی و سه هلالی ایالت قندهار را میرزا کامران بخواجه‌کلان‌بیگ داد - و باعث برین آنکه میرزا عسکری بکابل می‌آمد - در اثنای راه بهزارها جنگ کرده شکست یافت - میرزاکامران را این ناخوش آمد - و قندهار ازو تغیّر کرد *

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر بنگاله و فسخ عزیمت و مراجعت بمستقر[۲] خلافت

چون خاطر مقدس حضرت جهانبانی از مهمات ممالک محروسه فارغ شد در (۹۴۱) نهصد و چهل و یک عنان عزیمت بفتح دیار[۳] شرقی معطوف داشتند[۴] که به نیروی اقبال ممالک بنگاله مفتوح شود - رایات اقبال بقصبهٔ کنار (که در حدود کالپی است) رسیده‌بود بمسامع[۵] علیه رسید که سلطان بهادر محاصرهٔ قلعهٔ چیتور[۶] نموده جمعی‌کثیر همراه تاتارخان پسر سلطان علاءالدین کرده‌است - و او باندیشهٔ تباه خیالت محال در سر دارد - آنحضرت باستشارهٔ بخت بیدار درجمادی‌الاولی (۹۴۱) نهصد و چهل و یک توجه بر دفع مخالفان گماشته کوس مراجعت بلندآوازه کردند *

بر معتبصران کارآگاه پوشیده نیست که سلطان‌بهادر همیشه در اندیشهٔ بلندپروازی می‌بود - و خار آرزوی تباه در کام جان شکسته میداشت - اما چون پیش از عهد ایالت گجرات (که مجرّدانه میگشت) بچشم عبرت کارنامهٔ جنگ حضرت فردوس‌مکانی گیتی‌ستانی را (که بسلطان ابراهیم واقع شد) دیده‌بود بهیچ وجه مقابلهٔ سپاه نصرت‌قرین این دودمان عالی بخود قرار نمیداد - و اینمعنی را مکرّر بمحرمان خاص خود اظهار میکرد - چون تاتار خان آمده او را دید همواره مقدمات باطل خاطرنشان میکرد - و پیش‌آمدن از حریم ادب را آسان

---

(۲) نسخهٔ [ب] بدارالخلافه (۳) نسخهٔ [ج ح] ممالک شرقیه (۴) نسخهٔ [د] ساختند (۵) نسخهٔ [ب ط] که بمسامع (۶) نسخهٔ [ا ب] چتور - و نسخهٔ [ز] جیپور *

Digitized by Google

هرگاه تاج دولت بتارک دولتمندے سربلندي یافته حمایت ایزدي و صیانت الٰهي نگاهبانی او کند اندیشهٔ تباه را جز تباهي‌شدن چه گزیر - و چنین روایت کنند که دران ایّام میر یونس‌علي بحکم حضرت گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني حاکم لاهور بود - میرزا کامران این اراده بخاطر آورده با قراچه[۲] بیگ از راه مکر و تلبیس شبے اعراض کرد - و سخنان درشت با او گفت - و قراچه بیگ شب دیگر با سپاهیان خود از اردوی میرزا گریخته بلاهور آمد - و میریونس‌علي مقدم او را گرامي داشته کمال مردمي بجای آورد - و اکثر اوقات او را بمنزل خود مي‌طلبید - و باهم صحبت دوستانه میداشتند - و قراچه‌بیگ منتظر فرصت مي‌بود - تا آنکه شبے در مجلس شراب در هنگامیکه سپاهیان عمدهٔ او بجایگیر رفته‌بودند گرفته در بند کرد - و کسان خود را بر[۳] دروازهای قلعهٔ لاهور تعیّن کرد - و بتعجیل بطلب میرزاکامران کس فرستاد - میرزا (که منتظر این معني بود) ایلغار کرده زود خود را بلاهور رسانید - و شهر را متصرّف گشت - و میر یونس‌علي را از بند برآورده عذرخواهي کرد - و گفت اگر اینجا میباشید حکومت لاهور تعلّق بشما دارد - میریونس‌علي قبول[۴] خدمت او نکرد - و ازو رخصت گرفته متوجّه ملازمت حضرت جهانباني جنّت‌آشیاني گشت - و میرزا کامران کسان خود را بپرگنات سرکار پنجاب تعیّن نمود - و تا کنار آب ستلج (که بآب لودهیانه اشتهار دارد) بتصرّف درآورد - و از راه گریزت ایلچیان دانا[۵] فرستاده اظهار عقیدت و اخلاص نمود - و استدعای مقرّر داشتن این محال کرد - حضرت جهانباني نیز ازانجا که دریای جود ایشان موج‌خیز بود این‌محال را بمقتضای نسبت عقیدت ظاهري و پاس نصایح دولت‌افزای حضرت گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني برو مسلّم داشتند - و فرمان معلّی در مسلّم داشت کابل و قندهار و پنجاب شرف نفاذ یافت - و میرزا ازین عاطفت غیرمترقّب شکرانها بجای آورد - و پیشکشها بدرگاه والا فرستاد - و بعد ازین پیوسته ابواب رُسل و رسایل مفتوح داشته مدایح حضرت جهانباني گفته فرستادے - ازانجمله دفعه این غزل گفته بملازمت آنحضرت فرستاد *

* غزل *

حسن تو دمبدم افزون بادا * طالعت فرّخ و میمون بادا

هر غبارے که ز راهت خیزد * نور چشم من محزون بادا

گرد کان از ره لیلي آید * جای او دیدهٔ مجنون بادا

---

(۲) نسخهٔ [ج ه] قراجه بیگ (۳) در [چند نسخه] در دوازهای (۴) نسخهٔ [ب] قبول این معنی (۵) نسخهٔ [ا] کاردان *

Digitized by Google

بوده دایم خدمت کردے - و در هنگامیکه رایات جهانگشای برای تنبیه و تادیب سلطان بهادر بمالوه رسید آن بےسعادت از موکب همایون گریخت[۲] - و در سنه (۹۳۹) نهصد و سي و نه که ببن و بایزید از گروه افغانان سر فتنه[۳] برداشته‌بودند آنحضرت متوجه شرق‌رویه شدند - بایزید در مبارزت بهادران اخلاص‌گزین به نشیب‌آباد عدم فروشد - و خس و خاشاک آشوب این گروه اشرار را پاک ساخته و سلطان جنید برلاس را جونپور و آنحدود مرحمت نموده بمرکز خلافت مراجعت فرمودند *

چون طنطنهٔ ملک‌گیري و فیروزمندی آنحضرت باقطار ممالک بلندي یافت در (۹۴۰) نهصد و چهل فرمانروای گجرات سلطان بهادر تحف و هدایا مصحوب ایلچیان دانشور فرستاده محرک سلسلهٔ اخلاص[۴] شد - و آنحضرت فرستادهای او را بنوازش[۵] خسروانه ممتاز ساخته و مناشیر عنایت فرستاده خاطر او را مطمئن فرمودند - و همدرین سال قریب دارالملک دهلي بر کنار دریای جون شهرے اساس فرموده نام آنرا دین‌پناه نهادند - و یکے از نفسهٔ تاریخ آنرا شهر پادشاه دین‌پناه یافته - و بعد ازین محمد زمان میرزا و محمد سلطان میرزا با پیرش الغ میرزا طریق بغی و عدوان پیش‌گرفتند - و آنحضرت عنان عزیمت بجانب این گروه منعطف ساخته بر کنار گنگ[۶] نواحی بهوجپور نزول اجلال فرمودند - و یادگار ناصرمیرزا را با لشکر گران از آب گذرانده بر سر باغیان فرستادند - او بتائید ایزدي جنگ‌کرده مظفر گشت - و محمد زمان‌میرزا و محمدسلطان میرزا و ولي‌خوب میرزا بدست افتادند - محمد زمان را مقید ساخته به بیانه فرستادند - و آن دو کس را در چشم میل کشیده از پایهٔ اعتبار انداختند - و محمد زمان میرزا قدر عنایت ندانسته فرمان لباسي ظاهر ساخته از بند برآمد - و گریخته[۷] بطرف گجرات پیش سلطان‌بهادر رفت - و اکثر ممالک معمورهٔ دلگشای هندوستان (که در زمان سعادت‌پرتو حضرت فردوس‌مکاني گیتي‌ستاني از عدم فرصت و قلت مجال[۸] مفتوح نشده بود) ببازوی دولت و نیروی اقبال خود تسخیر نمودند *

ذکر آمدن میرزا کامران از کابل به پنجاب

چون میرزا کامران خبر شکارشدن حضرت گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني شنید از روی بیحوصلگي میرزا عسکري را قندهار سپرده متوجه هندوستان شد که شاید کارے تواند پیش‌برد -

---

(۲) نسخهٔ [ح] گریخته رفت (۳) نسخهٔ [ا] سر برداشته بودند - و نسخهٔ [ز] فتنه برداشته‌بودند (۴) نسخهٔ [ط] یکجهتي (۵) نسخهٔ [ب] بنوازشهاي (۶) نسخهٔ [ه] آب گنگ (۷) نسخهٔ [ا] و ازانجا گریخته (۸) نسخهٔ [ح] مجال *

Digitized by Google

غایتِ عدالت را کار فرمودند - و کمالِ انصاف بلکه وفورِ تفضّل و احسان بجای آوردند - و فوز بکمالاتِ معنوي (که سلطنتِ حقیقي همان تواند بود) آن خود عطیّهٔ الٰهي بود که اختصاص بوجودِ اشرفِ آنحضرت داشت که هیچ‌یک از اخوان را از نعیم[۳] آن موایدِ میراث بهرهٔ نرسید - و هر یکی از منسوبانِ درگاه را مواجب و مناصب عنایت فرمودند - محالِ جایگیرِ میرزا کامران کابل و قندهار مقرّر شد - و سرکارِ سنبل بمیرزا عسکري اختصاص یافت - و سرکارِ الور بمیرزا هندال مکرمت فرمودند - و بدخشان بمیرزا سلیمان مقرّر و مسلّم داشتند - و با تدبیرِ درست دلهای جمیعِ ارکانِ دولت و اعیانِ سلطنت و عمومِ افرادِ عساکرِ منصوره در قیدِ اطاعت و انقیاد آوردند - و هرکس که دمِ مخالفت میزد مثل محمّد زمان میرزا بن بدیع‌الزّمان‌میرزا بن سلطان حسین‌میرزا (که در خدمتِ حضرتِ فردوس‌مکاني گیتي‌ستاني بوده بدامادي آنحضرت مشرّف بود - و از کوته‌نظري و ناقص‌بیني آمتینِ منازعت مي‌افشانند) کمرِ خدمتگاري بر میانِ موافقت بست - و آنحضرت بدولت و اقبال بعد از پنج شش ماه بتسخیرِ قلعهٔ کالنجر متوجّه شدند - و قریبِ یک ماه آن قلعه را محاصره داشتند - چون کار بر اهلِ قلعه تنگ شد حاکمِ کالنجر اطاعت نموده دوازده من طلا با دیگر اسباب پیشکش فرستاد - و آنحضرت نظر بر الحاح و زاري او داشته او را بخشیدند - و ازانجا عَلَمِ[۴] مراجعت بر افراشته[۵] متوجّهِ قلعهٔ چنار شدند - و افواجِ گیتي‌ستان آمده بمحاصرهٔ آن پرداخت[۶] *

پوشیده نماند که این قلعهٔ فلک‌اساس در تصرّفِ سلطان ابراهیم بود - و از جانبِ او جمال‌خان خاصه خیل قارنگخاني بحراستِ او اشتغال داشت - بعد از قضیّهٔ سلطان ابراهیم چون پیمانهٔ عمرِ جمال‌خان از بداندیشیِ پسرِ نابرخوردارِ او پر شد شیرخان بفسون و فسانه کوچِ او را (که قاقِ ملک نام داشت - و در سیرت و صورت ممتاز بود) بزني خواست - و باین حیله اینچنین قلعهٔ عالي را بدست آورد - شیرخان چون از آمدنِ افواجِ جهانگشای آگاهي یافت جلال‌خان پسرِ خود را با جمعي از معتمدان دران قلعه گذاشته خود برآمد - و ایلچیانِ کاردان را فرستاده در گریزت سخن‌سرا شد - آنحضرت زمانه‌سازي فرموده سخنانِ[۶] او را بموقفِ قبول داشتند - و او عبدالرّشید پسرِ خود را برای خدمتِ حضرتِ جهانباني فرستاد - تا از صدماتِ مواکبِ پادشاهي محفوظ مانده اسبابِ نخوت و استکبار سرانجام دهد - این پسر پیوسته در ملازمت

---

(۲) نسخهٔ [د] نعم (۳) نسخهٔ [ا] اعلام (۴) در [بعضی نسخه] افراشته (۵) نسخهٔ [ا ب] پرداختند (۶) نسخهٔ [ز] سخن *

Digitized by Google

بنای دولت را اساس زرین نهاده - آری کسی را که فرمان‌روای جهان گردانند اوّل داد و دهش را بار کرامت[۲] فرمایند * شعر *

نه هر مردمی سرفرازی کند * سر آن شد که مردم‌نوازی کند

دد و دام را شیر ازان گشت شاه * که مهمان‌نواز است در صیدگاه

و یکی از فضلا تاریخ این موج بخشش را کشتی زر یافته - و از بدایت حال تا هنگام سرپرآرائی[۳] که سنّ اشرف به بیست‌وچهار رسیده‌بود آثار بختیاری و کامکاری از ناصیهٔ اقبالش پیدا - وانوار سری و سروری از لایحهٔ مجد و جلالش هویدا بود - و چگونه شعشعهٔ بزرگی و بزرگ‌منشی از جبین مبینش پیدا نباشد که حاملِ نورِ شهنشاهی و خازنِ گنجِ معارفِ الٰهی بودند - و همین نور بود که در فتوحاتِ حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی ظهور داشت - و همین نور بود که در اشراقاتِ انوارِ جهانگیری حضرتِ صاحبقرانی جلوه‌گر شد - و همین نور بود که از صدفِ بحرِ عفّتِ آلنقوا در نقابِ موالید از اصداف و لآلی شاهوار نمودار گشت - و همین‌نور بود که بروشنائی آن اُغز خان دولت‌آرای شد - و همین نور بود که از آدم تا نوح باندازهٔ استعدادات نورافزای بود - اسرار سواطع این نور و آثار عجایب این ظهور از دایرهٔ حصر و احصار بیرونست - هر کس را قوّتِ شناختِ کنهِ این معانی نیست - و قدرتِ دریافتِ این دقایق نی - و مجملاً حضرتِ جهانبانی به نیروی این نورِ ایزدی (که در چندین دهور و اعصار بروشی خاص لباسی مخصوص پوشیده جهان‌افروز[۴] بود - و نزدیکست که بظهورِ اعلی رسد - چنانچه فرِ بزرگیهای صوری و معنوی از پیشطاقِ پیشانی نورانی آنحضرت پرتوِ ظهور دارد - و کمالِ حیا با نهایتِ شجاعت در ذاتِ مقدّس فراهم آمده) همگی همّتِ عالی مصروفِ رضاجوئی پدرِ بزرگوارِ سپهرمقدار داشتند - و فرطِ شجاعت را با کمالِ تمکین و وقار پیوند داده‌بودند - و با این بزرگی و بزرگ‌منشی نگاهی بخود نینداختند - و خود را درمیان ندیدند - و لهٰذا بیمنِ نیتِ درست و همّتِ‌بلند بهر کاری که متوجّه شدند و بهرخدمتی که مامور گشتند فیروز آمدند - و در تمامی‌عمرِ سعادت‌قرین دانش را با دولت و دولت را با[۵] شفقت و مرحمت جمع ساخته جهان‌آرای بودند - در اقسامِ علوم خاصهٔ ریاضی در زمانِ خود نظیر و سهیم نداشتند - با صولتِ سکندری دانشِ ارسطو در ذاتِ عالی‌سمات فراهم بود - چون در متابعتِ مراسمِ وصیّت بتقسیمِ مملکتِ صوری پرداختند

---

(۲) نسخهٔ [ب] مکرمت (۳) نسخهٔ [ج] فرمانروائی و سریرآرائی (۴) در [بعضی نسخه] جان‌افروز (۵) نسخهٔ [ز] با شفقت جمع ساخته *

Digitized by Google

مقصودِ حقیقي آویزم - اکنون شروعِ مجملے از وقایعِ بدایعِ حضرتِ جهانباني جنّت‌آشیاني مي‌نمایم - که هم مقدّمهٔ نزدیکِ مقصدِ دوربینِ منست - و هم شرحِ احوالِ پیر و پادشاهِ مرا متضمّن - هم خدای مجازیٔ این خدیوِ الٰهي را پرده‌گشائي کرده تشنه‌لبانِ[۲] دانائي را بزلالِ معرفت سیراب میسازم - و هم خود را تشنه‌جگر بساحلِ دریای شرحِ شمایلِ قدسیّهٔ این کامل‌الذّات نزدیک میگردانم - حاشا حاشا بیانِ کمالاتِ این جوهرِ فرد کجا از مثلِ منے آید - ثناگوی او مثلِ اوئے مي باید - های های آن گوهرِ یکتای دریای معرفت را مثل کجاست - سخنِ خود را آبے میدهم - و برای خود کارے میکنم - دل را آشنای معرفت میسازم - و زبان را جلای معني مي‌بخشم - ای جویای دریافتِ سوانح آگاه‌باش و پذیرای سخن شو که ولادتِ باسعادتِ حضرتِ جهانباني جنّت‌آشیاني شبِ سه شنبه چهارمِ[۳] ماهِ ذیقعدهٔ (۹۱۳) نهصد و سیزده در ارکِ کابل از بطنِ مقدّسِ حضرتِ قدسي‌قباب پرده‌نشینِ سرادقاتِ عفافِ ماهم‌بیگم واقع شد - و آن عفّت‌پناه از دودمانِ اعیان و اشرافِ خراسانند - و بسلطان حسین‌میرزا نسبتِ خویشي دارند - و از بعضے ثقات شنیده‌شد که چنانچه نسبتِ والای والدهٔ ماجدهٔ حضرتِ شاهنشاهي بحضرتِ شیخ‌جام میرسد نسبتِ عالیٔ آن قدسي‌قباب نیز بهمان سلسلهٔ مقدّسه منتهي میشود - حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني وقتیکه بپرسشِ فرزندانِ سلطان حسین میرزا در هرات نزولِ اقبال ارزاني داشتند آن عصمت‌قباب را در حبالهٔ[۴] عقد درآورده‌بودند - مولانا مسندي تاریخِ ولادتِ آنحضرت سلطان همایون خان یافته - و شاهِ فیروز قدر - و پادشاهِ صف‌شکن - و کلمهٔ خوش‌باد نیز تاریخِ این زمانِ سعادت‌قران میشود که افاضلِ عصر یافته‌اند - و خواجه کلان ساماني گفته * شعر *

سالِ مولودِ همایونش هست * زادک اللّٰه تعالی قدرا

برده‌ام یک الف از تاریخش * تا کشم میل دو چشمِ بد را

جلوسِ آنحضرت برسریرِ فرماندهي نهم‌جمادی الاولی (۹۳۷) نهصد و سي و هفت در دارالخلافهٔ آگره بوده است - خیر الملوک تاریخِ جلوسِ اشرف شده - و بعد از چند روز سیرِ دریا فرموده‌اند - و سفاینِ[۵] طرب در بحرِ شوق درآورده یک کشتي پر از زر دران روز انعام کرده‌اند - و باین زربخشي

---

(۲) نسخهٔ [ج ه ح ط] تشنه‌دلان (۳) نسخهٔ [ح] چهارم ذیقعدهٔ (۴) نسخهٔ [ا] نکاح آورده‌بودند - و نسخهٔ [ه] عقد خود (۵) نسخهٔ [ه] سفاین شوق در بحر طرب *

Digitized by Google

دیگر میر درویش محمد ماربان - مرید و منظور ناصرالدین خواجهٔ احرار - در خوش‌صحبتی و نضیلت امتیاز داشت - و در بارگاه مقدس اعتبار تمام یافته‌بود *

دیگر خواند میر مورخ - و او فاضل[۲] و خوش‌صحبت[۳] بود - و تصانیف مشهور چون تاریخ حبیب‌السیر و خلاصة الاخبار و دستورالوزرا و غیره دارد *

دیگر خواجه‌کلان‌بیگ - از امرای بزرگ و اهل نشست بود - و در سنجیدگی اطوار و شایستگی فضائل ممتاز بود - برادرش کیچک خواجه مهردار و معتمد خاص و اهل نشست بود -

دیگر سلطان‌محمد دولدی - از امرای بزرگ بود - و اخلاق پسندیده داشت *

چون مقصود ازین شکرفنامه احوال سلسلهٔ علیهٔ حضرت شاهنشاهیست از احوال دیگران بازمانده شروع در قدمی[۴] اطوار حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی میکند - و باختتام سرگذشت[۵] این بزرگان خود را آمادهٔ احوال‌نویسی بزرگ دین و دنیا - و خدیو صورت و معنی‌میسازد *

حضرت[۶] جهانبانی جنت‌آشیانی نصیرالدین محمد همایون پادشاه غازی

مظهر کرامات عالی - مصدر الهامات متعالی - رافع سریر خلافت عظمی - ناصب لوای[۷] ریاست کبری - ملک‌بخش ممالک‌ستان - مسندنشین معادت‌نشان - موسس قوانین نصفت و عدالت - مرتب براین عظمت و جلالت - منبع عیون رافت و احسان - مورد انهار علم و عرفان - ابر مدرار صفوت و صفا - بحر مواج فتوت و وفا - حق‌گزین حقیقت‌شناس - کثرت‌آئین وحدت‌اساس هم پادشاه درویش‌نصاب - و هم درویش پادشاه‌خطاب - چمن پیرای نظام دین و دنیا - نخلبند بهار صورت و معنی - کرسی کرهٔ اسرار ابدی و ازلی - عضادهٔ اصطرلاب حکمت علمی و عملی - در صعاب[۸] ریاضت و منازل[۹] اناضت افلاطون یونانی - در فنون حکمت و مسالک همت اسکندر ثانی - گوهر هفت دریا و فروغ چهارگوهر - مطلع انوار اعظم و مشرق سعد اکبر - همای آسمان‌بال اوج بلندپروازی - نصیرالدین[۱۰] محمد همایون پادشاه غازی انارالله برهانه *

سبحان‌الله گویا بر نفس قدسی و نور قدوسی نقاب بشری و جلباب عنصری انداخته‌بودند - میدان عبارت در تکاپوی مداحش تنگست - و جولان اشارت از شهرستان مناقبش فرسنگ در فرسنگ - لله الحمد که نزدیک شد که بی‌اختیار دست از سلسلهٔ علیه باز داشته در دامن

---

(۲) نسخهٔ [ا ب د] فاضل خوش‌صحبت (۳) نسخهٔ [ج] طبع (۴) نسخهٔ [ج ح] احوال قدسی (۵) نسخهٔ [ج ح] احوال (۶) نسخهٔ [ط] ذکر جلوس حضرت (۷) نسخهٔ [ب] رایات (۸) نسخهٔ [ج] صفات (۹) نسخهٔ [ا ب د] مناهل (۱۰) نسخهٔ [ط] ابوالنصر نصیرالدین *

Digitized by Google

* مطلع اوّل * هلاک میکندم فرقت تو دانستم * وگرنه رفتن ازین شهر می‌توانستم

* مطلع دوم * تا بزلف سهیش دل بستم * از پریشانی عالم رستم

و آنحضرت را در عروض وسایل شریفست - و ازانجمله کتابیست مفصّل که شرح فن[۲] تواندبود - و ازانحضرت چهار فرزند سلطنت‌پیوند و سه دختر بلنداختر ماندند - اوّل حضرت جهانباني نصیرالدّین محمّد همایون پادشاه - دوم کامران میرزا - سیوم عسکری میرزا - چهارم هندال میرزا - صبیّات قدسیّات گلرنگ‌بیگم گل‌چهره‌بیگم گلبدن‌بیگم - این هر سه از یک والده اند *

و از اجلّهٔ اهل صحبت و ارباب قرب و اصحاب کمال (که در بساط عزّت حضرت فردوس‌مکانی کامیاب سعادت بودند) یکی میر ابوالبقا ست که در علم و حکمت پایهٔ بلند داشت *

دیگر شیخ زین[۳] صدر نبیرهٔ شیخ زین‌الدّین خوافی - بدو[۴] واسطه علوم متعارفه[۵] ورزیده بود - و حدّت طبع داشت - و از نظم و انشا آگاه بود - و بدوام صحبت آنحضرت امتیاز داشت - و در ایّام دولت حضرت جهانباني جنّت‌آشیانی امارت هم یافته‌بود *

دیگر شیخ ابوالوجد[۶] فارغي خال شیخ زین - خوش‌صحبت و خوش‌طبع بود - و شعر میگفت *

دیگر سلطان محمّد کوسه - لطیف‌طبع و شعرشناس بود - از مصاحبان میرعلی[۷] شیر - و در ملازمت معزّز میزیست *

دیگر مولانا شهاب معمّائي حقیری تخلّص - از علم و فضل و شعر نصیبهٔ وافر داشت *

دیگر مولانا یوسفي[۸] طبیب - او را از خراسان طلب فرموده‌بودند - در مکارم اخلاق و میمنت دست و مزید توجّه ممتاز بود *

دیگر مرخودائی کهنه‌شاعر بی‌تعیّن بود - بفارسی و ترکی شعر میگفت *

دیگر ملّا بقائی بود - در شعر سلیقهٔ درست داشت - در زمین مخزن بنام نامی آنحضرت مثنوی گفته‌است *

دیگر خواجه نظام‌الدّین علی خلیفه - در قدم خدمت و محرمیّت و رزانت عقل و استقامت تدبیر در نظر آنحضرت مرتبهٔ عالی داشت - و از فضائل و کمالات خصوصًا طب بهره‌مند بود *

---

(۲) نسخهٔ [ب] فن آن (۳) نسخهٔ [ح] شیخ زین‌الدین صدر (۴) نسخهٔ [ح] که بدو واسطه (۵) نسخهٔ [ط] متعارفهٔ زمانرا (۶) نسخهٔ [ح] ابوالوحید فارغی (۷) نسخهٔ [د] میر علی (۸) نسخهٔ [ه] یوسف *

Digitized by Google

و بتاریخ ششم جمادی‌الاولی (۹۳۷) نهصد و سی و هفت در چهارباغ (که بر لب آب جون در دارالخلافهٔ آگره سرسبزکردهٔ آن بهار اقبال بود) این عالم بیوفا را پدرود کردند - فضلای عهد در تواریخ و مراثی آنحضرت قصاید و تراکیب گفتند - ازانجمله مولانا شهاب[۲] معمائی این مصراع را تاریخ یافته *

* مصراع * * همایون بود وارث ملک وی *

محالست که کمالات ذاتی و صفاتی آن ذات قدسی‌آیات بدفترها گفته آید - مجملش آنکه اصول هشتگانهٔ جهانبانی را (که اول بخت بلند باشد - دوم همت ارجمند - سیوم قدرت کشورگشائی - چهارم ملکداری - پنجم کوشش در معموری بلاد - ششم صرف نیت[۳] بر رفاهیت عباد - هفتم خوشدل‌ساختن سپاهی - هشتم ضبط ایشان از تباهی) بتمام و کمال بر وجه مستوفی داشتند - و در فضائل مکتسبهٔ متعارفهٔ رسمیهٔ[۴] روزگار نیز سرآمد بودند - و آنحضرت را در نظم و نثر پایهٔ عالی بود - خصوصًا در نظم ترکی - و دیوان ترکی آنحضرت در نهایت فصاحت و عذوبت واقع شده - و مضامین تازه دران مندرجست - و کتاب مثنوی که مبین نام دارد تصنیف امت مشهور - و نزد زبان‌دانان این لغت بمزیت تحسین مذکور - رسالهٔ والدیهٔ خواجهٔ احرار را (که دردانه ایست از بحر معرفت) در سلک نظم کشیده‌اند - و بغایت مطبوع آمده - و واقعات خود را از ابتدای سلطنت خود تا حال ارتحال از قرار واقع بعبارت فصیح و بلیغ نوشته‌اند - که دستورالعملیست بجهت فرمانروایان عالم - و قانونیست در آموختن اندیشهای درست و فکرهای صحیح برای تجربت‌پذیران[۵] و دانش‌آموزان روزگار - و آن دستورالعمل دولت و اقبال را بموجب حکم جهانمطاع شهنشاهی بتاریخ سی و چهار الهی وقتیکه رایات عالیات از گلگشت بهارستان کشمیر و کابل مراجعت فرموده‌بود میرزاخان خانخانان بن بیرم[۶] خان بفارسی ترجمه نمود - تا فیض خاص‌الخاص آن بعموم تشنه‌لبان رشحات سعادت فایز شود - و گنج پنهان او در نظر تهیدستان دانش آشکارا گردد - و آنحضرت در فنون موسیقی نیز دستگاه والا داشتند - و همچنین بزبان فارسی نیز اشعار دلپذیر دارند - ازانجمله این رباعی از واردات طبع فیاض آنحضرتست *

* رباعی *

درویشان را گرچه نه از خویشانیم * لیک از دل و جان معتقد ایشانیم

دور است مگوی شاهی از درویشی * شاهیم ولی بندهٔ درویشانیم

و این دو مطلع نیز از اشراقات ضمیر انوراست *

---

(۲) نسخهٔ [ح] شهاب‌الدین (۳) نسخهٔ [ز] همت (۴) نسخهٔ [ج] و رسمیهٔ (۵) نسخهٔ [ح] خبرت‌پذیران (۶) نسخهٔ [د ه ز] بیرام خان *

Digitized by Google

بیطاقتی او را توانم دید - و این همه رنج او را توانم تاب آورد - آنگاه بخلوت مناجات درآمده غسل خاص (که این طبقهٔ قدسیّه را میباشد) بجای آورده سه بار بر گرد حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی گشتند - چون دعوت ایشان بعزّ اجابت پیوسته‌بود اثر گرانی در خود یافته فرمودند برداشتیم برداشتیم - فی‌الفور حرارت غریبه عارض بدن آنحضرت شد - و در عنصر حضرت جهانبانی خفّتی طاری گشت - چنانچه در اندک فرصتی صحّت کامل روی‌نمود - و ذات معلّی‌صفات حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی زمان زمان گرانتر میشد تا بحدّی رسید که اختلال در مزاج تزاید و تضاعف گرفت - و امارات رحلت و انتقال از وجنات حال هویدا گشت - تا آنکه با دل بیدار و باطن حقیقت‌بین ارکان دولت و اعیان مملکت حاضر فرموده دست بیعت خلافت را بر دست همایونی نهاده بجانشینی و ولیعهدی خود نصب فرمودند - و بر تخت خلافت جلوس داده خود در پایهٔ سریر خلافت‌مصیر صاحب فراش گشتند - خواجه خلیفه و قنبرعلی بیگ و تردی‌بیگ و هند و بیگ و جمعی کثیر در ملازمت حضرت بودند - نصایح بلند و وصایای گرامی (که سرمایهٔ دولت ابدی و پیرایهٔ سعادت جاودانی تواند بود) بجای آوردند - و بداد و دهش و عدل و احسان و تحصیل رضای الٰهی و رعایت رعایا و نگهبانی خلایق و عذرپذیرفتن مقصّران و گذراندن جرایم گنهکاران و رعایت حزم کارآگهان و از پا انداختن سرکشان و ستمکاران رهنمونی فرمودند - و بر زبان اقدس راندند که خلاصهٔ وصایای ما آنست که قصد برادران نکنید هرچند سزاوار آن گردند - و الحق پاس انفاس وصیّت آنحضرت بود که حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی چندین جفاها از اخوان کشیدند و بانتقام نکوشیدند - چنانچه از سوانح احوال روشن خواهدشد - و در هنگام اشتداد مرض حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی میرخلیفه ازانجا که عالم بشریّت است بواسطهٔ توقّعی (که از حضرت جهانبانی بخاطر او راه‌یافته بود) کوتاه‌اندیش گشته میخواست که مهدی‌خواجه را بسلطنت بردارد - و خواجه نیز از تباه‌رائی و بدمستی و نامعامله‌فهمی بخود خیال باطل راه‌داده هر روز بدربار آمده هنگامهٔ هجوم گرم میساخت - آخرالامر بوسیلهٔ درست‌گویان دوربین میرخلیفه براه راست آمده ازین اندیشه باز آمد - و خواجهٔ مذکور را منع کرد که بدربار حاضر نشود - و منادی کردند که کسی بخانهٔ او نرود - و بتائید الٰهی کار بجای خویش و حق بمرکز خود قرارگرفت ٭

---

(۲) نسخهٔ [ا] ظاهر (۳) نسخهٔ [ا] علامات (۴) نسخهٔ [ز] سلطنت (۵) نسخهٔ [ب] کارآگاهان و دانایان (۶) نسخهٔ [ح] پاس و صیت آنحضرت (۷) نسخهٔ [ز] حکم فرمود ٭

Digitized by Google

مهر دیم - دیگر ایشان دانند - و میرزا سلیمان پیش ازانکه بکابل رسد بدخشان از آسیب بداندیش محروس و مصون بوده محل امن و امان شده بود چنانچه گذارش یافت - و چون میرزا سلیمان ببدخشان رسید هندال میرزا بموجب حکم عالي بدخشانرا بمیرزا سلیمان سپرده خود متوجه هندوستان شد - و آنحضرت حضرت جهانباني را بعد از چندگاه (که در ملازمت بودند) به سنبل (که بجایگیر ایشان مقرر بود) رخصت فرمودند - و تا شش ماه در سنبل کامیاب عیش و عشرت بودند - تا آنکه عارضهٔ تب بر مزاج اعتدال امتزاج ایشان طاري شد - و رفته رفته بامتداد کشید - حضرت گیتي ستاني فردوس مکاني ازین خبر جانکاه بیقرار شده از فرط عطوفت فرمودند که بدهلي آرند - و ازانجا بکشتي روانه سازند - تا در حضور طبیبان حاذق معالجه نمایند - و جمعي کثیر از اطبای دانا (که در پای تخت حاضرند) باستصواب افکار در علاج همت گمارند - در اندک فرصتي براه دریا قدوم گرامي ارزاني داشتند - هرچند تدبیر در معالجات بکار بردند و تدبیرات صحیح نمودند مزاج از انحراف بصحت زایله رجوع نکرده

و چون مرض مزمن گشت روزے دران طرف آب چون نشسته باتفاق دانایان عصر اندیشهٔ معالجه میفرمودند - میر ابوالبقا که از اعاظم افاضل آن روزگار بود بعرض رسانید که از خردپروران پیشین چنان رسیده که در امثال این امور (که اطبای صوري از معالجهٔ آن عاجزند) چارهٔ کار چنین دیده‌اند که بهترین اشیا را تصدق نموده صحت از درگاه الهي مسئلت نمایند - حضرت گیتي ستاني فرمودند که بهترین چیزها نزدیک همایون منم و بهترین و شریفتر از من همایون چیزے ندارد - من خود را فدای او میسازم - ایزد جهان آفرین قبول کناد - خواجه خلیفه و دیگر مقربان بساط والا بعرض اشرف رسانیدند که ایشان بعنایت الهي صحت عاجل خواهند یافت - و در سایهٔ دولت آنحضرت بعمر طبیعي خواهند پیوست - اینحرف چرا بر زبان اقدس میگذرانند - مقصود ازانچه از بزرگان پیشین نقل افتاده آنست که بهترین مال دنیا تصدق نمایند - پس همان الماس بیبها (که از مواهب غیبي در جنگ ابراهیم بدست افتاده بود - و آنرا بایشان عنایت فرموده‌اند) تصدق باید کرد - فرمودند مال دنیا چه وقع دارد - و عوض همایون چون توانند شد - خود را فدای او میکنم که کار برو سخت شده - و طاقت ازان گذشته که

---

(۲) نسخهٔ [ح] پیش ازین گذارش یافت (۳) نسخهٔ [ح] سنبهل (۴) نسخهٔ [ج ح] و از دهلي بکشتي روانهٔ حضور اشرف (۵) نسخهٔ [۵] اطبا هرچند (۶) نسخهٔ [ا ب د ۵] اندیشه (۷) نسخهٔ [ح] مزاج اقدس (۸) نسخهٔ [ج د ح] از سر من (۹) نسخهٔ [ح] وقر (۱۰) نسخهٔ [ب] که عوض همایون توانند شد ۵

Digitized by Google

امّا آنروز از قدوم مسرّت‌بخش حضرت جهانبانی جشن عیدے دیگر ترتیب یافت که فهرست روزنامهٔ دولت و تاریخ عنوان مسرّت توان ساخت *

و میرزا حیدر در تاریخ رشیدی نوشته که در سال (۹۳۵) نهصد و سی و پنج حضرت جهانبانی بموجب طلب حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی متوجّه هندوستان شدند - و نقرعلی[۲] را در بدخشان گذاشتند - و دران ایّام قرّة‌العین سلطنت میرزا انور برحمت ایزدی[۳] پیوسته‌بود - و آنحضرت را ازین واقعه اندوهے عظیم رودادہ - مقدم گرامی حضرت جهانبانی را تسلّی بخش خاطر اشرف ساختند - و حضرت جهانبانی مدّتے در ملازمت آنحضرت بهره‌مند دین و دولت بودند - و آنحضرت با ایشان مصاحبانه سلوک میکردند - و بارها بزبان مقدّس ایشان میرفت که همایون مصاحب بےبدلیست - و الحق انسان کامل عبارت از وجود اقدس آنحضرت بود - و چون از بدخشان متوجّه هندوستان شدند سلطان سعید خان (که از خوانین کاشغر است و نسبت خویشی دارد - و با اینهمه بملازمت حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی آمده رعایتها و تربیتها یافته) بطلب سلطان ویس و دیگر امرای بدخشان بخیال خام خود رشیدخان را در[۴] یارکند گذاشته متوجّه بدخشان شد - و پیشتر ازانکه او ببدخشان آید میرزا[۵] هندال ببدخشان رسیده قلعهٔ ظفر را عشرتگاه خود ساخته‌بود - سعید خان سه ماه محاصرهٔ قلعه نموده بےبهره بکاشغر مراجعت نمود - و در هندوستان بموقف عرض حضرت گیتی‌ستانی چنان رسید که کاشغریان آمده بدخشان را متصرّف شدند - آنحضرت بجهت انتظام مهام بدخشان خواجه‌خلیفه را حکم رفتن فرمودند - خواجه از معامله‌نافهمی تقاعد نمود - آنحضرت بحضرت جهانبانی (که با بخت جوان و دولت بیدار در حریم حضور کامیاب سعادت بودند) فرمودند که در رفتن خود چه صلاح می‌بینید - ایشان عرض کردند که از محرومی سعادت حضور آزار کشیده‌ام - و نذر کرده‌ام که دیگر باختیار خود حرمان بر خود نپسندم - و امتثال حکم اقدس[۶] را چارهٔ نیست - بنابران میرزا سلیمان را رخصت بدخشان فرمودند - و بسلطان سعید نوشتند که باوجود چندین حقوق صدور این امر بغایت عجب نمود - اکنون میرزاهندال را طلبیدیم - و میرزا سلیمان را فرستادیم - اگر حقوق منظور داشته بدخشان را بسلیمان میرزا (که نسبت فرزندی دارد) بدهند بموقع خواهدبود - و الّا ما از ذمّت خود ساقط کرده میراث را بوارث

---

(۲) نسخهٔ [د ح] نقیر علی (۳) نسخهٔ [د] حق (۴) نسخهٔ [ج] در پای کتل - و نسخهٔ [ح] در یارکهند (۵) نسخهٔ [ا ب د] میرزا هندال رسیده (۶) نسخهٔ [ز] حضرت *

Digitized by Google

متوجه شرق رویه شدند - و درین روز ایلچیان نصرت‌شاه والی بنگاله پیشکشهای گرامی آورده اظهار بندگی نمودند - دوشنبه نوزدهم جمادی‌الاخری در کنار دریای گنگ میرزاعسکری سعادت ملازمت دریافت - و حکم شد که میرزا با لشکر خود آن طرف آب فرود می‌آمده باشد - و در نزدیکی گره خبر ویران‌شدن محمود خان پسر سلطان‌سکندر رسید - و تا حدود غازیپور شتافته به بهوجپور و بهیه نزول اقبال فرمودند - و درانجا ولایت بهار بمیرزا محمد زمان قرار یافت - و پنجم رمضان روز دوشنبه از بنگاله و بهار خاطرجمع فرموده بجهت دفع شر ببن و بایزید بجانب سرار نهضت اتفاق افتاد - مخالفان باموا(۳)ج تاهره جنگ کرده شکست یافتند - و آنحضرت خرید و سکندرپور سیر فرموده و خاطر ازین حدود جمع ساخته بایلغار متوجه دارالخلافه آگره شدند - و در اندک زمانی عرصهٔ آن مصر اقبال را از فر قدوم والا غیرت نزهت‌سرای مقدس گردانیدند *

و حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی تا یک‌سال در بدخشان عشرت‌پیرای خاطر سعادت‌مظاهر بودند - ناگاه بیکبار شوق محفل عالی حضرت گیتی‌ستانی (که عالمی بود از کمالات صوری و معنوی) گریبان‌گیر شده بی‌اختیار عنان تماسک از دست داده و بدخشان را بمیر سلطان‌ویس(۴) (که میرزا سلیمان بدامادی او انتساب داشت) سپرده بجانب آن قبلهٔ اقبال و کعبهٔ آمال شتافتند - چنانچه در یکروز بکابل رسیدند - میرزا کامران از قندهار بکابل آمده بود - در عیدگاه بملاقات آنحضرت مرزا(۵) استسعاد یافت - و حیران شده سبب توجه را پرسید - فرمودند سلطان اشتیاق مرا کشان کشان میبرد - هرچند بدیدهٔ خیال جمال آن کعبهٔ آمال را همواره مطالعه میکردم و غایبانه لقای جانفزای آن قبلهٔ اقبال را مشاهده می‌نمودم اما رتبهٔ عیان را حالتی است که بیان بکنه آن نتواند رسید - و میرزا هندال را از کابل بحراست بدخشان رخصت فرمودند - و از انجا قدم عزیمت در رکاب همت آورده و توسن شوق را در شاهراه عزیمت گرم ساخته باندک فرصتی بدارالخلافهٔ آگره (که از فر پایهٔ اورنگ پادشاهی مسجدگاه سعادت‌مندان(۶) روی زمین گشته بود) رسیده بسعادت ملازمت کامیاب گشتند *

از غرایب حالات آنکه حضرت گیتی‌ستانی با والدهٔ ماجدهٔ ایشان بر تخت نشسته بحرف و حکایت ایشان مشغول بودند که ناگاه کوکب درخشان از مطلع بدخشان سرزده بر مقوال نجم سعادت فروزان شد - دلها گلشن و دیدها روشن گشت - مقرر است که هر روز شهریاران(۶) عید است

---

(۴) نسخهٔ [ح] با افواج (۳) نسخهٔ [ح] ویس (۴) نسخهٔ [ه] شرف (۵) نسخهٔ [ا] سعادت اندوزان (۶) نسخهٔ [ا ج ح] شهریارانرا *

Digitized by Google

شدند - پنجشنبه بیست و پنجم محرم دارالخلافه بفر مقدم گرامي مورد سعادات شد - دوشنبه دهم ربیع‌الاول قاصدان حضرت جهانباني از بدخشان آمدند - و عرایض متضمن انواع خوشدلي و خرمي آوردند - مرقوم بود که از مبیّنهٔ تدمیّهٔ یادگار طغائي در خانهٔ حضرت جهانباني فرزندے شد - و نام آنرا الامان نهاده‌اند - چون این لفظ نزد عوام مشتبه بعبارتے ناسنجیده میشد خوش نیامد - و نیز چون بے‌امترضای خاطر مقدس بود پسندیده نیفتاد - رضاجوئي پدر و آنگاه چنین پدر و چنین پادشاه مثمر سعادات صوري و معنویست - و نارضامندي باعث صد گونه ناپسندیدگي ظاهري و باطني - و لهذا اگر در عالم اسباب شتافتن آن نوبارهٔ سلطنت را ازین جهان گذران از همین نارضامندي دانند در پیش مزاج‌دانان روزگار چه دور باشد - و بالجمله چون دارالخلافه مستقر رایات عالیات شد باساطین دولت و سلاطین عزت از امرای ترک و هند بآئین شگرف جشنے بزرگ ساخته در تصفیهٔ ملک شرق و اطفای نایرهٔ تمرد ارباب(۲) عصیان کنکاش فرمودند - و بعد از گفتگوی بسیار قرار بران یافت که پیشتر از توجه رایات عالیات میرزا عسکري با لشکرے گران متوجه شرق شود - و امرای آن طرف آب گنگ با لشکرهای خود همراه شده درین خدمت جهد عظیم بتقدیم رسانند - بموجب این قرارداد دوشنبه هفتم ربیع‌الآخر میرزا عسکري رخصت یافته متوجه شد - و خود بسیر و شکار بسمت دهولپور توجه فرمودند - در سیوم جمادی‌الاولی خبر آمد که محمود پسر اسکندر بهار را گرفته سر شورش دارد - از شکار مراجعت نموده بدارالخلافه آگرهٔ نزول اقبال فرمودند - و قرار یافت که خود نیز بدولت و اقبال یورش ممالک شرقیه فرمایند ●

درین اثنا قاصدان از بدخشان آمدند که حضرت جهانباني لشکر آن اطراف را جمع نموده و سلطان ویس(۳) را بخود همراه ساخته با چهل و پنجاه هزار کس بر سر سمرقند عزیمت رفتن دارند - و حرف صلح هم درمیانست - در ساعت منشور عنایت شرف صدور یافت که اگر کار از مصالحه(۴) نگذشته باشد تا صاف شدن مهم هندوستان صلح گونه نمایند - و در فرمان عطوفت تبیان(۵) طلب هندال میرزا و خالصه ساختن کابل مذکور بود - و نوشته بودند که انشاء الله تعالی سبحانه چون کار هندوستان (که قریب الاختتام است) بانجام رسد مخلصان هواخواه کاردان(۶) فراخ حوصله را گذاشته خود متوجه ولایت موروثی خواهیم شد - باید که استعداد این یورش را جمیع بندهاي آنحدود نموده منتظر موکب عالي باشند - پنجشنبه هفدهم ماه مذکور خود بدولت و اقبال از آب جون عبور فرموده

---

(۲) نسخهٔ [ا] اهل (۳) نسخهٔ [ح] اویس (۴) نسخهٔ [ج ح] صلح - و نسخهٔ [ز] مصلحت (۵) نسخهٔ [ر] نشان (۶) نسخهٔ [ه] و کار دانان ●

Digitized by Google

گماشتند - و آن کوهستان دلگشا را تماشا کرده بدارالخلافه نزول اقبال فرمودند - و در بیست‌وهشتم صفر فخرجهان بیگم و خدیجه‌سلطان بیگم از کابل سعادت تشریف ارزانی داشتند - و آنحضرت بر کشتی سوار شده استقبال فرمودند - و لوازم فتوت بجای آوردند *

و چون خبر متواتر میرسید (که میدنی رای حاکم چندیری جمعیت میکند - و رانا نیز استعداد پیکار می‌نماید - و برای ادبار خود اسباب سرانجام میدهد) بنابرین بساعت سعادت‌افزای متوجه چندیری شدند - و شش‌هفت‌هزار جوان جان‌نثار کارگزار را همراه چین‌تیمور[۲] سلطان از حدود کالپی بر سر چندیری فرستادند - و صباح چهارشنبه هفتم جمادی‌الاولی فتح چندیری بر وجه دلخواه نقش‌بست - و فتح دارالحرب تاریخ این تائید الهی است - و بعد از حصول این مامول چندیری را باحمدشاه نبیرهٔ سلطان ناصرالدین عنایت فرمودند - و یکشنبه یازدهم جمادی‌الاولی مراجعت اتفاق افتاد *

از بعضی ناقلان ثقه مسموع شده‌است که پیشتر از توجه رایات بصوب چندیری رانا ارادهٔ طغیان نموده لشکر میکشید - و چون بایرچ[۳] رسید آفاق نام ملازم حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی آنرا محکم‌ساخت - و آن سیه‌بخت آمده محاصره نمود - شبی یکی از بزرگان او را در خواب بصورت مهیب ظاهرشده تهدید نمود - چنانچه او از وحشت و دهشت آن خواب بیدارشد - و لرزه بر اعضای او مستولی شده تب‌کرد - و بهمان حال مراجعت نمود - در اثنای راه سپاه اجل برو تاخت آورده ازین عرصه او را هزیمت داد - و عساکر فیروزی‌مند از آب برهان‌پور میگذشت بمجامع علیه رسید که معروف و بین و بایزید استیلا یافته‌اند - و ملازمان درگاه قنوج را گذاشته براهری آمده‌اند - و قلعهٔ شمس‌آباد را از ابوالمحمد نیزه‌دار بزور گرفته‌اند - بنابران عنان عزیمت بآنحدود منعطف شد - و جمعی از بهادران کارطلب را پیشتر روانه ساختند - بمجرد دیدن سپاهی زبان‌گیران بسر معروف از قنوج گریخت - و بین و بایزید و معروف خبر نهضت موکب شاهی را شنیده از گنگ گذشته در برابر قنوج بطرف شرقی گنگ بخیال گذربندی نشستند - رایات عالیه کوچ بر کوچ رسید - و روز جمعه سیوم محرم سال (۹۳۵) نهصد و سی و پنج میرزا عسکری (که او را از کابل بجهت مصلحت ملتان پیش از یورش چندیری طلب‌داشته‌بودند) آمده بشرف ملازمت استسعاد یافت - و روز جمعه که عاشورا[۴] بود گوالیار مخیم سرادقات جلال شد - و صبح آن تماشای عمارات[۵] راجه بکرماجیت و مانسنگه فرموده متوجه دارالخلافه

---

(۲) نسخهٔ [ا ه و] حسین تیمور (۳) نسخهٔ [ح] بایرچ‌پور (۴) در [اکثر نسخه] عاشورة

(۵) نسخهٔ [ج د] عمارت *

Digitized by Google

و عبدالملوک[۲] تورجی را با جمعی کثیر بر سر الیاس‌خان فرستادند که درمیان دو آب سر فتنه برافراخته قصبهٔ کول را گرفته بود - و کچک‌علی حاکم آنجا را در بند کرده - چون لشکر منصور نزدیک آمد او تاب مقاومت نیاورده برکران شد - و چون موکب عالی بدارالخلافهٔ آگره رسید آن شوربخت پریشان‌روزگار را گرفتار ساخته بدرگاه معلّی آوردند - و بیانا رسید - و چون تسخیر میوات مصمّم ضمیر جهان‌آرای بود بآن صوب شرف نهضت اتّفاق افتاد - چهارشنبه ششم رجب بنواحی الور که حاکم‌نشین میواتست نزول اجلال شد - و خزاین الور در انعام حضرت جهانبانی اختصاص یافت - و چون این ملک نیز داخل ممالک محروسه شد بعزیمت انتظام ممالک شرقی رجوع بسمت مستقرّ خلافت روی‌نمود ●

رخصت حضرت جهانبانی بکابل و بدخشان - و نهضت موکب جهان‌نورد حضرت گیتی‌ستانی بمستقر خلافت

چون انتظام ممالک کابل و بدخشان و استحکام آن ولایت بر ذمّت سلطنت علیا لازم بود و وقت مقتضی و از سال (۹۱۷) نهصد و هفده (که خان‌میرزا بموت طبیعی رخت ارتحال ازین عالم بربست) حضرت گیتی‌ستانی بدخشان را بحضرت جهانبانی مکرمت فرموده‌بودند و اکثر سازمان دوران[۳] خدمت اشتغال داشتند لاجرم حضرت جهانبانی - طراز[۴] کشورستانی - گوهر تیغ اقبال - فروغ ناصیهٔ اجلال - عنوان مفاخر و معالی - طغرای مثال بیمثالی - قرّهٔ[۵] عیون السّلطنة و الخلافة ابوالنّصر نصیرالدّین محمّد همایون را در مه کروهی الور نهم رجب این سال همایون‌فال رخصت آن ممالک فرمودند - و در همین زودی توجّه والا بر استیصال بیرن افغان (که در زمان آشوب رانا لکهنؤ را محاصره نموده گرفته‌بود) مصروف داشتند - و قاسم حسین سلطان و ملک قاسم بابا قشقه و ابوالمحمّد نیزه‌باز و حسین خان و از امرای هندوستان علی‌خان فرملی و ملک‌داد کررانی و تاتارخان[۶] و خانجهان را بمحمّد سلطان میرزا همراه ساخته فرستادند - و آن بخت[۷] برگشته باستماع نهضت مواکب عالی اسباب و اشیای خود را گذاشته نقد جان در کف گریخت - و آنحضرت در اواخر این سال سیر فتحپور و باری فرموده بفر قدوم عالی دارالخلافهٔ آگره را پایهٔ آسمانی بخشیدند - و در (۹۳۴) نهصد و سی و چهار بسیر کول کوچ فرموده ازانجا بشکار[۸] سنبل[۹] توجّه

---

(۲) نسخهٔ [ب ح] عبد الملك (۳) نسخهٔ [ج ح] درانجا بودند (۴) نسخهٔ [ا] طراز کسوت کشور ستانی (۵) نسخهٔ [ه] قرّة العیون سلطنت و خلافت (۶) نسخهٔ [ج د ز] تاتارخان خانجهان (۷) نسخهٔ [ه] تیره بخت (۸) نسخهٔ [ا] بسرکار سنبل (۹) نسخهٔ [ح] سنبهل ●

Digitized by Google

انفصال توکّل و تردّد بشگفتن آمد - لشکرِ مخالف بسیارے طعمهٔ تیغ خون‌آشام و تیرِ شاهین‌پرواز گشت - و خون‌گرفتهٔ چند (که بقیّة السّیف بودند) رخسارِ همّت غبارآلودِ ادبار ساخته خس و خاشاکِ وجودِ خود را بجاروبِ هزیمت از میدانِ نبرد پاک رُفتند - و مراهیمه چون ریگِ روان گم‌گشتهٔ صحرای آوارگی شدند - حسن‌خانِ میواتی بضربِ تفنگ در گردِ فنا رفت - و راول آدیهنگ و مانک(۲) چند چوهان و رای چندربهان و دلپت(۳) رای و کنکو(۴) و کرمسنگه و کرنکرسی و بسیارے از سردارانِ کلانِ ایشان غبارِ راهِ عدم گشتند - و چندین هزار زخمی در زیرِ دست و پای بادپایانِ لشکرِ اقبال نیست و نابود شدند - محمّدی کوکلتاش و عبدالعزیز میرآخور و علی خان و بعضے دیگر را بتعاقبِ رانا سانکا تعیّن فرمودند *

و حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی کامیابِ اقبال شده برین نصرتِ عظمی و عطیّهٔ علیا سجداتِ شکرگزاری حضرتِ باری عزّ اسمه (که گشاد و بستِ صوری و معنوی بازبستهٔ سلسلهٔ تقدیرِ اوست) بجای آورده بنفسِ نفیس یک کروه از جنگ‌گاه مخالفان را رانده پیشتر بردند - تا آنکه شب درآمد - و آن روز سیاه بود بر دشمنان - و شبستانِ عشرت بر دوستان - همّتِ ارجمند از کارِ اعدا جمع ساخته و کوسِ کامیابی بلندآوازه کرده مراجعت فرمودند - و بعد از گذشتنِ ساعتے چند از شب بمنزل‌گاه رسیدند - و چون تقدیرِ ایزدی نرفته‌بود که آن مخذول(۵) دستگیر شود ازان مردم (که در پی گریختها نامزد شده بودند) اهتمامِ شایسته بظهور نیامد - آنحضرت میفرمودند که وقت نازک بود - بامیدِ کس نگذاشته ما را خود بایستے رفت - شیخ زین صدر که از افاضلِ گرامی‌قدر بود تاریخِ این فتحِ عالی را فتحِ بادشاهِ اسلام یافت - و میر گیسو از کابل نیز همین تاریخ نوشته فرستاده‌بود - و آنحضرت در واقعات میفرمایند که در فتوحاتِ سابق نیز مثلِ این توارد در فتحِ دهولپور(۶) شده‌بود که وسطِ شهرِ ربیع‌الاول دو کس تاریخ یافته‌بودند(۷) *

چون فتحے چنین بهمّتِ کشورگشای روی‌نمود تعاقبِ سانگا(۸) نمودن و بولایتِ او شتافتن موقوف داشته تسخیرِ میوات پیش‌نهادِ همّتِ والا شد - و محمدعلی جنگه جنگ و شیخ گهورن

---

(۲) نسخهٔ [ج] مانک سنگ (۳) نسخهٔ [ز] دلپت رای (۴) نسخهٔ [ج] کنکر (۵) در [بعضے نسخه] مخذول العاقبت (۶) نسخهٔ [ط] دهولپور (۷) اینجا در نسخهٔ [ط] فتحنامهٔ نوشتهٔ شیخ زین صدر (که باکناکِ مالک فرستاده بودند) منقول است - اما چونکه در یکے از نسخهای هشتگانهٔ دیگر یافته نشد و نیز نسخهٔ [ط] پر از اغلاط است که تصحیحش بدون نسخهٔ دیگر ممکن نیست لهذا فتحنامهٔ مذکور را ترک گفته شد - و از حلیهٔ طبع محلّی نگشت (۸) نسخهٔ [ب] رانا سانگا *

Digitized by Google

فیروزجنگ (که عزیمتِ جانفشانی کرده همّت بجانستانی بسته بودند) لوای گیرائی[۲] کامِ خود از انتقامِ دشمن بلند کردند - و چشمهٔ امیدِ مخالفان را بخارِ ناکامی انباشتند * شعر *

گره بر گره دستِ پیکان‌زنان * زره بر زره پشتِ روئین‌تنان

ز هر سو سنانهای خاراگذار * فروبسته راهِ سلامت بخار

درخشنده شمشیرهای بنفش * ز دیده بصر میربود از درفش

غبارِ زمین کلّه برماه بست * نفس را درونِ گلو راه بست

چون زمانِ کار و کارزار از بسیاری سپاهِ دشمن امتداد یافت بملازمانِ خاصِ پادشاهي (که در پسِ ارابه مانند شیر در زنجیر بودند) فرمان شد که از راست و چپِ غول بیرون آمده و جای تفنگچیان را درمیان گذاشته از هر دو جانب کارزار نمایند - بموجبِ اشارهٔ والا جوانانِ شجاعت‌نهاد و دلاورانِ جلادت‌آئین چون شیرانِ زنجیرگسل خود را باختیارِ خود یافته دادِ دلیري و دلاوري دادند - و چکاچاکِ تیغ و شپاشپِ تیر بافلاک رسانیدند - و نادرالعصر علي‌قلي با توابعِ خود در پیشِ غول ایستاده‌بود - و در انداختنِ سنگ و ضرب‌زن و تفنگ کارنامها بتقدیم میرسانید - و مقارنِ این حالت فرمانِ[۳] قضانفاذ وارد شد که ارابهای غول پیشتر روانه شوند - و آنحضرت خود بدولت و اقبال بجانبِ سپاهِ مخالف بعزمِ درست و همّتِ بزرگ نهضت فرمودند - و از اطراف و جوانب عساکرِ عالیه این معني را مشاهده نموده بتموّجِ دریا جنبش نمودند - و یکبارگي[۴] دلاورانِ اقبالمند حمله بر صفوفِ مخالفان آوردند - و در اواخرِ روز نایرهٔ قتال چنان اشتعال یافت که میمنه و میسرهٔ سپاهِ نصرت‌قرین میمنه و میسرهٔ لشکرِ خذلان‌نورد را ربوده و رانده با قلبِ تیرهٔ مخالفان در یک‌محل فراهم آوردند - و بنحوے از صولتِ صدماتِ دلاوري بران گروهِ پریشان‌روزگار تاختند که همهٔ این تیره‌بختان دست از جان شسته و دل از زندگاني برگرفته بر جانبِ راست و چپِ غولِ پادشاهي حمله‌آوردند - و خود را بغایت نزدیک رسانیدند - و غُزاتِ عالیدرجات بهمّتِ والا پای‌ثبات و قدمِ استقامت استوار داشته لطماتِ نبرد و صدماتِ مردانِ مرد بکار بردند - و بتائیدِ آسمانی مخالف را مجالِ قرار و محلِّ ضبط نماند - تا آن تیره‌بختانِ سیه‌روزگار بےاختیار عنانِ ثبات از کفِ تدبیر گذاشته رو بگریز نهادند - و ازین مصافِ مردآزمائي[۵] نیم‌جانے بسلامت بردن مفتِ خود دانستند - نسایمِ فتح و ظفر بر اشجارِ اعلامِ دولت‌آثار[۶] وزیدن گرفت - و غنچهای نصرت و تائید از

---

(۲) در [بعضی نسخه] کبرای (۳) نسخهٔ [ا د و ز] قهرمانِ فرمان (۴) نسخهٔ [ا] بیکبار

(۵) نسخهٔ [ح] مرد آزما (۶) در [بعضی نسخها] دولت اثمار *

Digitized by Google

معلّی شد که هیچکس بی‌حکم از محلّ خود حرکت ننماید - و بیرخصت قدم در میدانِ محاربه نهد - از[۲] روز یکپاس گذشته بود که آتشِ جنگ[۳] اشتعال یافت[۴] * شعر *

سپاه از دو سو جنبش انگیختند * شب[۵] و روز درهم در آمیختند

دهاده برآمد ز هر دو طرف * دو دریای کین بر لب آورده کف

سمِ بادپایانِ فولاد نعل * بخون دلیران زمین کرده لعل

جهاندار در موکبِ خاصِ خویش * خرامنده بر کبکِ رقّاصِ خویش

در برانغار و جرانغار چنان قتالِ عظیم شد که زازله در زمین و ولوله در زمان افتاد - و جرانغارِ مخالف بجانبِ برانغارِ پادشاهی جنبش نموده برخسرو کوکلتاش و ملک قاسم و باباقشقه[۶] حمله آورد - چین[۷] تیمور سلطان بحکمِ عالی بکمکِ ایشان رفت - و مردانه دستبردے نموده مخالفان را برداشته قریب بعقبِ غولِ ایشان رسانید - و جلدوی این فتح بنامِ او مقرّر شد - و مصطفی رومی از غولِ حضرتِ جهانبانی ارابها را پیش آورد - و به تفنگ و ضرب‌زن آنچنان صفوفِ مخالف را درهم‌شکست که زنگ از آئینهٔ دلهای بهادران بزدود - و وجودِ بسیارے از مخالفان با خاکِ هلاک برابر کرده برباد فنا داد - و چون زمان‌زمان افواجِ اعدا از پی‌هم میرسیدند حضرتِ گیتی‌ستانی نیز مردم را چیده چیده از پی‌هم بکمکِ سپاهِ منصور میفرستادند - دفعه قاسم حسین سلطان و احمد[۸] یوسف و قوام بیگ را فرمان شد - و دفعه هندوبیگ قوچین مامور گشت - و دفعه محمّدی کوکلتاش و خواجگی اسد را حکم رسید - و بعد ازان یونس‌علی و شاه منصور برلاس و عبدالله کتابدار و از پس[۹] ایشان درمت‌ایشک آقا و محمّد خلیل آخته‌بیگی بکمک مامور شدند - و برانغارِ مخالف بکرّات و مرّات حمله بر جرانغارِ لشکرِ فیروزی‌اثر آورد - و هر نوبت غازیانِ اخلاص‌نهاد بعضے را به تیرباران بلا زمین‌دوز میکردند - و برخے را ببرقِ خنجر و شمشیر خاکستر میساختند - و مومن‌اتگه و رستم‌ترکمان بموجبِ حکمِ والا از عقبِ سپاهِ ظلمت آئین شتافتند - و ملّا محمود و علی اتگه باشلیق ملازمانِ خواجه خلیفه بکمکِ آنها رفتند - و محمّد سلطان میرزا و عادل‌سلطان و عبدالعزیز میرآخور و تنلق قدم قراول و محمّد علی جنگ جنگ و شاه حسین باربیگی مغول غانچی دست بمحاربه گشاده پای ثبات محکم کردند - و خواجه حسین با جماعتِ دیوانیان بکمکِ ایشان رفتند - و همه بهادرانِ لشکر

---

(۲) نسخهٔ [ا ب ه] و از روز (۳) نسخهٔ [ح] قتال (۴) نسخهٔ [ا] گرفت (۵) نسخهٔ [ا ج د ه] شب و روز را درهم‌آمیختند (۶) در [اکثر نسخها] ملک قاسم بابا قشقه (۷) نسخهٔ [ا] حسین تیمور سلطان و نسخهٔ [ج] تیمور حسین سلطان (۸) نسخهٔ [و ز] احمد یونس (۹) نسخهٔ [و] و از پی ایشان *

Digitized by Google

و خواجه دوست خاوند و یونس علی و شاه منصور برلاس و درویش محمّد ساربان و عبدالله کتابدار و دوست ایشک آقا و جمعی دیگر از امرای عظام مقرّر شدند - و بر دست[۲] چپ علاؤالدّین بن سلطان بهلول لودی و شیخ زین خوافی و امیر محبّ علی ولد نظام‌الدّین علی خلیفه و تردی بیگ برادر قوچ بیگ و شیرافگن ولد قوچ‌بیگ و آرایش‌خان و خواجه حسین و جمعی دیگر از ملازمان سلطنت و ارکان دولت قرار گرفتند - و برانغار بوجود دولت‌پیرای حضرت جهانبانی آراسته شد - و در یمین نصرت‌مکین حضرت جهانبانی قاسم‌حسین سلطان و احمد یوسف اوغلاقچی وهندو بیگ توجین و خسرو کوکلتاش و قوام‌بیگ ازدوشاه و ولی خازن و قراقوزی و پیرقلی سیستانی و خواجه پهلوان بدخشی و عبدالشّکور و جمعی دیگر از بهادران تهوّرآئین تعیّن شدند - و بر یسار ظفرقرین حضرت جهانبانی میرهمه و محمّدی کوکلتاش و خواجگی‌احمد جامدار نامزد گشتند - و در برانغار از امرای هندوستان مثل خان‌خانان و دلاور خان و ملک‌داد کورانی و شیخ گهورن بآداب خدمت قیام نمودند - و جرانغار میمنت‌آثار سید مهدی خواجه و محمّد سلطان میرزا و عادل سلطان بن مهدی سلطان و عبدالعزیز میرآخور و محمّدعلی‌جنگ جلک و قتلق قدم قراول و شاه حسین باربیگی وجان بیگ اتکه و از امرای هند جلال‌خان و کمال‌خان اولاد سلطان علاؤالدّین و علی‌خان شیخ‌زاده فرملی و نظام‌خان بیانه[۳] و جمعی دیگر از غازیان شجاعت‌پیشه و بهادران جلادت‌پرور کمر بندگی باخلاص کامل بستند - و جهت تولقه تردی‌یکه[۴] و ملک قاسم برادر بابا قشقه و جمعی کثیر از مغول در جانب برانغار تعیّن یافتند - و مومن اتکه و رستم ترکمان با جمعی[۵] از خاصان پادشاهی در طرف جرانغار نامزد شدند - و بطریق حزم موافق قانون غزات روم جهت پناه تفنگچیان و رعداندازان (که در پیش سپاه دولت بودند) صفی از ارابه ترتیب نموده با زنجیر اتّصال دادند - و بجهت ترتیب و انتظام[۶] این صف نظام‌الدّین علی خلیفه مقرّر شد - و سلطان محمّد بخشی اعیان و ارکان افواج قاهره را در محال خود مقرّر داشته باستماع احکام پادشاهی (که بالهام ربّانی پیوند داشت) در حضور اقدس ایستاده بود - و تواچیان و یساولان را باطراف و جوانب روانه میکرد - و احکام و اوامر مطاعه را در ضبط و ربط عساکر اقبال بصرداران میرسانید ●

چون ارکان لشکر بآئین شایسته قایم گشته هرکس بجای خود استقرار گرفت فرمان

---

(۲) نسخهٔ [ج ح] و بردست چپ غول (۳) نسخهٔ [ح] میانه (۴) نسخهٔ [ز] تردیکه (۵) نسخهٔ [ا ب ج د] جماعهٔ - ونسخهٔ [ح] جماعهٔ کثیر (۶) نسخهٔ [ا] نظام ●

Digitized by Google

نشان نمیدهند - دور نباشد که لشکر مخالف سرعت نموده این آب را متصرّف شود - بنابرین اندیشهٔ صائب روز دیگر بآئین عظمت متوجّه فتحپور شدند - و امیر درویش محمّد ماربان را جهت تعیین جای دولتخانه پیشتر فرستادند - امیر مذکور در نواحی کول فتحپور (که غدیریست پهناور و آبگیریست دریاصفت) جائی شایسته قرار داد - و آن عرصهٔ دلگشا مخیّم سرادقات فتح و نصرت شد - و ازانجا کسان بطلب مهدی خواجه و سایر امرا که در بیانه بودند شتافتند - و بیگ میرک ملازم حضرت جهانبانی و جمعی از نوکران خاص خود را جهت زبانگیری فرستادند - صبحگاه فرستادها رسیده بموقف عرض رسانیدند که لشکر مخالف از بهاور[2] یك کروه پیشتر فرود آمده است که مسافت مابین هژده کروه باشد - و در همین روز مهدی خواجه و محمّد سلطان میرزا و سایر امرا (که در بیانه بودند) آمده بدولت آستانبوس سربلند شدند - درین ایّام هر روز میان قراولان چپقلشها[3] میشد - و بهادران کارطلب داد دستبرد داده مورد آفرین پادشاهی میشدند - تا آنکه روز شنبه میزدهم جمادی الاخری (۹۳۳) نهصد و سی و سه در نواحی موضع خانوه از مرکار بیانه حوالی کوشی (که در دوکروهی مخالفان مخیّم سرادقات اجلال بود) رانا سانگا با لشکر گران قدم پیش نهاد ●

و آنحضرت در واقعات خود مرقوم کلک بیان فرموده اند که بقاعدهٔ هندوستان (که یک لک ولایت را صد سوار و کروریرا ده هزار سوار اعتبار میکنند) ولایت رانا سانگا بده کروز رسیده بود که جای یک لك سوار باشد - و بسیارے از سران و سروران نامور (که هرگز در هیچ معرکه یکے از ایشان تبعیّت و امداد او نکرده) فرمانبرداری او نموده ضمیمهٔ لشکر او شده بودند - چنانچه ملهدی[4] حاکم رای سین و سارنگپور و غیر آن سی هزار سوار را ولایت داشت - و راول اودی سنگه پاکری دوازده هزار سوار - و حسن خان میواتی حاکم میوات دوازده هزار سوار - و بهاریمل ایدری چهار هزار سوار - و نربت[5] هادا هفت هزار سوار - و ستردی کچی[6] شش هزار سوار حاکم جرهل - و پرم دیو[7] حاکم میرتهه چهار هزار سوار - و نرسنگه دیو چوهان چهار هزار سوار - و محمود خان ولد سلطان سکندر اگرچه ولایت نداشت امّا بامید سروری اسلاف ده هزار سوار را با خود همراه ساخته بود که مجموع جمعیّت گروه مخالف بدو لک و یکهزار سوار رسیده[8] بود ●

چون آمدن مخالفان بمسامع علیّه رسید بترتیب عساکر نصرت مآثر اشتغال فرمودند - موکب خاص پادشاهی در غول متمکّن شد - و دست[9] راست آن چین تیمور[10] سلطان و میرزا سلیمان

---

(۲) نسخهٔ [ح] پیشاور (۳) نسخهٔ [ج] جنگها (۴) نسخهٔ [ح] سلاح الدّین (۵) نسخهٔ [ا] پربت (۶) نسخهٔ [ز] کچهی (۷) نسخهٔ [ح] بیرم دیو (۸) نسخهٔ [ز] کشیده (۹) نسخهٔ [ج ح] دست راست غول (۱۰) نسخهٔ [ا] حسین تیمور - و نسخهٔ [ج] حسن تیمور ●

Digitized by Google

درآورده در رکاب نصرت‌اعتصام خود بدرگاه گیتی‌پناه آوردند - و در ساعت مسعود روز یکشنبه سیوم شهر ربیع‌الثانی در چهارباغ دارالخلافت آگره (که بهشت بهشت موسوم و بتازگی تربیت‌یافتهٔ بهار دولت و اقبال بود) بسعادت ملازمت حضرت گیتی‌ستانی مشرّف شدند - و در همین روز خواجه درست‌خاوند از کابل آمده بتلقّی اکرام معزّز گشت - و درین ایّام پیوسته از مهدی‌خواجه که در بیانه بود عرایض می‌آمد - و از شورش رانا سانکا و پای جرأت نهادن او به پیکار خبر میرسید ٭

مصاف نمودن حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی برانا سانکا و رایات فتح افراختن ٭

دولتمندے که خرد والا را (که ایزد جهان‌آرا تاج سلطنت معنوی برفرق عزّت او نهاده‌است) بزرگ داشته در امتثال اوامر آن خدیو خدائی اهتمام نماید هرآینه نقد آرزوی او درکنار نهند و کار او از اندیشهٔ مختصر عادتیان روزگار برتر ساخته کامیاب دین و دنیا گردانند - و نمونهٔ این امر بدیع حال نصرت‌قرین حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانیست که هرچند دولت افزود هوشمندی زیاده شد - و هرچند اسباب معنی بسیار فراهم آمد فروغ هشیاری بیشتر تافت - پیوسته بجناب کبریای احدیت ملتجی بوده در داد و دهش و انتظام مهام ملک‌گیری و ملکداری سرموئے از شاهراه عقل تجاوز نفرمودند - و درینولا (که رانا سانکا بجمعیّت و شجاعت خود مغرور شده سودای نخوت در دماغ او پیچیده و بدمستی آغاز کرده پا از دایرهٔ اعتدال بیرون نهاد - و بقدم دلیری و دلاوری نزدیک آمد) آنحضرت همچنان عنایت خاص ایزد را حصار ساخته از هجوم عام اندیشه بخود راه‌نداده متوجّه دفع آن غنوده[۲] بخت پریشان‌روزگار شدند - و روز دوشنبه نهم جمادی‌الاولی بعزم استیصال این فتنه از دارالخلافهٔ آگره کوچ فرموده در نواحی شهر مرادآباد عظمت منصوب ساختند - و اخبار متواتر رسید که آن سیه‌روزگار با لشکرے گران حوالی بیانه را تاخته‌است - و جمعے (که از قلعهٔ بیانه بیرون آمده بودند) تاب مقاومت نیاورده برگشته‌اند - و سنکر[۳] خان جنجوهه بشهادت رسیده - و امیر کتّه بیگ زخمیست - درین منزل چهار روز توقّف نموده روز پنجم نهضت فرمودند - و در عرصهٔ مندهاکر که درمیان آگره و سکریت[۴] نزول اجلال اتّفاق افتاد - در خاطر خطیر گذشت که درین نزدیکی آبے بزرگ (که سپاه اقبال را وفا کند) در غیر قصبهٔ سکری (که بعد از ادای شکر این فتح حضرت گیتی‌ستانی آنرا معجم ساخته شکری بشیرین منقوط نام‌فرموده‌اند و الحال بیمن دولت روزافزون حضرت شاهنشاهی باسم فتحپور که فتح بخش دلهاست مشهور است) آبے دیگر

---

(۲) نسخهٔ [د] سیه بخت (۳) نسخهٔ [ز] شکر خان (۴) نسخهٔ [د] سیکری است ٭

Digitized by Google

سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا بدرگاه گیتی پناه روانه ساختند - و او بتارک سعادت شتافته بعنایات خسروانه خلعت افتخار در بر گرفت - و مواجب پدرش بدو مقرر شد - و یک کرور و شش لک تنکه زیاده ازان تنخواه یافت - اگرچه از ساده‌لوحی آرزوی آن داشت که بخطاب پدر سرفراز شود اما بخطاب خان‌جهانی ممتاز ساخته بجاگیر رخصت فرمودند - و محمودحسن پسرش بدوام ملازمت سرفرازی یافت - و حضرت گیتی ستانی در دارالخلافهٔ آگره بصورت و معنی کامگار و کامبخش بودند - تا آنکه در محرم (۹۳۳) نهصد و سی و سه از کابل خبر بهجت‌اثر رسید که از مقر عظمی و مهد علیا ماهم بیگ والدهٔ ماجدهٔ حضرت جهانبانی فرزندے گرامی شرف ولادت یافته - حضرت گیتی‌ستانی او را محمد فاروق نام نهادند - ولادتش در بیست و هیوم شوال سنه نهصد و سی و دو واقع شده بود - و در نهصد و سی و چهار پیش ازانکه بلحظ عطوفت پیونده پادشاهی منظور گردد این جهان را پدرود کرد *

ذکر بعضے از سوانح این سال سعادت اتصال و خبر طغیان رانا سانکا ووصول حضرت جهانبانی بحضرت گیتی ستانی *

روز چهارشنبه بیست و چهارم صفر فرمان طلب بنام حضرت جهانبانی صادر شد که جونپور را ببعضے امرا سپرده خود بزودترین وقتے دریافت سعادت حضور نمایند که رانا سانکا با لشکرے گران از هندو و مسلمان فراهم آورده قدم جرأت پیش نهاده است - و باین خدمت محمدعلی ولد مهتر حیدر رکابدار تعین شد - و درین سال نظام خان حاکم بیانه بوسیلهٔ خدمت منبع البرکات امیر وفیع‌الدین صفوی آمده زمین‌بوس نمود - و قلعهٔ بیانه را بارلهای دولت قاهره سپرد - و تاتارخان نیز گوالیار را پیشکش نموده شرف آستان‌بوس دریافت - و محمد زیتون نیز دهولپور را بملازمان عتبهٔ جلالت سپرده اختیار ملازمت نمود - و هرکدام فراخور اخلاص و عقیدت مشمول الطاف پادشاهی شده از صوادم حوادث بیغم گشتند - و شانزدهم ربیع‌الاول سال مذکور صادر سلطان ابراهیم بوسیلهٔ باورچیان قصدے کرده بود بخیر گذشت - و بدانندیشانرا این خیال خام ناگوار افتاد - و بسزا رسیدند - چون فرمان عنایت بحضرت جهانبانی رسید شاه میرحسین و امیر سلطان جنید برلاس را بحکومت جونپور مقرر فرموده قاضی جیا را که از تربیت‌یافتگان حضرت گیتی‌ستانی بود بمعاضدت این دو امیر گذاشته متوجه استلام اورنگ خلافت شدند - و شیخ بایزید را باوده تعین فرمودند - و بنابرانکه عالم خان کالپی را داشت و تدارک مهم او بصلح یا بجنگ از ضروریات تدبیر ملک بود مرور عساکر منصور را بصوبهٔ کالپی انداختند - و بمقدمات امید و بیم او را در سلک بندگان

Digitized by Google

ازینکه چندگاه عرضه‌داشت او نیامد یا قلعهٔ کهندار را از حسن ولد مکن (که هنوز بسعادت زمین‌بوس مشرف نشده) گرفته تا دولتخواهی او مشخص نمیشود - بالفعل بجانب او نباید شتافت - و مردم کاردان فرستاده بر چگونگی احوال او پیش ازین مطلع باید شد - و تا ظهور حقیقت کار او دفع لوحانیانرا مقدم داشته بجانب شرق نهضت کرد - رای جهان‌آرای چنان اقتضا فرمود که بنفس نفیس متوجه این مهم عالی شوند - درین اثنا حضرت جهانبانی که نهال اقبالش در ریاض آمال سربلند بود بموقف عرض رسانیدند که این خدمت اگر بعهدهٔ من مقرر شود امید چنانست که باقتضاء اقبال روز افزون پادشاهی این مهم چنانچه پسند خاطر اقدس تواند بود بتقدیم رسد - آنحضرت را این التماس بغایت پسندیده آمد - و بشگفتگی روی و گشادگی پیشانی درجهٔ قبول یافت لاجرم بدولت و اقبال حضرت جهانبانی بآئین لائق نطاق همت باقدام خدمت بستند - و حکم گیتی‌مطاع شرف نفاذ یافت که عادل‌سلطان و محمدکوکلتاش و امیر شاه‌منصور برلاس و امیر قتلق قدم و امیر عبد الله و امیر ولی و امیر جان‌بیگ و پیرقلی و امیر شاه حسین (که بتسخیر دهولپور و آنحدود تعیین شده‌بودند که آن ولایت را از محمد زیتون گرفته و بسلطان جنید برلاس سپرده بر سر بیانه روند) در رکاب ظفر قرین حضرت جهانبانی باشند - و کابلی‌احمد قاسم بقدغن مامور شد که امرا را در قصبهٔ چندوار (۴) بمعسکر والای آنحضرت رساند - و سید مهدی خواجه جاگیردار اتاوه و محمد سلطان میرزا و سلطان محمد دولدی و محمد علی جنگ جنگ و عبد العلی میر آخور با سایر عساکر (که بدفع قطب خان افغان که در حدود اتاوه علم مخالفت می‌افراخت متعین بودند) نیز در ملازمت آنحضرت مقرر شدند - روز پنجشنبه سیزدهم ذیقعده بساعت سعد قرین از دارالخلافهٔ آگره برآمده در سه کروهی شهر نزول اقبال فرمودند - و ازانجا کوچ بکوچ متوجه پیش شدند - و نفحات بهار فتح و فیروزی و نسائم سرفرازی نصرت و اقبال روز بروز وزیدن گرفت - نصیر خان که در جاجمو لشکرها فراهم آورده نشسته بود از پانزده‌کروهی رایات نصرت‌اقتران فرار نمود - و از آب گنگ گذشته بولایت خرید درآمد - و موکب عالی نیز روی توجه بخرید آورد - و آن دیار را بلطف و قهر سرانجام نموده عنان عزیمت بجانب جونپور منعطف داشت - و جونپور و آنحدود را بداد و دهش معمور و مرفه گردانیده در لوازم ملک‌ستانی و ملکداری بنور عقل پیر و قوت بخت جوان کوشش فرمودند - و هنگام مراجعت نزدیک دلمو فتح‌خان سروانی (۴) (که از امرای بزرگ هندوستان بود و پدر او از سلطان ابراهیم خطاب اعظم‌همایونی داشت) بشرف ملازمت حضرت جهانبانی پیوست - او را بمرافقت

---

(۴) نسخهٔ [ح] چندلور (۴) نسخهٔ [ح] شروانی ه

Digitized by Google

نامی را وسیله شده بمقبهٔ علیه آورد - و هر کدام زیاده از حالت خود رعایتها یافت - دیگر فیروزخان و شیخ بایزید و محمود خان لوهانی و قاضی جیا (که از سرداران نامور بودند) شرف خدمت دریافته بمقصد نایز گشتند - بفیروز خان از جونپور یک کرور تنکه و چیزے جایگیر مقرر شد - و بشیخ بایزید از ولایت اوده یک کرور نامزد گشت - و بمحمودخان از غازیپور نود لک تنکه - و بقاضی جیا از جونپور بیست لک تنکه تنخواه شد - و در اندک فرصتے بواعث امن و فراغت و دواعی عیش و عشرت پدید آمد - و اسباب کامرانی چنانچه شایستهٔ دولت ابدپیوند باشد آماده گشت - و از عید شوال چند روز گذشته بود که در دار الخلافهٔ آگره در خانهای سلطان ابراهیم جشنے عظیم داشتند - و داد خوشدلی داده گنجینهٔ انعام در دامن عامهٔ خلائق ریختند - و ولایت سنبل در مواجب حضرت جهانبانی مقرر داشته اضافهٔ سرکار حصار فیروزه (که سابقاً بجلدوی آنحضرت مقرر شده بود) ساختند - و بوکالت آنحضرت امیر هنر بیگ بحکومت آنحدود نامزد شد - و چون بیغ[۲] آمده محاصرهٔ قلعهٔ سنبل نموده بود امیر مذکور و کتّه بیگ و ملک قاسم و بابا تقه با برادران و ملا لواق[۳] و شیخ گوری را با سپاهیان میان دوآب بایلغار فرستادند - بجمعے که پیش لشکر ظفرقرین میرفتند بین بجنگ پیش آمد و شکست خورد - و چون آن حرام نمک شوربخت سعادت ملازمت دریافته از بدنهادی پشت داده بود دیگر روی بهبود ندید ٭

کنکاش نمودن حضرت گیتی ستانی و گرفتن حضرت جهانبانی یورش شرق رویه بر ذمهٔ اخلاص خود ٭

چون حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در دارالخلافت آگره کامیاب و کام بخش بوده خاطر جهانگشا را از انتظام ممالک مفتوحه پرداختند و موسم باران (که بهار هندوستانست و زمان طراوت و نضارت بانبساط دوستان و نشاط باغ و بوستان) گذشت و هنگام جلوهٔ کشورگشایان و جولان باد پایان درآمد با خردمندان آگاه دل و دلوران جلادت منش (که در بساط حضور بودند) حرف یورش هرتی بجهت دفع لوهانیان که قریب پنجاه هزار سوار از تلوج بیشتر آمده اندیشهای تباه داشتند با غربه رویه بجانب رانا سانگا و استیصال او که بس قوی شده بود و بتازگی حصار کهندار[۴] را بقبض خود در آورده گلهگوشهٔ نخوت کج می نهاد و آهنگ فتنه و فساد داشت درمیان آوردند - و بعد از کنکاش بامرای عظام و امنای کرام رای دولت پیرای بران قرار گرفت که چون رانا سانگا همیشه عرایض بکابل میفرستاد و لف اطاعت را دست آویز خود ساخته دم نیکوخدمتی میزد و

---

(۲) نسخهٔ [ج] حون (۳) نسخهٔ [ج] ابلی و نسخهٔ [ح] آپای (۴) نسخهٔ [ج] کندهار ٭

خصوصًا درین یورش هندوستان سخنان مردانهٔ عالي همّتانه میگفت) راي او برگشت - و طرز او دیگرگون شد - از همه بیشتر چه به تصریح و چه بکنایت در ترک این مملکت مبالغه داشت عاقبت آنحضرت اعیان دولت و ارکان مملکت را طلبداشته انواع نصایح خردپسند (که طغرای منشور سعادت تواند بود) فرمودند - و مخطورات ایشان که متضمّن چندین محظورات بود از پردهٔ خفا بیرون دادند - و مکرّر بر زبان اقدس راندند که اینچنین ملکے که بچندین سعی و اهتمام بدست آورده باشیم باندک تعبے و کلفتے که رو دهد از دست دهیم نه رسم جهانگیران عالم و نه آئین سایر هوش پذیران دولتمند است - شادي و غم و فراخي و تنگي باهم میباشد - چون اینهمه محنت و صعوبت بنهایت انجامیده یقین که راحت بسهولت بمقدار آن روي خواهد نمود - باید که اعتصام بحبل متین توکّل نموده دیگر ازین قسم سخنان شورانگیز واهمه‌افزا نگویند - و هر که میل رفتن ولایت داشته باشد و خواهد که جوهر بے‌حقیقتی خود را ظاهر سازد مضایقه نیست برود - و ما تکیه بر همّت والا که مؤیّد بتائید ایزدیست کرده بودن هند را در خاطر مقدّس مصمّم ساخته ایم - آخرکار همه ارکان دولت بعد از تامّل و تدبّر قبول و اذعان نمودند که حق سخن آنست که حضرت پادشاه فرمودند - سخن پادشاه پادشاه سخنانست - و از مغز دل و صمیم جان سر رضا بر زمین حکم و فرمان نهاده بر اقامت قرار دادند - و خواجه کلانرا که برفتن ولایت از دیگران گرمتر بود رخصت آنحدود فرمودند - و ارمغاني و سوغات (که بجهت شاهزادهاي کامگار و دیگر خاصان درگاه جدا کرده‌بودند) همراه او گردانیدند - و غزنین و گردیز و هزارجهٔ سلطان مسعودی در جایگیر او مقرر شد - و در هندوستان‌هم پرگنهٔ کُهرام عنایت فرمودند - و میرمیران نیز رخصت کابل یافت - و در روز پنجشنبه بیستم ذی‌حجّه خواجهٔ مذکور رخصت شد که رفته همانجا باشد - و از صحایف بیّنات پیداست هر نیکواندیشهٔ اقبالمند که کار را بمشورت خرد خردمندان نماید هراینه بخوبترین وجهے بمراتب علیّه رسیده کامیاب دولت شود - و مرآت این معنی احوال گرامی حضرت گیتي‌ستاني فردوس‌مکانیست که در چندین تذبذب خواطر سپاهي و افزونی مخالف توکّل بهمّت کشورگشا جسته و توکّل بعنایت خداوندی کرده روي توجّه برگشاد کار و حصول مراد گماشته شهر آگره را که مرکز ولایت هندوستان است مستقرّ سریر خلافت فرمودند - و به نیروي تدبیر و شجاعت و فروغ داد و دهش انتظام اشتات این ولایت دادند - چنانچه رفته رفته بسیارے از امرای هندوستان و سران و مرزبانان این ممالک آمده شرف خدمت دریافتند - ازانجمله شیخ گهوران دولت ملازمت دریافت - و تا سه هزار کس

---

(۲) نسخهٔ [ز] ممنوعات (۳) نسخهٔ [ج] اسباب و نسخهٔ [ح] این لفظ نیست ٭

Digitized by Google

و مقرر است که دادار جهان آرا چون خواهد که نفاست جوهر یکی از برکشیدهای خود را ظاهر گرداند کارهای غریب پیش آورد - تا از روی قول و فعل در چنین حالت مردآزمائی به ثبات پائی و دور بینی در خواطر همگنان جلوه‌گر آید - ازانجمله این سانحهٔ غرابت‌انتما ست که باوجود نتح چنان و بخشایش چنین قلت مجانست علت عدم موانست اهل‌هند گشت - و سپاهی و رعیت از اختلاط اجتناب مینمود - اگرچه دهلی و آگره در حیطهٔ تصرف درآمده بود اما اطراف و جوانب را مخالفان داشتند - و قلعهای نواحی اکثر متمردان ضبط کرده‌بودند - حصار سنبل قاسم سنبلی داشت - و در قلعهٔ بیانه نظام خان کوس مخالفت میزد - و میوات را حسن خان میواتی محکم ساخته علم مخاصمت می افراخت - و دهولپور را محمدزیتون مستحکم نموده دم منازعت میزد - و حصار گوالیار را تتار خان مارنگ‌خانی استحکام داده بود - و راپری[2] را حسین خان لوحانی[3] - و اتاوه را قطب خان - و کالپی را عالم خان محافظت مینمود - و مهاون را (که متصل بآگره است) مرغوب نام غلام سلطان ابراهیم مضبوط میداشت - و قنوج و سائر بلاد (که آنطرف دریای گنگ واقع شده‌اند) در دست افغانان بود بسر کردگی نصیر خان لوحانی[4] و معروف فرملی[5] که با سلطان ابراهیم نیز مخالفت و منازعت داشتند و بعد از واقعهٔ سلطان ابراهیم بسیارے از ولایات دیگر را قابض شده یکدو کوچ پیش آمده بهار[6] خان پسر دریاخانرا بادشاه برداشته سلطان محمد لقب کرده بودند ٭ و درین سال که عرصهٔ آگره مخیم مرادات اقبال شد افراط گرمی هوا و شائبهٔ سموم و وبا ضمیمهٔ کوته‌حوصلهای اردوی معلی گشت - و جمعے کثیر از توهم ناخردمندانه[7] فرار نمودند - و از ظهور ارباب خلاف و ناسازگاری هوا و ناروانی راهها و دیررسیدن سوداگران تنگی معیشت و فقدان اجناس پدید آمد - و کار بر خلایق دشوار شد - اکثر امرا قرار بانتقال از هندوستان بکابل و آنحدود دادند - و بکه جوانان بسیارے ترک این ممالک گفته بے رخصت رفتند - اگرچه اکثر امرای قدیم و کهنه سپاهیان سخنان غیرملایم در حضور و غیبت میگفتند و بعبارت و اشارت مقدماتے که مرضی خاطر مقدس نباشد بظهور می آوردند اما حضرت گیتی ستانی که بدوربینی و بردباری یگانه بودند تغافل فرموده بانتظام ممالک اشتغال داشتند - تا از مخصوصان و تربیت کردهای آنحضرت که از ایشان چشمداشت دیگر بود حرکات بیمزهٔ کهنه‌عملهٔ روزگار بظهور آمدن گرفت - علی‌الخصوص احمدی پروانچی و ولی‌خازن - و عجبتر آنکه خواجه کلان بیگ (که در جمیع معارک و مراتب

---

(۲) نسخهٔ [ح] و رامیری (۳) نسخهٔ [ج] بوحانی [ح] نوحانی (۴) نسخهٔ [ج] نوحانی ٭
(۵) نسخهٔ [ح] قرملی (۶) نسخهٔ [ح] پهار (۷) نسخهٔ [ج] فرار دادند ٭

Digitized by Google

بایشان مرحمت فرمودند - و اضافهٔ آن هفت لک تنگه میورغال از مکمن اشفاق بوالدهٔ او مقرر شد - و همچنین اقربای او برواتب و وظایف و ادرارات پادشاهانه کامیاب شدند - و عالم پراگنده را جمعیّتی تازه و آرامشی شایسته روی داد - و حضرت جهانبانی جنت آشیانی (که پیشتر بدارالسلطنهٔ آگره نزول اجلال فرموده بودند) الماسے (که هشت مثقال وزن داشت و بتخمین مبصّران جوهرشناس بهای آن نصف خرج روزمرهٔ ربع مسکون بود و میگفتند که این الماس از خزانهٔ سلطان علاءُالدین بود که از اولاد بکرماجیت راجهٔ گوالیار بدست او درآمده بود) پیشکش کردند - و حضرت گیتی‌ستانی بجهت خاطر گرامی ایشان قبول نموده بازبایشان عطا فرمودند ●

روز شنبه بیست و نهم رجب ابتدای دیدن و بخشیدن خزاین و دفاین (که گرد آوردهٔ چندین سلاطین بود) نمودند - هفادلک تنگهٔ سکندری بحضرت جهانبانی مکرمت شد - و یک خانهٔ خزینه بےآنکه تحقیق مخزونات او نمایند اضافهٔ انعام فرمودند - و بامرا بتفاوت مراتب و درجات مناصب از ده لک تا پنج لک تنگه نقد بخشیدند - و تمامی یکّه‌جوانان و سایر ملازمان زیاده از حالت و رتبت خود بصلات و انعامات اختصاص یافتند - و جمیع اهل سعادت از خرد و بزرگ بنوازشهای گرامی کامیاب گشتند - و هیچکس از اردوی معلّی تا اردوی بازاری از نصیبهٔ وافر بےبهره نماند و جهت دوحات ریاض کامگاری که در بدخشان و کابل و قندهار بودند بترتیب و تفصیل از نقد و جنس برسم ارمغانی جدا ساختند - چنانچه بکامران‌میرزا هفده لک تنگه - و به محمد زمان میرزا پانزده لک تنگه - و همچنین بعسکری میرزا و هندال میرزا و تمامی مخدّرات حرم عصمت و دراری آسمان خلافت و همگی امرا و ملازمان غائب از بساط حضور بقدر لیاقت از جواهر نفیسه و اقمشهٔ نادره و زر سرخ و سفید مقرر گردانیدند - و برای جمیع منتسبان دودمان معلّی و منتظران عواطف پادشاهی (که در سمرقند وخراسان وکاشغر و عراق بودند) انعامات گرامی فرستادند - و بمشاهد قدسیّه و مزارات متبرّکهٔ خراسان و سمرقند و دیگر حدود نذور و هدایا ارسال داشتند - و فرمان شد که بتمامی متوطّنان کابل و صدّره (۲) و ورملک و خوست و بدخشان از مرد و زن و خرد و کلان یک شاهرخی رسانند - چنانچه جمیع طوایف خواص و عوام از خوان احسان آنحضرت بهره‌مند شدند ●

● شعر ●

ز افشاندن دست گوهر نثار ● نشاط نو انگیخت در روزگار

خوشست ارمغانی که آید ز دور ● که مه بر زمین ریزد از چرخ نور

---

(۲) نسخهٔ [ز] صدهٔ و ورشک

Digitized by Google

حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی از طلوع انوار فتح آئینهٔ پیشانی را بخاک سجدهٔ شکر جا بخشیده عالمیانرا بانعام عام صلا دادند - و اولیای دولت قاهره را در اطراف و اکناف ممالک بدستور شایسته روان ساختند - و کارے (که بر همم عالیهٔ سلاطین کشورگشای که به نیروی طالع بلند هندوستان را تسخیر نموده‌اند فزونی تواند کرد) فتح حضرت جهانبانی جنت آشیانی است که ببرکت وجود سعادت پیوند حضرت شاهنشاهی در عرصهٔ سهرند واقع شده است - چنانچه بشرح و بسط رقم زدهٔ کلک بیان خواهد شد که با سه هزار کس از مثل سلطان سکندر سور که از هشتاد هزار کس زیاده داشت استخلاص هندوستان فرموده اند - و ازین بدیع‌تر کارنامهٔ اقبال جهان آرای حضرت ظل الهی است که بتائید ایزدی هندوستانرا با اندک مردمے از دست چندین سران گردن‌کش چنان بر آورده اند که زبان روزگار در چگونگی بیان آن لالست - چنانچه مجملے ازان در جای خود رقم‌پذیر خواهد شد ● ● شعر ●

گرم بخت امید واری دهد ● فلک فرصت و وقت یاری دهد
بگرمی هنگامهٔ رامتان ● طرازم همه داستان داستان
درین جدول دیر پایندگان ● کشم نقشے از بهر آیندگان

در همانروز فتح بموجب فرمان پادشاهی حضرت جهانبانی جنت آشیانی و امیر خواجه کلان بیگ و امیر محمد کوکلتاش و امیر یونس علی و امیر شاه منصور برلاس و امیر عبدالله کتابدار و امیر علی(۲) خازن باپلغار بصوب دارالملک آگره (که پای تخت سلطان ابراهیم بود) نهضت نمودند که محافظت خزاین نمایند - و اهل شهر را (که از ودایع ایزدی اند) باشاعت انوار معدلت اطمینان بخشند - و سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و امیر جنید برلاس و امیر قتلق‌قدم بحضرت دهلی رخصت یافتند که خزاین و دفاین آنجا را پاس داشته رعایا و سکنهٔ آن نواحی را بنوید عاطفت پادشاهی امتمالت نمایند - و همدران روز فتحنامها نوشته مصحوب بریدان اقبال روانهٔ کابل و بدخشان و قندهار ساختند - وخود بدولت و سعادت روز چهار شنبه دوازدهم شهر مذکور در دارالملک دهلی نزول اجلال فرمودند - و آدینه بیست و یکم اینماه بر دارالسلطنت آگره چتر اقبال بر افراشته ظلمت زدای آن سواد و رونق بخش آن فضا شدند - و جمیع خرد و بزرگ ممالک هندوستان از مراحم و عواطف پادشاهی نظر اختصاص یافتند - و از شمول عطوفت والا والده و اولاد و اتباع سلطان ابراهیم را مشمول عنایت ساخته اموال و خزاین خاصهٔ ایشانرا

---

(۲) نسخهٔ [ج] امیر ولی خازن ●

Digitized by Google

و هندوستان یك فرمانروائی باستقلال نداشت - رایان و راجها جابجا پای ثبات افشرده با یکدیگر اتفاق نداشتند - و سلطان شهاب‌الدین غوری با صد و بیست هزار سوار جوشن‌پوش برگستوان‌دار به تسخیر هند آمده - دراوقت نیز درین سواد اعظم یک فرمانروائی که مستقل توان‌گفت نبود - و خراسانرا اگرچه برادر او سلطان غیاث‌الدین داشت از گفتهٔ او بیرون نبود - و حضرت صاحبقرانی در هنگام فتح هندوستان در عرصهٔ سمانه بعرض سپاه فرمان داده بودند - مولانا شرف‌الدین علی یزدی میگوید که طول یسالِ آن حضرت که جای ایستادن نوکران است شش فرسخ بود - و بتخمین سپاهیان صاحب تجربه تشخیص یافته که هر فرسخی دوازده هزار سوار احاطه میکند - پس سوای نوکر هفتاد و دوهزار سوار بوده باشد - و عرضش که محلِ ایستادن نوکر نوکرست دو کروه بوده - و مخالف ایشان ملوخان دوهزار سوار و صد و بیست فیل داشته است - و باین حالت از اردوی ظفرقرین حضرت صاحبقرانی جمع کثیر اندیشه ناک بوده‌اند - و آن حضرت دغدغه در سپاه خود تفرس فرموده از بعضی کوته‌اندیشان کم همت حرفهای نامناسب شنیده‌اند - و بنیروی همت خسروانه بجهت اطمینان خواطر شرایط احتیاط مرعی داشته فرمان دادند که از شاخهای درخت فراوری لشکر منصور حصار ساختند - و در پیش آن خندق کندند - و از پس آن از تسم گاو و گاومیش بسیار بمقابل یکدیگر داشتند - گردنهای ایشان بچرم گاو برهم بستند - و خار خسك بسیار از آهن ساخته بودند - مقرر شد که پیاده روان آنرا نگاه دارند - تا هنگام حمله و در آمدن فیلان بسر راه اندازند - و همراه حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی (که چهارم گیتی‌نوازان هندوستانست) درین فتح بزرگ (که از جلایل عطیات والی ایزدیست) از سپاهی و غیر آن از دوازده هزار زیاده نبود - و غریب‌تر آنکه ولایت آنحضرت بدخشان و قندهار و کابل بود - و باز ازان ولایت فایدهٔ معتد(۲) عاید نمیشد که مددخرج لشکر تواند بود - بلکه در محافظت بعضی از سرحدها بجهت دفع مخالفان و دیگر مصالح ملکی خرج از دخل زیاده می‌شد - و با مثل سلطان ابراهیم (که نزدیك یک لک سوار و هزار فیل جنگی داشت و ازبهیره تا بهار در تحت تصرف او بود و حکومت خلاصهٔ ممالك هندوستان بی مخالفی و منازعی بر نهج استقلال مینمود) بمحض توفیق غیبی و فرط تائید آسمانی این کار شگرف را پیش برده اند ●

کارشناسان فراخ‌حوصله از تحسین و آفرین این کارنامهٔ ادوار عاجز اند - آری ذات مقدس که حامل نور جهان‌افروز حضرت شاهنشاهیست اگر مصدر این امور گردد چه دور باشد - و بالجمله

---

(۲) در نسخهٔ [ح] معتدبه ●

Digitized by Google

محمدي کوکلتاش و امیر شاه منصور برلاس و امیر یونس علی و امیر درویش محمد ساربان و امیر عبد الله کتابدار قرار یافتند - و بر دست چپ غول که ترکان مول غول گویند امیر خلیفه و خواجه میر میران صدر و امیر احمدي پروانچی و امیر تردي بیگ برادر توج بیگ و محب علی خلیفه و میرزا بیگ ترخان را مقرر فرمودند - برانغار بحسن تدبیر و بفر شکوه حضرت جهانبانی جذت آشیاني شایستگي پذیرفت - و امیر خواجه کلان بیگ وسلطان محمد ولدي و امیر هندو بیگ وولی خازن و پیرقلی سیستاني در رکاب دولت ایشان بوده آرایش بخش رای و شمشیر گشتند - جرانغار محمد سلطان میرزا و سید مهدي خواجه و عادل سلطان و سلطان جنید برلاس و خواجه شاه میر حسین و امیر قتلق قدم و امیر خان بیگ و امیر محمد بخشي و دیگر بهادران نامي قرار یافتند - و هراول خسرو کوکلتاش و محمد علي جنگ جنگ بود - و امیر عبد العزیز بخدمت طرح مقرر شد - در اوج برانغار ولی شرمل(۲) و ملک قاسم و بابا قشقه با مغلانش بتولقمه متعین گشتند - و در اوج جرانغار قراقوزي و ابو المحمد نیزه باز و شیخ علي و شیخ جمال وتنگري قلي مغول بتولقمه قرار یافت - چنانچه راه و رسم دلاوران کارزار و بهادران تیغزن بود پای استقلال در عرصهٔ نبرد محکم ساخته در مقام ثبات ایستادند و بسهام جانستان و صمصام خون آشام داد شجاعت و شهامت دادند • شعر •

دلیران ستادند پا کرده سخت • ستادن درآموخت زایشان درخت

تا آنکه بعد از حملهای عظیم و صدمهای قوي تائیدات آسماني همعنان قلب و جناح موکب عالی شد و توفیقات ازلی باعث فتوحات سترگ گشته شکست بر مخالفان افتاد - و فتح عظیم از جانب اولیای دولت ابدي اعتصام روي نمود - سلطان ابراهیم نادانسته دریک گوشه بقتل رسید - وجمعي کثیر از افغانان علف تیغ قهرمان اقبال پادشاهي شدند - و این قوافل شهرستان عدم ببدرقهٔ سپاه منصور و مشعلهٔ تیغ جهانگشاي بمنزلگاه فناپیوستند - و قریب بقالب سلطان ابراهیم در یک گوشه پنج شش هزار کس کشته افتاده بودند - آفتاب عالمتاب یک نیزه وار سمت ارتفاع گرفته بود که شعشعهٔ رایات اقبال شعله افروز نبرد شده آغاز مصادمه و مقاتله اتفاق افتاد - و نیم روز نسیم صبح نصرت و شمال بهار فیروزي وزیدن گرفت - شرح این فتح بزرگ که کارنامهٔ اقبالست چگونه در حوصلهٔ بیان گنجد - و خردمند قادر سخن بچه آئین از عهدهٔ تقریر برآید که از وسعت آباد اندیشه بیرونست - در زمانی که سلطان محمود غزنوي بهندوستان آمد خراسان در تصرف داشت - ملوک ممالک سمرقند و دارالمرز و خوارزم فرمان پذیر او بودند - و سپاه گران از یک لک بیش بود -

---

(۲) نسخه [ج] بر پل [ح] شیریل •

روز یکشنبه هژدهم جمادی الاخری چین تیمور سلطان و محمد سلطان میرزا و مهدی خواجه و عادل سلطان با تمام مردم جرانغار که سلطان جنید و شاه میرحسین و قتلق قدم بودند و از غول هم یونس علي و عبد الله و احمدی و کته بیگ و جمعی دیگر را تعین فرمودند که پایمردی نموده دستبردی بانجماعت خون گرفته نمایند - و این بهادران نبرد طلب و دلاوران معرکه جوے تند و تیز رفته بعد از آئین جنگ و روش پیکار بران فرقه مظفر و منصور شدند - و جمعے کثیر را اسیر کردند - و گروهے عظیم را ببرق شمشیر و باران تیر هلاک ساختند - حاتم خان را با هفتاد کس دستگیر کرده زنده بدرگاه عالی فرستادند - و در اُردوی معلی بیاسا رسیدند - و حکم جهانگشای شرف نفاذ یافت که گردونها سامان نمایند - و استاد علی قلی مامور شد که بروش روم ارابها را زنجیر و خام گاو که بصورت ارغمچی ساخته بودند با یکدیگر اتصال دهند - و درمیان هردو ارابه شش و هفت توره تعبیه سازند - تا تفنگ اندازان بفراغ خاطر تفنگ توانند انداخت - و در پنج شش روز این معنی سامان یافت - تا آنکه روز پنجشنبه سلخ جمادی الاخری بشهر پانی پت همای دولت باجنحهٔ اقبال سایه گستر گشت - و صفوف عساکر بآئین شایسته مرتب آمد - برانغار لشکر منصور در شهر و محله واقع شد و ارابها و تورها که ترتیب یافته بود پیش غول استقرار گرفت - جرانغار بخندق و درختان استحکام پذیرفت - سلطان ابراهیم بالشکری گران در شش کروهی شهر عرصهٔ نبرد آراسته بود - چون هفتهٔ در پانی پت اتفاق اقامت افتاد هر روز جوانان سپاه و پیران کارآگاه بکنار اردوی مخالف رفته با بسیاری از لشکریان غنیم بجنگ پیوسته غالب می آمدند - تا آنکه جمعه هشتم رجب سلطان ابراهیم بالشکر گران و فیلان پر شکوه متوجه معسکر معلی شد - وحضرت گیتی ستانی نیز افواج قاهره ترتیب دادند و میدان معرکه را بصفوف ارپچیان پیراستند *

محاربه حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
با سلطان ابراهیم و ترتیب صفوف نبرد *

چون مهیمن کارساز خواهد که تدارک شکستهای پیشین نماید بکامروائی تلافی مشاق گذشته فرماید - مقدمات آنرا ترتیب دهد - و اسباب آنرا مرافجام نماید - ازانجمله آمدن سلطان ابراهیم بقصد پیکار و فوج آراستن حضرت گیتی ستانیست که بارجود کثرت مخالف و قلت موافق چون تائید ایزدی همراه و اقبال روز افزون درپیش بود باخاطر مطمئن و دل آرمیده توسل بفتاح بی منت نموده بترتیب صفوف توجه عالی فرمودند - غول را بوجود ذات مقدس زینت بخشیدند - بر دست راست غول که ترکان آنرا اون غول نامند چین تیمور سلطان و سلیمان میرزا و امیر

Digitized by Google

نصیرالدین محمد همایون از بدخشان با لشکر خود آمده بعز بساط بوس مشرف شدند - و خواجه کلان بیگ هم از غزنین درین روز سعادت آستان بوسی دریافت - و غرهٔ ربیع الاول این سال از آب سند نزدیک کچه کوت عبور فرموده شان (۲) واجب دیدند - دوازده هزار سوار ترک و تاجیک و سوداگر و غیر آن بقلم عرض در آمد - و از بالای جیلم از آب بهت مرور واقع شد - و نزدیک بهلول پور از آب چناب عبور مرکب عالی اتفاق افتاد - و روز آدینه چهاردهم ربیع الاول در ساحت سیالکوت لوای ظفر شعاع افراشتند - و بخاطر جهان پیرای قرار یافت که سیالکوت را ویران ساخته در بهلولپور آبادان سازند - و درین ایام پیوسته از مخالفان خبر میرسید و چون آنحضرت بکلانور نزول اقبال داشتند محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و سایر ملازمان درگاه که بحراست لاهور قیام داشتند بشرف زمین بوس کامیاب سعادت شدند - روز شنبه بیست و چهارم ربیع الاول قلعه ملوت بدست اولیای دولت قاهره مفتوح شد و اموال و اسباب بدست افتاد و کتابهای غازی خان که درین قلعه بود آوردند - بعضی را بحضرت جهانبانی مکرمت فرمودند - و برخی را بقندهار ارمغانی کامران میرزا ساختند چون بمعامع علیه رسید که حمیدخان حاکم حصار فیروزه ازانجا بقدم جرات دوسه منزل پیشتر آمده یکشنبه سیزدهم جمادی الاولی که موکب والا از انباله کوچ کرده در کنار کوئی فرود آمده بود حضرت جهانبانی نصیرالدین محمد همایون را برسم او رخصت فرمودند - و امیر خواجه کلان بیگ و امیر سلطان محمد دولدی (۳) و امیر ولی خازن (۴) و امیر عبد العزیز و امیر محب علی خواجه خلیفه و از امرای دیگر که در هندوستان مانده بودند چون هندوبیگ و عبد العزیز محمد علی جنگ جنگ و جمعی دیگر از خاصان درگاه را ملازم رکاب ظفرانتساب (۵) فرمودند - بین که از اعیان امرای هندوستان بود درین روز بدولت آستان بوسی متفخر شد - و حضرت جهانبانی بهمعنانی بخت بیدار و همرکابی اقبال بلند باندک توجهی لوای فتح برافراشتند - روز دوشنبه بیست و یکم همین ماه بمستقر موکب عالی شتافتند - آنحضرت حصار فیروزه را باتوابع و لواحق که یک کرور باشد و یک کرور نقد دیگر در جلدوی این فتح که مقدمهٔ فتوحات بی اندازه بود بحضرت جهانبانی عنایت فرمودند - و بطلیعهٔ سعادت کوچ بکوچ پیشتر متوجه شدند - و پیوسته خبر میرسید که سلطان ابراهیم بایک لک سوار و هزار فیل پیش می آید - و نزدیک مرساوه مخیم اقبال شده بود که حیدر علی ملازم خواجه کلان بیگ که بر زیان گیری رفته بود آمده بعرض والا رسانید که داود خان و حاتم خان با پنج شش هزار سوار از اردوی سلطان ابراهیم جدا شده پیشتر می آیند - بنابرآن

---

(۲) نسخه [ج - ح] سان (۳) نسخه [ا] ددلدی - (۴) نسخه [ج] خلن (۵) نسخه [ج] متعلم

بجاله گذرانیده بنزدیک کچه‌کوت نزول اجلال فرمودند - از بهیره هفت کروه جانب شمال کوهیست که آنرا در ظفرنامه و غیره کوه‌جود نوشته‌اند آن موضع مخیم عساکر اقبال گشت - آنحضرت در کتاب واقعات نوشته‌اند که تا این تاریخ وجه تسمیهٔ این کوه ظاهر نبود عاقبت معلوم شد که درین کوه از نسل یک پدر دو خیل مردم بوده اند یک قبیله را جود میگفتند و دیگر را جنجوهه - و بجهت دلاسای عبدالرحیم سقاولی[۲] را ببهیره فرستادند که کسے دست تطاول دراز نکند - و آخرهای روز خود بدولت و اقبال درشرقی بهیره برکنار آب بهت نزول فرمودند - و چهارصد هزار شهرخی مال آن از بهیره گرفته بهندوبیگ عنایت فرمودند - سربراهی این ولایت برای رزین او قرار گرفت - و خوشاب بشاه‌حسن سپرده بکمک هندوبیگ مقرر ساختند - و ملامرشد را برسالت پیش سلطان ابراهیم ابن سلطان سکندر لودی که پنج شش ماه شده بود که بجای پدر فرماندهی هندوستان میکرد فرستادند که نصایح ارجمند بنماید - دولتخان حاکم لاهور ایلچی مذکور را نگاهداشته از کمال نادانی بے نیل مقصود باز فرستاد - جمعه دوم ربیع الاول خبر تولد فرزند سعادت‌پیوند آمد - چون متوجه تسخیر هندوستان بودند تفاؤل گرفته بموجب الهام غیبی هندال نام نهادند - یکشنبه یازدهم ربیع‌الاول بجهت مصالح ملکی هندوبیگ را بسرانجام بهیره وداع‌کرده خود بصوب کابل مراجعت فرمودند - و پنجشنبه سلخ ربیع‌الاول کابل مستقر سریر خلافت گشت - و دوشنبه بیست و پنجم ربیع‌الاخر هندوبیگ از بے پروائی بهیره را گذاشته بکابل آمد •

تاریخ توجه نوبت چهارم بنظر نیامده همانا که دران یورش تسخیر لاهور فرموده مراجعت نموده‌اند - و از تاریخ فتح دیبالپور (که بتقریب در قید سطور خواهدآمد) معلوم میشود که در (۹۳۰) نهصد و سی بوده است چون هرکارے در گرو وقت خود است جمال این مطلب در جلباب توقف میبود - و سست رائی امرا و ناهمپائی برادران سبب ظاهری میگشت - تا آنکه مرتبهٔ پنجم برهمنونی توفیق ایزدی و سپهسالاری اقبال ازلی روز جمعه غرهٔ صفر (۹۳۲) نهصد و سی و دو که نیراعظم در برج قوس رایات انوار افراخته بود بطالعے که ظلمت‌شکاف مواد عالمے تواند شد پای عزیمت در رکاب توکل اعتصام آورده متوجه تسخیر هندوستان شدند - میرزا کامران را در قندهار مسلم داشته خبرداری کابل نیز باو تفویض فرمودند - و چون این یورش فتح شد فتح بر فتح و اقبال بر اقبال روی‌داد - لاهور و بعضے بلاد عظیمهٔ هندوستان در تصرف اولیای دولت قاهره بود - و هفدهم صفر که باغ وفا مخیم سرادقات اقبال شده بود حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی

---

(۲) نسخه [ح] شقاولی •

Digitized by Google

بشومی بعضی[2] چغتائیان گذشتن سند در توقف افتاد بجانب کهت توجه فرمودند - بعد از تاختن کهت بنگش و نیور[3] را تاختند - وازانجا میمنی خیل رفته بچند منزل در ظاهر تربیله (که قصبه ایست برکنار آب سند از توابع ملتان) رایات اقبال نزول فرمود - و کنار دریا گرفته بچند منزل مخیم اقبال شد - وازانجا بحدود کمی[4] نزول اجلال روی نمود - و پس از چند روز غزنین مقر موکب دولت گشت - و در ماه ذیحجه ساحت کابل بمقدم عالی رونق گرفت - بار دوم موکب معلی در ماه جمادی الاولی (۹۱۳) نهصد و سیزده از راه خرد کابل متوجه فتح هندوستان شدند - از نواحی مندر اول بغر و شیوه رفته از ناموافقی رای همراهان مراجعت دست داد - و از غرنگر و نورکل نیز عبور واقع شد - و از کز در جاله نشسته باردوی ظفرقرین رسیده براه بادیخ[5] ظلال انفصال برساحت کابل انداختند - و برسنگی که بر بالای بادیخ واقع شده تاریخ این عبور بفرمودهٔ آنحضرت کنده‌اند - و هنوز آن رقم غیبی هست - و تا این زمان اولاد عالی‌نژاد حضرت صاحبقرانی را میرزا میگفتند - درین تاریخ فرمودند که آنحضرت را پادشاه گویند - و در سه‌شنبه چهارم ماه ذیقعدهٔ این سال همایون‌فال بر بالای ارک کابل ولادت باسعادت حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی اتفاق افتاد - چنانچه در جدول تفصیل رقم‌پذیر خواهد شد - مرتبهٔ سیوم روز شنبه غرهٔ محرم سال (۹۲۵) نهصد و بیست و پنج که جانب بجور متوجه بودند در اثنای راه زلزلهٔ عظیم شد - امتداد آن تا نیم ساعت نجومی کشید - و سلطان علاءالدین سوادی معارض سلطان ویس سوادی بسعادت ملازمت مشرف شده - و باندک زمانی قلعهٔ بجور بتصرف درآورده بخواجه کلان‌بیگ ولد مولانا محمد صدر که از اعاظم ارکان دولت میرزا عمر شیخ بود عنایت فرمودند - و خواجهٔ مذکور را نسبت غریبی بآنحضرت بوده است - شش برادر او در نیکوخدمتی جان خود را در قدم رضا و خشنودی آن حضرت نثار کرده‌اند - خواجه خود از فرط عقل و فراست منظور نظر خاص حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی بود - چون آنحضرت را یورش ولایت سواد و تسخیر یوسف‌زئی پیش‌دید ضمیر انور بود طاؤس خان برادر خرد شاه منصور (که کلانتر خیل یوسف‌زئی بود) دختر اورا آورده زبان عجز و انکسار گشود - و عصمت غله نیز دران مساکن و حوش روی داده بود - و در اصل یورش هندوستان نیز در ضمیر جهانگشای تصمیم داشت - عنان عزیمت از سواد باز گردانیدند - هرچند استعداد و سرانجام سفر هندوستان نبود امرا هم برین یورش راضی نبودند مشعل همت افروخته بظلمت‌زدائی سواد هندوستان متوجه شدند - صباح روز پنجشنبه شانزدهم محرم با اسب و شتر و پرتال از آب عبور کرده اردوی بازاری را

---

(۲) نسخهٔ [ه و] باقی ه (۳) نسخه [و] دهنیور (۴) نسخهٔ [ج] کن [و] دکن [ج] لکن ه
(۵) دربعضی نسخه باد نیچ ه

Digitized by Google

خان‌میرزا را بلطف در کنار گرفته انواعِ نوازش و پرسش نمودند - و بعد ازان ببودن و رفتن مخیّر ساختند - خان میرزا از نهایت شرمندگی بودنِ خود قرار نتوانست داد - رخصتِ قندهار گرفت - و این قضیّه نیز در همان سال واقع شد - و بعد از سالِ دیگر بقندهار متوجّه شده اند - و بحاکمِ آنجا شاه‌بیگ وادِ ذوالنّون ارغون و محمّد مقیم برادرِ خردِ او محاربهٔ عظیم واقع شد - و خان میرزا سعادتِ ملازمت دریافت - و آن حضرت قندهار را بناصر میرزا که برادرِ خردِ جهانگیر میرزا بود عنایت فرموده بکابل نزولِ اجلال فرمودند - و شاه بیگم و خان میرزا را ببدخشان رخصت دادند - و او بعد از سرگذشتِ بسیار زبیر راعی را کشت - و حکومتِ بدخشان باستقلال بحوزهٔ تصرّفِ او درآمد - و همواره تارکِ سعادت بر زمینِ فرمانبرداری میسود - تاآنکه درسالِ (۹۱۶) نهصد و شانزده مصرعی فرستاده معروض‌داشت که شاهی‌بیگ خانرا کشته‌اند مناسب آنست که باینجانب نهضت فرمایند - بنابر آن در شوّالِ این سال بنیروی توکّل نهضتِ عالی فرمودند - و با اوزبکان محاربات عظیم بوقوع پیوست - و همواره فتح و نصرت همعنانِ موکبِ عالی بود تا بارِ سیوم منتصفِ شهرِ رجب (۹۱۷) نهصد و هفده بدولت و فیروزی سمرقند را تسخیر فرموده اند - و هشت ماه بفرمانروائی آنجا سایه‌گستر بوده‌اند - و در صفر (۹۱۸) نهصد و هژدهم در کول‌ملک بعبیدالله خان جنگِ عظیم در پیوست - و با آنکه فتح شده بود ناگاه بشعبدهٔ آمانی چشم‌زخمی رسید - و عنانِ جنیبتِ جهان‌نورد بحصار منعطف ساختند - بارِ دیگر باتّفاقِ نجم‌بیگ در پای قلعهٔ غجدوان با اوزبک نبردِ قوی دست‌داد - و نجم‌بیگ کشته‌شد - و آنحضرت متوجّهِ کابل شدند *

دیگر بالهامِ غیبی رفتنِ ماوراءالنّهر را برطرف کرده تسخیرِ ممالکِ هندوستانرا پیش‌نهادِ همّتِ والا ساختند - و چهار نوبت بتسخیرِ هندوستان متوجّه شده‌اند - و بجهتِ سنوحِ دواعی مراجعت فرموده‌اند - بارِ اول درشعبان (۹۱۰) نهصد و ده ازراهِ بادام چشمه و جگدلیک از خیبر[۲] گذشته بعجم نزولِ اجلال نموده‌اند - در واقعاتِ بابری (که کتابیست ترکی نگاشتهٔ خامهٔ صدق‌نگارِ آنحضرت) نوشته‌اند که چون از کابل بشش منزل در راه کرده بآدینه‌پور رسیده شد ولایتِ گرم‌سیر و نواحیِ هندوستان که هرگز دیده نشده بود بمجرّدِ رسیدنِ عالمِ دیگر در نظر آمد - گیاه و درخت بروشِ دیگر - و وحوش و طیورِ آن بطرزِ دیگر - راه و رسمِ ایل والوس بوضعِ دیگر - حیرتی روی‌داد و فی‌الواقع جای‌حیرت بود - ناصر میرزا از غزنین درین منزل بعزِّ بساط‌بوسی استسعاد یافت - در منزلِ جم مجلسِ کنگش منعقد شد که موکبِ عالی از دریای سند (که مشهور به نیلابست) بکدام گذر رسیده بگذرد -

---

(۲) نسخه [چ] جسر *

Digitized by Google

بکومك او متوجّه شده عزیمت خراسان نمودند - و در اثنای راه در حدود کهمرو خبر فوت سلطان حسین میرزا رسید - حضرت فردوس‌مکانی رفتن حال را بهتر از سابق دانسته بر خلاف کنکش اهل روزگار متوجّه خراسان شدند - و پیشتر ازانکه موکب عالی بخراسان رسد باتّفاق کوته‌اندیشان نامعامله‌فهم از فرزندان میرزا بدیع‌الزّمان میرزا و مظفّرحسین میرزا[۲] بر تخت سلطنت نشانده بودند - دوشنبه هشتم ماه جمادی‌الاخری سال مذکور آنحضرت را در مرغاب بمیرزایان ملاقات واقع شد - و باستدعای ایشان بهرات نزول سعادت فرمودند - و در فرزندان میرزا آثار رشد و دولت مشاهده نفرموده معاودت موکب عالی را لایق حال دانسته در هشتم شعبان این سال متوجّه دارالملک کابل شدند - و در کوههای هزارجات خبر رسید که محمّد حسین میرزا وفات کرد - و غلت[۳] و سلطان‌محمد برلاس جمعی از مغلانرا که در کابل مانده بودند بطرف خود کشیده و خان‌میرزا را ببزرگی برداشته کابل را قبل دارند - و درمیان مردم عوام این خبر را شایع کرده‌اند که پسران سلطان حسین میرزا نسبت بحضرت فردوس‌مکانی غدر اندیشیده اند - ملّا بابای بشاعری[۴] و امیر محب علی خلیفه و امیر محمّد قاسم کوابر و احمدیوسف و احمدقاسم که حراست کابل بایشان مفوّض بود در لوازم قلعه‌داری اهتمام دارند - بمجرّد استماع این واقعه پرتال و اسباب‌را بجهانگیر میرزا که قدرے بیماری داشت سپرده با معدودے از عقبهٔ هندوکوه که پر برف بود بصعوبت تمام‌گذشته سحری بر سر کابل رسیده اند - مخالفان هر یکے از صولت صیت قدوم موکب عالی بگوشهٔ اختفا خزیدند - حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی اوّل‌مرتبه پیش شاه‌بیگم مادر کلان مبیبی خود - (که باعث برداشتن خان میرزا بودند) آمده و زانوی ادب بر زمین نهاده ملاقات فرموده‌اند - از روی تمکّن و وقار و بزرگ‌منشی از راه عرفان در آمده بحسن ادا و لطف سخن عرض نموده که اگر مادرے بفرزندے شفقت خود را خاص گرداند فرزند دیگر را چه گنجایش رنجیدن و چه حدّ سر از حکم‌پیچیدن باشد - و فرموده‌اند که بیدار بوده‌ام و راه بسیار آمده‌ام - سر در کنار بیگم نهاده بخواب رفتند - و برای تسلّی بیگم که بس مضطرب و متوحّش بود انواع مهربانیها بظهور آورده‌اند - و هنوز خواب نربوده بود که مهرنگار خانم [که خاله‌زادهٔ آنحضرت باشد] آمدند آنحضرت بسرعت برخاسته ایشانرا دریافتند - محمّدحسین میرزا را گرفته آوردند - و آنحضرت ازانجا که معدن مروّت بودند جانبخشی فرموده رخصت خراسان دادند - و بعد ازان خانم خان‌میرزا را همراه گرفته پیش آنحضرت آوردند - و گفتند ای جان مادر برادر گناهکار ترا آورده‌ام - اشارت چیست - آنحضرت

---

(۲) در نسخه [ا ج] مظفر حسین بدون واو ٭ (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ غلت خط کشیده ٭ (۴) نسخه [ج] تساعری [و ح] شاعر ٭

Digitized by Google

میرزا کشیده بود - و این هر دو میرزا عمزادهای آنحضرت میشدند[۲] - و در هنگام صاحبقرانی که عبور موکب عالی آنحضرت در بدخشانات شده بود آثار بیآزرمی و نامردمی ازو بظهور آمده بود - درینولا که چهرهٔ اعمال در آئینهٔ مکافات دید و دولت ازان بیسعادت روی گردانید آنحضرت از کمال مردمی و فرط جوانمردی در مقام انتقام نیامده حکم فرمودند که از اموال خود آن مقدار که اختیار کند برگیرد و بخراسان رود- او پنج شش قطار خچر و شتر از مرصع آلات و طلاآلات و دیگر نفایس اجناس بار کرده بجانب خراسان رفت - و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی تنسیق ولایت بدخشان فرموده متوجه کابل شدند - و دران وقت محمد مقیم پسر ذوالنون ارغون کابل را از عبدالرزاق میرزا بن الغبیگ میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا (که عمزادهٔ حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی میشد[۲]) گرفته بود - طنطنهٔ نهضت رایات اقبال شنوده متحصن شد - و بعد از چند روز امان خواسته با مال و اسباب بقندهار پیش برادر خود شاه بیگ رخصت یافت - کابل در اواخر ماه ربیع الاول سنه (۹۱۰) نهصد و ده بدست اولیای دولت ابدپیوند درآمد - بعد ازان آنحضرت در (۹۱۱) نهصد و یازده متوجه تسخیر قندهار شدند - وقلات که از مضافات قندهار است مفتوح گشت - وازانجا بجهت مصالح ملکی فسخ عزیمت قندهار نموده جانب جنوب آن توجه نمودند - و قبایل افغانان سواسنک و الاتاغ تاخته بکابل مراجعت فرمودند *

مبادی این سال زلزلهٔ عظیم درحدود کابل واقع شد - فصیلهای قلعه و اکثر منازل بالای حصار و شهر افتاد - و خانهای موضع بیمغان[۳] تمام از هم ریخت - و سی و سه مرتبه در یک روز زمین جنبید - تا یکماه شب و روز یکدو مرتبه زمین در تزلزل بود - و اساس عمر بسیارے از مردم فرو ریخت - درمیان بیمغان و بیکاتوت پارچهٔ زمین که عرض او یک کنه باش انداز باشد بریده یک تیرانداز پایان رفت - و از جای بریده چشمها پیدا شد - و از استرغچ تا میدان که قریب شش فرسنگ بوده باشد زمین آنچنان شکافت که بعضے از اطراف او برابر فیل بلند شده بود - و در آغاز زلزله از سر کوهها گردبادها برخاسته - و در همین سال در هندوستان نیز زلزلهٔ عظیم عام شد - و از سوانح این ایام آنست که شیبک خان لشکر فراهم آورده ارادهٔ توجه خراسان نمود - سلطان حسین میرزا جمیع فرزندان خودرا جمع ساخته متوجه دفع او شد - و سید افضل پسر میر سلطان علی خواب بین را باستدعای قدوم گرامی حضرت فردوس مکانی فرستاد - و آنحضرت در محرم (۹۱۲) نهصد و دوازده

---

(۲) همین است در هر نه نسخه اما این عبارت نزد اهل زبان هر آئینه موجب ریشخند باشد تعجب است از ابو الفضل علامی که باآن تتبع اینچنین نویسد و ترجمهٔ زبان هندی کند - اهل زبان اینجا چنین نویسند که عمزادهای آنحضرت بوده اند یا میباشند و عمزاده بوده یا بوده است یا میباشد - محمد طاهر نصرابادی اصفهانی در احوال قاسم خان نوشته که همدامان جهانگیر پادشاه بوده * (۳) نسخه [ب د] لمغان *

Digitized by Google

چون بارکِ اندجان نزولِ سعادت فرمودند جمیعِ امرا و ارکانِ دولت بشرفِ ملازمتِ عالی مشرّف شدند - و بنویدِ انواعِ تربیت کامیاب گشتند - سابقاً ایراد یافته بود که سلطان احمد میرزا و سلطان‌محمودخان اتّفاق نموده بر سرِ عمرشیخ میرزا می‌آیند درینولا که بحسبِ سرنوشتِ آسمانی قضیّهٔ ناگزیر واقع شد و بتوفیقِ ایزدی جمیعِ ارکانِ دولت ازخرد و بزرگ (که بر یکرنگی و یکجهتی اتّفاق نموده‌بودند) بر نگاهبانیِ قلعه لوازمِ جدّ و مراسمِ اهتمام بجای آوردن‌گرفتند سلطان احمد میرزا اورابتیه[۲] و خجند و مرغینان که از ولایتِ فرغانه است گرفته بچهار کروهیِ اندجان فرود آمد - هرچند ایلچی فرستاده درِ صلح زدند قبول نکرده پیشتر فرود آمده - امّا چون تائیدِ غیبی همواره قرینِ حالِ این دودمانِ ابدپیوند است در اندک فرصتی بسببِ وفورِ استحکامِ قلعه و یکجهتیِ امرای صاحب‌قدرت و هنوجِ وبا در اردوی میرزا و سقط شدنِ اسبان از نشستن بتنگ آمده ازداعیهای سابق مایوس شد - و صلح گونهٔ درمیان آورده بناکامی برگشت - و از جانبِ‌شمالِ دریای خجند که سلطان‌محمود خان متوجّه شده بود آمده اخصی‌را قبل کرد - جهانگیر میرزا برادرِ آنحضرت و جمعی کثیر از امرای اخلاص‌اندیش آنجا بودند- خان چند مرتبه جنگ انداخت - امرای اخصی تردّداتِ پسندیده کردند عاقبتِ کار خان نیز کارے نساخته از بیمارئے که عارضِ او شد ازین خیالِ باطل عنان‌تاب شده بولایتِ خود باز گشت - و آنحضرت بقوّتِ همّتِ بلند و طالعِ ارجمند مظفّر و منصور شدند - وآن‌گیتی‌ستانرا مدّتِ یازده سال در ماوراءالنّهر باسلاطینِ چغتای و اوزبک نبردهای عظیم روی‌داد - سه نوبت بشعشعهٔ تیغِ صاعقه‌آثار و مشعلِ عقلِ جهانتاب فتحِ همرقند فرموده‌اند - یکے در سالِ (۹۰۳) نهصد و سه از بایسنغر میرزا پسرِ سلطان‌محمود میرزا (که از اندجان‌آمده) به‌نیروی اقبال و لمعانِ شمشیر تسخیر فرمودند - فتحِ دوم از شیبک‌خان در سالِ (۹۰۶) نهصد و شش- و سیوم بعد از کشته شدنِ شیبک خان در سالِ (۹۱۷) نهصد و هفده - چون مشیّتِ الٰهی در اظهارِ گوهرِ یکتای حضرتِ شاهنشاهی بود و میخواست که اقلیمِ هندوستانرا کامیاب سازد و آنحضرت را در ملکِ غربت بمراتبِ کامرانی و کام‌بخشی رساند در دیارِ خود و مواطنِ اصلی که مجمعِ ملازمانِ صادق است ابوابِ کلفت بر روی روزگارِ آنحضرت‌گشاده آنچنان ساخت که بهیچوجه بودنِ آنجا لایقِ ناموسِ دولت ندیدند - ناگزیر با معدودے متوجّهِ بدخشان و کابل شده‌اند - چون ببدخشان رسیده اند تمامِ مردمِ خسروشاه که والیِ آنجا بود بخدمت شتافته اند - و خود نیز بیچاره شده بملازمت پیوسته - باوجودِ آنکه این بیدولت سرحلقهٔ بےاعتدالان بود که بایسنغرمیرزا را شهیدکرده - و میل در چشمانِ سلطان‌مسعود

---

(۲) نسخه [ح] اوزابتیه ٭

هرچند[۲] این تاریخ از غرایب اتفاقاتست و فکر را دران گنجایش نیست امّا غریب‌تر آنکه این تاریخ از شش حرف که نزد اهل حساب عدد خیر است فراهم آمده و لفظ شش حرف و نقش عدد خیر نیز دو تاریخ ظهور این عنصر مقدس از مکامن غیب میگردد - و یکی از غرایب جوهر حروفش آنکه آحاد و عشرات و مآت آن در یکمرتبه واقع شده - و بر تسویت سلوک اطوار اشارت نموده - بدیع ذاتی که چندین اسرار غیبی درو ودیعت نهاده اند امثال این بدایع در باب او روی میدهد - قدوهٔ اولیای کبار ناصرالدین خواجه احرار بزبان فیض‌آثار خود اسم گرامی این مسعودطالع بظهیرالدین محمّد تسمیه فرموده[۳] اند - و چون بر زبان ترکان این لقب گرامی از بزرگی قدر و رفعت منزلت لفظی و معنوی بآسانی جاری نمیشد بابر نیز نام نامی آنحضرت مقرر شد - و آنحضرت اعظم و ارشد فرزندان عمرشیخ میرزا اند - در دوازده سالگی روز سه شنبه پنجم رمضان (۸۹۹) هشتصد و نود و نه در خطهٔ دلگشای اندجان بر سریر سلطنت و تخت خلافت نشستند - و آن قدر مشقّت و تردّد که در مهام تسخیر ممالک آنحضرت را پیش آمده کم پادشاهی را رو نموده باشد - و آن مقدار دلیری و دلاوری و توکّل و تحمّل که آنحضرت بنفس نفیس درمعارک و مخاطر بر خود روا داشته‌اند مقدور بشر نیست - در وقتی که واقعهٔ ناگزیر حضرت عمرشیخ میرزا در اخسی روی نمود حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی در چارباغ اندجان کامیاب عیش بوده‌اند - روز دوم این واقعه سه‌شنبه پنجم رمضان خبر جانکاه باندجان آمد - درساعت سوار شده متوجه قلعهٔ اندجان شدند - در محل رسیدن بدروازه شیرم[۴] طغائی جلو آنحضرت را گرفته بجانب نمازگاه روان شد که بطرف اوزگند و آن دامن‌کوه ببرد بخیال آنکه سلطان احمد میرزا باقتدار و شوکت تمام می‌آید مبادا امرا غدرے نسبت بآنحضرت اندیشیده ولایت باو مسلّم دارند - اگر از حرام‌نمکی آن مردم ولایت ازدست رود وجود اقدس آنحضرت ازین مهلکه نجات یافته بجانب طغائیان خود الغجه‌خان یا سلطان محمود[۳] خان مقدم گرامی ارزانی دارند - امرا ازین معنی آگاه شده خواجه محمّد درزی[۵] را (که از بابریان و قدیمیان حضرت عمرشیخ میرزا بود) پیش آنحضرت فرستادند که دغدغهٔ توهّمے که بخاطر اقدس راه یافته بود برآورد - موکب عالی بنمازگاه رسیده بود که خواجه محمّد برکاب‌بوس والا مشرّف شد - و بمقدّمات معقوله آنحضرت را مطمئن‌باطن ساخته عنان عزیمت را منعطف ساخت -

---

(۲) نسخه [ط] هرچه ازین تاریخ از غرابت اتفاقاتست ذکر را گنجایش دران نیست ۰ (۳) همچنین در هر نسخه [د] بیرم ۰ (۴) نسخه [ه ز] محمد ۰ (۵) نسخه [ح] مروزی ۰

Digitized by Google

در سرو زیر کرد آن پردهنشین صحفهٔ عفت در سرو بودند شاه اسمعیل احترام نموده باعزاز بسیار در قندز پیش حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی فرستاد - و بعد از ده سال ملاقات حضرت گیتی ستانی واقع شد - حضرت گیتی ستانی میفرمودند که در وقت آمدن ایشان من و محمدی کوکلتاش روبرو رفتیم - بیگم و نزدیکان ایشان نشناختند هرچند تصریح کردیم - بعد از مدتی بجا آوردند - دختر دیگر مهربانو بیگم خواهر مینی ناصر میرزا هشت سال از حضرت فردوس مکانی خرد بود - دیگر یادگار سلطان بیگم - مادرش آغا سلطان خنچه حبی بود - دیگر رضیه سلطان بیگم - مادرش مخدومه سلطان بیگم که قراکوز بیگم میگویند - و این هردو دختر بعد از فوت میرزا عمرشیخ متولد شده بودند - و از انوش(۲) آغا دختر خواجه حسین دختر شده بود در صغر سن رحلت نمود *

حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ظهیرالدین محمد بابر پادشاه غازی

پادشاه چاربالش هفت منظر - شهریار سماوی سریر علوی افسر - بلندی بخش همت بلند - سعادت افزای طالع ارجمند - آسمان حوصلهٔ زمین وقار - شیردل اقلیم شکار - تعالی فر والاشکوه - بیدار مغز دانش پژوه - صفدر هزبر صولت - رفیع قدر قوی دولت - دریادل گوهرنژاد - پادشاه درویش نهاد - مسند نشین سلطنت حقیقی و مجازی - ظهیرالدین محمد بابر پادشاه غازی - گوهر عنصرش مورد آثار عظیمه و همم عالیه بود - بی تعینی(۳) و آزادگی با تقید علو شان و سطوت عظمت از لایحهٔ اطوار او پرتو ظهور میداد - فقر و فنای جنیدی و بایزیدی با شکوه و همت سکندری و فریدونی از ناصیهٔ احوال او میتافت - ولادت مقدس آنحضرت در ششم محرم (۸۸۸) هشتصد و هشتاد و هشت از بطن مقدس و خدر(۴) مطهر افتخار عفایف گرامی نژاد قتلق نگار خانم شرف وقوع گرفت - و این گوهر عنان دولت و دری آسمان اقبال از افق سعادت طلوع نمود - و آن عصمت معجر عفت طیلسان دختر دوم یونس خان و خواهر بزرگ سلطان محمود خان بود - و نسب عالی آن عصمت پیرایه برین نمط است قتلق نگار خانم بنت یونس خان بن ویس خان بن شیرعلی اوغلان بن محمد خان بن خضر خواجه خان بن تغلق تیمور خان بن السینوغا خان بن دواخان بن براق خان بن بیسون توا بن موانکان بن چغتای خان بن چنگیز خان - و مولانا همامی قراکولی در تاریخ ولادت اشرف گفته * شعر *

چون در ششم محرم زاد آن شه مکرم * تاریخ مولدش هم آمد - ششم محرم

---

(۲) در اکثر نسخه الوس آغا * (۳) نسخه [د و ر] بی تعلقی * (۴) نسخه [د] صدر *

Digitized by Google

و تفصیلش بطریق اجمال آنکه اخسیکت که باخسی مشهور است یکی از بلاد هفتگانهٔ ولایت فرغانه است - و میرزا عمر شیخ آنرا پای تخت خود ساخته بودند - و این شهر بر جرّی[۲] عظیم واقع شده عمارات آن همه بر سر جر است - بحسب سرنوشت بتاریخ روز دوشنبه چهارم رمضان (۸۹۹) هشتصد و نود و نه بحوالی کبوترخانه که بر یکی ازان عمارات بود نشسته بتماشای کبوتران متوجّه بودند که یکی از ایستادهای بارگاه حضور آگاهی یافته از گسستن جر خبر داد - میرزا فی الحال برخاسته یکپای را در کفش آورده بودند و فرصت پای دیگر درآوردن نشد که آن جر از هم جدا شد و آن سطح از پای افتاد - و میرزا بحسب صورت قدم درحضیض سفلی نهادند - و نظر بمعنی ارتقا باوج علوی فرمودند - سن گرامی آنحضرت سی و نه بود - ولادت مسعود درسال (۸۶۰) هشتصد و شصت بود در سمرقند ٭

پوشیده نماند که فرغانه از اقلیم پنجم است - و در کنارهٔ معمورهٔ عالم واقع - شرقی آن کاشغر - و غربی آن سمرقند- و جنوبی آن کوهستان سرحد بدخشان - و شمالی آن اگرچه پیش ازین شهرها بود مثل المالیغ و الماتو و یانگی که باترار[۳] مشهور است امّا الحال اثری از رسوم و اطلال آنها هم نمانده - غربی او که سمرقند و خجند است کوه ندارد - و غیر از اینجانب گذار بیگانه صورت‌پذیر نیست - و دریای سیحون که بآب خجند مشهور است از میان شرق و شمال این آمده بسمت غرب میرود - و از جانب شمال خجند و جنوب خنکت که بشاهرخیّه اشتهار دارد میگذرد - و ازانجا بطرف شمال میل کرده جانب ترکستان میرود - و بهیچ دریائی همراه نمیشود - و پایان ترکستان در ریگستان فرو رفته غایب میگردد - و درین ولایت هفت قصبه واقع است - پنج بجانب جنوب دریای سیحون - و دو بطرف شمال او - از قصبات جنوب اندجان و اوش و مرغینان و اسفره و خجند است - و از قصبات شمال اخسی و کاسان[۵] - آن گوهر یکتای سلطنت را سه پسر و پنج دختر بود - بزرگترین پسران گرامی حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی ظهیرالدّین محمّد بابر پادشاه بودند - بعد ازان بدو سال خردتر جهانگیر میرزا بود از فاطمه سلطان از امرای تومان[۵] قوم مغل - و سیوم ناصر میرزا بدو سال خردتر از جهانگیر میرزا - مادر عصمت‌سرشتش از اندجان بود غنچه جی‌امیّد نام - و از همه دختران عفّت‌قباب کلانتر - خانزاده بیگم همشیرهٔ عینی حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی پنجسال از ایشان کلان بودند - دران هنگام که شاه اسمعیل صفوی اوزبک‌را

---

(۲) نسخه [ا] جسرهیمه [ب] جسر ٭ (۳) نسخه [ا ب] اتراز و [ط] اطراز ٭ (۴) نسخه [ا ب د و ح ط] کاشان ٭ (۵) نسخه [ا ب] نویان [ج ط] بونان ٭

Digitized by Google

آشوبے نرسید - آن فرخنده‌بخت بلنداختر سخن‌سنج و سخن‌گستر بود - و توجّه تمام بارباب نظم داشت - و خود هم نظمے میگفت - و طبعش در نظم موافق بود - امّا پروای شعر گفتن نداشت و غالبِ اوقات بکتبِ نظم و تواریخ توجّه میفرمود - و در ملازمتِ او اکثر شاهنامه میخواندند - و بغایت خوش صحبت و شگفته‌پیشانی و نیک‌محاوره بود - و ابیاتِ مناسبِ محل از کلامِ شعرای پیشین بر زبانِ گرامی او جاری میشد - همّتِ بلند از لوحهٔ حالِ او میتافت - و جمالِ اقبال از جبههٔ جاه و جلالِ او هویدا بود - و در قواعدِ ملکداری و رعیّت‌پروری و آدابِ فرمانروائی و معدلت گستری در ازمنه و اعصار معادل و مساهم نداشت - سخاوت را با شجاعت همزانو ساخته - و همّت را با قدرت همنشین گردانیده - مسندآرای سلطنت بود - چنانچه یکبار کاروانِ خطا درطرفِ کوهستانِ شرقی اندجان فرود آمده بود - برفے عظیم بارید - و تمامِ کاروانرا زیر کرد - چنانچه غیر از دو کس جان بسلامت نبردند - چون این حادثه معلومِ آن والاهمّتِ عدالت منش گشت و از وفورِ جمعیّتِ آن قافله آگاهی یافت باوجودِ احتیاجِ وقت مطلقا التفات بدان اموال ننمود - و اربابِ دیانت تعین فرموده آن مالِ فراوانرا ضبط کرد - و باصحابِ امانت و صیانت سپرد تا جمیعِ وارثانرا از مواطنِ اصلی گرد آورده هر یک را بحقّ خود واصل گردانیدند - و حقوقِ جمیعِ اشخاص و افراد بمرکزِ خود قرار یافت - همواره آن پادشاهِ درویش‌منش بصحبتِ درویشانِ خداشناس متوجّه بود - و دریوزهٔ همّت از درِ دلهای خدا آگاه میکرد علی الخصوص بولایت‌پناه هدایت‌انتباه ناصرالدّین خواجه عبیدالله که بخواجه احرار مشهور اند - و بعد از پدرِ عالیمقدار در اندجان که پای تختِ ولایتِ فرغانه است زینت‌بخشِ سریرِ سلطنت گشت - و تاشکند و شاهرخیّه و سیّرام (۲) در تصرّفِ آن والاشکوه بود - چند نوبت بر سمرقند لشکر کشید - و چند بار یونس خانرا که در یورتِ چغتای‌خان و الوسِ مغلخان بود و نسبتِ قرابتِ قریب داشت استدعا نموده آورد - و در هر بار که می‌آورد ولایتے عطا میفرمود و باز بتقریبات بمغلستان میرفت - و در نوبتِ آخر تاشکند را باو داد - و تا ایّامِ تاریخِ (۹۰۸) نهصد و هشت ولایتِ تاشکند و شاهرخیّه در تصرّفِ فرمانروایانِ چغتای بود - و خانیِ الوسِ مغل بمحمود خان پسرِ کلانِ یونس‌خان تعلّق داشت - تا آنکه سلطان احمد میرزا برادرِ عمر شیخ میرزا والیِ سمرقند و سلطان محمود خانِ مذکور با هم سخن یکے کرده بر سرِ میرزا لشکر کشیدند - از جانبِ جنوبِ آبِ خجند سلطان احمد میرزا و از طرفِ شمال سلطان محمود خان آمد - و درین اثنا قضیّهٔ ناگزیرِ میرزا از مکمنِ تقدیر بوقوع پیوست *

---

(۲) نسخهٔ [ب] سهرام - و نسخهٔ [ج] بیرام *

Digitized by Google

سلطان لشکر بر سر او کشید - آذون حسن هر چند در صلح زد فایدهٔ نکرد - ناگزیر راهها را از آمد و شد غلّه نگاهبانی نمود - تا در اردو قحط عظیم پدید آمد بمرتبهٔ که چهارده شب اسبان خاصه جو نیافتند - بتقریب قحط سپاهی پراگنده شد - و آذون‌حسن در میدان‌جنگ غالب آمد - و بتاریخ بیست و دوّم رجب (۸۷۳) هشتصد و هفتاد و سیوم بتقدیر ایزدی سلطان بدست مردم آذون‌حسن در آمده اند - و بعد از سه روز بدست یادگار محمّد میرزا ابن سلطان محمّد میرزا ابن بایسنغر میرزا بن شاهرخ میرزا که همراه آذون‌حسن بود داده است - و آن بی‌حقیقت کم‌سعادت آن پادشاه بزرگ‌قدر را به بهانهٔ خون گوهرشاد بیگم[2] که کدبانوی دولتسرای شاهرخ میرزا بود بدرجهٔ شهادت رسانیده است - و - مقتل‌سلطان‌ابوسعید - تاریخ این واقعه است *

عمرشیخ میرزا

عمرشیخ میرزا - پسر چهارم سلطان ابوسعید میرزاست - از سلطان‌احمد میرزا و سلطان محمّد میرزا و سلطان محمود میرزا خردتر - و از سلطان مراد میرزا و سلطان ولد[3] میرزا و الغ‌بیگ میرزا و ابابکر میرزا و سلطان خلیل میرزا و شاهرخ میرزا کلانتر - ولادت آن والانژاد در سمرقند بتاریخ (۸۶۰) هشتصد و شصت‌بوده - سلطان ابوسعید میرزا اوّل کابل را بمیرزا داده بابای کابلی را اتالیغ کرده رخصت فرموده بودند - بعد ازان بجهت طوی از دره‌کز گردانیده بردند - پس از انجام جشن ولایت اندجان و تخت اوزجند بایشان داده اند - و امرا و نوّاب مقرّر ساخته تیمور تاش بیگ را اتالیغ گردانیده بولایت مذکور فرستادند - و سبب آنکه این ناحیت بایشان که ارشد فرزندان بودند عنایت شد فرط توجّه در نگاهداشت ملک موروثی بود - و چون حضرت صاحبقرانی این ولایت را بفرزند گرامی خود عمرشیخ میرزا که بکاردانی متفرّد بود ارزانی داشته بودند حضرت گیتی‌ستانی نیز این ملک را بمناسبت همنامی باین والاخرد عنایت کردند - آورده‌اند که حضرت صاحبقرانی مکرّر میفرمودند که ما تسخیر عالم بقوّت شمشیر عمرشیخ میرزا کردیم که او در اندجان نشست و درمیان ولایت ما و دشت قبچاق سدّ شدید شد - و باهتمام او در حفظ[4] ثغور و ضبط حدود اهل قبچاق نتوانستند که سر بغی و عناد بردارند - و دست فتنه و فساد بگشایند - و ما بفراغ خاطر کمر همّت در جهان‌گشائی بستیم - و این شایستهٔ تخت و تاج نیز آن ولایت را که حدود مغلستان بود بنوعی ضبط فرمود که لشکر بیگانه را مجال عبور بآن حدود نشد - و یونس خان هر چند تدبیر انگیخت بران ولایت دست نیافت - و بجمعیّت آن ولایت خدشهٔ آمیبی و تفرقهٔ

---

(۲) نسخهٔ [اط] شاه * (۳) نسخهٔ [ج] ولید * (۴) نسخهٔ [ج] سد *

Digitized by Google

میگذرانید - و جمیع مهمّاتِ سلطنت را میرزا ابابکر سرانجام مینمود - و در بیست و چهارم ذیقعده (۸۱۰) هشتصد و دهم در محاربهٔ قرایوسف ترکمان که در حوالی تبریز واقع شد شهادت یافت - و آنحضرت را هشت پسر بوده است ابابکر میرزا - الکر میرزا - عثمان چلپی میرزا - عمر - خلیل - سلطان محمّد میرزا - ایجل میرزا - سیورغتمش ٭

سلطان محمد میرزا

سلطان محمّد میرزا - فرزندِ دولت‌پیوندِ میرانشاه است - و والدهٔ ماجدهٔ‌اش مهرنوش نام داشت از قومِ فولاد قیا - میرزا همواره بابرادرِ خود میرزا خلیل در سمرقند می‌بوده‌اند - و چون میرزا خلیل بجانبِ عراق متوجّه شده‌اند میرزا شاهرخ آنچه از مکارمِ اخلاق و شمایلِ علیّهٔ او دریافته بود بمیرزا الغ‌بیگ گفته اند - و جلایلِ قدرِ ایشان بیان کرده‌اند - همواره میرزا در اعزاز و احترام کوشیده بآدابِ برادری سلوک میفرمود - و آنحضرت را دو فرزندِ سعادتمند بود سلطان ابوسعید میرزا - و منوچهر میرزا - و در بیماریٔ که عالم را پدرود خواهند فرمود میرزا الغ‌بیگ بپرسیدن آمده اند - میرزا فرزندِ خود سلطان ابوسعید را سفارشِ عظیم کرده اند - لاجرم پیوسته سلطان در سایهٔ سلطنت و عاطفتِ میرزا کامیابِ عیش و طرب بود - و بنظرِ تربیت و عطوفت هر روز بر مدارجِ دولت و معارجِ اقبال متصاعد میشد - روزے یکے از مقرّبانِ بساطِ والا که راهِ سخن داشت بموقفِ عرض رسانید که این پسرِ شما عجب خدمت بجد میکند - میرزا در جواب فرمودند که او خدمتِ ما نمیکند آدابِ جهانبانی و گیتی‌ستانی از صحبتِ ما فرا میگیرد - و الحق میرزا از روی کمال دید و دریافت بیانِ حالِ نموده اند ٭

سلطان ابوسعید میرزا

سلطان ابوسعید میرزا - سعادتِ ولادتش در هشتصد و سی[۲] بوده - در بیست و پنج‌سالگی سریرآرای سلطنت شد - و مدّتِ هژده سال بفرمانروائی و کشورستانی باستقلال اشتغال فرموده ترکستان وماوراءالنّهر و بدخشان و کابل و غزنین و قندهار و حدودِ هندوستان بتصرّف در آورد - و در آخرها عراق نیز در حیطهٔ تسخیر درآمد - و با چنین دولتِ بزرگ و مملکتِ عظیم که سرمایهٔ هزارگونه مستی تواندشد هشیاردل و بیدارمغز بوده از درویشان و گوشه‌نشینان همّت می‌طلبیدند - و در (۸۷۲) هشتصد و هفتاد و دو میرزا جهانشاه بن قرایوسف حاکمِ آذربایجان که بدفعِ آذون حسن آق‌قویلو[۳] رفته بود و از غایت بے پروائی و کمال بے‌تدبیری بدست او کشته‌شد

---

(۲) نسخهٔ [ج ط] سیوم ٭ (۳) نسخهٔ [ب ز] قویله ٭

Digitized by Google

اوّل محمدسلطان که امیر صاحبقران اورا ولیعهد خودکرده بود - بعد از فتح روم در هفدهم شعبان(۸۰۵) هشتصد و پنجم در سوری حصار روم کوس رحلت زد - دوّم پیرمحمّد که بعد از رحلت برادر گرامی طغرای ولیعهدی بنام او سربلندی یافت - و حضرت صاحبقرانی در آخر عمر باطاعت و سلطنت او وصیّت فرمود - و دران زمان او حاکم غزنه و حدود هند بود - و چهاردهم رمضان (۸۰۹) هشتصد و نه بر دست پیرعلی تاز که یکی از امرای او بود درجهٔ شهادت یافت - و داغ لعنت ابد بر پیشانی عمل آن حرام‌نمک گذاشت - فرزند دوم حضرت صاحبقرانی میرزا عمرشیخ است که حکومت فارس داشت - و او هم در ایّام حیات صاحبقرانی در ربیع‌الاوّل (۷۹۹) هفتصد و نود و ششم در پای قلعهٔ خرماتو[۲] درگذشت - فرزند سیّوم جلال‌الدّین میرانشاه میرزاست که مجملاً احوال سعادت‌اشتمال او که درین سلسلهٔ علیّه مقصود بالذّاتست مذکور خواهدشد - فرزند چهارم میرزا شاهرخ است که ایالت خراسان داشت - و در اکثر یورشها در رکاب پدر عالیمقدار بود - بعد از حضرت صاحبقرانی باندک زمانے فرمانروای باستقلال شد - و ایران و توران و انچه در تحت تسخیر حضرت صاحبقرانی بود در حیطهٔ تصرّف درآورده چهل و سه سال در سلطنت کامرانی نمود - ولادت او روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الآخر (۷۷۹) هفتصد و هفتاد و نهم است - و در صبح یکشنبه نوروز سلطانی بیست و پنجم ذیحجّه (۸۵۰) هشت صد و پنجاه بعالم بقا شتافت *

جلال الدین میرانشاه

جلال‌الدّین میرانشاه - جدّ ششم حضرت شاهنشاهی است - ولادت گرامی او در [۷۹۹] هفتصد و شصت و نهم بود - و در زمان حضرت صاحبقرانی حکومت عراق و عرب و عجم و آذربایجان و دیاربکر و شام داشت و چون حضرت صاحبقرانی بهند متوجّه شدند این ممالک بالکل بعهدهٔ اهتمام همّت عالی او بود - چنانچه در لوازم معدلت و مبانی سلطنت دقیقهٔ نامرعی نگذاشت - روزے در شکار سر قوچ صحرائی را در تاختن گرفته برداشته بود که اسب رم خورد - و میرزا از سر زین بزمین آمد - و آسیبے عظیم در سر و روی رسید - اطبّا و جرّاحان حاذق تدابیر و معالجات موافق بکار بردند - و مزاج شریف بصحّت گرائید - لیکن غبارے ازان گرد راه بر مرکز اعتدال طبیعی ماند - بعد از شنقار شدن حضرت صاحبقرانی ابابکر میرزا که پسر کلان میرانشاه بود خطبه و سکّه بنام پدر عالیقدر کرد - حضرت میرزا اکثر اوقات در تبریز

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] خرمانوه

Digitized by Google

تاخت - آنگاه شهر حلب مفتوح شد - و ازانجا لشکر بدمشق کشید - و امرای شام را که در ذلّ قید اسیر بودند خون آنها هدر فرمود - و در سال دیگر بعزم تسخیر روم رایات جهانتاب نهضت داد - و در جمعه نوزدهم ذیحجّه (۸۰۴) هشتصد و چهارم در حدود انکوزیه معرکهٔ مصاف آراسته و لوای نبرد را بمهچهٔ فتح حلی بسته با ایلدرم قیصر روم جنگ شگرف نمود - و از تائیدات غیبی که همواره همعنان آن شهسوار میدان شکوه بود جنود مجنّدهٔ فتح و فیروزی ملازم رکاب معلّی گشته طغرای فتح نامه بنام نامی آن خدیو ممالک کشورستانی خوانده شد - و ایلدرم بایزید (۲) بدست سپاه نصرت اعتصام گرفتار آمد - و چون اورا بپایهٔ اورنگ عالی حاضر ساختند از کمال عاطفت و اعزاز در زیر دست شاهزاده رخصت نشستن یافت - و ازانجا بآذربایجان مراجعت فرمود - و یکسال و ششماه دران حدود بعدل پیرائی مشغول بود - و سلاطین نژادان از اطراف بخدمت پیوستند - حاکم مصر نقود فراوان از سرخ و سفید بنام نامی سکّه زده بدرگاه گیتی پناه ارسال داشت - و سایر فرمانروایان آن حدود اعلام هواخواهی در میدان اطاعت برافراشتند - و بر منابر حرمین شریفین و دیگر اماکن شریفه و مشاعر قدسیّه خطبهٔ فرمانروائی بنام آن حضرت خوانده شد - و در ذیقعده (۸۰۶) هشتصد و ششم رایات ظفرپیرای بجانب نیروزه کوه نهضت داد - و بی توقّف و اهمال در همان روز فتح نموده عنان مراجعت بسمت خراسان مصروف داشت - و در غرّهٔ شهر محرّم (۸۰۷) هشتصد و هفتم از راه نیشاپور بماوراءالنّهر ظلال اقبال گسترد - و دران موطن مالوف طرح جشنی عظیم نموده طوی بزرگ که حیرت (۳) افزای ارباب همّت و سماح باشد ترتیب داد - جهانیانرا بصلای انعام و احسان کامیاب ساخته بتسخیر ممالک خطای متوجّه شد - و در شب چهارشنبه هفدهم شعبان (۸۰۷) هشتصد و هفتم در موضع اترار که از سمرقند تا آنجا هفتاد و شش فرسخ است بفرمان قهرمان ایزد بیچون روی بجانب دارالملک بقا آورده رخش حیات بفسحت سرای جهان باقی تاخت - و نعش عرش پایهٔ آن حضرت بخطّهٔ سمرقند بشکوهی که شایستهٔ آن بزرگوار باشد رسانیدند - و در تاریخ ضبط منین احوال آن جهان آرای گفته اند * * رباعی *

سلطان تمر آنکه مثل او شاه نبود * در هفصد و سیّ و شش درآمد بوجود

درهفصدو هفتاد ویکی کرد جلوس * در هشصد و هفت کرد عالم پدرود

آن صاحبقران سعادت قرین را چهار پسر والاقدر بود - اوّل غیاث الدّین جهانگیر میرزا - در اوایل سلطنت پدر بزرگوار خود در (۷۷۶) هفتصد و هفتاد و شش در سمرقند رحلت نمود - ازو دو پسر ماند

---

(۲) [در نسخهٔ ه] لفظ بایزید نیست * (۳) نسخهٔ [ج] حسرت *

Digitized by Google

سرزمین بظهور آمده بود - و امیر صاحبقران از صغر سن تا عنفوان شباب همواره بآداب شکار و آئین رزم و پیکار اشتغال میفرمود - و در سچقان ئیل (۷۶۲) هفتصد و شصت و دوم امیر طراغای ازین مرحله رحلت فرمود - و ازو چهار پسر و دو دختر بود - صاحبقرانی - و عالم شیخ - و میورغتمش - و جوکی - قتلغ ترکان آغا - شیرین بیگی آغا - و چون عمر گرامی صاحبقرانی بسی و چهار سال شمسی رسید بطالع خجسته و بخت بلند بمشورت عقل خداداد که مورد الهام ربّانیست در روز چهارشنبه دوازدهم رمضان (۷۷۱) هفتصد و هفتاد و یکم سال ایت ئیل در بلخ افسر فرماندهی و اکلیل کشورگشائی و کامکاری بر سر نهاده اورنگ سلطنت و جهانبانی را پایهٔ بلند بخشید - و بمدّت سی و شش سال که ایّام سلطنت و جهان آرائی او بود ولایت ماوراءالنّهر و خوارزم و ترکستان و خراسان و عراقین و آذربایجان و فارس و مازندران و کرمان و دیاربکر و خوزستان و مصر و شام و روم وغیرآن بهمّت کشورگشائی و دانش فراخ حوصله در حیطهٔ تصرّف و قبضهٔ اقتدار درآورد - و رایات استیلا و استقلال را در ساحت ربع مسکون و عرصهٔ هفت اقلیم سربلندی داد - هرکه سلامت حال رفیق روزگار دولت بود بقدم اطاعت پیشواز آمد - گل سعادت از فرق بخت او شکفت - و هرکه شامت کردار و وخامت عاقبت دامنگیر او شد و سر از گریبان انقیاد بیرون آورد موی کشان بسیاستگاه قهرمان عدالت رسیده خارستان نتایج اعمال در کنار خود دید - و روز دوشنبه ذیقعده (۷۸۹) هفتصد و هشتاد و نهم بواسطهٔ فتنه و فسادے که از مردم اصفهان واقع شده بود آن شهر را قتل عام فرمود - و ازانجا عنان عزیمت بجانب دارالملک فارس منعطف ساخت - و آل مظفّر بخدمتش پیوستند - و چون خبر مخالفت توقتیمش خان که فرمانروای دشت قبچاق و از تربیت یافتگان آنحضرت بود شنید در نوبت لشکر بر سر او برد - و لوای فتح برافراخته مراجعت نمود - و دشت قبچاق را که طولش هزار فرسنگ و عرضش ششصد فرسنگ است بنفس نفیس سیر فرموده از خس و خاشاک فتنه پاک ساخت - و نوبت دیگر بایران نهضت فرموده در (۷۹۵) هفتصد و نود و پنجم شاه منصور را که کلاه گردنکشی کج می نهاد در شیراز بقتل آورد - و آل مظفّر را برانداخت - و بهمّت والا کارهای عظیم که ناسخ کارنامهای رستم و افراسیاب باشد دران مرز و بوم بوقوع آورد - و ممالک فارس را بجهت آسایش اولیای دولت قاهره گلزار بخارا ساخت - و بعد ازان به نیروی دولت و اقبال فتح بغداد کرد - چند نوبت بگرجستان درآمد - و همعنان فتح و نصرت برآمد - و دوازدهم محرّم (۸۰۱) هشتصد و یکم دریای سند را جسر عالی بسته عبور فرمود - و بدولت و اقبال فتح هندوستان کرد - در (۸۰۳) هشتصد و سیوم بعزم شاه اقدام فرموده صبح اقبال بدمانید - و انوار فتوحات آسمانی بروزگار آن جهانگیر عالم پیرای

Digitized by Google

هوشمندان است) ایزدِ متعال ریاست و حکمت و سلطنت و هدایت و عطوفت و رافت و چندین جلایلِ نعوت و شرایفِ صفات را امانت سپرده سرانجامِ گوهرِ یکتای خلافتِ شاهنشاهی نمود - مگر از قاچولی بهادر هفت شخصِ بزرگ را ازین سلسلهٔ قدسیّه از نظامِ سلطنتِ صوری فرود آورده رتبهٔ سپهسالاری و شاهنشانی داد - تا این مرتبهٔ تابعیّت را در لباسِ متبوعیّت دریافته سامانِ کارخانهٔ جامعیّت بر وجهِ دلخواه صورت دهد - و آن بزرگانِ والاشکوه که در ارکنه‌قون بسر بردند اگرچه احوالِ آنها معلوم نیست امّا همان طور پدر بر پدر بزرگی داشتند - اگرچه اسمِ سلطنت نبود امّا معنیِ سلطنت ظهور داشت - و آنهم بجهتِ حراستِ عزّت بیرون از سکنهٔ عالم بظهور آورد - و اکنون که مراتبِ تجرّد و تعلّق سامان یافت و استعدادِ قوّه بفعل[2] مهیّا شد که گوهرِ یکتای حضرتِ شاهنشاهی بظهور آید خلعتِ مستعارِ تابعیّت که برای توسنهٔ‌خان بظاهر درین سلسله در آمده بود خدای جهان‌آفرین آن خلعت را برگرفته بزرگی را بظهور آورد که قابل و لایقِ سلطنتِ عظمی تواند بود - و مصداقِ اینمعنی ظهورِ حضرتِ صاحبقران طرازندهٔ هفت اقلیم - و فرازندهٔ تخت و دیهیم - قطب‌الدّنیا و الدّین امیر تیمور گورکانست - و آن والانژادِ عالی‌قدر در شبِ سه‌شنبه بیست و پنجمِ شعبانِ سالِ (۷۳۶) هفتصد و سی و ششم سچقان ییل بطالعِ جدی در ظاهرِ خطّهٔ کش که بشهرِ سبز[3] مشهور است از بلادِ ایران از خدرِ مطهّر و ستر مصفّای حضرتِ عفّت و برکت‌مرتبت - صفوت و طهارت‌منقبت - عصمة الدّنیا و الدّین تکینه خاتون در انجمنِ وجود قدمِ سعادت‌توأم نهاده جهان‌افروز گشت - و این قطبِ دایرهٔ خلافتِ عظمی و مرکزِ محیطِ سلطنتِ کبری کوکبِ اقبالیست که از بطنِ هشتمِ قاچولی بهادر در مطلعِ سعادت و اجلال طلوع نمود - و بقولِ یکی[4] از مورّخین رؤیای صادقهٔ قاچولی بهادر بظهور پیوست - و بدریافتِ والای خردمندِ دوربین امروز آثارِ طلوعِ کوکبِ اوّل و درخشیدنِ ستارهٔ نخستین است چنانچه سابقاً پرتوِ اشارت بدینمعنی تافته - درین زمانِ مسعود که حضرتِ صاحبقرانی سعادتِ ولادت یافتند در ماوراءالنّهر ترمشیرین خان بن دزا خان بن براق خان بن بیسوتوا بن بیسوکان[5] بن چغتای خان فرمانروائی داشت - و در مملکتِ ایران زمین چهار ماه از وفاتِ سلطان ابوسعید گذشته بود - و بدین واسطه هرج و مرج تمام دران

---

(۲) نسخهٔ [ج] قریب - (۳) نسخهٔ [ا] تورن و [ط] ماوراءالنهر - و [ح] ارّان * در برهان کش نام شهریست از ماوراءالنهر نزدیک بنخشب و مشهور بشهر سبز انتهی - و معرب آن کشّی است و در تاریخ تیموری نیز آورده - و الکشّ مدینة من مدن ماوراءالنهر * (۴) نسخه [ط] مولانا شرف الدین علی * (۵) نسخهٔ [ز] مسون‌توا بن مسوکان - و [ح] میسوی‌تو بن تیسوکان * و در تاریخ رشیدی نوشته که بیسوتوا پسر موانکان بن چغتای خان است * چنانکه در صفحه (۷۷) از همین اکبرنامه نیز گذشت *

Digitized by Google

بایرن نقل کرد او در الوس چغتای خان قایم مقام پدر گرامی شد - و چون در ایران ایجل نویان این جهان نظرفریب را پدرود کرد دوا خان بن براق(۲) خان بن بیموتوا بن مواتکان بن چغتای خان بن چنگیز خان باو رسیده بود او را امیر الامرا ساخت - و زمام حل و عقد سلطنت بدست تدبیر او داد - و مرتبهٔ پدران باو مسلّم داشت - و او چنانچه مقتضای دانش و بینش است در رواج کار مملکت کوشید - و او بملّت زهرای احمدی درآمد *

امیر برکل

امیر برکل - عظیم قدر قویحال بود - و چون پدر بزرگوارش امیر ایلنکر نویان در زمان ترمشیرین خان بن دوا خان ازین جهان بیمواسا درگذشت ازو همین یک فرزند ارجمند ماند - و او همواره بمعالجهٔ نفس خود پرداخته فرصت بغیر پرداختن نیافت - و از صحبت خانان متقاعد بوده آئین پدران به بنی اعمام گذاشت - و فارغ البال درحدود کش می بود - و در گردآوری رضای ایزدی تکاپوی داشت - و در تحصیل مکارم اخلاق جهت وجوی می نمود - دران نواحی به بعضی محال و مواضع که از املاک قدیم بود صرف معیشت و کفاف میکرد - تا آنکه بعالم تقدس و ملک بقا پیوست *

امیر طراغای

امیر طراغای - فرزند گرامی نژاد و بزرگ منش امیر برکل و پدر بزرگوار حضرت صاحبقرانیست - از عنفوان صغر و ریعان شباب انوار دولت و اقبال از ساحت احوال او میتافت - و آثار عظمت و جلال از پیشگاه اطوار او میدرخشید - و آن بزرگ منش را برادرے بود خرد هیبت نام درحق شناسی و حقیقت طلبی کامل عیار - امّا قرعهٔ بزرگی صوری و معنوی بنام برادر بزرگ افتاده بود - چون والد بزرگوار همواره روی بر آستانهٔ ارباب ریاضت میداشت و منظور مقربان عتبهٔ صمدیت بود - خصوصاً قدوهٔ اصحاب وجد و حال شیخ شمس الدین کلال که امیر(۳) را بغایت حرمت میداشت و بنظر تعظیم میدید - و خدمت شیخ آن بزرگ دوران را از صفای باطن بظهور کوکبهٔ صاحبقرانی نوید سعادت جاوید رسانیده بود *

صاحبقران اعظم ثالث القطبین قطب الدنیا و الدین امیر تیمور گورکان

ارادهٔ ازلی و مشیّت لم یزلی هزاران حکمت در هر چیز ودیعت نهاده جهان آرامت - و لهذا درین پنجاه و دو تن (که سلسلهٔ علیّهٔ شاهنشاهی بآن انتظام دارد - عبرت بخش

---

(۲) بعضی براقخانرا نیز پسر مواتکان گویند * (۳) نسخهٔ [ج ط] امیر اورا *

Digitized by Google

در اردبیل ذیقعده (۶۳۸) ششصد[۲] و سی و هشتم ازین سرای گذران درگذشت - و قراچار نویان برقرار خود در ضبط و نسق امور مملکت قیام می‌نمود - و بعد از چندگاه قراهلاکوخان بن سواتکان بن چغتای خانرا بحکومت ولایت جد گرامیش ارجمند گردانید - و پس از چند سال چون گیوک‌خان بن اوکدای خان برمسند خانی نشست دست قدرت قراهلاکوخانرا از تصرفات حکومت و اختیار بازداشته عزل نمود - و یسومنکا[۳] بن چغتای را بجای او نظام‌بخش آن ملک گردانید - پوشیده نماند که اوکدای قاآن در ایام سلطنت خویش پسر بزرگتر خود را کوچو ولیعهد خود گردانیده بود - و او در ایام حیات پدر وفات یافت - ولیعهدی به پسر وی شیرآمون که از همگنان دوست‌تر میداشت ارزانی فرمود - و هنگام حادثهٔ ناگزیر قاآن گیوک‌خان که در بلاد روس و چرکس و بلغار بود بعد از مدة چهارسال باردوی والا رسیده مسندآرای سلطنت گشت - و در عدل و رعیت‌پروری اساس عالی نهاد - و چون یسومنکا بحجاب فنا مختفی شد قراچارنویان باز قراهلاکو را بفرمانروائی آن دیار نصب فرمود - و در ایام دولت او بتاریخ (۶۶۲) ششصد و پنجاه و دوم آن نوئین کامبخش کامران هشتاد و نه ساله شده رخت هستی بربست ●

ایجل نویان

ایجل نویان - بمزید دانش و مزیت خداشناسی از میان دهٔ[۴] فرزند رشید کاردان قراچارنویان نشان اختصاص داشت - در عهد خانی قراهلاکو از فرط دانائی و کمال توانایی رفعت‌بخش مقام پدر شد - و درسنهٔ (۶۶۲) ششصد و شصت و دوم ازکمال استقلال بر مسند دولت متمکن گشت - الوس چغتای در ایام دولت او خوشوقت شدند - و چون درمیان فرزندان چغتای خان خلاف و نزاع بسیار پدید آمد از ارتباط و اختلاط نفرت گرفته در شهر کش که جای موروثی بود قرار گرفت - تا آنکه منکو قاآن بن تولیخان بن چنگیزخان برادر خود هلاکوخان را بجانب ایران فرستاد - و از هر چهار الوس جوجی و چغتای و اکتای[۵] و تولی امرا و مردم همراه ساخت - از الوس چغتای خان ایجل نویانرا بامتدهای تمام برسم سالبوری تعین نمود که مصاحب هلاکو خان باشد - و خان مذکور سراغهٔ تبریزباو داد و بآداب بزرگی سلوک نمود ●

امیر ایلنکرخان

امیر ایلنکرخان - ارشد اولاد والانژاد ایجل نویان بود - چون ایجل نویان با هلاکو خان از توران

---

[۲] نسخه [ج] ششصد و هشتم ● (۳) بعضی جا بیسومنکا ● (۴) نسخه [ز] دوه (۵) مبدل اوکدای چنانکه چغتای مبدل چغدای است ●

Digitized by Google

یومون بسر برید - و وثیقت‌نامهٔ دیگر میان اوکدای و فرزندان و خویشان نوشته باوکدای سپرد - و دیار ماوراءالنهر و ترکستان و بعضی از حدود خوارزم و بلاد ایغور و کاشغر و بدخشان و بلخ و غزنین تا آب سند بچغتای خان مقرر ساخت - و پیمان‌نامهٔ قبلخان و قاچولی بهادر بچغتای حواله کرد - و گفت از امتصواب قراچار نویان تجاوز جایز نداری و در ملک و مال شریک خود دانی - و میان ایشان عقد پدرفرزندی بست - بهمین ملاحظه این سلسلهٔ علیّهٔ قدسیّه را چغتای گفتند و الا چغتای را با آبای کرام او نسبت بحضرت شاهنشاهی باعث افتخار و مباهاتست نه نسبت قرابت و مضاهات - و خانزادهای و نوئینان بموجب وصیّت عمل نمودند - سبحان‌الله از مثل چنگیزخان بزرگی دانائی چنین نقض عهد شود - بایستی که آن پیمان‌نامه که بآل تمغای تومنه خان مزیّن بود باوکدای قاآن میداد - و تربیت و معاونت اورا برای رزین قراچار نویان میسپرد - تا مطابق آن عهدنامه عمل میشد - یا آن وثیقت‌نامه را حاضر نمیساختند تا بر نسیان که همزاد انسانست محمول میگشت - و مدّ بدنامی در دفتر دانش او ملتبس بخطّ سهو میشد - و عجب از سخن‌گزینان باستانی که درین باب با شرهٔ حرفسرائی و حرص نکته‌گیری و دوزبانی بسر وقت این نرسیده‌اند - و همانا که چون ایزد جهان‌آرا میخواست که این لباس مستعار سپهسالاری (که تومنه خان قرار داده بود و در معنی کارگران ابداع نشأهٔ جامعیّت حضرت شاهنشاهی سرانجام داده بودند) از قامت این سلسلهٔ علیّه بردارد چنین سهو و خطا رفت که بر هزاران قصد صواب شرف دارد - و چون حراست ایزدی همواره نگهبان این گروه والاشکوه بود فتوری در عهد و پیمان از جانب فرزندان گرامی قاچولی بهادر نشد - تا چون نوبت سلطنت از رشد ذاتی و مکتسبی او باولاد قاچولی بهادر رسد و بدولت روزافزون مسندآرای خلافت گردد مطعون خردمندان نباشد - و همانا که این از مقدّمات طلوع نیّر اقبال حضرت صاحبقرانی بود که وجود مقدّسش طلیعهٔ دولت ابدپیوند حضرت شاهنشاهیست - و چغتای خان بعد از شنقار شدن پدر پیش‌یالیغ را دارالملک ساخته عنان اختیار مهمّات سپاهی و رعیّت بقبضهٔ اقتدار امیر قراچار نویان گذاشت - و خود بیشتر اوقات در خدمت اوکدای قاآن بسر میبرد - و باآنکه اوکدای بسال از وی (۲) خرد بود در لوازم حقیقت و اطاعت دقیقهٔ فروگذاشت نمی نمود - و با بخت بیدار وصیّت خان پاس میداشت - چون چغتای خانرا مدّت حیات بی‌ثبات بآخر رسید جهت انتظام کارگاه سلطنت امیر قراچارنویانرا وصی خود ساخت - و فرزندانرا بدو سپرد - و هفت ماه پیش از اوکدای خان

---

(۲) بجای خردتر ٥

Digitized by Google

و در اندک روزگار از اشجارِ گوناگون چندان انبوهی روی داد که مرقد در تراکمِ اشجار پنهان گشت تا آنکه هیچکس پی بآن سرزمین نتوانست برد - و همانا درینمعنی سرّیست بدیع که جز دانای هوشمند دوربین پی بآن نتواند برد - یعنی چنانچه در زندگانی در حراستِ ایزدی بود بعد ازان هم در کنفِ نگاهداشتِ الٰهی درآمد - تا کوته‌اندیشی بآن مقام دستِ بےادبی دراز نتواند کرد - اگرچه بتربت چنین اندیشه کردن خود را سخرهٔ جهانیان ساختن است لیکن چون فرمانروایانرا بیشتر معامله با ظاهر بینان باشد چنین میانتی از مواهبِ عظمی است و چرا حراستِ ایزدی نگاهبانیِ اینچنین بزرگی نکند که عالمے در سایهٔ پاسِ او بود - اگرچه این بزرگ پیشِ عوام و در نظرِ اوّلِ خواص از مظاهرِ عظیمهٔ قهرِ الٰهی بود امّا در نظرِ دوربینِ هوشمندانِ اخصِّ خواص از مجالیِ الطافِ ایزدیست - چه در محکمهٔ عدالتِ الٰهی (که فرمانروائیِ خلایق پرتویست ازان) بیدادے نرود و ستمے بظهور نیاید - و هر امریکه در عالمِ کون و فساد متکوّن شود مبتنی بر چندین مصالحِ معنویست که دیدهٔ ظاهربینانرا بکنهِ حقیقتش راه نیست - جز ضمایرِ بیداردلانِ دوربین بر حقیقتِ آن آگاهے - عمرش هفتاد و دو سال تمام شده بود - و از سالِ هفتاد و سیّوم اکثرے سپری گشته - ازانجمله بیست و پنج سال بفرمانروائی و کشورگشائی منقضی گشت - و بملاحظهٔ تاریخِ ولادت و وفاتِ او که در تواریخ مذکور است مدّتِ عمرش هفتاد و چهار سال و سه ماه بوده باشد - و همانا که خلاف باعتبارِ شهور و سنینِ شمسی و قمری تواندبود - یا بوجهِ دیگر از وجوهِ مشهوره - درین مدّت همواره انتظامِ مهمّاتِ ملکی و مالی باستصوابِ رای جهان‌آرای قراچار نویان رونق داشت - و والاشکوهے را که چنین برادرے بجان‌وجهان‌برابرے رهنمونِ دولت و اقبال باشد چگونه بآن همه کشورستانی و سلطنت‌رانی تارکِ عظمت باوجِ علّیّین نساید * * شعر *

قراچار و چنگیز ابنِ عمند * بکشورگشائی قرینِ همند

و هنگامِ نواختنِ کوسِ رحیل سریرِ خانی را باوکدای مسلّم داشت *

و مجملِ این قصّهٔ دلشکن آنکه در یورشِ خطای شبے بر پیشگاهِ خیالِ او بصورتِ مثالی جلوه دادند که پدرود کردنِ این جهانِ سراب‌نما نزدیکست - فرزندانِ گرامی و قراچار نویان سپهسالار و دیگر اعیانِ دولت و ارکانِ سلطنت‌را طلب داشته نصایحے که انتظامِ جهانیان از نتایجِ او باشد درمیان‌آورده خانی را باوکدای مقرّر ساخت - و عهدنامهٔ قاچولی و قبلخان‌که بآلِ تمغای تومنه خان رسیده بود و اسلافِ بزرگ‌نهاد بترتیب نامهای‌گرامیِ خودرا رقم‌کرده بودند از خزانه طلب فرموده بر حاضرانِ مجمعِ عالی خواند - فرمود که بقراچار نویان بدین و ثیقت‌نامه پیمان بسته بودم شما نیز بدین

Digitized by Google

درپیوست - و تموچین ظفریافت - و در چهل و نه سالگی و بقول در پنجاه سالگی در رمضان (۵۹۹) پانصد و نود و نهم بدولت سلطنت و جهانداری کامران شد - و چون مدّت سه سال ازفرمانروائی و جهانبانی او گذشت تب‌تنگری که از مبشّران عالم غیب و مژده‌رسانان درگاه کبریا بود بالهام ربّانی تموچین‌را بخطاب چنگیزخان مخاطب ساخت یعنی شاه‌شاهان[۳] - روز بروز نجم سعادتش فروزانتر میشد - و سال بسال برق دولتش سوزانتر میگشت - بر تمام خطای و ختن و چین و ماچین و دشت قبچاق و سقین[۴] و بلغار و آس و روس و آلان و غیر آن سروری یافت - اورا چهار فرزند بود جوجی - چغتای - اوکدای - تولی - ترتیب بزم و شکار تعلّق بجوجی داشت - و برغو رسیدن وسیاسات بتقدیم رسانیدن (که نظام ممالک آرائی بآن منوط است) برای رزین چغتای مفوّض بود - و تدبیرات جهانبانی و ترتیب امور ملکی باوکدای اختصاص داشت - و سرانجام مهام سپاه و محافظت اُردو بتولی متعلّق بود - درشهور (۶۱۵) ششصد و پانزده بقصد سلطان محمّد خوارزمشاه بجانب ماوراء النّهر توجّه نمود - و اهل آن دیار بسطوت قهر بیاما رسیدند - و چون از کار ماوراءالنّهر پرداخت از آب آمویه عبور نموده عنان کشورگشائی بجانب بلخ مصروف داشت - و تولی‌خانرا با لشکرے گران بولایت خراسان روانه ساخت - و بعد از تسخیر ممالک ایران و توران از بلخ بطالقان آمد - و ازانجا متوجّه دفع سلطان جلال‌الدّین منکبرنی[۵] شد - و در ماه رمضان (۶۲۴) ششصد و بیست و چهارم سال هلالی سلطان جلال‌الدّین را تا کنار آب سند هزیمت داد - و ازانجا بماوراءالنّهر شتافته بجانب یورت اصلی استقرار گرفت - و در تنکوزئیل مطابق چهارم صفر (۶۲۴) ششصد و بیست و چهارم که هم سال ولادت و هم سال جلوس سلطنت بود در حدود ولایت تنکقوت ودیعت حیات سپرد - و پیشتر ازان وصیّت کرده بود که چون قضیهٔ ناگزیر درین یورش روی نماید پنهان دارید تا کار اهل تنکقوت بانجام رسد - و در ممالک دوردست فتورے نرود - و فرزندان و امرا بموجب وصیّت عمل نموده در اخفای این حال کوشش نمودند تا آنکه اهل تنکقوت بیرون آمدند و علف تیغ شدند - و بعد ازان صندوق نعش اورا برداشته روی براه آوردند - و هر آفریده را که در راه میدیدند از هم میگذرانیدند تا خبر باطراف و اکناف بزودی نرسد - و چهاردهم رمضان همین سال نعش اورا باردوی بزرگ آورده اظهار واقعهٔ ناگزیر نمودند - و در پای درختے که بروزے در شکارگاه جهت تربت خویش خوش کرده بود مدفون ساختند -

---

(۲) در نسخه [ز] بت‌تنگري • (۳) • شعر • نهادیم نام تو چنگیز خان • ازین پس‌تو خودرا تموچین مخوان • همه‌کس ورا انچنین خواندند• بدان نام نیك آفرین خواندند • از انرو که معنيّ چنگیز خان • بود شاه شاهان بتوري زبان • من ظفرنامه • (۴) نسخه [ج] سقین و [ز] سبقین • (۵) نسخه [ح] منیگری •

Digitized by Google

خاتونِ وی اولون انکه که آبستن بود فرزندِ گرامی بزاد - بیسوکای بهادر او را تموچین نام نهاد - سوغوچیجن که خردِ بلند و دریانتِ والا داشت به بیسوکای بهادر گفت که از رموزِ حساب‌دانی و نظراتِ سعودِ آسمانی چنان استدلال میتوان نمود که این همان ستارهٔ دولتست که در نوبتِ چهارم از جیبِ قبلخان برآمده بود *

اگرچه در سلسلهٔ علیّهٔ حضرتِ شاهنشاهی (که درین محمدت‌نامهٔ ایزدی سخن ازان میرود) احتیاج بذکرِ تموچین نیست که از شعبِ این شجرهٔ قدسیّه است لیکن چون پرتوے از نورِ مقدّس آلنقوا بود مجملے از ذکرِ آن ناگزیر افتاد - طالعِ مسعودِ تموچین میزان بود - و هفت ستاره در طالع بودند - و راس در سیوم - و ذنب در نهم - و بعضے برآنند که در سالِ (۵۸۱) پانصد و هشتاد و یک که بسرداریِ الوس و قومِ نیرون رسید سبعهٔ سیّاره در میزان فراهم آمده بودند *

قرا چارنویان

قرا چارنویان - فرزندِ گرامیِ سوغوچیجن است پادشاه‌منشِ شهریارنشان بود - چون در سالِ تنگوزییل (۵۶۲) پانصد و شصت و دو بیسوکای بهادر درگذشت و درین سال تموچین سیزده ساله بود و سوغوچیجن که مدارِ ملک و سلطنت و گیرودارِ لشکر و سپاه برو بود همدران چندروز باردوی فنا کوچ نمود قراچار نویان ایّامِ صغر داشت - قومِ نیرون از تموچین روی‌گردان شده بمردمِ تالجوت[۲] پیوستند - و تموچین محنتها کشید - و در بندِ بلا افتاد - و عاقبت بتائیدِ آسمانی ازان ورطهای و مخاطرهای سهمناک نجات یافت - و با قومِ جاموقه و تالجوت و قنقرات[۳] و جلایر و غیرِ آن کارزارها کرد - وقتے که سالِ عمرش از سی درگذشته بود سردارِ ایل و الوسِ خود شد - بنابر مخالفتِ بعضے از فرمانروایانِ ترکستان در چهل سالگی برهنمونیِ قراچارنویان پیشِ آونگ خان حاکمِ قومِ کرایت که با بیسوکای بهادر سابقهٔ محبّت داشت رفت - و کارهای پسندیده برای او بجا آورد - و دستبردِ نیکو نمود - و رتبهٔ قربِ منزلت و علوِّ مرتبتِ او بحدّے رسید که مشامِ حسنِ اخلاصش از شمامهٔ اتّحاد معطّر گشت بنوعے که امرای عظام و خویشان برو حسد بردند - جاموقه که مهترِ جاجرات بود سنگو[۴] پسرِ آونگ‌خانرا با خود متّفق کرده درباب او سخنانِ ناشایسته و حقیقهای ناپسندیده بهم بسته خاطرِ آونگ خانرا از راهِ راستی برده در خیالِ فاسد انداختند - و تموچین اندیشه‌مند گشته بامتصوابِ قراچار نویان و تدبیراتِ درستِ او ازان مهلکه برآمد - و در مرتبهٔ درمیدانِ ایشان محاربات عظیم

---

(۲) در نسخهای اکبرنامه تالجوت بلام و در ظفرنامه تاجوت بنون * (۳) نسخهٔ (ج) فنقرات *
(۴) در ظفرنامه شنکو *

Digitized by Google

ایشانرا بتاراج برد - و چون نوبت تاخت سپاه اجل دررسید برتان بهادر برادر گرامی او بمشاورت اعیان مملکت بر سریر خانی متمکن گشت - و یاساق پدر و برادر خود را تازه گردانید - و چون در عهد او هیچکسے را یارای آن نبود که با او دعوی مبارزت و سپه‌کشی کند الجرم لقب خانی او در افواه بلفظ بهادری زبانزد شهرت گشت - و نقد شجاعت او را باین نام مهابت‌فزا مسکوک ساختند - و درین زمان قاچولی بهادر (که هم برادر جانسپار بود و هم بهادر سپهسالار) متوجه عالم بقا شد *

ایردمچی برلاس

ایردمچی برلاس - پسر ارشد قاچولی بهادر است که در مسالک فرهنگ و معارک جنگ مغز هوش بلند و بخت بیدار داشت - بعد از پدر طغرای سپهسالاری بنام او سربلندی گرفت - و او بآئینے که پدر بزرگوار رونق داده بود در تنسیق مهام ممالک و تدبیر عظام امور کوشش مینمود - و اول کسے که بلقب برلاس اختصاص یافت او بود - و معنی این لفظ معلی شجاع با نسب است - و نسب تمام الوس برلاس باو میرسد - و چون زندگانی برتان بهادر بسر آمد از چهار پسر او سیومین بیسوکای[۲] بهادر که پدر چنگیز خان است و بجوشن فرزانگی و مغفر مردانگی آراسته بود تاج خانی بر سر نهاده زینت‌بخش سریر جهانبانی گشت - و درین هنگام ایردمچی برلاس بشهرستان بقا اساس اقامت نهاده - ازو بیست و نه پسر یادگار ماند *

سوغوچیجن

سوغوچیجن[۳] - درمیان فرزندان گرامی ایردمچی برلاس بدل دلاور و رای جهاندار و خرد و عطوفت کارساز نظام‌بخش سربلندی داشت - و از روی سال نیز بزرگترین اولاد بود - جای پدر عالیقدر گرفت - بمعنی شهریار - و بصورت سپهسالار بود - بیسوکای بهادر برای جهان‌آرای سوغوچیجن لشکر بر سر تاتار کشید - و خان و مان و دولت ایشانرا پی‌سپر غارت ساخت - و بیاری یزدان و نیروی بخت فیروز بر تاتار غالب آمده بدولت و اقبال متوجه دیلون‌یلدق شدند - و چون بدان موضع سعادت‌افزا رسیدند در بیستم ذیقعده تنگوزییل سال (۵۴۹) پانصد و چهل و نه هلالی

---

(۲) در اکثر نسخ اکبرنامه بیسوکای - و در بعضے جایسوکا نوشته و در ظفرنامه یسوکی - میگوید * شعر * پس از شاه برتان یزدان پرست * یسوکي بهادر بشاهی نشست * (۳) این اسم‌هم درنسخها مختلف واقع شده اما برین شعرکه درظفرنامهٔ یزدي آورده اعتماد نوده‌شد * شعر * زسوغوچیجن بود پورے نکو * جهانگیر و فرمانده و نیکخو *

Digitized by Google

و قاچولی بهادر بهمان منصبِ والای سپهسالاری مشغول بوده پاسِ پیمانِ خود میداشت - و بدستیاریِ فرزانگی و مردانگی سر انجامِ کارگاهِ ملک و دولت مینمود - و قویله‌خان به پشت‌گرمیِ اینچنین مهربانے که هم عقلِ خدادانی داشت و هم تیغِ کشورستانی انتقامِ برادر خود از التان‌خان حاکمِ خطای کشید - و جنگهای بزرگ که کارنامهٔ مردان‌کار تواند بود کرده بر لشکرِ خطای شکستِ عظیم انداخت *

و مجملے ازین سرگذشت آنکه فرمانروایانِ خطا پیوسته ازین طبقهٔ والاشکوه دغدغه داشتند - و همواره محرّکِ سلسلهٔ دوستی بوده روزگار میگذرانیدند - چون دارائیِ خطا بالتانخان استقرار یافت از استماعِ شجاعت و تدبیرِ قبلخان بیشتر هراسان گشت - بوسیلهٔ فرستادهای کاردان اساسِ موافقت محکم ساخت بمرتبهٔ که قبلخانرا استدعای آمدنِ خطا نمود - و خان بمقتضای راستی و درستی که طبیعیِ این دودمانِ والانژاد است داروگیرِ ملک را بقاچولی بهادر سپرده بخطا رفت - و نقشِ صحبت دلپذیر نشست - و ازانجا کامیابِ عیش و عشرت بیورتِ خود متوجّه شد - بعضے از اعیانِ دولتِ التان‌خان [که تنگ‌حوصله و فرومایه بودند] سخنانِ ناشایسته گفته التانخانرا متغیّر گردانیدند - التان خان از وداع پشیمان شد - و کس فرستاده طلب داشت - قبلخان از سوادِ پیشانیِ روزگار نقشِ ناراستیِ التانخان خوانده جواب فرستاد که چون بساعتِ فرخنده توجّه نموده‌ام برگشتن را لایق نمیدانم - خانِ خطا جوشیده لشکرے نامزدِ او کرد که بهر وضع که ممکن باشد خانرا بگردانند - قبلخان بخانهٔ دوستے سالجوتی نام که در سرِ راه ماوائے داشت سردارِ لشکرِ خطا را فرود آورد - و قرار داد که برمیگردم - سالجوتی پنهانی گفت که معاودت را مصلحت نمیدانم - من اسپے دارم تیزگرد و دوررو که هیچکس بآن نتواند رسید همعنانِ احتیاط شدن و بران اسپ سوار شده ازین مخاطره بدر رفتن صلاحِ وقت است - قبلخان برین رای عمل نموده بران اسپ سوارِ دولت شده بیورتِ خود شتافت - فرستادهای خطای چون آگاه شدند چابک‌دستانِ تیزپای از عقب درآمدند - و جز در یورتِ خانی بجای دیگر نه پیوستند - قبلخان این بداندیشانرا گرفته از هم گذرانید - درین اثنا پسرِ کلانِ او قین‌برقاق که بحسنِ صورت بےهمتای روزگار بود در حوالیِ دشت هم‌تگیِ غزالان داشت - ناگاه قومِ تاتار دوچار شده دستگیرش کردند - و اورا گرفته پیش التان‌خان بردند - و خان بانتقامِ آن‌سگ‌جانانِ گرگ‌منش تیغِ بیداد برین غزالِ شیرنژاد راند - قویله‌خان که پسرِ دوم بود چون تخت‌آرای سلطنت شد بجهتِ انتقامِ برادرِ خود بجمعِ لشکرها همّت‌گماشته متوجّهِ التان‌خان شد - و نبردِ عظیم درپیوست - و شکستِ غریب خطائیانرا داده اسباب و اموالِ

Digitized by Google

برتخت خانی نشینند - و در مملکت حاکم شوند - امّا مرتبهٔ چهارم آن باشد که از عقب ایشان پادشاهے ظهور کند که اکثر عالم را در تحت تصرّف خود در آورد - و اورا فرزندان پدید آیند - و هریکے حکومت ناحیتے داشته باشد - و از قاچولی هفت فرزند دولتمند که انهر پیشوائی و تاج فرمانروائی بر سر داشته باشند بظهور آیند - و نوبت هشتم فرزندے پدید آید که جهانگیری نماید - و بر عالمیان سری و سروری کند - و ازو فرزندان بوجود آیند که هریکے حاکم جانبے باشد - و والیٔ مملکتے شود * و چون تومنه‌خان از تعبیر فارغ شد برادران بفرمودهٔ پدر بایکدیگر عهد و پیمان بستند - که سریر خانی بقبل‌خان مسلّم باشد - و قاچولی سپهسالار و صف‌آرای و مدار کل و تیغ‌زن باشد - و مقرّر شد که فرزندان یکدیگر بطن‌ببطن همین طریقه منظور و مسلوک دارند - و عهدنامهٔ بخطّ ایغوری درین باب قلمی فرمودند - و هردو برادر برآن خط مهر نهادند - وبآل تمغای تومنه خان رسانیدند - از آدم تا تومنه‌خان آبای کبار حضرت شاهنشاهی [که مقصود از جنبش این سلسله ایشانند] بریاست مطلقهٔ و سلطنت مستقلّه ممتاز گشته ثبات‌بخش سریر معدلت بودند - و طایفهٔ ازین گروه والاشکوه مقتدائیٔ ملک معنی نیز یافته کامیاب ظاهر و باطن گشتند - چنانچه باستانی‌نامها ازان آگاهی میبخشد - و حکمت الٰهی [که در ظهور نشأهٔ جامعهٔ مراتب کونی و الٰهی بچندین میانجیٔ کارفرمایان ملک صورت و معنی اهتمام دارد] منتظر زمان ولادت حضرت شاهنشاهی [که نقاوهٔ کاینات بودن طراز خلعت فاخرهٔ اوست] بوده روز بروز اسباب آنرا سرانجام میدهد - و برای جامعیّت و شناسائیٔ قدر خدمت و لذّت سربراهیٔ شایسته قاچولی بهادر را لباس وکالت مستعار پوشانید - تا مراتب این حالت نیز برأی العین این سلسلهٔ علیّه درآید - و سرمایهٔ جمعیّت مراتب برای حضرت شاهنشاهی حاصل گردد - و باوجود رشد و کاردانی و بزرگی و بزرگ‌منشیٔ قاچولی بهادر قبلخان ولیعهد شد - اگرچه بظاهر مراعات کلانیٔ سن شد [که منظور دانشوران نیست] امّا در معنی کارفرمای قدرت الٰهی نشأهٔ جامعیّت را سرانجام داد - چون تومنه‌خانرا ستارهٔ حیات در مغرب فوات متواری شد قبلخان بر تخت فرمانروائی متمکّن گشت - و قاچولی بهادر بموجب وفا بعهد که سرمایهٔ دولت سرمدیست در مقام یکجهتی و موافقت در آمده بآئین دوستداری و شاه‌نشانی متصدّیٔ انتظام مهام سلطنت گشت - و چون قبلخان از دارالفتن هستی بدارالامان نیستی خرامید قویله(۲) خان که در میان شش پسر او شایستهٔ تاج و تخت بود بسلطنت نشست -

---

(۲) نسخه [ا ج ه و] و ظفرنامه قوبله *

Digitized by Google

عالم اهتمام نمود - قصبها آبادان ساخت - و خیل و حشم او بسیار پدید آمد - و با جلایر او را کارزارها بوقوع پیوست - ملک‌رانی و جهانبانی باستقلال کرد - و چون از عالم درگذشت ازو سه پسر ماند*

بایسنغر خان

بایسنغر خان - بزرگترین فرزندان او بود بکاردانی و سربراهی رعیت و سپاهی یگانهٔ روزگار بود - بوصیت پدر تخت‌آرای فرماندهی گشت *

تومنه خان

تومنه‌خان - پسر گرامی اوست - پدر درهنگام گذشتن ازین جهان‌گذران ملک و دولت باو سپرد - مسند شهریاری و جهانگیری بوجود او فروغ یافت - با مردانگی خردمندی زینت‌بخش حال او بود - و با بزرگ‌منشی بردباری رونق‌افزای روزگار او - بسیارے از مملکت مغلستان و ترکستانرا بزور بازوی تدبیر و نیروی سر پنجهٔ اقبال بر ملک موروثی افزون ساخت - و تمام‌ترکستان در هیبت و عظمت مماثل او نداشت - او را دو خاتون بود - ازیکے هفت پسر آمد - و از دیگرے دو پسر بیک‌شکم متولد شد - ازین توأمان یکے را قبل نام بود که جد سیوم چنگیزخانست - و دیگرے قاچولی نام داشت *

قاچولي بهادر

قاچولی بهادر - جد هشتم حضرت صاحبقرانیست - مظهر انوار دولت و مورد آثار سعادت بود - فر بزرگی از چهرهٔ او میتافت - و شکوه بختیاری از پیشانی او میدرخشید - شبے بخواب دید که از جیب قبلخان ستارهٔ رخشان برآمد - و باوج فلک رسیده تاریک گشت - و همچنین پی در پی سه بار واقع شد - و در نوبت چهارم ستارهٔ بغایت نورانی از گریبان دولتش طلوع کرد که آفاق را نور او فرو گرفت - و پرتو نور او بچند ستارهٔ دیگر رسید که بهر یک ازآنها ناحیتے روشنائی پذیرفت - و چون آن کوکب نورانی ناپدید شد اطراف جهان همچنان روشن بود - از خواب بیدار شد و در تعبیر این نمودار غیبی طایر اندیشه را پرواز میداد - ناگهان باز خوابش در ربود - و همچنان مشاهده کرد که از گریبان او هفت بار ستارهٔ روشن پدید آمد - و غروب کرد - و نوبت هشتم ستارهٔ بزرگ طلوع نمود - تمام جهانرا ضیا و رونق بخشید - و ازو چند ستارهٔ دیگر خرد منشعب شد که هریک گوشهٔ از عالم را روشن ساختند - و چون آن ستارهٔ بزرگ ناپدید شد عالم همان روشن ماند - و ستارهای دیگر همچنان روشنائی داشتند - صبحدم صورت واقعه را قاچولی بهادر به پدر بزرگوار خود تومنه خان عرض کرد - پدر تعبیر فرمود که از قبلخان سه شاهزاده

Digitized by Google

این گرامی نژادانرا نیرون گویند یعنی پدید آمده از نور - و ایشانرا بزرگترین اقوام مغل دانند *

بوزنجرقاآن

بوزنجرقاآن - جدّ نهم چنگیز خان و قراچار نویان و جدّ چهاردهم حضرت صاحبقرانی و جدّ بیست ودوم حضرت شاهنشاهیست - چون بسن تمیز رسید سریر سلطنت توران‌زمین را زینت داد - و سرداران قبایل از ترک و تاتار و غیر آن که بطریق ملوک طوایف زندگانی میکردند کمر خدمتگاری بمیان جان بستند - و او به نیروی تدبیر پریشانیهای روزگار فراهم آورده داد عدالت و احسان داد - و زمانے دراز بمردانگی و فرزانگی روزگار را آرایش و آسایش بخشید - و او با ابومسلم مروزی معاصر بود - چون رخت هستی بربست ازو دو پسر ماند - بوقا - و توقبا[۲] *

بوقا خان

بوقاخان[۳] - پسر مهین اوست که جدّ هشتم چنگیز خان و قراچار نویانست بموجب وصیت بجای پدر بنشست - و مسند پادشاهی را بعدل و داد آراسته کرد - و قاعدهای تازه در جهانداری و گیتی‌ستانی اختراع نموده دستورالعمل خواقین روزگار ساخت - و با زیردستان چنان زیست کرد که خواص و عوام‌ازو خوشوقت شدند *

دوتمین خان

دوتمین[۴] خان - پسر رشید اوست - پدر چون بآگاهدلی زمان‌گذشتن دریافت اورا ولیعهد و جانشین خود کرد - او در لوازم دارائی و ملک‌افزائی کوشش نمود - او را نه پسر بود - بعد از گذشتن او منولون والدهٔ فرزندان که بعقل و تدبیر یکتا بود بگوشهٔ رفته بتربیت فرزندان مشغول گشت - روزے جلایر که از قوم درلکین اند کمین گرفته منولون و هشت فرزند اورا بقتل رسانیدند - قایدوخان که پسر نهم بود بخواستگاری یکے از خویشان پسر عم خود ماچین رفته بود نجات یافت - و بدستیاری و مددگاری ماچین جلایر بر نادانی خود معترف شده هفتاد تن را که در کشتن شریک بودند بخون منولون و پسرانش کشتند - و عیال و اطفال ایشانرا بسته پیش قایدوخان فرستادند - خان داغ بندگی بر جبین آنها نهاده گذاشت - و فرزندان ایشان زمانے دراز در قید بندگی بودند *

قایدوخان

قایدو خان - بعد از چندین وقایع بسعی ماچین بر سریر سلطنت نشست - و در آبادانی

---

(۲) نسخهٔ [ا ه] و ظفرنامه توقیا * (۳) نسخهٔ [ح] بوقا قاآن * (۴) این نام در نسخها بصور مختلفه - یکجا بصورتے و در همان نسخه جای دیگر بصورتے دیگر - نسخهٔ [ج] که فی‌الجمله در صحت از نسخهای دیگر بهتر است دران اینجا دوتمین نوشته - و در حاشیهٔ نسخهٔ [ز] اینجا آورده که دوتمن خانرا دوتمین بن بوقا هم گویند من تاریخ الا عجوبه *

Digitized by Google

لیکن مبدعِ جهان‌آرا که از عنفوانِ ابداع کارخانهٔ ایجاد را سرانجام میدهد بمقتضای تضادّ و تباینِ اسمای جمالی و جلالی چنانچه گروهِ آدمیانرا بدانشِ والا و تدبیرِ درست و فطرتِ عالی و تصرّفِ عظیم و اندیشهٔ صواب مخصوص ساخته روز بروز در افزایشِ حالِ آنها میکوشد همان طور گروهِ انبوهِ آدم‌صورتانرا بکم‌بینی و کوته‌یابی و کج‌اندیشی و بدگمانی و فتنه‌انگیزی و بی‌تصرّفی اختصاص داده سرگرمِ کار میدارد - و اگرچه در هردو طور پیمانهٔ استعداد پُر میشود امّا بسا حکمتها که درین کارِ شگرف اندارج دارد - بنابرآن پیوسته ظلمت با نور و نحوست با سعادت و ادبار با اقبال همقران میباشد - و همواره بیدولتانِ تیره‌رای سنگِ تفرقه در پیش می‌اندازند - و بزودی شرمسارِ صوری و معنوی گشته بکوی[2] عدم میشتابند - و مصداقِ آن‌حال این‌سانحهٔ نورانیست که چون چنین امرِ بدیع بظهور آمد جمعی از کوته‌نظرانِ ناقص‌خردِ ظاهرپرست که از دولتِ حقیقی بی‌نصیب اند و از نعمتِ معرفت بعید اندیشهای نادرست بخاطر آوردند - و آن مسندنشینِ عفّت از کمالِ مهربانی نخواست که این نابینایانِ بی‌سعادت در وبالِ این خیال گرفتار مانند اعیانِ مملکتِ خودرا از واقعه آگاه ساخت - و فرمود که اگر ساده‌لوحی ناقص‌عقل که از بدایعِ قدرتهای الٰهی و صنوفِ تقدیراتِ ازلی خبردار نبوده در بلیّهٔ موی ظن افتد و آئینهٔ دل را بزنگِ خیالاتِ فاسده تیره‌رنگ سازد هرآئینه از عقوبتِ آن ابدالآباد در خسران و نکال ماند - بهتر آنست که ساحتِ اندیشهٔ ایشانرا ازین دغدغه وا پردازم - و نظر برین مقدّمه ضرورت است که بیداردلانِ حقیقت‌شناس و معتمدانِ اخلاص‌پیوند در حوالیِ خرگاه بحراست شب زنده دارند - تا تاریکیِ شکّ و ریب از سویدای دلِ ایشان بنورِ واردات الٰهی و مشاهدهٔ انوارِ غیبی بروشنی گراید - و مظنّهٔ اوهامِ فاسد از دردنِ این تیره‌جانان بیرون رود - بنابرآن چندگاه پاسبانانِ بیداردل و خردپرورانِ دوربین حوالیِ خرگاه بوده چون اختران شب‌زنده‌دار دیده برهم نزدند - ناگاه در دلِ شب که وقتِ نزولِ رحمتِ الٰهیست نورے فروزنده چون ماهِ تابان بدستورے که بانوی سراپردهٔ عفّت فرموده بود از فراز به نشیب روی کرده بخرگاه درآمد - غریو از حاضرانِ آگاه برخاست - لختے در مقامِ حیرت بوده اندیشهای باطل از داهای وسوسه‌خیز فرونشست - و چون ایّامِ آبستن سپری شد مه پسرِ گرامی سعادتِ ولادت یافت - یکے بوقون قنقی[3] - و تمامتِ قومِ قنقین از نسلِ او پدید آمد - و دوم یوسقی‌سالجی که قبیلهٔ سالجیوت از وی منشعب گشت - سیّوم بوزنجر قاآن است - و اولادِ

---

(۲) نسخه [اهـ ح] بگوعدم • (۳) در نسخهای اکبرنامه بموحده و قنقین بقلبِ فوقانیست و در ظفرنامه یوقون بیایِ تحتانی وقنغی بنون •

Digitized by Google

که آسایشِ عالمِ معنی بود آرایشِ ملکِ دنیی نیز گشت - و بضرورت بظاهرِ امور پرداخته بسروری و سریرآرائیِ الوسِ خود متوجّه شد *

شبی آن نورپرورِ الٰهی بر بسترِ استراحت پهلو نهاده و بر چارباشِ استراحت تکیه زده بود که ناگاه نورے شگرف در خرگاه پرتو انداخت - و آن نور در کام و دهانِ آن سرچشمهٔ عرفان و حضور در آمد - و آن عفّت‌قباب بر منوالِ حضرتِ مریم بنتِ عمران ازان نور آبستن شد - سبحان‌اللّٰه نفوسِ قدسیّهٔ انسانی را از آدم تا این نورپرورد در نعمت و محنت و فراخی و تنگی و فتح و هزیمت و لطف و غضب و سایرِ صفاتِ متضادّه مرتبه بمرتبه پرورش داده مستعدِّ فیضانِ نورِ مقدّس میساختند - و پیشتر ازانکه این نورِ اقدس از آسمانِ تقدّس نزولِ اجلال نماید قیانرا از تعلّق‌آبادِ شهر و اقلیم برآورده در صحرای تجرّد پرورش بخشیده چندین آبا و اجدادِ ارزا بطن ببطن در مدّتِ دو هزار سال دران کوهستان هم تصفیه بخشیده آشنای ملکِ تقدّس میساختند - و هم مرتبهٔ انسانی را جامعِ مراتبِ کونی و الٰهی میگردانیدند - چون پرورشِ معنوی سرانجام یافت بمقتضای حکمتِ بالغه یلدوزخانرا از کوه بشهر آورده سریرآرای گردانیدند - تا نوبتِ این سلسلهٔ مقدّسه بحضرتِ آلنقوا رسید - و آن نورِ الٰهی بمیانجیِ چندین بزرگانِ دین و دولت بیواسطهٔ بشری در عالمِ ظاهر جلوه‌گر آمد - آغازِ ظهورِ حضرتِ شاهنشاهی آن روز بود که بعد از سیر در مدارجِ مختلفه از خدرِ مقدّسِ حضرتِ مریم‌مکانی برای سرانجامِ نشأهٔ صورت و معنی بعالمِ بروز شتافت - افلاطونِ تجرّدے باید که این سخنان بگوشِ هوش شنود که خدیوِ زمان در پرده‌آرائی - و زمانیان با دردِ چشم - و زحیرِ باطن پرده‌در است - و بالجمله بر سرِ سخن رفته باز گویم که همواره در اوقاتِ فرخنده و ساعاتِ خجسته سرای مقدّسِ آن عفّت‌قباب بفروغِ آن نور روشن میشد - و زمان زمان ظاهر و باطنِ آن قدسی‌نژاد اضاءت مییافت - آنانکه از بالِ همّت بلندپروازی فرموده از اسباب‌پرستی گذشته مسبّب‌بین اند امثالِ این امور در وسعت‌آبادِ قدرتِ الٰهی بدیع و بعید نمیدانند - و مستبعدِ عادت‌پرستانِ ظاهربین در پیشِ حسابِ ایشان معتبر نیست - و آنانکه در سبب مانده پیشتر قدم ننهاده‌اند لیکن بقلاوزیِ بختِ بیدار از محاسبهٔ ظاهری گریز ندارند آنها نیز در مبادیِ حال توقّفے نمیکنند - خصوصاً فرزندِ بے مادر و پدر [که آدمِ اوّل باشد] قبول کرده‌اند و فرزندِ بے مادر را [که حوّا نامند] پذیرفته اند - و فرزندِ بے پدر تنها را چگونه قبول نکنند - فکیف که مثلِ این واقعه در قصّهٔ عیسی و مریم متیقّنِ آنها باشد * بیت *

حکایاتِ مریم اگر بشنوی * بآلنقوا همچنان بگروی

Digitized by Google

و سرداری سرفراز بود. و بعد از تیان فرزندان ایشان بطناً بعدَ بطنٍ در ارکنه‌قون سروری قبایل داشتند - یلدوز خان بمددگاری بخت کوکبِ دولتش رفته رفته از افقِ سعادت طلوع نمود - و او اولوسِ مغل را آبادان ساخت - و فرمانروای والاشکوه شد - و نزدِ قومِ مغل آنکس درست‌نسب و شایستهٔ خانی باشد که نسبِ خود را بیلدوزخان رساند ●

جوینهٔ بهادر

جوینهٔ بهادر - پسرِ رشیدِ یلدوزخانست - بعد از پرشدنِ پیمانهٔ عمرِ پدر بر تختِ جهانبانی کامیاب گشت -

حضرتِ عصمت‌قباب قدسی‌نقاب آلنقوا

دادارِ بدایع‌آفرین هرچه‌از مکمنِ خفا بمجلای ظهورآرد بسیارے از عجایبِ امور را مشتمل باشد لیکن آدمی‌زاد بموجبِ غفلتے که در نشأهٔ کثرت و لباسِ تعلّق متونِ این بنای عالی‌اساس است از دریافتِ آن باز میماند - چه اگر این‌طور نشدے اورا از نظّارگی بودن فرصت نبودے - و بهیچ کارے نپرداختے - مبدعِ جهان‌آرا اکثرے ازعجایبِ قدرتِ خود را از نظرِ جهانیان می پوشد - و بقدرِ احتیاج که یکبارگی از تماشای غرایبِ مقدّراتِ الٰهی محروم نمانند پردهٔ چند از روی مقدّماتِ مکمنِ غیب بر میدارد - و باز از دیدِ بسیار از غفلتے که در سرشتِ ایشان(۲) ودیعت نهادهٔ تقدیراست همان دید را پردهٔ شناسائی میگرداند - و پس ازان رافتِ عامّهٔ الٰهی برای هزار گونه حکمت که یکے ازان آگاهی غفلت‌زدهای این جهانست آفرینشِ دیگر بظهور می آرد - و نقاب و احتجاب را اندکے برداشته رنگ‌آمیزِ تعجّب میگرداند - ازان جمله احوالِ بدایع‌طرازِ حضرتِ آلنقواست - و او دخترِ قدسی‌اخترِ جوینهٔ بهادراست از قومِ قیات از نسلِ برلاس - از زمانِ خردی تا بسنِّ بزرگی حسنِ صوری و معنوی او در افزایش بود - تا آنکه بفطرتِ عالی و همّتِ والا یگانهٔ روزگار گشت - و باتّفاقِ دوست و دشمن و خویش و بیگانه بزرگ‌منشِ خردپرورِ خداپرست بود - انوارِ خداشناسی از چهره‌اش پیدا - اسرارِ الٰهی بر پیشانیِ او هویدا - پرده‌نشینِ سرادقاتِ عفّت - خلوت‌گزینِ مراقباتِ احدیّت - مظهرِ تجلّیاتِ قدسی - مهبطِ فیوضاتِ قدّوسی بود - چون بحدِّ کمال رسید اورا چنانچه آئینِ سلاطین و رسمِ بزرگانِ دنیا و دین‌است به ذوبون‌بیان(۳) که فرمانفرمای مغلستان و پسرعمِ او بود پیوند کردند - و آن گوهرِ یکتای قدسی را قرینِ فرمانروائے انسی ساختند - ازانجا که او همسر نبود بملکِ نیستی شتافت - حضرتِ آلنقوا

---

(۲) نسخهٔ [ح] انسان ● (۳) نسخهٔ [ح] زوبون بیان ●

Digitized by Google

جامع حضرت شاهنشاهی بود تا هم نسبت فدائیت بجای آید و هم مراتب غربت و عزلت و مشقت باین طرز بدیع فراهم شود تا گوهر یکتای حضرت شاهنشاهی (که مقصود اصلی از آفرینش این طبقهٔ گرامی ارست و هم سرمایهٔ این محمدت‌نامهٔ ایزدیست) جامع مدارج اطوار کونیه شده و قدردان طبقات انام (که باین حالت باشند) گشته کامروای صورت و معنی گردد - و باین طرز گردد از نامرادی پیرامون حال مقدس او نگردد - و بالجمله چون قیان با همراهان دران سرزمین بسر برد از ایشان اولاد شد - و قبایل پدید آمد - و جماعهٔ را که از قیان بوجود آمدند قیات نام نهادند - و طایفهٔ که از تکوز رسیدند به درلکین ملقب گشتند - احوال فرزندان قیان تا زمانی که در ارکنه‌قون بودند - که دو هزار سال تقریبی باشد بنظر در نیامده - و همانا که دران زمان و مکان رسم نوشتن و خواندن نبوده باشد - و بعد از سپری شدن دو هزار سال تخمینا در آخرهای زمان نوشیروان قیات و درلکین بجهت آنکه زمین ارکنه‌قونرا گنجایش این مردم نمانده بود ارادهٔ برآمدن کردند - و سر راه ایشانرا کوهی که معدن آهن بود مسدود داشت - دانایان اندیشها را کار فرموده از چرم‌گوزن دمها اختراع نمودند - و آن کوه آهنین را گداخته گذر پیدا کردند - و ملک خودرا بزور شمشیر و نیروی تدبیر از دست تاتار و غیر او برآوردند - و بر سریر کامرانی و جهانبانی متمکن گشتند - و تخمین‌کیشان درست‌اندیش از چهار هزار سال پیش ازانکه اجداد عالی بیست و هشت تن بوده اند و هزار سال بعد ازانکه آبای کرام بیست و پنج نفس بوده اند چنان قیاس کنند که درین دو هزار سال بیست و پنج کس باشند - پوشیده نماند - که زمین مغول در طرف مشرق است و از آبادانی دور - دور آن هفت هشت ماهه راه است - سرحد شرقیش تا سرحد خطا - و غربی آن تا زمین ایغور - و شمالی او پیوسته با قرغز و سلیکایست - و جنوبی آن متصل با تبت - خورش ایشان گوشت شکار - و پوشش ایشان پوست بهایم و سباعست ●

تیمور تاش

تیمورتاش - از نسل سعادت‌اصل قیان است - بسروری و فرماندهی سربلند بود ●

منکلی خواجه

منکلی خواجه - گرامی فرزند تیمورتاش است - سرفراز تاج دولت و سعادت بود - و مسند ایالت و عدالت داشت ●

یلدوز خان

یلدوزخان - خلف بزرگ‌منش منکلی خواجه است که درین آمدن قیات و درلکین بامارت

Digitized by Google

منکلی خان

منکلی خان - پسرِ دوستدارِ او بود - بعدازو برسریرِ فرماندهی نشست - و بنظرِ عنایتِ یزدان و ستایشِ ایزد شناسان امتیاز یافت *

تنکیزخان

تنکیز خان - بعد از رحلتِ پدرِ گرامی متصدّی انتظامِ امورِ سلطنت شده صد و ده سال در مغولستان تاجِ دولت بر سر داشت *

ایلخان

ایلخان - فرزندِ گرامیِ اوست - پدر در هنگامِ پیری و ناتوانی سر انجامِ مهامِ جهانبانی باو ارزانی داشت و خود بعذرخواهی ایّامِ کثرت بگوشهٔ وحدت نشست *

قیان

قیان - فرزندِ دلنشینِ ایلخانست که بمقتضای غوامضِ حکمتِ ایزدی موردِ شدایدِ احوال شد - چون ایزدِ دانا خواهد که جوهرِ انسانے را بکمالِ معنوی رساند اوّل مرادے چند درضمنِ نامرادی جلوه‌گر آرد - و چندین بزرگانِ پاکطینت را فدای آن بزرگ ساخته اورا خلعتِ ظهور دهد - مصداقِ این حال قصّهٔ ایلخانست که چون نوبتِ سریرآرائی باو رسید بآئینے که عالمِ صوری ازان نظام گیرد و ملکِ معنوی مراعات پذیرد زیست میکرد - و دلهای پراگنده را فراهم می آورد - تا آنکه تورِ بن‌فریدون بترکستان و ماوراءالنّهر امتدادِ یافت و باتّفاقِ سونج‌خان ملکِ تاتار و ایغور با ایلخان نبردِ عظیم کرد - و زمرهٔ مغل از حسنِ معاشرتِ ایلخان فداییانه جنگ کردند - و بسیارے از ترکان و ایغور و تاتار درین نبرد کشته شدند - و در اثنای جنگ تور و تاتار مقاومت نکرده فرار اختیار نمودند - و بمکر و حیلت دست زده از راهِ روباه‌بازی روی بگریز نهادند - و پارهٔ از راه رفته در نشیبے فرود آمدند - و آخرهای شب ناگهانی بر سرِ لشکرِ ایلخان شبیخون آوردند - و چندان کُشش شد که از مردمِ ایلخان جز پسرِ او قیان و پسرِ خال او تکوز و دو حرمِ ایشان که خود را درمیانِ کشتگان پنهان ساخته بودند هیچکس جان بسلامت بیرون نتوانست برد - چون شب درآمد آن چهارکس خود را بکوه کشیدند - و بزحمت و مشقّت بسیار چون از گریوها و تنگیهای کوه گذشتند سرغزارے که درو چشمهای خوشگوار و میوهای فراوان بود بنظر درآمد - ناچار آن مواضعِ نزه را بمقتضای وقت غنیمت دانسته طرحِ اقامت انداختند - و ترکان این جای را ارکنه‌قون نامند - و گویند این واقعهٔ هایله بعد از هزار سال بود از گذشتنِ اغورخان - دانا داند که درین قضیّهٔ بدیع تدبیرِ ابداعِ گوهرِ

Digitized by Google

شعبهٔ منشعب گشتند - و تمامی ترکان از نسلِ این بزرگان‌اند - و لفظِ ترکمان در قدیم نبوده‌است چون اولادِ ایشان بایران در آمدند و دران سرزمین توالد و تناسل شد بتدریج صورتهای ایشان مانندِ تاجیك شد - و چون تاجیك نبودند تاجکان ایشان را ترکمان گفتند یعنی ترک مانند - و بعضے برآنند که ترکمان قومے علیحده‌اند و بترکان نسبتِ قرابت ندارند - و منقول‌است که اغورخان بعد ازانکه تسخیرِ عالم نموده بیورتِ اصلیِ خود باز گشته بر مسندِ دولت نشست بزمے خسروانه ترتیب نمود و هر کدام از فرزندانِ دولتمند و امرای اخلاص‌اندیش و سایرِ ملازمانرا بنوازشهای پادشاهانه بنواخت - و نصیحتهای بلند و وصیّتهای ارجمند که برثباتِ دولت رهنمون باشد فرمود - و مقرّر ساخت که دستِ راست که ترکمان بُرانغار گویند و ولیعهدی به پسرِ بزرگ و اولادِ او مقرّر باشد - و دستِ چپ که جورنغار باشد و وکالت بفرزندانِ خرد داد - و قرار داد که همواره بطن بر بطن برین آئین ثابت باشند - و اکنون ازین بیست و چهار فرقه یك نیمه بدستِ راست تعلّق دارد - و یک نیمه بدستِ چپ - هفتاد و سه سال یا دو سال لوازمِ جهانبانی بجای آورده این جهانرا وداع کرد *

کُن خان

کن‌خان - بموجبِ وصیّت بجای پدر به نشست - و در فرماندهی و جهانداری با خردِ دوربینِ خود تدبیراتِ صایبهٔ ارقیل(۲) خواجه که وزیرِ اغورخان بود کامروا شد - و با برادران و فرزندان و برادرزادها (که بیست و چهار کس بودند چه هریکے ازین شش برادر را چهار فرزند شده بود) آنچنان سلوک نمودکه هر کدام اندازه و حالتِ خود دانسته در گیرودارِ سلطنت مددگارِ هم بودند - و هفتاد سال کامیابِ دولت شده آی خانرا ولیعهدِ خود ساخت و درگذشت *

آی خان

آی خان - به نیروی بختِ بیدارِ و دولتِ پایدار آئینِ پدرِ بزرگوارِ خود داشت - و عدالت را با خوی خوش آراسته بود - و دانش را با کردارِ نیک فراهم آورده *

یلدوزخان

یُلدوزخان - پسرِ مهین و جانشینِ او بود - در آدابِ جهانداری و دادگستری پایهٔ بلند یافت *

---

(۲) در هر نه نسخه - قبل‌خواجه - و در ظفرنامهٔ یزدی ارقیل‌خواجه - و این شعر نیز آورده * شعر *

از ارقیل چون کُن شنید این سخن * پسندید گفتار مرد کهن

Digitized by Google

اورا دو پسر بیک شکم آمد = یکی را مغل نام کرد و دیگری را تاتار * و چون بحدّ کاردانی رسیدند ملک خودرا بدو حصّه بخش کرد - یک نصف را بمغل داد - نصف دیگررا بتاتار - و چون پدر بزرگوار ایشان ودیعت حیات سپرد فرزندان با یکدیگر موافقت نموده هرکدام در ولایت خود دارائی میکردند - و چون این سلسلهٔ علیّه را بتاتار و شعب هشتگانهٔ او نسبت نیست ذکر اورا منطوی ساخته بشرح احوال مغل و فرزندان گرامی او میپردازد *

مغل خان

مغلخان - فرمانروائی دانا بود - در ولایت خود آنچنان سلوک فرمود که دلهای رعایا درسلک بندگی و رضاجوئی او درآمد - و همه در نیکخدمتیها کوشش میکردند - و شعب مغل نه نفر بودند اوّل ایشان مغل خان - و آخر آنها ایل خان است - و مغولان تقوز را ازین گرفته‌اند - این عدد را در جمیع اشیا فرخنده دانسته‌اند - و اورا جهان‌آفرین چهار پسر داد قراخان - آذرخان - کرخان - اوزخان

قرا خان

قراخان - هم در سال بزرگترین فرزندان بود - و هم در شغل جهانداری رشد و امتیاز تمام داشت - بعد از پدر بزرگ‌منش بر اورنگ فرمانروائی نشست - و در قراقرم بحدود دو کوه که آنرا ارتاق کرتاق می گفتند جهت یورت ییلاق و قشلاق معیّن ساخت *

اغور خان

اغور خان - فرزند گرامی قراخانست که در هنگام فرمانروائی از خاتون بزرگ ولادت یافت - و در نام نهادن و در راه خداپرستی گام زدن افسانه‌گذاران سخنی چند باو نسبت میکنند که خرد انصاف‌گزین بقبول آن چندان اقبال نمی‌نماید - و او باتّفاق فرمانروائی خردومت و خداپرستی معدلت‌گستر بود - و بایستهای نیک و آئینهای خجسته که باعث انتظام احوال عالم گوناگون و موجب التیام اختلافات روزگار رنگارنگ بود در میان جهانیان نهاد - و او درمیان ملوک ترک مثل جمشید بود در ملوک عجم - بفرهنگ درست و همّت بلند و بخت ارجمند و شجاعت ذاتی ملک ایران و توران و روم و مصر و شام و افرنج و دیگر ولایتها را در حیطهٔ تصرّف درآورد - و اکثر اهل عالم در سایهٔ عاطفت او در آمدند - و ترکانرا بمناسبتهای مناسب لقبها نهاد که تا امروز زبانزد مردم است - مثل ایغور و قنغلی و قبچاق و قارلیغ و خلج وغیرآن - و او را شش پسر شد - کُن - آی - یولدوز - کوک - طاق - تنگیز - و سه بزرگ را بوزوق میگویند - و سهٔ دیگررا باجوق - و فرزندزادهای او به بیست و چهار

Digitized by Google

و (١٠) غز - و (١١) یارج - و در بعضے کتب هشت پسر مذکوراست - خلج و سدسان وغز را یاد نکرده اند *

ترک

ترک - بزرگترین فرزندان یافث بود - ترکان اورا یافث اوغلان[2] گویند - و بهوشیاردلی و کارگذاری و رعیّت‌پروری از همه برادران امتیاز داشت - بعد از رحلتِ پدر بر تختِ فرمانروائی نشست - و دادِ مردمی و مردانگی و مظلوم‌پرسی داد - و در جائے که ترکان اورا سیلول یا سلیکای میگفتند و چشمهای آبِ روان سردِ خوشگوار و گرمِ عافیت‌بخش و مرغزارهای دلکش داشت اقامت فرمود - و از چوب و گیاه خانها اختراع کرد - و خرگاه پدید آورد - و از پوستِ بهایم و سباع لباسِ پوشیدنی دوخت - و نمک در زمانِ او ظاهر شد - و در آئینِ او آن بود که پسررا جز شمشیرے میراث ندهند - و تمامِ خواسته دختر را باشد - و گویند که معاصرِ او کیومرث است چنانچه کیومرث اوّلِ ملوکِ عجم است او اوّلِ سلاطینِ ترکستانست - و عمرِ او دویست و چهل سال بود *

النجه خان

النجه خان - بهترینِ فرزندانِ ترک بود - چون پیمانهٔ زندگیِ ترک پُر شدن گرفت اورا بمشورتِ بزرگان بر تختِ سلطنت نشاند - و او خردِ دوربین را پیشوای خود ساخته در عدالت‌گستری روزگار گذراند - و چون پیر شد عزلت اختیار فرمود *

دیب باقوي

دیب با قوي - بعد از عزلتِ پدر و باشارتِ عالیش فرمانروا شد *

کیوک خان

کیوکخان - فرزندِ رشیدِ اوست - پدرش در هنگامِ پدرود کردنِ جهان سریرِ خانی باو عنایت فرمود - او قدرِ سلطنت را دانسته در لوازمِ آن اهتمام بجای آورد *

النجه خان

النجه خان - پسرِ اوست در آخرِ عمرِ پدر ولیعهد شد - و او داد و دهش را از اندازه بیرون برد - و ترکان در زمانِ دولتِ او صمتِ دنیا شده از راهِ خودمندی عدول نمودند - چون مدّتے بران بگذشت

---

[٢] اوغلن بضم اول و فتح ثالث در لغت ترکی بمعني فرزند *

Digitized by Google

ساله یا دویست و پنجاه ساله یا سیصد و پنجاه ساله بر مسند رهنمونی خلایق نشست - و مدّت نهصد و پنجاه سال در راهبری جهانیان بود - *

اما حام را نه پسر بود * هند - سند - زنج - نوبه - کنعان - کوش[۲] - قبط - بربر - حبش - و بعضی حام را شش پسر نوشته‌اند - سند و کنعانرا ذکر نمیکنند - و نوبه را پسر حبش میگویند *

و سام را نیز نه پسر شد (۱) ارفخشد - و (۲) کیومرث که پدر ملوک عجم است - و (۳) اسود که مداین و غیره از بنای اوست - و اهواز و پهلو پسران اویند - و فارس پسر پهلو است - و (۴) یغن[۳] که شام و روم پسران اویند - و (۵) بورج که درمیان مورّخان ازو جز نامی نمانده - و (۶) لوز که فراعنهٔ مصر از نسل اویند - و (۷) عیلم که عمارت خوزستان کرد - خراسان و تنبال پسران اویند - و عراق پسر خراسانست - و کرمان و مکران پسران تنبال‌اند - و (۸) ارم که قوم عاد از جملهٔ احفاد اویند - و (۹) بوذر که آذربیجان واران وارمن و فرغان پسران اویند * بعضی سام را هم شش پسر میگویند کیومرث و بورج و لوز را ذکر نکرده اند - و بالجمله در فرزندان این دو گروه بسیار اختلافست *

یافث ارشد اولاد نوح است - سلسلهٔ علیّهٔ حضرت شاهنشاهی باو می‌پیوندد - و نسبت تمامی خانان بلاد مشرق و ترکستان باو میرسد - و اورا ابوالتّرک گویند[۴] - و بعضی مورّخان اورا الونجه خان میگفته‌اند - در هنگامی که یافث از سوق‌الثّمانین با اهل و عیال رخصت دیار شرق و شمال که نامزد او شده بود یافت از پدر التماس نمود که اورا دعائی آموزد که هرگاه خواهد باران بارد - نوح سنگی را که خاصیّت او آوردن باران بود باو داد - و چنان نمود که اسم اعظم برو خوانده‌ام بجهت این مصلحت که ساده‌لوحان پی بآن نبرده از صوابدید او بیرون نروند - یا واقع اسم اعظم برو خواند - و اکنون آن سنگ درمیان ترکان بسیار است آنرا جده‌تاش گویند - فارسیان سنگ یده خوانند - و عرب حجرالمطر گوید - و او بآن حدود رفته صحرانشینی اختیار کرد - و هرگاه میخواست بوسیلهٔ آن سنگ ابر عنایت ایزدی در باریدن می‌آمد - و او را بمرور ایّام فرزندان پدید آمدند - و آئینهای شایسته که هم تسلّی بخش کوته‌اندیشان تواند شد و هم مسرّت‌افزای خاطر بلندهمّتان والانظرت تواند گشت درمیان آورد - ازو یازده پسر ماند (۱) ترک - و (۲) چین - و (۳) سقلاب - و (۴) منسج که اورا منسک گویند - و (۵) کماری که اورا کیمال نیز خوانند - و (۶) خلج - و (۷) خزر - و (۸) روس - و (۹) مدسان -

---

(۲) نسخه [ج] کوشتن و [ح] کوس - (۳) نسخه [ز] یفین و [ب ه و ح ط] یقین - [۴] و سام را ابو العجم و العرب و حام را ابو الهند *

Digitized by Google

لمک

لمک در علوّ مرتبت و سموّ منقبت یگانهٔ عهد بود - بعد از پدر مسند سروری بدو ثبات یافت - و مدّتِ زندگانیِ او هفتصد و هشتاد سال بود - و گروهے اورا لمکان و لامخ[۲] نیز گویند *

نوح

نوح[۳] بن لمک بعد از وفاتِ آدم بصد و بیست و شش سال بطالعِ اسد متولّد شد - و او ممهّدِ رسومِ عبادت و مشیّدِ اساسِ دادارپرستی گشت - و قضیهٔ دعوتِ خلایق بر خداپرستی و نافرمانبرداریِ قومِ او و سفوحِ طوفان و غیرِ آن مشهور است - و اربابِ تواریخ سه طوفان نشان داده اند - اوّل طوفانے که پیش ازین آدمِ مشهور بظهور آمده بود - چنانچه علّامه شهرزوری میگوید آدم در دورِ اوّل بود بعد از خرابیِ عالم بطوفانِ اوّل - و طوفانِ دوّم در زمانِ نوح بود که آغازِ آن در کوفه شد از تنورِ سرای نوح - و تا شش ماه بود و هشتاد کس در کشتی بودند - وهم ازین سبب بعد از برآمدن جائے که اینها مقام ساختند سوق‌الثّمانین نام نهاده شد - سیوم طوفانِ زمانِ موسیٰ که خاص باهلِ مصر بود - اگرچه نقل‌پرستانِ روزگار [که در نقل طوفانے میکنند] آن دو طوفانرا هم بهمه عالم نسبت میدهند ظاهرا نه چنان باشد - چه در هندوستان [که کتبِ چندین هزار ساله موجود است] ازان دو طوفان نیز نشانے پیدا نیست - القصه در اندک فرصتے آن هشتاد تنِ کشتی‌نشین همه ودیعتِ حیات سپردند - الّا هفت‌کس نوح - و سه پسرش یافث و سام و حام - و زنانِ ایشان * نوح شام و جزیره و عراق و خراسان را بسام داد - و دیارِ مغرب و حبشه و هند و سند و اراضیِ سودانرا بحام عطا فرمود - و چین و سقلاب و ترکستانرا بیافث کرامت کرد * و اکنون بزعمِ مورّخان سکّانِ اصلیِ این مواضع از اولادِ ایشانند - و انتسابِ بنی‌آدم بعد از طوفان باین سه تن است - عمرش چون بهزار و ششصد سال رسید یا هزار و سیصد سال - در گذشت - و در عمرِ او اقوالِ دیگر هم دامنان‌طرازان ایراد نموده اند - و گویند بعد از طوفان دویست و پنجاه سال یا سیصد و پنجاه سال بزیست - و بالجمله بعد از فوتِ آدم بصد وبیست و شش سال یا در اواخرِ عهدِ آدم متولّد شد - و چون پنجاه ساله شد یا صد و پنجاه

---

(۲) نسخه [ز] لانخ ؟ و در برهان لامخ بمیم پدر نوح و پسرلمک و او پیش از لمک وفات یافت و نوح را لمک پرورش داد و بعضے گویند پدر نوح لامک نام داشت - و بدین معنی در سیرة النبي لامک و در تورات لامخ *

(۳) در عبراني نُوَح و در عربي نُوح *

Digitized by Google

و چون کواکب سیّاره که فیض‌پذیرانِ خوانِ انوارِ اویند هرگاه در خانهٔ خود یا شرفگاهِ خود میرسیدند آنرا گرامی شمرده شکرِ بدایعِ آفرینشِ ایزدی بجای می‌آورد - و آن ازمنه را مواقیت و مظاهرِ نعمِ والای حق میدانست - و همگی روزگارِ او بخدمتِ ارواحِ علویّه و اجرامِ مقدّسه میگذشت * و گنبدهای اهرامِ مصری که بگنبدِ هرمان مشهور است بناکردهٔ اوست - و دران بنای عالی جمیعِ صنایع و آلاتِ آنرا تصویر کرده است تا اگر از دل رود باز آورده شود - مرقوم است که یکی از عظمای دولت را بران داشت که گنبدهای مذکور را اساس نهاد - و سیرِ تمامِ عالم فرموده مراجعت بمصر نمود - و ابو معشرِ بلخی آورده که هرامسه بسیار است - امّا افضلِ ایشان سه تن اند - اوّل هرمسِ هرامسه که آن ادریس است - و اهلِ فرس برآنند که نبیرهٔ کیومرث است - دوّم هرمسِ بابلی است که بعد از طوفان بنای شهرِ بابل از آثارِ اوست - و نیثاغورس از شاگردانِ او - و بسعیِ این هرمسِ بابلی آنچه از علوم در طوفانِ نوح مندرس شده بود از سرِنو رونق گرفت - وطنِ او مدینهٔ کلدانین بود که اورا مدینهٔ فلاسفهٔ مشرق گفتندے - سیوّم هرمسِ مصری استادِ اسقلینوس[2] - او نیز در جمیعِ علوم خصوصاً در طبّ و کیمیا ید طولی داشت - اکثرِ اوقات بسفر گذرانیدے - و مولدِ هرمسِ الهرامسه مدینهٔ منیف (که الحال بمنوف[3] اشتهار دارد) از دیارِ مصر بود - و آن مدینه را پیش از بنای اسکندریّه مدینة الحکما گفتندے - و بعد ازان که اسکندر این را بنا کرد جمیعِ حکمای منیف و غیرِ آنرا باسکندریّه آورد - از سخنانِ اوست که بهترینِ نکوئیها سه چیز است - راستی در وقتِ غضب - و بخشش در زمانِ تنگدستی - و عفو در هنگامِ قدرت - و در رفتنِ او ازین سرای غم‌پیرای در تواریخ حکایتے بدیع آورده‌اند که خردمندان در قبولِ آن می ایستند - و بروایتے درآن وقت هشتصد و شصت و پنج ساله - و بقولے چهار صد و پنج ساله - و نزدِ گروهے سیصد و شصت و پنج ساله بود *

متوشلخ

متوشلخ[4] بن اخنوخ اورا فرزند بسیار بود چنانکه بدشواری بشمار می آمد - بعد از پدرِ بزرگوار بزرگِ قوم شد - و خلایق را بیزدان‌پرستی دعوت کرد - چون عمرِ او بنهصد رسید اورا پسرے آمد - لمک نام‌کرد - و بعد ازان دویست و نود سالِ دیگر بزیست *

---

(۲) در برهان اسقلینس * و در نسخه [ا ب ج د] استقلینوس * [۳] نسخه [ز] بمناف *
(۴) در عبراني متوشيلح بهاي مجهول و حاي حطي و در سيرة النبي متوشلخ *

Digitized by Google

ساخت - و او سیصد سال فرمانروائی گیتی یافت - عمرِ او نهصد و بیست و شش سال بود - یا هشتصد و چهل - یا هشتصد و نود و پنج سال *

یرد

یرد[۲] - رشیدترینِ اولادِ مهلائیل بود - بحکمِ پدرِ گرامی انتظام‌بخشِ جهان گشت - رودها و جویها او پدید آورد - و نهصد[۳] و شصت و دوسال - و بقولی نهصد و شصت و هفت سال عمر یافت - و این گرامی‌نژادانِ خانوادهٔ اقبال همه در زمانِ حیاتِ آدم از بطونِ نیستی بظهورِ هستی آمده بودند *

اخنوخ

اخنوخ[۴] - که بادریس مشهور است فرزندِ گرامیِ یرداست که بعد از گذشتنِ آدم متولّد شد - اگرچه کوچکترینِ اولاد است امّا بفرهنگ و رای از همه بزرگ[۵] - و به بخت و دانش از همه بیش بود - و بعد از شیث کسی که تجدیدِ نوامیس نمود اوست - و بعضی گفته اند که ادریس در وقتِ آدم صد ساله بود - و برخی سیصد و شصت ساله گفته اند - در مراسمِ سلطنت و دقایقِ حکمت یگانه بود - اگرچه بعضی جا جمیعِ علوم و صنایع را بآدم نسبت میدهند امّا بقولِ اشهر علمِ اخترشناسی و نوشتن و رشتن و بافتن و دوختن او درمیان آورد - و او از آغازیمون[۶] مصری که اورا اوریای ثانی میگویند دانش آموخت - و از القابِ گرامیِ او هرمس الهرامسه است - و اوریای سیّوم نیز میگویند - و اورا پایهٔ بلند در خداشناسی میسّر شد - و به هفتاد و دو نوع زبان خلق را بیزدان‌پرستی دعوت فرمود - صد شهر آبادان ساخت - و کوچکترینِ آن شهرها مدینهٔ زهاست[۷] که از شهرهای جزایر است - بعضی آنرا داخلِ حجاز میدانند - و این شهر تا زمانِ هلاکو[۸] خان آبادان بود - و گویند خانِ مذکور آنرا بجهتِ مصالحِ ملکی و صلاحِ رعیّت ویران ساخت - و هرگروهی از مردم و هر طبقهٔ از آدمیانرا بروشی خاص باندازهٔ حوصلهٔ دریافتِ آنها هدایت نمود * آورده اند که در تعظیمِ نیّراعظم عطیّه‌بخشِ عالم (که بیشترے از دریافتِ فیوضِ انفسی و آفاقیِ او محروم بوده آدابِ شکرگذاریِ آن نورالانوار بجای نمی آوردند) رهنمونی کرد - و آنرا سرمایهٔ دولتِ صوری و معنوی میدانست - و در هنگامِ نزولِ اجلال و تحویلِ اقبال از برجے ببرجے که هنگامِ ظهورِ فیضِ خاص است علی الخصوص در تحویلِ حمل جشنِ بزرگ ترتیب میداد -

---

(۲) یرد بفتح یای‌تحتانی موافقا للتوراة و لسیرة النبی * (۳) نسخه [ج ز] نهصد و دو - (۴) در سیرة النبی خنوخ و در عبرانی خانوخ بواو مجهول و در برهان بر وزن مطبوخ (۵) بجای بزرگتر (۶) نسخه [ح د] غازیمون و [ز] غاریمون * (۷) نسخه [ح] رها * (۸) در ترکی هولاکو بالضم *

Digitized by Google

رزینِ او استقرار گرفت - همواره در جمعیّتِ ظاهر و معموریِ باطن همّت مصروف میداشت - در طوفانِ نوح جز اولادِ او کسے نماند - و اورا اوریای اوّل گویند - و اوریا بزبانِ سریانی معلّم باشد - همواره بعلومِ طبیعی و ریاضی و الٰهی اشتغال میفرمود - و اکثرِ اوقات در دیارِ شام اقامت میداشت - و بسیارے از فرزندانِ او ترکِ اسباب نموده در گوشهٔ عزلت بریاضت مشغول شدند - و چون از عمرِ گرامیِ او نهصد و دوازده سال گذشت جهانرا پدرود کرد - و بعضے برآنند که او نبیرهٔ آدمست - پدرِ او صلحا بود - و همانا که این قول از فروغِ صحّت ضیائے ندارد *

انوش

انوش[۲] - در ششصد سالگیِ شیث از خلوتسرای عدم بجلوه‌گاهِ وجود آمده بود - گروهے از گذارندگانِ سخن برآنند که مادرِ او قدسی‌نژادے بود که مثلِ آدم بےپدر و مادر خلعتِ هستی پوشیده بود - و بعد از پدر بموجبِ وصیّت مسندآرای خلافت شد - و اوّل کسےکه درین دور اساسِ فرمانروائی نهاد او بود - گویند ششصد سال کامروایی سریرِ اقبال داشت - و بروایتِ یهود و نصاریِ نهصد و شصت و پنج سال - و بقولِ ابنِ جوزی نهصد و پنجاه سال - و بقولِ قاضیِ بیضاوی ششصد سال عمر یافت - اورا فرزند بسیار شد *

قینان

قینان[۳] - از جمیعِ فرزندانِ انوش روشن‌ضمیر و بیداربخت و فراخ‌حوصله‌تر بود - این بزرگنهاد بعد از رحلتِ پدر بنابر تمهیدِ وصیّت بانتظامِ مهامِ جهانیان مشغول گشت - و بر شاهراهِ متابعت و اقتفای آبای کرام سلوک نمود - عمارتِ بابل و شهرِ سوس بنای اوست - ابداعِ بساتین و عمارات هم باو نسبت میدهند - و در عهدِ او آدمی‌زاد بسیار شد - بکاردانیِ خود همه را متفرّق ساخت و خود با اولادِ شیث در حدودِ بابل اقامت فرمود - و نهصد و بیست و شش سال زندگانی کرد - و بعضے برآنند که شش صد و چهل سال آبِ زندگانی میخورد - و طایفهٔ برآنند که قریبِ صد سال فراهم‌آورِ پریشانیهای روزگار بود *

مهلائیل

مهلائیل[۴] - بهترینِ فرزندانِ قینان بود - چون عمرش بنهصد سال رسید اورا بجای خود مسندنشین

---

(۲) در برهان انوش بروزن خموش و در عبرانی بکسر همزه و در سیرة النبي لابن هشام یانش * (۳) در عبرانی قینان بالفتح و در سیرة النبي قَیْنَن * (۴) در عبراني مَحْلائیل بیای مجهول و در سیرة النبی مَهْلِیل *

Digitized by Google

مشکل میشود - چه شرفِ نیّرِاعظم در حمل و شرفِ عطارد در سنبله‌است - و عطارد از نیّرِاعظم بیش از بیست و هفت درجه دور نباشد - پس در حینِ شرفِ نیّرِاعظم شرفِ او چگونه صورت بندد - و همچنین در هنگامِ شرفِ عطارد شرفِ نیّرِاعظم واقع نشود - و همانا که نظرِ این گوینده برآن مقرّرِ منجّمین افتاده باشد که عطارد با هرکه پیوندد حالِ او گیرد - پس میتواند بود که عطارد با یکے ازین کواکب که در شرف بودند نسبتِ اتّصال داشته باشد - و او درازبالای گندم‌گون مجعّدموی زیباروی بود - و در درازیِ قامتِ این ابوالآبا اختلاف کرده‌اند - بیشترے برآنند که شصت گز بوده - و ایزد تعالی از ضلعِ ایسرِ او حوّا را بوجود آورد - و با او ازدواج داد - و ازو فرزند پدید آمد - و در احوالِ این بزرگ اربابِ تواریخ غرایب و عجایب فراوان آورده اند - که اگرچه نظر بر وسعتِ قدرتِ ایزدی مستبعد نیست امّا مردِ معامله‌فهم مزاجِ روزگاردانسته کارآزموده نظر بر عاداتِ جهان از روی حساب در قبولِ آن بقدرے می‌ایستد - منقولست که در زمانِ انتقالِ او چهل‌هزار فرزند و فرزندزادها بهم رسیده بود - و فرزندانِ بیواسطهٔ او چهل و یک تن بودند - بیست و یک پسر و بیست دختر - و بقولے نوزده دختر - و شیث از همه بزرگتر بود - بعضے گفته‌اند اورا در تعفّینات[۲] و غیرآن از علومِ غریبه تصانیف‌است چنانچه علّامه شهرزوری در تاریخ‌الحکما نقل میکند - گویند وفاتِ او در هندوستان افتاده - و بر کوهِ سراندیب که بر سمتِ قطبِ جنوبی واقع شده مدفون گشت - و اکنون بقدمگاهِ آدم مشهوراست - بیست و یک روز بیمار بود - و حوّا بعد ازو بیک‌سال و بقولے هفت سال و بروایتے پس از سه روز وفات کرد - شیث که خلیفه و وصی بود اورا در جوارِ آدم دفن کرد - و نقلست که نوح در زمانِ طوفان تابوتِ ایشانرا بکشتی درآورد - و بعد ازان در کوهِ ابوقبیس و بروایتے در بیت‌المقدّس و بقولے در نجفِ کوفه دفن‌کردند *

شیث علیه السّلام

اشرفِ فرزندانِ بیواسطهٔ آدم است - بعد از سانحهٔ هابیل سعادتِ ولادت یافت - آورده اند که هرگاه حوّا حامله گشتے پسرے و دخترے آوردے - مگر شیث که اورا تنها زاد - و اقلیمیا[۳] خواهرِ قابیل در عقدِ ازدواجِ او درآمد - چون عمرِ آدم بهزار سال رسید اورا ولیعهدِ خود ساخت - و همگنانرا بمتابعت و مطاوعتِ او امر فرمود - بعد از آدم انتظامِ عالمِ صورت و معنی بر رای

---

(۲) نسخه [ا] تفضبات و [ب ج] تعینات و [د ز] تعفینات و [ه] تغفیات و [و] تغضات و [ح] تعقبات * (۳) در برهان اقلیما بروزن مه‌سیما هم آمده -

Digitized by Google

هزار ادوارِ مسطور است - و بزعمِ ایشان عددِ برهما که بوجود آمده‌اند علمِ بشری احاطهٔ آن نمیکند - و میگویند که انچه از ثقات شرحِ احوالِ برهما رسیده‌است برهمای حال هزار و یکم است - و از عمرِ این شخصِ بدیع امروز پنجاه سال و نیم روز گذشته‌است - و راقمِ این کارنامهٔ ایزدی این دو روایت را خود بترجمانیِ مردمِ دانشور راست‌گوی نکوکارِ هند از روی کتبِ معتبرهٔ ایشان نوشته - و انچه در تصانیفِ شیخ ابنِ عربی و شیخ سعدالدّین حمویه (که از کبارِ اولیا و اعاظمِ اهلِ کشف و وجدانند) در شرحِ روزهای الٰهی و روزهای ربّانی منقولست ازین عالمست - چه هر روزِ ربّانی متضمّنِ هزارسالست - و هر روزِ الٰهی مشتمل بر پنجاه هزار سال - و مؤلّفِ نفایس الفنون آورده که در تاریخِ خطائی چنانست که از ابتدای عهدِ آدم ابوالبشر تا این زمان که (۷۳۵) هفتصد و سی و پنجم هجریست هشت صد و شصت و سه هرون و نه هزار و هشتصد سالست - و هرون پیشِ ایشان ده هزار سالست - و امثالِ این روایات و حکایاتِ گوناگون در وسعت‌آبادِ قدرتِ الٰهی دور نیست که صورتِ صحّتی داشته‌باشد - و آدمِ بسیار بظهور آمده باشد - چنانچه از امامِ جعفرِصادق علیه[۲]السّلام منقولست که پیشتر از آدم که پدرِ ماست هزار هزار آدم بوده اند - و شیخ ابنِ عربی میفرماید که دور نیست که بعدِ هفتهٔ ربّانی [که هفت هزارسال باشد و مدّتِ دورِ سلطنتِ سیّاراتِ سبعه‌است] نسلِ یکی منقطع شود و آدمِ دیگر خلعتِ وجود پوشد - و پس از درازیِ سخن و کوتاهیِ کلام انموذجی از احوالِ برکت‌اشتمالِ این پنجاه و دو تن (که از آدم تا حضرتِ شاهنشاهیست) اکتفا بکتب و تواریخِ مبسوط نکرده دربن شگرفنامه درآرم - تا باعثِ مزیدِ آگاهی شود - و این فروغِ شناسائی را از متمّماتِ احوالِ حضرتِ شاهنشاهی دانسته برسمِ اجمال که شیوهٔ راقم‌است گذارش کنم*

ذکر احوال آدم[۳] علیه السّلام

مشهور چنانست که پیش ازین بهفت هزارسال و کسرے بمحضِ قدرتِ کاملهٔ ربّانی بے رابطهٔ صلبِ پدر و رحمِ مادر از عناصرِ اربعه مرکّبے معتدل پدید آمد - و بقدرِ استعداد و قابلیّتِ جسم روح از مبدأ فیّاض فایض گشت - و ملقّب بانسان و موسوم بآدم شد - در زمانے که اوّل درجهٔ جدی بر افق شرقی منطبق بود - و زحل درانجا - و مشتری در حوت - و مریخ در حمل - و قمر درامد - و شمس و عطارد در سنبله - و زهره در میزان - و بعضے گفته‌اند که درآن هنگام جمیعِ کواکب در درجاتِ شرف بوده‌اند - و ظاهرِ[۴] این کلام بضابطهٔ اهلِ هیأت و نجوم درست نباشد - چرا که در عطارد

---

(۲) نسخه [د ح] رضی الله عنه - (۳) در لهجهٔ عبرانی - آدام - و در ترکی آدم * (۴) نسخه [د ه] ظاهرا این *

Digitized by Google

خردانِ دیارِ دهلی مطبراست - و میگویند که موی طفلِ جگلی هفت روزه که بغایت باریکست تجزیه بمثابهٔ باید کرد که دیگر قسمت نپذیرد - و از جنسِ اجزای موی مذکور چاهے را که طول و عرض و عمقِ آن چهار کروه باشد پر ساخت - و بعد از گذشتنِ صدهزار سال یک جزو از اجزای مذکوره را ازان چاه بر آورد - تا زمانے که آن چاه خالی شود این مقدار زمانرا که آن چاه بروشِ مذکور خالی شود پلوپم گویند - و هرگاه ده سمدّر [که شرحِ آن گفته‌شد] از پلوپم گذرد یک ساگر شود - و کمیّتِ ادوارِ مذکور باعتقادِ این مردم از حیطهٔ بیان و احاطهٔ تبیان افزونست - و گمانِ این جماعت آنست که بجهتِ انتظامِ عالمِ صورت و معنی در هر شش آره بیست‌وچهار آدمِ گرامی از دارالملکِ کمون بعالمِ ظهور می‌آیند - و سپری میشوند که نامِ اوّل آدنتهه‌است و رگهو ناتهه هم میگویند - و روائیِ دستور العملِ این برگزیدهٔ ایزدی پنجاه کرور لک ساگراست - و نامِ آخرین مهادیو است - و مدّتِ رواجِ احکامِ او بیست‌هزار سال است‌که امروز دو هزار سال‌ازو گذشته‌است - و اعتقادِ این جماعه آنست‌که چندین بار این بیست و چهار کس از کتمِ عدم بوجود آمده‌اند - و چندین بار خواهندآمد - و براهمهٔ هندوستان [که جمهورِ اهلِ هند تابعِ اقوال و اعمالِ ایشانند] برآنند که مدارِ گردشِ روزگار بوقلمون بر چهار دوراست - دورِ اوّل را [که مدّتِ او هفده لک و بیست و هشت هزار سالِ متعارفست] ست‌جگ گویند - درین دور اوضاعِ جهانیان فردًا فردًا بر صلاحست . وضیع و شریف و غنی و مسکین و صغیر و کبیر راستی و درستی را شعارِ خود ساخته در مرضیّاتِ الٰهی سلوک مینمایند - و عمرِ طبیعیِ مردمِ این دور یک لک سال‌است - و دورِ دوّم که مسمّی به تریتا ست بقای آن دوازده لک و نود و شش هزار سالِ عرفیست - درین زمانه سه حصّه از چهار حصّه اوضاعِ آدمیان بمقتضای رضای الٰهیست - و عمرِ طبیعیِ مردمان درین دور ده هزار سالست - و دورِ سیّوم که بنامِ دواپر اشتهار دارد امتدادِ آن هشت‌لک و شصت و چهار هزار سالست - و درین هنگام دو حصّه روشِ جهانیان راست‌گفتاری و درست‌کرداریست - و عمرِ طبیعیِ آدمیانِ این زمان هزار سالست - و دورِ چهارم که به کل‌جگ شهرت دارد مدّتِ آن چهار لک و سی و دو هزار سالست - درین دور سه حصّه از چهار حصّه اطوارِ جهانیان بر ناراستی و نادرستیست - و عمرِ طبیعیِ مردمِ این روزگار صدسالست - و این گروه جزم دارند که هریکچندے حضرتِ هستی‌بخشِ جهانیان و پدید آرندهٔ عالمیان تجرّدنهادے و دانش‌نژادے را از مکمنِ ستر و خفا بموطنِ بروز و جلا میدارد - و از ساحتِ غیب و عدم بجلوه‌گاهِ شهادت و وجود می‌آرد - و اورا وسیلهٔ آفرینشِ عالم میسازد - و این بزرگ را برهما نام‌باشد - و اعتقادِ ایشان‌آنست‌که‌این برهما صدسال عمر دارد که هرسالے ازان سیصد و شصت روز است - و هر روزے مشتمل بر هزار و چهار دورِ مذکور - و هر شبے بدستورِ روز متضمّن

Digitized by Google

برآنند - یا بمعنی کمال طولِ امتداد که پهلو بقدم میزنند - گروهِ سیورها (که بریاضت و تجرّد و حکمت در کلِّ ممالکِ هندوستان امتیاز دارند) زمانهرا که بزبانِ هندی کال گویند بردو قسم منقسم ساخته‌اند - یکی او سرپنی یعنی زمانے که آغازش بشادمانی گذرد و آخرش باندوه انجامد - دوّم اوت سرپنی یعنی برعکس اوّل - و هر کدام ازین دوقسم را بشش حصّه جدا ساخته اند - و هر حصّه را آره می نامند - و هریک ازین آرهارا نامے مخصوص نهاده‌اند بمناسبت خواصِّ آن زمانه - چنانچه آرهٔ قسمِ اول را سکهمان سکهمان بتکرارِ این لفظ میگویند یعنی زمانه ایست که مسرّت بر مسرّت و فرح بر فرح می‌آرد - و امتدادِ این زمانِ فرحت‌بخش چهار کوراکور ساگراست - و نام آرهٔ دوّم سکهمانست یعنی زمانِ خوشحالی و فارغبالی - و مدّتِ او سه کوراکور ساگر است - و نامِ آرهٔ سیّوم به سکهم[2] دکهمان اشتهار دارد - یعنی در موسمِ خوشحالی اندوه و بدحالی طاری شود - و مقدارِ امتدادِ این آره دو کوراکور ساگراست - و آرهٔ چهارم به دکهمان سکهمان مشهور است - یعنی در اوقاتِ اندوه و غم خرمی و بیغمی روی دهد - و درازیِ این آره یک کوراکور ساگر است بچهل و دو هزار سال کم - و آرهٔ پنجم دکهمانست برخلافِ آرهٔ دوّم که سکهمان بوده - طولِ مدّت این آره بیست و یکهزار سال‌است - و آرهٔ ششم دکهمان دکهمانست برخلافِ آرهٔ اوّل - و مدّتِ او نیز بیست و یکهزار سالست - و اسامیِ آرهای قسمِ دوّم بعینه همین اسامیست لیکن آرهٔ اوّلِ قسمِ دوّم در نام و مدّت متّحد است بآرهٔ ششمِ قسمِ اوّل - و آرهٔ دوّمِ قسمِ دوّم نیز متّحداست بآرهٔ پنجمِ قسمِ اوّل - و سیّومِ دوّم بچهارمِ اوّل مطابق‌است - و چهارمِ دوّم بسیّومِ اوّل موافق‌است - و پنجمِ دوّم عینِ دوّمِ اوّلست - و ششمِ دوّم عینِ اوّلِ اوّلست - و الحال بزعمِ ایشان از آرهٔ پنجمِ قسمِ اوّل دوهزار و کسرے سپری شده‌است - پوشیده نماند که محاسبانِ هندوستان صدهزار را یک لک خوانند - و ده لک را پریوت گویند - و ده پریوت را یک کرور نامند - و صدکرور را یک ارب خوانند - و ده ارب را یک کهرب نامند - و ده کهرب را یک بکهرب[3] گویند - و ده بکهرب را مهامروچ و پدم میخوانند - و ده پدم سنکه باشد - وده سنکه‌را سمدر گویند - و کوراکور نامند - و مخفی نماند که زعمِ ایشان آنست که در زمانِ پیش در یک جای مخصوص از هر شکمے یک پسر و یک دختر بوجود می‌آمد - چنانچه درمیانِ عوامِ ما هم اشتهار دارد - و گمانِ این گروه آنست که از موی سرِ اینها [که بمجگلی موسوم‌اند] چهار هزار و نود و شش مقدار مویهای

---

(۲) در گلستان سخن - سکهمان دکهمان - (۳) همگی این اسمای اعداد در جلد دوم آئین اکبری بحروف و حرکات بضبط آورده - اما بکهرب در صفحهٔ (۱۰۴) ازان ببا و در صفحهٔ (۵۱) ازان بنون منضبط است - و در بیشتر نسخ اکبر نامه ببا و در نسخهٔ [ا] بنون و در [ز] بمیم -

Digitized by Google

بن الفکیر[۲] بهادر بن ایچل نویان بن قرچار نویان بن سوغوجیچن بن ایردمچی برلاس بن قاچولی بهادر بن تومنه خان بن بایسنغرخان بن قایدوخان بن دومنین خان بن بوقاقاآن بن بوزنجر قاآن بن آلنقوا بنت جوینه بهادر بن یُلدوز بن منکلی خواجه بن تیمورتاش است - و او از نسل قیان بن ایلخان بن تنگیزخان بن منکلی خان بن یُلدوز خان بن آی‌خان بن کُن‌خان بن اغورخان بن قراخان بن مغل‌خان بن النجه خان بن گیوک خان بن دیب‌باتوی بن النجه خان بن ترک بن یافث بن نوح بن لمک بن متوشلخ بن اَخْنوخ بن یرد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم علیهم السّلام - پوشیده نماند که تا یلدوز که جدّ بیست و پنجم حضرت شاهنشاهیست احوال سعادت‌مآل این عالی‌نژادان در صحف صدور گذارندگان سخن مضبوط و مسطور و بر السنهٔ مستحفظان اَرْقام دهور محفوظ و مذکور است - و از منکلی‌خواجه تا ایلخان که احوال دو هزار ساله بطریق تخمین تواند بود بنظر درنیامده - چنانچه سبب این مذکور خواهدشد - و از ایلخان تا آدم که بیست و چهار تن اند و ارباب تواریخ ذکر کرده اند نیز نگاشتهٔ کلک اجمال خواهد گشت *

نزد خردمندان دوربین [که با دل انصاف‌گزین و دانش خداداد تتبّع اخبار گذشتها نموده بلکه شناسایی سخنان راست را سرمایهٔ دیانت و پیرایهٔ امانت خود ساخته تکاپوی در سنجیدگی کردار درست مینمایند] پوشیده نیست که انچه بر صفحات مسامع والواح اخبار رقم اشتهار دارد [که آغاز آدمیانرا هفت‌هزار سال میگویند] اصلے که شایستگی قبول عقول و افکار دانایان [که تماشائیان بهار و خزان این چار چمن و پرده[۳]شناسان زیر و بم این هفت‌انجمن اند] داشته باشد ندارد - و در امثال این امور عقل درست‌اندیش دوربین از راستیها و درستیهای دریافت گاه انکار میکند - و گاه از احتیاط [که موقف اطمینان و محلّ ادراک است] در ردّ و قبول آن توقّف مینماید - بدستیاری فروغ جهان‌افروز خرد و مددگاری نقلهای معتبر وخبرهای معتمد روزگار مثل کتب قدیمهٔ هندی و خطائی و غیر آن [که از جولان حوادث مصون مانده و بنای قواعد نجوم و احکام ارصاد و غیر آن برآنست - و شواهد صدق و سداد از نتایج آن پیدا] و از ضبط تواریخ متواترهٔ حکمای این اقالیم و آثار ملاحق[۴] افکار این طبقهٔ مرتاض مفهوم میشود که این عالم و عالمیانرا ابتدائی و این مظاهر اسمای صفاتی را مبدائی پدید نیست - یا بمعنی قدم چنانکه اکثرے حکمای متقدّمین

---

(۲) صورت این اسما موافق اکثر نسخ - وتحقیق اینها بعد ازین درتحت هریکي از اسما می‌آید * - (۳) نسخه [ط] نظارگیان حاشیهٔ این هفت‌انجمن - (۴) نسخه [ز] تلاحق *

Digitized by Google

قدرتِ ایزدی بود - و للّه الحمد ثمّ للّه الحمد که مثلِ امام الکلام حسّان العجم لسان الحقیقة حکیم خاقانی در حسرتِ صاحبِ وقت [که انتظام سلسلهٔ صورت و معنی را ازان گزیر نمیباشد] نیست - چنانچه نگاشتهٔ قلمِ حقایق رقمِ اوست * رباعی *

گویند که هر هزار سال از عالم * آید بوجود اهل وفائے محرم

آمد زین پیش و یا نزاده ز عدم * آید پس ازین و یا فرو رفته بغم

و بطرزے دیگر میگوید * رباعی *

هریک چند از خسان جهان سیر آید * روشن جانے ز آسمان زیر آید

خاقانی ازین جنس درین دهر مجوی * بر ره منشین که کاروان دیر آید

و بانبالِ سعادت کامیابِ ملازمتِ این فرمانفرمای کل و عقده‌گشای سُبُل گشته از دولتِ توجّه و التفاتِ عالی مزاجِ زمانهٔ عشوه‌ده دانافریب را فهمیده خاطر را که سرگردانِ بادیهٔ اسباب بود فراهم آورده در نشأهٔ تعلّق جز تحصیلِ خوشنودیِ او که عینِ رضای ایزدیست بهیچ چیز سرگرمی ندارد - و دل را از قیودِ تعلّقات و تقیّداتِ دنیوی آزاد ساخته نه در حسرتِ گذشته و نه در آرزوی آینده دلخراش است - چنانچه شرحِ احوالِ خود را از استسعادِ ملازمت و استظلال بظلالِ رافت و عاطفت و سربلندی از اوجِ عزّت و ارجمندی بغرنهٔ معرفت درمحلِ خود رقمزدهٔ کلک عرض خواهدگردانید *

ترتیب انساب معالی القاب و تنسیق اسامیِ گرامیِ آبای کرام حضرت شاهنشاهی

تعدادِ القابِ مستطابِ آسمانی انتسابِ آبای کرام و اجدادِ گرامیِ حضرتِ شاهنشاهی [که در مدارجِ رفعت و مراتبِ عظمت با آبای علوی توأمانند - و همه شاه و شاهنشاه و پادشاهی بخش و پادشاه‌نشان آمده اند - و بدانشِ خداداد و بینشِ حق‌بین چنانچه مقتضای عدالت و انصافست در انتظامِ عالم و عالمیان طنطنهٔ نامِ نیکو را که عمرِ ثانیست بلکه حیاتِ جاودانی درین بساط گذاشته اند] باین ترتیب و منوال است - ابوالمظفر جلال الدین محمّد اکبر پادشاه بن نصیر الدین محمّد همایون پادشاه بن ظهیر الدّین محمّد بابر پادشاه بن عمر شیخ میرزا بن سلطان ابو سعید میرزا بن سلطان محمّد میرزا بن میرانشاه بن صاحبقران قطب الدّنیا و الدّین امیر تیمور گورگان بن امیر[۲] طراغای بن امیر برکل[۳]

---

(۲) در تاریخ تیموریهٔ عربی - تیمور بن ابغای - (۳) در مطلع السعدین - طراغای ابن توکل ابن بلگر - و در حاشیهٔ صفحهٔ سیزدهم حصهٔ اول منتخب اللباب خافی خان چنین نوشته که - تیمور بن تراغای بن برکل بن ایلنکر - و توکل و ایلنگیز تصحیف - و سوغوجیچن اختلاف بسیار دارد - و قاچولی را بعضے قاجولی نوشته اند -

Digitized by Google

انوار پادشاهی از ناصیهٔ غرّایش لامع - ارقام ظلّ‌اللّهی از خطوط دست والایش ساطع - شواهد عقل از ترکیب وجودش ظاهر - دلایل خداشناسی از مجموعهٔ هستیش باهر - براهین عدالت از اعتدال مزاجش پیدا - مواطع کرامت از جوهر ذاتش هویدا - رقوم صاحبقرانی از جدول احسن تقویمش روشن - علوم غیب‌دانی از بیاض نورنهادش مبرهن - رموز دوربینی از تیزبینیش واضح - اطوار دوراندیشی از نگاه بلندش لایح *

ذکر بعضے از تواریخ بدیعهٔ ولادت سعادت‌پیرای حضرت شاهنشاهی

بجهت ولادت اشرف نکته‌پردازان نظم و نثر تواریخ مناسب یافتند - و قصاید تهنیت گفتند - و همه بعرض قبول مجلس‌نشینان بارگاه حضرت جهانبانی که عیارگاه جواهر السانی بود رسانیده کامیاب جایزهای گرامی گشتند - ازانجمله این تاریخ را مولانا نورالدّین ترخان یافته بتحسین و احسان ممتاز شده بود * رباعی *

چون کلک‌قضانشان تقدیرنوشت * آیات ابد را همه تفسیر نوشت

از بهر ولادت شهنشاه جهان * تاریخ - شهنشه جهانگیر - نوشت

سنه ۹۴۹ ه

و این تاریخ نیز از غرایب اتفاقاتست که یکے از فضلای عصر یافته بود * شعر *

للّه الحمد که آمد بوجود * آنکه از کون و مکان منتخب است

پادشاهے که ز شاهان جهان * اکبرش نام و جلالش لقب است

شب و روز و مه و سال میلاد * شب[۲] یکشنبه و پنج رجب - است

شکرگذاری مؤلف این شکرنامه ابوالفضل بر دریافت زمان سلطنت و دوام ملازمت حضرت شاهنشاهی

در هنگام طلوع این نیّر اقبال اگرچه راقم این شکرنامه در نهانخانهٔ عدم بے مایهٔ هستی و پیرایهٔ ایزدپرستی گرانبار حسرت بود - امّا شکر این موهبت عظمی چگونه گذارد که زمان ظهور این بزرگ حقیقی و مجازی پیشوای صوری و معنوی دریافته از نظرکردهای چشم التفات و تربیت است - و صد شکر دیگر آنکه پیشتر ازانکه زایچهٔ قدسی بنظر درآید و بدقایق شرایف و بدایع جلایل ارقام آن اطّلاع یابد کمال ایزدشناسی و ملک‌آرائی که از پایهٔ شناخت منجّم فراتراست دریافته پرستار

---

(۲) درین تاریخ که نهصد و پنجاه و پنج عدد دارد شش افزونست از عدد مقصود که نهصد و چهل و نه میباشد - اما آنکه واو را نخوانند چنانکه در نسخهٔ [ا ح] وقعست *

Digitized by Google

حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی در قربِ ایّامِ طلوعِ این نیّرِ اقبال از شرایفِ مجازاتِ آن خدمت بوعدهٔ این موهبتِ عظمی امیدوارِ دولتِ جاودانی ساخته بودند که کوچِ دولت‌منشِ عصمت‌سرشتِ او که امروز به جیجی انگه بلندخطابست بسعادتِ خدمت دایگیِ آن نوباوهٔ بهارستانِ خلافت و اقبال و دولتِ حضانتِ آن گلدستهٔ سرابستانِ عظمت و جلال معجرِ افتخار و طیلسانِ امتیاز پوشد - بنابرآن حضرتِ مریم‌مکانی قدسی ارکانی آن مایده‌سازِ آسمانی راطلب داشته‌آن مولودِ فیض‌ورود را در ساعتِ مسعود بکنارِ امیدِ او درآوردند - و چون هنوز وضعِ حملِ این دایهٔ قدسی مایه نشده بود بعفّت‌مآب دایه بهاول (که خدمتگارِ خاصِ حضرتِ جهانبانی بود و بعصمت و طهارت امتیاز داشت) فرمودند که اوّل او شیر داد - و تحقیق آنست که اوّل بشیرِ والدهٔ ماجدهٔ قدسیّه میل فرمودند - پس ازان مخربها انگه کوچ ندیم کوکه باین شرافت کامیاب شد - بعد ازآن بهاول انگه دریافتِ این سعادت نمود - بعد ازان کوچ خواجه‌غازی باین دولتِ بلند عزّت یافت - ازان پس حکیمه باین عطیّهٔ کبری مخصوص گشت - سپس ازان عصمت‌نصاب جیجی انگه بآرزوی خود دولتمندِ صورت و معنی شد - و از پس او کوکی انگه کوچ توغ‌بیگی - و از گذشتِ او بی‌بی‌رپا گردآوریِ این خدمتِ شایسته نمود - و آنگاه خالدار انگه مادرِ سعادت‌یار کوکه باین موهبتِ کبری اختصاص یافت - و در آخر آن عفّت‌قباب پنجه جان انگه والدهٔ شریفهٔ زین‌خان‌کوکه باین دولتِ بزرگ استسعاد یافته سرمایهٔ بزرگیِ جاودانی سرانجام داد - و جمعی دیگر از عفّت‌قبابانِ بختور بشرافتِ این خدمت سربلند شدند - همانا که حکمتِ ایزدی در اختلافِ این طبقات ودیعت نهادنِ مشاربِ مختلفه است تا وجودِ مقدّس بمدارجِ متنوّعه رسیده شناسای اطوارِ گوناگون تجلّیاتِ الٰهی گردد - یا برای آنست که بر مستبصرانِ هوشمند ظاهر شود که این نونهالِ اقبال از زلالِ جویبارِ فیضِ ایزدیست - نه ازان باب که بتربیتِ صوری بر مدارجِ معنوی ارتفاع یافته - چه حالتِ معنویِ این‌گروه بر همگنان پیدا که درچه پایه‌است - و بلندیِ رتبتِ قدسی‌منزلتِ این برگزیده در چه مرتبه *

و ازغرایبِ آثار آنکه حضرتِ شاهنشاهی در بدوِ حال و اوّلِ چشم گشودن در ملکِ وجود بخلافِ عادتِ دیگر اطفال بتمکین تبسّم دلهای دانا را گلگل شگفته ساختند - متفرّسانِ زیرک‌طبع تبسّم را فاتحهٔ تفاؤلِ ابتسامِ بهارِ دولت و اقبال شناختند - و مقدّمهٔ انفتاحِ غنچهٔ امانی و آمال دانستند - بعد ازان بگهوارهٔ سبکتر از پیکرِ خیال (که نجّارانِ سریرِ سلطنت از صندل و عود ساخته بودند - و چون شاخ و برگِ گل بیکدیگر پیوند کرده و لآلی و یواقیتِ گرانمایه از گوشه و کنارِ آن آویخته) آن گوهرِ یکتای نُه صدف را بخوبترین وضعی آرام

Digitized by Google

داده بملایمت و رفق نرم نرم بجنبش درآوردند - و بجهت انس و آرام نام خجسته‌آغاز شایسته‌فرجام خالق ذوالجلال والاکرام موافق تالیفات موسیقی سرائیدند - عاکفان صوامع قدس و ساکنان مجامع انس [که منتظمان سلسلهٔ زمین و زمان و فراهم آرندگان دائرهٔ کون و مکان اند] کامروا شده بر عالم و عالمیان منّت نهادند - و بآن جگرگوشهٔ آسمان باین تهنیت بلندآوازه گشتند * شعر *

کای شرف عقل مسلّم ترا * دور شهنشاهی عالم ترا
روی زمین همچوتو باغی نداشت * طاق فلک چونتو چراغی نداشت
قلزم ابداع بسی موج داد * تا گهری چونتو بساحل فتاد
خامهٔ تقدیر بسی نقش بست * تا ز قضا همچوتو نقشی نشست
نسخهٔ کون آیت تلمیح تست * جلد فلک دفتر تشریح تست

چون چشم جهان‌بین و دیدهٔ سعادت‌قرین حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی بمشاهدهٔ دیدار گرامی حضرت شاهنشاهی نگران بود فرمان عاطفت‌نشان شرف ارسال یافت که در حضانت[۲] حضرت مریم‌مکانی متوجّه سرادق عزّت و مخیّم اقبال شوند - و خواجه معظّم و ندیم کوکلتاش و شمس‌الدّین محمّد غزنوی را فرستادند که در راه ملازم هودج سعادت باشند - الجرم حضرت شاهنشاهی در کنف دولت و کنار تربیت حضرت مریم‌مکانی یازدهم شهر شعبان بساعت مسعود از حصار امرکوت سراپردهٔ اجلال بیرون زدند - و بسعادت و اقبال بر تخت‌روان روان شدند * شعر *

عهد گهواره ناگذشته هنوز * بخت والاش کرده تخت‌نشین
چشم نگشوده و بدیدهٔ دل * دیده در انتظام دنیا و دین
دست‌نگشاده و دلش خواهان * که جهانرا کند بزیر نگین
ناشکفته گلش یکی ز هزار * عالم از باغ دولتش گلچین

چون تخت‌روان حضرت شاهنشاهی که گنج روان معرفت الٰهی بود قریب رسید و مسافت دو منزل ماند حکم جهانمطاع شد - که اعیان سلطنت و ارکان دولت و سایر اکابر و اعالی متوجّه قبلهٔ اقبال و مستقبل کعبهٔ آمال شوند - قاصدان بشارت ساعت بساعت میرسیدند - و اخبار قرب مقدم گرامی زمان زمان میرسانیدند * شعر *

---

(۲) نسخه [ج] که حضانت -

Digitized by Google

حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی در قربِ ایّامِ طلوعِ این نیّرِ اقبال از شرایفِ مجازاتِ آن خدمت بوعدهٔ این موهبتِ عظمی امیدوارِ دولتِ جاودانی ساخته بودند که کوچِ دولت‌منشِ عصمت‌سرشتِ او که امروز به جیجی انگه بلندخطابست بسعادتِ خدمت دایگیِ آن نوباوهٔ بهارستانِ خلافت و اقبال و دولتِ حضانتِ آن گلدستهٔ سرابستانِ عظمت و جلال معجرِ افتخار و طیلسانِ امتیاز پوشد - بنابرآن حضرتِ مریم‌مکانی قدسی ارکانی آن مایده‌سازِ آسمانی راطلب داشته‌آن مولودِ فیض‌ورود را در ساعتِ مسعود بکنارِ امیدِ او درآوردند - و چون هنوز وضعِ حملِ این دایهٔ قدسی مایه نشده بود بعفّت‌مآب دایه بهاول (که خدمتگارِ خاصِ حضرتِ جهانبانی بود و بعصمت و طهارت امتیاز داشت) فرمودند که اوّل او شیر داد - و تحقیق آنست که اوّل بشیرِ والدهٔ ماجدهٔ قدسیّه میل فرمودند - پس ازان مخربها انگه کوچ ندیم کوکه باین شرافت کامیاب شد - بعد ازآن بهاول انگه دریافتِ این سعادت نمود - بعد ازان کوچ خواجه‌غازی باین دولتِ بلند عزّت یافت - ازان پس حکیمه باین عطیّهٔ کبری مخصوص گشت - سپس ازان عصمت‌نصاب جیجی انگه بآرزوی خود دولتمند صورت و معنی شد - و از پس او کوکی انگه کوچ توغ‌بیگی - و از گذشتِ او بی‌بی‌رپا گردآوریِ این خدمتِ شایسته نمود - و آنگاه خالدار انگه مادرِ سعادت‌یار کوکه باین موهبتِ کبری اختصاص یافت - و در آخرآن عفّت‌قباب پیچه جان انگه والدهٔ شریفهٔ زین‌خان‌کوکه باین دولتِ بزرگ استسعاد یافته سرمایهٔ بزرگیِ جاودانی سرانجام داد - و جمعی دیگر از عفّت‌قبابانِ بختور بشرافتِ این خدمت سربلند شدند - همانا که حکمتِ ایزدی در اختلافِ این طبقات ودیعت نهادنِ مشاربِ مختلفه است تا وجودِ مقدّس بمدارجِ متنوّعه رسیده شناسای اطوارِ گوناگون تجلّیاتِ الٰهی گردد - یا برای آنست که بر مستبصرانِ هوشمند ظاهر شود که این نونهالِ اقبال از زلالِ جویبارِ فیضِ ایزدیست - نه ازان باب که بتربیتِ صوری بر مدارجِ معنوی ارتفاع یافته - چه حالتِ معنویِ این‌گروه بر همگنان پیدا که درچه پایه‌است - و بلندیِ رتبتِ قدسی‌منزلتِ این برگزیده در چه مرتبه *

و ازغرایبِ آثار آنکه حضرتِ شاهنشاهی در بدوِ حال و اوّلِ چشم گشودن در ملکِ وجود بخلافِ عادتِ دیگر اطفال بتمکین تبسّم دلهای دانا را گلگل شگفته ساختند - متفرّسانِ زیرک‌طبع تبسّم را فاتحهٔ تفاؤلِ ابتسامِ بهارِ دولت و اقبال شناختند - و مقدّمهٔ انفتاحِ غنچهٔ امانی و آمال دانستند - بعد ازان بگهوارهٔ سبکتر از پیکرِ خیال (که نجّارانِ سریرِ سلطنت از صندل و عود ساخته بودند - و چون شاخ و برگِ گل بیکدیگر پیوند کرده و لآلی و یواقیتِ گرانمایه از گوشه و کنارِ آن آویخته) آن گوهرِ یکتای نُه صدف را بخوبترین وضعی آرام

Digitized by Google

مي پيوندد - و چون اين دو سعادت‌نامهٔ گرامي مقابله نموده عطيّاتِ كواكب و سعاداتِ علويّات را بميزانِ تامّل برسنجند دريابند كه زايچهٔ صاحبقرانی چه خبر ميدهد - و اين زايچهای قدسيّه از چه آگاه ميسازند - سبحان‌الله باوجودِ تباعدِ مستخرجين از روی زمان و مكان و حال و تخالفِ ضوابطِ هريكی از صحايفِ طالعِ فرخنده‌مطالع (كه‌صورت‌گذارش يافت) توافق دارند كه اين مولود بپايهٔ اعلی مراتبِ كونی و الٰهی رسد و ذاتِ مقدّسِ او مجموعهٔ مكارمِ صوری و معنوی گردد و از اقسامِ كمالات و ملكاتِ قدسی و كامروائیِ صورت و معنی - و سلطنتِ ظاهر و باطن - و انواعِ حالاتِ جهانبانی - و درجاتِ فرمانروائی - و مدارجِ عليای حق‌پرستی و خداشناسی - و درويش‌پرسی و غريب‌نوازی - و درازیِ عمر و صحّتِ بدن - و اعتدالِ مزاج - و ممدوحِ عوام و خواص بودن - و مشكورِ صغير و كبير شدن - و كمالِ آگاهی و خبرداری از احوالِ عالم - و ضبطِ ممالك و حفظِ مسالك - و ساير امورِ ملك‌رانی و جهانداری - و از غرايبِ آنكه جملگی اين حالات كه رموزدانانِ تنجيم بفكر و تامّل بآن پي برده اند ساده‌لوحانِ نقوشِ ستاره‌شناسی از فروغِ دوربينیِ خود از صفحهٔ پيشانیِ احوالِ آن حضرت ميخوانند - امّا قوتِ ناطقه از ادای بيانِ مراتب بعجز و قصور اعتراف مينمايد * شعر *

ای صفاتِ تو زبانها را بيان انداخته * عزّتِ ذاتت يقين را در گمان انداخته

تصوير اسامیِ گرامی دايهاي سعادت‌پيرای و قوابل روحانیِ قوالب حضرت شاهنشاهی

همان زمان كه آسمان بفرِّ ولادتِ عاليش برزمين حسد برد - و زمين بمقدمِ گراميش بر آسمان فخر جست روزِ آفرينش نورانی شد - پايهٔ دانش و بينش بلند گشت - و بدستِ سايه‌پروردانِ سعادت‌پرتو و نسرين‌بدنانِ پاكدامن عنصرِ قدسی و گوهرِ قدّوسیِ آنحضرت كه بسرچشمهٔ نورِ الٰهی و دريای معرفتِ ازلی شست‌و شو يافته بود و انوارِ قبول و اقبال بروجودِ پاكش تافته برسمِ عادت (كه‌شيوهٔ متصدّيانِ تربيتِ تركيبِ ظاهرِ عنصريست) اغتسال و اصطفا يافت - دايهای معتدل‌مزاج روح‌امتزاج بقماطِ سعادت‌ارتباط (كه از پردهای ديدهٔ پاكان پاكتر بود) پيچيده آن پيكرِ ربّانی و هيكلِ آسمانی را بحسنِ ادب و كمالِ احترام بركنار و كتفِ قدسی‌ميرثانِ پاكذيل نهادند - و پستانِ مهربانی بنوشين لبش داده بشيرهٔ جان‌پرور شيرين‌كام ساختند * شعر *

شيـــر ز بهرِ لبش انگيختـــند * شير و شكـــر را بهم آميختنـــد

شيـــر نه از دايهٔ اميّـــد خورد * كآب ز سرچشمهٔ خورشيد خورد

چون از نقارهٔ دودمانِ سعادت شمس‌الدّين محمّدِ غزنوی درقنّوج خدمتی شايسته بتقديم رسيده‌بود

Digitized by Google

دادند [چنانچه نموده آمد] بوضوح مي‌پيوندد که منشأ اختلاف نه آنست که گمان برده ميشد خاصه که حکماي هندوستان بروجود افلاک قايل نباشند چنانچه در دفتر[۲] دوم مشروحست - بلکه حکمت الٰهي و غيرت ايزدي چنين اقتضا فرمود که احوال اين فارس ميدان عظمت و محرم خلوتسراي کبريا هم از نظر انديشهٔ بالغ‌نظران خورده‌دان باريک بين مخفي ماند - و هم از چشم بداندیشان کورباطن مستور و محتجب باشد - و ازين سبب است که حضرت جهانباني جنّت‌آشياني [که در تدقيقات اصطرلابي و تحقيقات زيجي و رصدي سرآمد تخت‌نشينان نکته‌داني و ثاني اسکندر يوناني بودند] بارجود کمال جهد و اجتهاد در طالع خديو زمان چنانچه بايد تصريح نفرموده اند - و همچنين ساير رموزشناسان علم تنجيم در پردهٔ اختلاف مانده سرّے ازين امر شگرف بر نياورده اند - و بارجود اتّفاق[۳] قوانين حسابي و تحقيق محاسبان درست‌انديشه [که دانايان روزگار در امثال اين امور کمتر اختلاف نمايند] بمقتضاي غيرت الٰهي حقيقت زايچهٔ مقدّسه در نقاب احتجاب مانده - و در پردهٔ اختلاف مستتر گشته - و بالجمله هر يکے از زايچهاي طالع را [که انموذجے در هر کدام گفته آمد] اگر بنظر انصاف ديده شود ظاهر گردد که در حالت خدادانی و ايزدشناسی و در جلالت قدر و منزلت و رفعت صوری و معنوی اورا ثانی نتواند بود - اگرچه زايچها باهم اختلافے دارند - امّا در دولت‌آرائی ظاهر و باطن متّفق بوده صاحب طالع را بمقتدائی صورت و معنی تهنيت مينمايند - و از نزديکان حضرت جهانباني جنّت‌آشياني [که ظاهر و باطن ايشان براستی و درستی آراسته بود] شنيده شد که حضرت جهانباني جنّت‌آشياني چون زايچهٔ طالع سعادت‌مطالع را درپيش نظر داشته تامّل ميفرمودند بارها چنين واقع شده که در خلوتگاه خاص درها بسته از کمال شوق برقص مي‌درآمدند- و از غايت شوق جنبش دوری مينمودند - آرے صدرنشينان بارگاه ذوق حقيقی و چاشنی‌گيران خوان معرفت سرمدی [که از حلاوت وجدان و عرفان الٰهی لذّت‌پذير باشند] چرا بشکر دريافت اين لذّات بيخودی نکنند - و از فرط طرب و انشراح زمزمهٔ وجد و حال نکشند - چه صعود بر مدارج عليای اين کمالات عين معرفت الٰهی‌است - و حضرت جهانبانی جنّت‌آشيانی را ازکمال دريافت ذاتی بوارق واردات و حالات آتيه و کمالات و سعادات مستقبلهٔ ذات اقدس شاهنشاهی بر مشاعر ادراک ميتافت - و جميع آن انوار قبل از حصول در مراتب فعليّه از مرآت زايچهٔ بديعه معاينه ميشد - و بارها بمستعدّان خطاب بيان ميفرمودند که طالع اين نيّر اقبال از طالع حضرت صاحبقرانی در بعضے امور عاليه بچند درجه زياده است چنانچه بر تيزبينان جداول احکام بوضوح

---

(۲) نسخه [ز] آخرين دفتر - (۳) نسخهٔ [ج ح] ايقان و [ز] اتقان -

Digitized by Google

بیان حکمت در اختلاف میان حکمای یونان و منجمان هندوستان در طالع مسعود حضرت شاهنشاهی

گروهے از دانش‌منشانِ روزگار را گمان میشد که این اختلاف که میانِ اخترشناسانِ هندوستان و فلک پیمایانِ یونان واقعست که یکے طالعِ آنحضرت را اسد میگوید - و دیگرے سنبله قرار میدهد - بنابر آنست که حکما را در حرکتِ فلک البروج اختلافست - جمهورِ حکمای متقدّمین و ارسطو برآنند که فلکِ هشتم را حرکت نیست - و ابرخس حکیم قایل شده بحرکت - امّا تعیینِ مقدار نکرده - و بطلمیوس گفته که حرکتِ او در صد سال یک درجه‌است - و در سی و شش هزار سال یک دوره تمام کند - و اکثرِ حکما برآنند که در هفتاد سال یک درجه قطع کند - و در بیست‌وپنج هزار و دویست سال دوره تمام سازد - طایفهٔ از حکما میگویند که در شصت و سه سال یک درجه قطع کند - و تمامیِ دوره دربیست و دو هزار و ششصد و هشتاد سال باشد - و سببِ چندین اختلافِ اختلافِ اسباب و آلاتِ رصدی و تفاوت در غموض و رقتِ انظار است - و تحقیق آنست که حکمای متقدّمین بحرکتِ ثوابت از جهتِ کمالِ بطوءِ مستشعر نشده‌اند - و بسببِ آنکه مدّتِ عمر وفا نکرده زمانے که مقدارِ حرکاتِ ثوابت را احساس توان‌نمود نیافته اند - پس در وقتِ تعیینِ بروج صورتِ اسد که از اجتماعِ چند کواکبِ ثابت متوهم میشود محاذی و مقابلِ جزوے از فلک الافلاک بود که الآن بحرکتِ فلک البروج ازان جز انتقال نموده بموضعے که صورتِ سنبله دران زمان دران موضع بود استقرار یافته - و همچنین سنبله بموضعِ میزان و میزان در مکانِ عقرب تا آخرِ بروج - پس حسابِ منجّمانِ هند بر وفقِ رصدِ حکمای متقدّمین‌است که مبتنی است بر عدمِ حرکتِ ثوابت - و حسابِ رصدِ جدید بر اعتبارِ حرکتِ فلک البروج که مستلزمِ انتقالِ صورتِ اسداست بموضعِ سنبله - و مقدارِ مابه‌التّفاوت درمیانِ این دو حساب هفده درجه است که هر برجے هفده درجه از مکانِ خود انتقال نموده - و ازینجا میتوان دانست که از رصدے که حکمای هند بسته‌اند تا رصدِ جدید یکهزار و یکصد و نود سال گذشته بقولے که درهرهفتادسالے یک درجه قطع‌کند - چنانچه اکثرِ حکما برآنند بضربِ هفتاد درهفده - وبقولِ بطلمیوس [که درصد سال قطعِ یکدرجه باشد] فاصله درمیانِ رصدین یکهزار و هفتصد سال بود - باریک‌بینانِ حقایقِ معانی و دقایق‌شناسانِ رموزِ آسمانی ازین مواقعِ خلاف و موارد اختلاف در وادیِ حیرت می‌افتند - و اکنون که قدوهٔ حکمای روزگار عضدالدّوله امیر فتح‌اللّه شیرازی بقوانینِ یونانی و ضوابطِ فارسی استنباطِ طالعِ همایونِ حضرتِ شاهنشاهی نموده اسد قرار

Digitized by Google

اینست انموذجی از احکامِ زایچهای طالعِ اقبال‌مطالع - و اگر عطیّاتِ کواکب و سعاداتِ نظرات و خواصِ بیوت و غیرِ آن بتمام و کمال ایراد کرده شود هرآینه دفاتر بهمرسد و صحایف ساخته گردد * شعر *

نمیرسد ز شمارِ دقایقِ شرفش * مهندسانِ رصدبند را بجز تخمین

صورت زایچهٔ اقدس منقول از خط مولانا الیاس اردبیلی موافق زیج ایلخانی

دروقتِ تحریرِ این گرامی صحیفه که محلِّ استکشافِ احوالِ سعادت‌قرین بود زایچهٔ بخطِ افادت و افاضت‌پناه تحریرِ عهد مولانا الیاسِ اردبیلی [که در علومِ ریاضی پایهٔ بلند داشت و از صدرنشینانِ بارگاهِ قبولِ حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی بود] بنظر در آمد - آن زایچه نیز بجنس منقول گشت - مجرّد از بیانِ آثارِ بیوت و احکام - چه بجهتِ اعتبارِ مستخرج و چه باعتبارِ آنکه این زایچه برخلافِ زایچهای دیگر مبتنی بر زیجِ ایلخانیست *

میزان عقرب زحل شمس	زهره سنبله	ذنب اسد سرطان
قوس		جوزا
قمر مریخ جدی راس دلو	حوت	ثور حمل

(۲) اسمای بروج مطابق نسخه [د ز] و نامهای کواکب موافق همین نسخهٔ [ز] و در باقی مفقود -

Digitized by Google

احکام خانهٔ نهم چون مرکز این خانه در برج حمل است و خداوند او که مریخ است در شرف و فرح و مستولی برین خانه مولود مسعود از سفر کامیاب بود - و سفرهایی که درپیش آید متضمن تسخیر ولایتی باشد * **احکام خانهٔ دهم** چون مرکز این خانه از ثور است که خانهٔ زهره است و مستولی برین خانه و در طالع است دلالت کند بر سعادت تامه و ریاست عامه که عبارت از پادشاهی عظیم است - و آنکه این منصب والا در قبضهٔ قدرت صاحب طالع امتداد پذیرد خصوص که این خانهٔ شرف قمراست - و قمر ناظر باو و بطالع با نظر تمام دوستی - و چون سهم السعادت بقول جمهور درین خانه است دلیل است بر کمال سعادت و ازدیاد دولت - و آنکه اکثر اوقات در سرانجام و انتظام مهام ملک و ملت باشد - و چون سهم العقل والنطق درین خانه است دلیلست برآنکه عقل و سخن او پادشاه عقلها و سردفتر سخنان باشد - و بمنسوبات زهره که ارباب عیش و نشاط اند عنایت او فراوان باشد **احکام خانهٔ یازدهم** چون مرکز این خانه از جوزا ست و صاحبش در دوم که بیت المالست دلالت کند برآنکه امیدهای او بتدبیراتی که در مال و ملک خود کند بر حسب دلخواه صورت یابد - و نیز دلیلست برآنکه اورا دوستان یکدل باشند - و ارباب علم و دانش در خدمت او بمرتبهٔ ارجمند رسند - و چون سهم عواقب امور درین خانه است دلیلست برآنکه عاقبت آمال و امانی او همواره بخیر و سعادت برآید * **احکام خانهٔ دوازدهم** چون مرکز این خانه از سرطانست و صاحبش قمر در وبال و فرح دلیلست برآنکه اعدای دولت پیوسته در نکبت و وبال باشند بروجهی که صاحب طالع ازان رضامند شود - و بودن ذنب درآنخانه در درجهٔ اول مقوی اینمعنی است - و چون سهم العلم و الحلم درین خانه است دلیلست برآنکه صاحب طالع باوجود علم براحوال کوته اندیشان تیره رای در مقام حلم و عفو باشد - و بردباری و فراخ حوصلگی و عموم مهربانی از صفات لازمهٔ او باشد * ایزد تعالی آن خدیو اقبال را بقرون و دهور ممتد دارد که صفات خلق عظیم [که اصل و خلاصهٔ امور جهانداری و ملک آرائی و سبب صید خاطر دوست و دشمن و رابطهٔ جذب قلوب و انتظام ضمایر خواص و عوام است] بحمد الله والمنه در مجموعهٔ اخلاق مهذب این مؤدب دبستان کبریای احدیت بر وجه اتم و نهج کمال مشاهد و معاین است - و از اصل فطرت و مبدأ طینت باین عطیهٔ والا و موهبت خاص اختصاص یافته - و از روی تحقیق آن همه شمایل و سجایای پسندیده بے تکلف و تصلف ملکهٔ آن ذات سماوی برکات گشته ازین سرچشمهٔ معدلت بجداول بساتین استعدادات ارباب استفاضه جاری و ساریست * شعر *

همیشه تا که بر افلاک انجمند پدید * همیشه تا که بارواح قایمند اجسام

مباد جز بهوای تو گردش گردون * مباد جز برضای تو جنبش اجرام

Digitized by Google

چهارم چون صاحب مرکز این خانه مریخ است و در شرف و وجه و مثلثهٔ خود و حد مشتریست و او مستولیست برین خانه دلیل است برآنکه در اول مرتبه ملک بسعی لشکریان در تصرف درآید - و چون این خانه برج ثابت است و صاحبش در شرف ناظر بنظر مودت همیشه ملک در تصرف اولیای دولت باشد - و هرچه در تصرف درآید پایدار بود - و چون هشتم و چهارم باعتبار این درجات که از اول عقربست جوزا ست که صاحبش در تحت شعاع نیراعظم مختفی است دلالت کند برآنکه چون صاحب طالع بسن تمیز رسد ملطان عقلش ظهور کند - و والد ماجد مولود مسعود درین هنگام رو بکمون و بطون آورده اقدام بشهرستان جاودانی نماید - و چون اکثر این خانه از برج قوس است و صاحب حد در دوم طالع مولود دوستدار و حقگذار پدر باشد - و از ملک پدر روزیمند گردد * احکام خانهٔ پنجم چون صاحب اکثر خانهٔ سیوم [که تعلق بمحبان و مخلصان و معاونان دارد] یعنی مریخ در پنجم و در شرف است دلیل است بر جلایل احوال فرزندان مولود و اخلاص و ارتباط ایشان - و چون مستولی برین خانه زحل است که در شرف و مثلثهٔ خود و کدخدا ست و مشتری که در وجه و مثلثهٔ خود است و شریک با کدخدا و صاحب مرکز این خانه است دلالت کند برآنکه فرزندان مولود سعادت‌پذیر و معین دولت گردند - و تارک ادب از زمین رضامندی برنگیرند - و نسر طایر که بر مزاج مریخ است و مشتری و منقار التجاجه که بر مزاج مشتری و زهره است درین خانه است دلیل قوی بر فراوانی صید مسرت و سعادت است * احکام خانهٔ ششم چون صاحب این خانه که زحل است در شرف خود است و راس درین خانه دلالت کند بر دوام سرور مولود و حصول مال و منال فراوان و استدامت صحت عنصر و اعتدال مزاج - و اگر اندک عارضهٔ پیرامون مزاج قدسی گردد بے شایبهٔ امتداد بصحت کامل انجامد - و چون مستولی برین خانه مریخ است بشرکت زحل و هردو درشرف اند خدمتگاران و ملازمان سعادتمند فراهم آیند * احکام خانهٔ هفتم چون صاحب مرکز خانهٔ هفتم زحل و در شرف است صاحب طالع را در اوایل جوانی پردگیان سراپردهٔ ازدواج از خاندان فرماندهان هند باشند - و چون زحل در بیت دوم است دلیل باشد برآنکه این عصمتیان شادروان عفت از حکم مالگذار و خزانه معمورساز او باشند - و چون سهم الالفة والمحبة درین خانه است دلالت بر مزید التذاذ در الفت و مودت کند خصوص که سهم الالفة در حوتست که خانهٔ مشتری و شرف زهره است * احکام خانهٔ هشتم چون مرکز این خانه از حوتست و صاحب او مشتری در دوم است در حد و مثلثهٔ خود - و سهم الشرف درین خانه است - و مستولی برین خانه زهره است بشرکت مریخ که در شرف است دلیلست بر عدم خوف و خطر و بحفظ و صیانت ایزدی مامون بودن *

Digitized by Google

احوالش روزبروز دولت‌افزاتر باشد - و بودن مشتری در حد خود دلیل طول عمر گرامیست چنانچه فرزندزادهای گرامي را دریابد - و این سعادت‌مندشان بنظر تربیت او بزرگ‌حال شوند - وزحل چون در دوم‌است و در شرف هرگز نقصانے بخزین معمورهٔ او نرسد - و هیلاج که جزو اجتماع مقدم‌است درین خانه است مقوی اینمعني‌است - و کدخدا که زحل است و در شرف خود و شریکش که مشتریست درینجا آمده عطیهٔ عمر مقدس از عمر دو کدخدا و سیوم که مریخ است از عمر طبیعی (که صد و بیست سال‌است) متجاوز باشد - و بودن قمر مستولی برین خانه مؤیدے دیگراست برای اساس این سعادت * **احکام خانهٔ سیوم** چون صاحب طالع در سیوم است دلالت کند بر کمال حلم و آهستگي و وقار و اعزاز و امداد اقربا - و این گروه از کوته‌بیني در مقام یکجهتی نباشند - امّا چون آن مرکزے که صاحب طالع دروست خانهٔ مریخ و مثلثه و حد و وجه و آدرجان و دریجان اوست و او در پنجم طالع است که خانهٔ فرح و شرف اوست - و در مثلثه و وجه مشتري و آدرجان صاحب طالع است - اندیشهاي نادرست این طبقه موجب زیادتی جاه و سبب مزید دولت صاحب طالع گردد - و چون اوایل سیوم (که تعلق ببرادران دارد) مورد سطوت نیر اعظم است دلیل است برآنکه برادران در جنب شکوه ذات اقدس در حساب نباشند - و از پیمانهٔ غصه شربت واپسین درکشند - و اواسط و اواخر سیوم (که تعلق با خوان[۲] و انصار دارد) محل سهم السعادة بقول بطلمیوس - و نیز وجه نیر اعظم است و او شریک کدخدا ست دلیل‌است برآنکه دوستان و مخلصان بر بساط یکرنگي و جانسپاری بوده در آداب دولتخواهي ثابت‌قدم باشند - و از طرف صاحب طالع بسعادت و دولت رسند - و چون این محل از خانهٔ سیوم تعلق بمریخ دارد که در شرف خود است و آن خانهٔ فرح و خانهٔ زحل که کدخدای مقدم است و آن نیز در شرف خوداست دوستان همه با شکوه و شوکت باشند - و بودن زحل مستولی برین خانه که کدخدا ست و واقع در شرف دلالت تام برین امور دارد - و بودن صاحب سیوم در پنجم دلیل است بر انتظام احوال فرزندان گرامي - و آنکه نقل و حرکت نزدیک بسیار روي نماید که موجب انبساط خاطر گردد - و از غرائب آنکه سهم‌الغیب باتفاق و سهم السعادت بر قول بطلمیوس و محی الدین مغربی در یکجا جمع شده (که درجهٔ هجدهم عقرب است که داخل خانهٔ سیوم‌است و این در طوالع کمتر افتد) دلالت قوی میکند برآنکه پیوسته از عالم غیب سعادت بر سعادت روی دهد - و هرآینه دلیلے متین‌است بر اطلاع بر خفایای امور و آنکه ضمیر منیرش مورد مغیبات باشد * **احکام خانهٔ**

---

(۲) همچنین در هر نسخه و غالبا اعوان بود *

Digitized by Google

و بیست[۲] و دو دقیقهٔ امد است - و درین زایچه هیلاج اوّل جزو اجتماع مقدّم است - پس سهم السّعادة - پس درجهٔ طالع - و کدخدا از ممرّ هیلاج اوّل زحل است - پس مشتري - و از ممرّ سهم السّعادة اوّل مشتریست - پس زحل - و از ممرّ درجهٔ طالع اوّل شمس است - پس مریخ *

شرحِ احکام این زایچهٔ بدیعه که هیکل بازوی انجم و افلاک و تعویذ تارک قرون و ادوار است

چون اساسِ زایچهٔ قدسیّه استحکام یافت شرحِ اندکے از بسیار احکامِ بدایع انتظامِ این زایچهٔ مقدّسه ناگزیر است **احکامِ خانهٔ اوّل** چون مرکزِ طالع از اسد است که خانهٔ نیّرِ اعظم است دلالت میکند بر علوِّ فطرت و بها - و بودنِ هیکلِ مقدّس قویّ و توانا - و بزرگیِ سر و فراخیِ پیشاني و کشادگیِ سینه و قدرت و بسطت و شهامت و عظمت و مهابت و حسنِ منظر و قوّتِ دماغ - و چون اکثرِ درجاتِ طالع از برجِ سنبله است که خانه و شرفِ عطارد است که درخانهٔ زهره در دوّمِ طالع است و متّصل بمشتری و در حدّ و مثلّثهٔ خود است باید که در همه امورِ مالي و ملکي بنفسِ نفیسِ خود باز رسد - و بتدبیراتِ درست سرانجامِ مهامِ خود نماید - و چون مستولي برین طالعِ شریف نیّرِ اعظم است بمشارکتِ زحل سلطنتِ تمامی ممالکِ هندوستان و بعضے از اقلیمِ چهارم بصاحبِ طالع تعلّق گیرد - و چون بحسبِ مقام نیّرِ اعظم بعدِ زحل است پادشاهیِ هندوستان مقدّم باشد بر اقلیمِ رابع - و چون صاحبِ مرکزِ دوّم که عطارد است متّصل بصاحبِ طالع شده دلالت کند برآنکه مال و ملک بآساني دست دهد - و بودنِ طالع و سهم السّعادت و جزوِ اجتماع مقدّم از بروجِ کثیرة المطالع دلیلِ قوي بر درازیِ عمر و امتدادِ سلطنت باشد **احکامِ خانهٔ دوّم** چون مرکزِ خانهٔ دوّم از سنبله است که خانهٔ عطارد است متّصل بشمس و اکثرش از میزان که خانهٔ زهره است و او در طالع است که خانه و شرفِ عطارد است دلالت کند برآنکه مال و ملک از ممرّ حسنِ تدبیر و عقلِ کامل حاصل شود - و یابندهٔ منصبِ بزرگِ پادشاهی باشد - و بودنِ مشتری درین خانه در حدّ خود و اتّصالِ عطارد باو مقوّیِ اینمعني است - و برآنکه وزرا بقوّتِ عقلِ وافرِ این صاحبِ طالع در انتظامِ امورِ ملک و مال کوشند نه بتدبیرِ خود - بلکه اندیشهای ایشان پیشِ تدبیرِ خدیوِ زمان ننماید - و چون صاحبِ دوّم در طالع است خزاینِ بیحساب اورا جمع شود - و چون مشتری درین خانه است مال را در مسالکِ رضای ایزدی صرف کند - و در مرضیّاتِ خداي نگاهدارد - و نظامِ

---

(۲) نسخهٔ [ب] بیست دقیقه -

Digitized by Google

و نحو شرکتی از زحل - و این درجهٔ مذکر و نیره و از درجات ابار است - سهم الولد المذکر بقولی در بیست و سه درجه و چهل و نه دقیقهٔ ثور است - و سهم سفرالبحر در دو درجه و سی و شش دقیقه - و سهم الام در پنج درجه و صفر دقیقهٔ ثور است * **مرکز خانهٔ دهم** بیست و هفت درجه و بیست و یک دقیقهٔ ثور است - خانه و آذرجان زهره - و شرف و رب مثلثه اش قمراست بشرکت زهره و خدمت مریخ - و دریجان زحل - و نه بهر و هفت بهر عطارد - و اثناعشریه و حد و وبال مریخست - مستولی برین خانه زهره است بشرکت تام قمر و شرکتی از مریخ - و این درجهٔ مذکر و نیره و خالی از نحوست و سعادت است - سهم السعادة بر قول[۲] غیر بطلمیوس و محی الدین مغربی در نه درجه و بیست و دو دقیقهٔ جوزا ست - وسهم العقل و النطق در نه[۳] درجه و پنجاه و یک دقیقهٔ جوزا ست - و سهم المرض در بیست و پنج[۴] درجه و بیست و هفت دقیقهٔ جوزاست - و سهم الولد المذکر بقولی در بیست و نه درجه و چهل دقیقهٔ ثوراست - و سهم الورع در چهار[۵] درجه و صفر دقیقه جوزا ست - و سهم الاملاک در نوزده درجه و سی و شش دقیقه - و سهم الاعدا بقولی در بیست و پنج درجه و بیست و هفت دقیقهٔ جوزاست - **مرکز خانهٔ یازدهم** بیست و هفت درجه و یازده دقیقهٔ جوزاست - خانه و نه بهر عطارد - و رب مثلثه اش اومت بشرکت زحل و خدمت مشتری - و شرف راس - و حد و دریجان زحل - و وجه شمس - و آذرجان مشتری - و اثناعشریه و هفت بهر زهره است - و این درجهٔ مؤنث وقیمه و خالی از سعادت و نحوست است - سهم عواقب الامور - و سهم التزویج در چهارده درجهٔ سرطانست - مستولی برین خانه عطارداست بشرکت زحل - **مرکز خانهٔ دوازدهم** بیست و شش درجه و چهل و شش دقیقهٔ سرطانست - خانه و وجه قمر و شرف و نه بهر و دریجان مشتری - و حد و وبال زحل است - و رب مثلثه اش مریخست بشرکت زهره و خدمت قمر - و آذرجان و اثناعشریه و هفت بهر و هبوط مریخ است - مستولی برین خانه قمراست بشرکت مشتری و مریخ و زهره و زحل - و این درجهٔ مؤنث و نیره و خالی از سعادت و نحوست است - و ذنب در بیست و هفت درجه و بیست و نه دقیقه و سیزده ثانیهٔ اسد است - و سهم العلم و الحلم و الغلبه و النصرة در هجده درجه و بیست و دو دقیقه - و سهم الولد بقولی در دو درجه و چهل و نه دقیقه - و سهم الخوف و الشدة در بیست و دو درجه و پانزده[۶] دقیقه - و سهم الحیوة در دو درجه و چهل و نه دقیقه - و سهم الاب در هژده درجه

---

(۲) نسخه [ا د ه ح] قول بطلمیوس - (۳) نسخه [ه] دو - (۴) نسخه [ه] نه - (۵) نسخه [ا ه ح] چهارده درجه - (۶) نسخه [ج] یازده -

Digitized by Google

و هفت‌بهر زحل - و هبوط راس - و وبالِ عطارد است - مستولی برین خانه مشتریست بنحوِ شرکتی از زحل - و این درجهٔ مذکّراست وقیّمه و از نحوست و سعادت خالی - سهم السّلطنة و الملک در بیست و هشت درجه و سی و نه دقیقهٔ قوس است - منقارالدّجاجه و نسرالطّائر در بیست و پنج درجهٔ جدی‌است و مرّیخ در ده درجه و چهل و هشت دقیقه و بیست و سه ثانیه - و قمر در نوزده درجه و چهل و هشت دقیقه و چهارده ثانیهٔ جدی‌است **مرکز خانهٔ ششم** بیست و شش درجه و چهل[۲] و شش دقیقهٔ جدی است خانهٔ زحل و شرف و حدّ مرّیخ - و وجهِ شمس - و ربّ‌مثلّثه‌اش قمر است بشرکتِ زهره و خدمتِ مرّیخ - و دریجان و نه‌بهرِ عطارد - و آذرجان و اثناعشریّه و هبوطِ مشتری - و هفت‌بهر و وبالِ قمراست - مستولی برین خانه مرّیخ‌است بشرکتِ زحل و قمر - و این درجهٔ مذکّر و نیّره و نحس است - و راس در بیست و هفت درجه و بیست و نه دقیقه و سیزده ثانیهٔ دلو است - و سهم‌الجیش و الاسارى در بیست و چهار درجه و چهل و چهار دقیقهٔ جدی است - و سهم‌موت الاخوة در دو درجه و یک دقیقهٔ دلواست - **مرکز خانهٔ هفتم** بیست و هشت درجه و سی و شش دقیقهٔ دلو است - خانه و حدّ و اثناعشریّهٔ زحل - و ربّ‌مثلّثه‌اش عطارد است بشرکتِ زحل و خدمتِ مشتری - و وجهِ قمر - و دریجانِ زهره و آذرجان و نه‌بهرِ عطارد - و هفت‌بهرِ مشتری - و وبالِ شمس است - مستولی برین خانه زحل است بشرکتِ عطارد و نحوِ شرکتی از مشتری - و این درجهٔ مذکّر و مظلمه و خالی از نحوست و سعادت است - سهم‌الالفة و البقاء و الثّبات و المحبّة در بیست درجه و هشت دقیقهٔ حوتست * **مرکز خانهٔ هشتم** بیست وهشت درجه و چهل و سه دقیقهٔ حوتست خانه و نه‌بهرِ مشتری - و شرفِ زهره - و حدّ و وجه و دریجان و آذرجان و ربّ‌مثلّثه‌اش مرّیخست بشرکتِ زهره و خدمتِ قمر - و حدّ و هفت‌بهر و اثناعشریّهٔ زحل - و هبوطِ عطارداست . مستولی برین خانه زهره است بشرکتِ مرّیخ و نحوِ شرکتی از قمر - و این درجهٔ مذکّر و قیّمه و خالی از نحوست و سعادت‌است - و سهم الشّرف در بیست درجه و هشت دقیقهٔ حمل‌است - و سهم الشّجاعه در دو درجه و پنجاه و سه دقیقهٔ حمل است * **مرکز خانه نهم** بیست و هشت درجه و یک دقیقهٔ حمل است - خانهٔ مرّیخ - و شرفِ نیّر اعظم - وحدّ زحل و هبوط و آذرجان و وجه و وبالِ زهره است - و ربّ‌مثلّثه‌اش مشتریست بشرکتِ نیّراعظم و خدمتِ زحل - و دریجان و نه‌بهر و اثناعشریّه و هفت‌بهرِ مشتریست - مستولی برین خانه مرّیخ‌است بشرکتِ مشتری

---

(۲) نسخه [ز] چهل و هشت -

و دوازده دقیقهٔ سنبله‌است **مرکزِ خانهٔ دوّم** بیست و هشت درجه و چهل و سه دقیقهٔ سنبله‌است خانهٔ و شرفِ عطارد است - و حدّ زحل - وربّ مثلّثه‌اش قمر است بشرکتِ زهره و خدمتِ مرّیخ - و وجهِ عطارد - و دریجانِ زهره - و نه‌بهرِ عطارد - وآدرجانِ قمر - و اثناعشریّهٔ نیّرِ اعظم و هفت‌بهر و هبوطِ زهره - و وبالِ مشتریست - و مستولی برین خانه قمراست - و این درجهٔ مذکّر است خالي از ظلمت و نور و نحوست و سعادت - و مشتري درپانزده درجه و سیزده دقیقه و سي و هفت ثانیه - و عطارد در بیست و پنج درجه و بیست و چهار دقیقهٔ میزانست - و سهم الرّجا در دوازده درجه و پنجاه و سه دقیقه - و سهم النّصرة و الظّفر دریك درجه و هفده دقیقهٔ میزانست - و جزوِ اجتماع مقدّم در بیست و چهار درجه و پنجاه دقیقهٔ میزانست **مرکزِ خانهٔ سیّوم** بیست و هشت درجه و یک دقیقهٔ میزانست - وخانهٔ زهره است و شرفِ زحل - و حدّ مرّیخ - و ربّ مثلّثه‌اش عطارد است بشرکتِ زحل و خدمتِ مشتري - و وجهِ مشتری - و دریجان و نه‌بهر و اثناعشریّه و هفت‌بهرِ عطارد - و آدرجان و هبوطِ نیّرِ اعظم - و وبالِ مرّیخ است - و مستولی برین خانه زحل است - و این درجهٔ مؤنّث است - و مضیّه و خالي از نحوست و سعادت - و زحل در ده درجه و چهل[۲] دقیقه و سي و سه ثانیهٔ عقربست - و سهم‌الغیب در هفده درجه و پنجاه دقیقه - و سهم‌السّعادت بر قولِ بطلمیوس و محیّ‌الدّینِ مغربی در هجده درجه و نه دقیقه - و سهم‌الصّدقا والخیر[۳] (؟) و سهم‌العبید بقولے در بیست و سه درجه و دوازده دقیقه - و سهم‌الامراض بقولے در هفده درجه و بیست و یک دقیقه - و نیّراعظم در صفر درجه و چهل و پنج دقیقه و پنجاه وهفت ثانیهٔ عقربست **مرکزِ خانهٔ چهارم** بیست و هفت درجه و بیست[۴] و یک دقیقهٔ عقربست- و این وتدِ قایم‌است و خانهٔ مرّیخ - و حدّ زحل - و وجه و اثناعشریّه و وبالِ زهره - و ربّ‌مثلّثهٔ مرّیخ است بشرکتِ زهره و خدمتِ قمر - و دریجانِ عطارد - و نه‌بهر و هفت‌بهرِ مشتری - و مستولی برین خانه مرّیخ‌است - و این درجهٔ مذکّر و قیّمه و خالی از نحوست و سعادتست - و سهم‌سفرالبر در دوازده درجه و بیست و هشت دقیقهٔ قوس‌است - و سهم‌الخصومات در بیست و هفت درجه و سی و دو دقیقهٔ عقربست **مرکزِ خانهٔ پنجم** بیست‌وهفت درجه و یازده دقیقهٔ قوس است - خانه و نه‌بهرِ مشتري - و شرفِ ذنب - و حدّ مرّیخ - و وجهِ زحل - و ربّ مثلّثه‌اش مشتری بشرکتِ شمس و خدمتِ زحل است - و دریجانِ شمس - وآدرجانِ زهره - و اثناعشریّهٔ مرّیخ - و نه بهرِ مشتری -

---

(۲) نسخهٔ [ا] چهل و هشت - (۳) نسخه [ب] الصدق والخیر - (۴) نسخهٔ [ه] درجه ویک‌دقیقه -

Digitized by Google

مشتري زهرة (۲) عطارد سنبله شمس زحل ميزان	طالع اسد	ذنب سرطان جوزا
عقرب	هيلاج اول جزو اجتماع پس مشتري پس زحل	ثور
مريخ قوس قمر جدي راس	دلو	حمل حوت

مرکزِ طالعِ اشرف درین زایچهٔ اقدس که کارنامهٔ ادوارِ ثوابت و سیّاره است بیست و هشت درجه و سی و شش دقیقهٔ اسد است و قائم الوتاد اتّفاق افتاده - و چون مرکزِ طالعِ سعادت‌مطالع از خانهٔ نیّرِ اعظم است هیچ کوکبی صاحبِ شرفِ خانهٔ او نیست - و حدِّ مرّیخست - و ربِّ مثلّثه اش سعدِ اکبر است بشرکتِ نیّرِ اعظم و خدمتِ زحل - و وجه و دریجانِ مرّیخ - و نه‌بهرِ مشتري - و آدرجان و هفت‌بهرِ مرّیخ - و اثناعشریّهٔ قمر - و وبالِ زحل است - و این درجه مذکّر است و نیّره و از نحوست خالي - و متولي برین طالع نیّرِ اعظمست بنحوے از شرکتِ زحل - و زهرة در برجِ سنبله در بیست و شش درجه و بیست و سه دقیقه و سي و هفت ثانیه - و سهم الولد بقولے در بیست و چهار درجه و بیست و سه دقیقه - و سهم المال در بیست و پنج درجه و هفده دقیقه - و سهم موت الاب در بیست و چهار درجه و بیست و سه دقیقه و سهم الاخوة در هشت درجه و چهل و هفت دقیقه - و سهم عدد الاخوة در چهارده درجه

---

(۲) در نسخه [ز] زهرة در برج طالع -

Digitized by Google

پرستش خالق پسندیده نماید - و بآئین نیکو در رعیت‌پروري و معدلت‌گستري بسر برد - و اورا فرزندان دولتمند حق‌پرست شوند - و متأدب بآداب اطاعت و رضاجوئي باشند - صاحب‌دهم زهره در دوم است بوالدین و بزرگسالان خویش بادب و رضاطلب باشد - و صاحب یازدهم عطارد در سیوم‌است خدمتکاران و ملازمان درگاه را دوست دارد - و پناه جهانیان باشد - و دشمنان او بے محنت و مشقت او نیست و نابود گردند - و صاحب دوازدهم قمر در ششم است منافقان و مخالفان او فراوان باشند - و از صدمهٔ صداي کوس دولت و غلغلهٔ هیجاي عظمت او سراسیمه و پراگنده گردند - و خایب و خاسر روي بفرامشخانهٔ فنا نهند - و اگر مشتري یا زحل در دوم واقع شود مولود مسعود پادشاه بزرگ گردد - و بر دشمنان چیره‌دست شود - و نیز هرگاه قمر در جدي که خانهٔ زحل‌است وقوع یابد و درنه‌بهر زحل جاي گیرد دلالت کند که اکثر عالم فرمانبردار مولود محمود باشد - و اطراف ممالک او بدریاي شور منتهي شود - و ایام سلطنت سعادت‌انتظام او امتداد یابد - و نیز مقرر است که چون در زایچهٔ ولادت زحل در شرف باشد مولود اشرف بپادشاهي بزرگ و عمر دراز کامیاب گردد - و این همه ضوابط و دلایل درین زایچهٔ مسعود رقم ظهور دارد *

ذکر زایچهٔ سعادت‌ارقام که علامة الزماني عضدالدوله امیرفتح‌الله شیرازی استخراج نموده

در سالے که قدوهٔ علماي روزگار - و نقاوهٔ دانش‌اندوزان آموزگار - قسطاس دقایق علوم - اقلید مغالق فهوم - مرتقي مدارج علیا - مبین حقایق اشیا - نقاد جواهر معاني - حلال غوامض یوناني - پرده‌شکاف روابط نور و ظلام - نکته‌طراز حرکت و سکون اجرام و اجسام - عنقاي اوج بلندپروازي - علامة الدهر عضدالدوله امیر فتح‌الله شیرازي - برهنمونی بخت بیدار بپایهٔ سریر ارفع اعلی مشرف‌شد - و بمراتب رفیع و مدارج عالي خلعت امتیاز یافت - روزے راقم این شگرفنامه مذکور ساخت - که زایچهٔ طالع مسعود مختلف بنظر میرسد - مامول آنست که ایشان نیز بنمودار صحیح غور تمام کرده بمیزان تحقیق بسنجند - خدمت میر از کمال تدقیق بضوابط فارسي و قوانین یوناني استنباط طالع اشرف نموده اسد قرار دادند - چون باعتماد محرر معتمدترین زایچهاست صورت آنرا با انموذجے از احکام ایراد مینماید *

Digitized by Google

بر کشورگشائي و فرمانروائي مولود مسعود آگاهي بخشند - چنانچه درین لوحهٔ نگارین چراغ دولت می افروزند - و اگر جزو طالع یا قمر در نهبهر برج باشد و چهار کوکب یا زیاده بقمر ناظر بیست و دو سلطنت بصاحب طالع متعلق شود - و ممالک فراوان در حیطهٔ تصرّف و قبضهٔ اقتدارش استمرار پذیرد - و درین طالع با وجود بودن جزو طالع و بودن قمر در نهبهر خود قمر را پنج کوکب ناظرانه - نیّراعظم - سعداکبر سعداصغر - زحل - عطارد * و درین زایچهٔ قدمي صاحب طالع در خانهٔ سیّوم است مولود اقدس را اگر برادرے باشد دیر نماند - و دوستان جانسپار بهم رسند - و نکوکار و بخشنده و قوتمال باشد - و بسلطنت بےگزند و سعادت بےمنتها بهرهمند شود - و صاحب دوّم در سیّوم واقعست کارهاي عظیم کند - و شغلهاي شگرف بوجود آورد - و اختراع قوانین دولت و حکمت کند - و بداندیشانرا تنبیه فرماید - و ازین ممر اندیشهٔ پیرامون ضمیر والایش نگردد - و صاحب سیّوم در دوّم است - بیچارهاي ازپاافتاده را دستگیري کند - و با خویشاوند سعادت‌پیوند بمهرباني پیش آید - و سایر نیک‌اندیشان از فیض انعام و احسان او بهرهمند گردند - و از حدایق انفال و اکرام او ثمرات برچینند - و مقرّر است که اگر صاحب سیّوم سعد باشد مولود گرامي بسلطنت عُلیا رسد - چنانچه در زایچهٔ مقدس صاحب سیّوم سعداصغر(۳) است - هرآینه دلالت دارد برخلافت‌کبري و ایالت عظمی - و صاحب چهارم که مریخست در پنجم جاگرفته - پدر والاقدر از وجود اشرف او مؤیّد بتاییدات غیبي گردد - و فرزندان عالي‌نژاد او درازعمر باشند - و با دولت و اقبال بزرگ و نامدار شوند - و صاحب پنجم که مشتریست در دوّم است خزاینش فراوان شود - و ممالک عظیمه درتحت تصرّف آورد - و چون زهره نیز در دوّم است بنکات موسیقي و دقایق ادوار و رموز نغمات باریک‌بین و موي‌شکاف باشد - و صاحب ششم زحل در سیّوم است بعضے از ملازمان درگاهش اندیشهاي ناشایسته پیش گیرند - و پایمال قهرمان اقبال شوند - و صاحب هفتم زحل در سیّوم است امور شوکت و ابّهت بتدبیر صایب خود انتظام دهد - و در خاطر او این آرزو جاي کند که مرا برادرے نشد که در خدمت من سربلند شدے - و صاحب هشتم مشتري در دوّم است بتدبیر والاي خود اموال فراوان و خزاین بےاندازه را متصرف باشد - و تواند بود که میراث نیز بدست او افتد - و صاحب نهم مریخ در پنجم در خانهٔ مشتریست دلالت بر قوّت حافظه کند - و یادداشت قوي داشته باشد - و هرچه با خلق کند شایسته کند - و

---

(۳) مطابق نسخه [ح] و در باقي هشت نسخه - اکبر - و صاحب خانهٔ سیوم یعني میزان زهره است که بصفحهٔ ۲۴ سعداصغرش نوشته و بعضے زهره را سعد اوسط گفته اند و قمر را سعد اصغر -

Digitized by Google

خود است - دوستی قوی‌حال که آن سعداکبر است اندیشها و غمهای طوایف عالم دور کند - و خوشدل و کامروا باشد - و بقوّت صوری و معنوی و ذاتی و عرضی بزرگ بزرگان و پادشاه پادشاهان شود - و پرتو شهرتش عالمگیر گردد - وصیت عظمتش از کران تا کران برسد - بسیارے از سلاطین و حکّام در تحت حکم او باشند - و از اندیشه‌ناک بوده مطیع و منقاد گردند - و چون در خانهٔ مشتریست و نیّر اعظم نظر برو دارد سروران جهان سربرخط فرمان او باشند - و خاک آستانش سجده‌گاه اطاعت خود سازند - و قمر در ششم است دشمنان او بزرگان باشند - امّا باو نرمند - و تاب بارقهٔ قهر وعظمت او نیارند - و همیشه دوستیٔ اورا ترتیب دهند - تا باقتباس انوار وفاق او از آفات سلامت بمانند - و چون در جدی است وبال دلالت بر ضعف حال دشمنان کند - و خداوند طالع را موافق مزاج آید که فصل خصومات موافق عدل و مطابق نفس الامر کند - و تحقیق ادیان مختلف و مشارب متفاوت نموده هرطایفهٔ را به نکوکاری رهبری نماید - و خواهد که عالمیان از نشیب‌آباد تقلید برآمده بجادهٔ قویم تحقیق گرایند - و چون مشتری برو نظر میکند قدرت و قوّت پادشاهی زیاده از اندازهٔ قیاس باشد - و صاحب فرزندان شایسته گردد - و چون زهره ناظر است عفایف بزرگ‌منش خجسته‌کردار در خدمت او بعمرهای دراز باشند - و از رضاجوئیٔ فرزندان نیک‌نهاد کامران شود *

و ضابطهٔ چند از کتب حکمای هندوستان که دلالت بر جلالت قدر این زایچهٔ قدسی میکند نیز ایراد می یابد - چون دوازدهم قمر یکی از کواکب سیّاره واقع شود مولود بعمر دراز کامیاب عیش باشد - و غبار عارضه بدامن عافیت او کمتر رسد - و چون در عین قوّت بود و شهادت ابتزاز و سعادت شرف داشته باشد پادشاهی بزرگ یابد - و بطول حیات و وفور برکات در منازل عالی‌اساس و اماکن والابنیان مسرّت‌آرای گردد - و چون درین زایچه دوازدهم قمر مریخ است حصول اینمعنی بروجه کمال رو دهد - و صاحب عساکر منصوره گشته در معارک رزم صف‌شکن و دشمن‌فکن باشد - و برهرکس نظر خشم اندازد گداختهٔ سطوت جلال او گردد - و چون دوازدهم نیّراعظم کوکبی مسعود واقع شود مولود گرامی پادشاه سلیم‌طبع سخنگذار دانش‌پذیر قویحال صاحب‌اقبال بود - و در جائیکه دلیران نبرد و مردان مرد متوهّم شوند صاحب این سعادت هرگز متزلزل نگردد - و پای وقار در دامن تمکّن و پردلی کشیده دارد - و زایچهٔ توهّم و شایبهٔ تغیّر بساحت احتیاط او راه نیابد - و درین زایچهٔ مقدّس ورود معدین در دوازدهم اتّفاق افتاده افاضهٔ سعادت مینماید - چون صاحب طالع نیّراعظم باشد و در سیوم واقع شود مولود اشرف را بمرتبهٔ سلطنت عظمی رساند - چنانچه درین دیباچهٔ سعادت پرتو ظهور دارد - و چون مشتری و عطارد و زهره هرسه ناظر قمر باشند

Digitized by Google

بارجود کمالِ بیتعینی و بےتکلّفیِ حضرتِ شاهنشاهي چندین شعشعهٔ عظمت و جبروت که از پیشانیِ سطوتش میتابد دلالت میکند که قولِ منجّمانِ هندوستان که طالعِ اشرف اسد میگویند نزدیک بواقع باشد - و در کتبِ احکامِ این طبقه مقرّراست که صاحبِ این طالع بسیارمال و غالب بر دشمنان و بخشایندهٔ بر گنهکاران باشد - و بآئینِ عدل و انصاف گراید - و کارها بعقلِ قوي و رای متینِ خود سرانجام دهد - و بسفر مایل بود - و از سفر بهره‌مند باشد - و صاحبِ فرزندانِ ارجمند رضاجوي شود - و مشتری و زهره در خانهٔ دوّم فراهم آمده صاحبِ طالع را بفنونِ هنرمندی و انواعِ دانشوری رهنمون گشته - و چون سعدِ اکبر در خانهٔ عطارد است بعطیّهٔ حسنِ صورت و تناسبِ ترکیبِ عنصری و سنجیدگیِ سخن و آراستگیِ مجلس و خردِ عالی و اندیشهٔ بلند در خداشناسی و یزدان پرستی و نکوکاری و انتظامِ هرکارے از روی شایستگی ممتاز ساخته - و زهره در سنبله بآرایشِ مخدّراتِ سرادقاتِ اقبال و افزایشِ پیرایهٔ حسن و جمال اهتمام نموده - و نیّرِ اعظم چون در سیوّم است هرچه خواهد از کارهای بزرگ بے ملاحظهٔ کسے بجای آرد - و توانا باشد - و برادرانِ بپایهٔ او نرسند - بلکه نجمِ طالعِ اخوان محترق گردد - و جهانیان بر هواداریِ او متّحد و متّفق باشند - و چون عطارد در سیوّم است هنرمند و کاردان بوده به بیکاری خوش نداشته باشد - مشقّت‌کش و دشمن‌کُش گردد - و در الٰهیّات و دیگر فنونِ حکمت فکرهای دقیقش در مرتبهٔ ذوق و وجدان باشد - و چون در میزانست مشهورِ آفاق گردد - و کارهای پسندیده فراوان میدانسته باشد - و در ازمنهٔ ممتدّه جهانستانی و جهانبانی کند - و تدبیراتِ صایبه و افکارِ دقیقه نماید - و زحل چون در سیوّم است آسایش و آسودگي فراوان بیند - و خدمتگارانِ رضامند بیحساب داشته باشد - و با شجاعتِ ذاتي بعقلِ کاملِ خود کار کند - و چون در میزان و در شرفست صاحبِ خزاینِ عالم شود - و چون در سایهٔ گرانمایهٔ آفتابِ جهانتابست خزاینِ بیکرانش مدّتهای مدید و عهدهای دراز برقرار بماند - و سفرهای دلخواه بکامرانی و کامستانی کند - و ازو بزرگترے در روی زمین نباشد - و جانورانِ سیاه‌رنگ عظیم‌جثّه بر درگاهِ او باشند- هرچند بسنّ و سال بزرگ گردد قدرِ او بزرگتر شود - و کثرتِ سپاه و کمالِ دولت و جاه بے مشقّت و تردّدِ او حاصل آید - و بدولت و اقبال دیرگاه بماند - چه ازین بطي‌تر کوکبے نیست - بسطِ سعادت و استدامتِ سلطنت و امتدادِ زمان از عطیّهای اوست - و تدبیرِ اعظم و زحل و عطارد در یک برجند - دوست‌پرور و دشمنکاه باشد - و آئینِ دوستي و دشمني نیکو داند - و مریخ در قوس است جهانیان اورا ستایش کنند - چه در مثلّثهٔ طالع و در بیتِ دوستِ

---

(۳) نسخهٔ [ط] و انفاق عالم و عالمیان بر طلب خوشنودیِ او بوده - و باختیار و بےاختیار بر جوي بخشش او مغترف باشند -

Digitized by Google

تصویر زایچهٔ طالع آسمان پیرای حضرت شاهنشاهی
و مجملی از احکام بطرز اختر شناسان هندوستان

طالع سعادت مطالع آنحضرت بموجب حساب منجمان هند اسد قرار یافته که برج ثابت است - و کمال غلبه و استیلا و صولت و امتعلا دارد - و نیّر اعظم که از جمیع افراد عالم نظر تربیتش بسلاطین بیشتر است صاحب طالع واقع شده - و این نشانیست روشن که صاحب طالع بر شهریاران نامور و فرماندهان بزرگ قدر غالب و مستولی باشد - و روزبروز قوایم سلطنت و ایالتش استحکام و استقامت پذیرد - و قواعد رفعت و شوکتش باستقرار و استدامت انجامد. پنجهٔ قهرش دست گردنکشان بدسگال تاب دهد - و آوازهٔ کوس نبردش زهرهٔ صفدران شیرمرد را آب سازد[۲] - و صورت زایچهٔ قدسی بموجب تحریر عمدهٔ منجمان هندوستان جوتکرای که از ملتزمان عتبهٔ شاهی بود رقمزدهٔ کلک تصریح میشود *

سنبله مشتری زهره آفتاب میزان عطارد زحل	اسد	سرطان جوزا
عقرب		نور
قوس مریخ جدی قمر	دلو	حوت حمل

---

(۲) نسخه [ط] سازد * بیت * زهی شاهنشهی باعقل و شمشیر * که هم خود شیر و هم طالع شدش شیر *

Digitized by Google

اگرچه سنبله برج ذوجسدین است مرکب از ثبات و انقلاب اما درین دیباجهٔ اقبال ثبات طالع بامعان نظر و لمعان تامل بهر وجه متحقق شده - یکی آنکه جزو[۲] طالع درجهٔ هفتم است از ثلث اول برج - و آن باتفاق اهل تنجیم ثبات دارد - دوم آنکه برج ارضیست و ثبات در عناصر بارض منسوب - و این دو دلیل است بر ثبات سریر سلطنت و استقرار مسند خلافت - و صاحب طالع عطارد درین زایچهٔ اشرف بمنزلهٔ سعداکبر است - چه مشتری که سعداکبر است با اوست - و عطارد کوکبی است که با سعد سعدتر گردد - و زهره که سعد اصغر است در خانهٔ اوست - چنانچه عطارد در خانهٔ زهره است که میزان باشد - و منسوبست بعقل و دانش و فراست و کیاست - و آن هم بحسب تسویه و هم بحسب برجیت در خانهٔ دوم است که تعلق باسباب معاش و قوام زندگانی دارد افاضهٔ کمال عقل و دانش بر خداوند طالع کرده که در امور معاش و معاد عالم را بنور عقل بیاراید - و عقدهای دین و دولت را بسرانگشت خرد[۳] بگشاید - و زهره که بسعادت و میمنت مشهور و بعیش و طرب منسوبست درین طالع آمده همواره اسباب شوق و سرور و مواد ذوق و حضور آماده میدارد - و از غرائب آنکه صاحب طالع در خانهٔ معاش نشسته - و صاحب خانهٔ معاش در طالع - و هردو سعادت ذاتی و عرضی دارند - و ایام زندگانی را با عیش و کامرانی انتظام می بخشند - و مشتری که سعداکبر است و منسوب بعدل و دیانت و علو همت و استقامت طبع و تعمیر عالم نیز در خانهٔ دوم است ناظر بخانهٔ چهارم که خانهٔ عاقبت است اسباب عشرت و کامرانی بر وجه اتم تا عاقبة[۴] العاقبه مقارن حال فرخنده مآل آن حضرت میدارد - و عطارد ممتزج المزاج بسبب مقارنه با سعداکبر سعادت کبری یافته و سعادت بر سعادت افزوده - و دلالت کرده برآنکه صاحب طالع بعلو همت و سمو منزلت بر همه خلایق مایق باشد - و بارباب عقل و دانش و اصحاب فطانت و ذکا مباهات نماید - و دانشوران روزگار و دانایان هر فریق ملازم درگاه دانش پناه او باشند - و هنرمندان روی زمین ترک اوطان نموده احرام طواف آستان رفیع او بندند[۵] - و انچه در ضمیر الهام ورود او پرتو حضور اندازد موافق عقل و مطابق نفس امر باشد - و ابواب نصفت

---

(۲) نسخه [ح] حیز - (۳) بعد ازان در نسخه [ط] • شعر • عقل بود پیشرو کار او • عقل بود قافله‌سالار او • هرچه نه از فکر بنزدش فسون • هرچه نه از عقل بنزدش جنون • و در نسخه [ز] این ابیات بحاشیه - (۴) نسخه [ب] عاقبة الامر - (۵) بعد ازان در نسخه [ط] • شعر • چو اسکندر بود در پادشاهی • بحکمت‌ورزی و دانش‌پناهی • و در حاشیهٔ نسخه [ز] این بیت نیز • ارسطوفطرتان دانش اندوز • بگردش در سخن رانی شب وروز •

Digitized by Google

و معدلت بر روی عالمیان گشاده در جمیع امور حفظ مراتب دیانت و صیانت نماید - و در اختراع مبانی عمارات عالی که ملوک گذشته را کمتر دست داده باشد همّت بگمارد - و دران عمارات دلپسند بانواع خوشحالي و خرّمی و اصناف آزادگي و بیغمی بگذراند - و از جملهٔ غرایب آنکه زهره در خانهٔ عطارد است - و عطارد در خانهٔ زهره - و سه سعادت جمع شده - یکی سعادت مشتري - دوّم سعادت زهره - سیّوم سعادت عطارد که از سعدین کسب کرده - و این بغایت نادر افتد - و نیّر اعظم عطیّه‌بخش عالم که نظام‌بخش امور جهانیانست علی الخصوص کرامت‌فرمای جلالت و اقتدار و شوکت و اعتبار در خانهٔ سیّوم در برج ثابت واقع شده رفعت و جلالت و عظمت و شوکت موهبت نموده - و چون از هبوط برآمده رو بشرف دارد شرافتش روزافزون ساخته - و چون ناظر است بخانهٔ نهم که خانهٔ سفر است همواره در سفر رایات فتح و ظفرش سربلند بوده از آسیب و آشوب زمان در کنف حفظ و حراست روشنی‌بخش جهان باشد - و خانهٔ سیّوم که باقربا نسبت یافته عقربست از اقارب عقارب خبر داده - و زحل درانجا آن نزدیکان دور را بنحوست و نکابت بهاویهٔ ضلالت و هلاکت رسانیده - و قوس و تد رابع است و آن خانهٔ عواقب کارها - و مشتری که صاحب اوست نظر تسدیس دارد و متّصل‌است بعطارد مسعود و در حدّ خود و مثلّثهٔ خود است - در هر کارے که توجّه فرماید بآسانترین روشے انصرام یابد - و عاقبت کارش بکامروائي باشد - و خانهٔ پنجم که خانهٔ فرزندانست جدي‌است - و آن برجیست بسیار فرزند - و مرّیخ که کوکب سپاه است درانجاست و کدخدای طالعست که مدار قانون عمر بروست - و از جلایل امور آنکه این کوکب الجیش در بیت‌الشّرف است درجه و مثلّثه و دریجان و آدرجان و اثناعشریّهٔ خود از عمر دراز برومند گرداند - و از بسیاری اولاد و احفاد بهره‌مند سازد - و از فرزندان برخوردار کامگار اعتضاد بخشد - و سپاه گیتي‌پوی را کامیاب ظفر و نصرت دارد - و از جملهٔ اتّفاقات حسنه آنکه در زایچهٔ طالع حضرت صاحبقراني نیز مرّیخ در پنجم بود - چنانچه در ظفرنامه ایراد یافته - و حکمت‌پروران تجربه‌کار در طالع سلاطین قوّت مرّیخ اعتبار کرده اند - و درین زایچهٔ قوي‌حال قدسي‌مثال زیادتي از طالع صاحبقرانی آنست که این کوکب والا در بیت‌الشّرف است با قوّتهائے که گذارش یافت - چنانچه این معنی از جلالت قدر و بزرگی شان و بلندی رتبت در فتح و نصرت و تسخیر ممالک آگاه میسازد - و ایما مینماید ازین که صاحب طالع هرچند درازعمر شود جاه او بیشتر و بهتر از ایّام شباب باشد - و ماه که واسطهٔ تاثیر علویّات بسفلیّاتست زائدالنّور آمده بدولت روزافزون رهنموني مینماید - و هیلاج هم اوست که بمثابهٔ روحست

Digitized by Google

اگرچه سنبله برج ذوجسدین است مرکب از ثبات و انقلاب امّا درین دیباجهٔ اقبال ثبات طالع بامعانِ نظر و لمعانِ تامّل بدو وجه متحقّق شده - یکی آنکه جزوِ طالع درجهٔ هفتم است از ثلث اوّلِ برج - و آن باتّفاقِ اهلِ تنجیم ثبات دارد - دوم آنکه برج ارضیست و ثبات در عناصر بارض منسوب- و این دو دلیل است بر ثباتِ سریرِ سلطنت و استقرارِ مسندِ خلافت - و صاحبِ طالع عطارد درین زایچهٔ اشرف بمنزلهٔ سعدِاکبر است - چه مشتري که سعداکبر است با اوست - و عطارد کوکبی است که با سعد سعدتر گردد - و زهره که سعدِ اصغر است در خانهٔ اوست - چنانچه عطارد در خانهٔ زهره است که میزان باشد - و منسوبست بعقل و دانش و فراست و کیاست - و آن هم بحسبِ تسویه و هم بحسبِ برجیّت در خانهٔ دوّم است که تعلّق باسبابِ معاش و قوامِ زندگاني دارد افاضهٔ کمالِ عقل و دانش بر خداوندِ طالع کرده که در امورِ معاش و معاد عالم را بنورِ عقل بیاراید - و عقدهای دین و دولت را بسرانگشتِ خرد بگشاید[۳] - و زهره که بسعادت و میمنت مشهور و بعیش و طرب منسوبست درین طالع آمده همواره اسبابِ شوق و سرور و موادِّ ذوق و حضور آماده میدارد - و از غرائب آنکه صاحبِ طالع در خانهٔ معاش نشسته - و صاحبِ خانهٔ معاش در طالع - و هردو سعادتِ ذاتي و عرضي دارند . و ایّامِ زندگاني را با عیش و کامراني انتظام مي بخشند- و مشتری که سعداکبر است و منسوب بعدل و دیانت و علوّهمّت و استقامتِ طبع و تعمیرِ عالم نیز در خانهٔ دوّم است ناظر بخانهٔ چهارم که خانهٔ عاقبت است اسبابِ عشرت و کامراني بروجهِ اتم تا عاقبة[۴] العاقبه مقارنِ حالِ فرخنده‌مآلِ آن حضرت میدارد - و عطارد ممتزج المزاج بسببِ مقارنه با سعداکبر سعادتِ کبری یافته و سعادت بر سعادت افزوده - و دلالت کرده برآنکه صاحبِ طالع بعلوِ همّت و سموِّ منزلت برهمهٔ خلایق مایق باشد- و بارباب عقل و دانش و اصحابِ فطانت و ذکا مجالست نماید - و دانشورانِ روزگار و دانایانِ هر فریق ملازم درگاه دانش پناه او باشند - و هنرمندانِ روی زمین ترکِ اوطان نموده احرام طوافِ آستانِ رفیع او بندند[۵] - و انچه در ضمیرِ الهام‌ورودِ او پرتوِ حضور اندازد موافقِ عقل و مطابقِ نفسِ امر باشد - و ابوابِ نصفت

---

(۲) نسخه [ح] حیز - (۳) بعد ازان در نسخه [ط] • شعر • عقل بود پیشرو کار او • عقل بود قافله‌سالار او • هرچه نه از فکر بنزدش فسون • هرچه نه از عقل بنزدش جنون • و در نسخه [ز] این ابیات بحاشیه - (۴) نسخه [ب] عاقبة الامر - (۵) بعد ازان در نسخه [ط] • شعر • چو اسکندر بود در پادشاهي • بحکمت‌ورزی و دانش‌پناهی • و در حاشیهٔ نسخه [ز] این بیت نیز • ارسطوفطرتان دانش اندوز • بگردش در سخن راني شب وروز •

Digitized by Google

ذکر صورت زایچهٔ مسعود که در وقت ولادت اشرف بموجب ارتفاع اصطرلاب یونانی ثبت یافته بود

بیا ای آسمان‌سنج رصدبند * نگاهی کن بعقل چرخ‌پیوند
بحسن طالع صاحبقران بین * سعادت‌نامهٔ هردو جهان بین
تماشا کن درین فرخنده منشور * سعادت بر سعادت نور بر نور

در وقت نهضت رایات نصرت‌اعتصام از حصار امرکوت مولانا چاند منجم را (که در معرفت اصطرلاب و تدقیق زیج و استخراج تقویم و تخریج احکام مهارتی عظیم و ممارستی تمام داشت) بجهت تشخیص زمان سعادت و تحقیق وقت ولادت ملازم درگاه عفت‌قباب ساخته بودند- و او چنان بمعسکر والا نوشته معروض داشت که بارتفاع اصطرلاب یونانی و حساب زیج گورگانی طالع سعادت‌مطالع سنبله استخراج نموده‌شد - و صورت زایچهٔ اقدس این است *

عطارد مشتری شمس میزان زحل عقرب	زهره سنبله	ذنب اسد سرطان
قوس		جوزا
مریخ جدی دلو قمر راس	حوت	ثور حمل

Digitized by Google

ملقّب و موسوم ساختند - و در صحایف سعادت و صفایح دولت مثبت و مرقوم گردانیدند - و بعد از دو سال و چهار ماه تعبیر رؤیای صدق‌پیرای بظهور پیوست - تبارک الله زهے اسم سامی و طلسم گرامی که از آسمان کبریا و سپهر نور و ضیا فرود آمد - و از مشرق تا مغرب فروغ این اسم و پرتو این مسمّی فروگرفت - و از شرائف این نام بدایع انتظام یکے آنست که خدمت اخوی اعظمی جامع کمالات صوری و معنوی ملک الشّعرا شیخ ابوالفیض فیضی در بعضے تحریرات بدیعهٔ خود ایراد نموده‌اند که از غرائب مناسبت اسرار حروف که کلمات عالیات‌اند و در عالم تجرّد و ترکّب آثار آن بر وجه اتم بحسب تفاوت مدارج و مصاعد ارتباط و انتساب ظهور می‌یابد آنست که بیّنات حروف آفتاب که دویست و بیست و سه عدد است موافق است بعدد حروف اکبر * رباعی *

نورے که ز مهر عالم‌آرا پیدا ست * ازجبههٔ شاهنشه والا پیدا ست

اکبر که بآفتاب دارد نسبت * این نکته زبیّنات اسما پیدا ست

انتهی کلامه - و دیگر از لطائف این اسم جلیل آنست که واقفان رموز جفر و تکسیر و عارفان آثار و تراکیب حروف و طبایع شناسان الفاظ و کلمات (که از مقامات بطون هویّت و ظهور تنزّلات خبر دارند - و از عالم نورانیّت و ظلمانیّت حروف باعتبار تجرّد از نقط و امتزاج با نقاط آگاهند) ازین حروف بیست و هشتگانهٔ ابجد هفت هفت حرف بهر عنصرے از عناصر اربعه منسوب داشته‌اند - و حروف عدالت امتزاج این اسم گرامی جامع مراتب چهارگانه بوده از جامعیّت مدارج جمال و جلال و سایر نعوت فضل و کمال آگاه میسازد - چنانچه الف آتشی - و کاف آبی - و با بادی - و را خاکی است - و هرگاه اسمے بطریق سویّت در عنصریّت از حروف فراهم آید که عنصرے دران ناقص نبود و عنصرے مکرّر نیاید هرآینه آن اسم در حدّ ذات خود در کمال اعتدال باشد - و اعتدال نشاه‌ایست که اورا در حسن سیرت و صحّت بدن و طول عمر و ارتقای دولت و دوام مسرّت خداوند آن نام مدخل تمام است *

و در ضمن این نکتهٔ دیگر بر دریچهٔ ادراک جلوه‌گر شده که این سعد اکبر را هرچند اعدا از اطراف پیدا شوند نابود و پراگنده گردند - چه در ترکیب و نظم حروف این اسم دو حرف میانگی که آن کاف و بامست کاف آبیست دشمن بالای خودرا که آتش است بر میدارد - و با که بادیست دشمن پایانرا که خاکست پراگنده میکند - و عارفان نقاط اسرار را باید که از رموز نکات عالی اشارات این اسم بدیع خبردار گشته از فیض سعادات و کرامات مسمّی بهره‌مند گردند *

Digitized by Google

بدرگاه خداوندگاری ماندند - و جبین نیاز بر خاک خاکساری مالیدند * شعر *

تاج رفعت بر سپهر و روی طاعت بر زمین * پای دولت بر سریر و فرق منّت در سجود

بعد از ادای وظایف شکر بمعسکر والا شتافته ببارگاه سپهرکارگاه درآمدند - جهانرا جشن عشرت و آئین دولت تازه شد - و نقارهٔ عیش و شادی بآئین نشاط کیقبادی بلندآوازه گشت - بارگاهی ترتیب یافته بآئین همایونی - دلکش‌تر از جشن کیومرثی و بزم فریدونی * رباعی *

ای دیده بیا قدرت بیچون بنگر * وین بزمگه از درون و بیرون بنگر

گر ذوق تماشای دوعالم داری * آرایش این جشن همایون بنگر

جهان پیر برگ و نوای جوانی از سر گرفت - و عالم دلگیر عشرت فراموش‌کرده را بیاد آورد * شعر *

ساقیان دست بجام می بیغش کردند * خضر را تشنهٔ این چشمهٔ آتش کردند

این چه می بود که ساقی بقدح ریخت فرو * که مسیح و خضر از رشك کشاکش کردند

مطربان دستانسرا و مغنّیان جادونوا سازهای گوناگون نواختن بنیاد نهادند - و پردهای رنگارنگ ساختن آغاز نمودند - چنگیان دست برشتهٔ مقصود درزدند - عودنوازان غمهای جهانرا گوشمال دادند - قانونیان از زلف مراد تار بربستند - نائیان گرم‌نفس نفسهای راست‌آهنگ برکشیدند - غچکیان دلها را بزلف مطلوب در آویختند - دائره‌دستان آینهٔ اقبال درپیش رو نهادند - ظریفان شگرف از رنگ‌آمیزی ظرافت نکته‌سنجان سحرپرداز را زبان سخن‌آفرین بستند - ندیمان نادره‌حرف در بذله‌گوئی لبهای مجلسیانرا در قهقهٔ شوق در آوردند - سپهسالاران جهانگشای و سرداران صف‌آرای فوج فوج تسلیم مبارکبادی بتقدیم رسانیدند - و طوایف اعاظم و اهالی و افاضل و موالی مراسم تهنیت و تعظیم بجای آوردند - و دانش‌منشان اسکندرپسند و اصطرلاب‌دانان رصدبند که علی‌الدّوام از همنشینان محفل‌نهانی و همرازان اسرار آسمانی بودند زایچهٔ طالع مولود ولادت‌مسعود را مرآت ضمیر اشراق‌پذیر ساخته از نظرات کواکب و اتّصالات کلّی و تفاصیل احکام و عواقب آثار از طول بقا و علوّ ارتقا بر مدارج سلطنت و معارج خلافت چنانچه رقمی ازان جداول بر صفحهٔ اجمال کشیده می آید معروض داشتند - و آنچه حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی که در علوم ریاضی پایهٔ بلند و فکرتی فلک‌پیوند داشتند و ضمیر باریک‌بین آنحضرت آئینهٔ دلگشای اسکندری و جام گیتی‌نمای جمشیدی بود بدریافت والای خود استنباط عجایب و استخراج مآثر طالع این کارنامهٔ ایزدی فرمودند - بانچه دانایان دیگر از تاثیرات بسایط افلاك و نتایج اجسام و اجرام پی برموز غیبی برده بودند مقابله فرمودند - همه موافق و معاضد یکدیگر یافتند - و بعد از فراغ ازین جشن عالی مطابق بشارت غیبی و اشارت ربّانی (چنانچه گذارش یافته) آن گوهر قدسی را بهمان لقب ارفع و اسم اعظم

Digitized by Google

نظارگیانِ عالمِ بالا بزبانِ بیزبانی باین ترانه ترزبان گشتند * شعر *

این چه مستیست که بی‌باده‌وجام‌است اینجا * باده کز جام بنوشند حرام است اینجا

خوانهای میوهٔ رنگارنگ کشیدند - و مایدهای نعمتِ گوناگون چیدند - تشریفهای رنگ‌رنگ بخشش فرمودند - و خلعتهای تنگ تنگ انعام‌کردند - ازین شکفتگی و خوشحالی چگویم که حاجتِ شرح و ابلاغ نیست - اگر توانم از برآمدِ مقصودِ قدسیانِ عالمِ بالا شمّهٔ بازگویم که پس از چندین تکاپوی و جست‌وجوی نظام‌بخشِ ملکِ معنی و انتظام‌ارزانی‌کنِ عالمِ صورت را خلعتِ گرامیِ وجود پوشانیدند - و از مهدِ بطونِ صنایع و خلواتِ قدسی بمنصّهٔ ظهورِ بدایع وجلواتِ انمی آوردند - امّا شرحِ ابتهاجِ ملأِ اعلی و کامروائیِ روحانیانِ تجرّدنژاد از اندازهٔ گویائی بیرونست *

همانزمان‌که نیّرِ جلال از مشرقِ اقبال طلوع فرمود قاصدانِ تیزگام و سوارانِ چابک‌خرام بجانبِ مخیّمِ اقبال و معسکرِ اجلال که مسافتِ چهار فرسخ درمیان داشت برسانیدنِ این مژدهٔ جانفزا و نویدِ دلگشا شتافتند - و فردای آن شب که حاملِ روزِ سعادت بود وقتِ صبحِ صادق ازان منزل بدولت کوچ شده بود - وقریب به نیم روز نزدیک بمنزل در سرزمینی که بغایت دلگشا و خوش‌هوا بود وآبهای بیغش ودرختانِ دلکش داشت حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی بسعادت تکیه فرموده بودند - و معدودی از مقرّبانِ سریرِ اعلی بخدمتِ حضور قیام داشتند * مثنوی *

تازه درختان بفلک چترسای * سایه‌فکن برسرِ ظلِّ همای[۲]

غلغلِ مرغولهٔ مرغانِ راغ * ریخته بر بزم نوای فراغ

ناگاه از عقب سوارے‌گرم‌رفتار میآمدی‌کرد - مهتر[۳] سنبل (که‌غلامِ قدیمِ حضرتِ‌جهانبانی بود و از الطافِ حضرتِ‌شاهنشاهی بعد ازان بخطابِ‌صفدرخانی بلندنامی داشت) ازین سیاهی که سفیدروئیِ کونین درو مضمر بود آگاه گشته بعرضِ اقدس رسانید - حضرت فرمودند که اگر این سوار نویدرسانِ ولادتِ نوردیدهٔ سلطنت باشد ترا امیرِ هزار سازیم * شعر *

پادشاهانِ جهانرا سزد ار هفت‌اقلیم * مژدگانیّ چنین مژدهٔ اقبال دهند

ازین جانب نیز چابک‌روانِ بادرفتار از غایتِ شادی عنانها از دست داده پیش دویدند - و آن سوارِ رخشِ سعادت هم[۴] نزدیک رسیده از غایتِ شوق بآوازهای بلند شهریارِ جهان و جهانیانرا بشادمانیِ جاوید مژده دادند - و بطلوعِ نیّرِ اجلال‌از افقِ امّید نوید رساندند - که سپیده‌دم صبحِ مراد بر حسبِ آرزو دمید - و سروبنِ بهارِ اقبال بر طبقِ امّید سر برزد - همان‌لحظه آنحضرت سر بسجدهٔ شکر

---

(۲) نسخه [ب] میرسهیل - (۳) نسخه [ج] خدای - (۴) نسخهٔ [ب] سعادت‌هم *

Digitized by Google

ساعتی فرخنده که بهزاران سال پدید آید میرسد - چه شود که تولّد در توقّف افتد - حاضرانِ مجلس استخفاف نمودند که این اضطراب چه گنجایش دارد - و امثالِ این امور اختیاری نیست - مقارنِ این حال آن اقتضا برطرف شد - و خاطرِ او از گذشتنِ ساعتِ نحوست بقدرے فراهم آمد - و سببِ ظاهری این عطیّهٔ عظمی آن بود که دران هنگام دایهٔ ازان دیار آوردند که متکفّلِ این خدمت شود - چون کریه‌منظر بود خاطرِ مقدّسِ حضرتِ مریم‌مکانی از دیدنِ آن نفرت نمود - و مزاجِ اعتدال‌سرشت منزجر شد - و آن اقتضا در طبیعت نماند - و چون ساعتِ مختار رسید از رهگذرِ آنکه ساعت نگذرد مولانا در قلق بود - محرمانِ حرمِ قدس گفتند که الحال حضرتِ مهدِ عُلیا بعد از محنتِ بسیار آسایش یافته غنوده اند - بیدار ساختن لایق نیست - انچه ایزدِ بیچون در مشیّتِ خویش مقرّر ساخته بوقوع خواهد پیوست - در همین حرف و حکایت بودند که حضرتِ مریم‌مکانی را شدّتِ وجع بیدار ساخت - و دران ساعتِ مسعود آن گوهرِ یکتای خلافت با بختِ بیدار بظهور آمد - در سراپردهٔ عصمت و سرادقِ عزّت بساطِ نشاط بگستردند - و جشنِ شوق و انبساط ترتیب دادند - پردگیانِ خرگاهی و عصمتیانِ حریمِ پادشاهی دیدهٔ امّید بسرمهٔ شوق مکحّل کردند - ابروی هوس را رسمهٔ طرب دادند - گوشِ بشارت بگوشوارهٔ مراد برآراستند - چهرهٔ آرزو را گلگونهٔ عیش زدند - ساعدِ تمنّا را یارهٔ مقصود بستند - پئی رقص بخلخالِ جلوه درآورده بجولانگاهِ عشرت و شادی درآمدند - و زمزمهٔ مبارکی و مبارکبادی برکشیدند - مروحه‌جنبانانِ صندلی‌ساعد بعطرآمیزی هوابیز گشتند - لخلخه‌سایانِ عنبرین‌موی زمین را تازه‌روی کردند - پرهتارانِ گلچهره بگلاب‌افشانی شوق را آبروی تازه دادند - ارغوانی‌لباسانِ نوشخند بزعفران‌پاشی سیمبرانرا در زر گرفتند - گلبویانِ سمن‌عارض بصندلِ کافورآمیز گرم‌رفتارانِ جلوه را اعتدال بخشیدند - مجمرهای زرّین در حواشیِ بساط بخورانگیز کردند - از عودسوزهای عنبرآگین سرپوش برداشتند - خنیاگرانِ پرده‌ساز جادوی بیخودی بنیاد کردند - و ترانه‌زنانِ نغمه‌پرداز افسونِ بیهوشی دردمیدند

* مثنوی *

هم از هندی زنانِ نازک‌آواز * چو طاؤسانِ هندی جلوه‌پرداز

هم از چینی‌نوازانِ سبکدست * ز ساغرهای بی‌می گشته سرمست

هم از قانون‌نوازانِ خراسان * دلِ مشکل‌پسندان برده آسان

هم از دستانسرایانِ عراقی * نواسازِ نوید عمرِ باقی

الحق مجلسے شد چون عالمِ قدسیانِ تجرّدنهاد در غایتِ قرار و آرام - و محفلے چون بزمِ روحانیانِ تقدّس‌نژاد مستغنی از بادهٔ و جام - تماشائیانِ ملأِ اعلی بے واسطهٔ حسِّ بصر تفرّج‌کنان گذشتند - و

Digitized by Google

مستورهٔ معجرِ حلم و حیا - مخدّرهٔ مقنعهٔ عزّت و کبریا - ذریعهٔ انجلای نورِ غیب و شهادت - وسیلهٔ انکشافِ صبحِ دولت و سعادت - پرده‌نشینِ سرادقاتِ آسمانی - حضرتِ مریم‌مکانی - عصمة الدّنیا و الدّین - حمیده‌بانوبیگم [ادام الله ظلال جلالها] نقدِ پاکِ قدوهٔ اولیای کرام - قطبِ اقطابِ عظام - سیّاحِ بیدای ناموت - سبّاحِ دریای لاهوت - مصباحِ مکامنِ روح - مفتاحِ خزاینِ فتوح - گلچینِ بساتینِ تجلّی - نخلبندِ ریاحینِ معنی - امامِ صومعهٔ ریاضت - ساقیِ میکدهٔ افاضت - دریادلِ مرحلهٔ تجرید - دریانوشِ مصطبهٔ توحید - مستغرقِ بحارِ مجاهده - مستهلکِ بوارقِ مشاهده - مشعله‌دارِ شبستانِ طریقت - قافله‌سالارِ شاهراهِ حقیقت - اکملِ مظاهرِ تجلّیاتِ ذاتیّه - اجلّای[2] مجالیِ انوارِ صفاتیّه - صرّافِ سرایرِ اصحابِ کشف و شهود - نقّادِ ضمایرِ اربابِ وجد و وجود - سیّارِ مشاهدهٔ قلوب و ارواح - نظّارِ بواطنِ قوالب و اشباح - واسطهٔ انجلای غمامِ ظلام - وسیلهٔ انمحای ارقامِ آثام - عارفِ روابطِ امتزاجِ ظهور و بطون - کاشفِ لوایحِ اسرارِ بروز و کمون * رباعی *

قطبی که بقطبینِ فلک داشت پیام[3] * شیرانِ هوس را بادب کرده لجام

در بیشهٔ دل هزبرِ سرمست‌خرام * دریاکشِ عشق زنده نیل احمد جام

[قُدِّسَ سرّهٗ] اتّفاق افتاد - بحسبِ ارتفاعِ شعریٰ شامیّه که سی و شش درجه بود بعد از گذشتنِ هشت ساعت و بیست دقیقه از اوّلِ شبِ هشتمِ[4] آبان ماهِ جلالی(۴۶۴)سالِ چهارصد و شصت و چارم - موافقِ نوزدهمِ اسفندارمذ ماهِ قدیمی سالِ (۹۱۱) نهصد و یازدهم - مطابقِ شبِ یکشنبه پنجمِ رجب سالِ (۹۴۹) نهصد و چهل و نهم هلالی - ششمِ ماهِ کاتک سالِ (۱۵۱۹) هزار و پانصد و نوزدهمِ هندوی - شانزدهمِ تشرین الاوّلِ رومی سالِ(۱۸۵۴)هزار و هشتصد و پنجاه و چهارم - چهارساعت و بیست و دو دقیقه از شبِ مذکور مانده بود در شهرِ کرامت‌بهر و حصارِ سعادت‌انحصارِ امرکوت که از اقلیمِ دوّم است - و عرضش از خطِّ استوا بیست و پنج درجه - و طولِ آن از جزایرِ خالدات صد و پنج درجه است - در هنگامی که موکبِ عالی روی توجّه بتسخیرِ ولایت تنه داشت - و هودجِ اقبال دران حصنِ دولت و حصارِ سعادت بجهتِ قربِ زمانِ اشراقِ این نورِ گیتی‌آرای توقّف فرموده بود *

و از غرایبِ امور که قریب بزمانِ ظهورِ نیّرِ اقبال مانع شد آنست که پیش ازین ساعتِ مسعود طبیعت را اقتضای ولادت شد - مولانا چاند منجّم که بجهتِ تشخیص و تعیینِ طالع بموجبِ حکمِ پادشاهی بر عتبهٔ عفّت بود در اضطراب درآمد که الحال ساعت نحوست دارد - بعد از چند ساعت

---

(۲) نسخه [ا ح] اجل - (۳) نسخه [ا] مقام [ح] نیام - (۴) نسخه [ح] بیستم -

Digitized by Google

آفاق را منوّر دارد - و در سلسلهٔ علیّهٔ این هژده بزرگ این مظهر کمال قدرت ایزدي را خلعت گرانمایهٔ سلطنت صوري و معنوی ارزاني داشته نوربخش عالم باطن و ظاهر ساخته اند - بر متفحّصان دقایق آثار صدق این معني مخفي نیست - چنانچه مجملے از کمالات این گروه والا درین شگرفنامه گذارش خواهد یافت - و بر هوشمندان بیداربخت حقیقت این سخن بظهور خواهد رسید - و هرکه امروز گرامي احوال این بزرگان فرخنده‌مآل را بنظر دقّت و خبرت مطالعه نموده عهد خلیفهٔ زمانرا دریابد و بر مراتب درجات عالي خدیو جهان مطّلع گردد آفرین برین دریافت کند - هیهات هیهات سخن‌فروش نیستم که چشم تحسین از مردم داشته‌باشم - جایزهٔ عظمی ازین گزیده‌تر چه باشد که دل اخلاص‌گزین من مصدر نکات حقّاني شده است - و خرد نکته‌دان من مهبط این دقائق ربّانی گشته - ازین جواهر شب‌تاب گوشوارهاي گرامی بجهت آرایش گوش هوش سعادتمندان دانش‌پسند یادگار میگذارم *

ذکر طلوع نیّر اعظم و سطوع سعد اکبر از سماي سعادت یعنی ولادت حضرت شاهنشاهی ظلّ الٰهی

ظهور نتیجهٔ آمال از مشیمهٔ ارادت - و طلوع نیّر اقبال از مطلع سعادت - یعنی ولادت اقدس حضرت شاهنشاهي از خدر معلّی و ستر مقدّس حضرت عصمت‌قباب - عفّت‌نقاب - تقدّس‌احتجاب - تجرّد‌انتساب - ولیّهٔ عصر - بازغهٔ دهر - صاحبهٔ روزگار - کاملهٔ آموزگار - قدوهٔ طاهرات - اسوهٔ زاهرات - صفیّهٔ صافي‌نیّت - وفیّهٔ وافی‌طویّت - ملکهٔ قدسي‌ملکات - مالکهٔ سماري‌برکات - صفوت زمین و زمان - برکت کون و مکان - موجهٔ دریاي قدم - صدف محیط کرم - چراغ خاندان ولایت - فروغ دودمان هدایت - سراج حطیم عبادت - مشکوٰة حریم سعادت - ناصیهٔ طاعت ایزدی - باصرهٔ سلطنت سرمدي - قایمهٔ سریر سمو - قاعدهٔ کرسی علو - خاتون منصّهٔ رفعت - بانوي حجلهٔ دولت - نقاب‌گزین هودج عزّت - رفعت‌بخش طیلسان عصمت - عطیّهٔ والاي عالم بالا - خزینهٔ رحمت ایزد تعالی - نعمت کبرای مایدهٔ ربّاني - دولت عظمای موهبت آسماني - نقطهٔ دائرهٔ فضل و افضال - درّهٔ فاخرهٔ دولت و اقبال - شکوفهٔ بهارستان عدالت - لوحهٔ نگارستان جلالت - بارقهٔ انوار ولایت و ولا - نایرهٔ نیّر عظمت و اعتلا - زبدهٔ میامن کسبي و وهبي - نخبهٔ مکامن سرّي و قلبي - واسطهٔ عقد دانش و آگاهی - رابطهٔ انتظام سلسلهٔ کونی و الٰهي - شجرهٔ طیّبهٔ صفوت و صفا - ثمرهٔ مکرّمهٔ کرامت و اصطفا - مرآت حقیقت‌نماي وجه یقین - مرقات اعتلای مصاعد دولت و دین - اصل اصول دوحهٔ برومندي - نخلهٔ شریفهٔ روضهٔ ارجمندی -

Digitized by Google

ستارهٔ نوراني از فلان جانب [و اشارت بمعمورهٔ که مولد اشرف بود فرمودند] طلوع کرد - و ساعت بساعت بلند میشد - و در بلند شدن هم نور او زیاده میشد - وهم جرم او افزون میگشت - تا آنکه اکثر عالم را نور او فرو گرفت * من از روشنضمیرے می‌پرسم که این جرم نوراني چیست - او جواب داد که نور مجسّم خلف الصّدق تست - و هرقدر از سطح غبرا که این نور جهان‌افروز پرتو بر ساحت آن انداخته درتحت تصرّف و تسخیر او درآید - و آن ملک از انوار معدلت آن گرامي‌نژاد معمور گردد * و روز ازین بشارت غیبي گذشته بود که خبر طلوع نجم سعادت از افق امّید رسید - چون از روي ملاحظه بوقت آن معاینهٔ روحاني و رؤیاي صالحه مقابله کردند ظاهر شد که حصول سعادت ولادت و شهود بشارت کرامت در یک وقت بود * بزرگے را که چنین فرخنده مولودے نصیب باشد این نمود و این آگاهی چرا کرامت نکنند - و آنجا که چنین موهبتے از دنبال آن بود امثال این مراقبه و انکشاف چگونه روندهد - و بر ظاهربینان نقدپرست اگر امثال این سوانح شگفت نماید دور نیست - امّا پاک‌سیرتان دوربین را بظن قبل از وقوع و به یقین بعد از حصول متحقّق شد که این پرتو آن نجم عالم‌افروز است - و آن مژدهٔ این نیّر ظلمت‌سوز - و بر دریافتهای دولت دوام ملازمت این خدیو جهان که بر جلایل شمایلش واقف باشند ظهور امثال این امور جای ایستاد نیست *

و بر نکته‌دانان باریک‌بین پوشیده نماند که اگرچه مولانا شرف‌الدّین علي یزدي در ظفرنامه رؤیای صادقهٔ قاچولي بهادر و تعبیر تومنه‌خانرا ازروي ظاهر بروجود حضرت صاحبقراني فرود آورده و از هشتم کوکب نوراني [که جهانے از پرتو آن روشن شد - و از جیب قاچولي بهادر بدر آمد] اشارت بروجود حضرت صاحبقراني کرده که جدّ هشتم آنحضرت است - امّا بر باطن نوزمواطن دوربینان علم تعبیر و رمزدانان عالم‌مثال ظاهراست که از هفت کوکب هفت تن تعبیر نموده‌اند که باکلیل فرمانروائي سربلندي نیافته باشند و بمتّکاي دولت‌آرائي ارجمندي ندیده - از وادي تعبیر و اشارت مثالي دوراست - بلکه آن هفت کوکب هفت جهان‌آرای والاقدر اند - و مقصود ازان لمعهٔ جهانتاب ذات مقدّس حضرت شاهنشاهیست که بنورانیّت وجود ارفع عالم و عالمیانرا روشن گردانیده - و آن نور ساطع این سعداکبر است که از جیب آن برجیس سعادت سر زده بود - اگرچه او جدّ شانزدهم آنحضرت است ازروي شمارهٔ - امّا درین میان هفت کوکب برج عظمت اند - که نور این شهنشاه گیتي‌افروز در جبههٔ حال آنها کمال ظهور کرده(۲) - این هفت تن درمیان این هژده کس ببزرگي و گیتي‌آرائي امتیاز تمام داشته اند - و هشتم این گروه والاشکوه ذات اقدس حضرت شاهنشاهیست - که نور معدلت ایشان

---

(۲) نسخهٔ [ج ح ط] داشته -

که ناگاه نورے عظیم بمن روی آورد - و درمیانِ کنارم درآمد * پنداشتم آفتابِ عالمتاب در کنارِ من افتاد - غریب حالتے روی نمود - و عظیم حیرتے دست داد - که از لذّتِ وجد و شوق تمامِ اعضا و اجزای بدنم در حرکت و اهتزاز آمد - و چاشنیِ آن لذّت هنوز موبمویم را فرو گرفته‌است - و ازان وقت تباشیرِ آن صبحِ جلال و جمال و گلِ این شکوفهٔ دولت و اقبال را چشم‌براه بودم که یارب نتیجهٔ این شگرف حالت چه تواندبود - تا آنکه باین خدمت والا که سرمایهٔ دولتِ دین و دنیاست سرفراز گشتم - و بسجدهٔ شکرِ این نعمت جاوداني سربلندي یافتم * مصرع *

دولت آنست که بے خونِ دل آید بکنار

سبحان‌الله چه سعادت بود که در کنارِ من آمد - و چه اقبال که در بر گرفتم - اگرچه در ظاهر بخدمتِ پرورشِ آن گوهرِ گرامي‌نژاد پشت‌قوي شدم ولیکن در معني دولت روي بمن آورده مرا با قبیلهٔ من مي پرورد - هرگاه آنحضرت را بر دوش میگرفتم سعادت مرا از خاک بر میکشید - چنانچه ببرکتِ این خدمت که سرنوشت بود طالعِ قوي و سعادتِ عظیم منّت بر من نهاد - و با قبیلهٔ خود روشناسِ هفت‌اقلیم شدم *

دیگر از مولانا نورالدّین ترخان و جمعے دیگر که ملازمِ رکابِ سعادت‌اعتصام بودند شنیده شد که در نزدیکیِ ظهورِ نیّرِ اقبال حضرتِ جهانباني در خانهٔ مسقّف که دریچهای مشبّک داشت عشرت‌پیرای بودند - و حرفِ نمودارِ ولادتِ اشرف درمیان بود - ناگاه از شبکهٔ آن دولتخانه اشعّهٔ نورِ الٰهی تابیدن گرفت - چنانکه نزدیکانِ درگاه که دولتِ حضور یافته‌بودند از خرد و بزرگ برین نورِ جهانتاب آگاه شدند - و جمعے که راهِ سخن داشتند استکشافِ این معنی از حضرتِ جهانبانی کردند * فرمودند همانا که درین زودی از گلبنِ خلافت تازه گلے خواهدشکفت - و از نهانخانهٔ جاه و جلال و نگارین سرای عزّت واقبال نورپروردے بخت‌روشن سازے قدم در دائرهٔ وجود خواهد نهاد - که از کوکبهٔ عظمتش دلهای اعدای دولت در بوتهٔ اضمحلال بگدازد - و این خاندانِ والا و دودمانِ عالی را از سرِ نوے و رونقے پدید آید - بل شبستانِ عالم را از پرتوِ جهان‌افروزش ضیائے و بهائے تازه روي نماید *

دیگر میر عبدالحيّ صدر [که از پاک‌نژادان عالی‌قدر بود] نقل میکرد که سحرے حضرتِ جهانباني جنّت آشیاني در مراقبه بودند - و گمان برده میشد که چشمِ مبارکِ ایشان گرم شده باشد - بعد از زمانے سر برداشتند که الحمد لله و المنّه که چراغِ خانوادهٔ سلطنتِ ما بتازگي روشن شد * من سرِّ این شکرانه پرسیدم - فرمودند که درین نشأهٔ خواب و بیداري چنان نمودند که

Digitized by Google

عظمی و نعمت حسنی سجدات شکر الٰهی بتقدیم رسانیده کیفیّت آنرا بمحرمان حریم خاص و ملازمان آستان اخلاص درمیان آوردند * شعر *

این خواب که از دیدهٔ جان پردهٔ گسل بود * خوابش نتوان گفت که بیداری دل بود

از شریف‌خان برادر شمس‌الدّین محمّدخان اتکه شنیده شد که شمس‌الدّین محمّدخان در بیست و دو سالگی در غزنین بخواب دیده‌اند که ماه در بغل ایشان در آمده * صورت واقعه را بپدر گرامی خود میر یارمحمّد غزنوی که کدخدای درویش‌منش بود گفته‌اند * پدر گرامی از سنوح این واقعهٔ سعادت‌افزا خوش‌وقت شده چنان تعبیر نموده‌اند که ایزد تعالی دولتی عظیم بتو روزی خواهدکرد که باعث رفعت خاندان ما بوده باشد * و همچنان شد که از برکات انوار این بدر آسمان قدر پایهٔ عزّت این سلسله از حضیض خاک باوج افلاک تصاعد نمود *

دیگر از راست‌کیشان درست‌اندیش معلوم شده که در زمانی که حضرت مریم‌مکانی خُلّدتْ ظلالُ اجلالها بعنصر مقدّس آنحضرت حامله بودند روشنی غریب از جبین مبین ایشان هویدا بود - بسا اوقات بر ناظران این منظرهٔ ربّانی مشتبه بآئینه میشد چنانچه آئین حلی‌پوشان مرادق عفّت‌است که نزدیک به پیشانی آئینه می بندند - و کوکب اقبال بزبان حال این ترانه میسرائید * شعر *

براه بخت نهادم جبین ظلمانی * هزار آینه آویختم به پیشانی

روزی در نزدیکی ایّام ولادت باسعادت حضرت مریم‌مکانی بر هودجی میرفتند - در اثنای راه نظر ایشان بباغ انبه افتاده‌است - ازانجا که طبیعت درین حال بشربتهای میخوش و میوهای شیرین و ترش راغب می‌باشد بخواجه معظّم (که برادر مادری ایشان بود) فرموده‌اند که ازان باغ انبهٔ چند بیارد * خواجه انبهٔ چند آورده بدست مبارک ایشان میداد که در نظرش پرتو ناصیهٔ فروغ‌بخش ایشان بآئینه اشتباه یافته پرسیده است که شما بر پیشانی خود آینه بسته‌اید - فرمودند که من آئینه نبسته‌ام از کجا میگوئید - خواجه چون نیک ملاحظه میکند پیشانی نورانی آنحضرت را بنور ایزدی تابان می‌یابد - تعجّب نموده حیران آن‌نور ازلی میگردد * و ببعضی از محرمان درگاه الٰهی این را نقل میکند * و این استفسار خواجه بجهت آن بود که شعشعهٔ انوار الٰهی که از جبههٔ انور می‌تافت خواجه را یارای نگاه کردن تمامی آن نبود *

دیگر از والدهٔ ماجدهٔ خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش که بشرف اتکگی آن حضرت مشرّف‌است شنیده شد که پیشتر ازان که باین دولت کبری سعادتمند شوم محرمی بود

Digitized by Google

آنکه حضرتِ جهانباني جنّت‌آشياني از ظهورِ آنحضرت آگاه شده همواره بر خاکِ خاکساري تارکِ انکساری غبارآلود میداشتند - و فرقِ نیاز بر آستانِ کعبهٔ حاجات نهاده و روي اُمّید بسمتِ قبلهٔ مناجات آورده بنعتِ تضرّع و خشوع استدعای این دولتِ تازه که فی‌الحقیقت طالعِ همایون و عمرِ روزافزون عبارت ازینست میفرمودند * مثنوي *

خداوندا بنـــورِ شمعِ ذاتت * بگوهرهـــای دریـــای صفاتت
بآن پاکان که چون گل پاک رستند * درون از چشمهٔ خورشید شستند
که تاجِ دولتم را گوهرے بخش * سپهرِ رفعتم را اخترے بخش
ز ماهے ده شبستانِ مرا نور * که ظلمتهای عالم را کند دور
ز خورشیدے برافروزان وجودم * که افتد رُه سپهر اندر سجودم
بقائے ده بجـــانِ غم‌پذیرم * که گر صد ره اجل آید نمیرم

الحق چیزیکه حیاتِ بےبدل را بدل تواند شد و عمرِ گذرنده را عوض تواند گشت فرزندِ خلف و جانشینِ مسندِ شرفست - که میوهٔ حدیقهٔ زندگاني و مصباحِ زجاجهٔ آمانیست که از زیتِ عنایتِ ایزدي مستضی گشته - و چراغِ خاندانِ آبا و اجداد طبقًا عن طبق روشن ساخته بر تختِ بخت متمکّن گردد - و ظلالِ عدالت و جلالت بر مفارقِ عالمیان ممدود و مبسوط گرداند - خصوصًا چنین نادره ذاتے کامل و حق‌شناسے مکمّل که اگر سرِدفترِ اقطابِ اولیا گویند لایقست - و اگر عقدِ سلسلهٔ عظمی را اب الآبا و جدِّ اعلی نامند بنفسِ امر موافق - و هرآینه چنین پادشاهے که سلسله بر سلسله بر مسندِ فرماندهي و فرمانروائي و جهانگیري و عالم‌آرائي ثابت و مطمئن باشد بخلفِ گرامي سزاوارتر است و در طابِ این مطلبِ عالي از همه بیقرارتر - تا آنکه چهارمِ ربیع‌الاوّل سالِ (۹۵۷) نهصد و چهل و هفتم هلالي حضرتِ جهانباني جنّت‌آشياني بعد از توجّه بمبدأِ فیّاض زمانے سر ببالینِ راحت نهاده و تن به بسترِ استراحت درداده بودند - ناگهان در پردهٔ خوابِ سعادت‌احتجاب [که خلوتخانهٔ غیب عبارت ازانست] مشاهده فرمودند که حق سبحانه خلفِ نامدار کرامت میفرماید که شعشعهٔ عظمت از ناصیهٔ اقبال او تابد - و بارقهٔ ابّهت از جبههٔ احوالِ او فروغ دهد - و از نورِ هدایتش ظلمت‌آبادِ عقول و اوهام روشني پذیرد - و از فروغِ معدلتش صفحهٔ لیالي و ایّام اضاءت یابد - و بعد ازانکه بشارت دهندگانِ عالمِ غیب از احوالِ سعادت‌مآلِ آنحضرت آگاهي بخشیدند نامِ جلالت‌انتظامِ آن کارنامهٔ ایزدي را چنانچه امروز منابر و مناشیر بآن مربلند است - و وجوهِ دراهم و دنانیر بآن شکفته بیان فرمودند - و چون حضرتِ جهانباني بدولت بیدار شدند ازین بشارتِ

Digitized by Google

بزرگ‌حوصلهٔ بلنددریافت در اندیشهٔ بشري و دایرهٔ امکاني کجا گنجایش پذیرد - چنانچه روشندلانِ کارآگاهِ زمانِ ما این دو عطیّهٔ کبری از سوادِ پیشانیِ نورانیِ این خدیوِ جهان می یابند - و از کمالِ انصاف از شرحِ مناقبِ او بعجز اعتراف مینمایند - و این طایفه را همین دولت بس که بمساعدت توفیق پذیراي این دریافت گشته‌اند - که ادراکِ رتبهٔ چنین خدیوے اندازهٔ طاقتِ بشري نیست - و در احترامِ این بزرگِ والاقدر تعظیمِ قدرتِ الٰهی دانسته پرستشِ خداي خود می‌نمایند - و همگي همّت در تحصیلِ رضای او که هرآینه مشتمل برگردآوریِ رضاي ایزدِ بیچونست مصروف دارند - کدام سعادت ازین نعمت بزرگتراست - و کدام دولت ازین موهبت گزیده‌تر - و روشنضمیرِ دوربین [که چشمِ بصیرتش توتیای انصاف کشیده باشد] برهنمونیِ ستارهٔ سعادت داند که چندین هزارسال بطنًا بعدَ بطنٍ درمهدِ تربیت در آورده حضرتِ آلنقوا را طرازِ هستي بخشید - تا شایانِ آن نورِ عالم‌افروز که شرحِ آن شمسهٔ پیشطاقِ داستانهای باستان و کتابهٔ مبانیِ تواریخِ واستانست گردید - و شناسد که همان نور که بے وسیلهٔ بشري و رابطهٔ صلبي در مشیمهٔ باطنِ قدسیِ مواطنِ حضرتِ آلنقوا ظهور یافته بود بعد از تربیتِ چندین قرنِ دیگر که در ملابسِ قدسیِ مظاهرِ دیگران براي استکمال سیر میفرمود امروز در عنصرِ پاکِ این یگانهٔ یزدان‌شناسِ دادارپرست ظهور میکند * شعر *

چندین زمان بگردد چندین قران برآید * کاین اخترِ سعادت از آسمان برآید

رسمیست قدیم و عادتیست معهود که مبشّرانِ دارالملکِ قدم و منهیانِ فتح البابِ کرم در هر زمانے پیش از ظهورِ چنین برگزیدهٔ [که‌پس از هزار(۳) سال یکے بوجودآید] دولتمندان بخت‌بیدار را بنوید قدوم هدایت‌اقدام او مسرور سازند - چه هر امرے در تتقِ وقتے مرصود و عقدهٔ زمانے مخصوص محتجب و مکنونست - اجرم پیش از تحقّق(۴) این امر دریچهٔ از عالمِ غیب مقابلِ مشاعرِ(۵) افهام میگشایند - و مواجه روزنهاي شبکهٔ ادراکات میدارند - گاه در عالمِ شهود مینمایند - و گاه در عالمِ مثال [که تمثالیست از عالمِ ناسوت] جلوه میدهند - تا بر شاهراهِ شوق امیدوار بوده منتظرِ ظهورِ نیّرِ مقصود و مترصدِ طلوعِ نجمِ مسعود باشند - چه انتظار شوق‌افزایست - و شوق دولت‌آرای - و هرانچه بعد از کشش و خواهشِ طالب وجود گیرد - و بعد از انتظار و طلب حصول پذیرد آنرا لذّتهاست که در غیرِ اینمعني صورت نه‌بندد - و مصداقِ این معنی

---

(۲) نسخه [ا د و] میگویند (۳) نسخه [ا] هزار - (۴) نسخهٔ [ا ب] تحقیق -
(۵) نسخه [ج] مشارع -

Digitized by Google

این خطاب مستطاب درضمیر انورگذشته] اشارت می نمایم - و از جد گرامی این خداوند جهان بحضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی تعبیر نموده عبارت را کوتاه میگردانم *

ذکر بعضے بشارت غیبی و اشارت قدسی که پیش از ولادت با سعادت حضرت شاهنشاهی ظهور یافته

بر ضمائر مرآت نظائر دیده‌وران دوربین و رازداران مکامن یقین [که غیب‌نمایان استار الهام - و پرده‌گشایان اسرار عناصر و اجرام اند] مختفی و مستتر نیست که بدائع حکمت غامضه و غرائب قدرت کاملهٔ آفریدگار جلّ جلاله اقتضای آن میکند که بواسطهٔ ازدواج آبای علوی و امهات سفلی بعد از چندین ادوار امتزاج و اتصال - و اجتماع و استقبال - و قرانات علوی و سفلی - و طلوع و غروب - و ظهور و خفای کواکب - و خسوفات و کسوفات - و خواص شرف و هبوط - و تاثیرات اوج و حضیض - و امثال آن که طرّاحان کارگاه ایجاد و ابداع - و نقشبندان نگارخانهٔ تکوین و اختراع اند - یگانهٔ از خلوتیان پرده‌سرای بطون بدارگاه ظهور روی نماید - و یکتائے از پردگیان نهانخانهٔ عدم بر ملأ اعلای وجود جلوه فرماید - که موجب نظام سلسلهٔ کون و فساد و باعث تمیز چهاربازار ستم و داد گردد - چه سامان عالمے و سرانجام جهانے از تن واحد چگونه تمشیت پذیرد که بنیاد نهاد هر فردے مبتنی بر جمع اضداد - و انانیت عظمی در هر سر - وانصاف نایاب - و محبت ناپدید - و خواهش در فربهی - و شهوت در روزافزونی *

خردمند دوربین داند که درهرچند مدتے از وجود فرمانروائے که بتائیدات ایزدی مؤید و بسعادات سرمدی مستسعد باشد گزیر نیست - و هوشمند خبیر شناسد که این دولت به نیروی بازوی معنویست - و مرد معامله‌فهم معلوم کند که هرگاه چندین‌سال تربیت یابد لعل در مشیمهٔ معادن ببلوغ رسد - تا لایق افسر شاهی تواند شد - این چنین گوهر بے‌بها و جوهر یکتا [که هیچ چیز بدان نماند] چندین امتداد قرون و دهور باید که پروردهٔ تربیت خاص شود - تا بمدارج ترقیات باستعداد خود فائز گردد - دقیقه شناسان معامله‌دانی دریابند که مقدار مدت تائید باندازهٔ کثرت رعایا تواندبود - چه هرچند کثرت بیشتر اختلاف و تباین در افزایش و عظمت خدیو آن زمان ظاهرتر که بار عالم و عالمیانرا بدستیاری تائید الٰهی برفرق همت گرفته فرق عالمیانرا از فساد نگاه میدارد - و کار جهان و جهانیانرا بیاوری آگاهی سامان و سرانجام میدهد - و هرگاه بمقتضای حکمت بالغه کارفرمای حقیقی خواهد که نظام صورت و معنی و آبادانی ظاهر و باطن در دست فردے از افراد انسانی نهد مدت تربیت این

Digitized by Google

در قید تحریر کشیدن آغاز نمود - و از سال نوزدهم الٰهي که قانون واقعه‌نویسي از فروغ رای جهان آرای شاهنشاهي پرتو ظهور یافته بود دفتر واقعات را بدست آوردم - و ازان صحایف دولت تحقیق تواریخ بعی از سوانح گرامي نمودم - و نیز جدّے فراوان رفت - تا اکثرے از مناشیر معلّی که از ابتدای اورنگ‌نشیني تا حال [که آغاز صبح اقبال است] بحدود اقطاع شرف نفاذ یافته بود چه بجنس وچه بنقل بدست درآمد - و بسا مضامین مقدّمهٔ او سرمایهٔ این شگرفنامه گشت. و کوشش بلیغ بجای آوردم تا بعبارے از عرائض که اعیان دولت و منتسبان عتبهٔ سعادت شرح سوانح اطراف مملکت و تفصیل موادر اکناف ولایت معروض داشته بودند ضمیمهٔ گنجینهٔ معاني شد - و از اسباب تشخیص و تحقیق خاطر مشکل‌پسند مطمئن گشت - و همّت گماشتم که مسوّدات و بیاضهاي هوشمندان خبرت‌گزین روزگار فراهم آمد - و ازان نیز ذخیرهٔ براي شادابی و سیرابی این گلشن دولت برگرفتم - و با این همه اسباب و ذخیرهٔ خزاین مطالب چون از دیرگاه خانهٔ نقل خرابست و اختلاف و تناقض در اخبار و آثار شایع بآن بسند نکرده از حضرت شاهنشاهی که بقوّت حافظهٔ کامله جزئیّات و کلّیّات وقایع و سوانح را که از یک‌سالگي [که عقل هیولاني در اهتزاز بود] تا امروز [که بوالا خرد قبلهٔ بالغ‌نظران حقیقت‌بین اند] بخاطر اقدس مرتسم دارند التماس تصحیح شنوده‌های خویش نموده در مجالس متعدّده بصحّت رسانیدم - و شبهات و شکوک را بکزاک تحقیق و ایقان محو کردم - و چون باطن را اطمینانے پدید آمد خاطر اخلاصمند را ببذل مجهود کارفرمای این مطلب عالي گردانیدم - امید که بتایید اخلاص این خدمت بانجام رسانم - و انچه از عجائب این نوباوهٔ چمن کائنات و فهرست کارنامهٔ مکوّنات درخور استعداد خود دریافته باشم ظاهر کنم - تا تاریک‌دلانرا شمع بصیرت بر سر راه خرد نهاده آید - و روشنضمیرانرا سرمایهٔ مزید آگاهي شود - سبحان الله این چه دولتیست که عبادت الٰهي را در پردهٔ خدمت پادشاهي بجاي مي‌آورم - و دستور العمل صوري و معنوي و آداب پادشاهی و بندگي را براي کافّهٔ خلایق از پادشاه تا گدا ترتیب داده سرمایهٔ دولت ابدی خود میگردانم *

و چون درین کتاب [که محمدت‌نامهٔ ایزدیست] هر زمان نام والاشکوه این پادشاه آفاق بصریح بردن از ادب دور میدانم الجرم بحضرت شاهنشاهي عبارت را گرامي میسازم - و از پادشاه غفران‌قباب والد بزرگوار آنحضرت بحضرت جهانباني جنت‌آشیاني (۲) اکتفا نموده سخن دراز نمي کنم - و حضرت والدهٔ ماجدهٔ آن قدسي‌نژاد را بحضرت مریم‌مکاني [که حضرت شاهنشاهي را

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] جنت‌آستاني -

این برگزیدهٔ الٰهی را بے شائبهٔ تکلّفات نثرپردازان نظم‌گستر فراهم آورم - تا حقّ عبودیّت و ارادت ولي نعمت‌گذارده باشم - و هم حقّے بر نورسانِ عالمِ شهود و آیندگانِ قوافلِ وجود ثابت گردانیده - هرچند هریکے ازین چهار چیز باعثِ قوي بود بر اقدامِ این امرِ رفیع‌قدر - امّا ازانجاکه مقصد بلند و همّت کوتاه بود این دولت میسّر نمیشد - و این امنیّت بحصول نمی پیوست - تا آنکه بر پیشگاهِ خاطرِ اخلاص‌مظاهر چنین‌جلوه دادند که درین شغلِ شگرف همچنانکه حقّ مخلوق میگذاري حقّ خالق نیز بجای می آري - اگرچه لوازمِ آدابِ ارادت و حقوقِ نعمت‌رسیدگی ادا میکني درمعنی بحمدِ خداي جهان‌آفرین قیام می‌نمائی - روزبروز این عزم مصمّم میشد - و اسبابِ نیکبختی آماده میگشت - تا آنکه از بارگاهِ افضال بخصوصِ تربیتِ این‌نظرکردهٔ خود و عمومِ مهربانیِ مستعدّانِ سعادت برین پیش‌قدمِ سالکانِ شاهراهِ ارادت نظر باخلاص - و واپسترینِ قوافلِ اربابِ سعادت نظر بعزِّ مراد - ابو الفضل بن مبارك که کلاهِ چهارترکیِ ارادت بر تارکِ دل مانده - و آستینِ هفت‌طرازِ عقیدت بر هژده هزار عالم‌افشانده - برتوِ اشارت تافت که سوانحِ احوالِ اقبال‌قرین و وقائعِ فتوحاتِ دولت‌افزاي مارا بخامهٔ صدق نگارش نماید - چگویم‌که این حکمِ نوشتنِ سرگذشت بود - یا بخشیدنِ همّت نگاشتن را اجازت فرمود - یا دل را سعادت بخشیده واقعه‌نویسِ جلائلِ آثار ساخت - یا زبانِ اعجمی را فصاحتِ گفتار کرامت کرد - بے نے سخن را بال و قلم را قدم بخشید - سروشِ غیب بود که از عالمِ بالا مژدهٔ جان‌بخش رسانید - یا ناموسِ اکبر که از پیشگاهِ جبروت تنزیلِ وحي نمود - لاجرم غایتِ تکاپوي و نهایتِ جست‌وجوي در جمع‌کردنِ حرائدِ احوالِ و صفائحِ واقعاتِ حضرتِ شاهنشاهی بجای آوردن گرفتم - و مدّتے از ملازمانِ درگاه و قدیمانِ این دودمانِ دولت از پیرانِ هوشمند راست‌گفتار و جوانانِ بیدارمغز درست‌کردار می‌پرسیدم و بقیدِ کتابت می در آوردم - و باطرافِ ممالک بجمعے که با خدمتِ قدیم درستی و راستی متیقّنِ بعضے - و مظنونِ برخے بود مناشیرِ عالي شرفِ صدور یافت که نقلِ مسوّدات و یادداشتهاي خودرا ببارگاهِ حضور فرستادند - هرچند این داعیهٔ سعادت‌افزا بتمام انجاح نیافته بود - و این آرزو بکمال انصرام نگرفته که حکمِ مجدّد از پیشگاهِ مقدّس لمعانِ ظهور داد - که فراهم آوردهائے که بتسوید رسیده باشد به بیاض برده بمسامعِ اجلال رساند - و انچه بعد ازین رقم‌پذیر شود ضمیمهٔ این کتابِ گرامی سازد - و آنچنان تفصیل که از دقائقِ حقائقِ احوال و جزئیّاتِ امور هیچ فروگذاشت نشود آنرا بهنگامِ فرصت حواله کند - بنابر حکمِ پادشاهي که ترجمانِ فرمانِ الٰهیست از اندیشهٔ که مکنونِ ضمیر بود باز آمده مسوّدات را ساده از آرایشِ نقش و نگارِ عبارت

---

(۲) نسخه [ح] انجام -

Digitized by Google

آسمان جلوهٔ زمین تمکین * صاحب عقل کل جلال الدین

نور خورشید ذات و ظل الله * گوهر تاج و تخت اکبر شاه

این جهان کهن ازو نو باد * کوکبش آفتاب پرتو باد

این تهیدست که از بی‌سرمایگی ستودن نه جایی نشست و نه پای ایستاد داشت بیمن این نیت درست و عزم جزم یکبارگی گنجور خزاین آفرین آفریننده شد - بوالعجب خزینه‌داری که از خرج نقد جمع افزاید و از جمع نقصان پذیرد - بدولت اخلاص کیمیاگر شدم - و خاطر مفلس را توانگر ساختم - دست نوال گشودم - و در خزینه گشادم - نیکبخت بودم دولتمند شدم - حرف‌سرا بودم ثناخوان گشتم - بر آستانهٔ مجاز در حقیقت گشودم - سادهلوح بودم نکته‌نگار شدم - در مراد که بر روی من فراز بود از گشایش ایزدی باز شد - سرافکندگی بسرافرازی بدل گشت - ناکردهٔ من بکرده مجری شد - و ناگفتهٔ من بگفته موثری گشت - از بارعام بدولتسرای خاص آورده من بیزبانرا زبان سخن سرائی بخشیده رخصت سخن فرمودند - خواستم پیش از شروع در مقصود چنانچه رسم پیشینیان هر طایفهٔ از طوائف عالمست که عنوان کتاب را بعد از سپاس ایزدی بدعای والانژادان قدسی و صاحبان نواصیص الهی که در شبستان عالم شمع هدایت و افاضت افروخته بنهانخانهٔ عدم فروزنده اند چه بطریق عموم و چه بآئین خصوص مزین گردانند این مجموعهٔ محامد ایزدی را نیز بران نمط پردازم - و دعای گروهی که در پیشگاه دریافت این کس ببزرگی و خداشناسی جا دارند بعبارتی که دل خواهد ادا نمایم - لیکن چون این بی‌بردهٔ حقیقت از راه مجاز میداند که اگر آشفته‌رائی در بارگاه سلطنت راه یافته سفارش سپهسالاران معرکه نماید و بوسیلهٔ خود خواهد که بگلزبیگی آن دولت را رحمت‌پذیر فرمانروای زمان گرداند هراینه بسفاهت یا جنون منسوب گردانند * شعر *

چه یارا مها را که رخشنده مه را * سفارش بخورشید انور نویسد

همین رفعت قدر او بس که خودرا * بران حضرت از ذره کمتر نویسد

در حضرتی که بزرگان نوازش‌یافتهٔ آن درگاه را رخصت خواهش نبخشیده اند - و قدرت سفارش مورچهٔ نداده از چون منی بر درمانده بل راه‌نیافته کجا سزد که برای برگزیدهای آن درگاه استدعای رحمت و تحیت نماید - و التماس مغفرت و رضوان کند - و اگر از نافهمیدگی زبان جرأت دراز سازد در عدالتگاه تمیز بچه نام نامزد شود - و در بازپرس انصاف بچه طعن مطعون گردد - بنابرآن خاطر ازین اندیشه باز آورده خود را آمادهٔ آن ساختم که اگر همت دستگیری کند و توفیق یاوری نماید احوال سعادت‌منوال پادشاه صورت و معنی پیشوای دین و دنیی را نگاشتهٔ کلک بیان گردانم - و صفات جمال و جلال و نعوت عظمت و کمال و بدائع بزم و غرائب رزم و شرائف عبادات و لطائف عادات

Digitized by Google

ابرِ دریابار - در رزمِ نصرت دریای خونخوار - در میدانِ جرأت سیفِ مسلول - در جولانِ جلادت رمحِ مصقول - دریای موجانگیزِ عالمِ عطا - سحابِ آتشبارِ نیسانِ وغا - انفاسش مجمرهگردانِ بزمِ روح - الطافش مروحهجنبانِ صبحِ فتوح - عدلش بر اعتدالِ فروردین از طبع خوردهانگیز - خُلقش بر نسیمِ اردیبهشت از خندهٔ لبریز - عنصرِ وجودش در فتحِ مغلقات مرتاضِ ممتحن - عقلِ سلیمش در کشفِ معضلات مستشارِ موتمن - ظاهرش فرِّ جمشیدی و شکوهِ فریدونی - باطنش دانشِ سقراطی و بینشِ فلاطونی - ظاهر و باطنش مرتاض - چشم و دلش با مبدأ فیّاض - دل‌را با زبان دمساز ساخته - وحدت را با کثرت انباز کرده - بیداریش در پاسِ نفس گذشته - همّتش پای بر هوا و هوس مانده - صدقِ معامله اش دکانچهٔ تلبیس و تدلیس برانداخته - عیارِ دانشش قلبِ زراندود از زر و گوهرآمود جدا ساخته - جلبابِ تجبّر بر مفارقِ غرایم دریده - طیلسانِ عفو بر تارکِ جرائم کشیده - شعشعهٔ جبروت از پیشانیِ عاطفتش لمعهٔ ظهور بیرون داده - بارقهٔ لطف از نوائر قهرش زبانهٔ نور برکشیده - صولتش جگرِ سنگینجانان گداخته - هیبتش زهرهٔ آهنینجگران آب ساخته - دلتنگیِ روزگار اثرے از گردِ ابرویش - گشادگیِ زمانه پرتوے از شگفتگیِ خُویش - دعایِ بقایش بزبانِ خرد و بزرگ مقام گرفته - مهر و وفایش بر دلِ برنا و پیر آرام یافته - بلندیِ نامش نامورانِ اکناف را پست کرده - تمکینِ دولتش سرانِ اقطاع را از دست برده - طنطنهٔ اقبالش گوشِ هوشِ سلاطینِ آفاق باز کرده - کوکبهٔ جلالش چشمِ اندیشهٔ ملوکِ طوایف فراز نموده - صیتِ بلندش در گنبدِ گردون پیچیده - آوازهٔ شکوهش کران تا کران رسیده - صلای عطایش از اقصای شش‌جهت گذشته - درگاهِ والایش موطنِ منتخبانِ هفت اقلیم گشته - دولتِ روزافزونش کارنامهٔ ازمان و ادوار شده - طالعِ همایونش دیباچهٔ سعادتِ ثابت و سیّار نموده * مثنوی *

آن شهنشاه آسمان‌پایه * چترِ اقبالش آسمان‌سایه
چمن‌آرای دانش و فرهنگ * پایه‌افزایِ افسر و اورنگ
تختِ قدرش بدولت ارزانی * شخصِ بختش گشاده‌پیشانی
حضرتش قبله‌گاهِ حق‌طلبان * رافتش چشمه‌سارِ تشنه‌لبان
زیرِ پا کرده از یک‌اندیشی * تختِ شاهی و نطعِ درویشی
نه فلک بر مرادِ او دوّار * هفت اختر بکارِ او سیّار
بزم‌سازِ زمان بهشیاری * پاسبانِ جهان به بیداری
مهر و کینش ببزم و رزم درون * جامِ لبریزده ز بادهٔ خون
بیمِ خاقان ز گرمیِ خویش * وهمِ قیصر ز چینِ ابرویش

Digitized by Google

فراخ‌حوصلگی و شمول مهربانی و عموم قدردانی و کمال ایزدشناسی این دو منصب گرانمایه که سررشتهٔ انتظام صورت و معنی است باین گره‌گشای کنوز خردمندی و کلیددار خزاین خداوندی عنایت شده - اگر وجود مقدس او این خاصیت بخشد هرآینه اندکے از بسیار از مکمن بطون بمامن ظهور آمده باشد - هیچ میدانی که این شعشعهٔ عالمگیر بنفس نورانی کیست و قدم میمنت‌پیرای که این سعادت بخشید - این بدولت نورانیت و حقانیت پادشاه عالم‌پناه زمان ماست - یعنی آن شهنشاه معارف‌سپاه - مظهر قدرت الٰهی - مورد کرامت نامتناهی - یگانهٔ درگاه صمدیت - مقرب بساط احدیت - گوهر معدن شاهنشاهی (1) - فص خاتم یداللهی (2) - فروغ خانهٔ گورکانی (3) - چراغ دودمان صاحبقرانی (4) - صاحب سریر بیچونی - وارث سریر همایونی - مخترع قواعد کشورستانی - غرهٔ ناصیهٔ صبح هدایت - قرهٔ باصرهٔ آفتاب ولایت - گرامی‌ساز گوهر آدم - ولیعهد نیر اعظم - انتخاب مجموعهٔ قضا و قدر - مقدمهٔ جنود فتح و ظفر - لب لباب امتزاج لیالی و ایام - زبدهٔ نتایج عناصر و اجرام - چشم جهان جود و افضال - خال رخسار سلطنت و اقبال - قوة الظهر شخص خلافت - مسرة الصدر عدل ورانت - فروزندهٔ گوهر بخت و بختیاری - فرازندهٔ پایهٔ تخت و تاجداری - قدردان جوهر خردمندان - قیمت‌شناس گوهر همت بلندان - گره‌گشای کار فروبستگان - مرهم‌بند ناسور دل خستگان - صاحبدل روشن‌رای - جان‌بخش جهان‌پیرای - روح مصور و عقل مجسم - عالم‌جان و جان عالم - روشن‌ضمیر حق‌بین - طریقت‌پسند حقیقت‌گزین - هشیار خرام دوام آگاهی - بیدارنشین تخت صبحگاهی - یکتای خلوت‌کدهٔ نور - نورافزای نهانخانهٔ حضور - عارف اطوار سُبُل - کامیاب صلح کل - مورد غرائب کرامات - صاحب اعالی مقامات - محرم اسرار سفیدی و سیاهی - مظهر حقائق کونی و الٰهی - بینای روابط تقئیدی و اطلاقی - دانای رموز انفسی و آفاقی - منهل متعطشان زلال وصال - مقصد متحیران طریق کمال - مظهر نکات شگرف و معارف گرامی - مورد علوم لدنی و رموز الهامی - محفل‌آرای سفر در وطن - شمع‌افروز خلوت در انجمن - زودرس دیرگیر - بسیاربخش اندک‌پذیر - دیده‌بان سفینهٔ کن‌مکن - سفینهٔ دریای بی‌سر و بن - دقیقه‌شناس حفظ مراتب - موی‌شکاف تقسیم رواتب - فرخنده‌رای خجسته‌منظر - فرخ‌طالع بلنداختر - بردبار گران‌سنگ - صاحب‌نر عالی‌فرهنگ - خردآرای بخردنواز - دوست‌پرور دشمن‌گداز - ملک‌گیر عالم‌آرای - عدوبند کشورگشای - صاعد ارایک عظمت و جلال - رافع وساید حشمت و اقبال - پاسبان دولت و دین - نگاهدار تخت و نگین - طرازندهٔ هفت‌اقلیم - برازندهٔ تخت و دیهیم - شهسوار صف‌شکن - شاهباز شیرافکن - مجاهد میدان جهاد اکبر - مبارز جولان هفت کشور - مشید بنیان سلطنت و ریاست - موسس ارکان تربیت و سیاست - معتصم عروهٔ وثقی عقل کامل - مستوثق حبل متین عدل شامل - در روی بزمگاه تمام‌نظر - در دل رزمگاه تمام‌جگر - در بزم عشرت

Digitized by Google

خانهٔ معاني و بزم‌افروزِ شبستانِ حقائق شده محرمِ خلوتکدهٔ شهود و انیسِ صفوتسرای وحدت گشته ببختِ بیدار بر تختِ اقبال نشیند - و فرمانروائیِ صورت و معني و عقده‌گشائیِ ظاهرو باطن بدو تفویض یابد - چنانچه طرازندهٔ اورنگِ شاهی - و فرازندهٔ لوای ظلّ اللّهیِ زمانِ مسعودِ ماست که مجموعهٔ نقشبندانِ فهم و خرد - بل کارنامهٔ صنعتگرانِ ازل و ابد است - با چنین اسبابِ فراوانِ حمدِ حقیقی که تو داري چگونه درین تکاپو سرگردان ماندهٔ - از شنیدنِ این پیامِ روح‌پرور صبحِ دولت دمید - سرمایهٔ سعادتِ جاوید میسّر شد - دیدهٔ امّید روشن گشت - عالمِ صورت رواج گرفت - ملکِ معنی ابتهاج یافت - دامنِ مقصود بدست افتاد چهرهٔ مطلوب در نظر آمد *

سبحان‌اللّه این چه سّریست بدیع که در کتابهای روزگار سپاسِ دادارِ پاک برای زیورِ کتاب می‌آرند و درینجا کتاب را برای ثنای ایزدِ جان‌آفرین می آرایند - در صحائفِ جهانیان حمد را بطفیلِ مقصود بر زبان میرانند و درین شگرفنامه مقصود را بطفیلِ ستایش مینگارند - در روشِ قدیم ستایشِ حضرتِ معبود گفتار بود - و درین تازه بارگاه خردشاهراه ثناخوانی کردار است - سوابق در محامدِ الٰهي بسخن التجا می بردند - و درین دیباجهٔ بدیع‌رقم بانسانِ کامل که پادشاهِ حق‌پرست است پناه مي برند - یعنی آن خدیوِ جهان که بدولتِ خداجوئي و خدایابیِ او نقاب از میانِ ظاهر و باطن برخاست - و در فرقهٔ اربابِ تجرّد و اصحابِ تعلّق محبّت پدید آمد - و حجاب از پیشِ صورت و معني مرتفع گشت - غفلت که راهِ مخالفتِ هشیاری میرفت باز آمده از ملازمانِ شعور است - تقلید که از اقلیمِ تحقیق برآمده شورانگیزی میکرد امروز طیلسانِ تحقیق بر دوش گرفته از مسترشدانِ درگاه است - خودپرستیِ کورباطن که خداپرستی گذاشته خلق‌پرستی کردے - چشمِ بینا یافته سرافکنده و شرمنده بعبادتگاهِ ایزدپرستی درآمد - حسد ناتوان‌بین که بادِ ماخولیا در سر و سودای جنون در دماغ داشته با دادارِ داناي توانا دم منازعت میزد خردِ رهنمائی حاصل کرده از گروهِ مستغفرانِ درگاهِ عظمت و طبقهٔ مساعدانِ جنودِ دولتست - دردِ طلب که صحتِ ابدي همان تواند بود از لنگی به پیکی آمده هم مقصودی و هم قاصدی مینماید - و چرا چنین نباشد که درین زمانِ دانش‌افزا چراغِ شبستانِ عالم - فروغِ دودمانِ آدم - پرده‌برانداز اسرارِ غیبی - چهره‌گشای صورِ بےعیبی است - و چگونه این در نظرِ هوشمندانِ دوربین بعید باشد که ناظمِ آدابِ شهنشاهی - قاسمِ ارزاقِ بندگانِ الٰهی - باریک‌بینِ دقایقِ موشکافی - صاحب‌عیارِ جواهرِ صرّافیست - تا در عالمِ وجود پیشوائیِ اربابِ تجرّد که ولایتش خوانند و مقتدائیِ اصحابِ تعلّق که سلطنتش نامند جدا جدا بود - درمیانِ بنی‌نوع کشاکشِ اختلافِ بواطن را سراسیمه داشت - امروز که از بلندیابی و پیش‌بینی و

Digitized by Google

مراد از حمد آنست که این نفسِ سپاس‌دوستِ خودآرای خودفروش را بر آستانِ بندگي در پایهٔ نیاز و مرافکندگي داشته از طاقِ نظرِ خودبینِ خویش افکند - تا معنیِ بیچارگیِ او بصورتِ نیازمندي آراسته شود - و ظاهر و باطنِ او بفروتنی و بےسرمایگی پیرایه گیرد - تا شایستگیِ کنارِ مقصود را سزد - و بحمدِ دادارِ جان‌آفرین گراید - و چون این متاعِ سپاس‌گذاري در بنگاهِ بشري فراوان - علی الخصوص در معامله‌جای این راقم بےاندازه است چرا از حمدِ ایزدي باز مانم - و از شکرِ سرمدی تقاعد کنم - همان بهتر که از آفتِ مکراندوزیِ این خودسرای برآمده خود را آمادهٔ سپاسِ بلنداساس گردانم - ازانجاکه مقصد بلند بود - و مطلب ارجمند - زبانِ سخن‌ساز را دل رخصت نمیداد - و دلِ معامله‌فهم از حیرت سر بر نمی‌آورد - نه فطرت میگذاشت که مثلِ نادانانِ هنگامهٔ تقلید بدستیاریِ حرف و صوت در پیشگاهِ ثناخوانیِ خداوندی جلّ جلاله درآمده باستعاراتِ مستعار و عباراتِ مبتذل خرسند گردد - و نه همّتِ سپاس‌دوست راضی میشد که مثلِ دانایانِ کم‌حوصله دل از جست‌وجوی او بازداشته لب از گفت‌وگوي او بربندد - و بیک اقرارِ ناقص که در معامله بخلافِ آن طریقِ مستمر دارد عجز را نموده خود را از نیک‌اندیشانِ راست‌گوي ظاهر کند - زمانے دراز درین اندیشه ماندم نه سرِ خروشیدن بود - و نه دماغِ خموشیدن که ناگاه از خرد که فروغِ هستی اوست[۳] درے از روشنائي گشودند - و دلِ هرزه‌گرد را گردنِ امّید بکمندِ مقصود بسته آمد - پیامِ آگهی بگوشِ توفیق رسید که ای نقش‌طرازِ نگارستانِ معنی کتاب تصنیف نمیکني که دیباچه را بحمد آرایش دهی - حالِ فرمانروای زمین و زمان - گوهرِ تاجِ پادشاهان مینوبسي و سپاسِ ایزدي بتحریر میرود - و نیایشِ خدای بتصویر مي‌آید - حمد را حمد نمي باید - چه مصنوعاتِ صانعِ بر کمال حمدیست از دادارِ پاک که بزبانِ بیزباني ادا شده - آگاه‌دلانِ آبادباطن را بدریافتِ این پذیرایی نورِ مطلق میگرداند - و بسایهٔ بلندپایهٔ حامدیّت که بالذّات منصبِ والاي بزرگ‌نهادِ وجوبِ وجود است میرساند - و پیداست که در عالمِ عنصر عظیم‌تر اثرے و شریف‌تر گوهرے از وجودِ گرامیِ پادشاهانِ والشکوه که سرانجامِ نظامِ ظاهرِ عالم وابسته بدستیاریِ همّتِ قدسي اعتصامِ ایشانست نشان نداده اند - و یقین که جهانے به تنے سپردن - و مهمّ عالمے بشخصے گذاشتن جهانِ معني درو نهادنست بلکه جانِ جهانِ معنی ساختن - خصوصاً گیتي‌آرائے که آهنگِ دریافتِ شمایمِ نسایم بهارستانِ معنوی داشته بر سریرِ کامروائي سربلند باشد - سیّما خدیوِ زمانے که باین دو حالتِ شگرف از سرچشمهٔ باطن سیراب‌دل و شاداب‌خاطر شود - خاصه آن قبله‌گاهِ خداآگاهان که بتائیدِ ایزدي ازین مراتب فراتر شده رنگ‌آمیزِ نگارین

---

(۳) نسخهٔ [ب ز] ازوست -

Digitized by Google

ادراکِ مخزوناتِ او نهد- اورا در معرضِ ستایشِ آفریدگار درآمدن چگونه سزد - بارنایافته را از خلوتسرای سلطان سخن‌گفتن خودرا در مضحکهٔ انام انداختن -و سخرهٔ هنگامهٔ عوام ساختن است -

* مثنوي *

پای‌سخن راکه دراز است دست * سنگِ سراپردهٔ تو سر شکست

گرچه سخن فربه و جان‌پرور است * چونکه بخوانِ تو رسد لاغر است

ای برتر از کرسیِ عقول و اوهام - و ای والاتر از ساحتِ عناصر و اجرام چون معرفتِ ذات و صفات نبخشیدی معلوم شدکه سپاسداری بر همّتِ ما لازم نکردی - و چون نعمتِ بےمنتها عنایت نکردي مفهوم‌شدکه بر ذمّتِ ما شکرگذاري واجب‌نفرمودی-چون‌درِ گفتار بسته دیدم درگاهِ کردارگشوده‌یافتم- بخود بیخود گفتم که اگر توانائیِ سخن‌سرائی نداري و بادپیمائي نمی‌تواني کرد آزرده مباش - که این طریقِ چرب‌زبانانِ تهیدست است که لفظ را بفریبِ دلّالگي ببهای معني فروشند - حمدے که از روی فرمانِ جهان‌مطاعِ سلطانِ خرد بر ذمّتِ گرامي خانوادهٔ امکاني واجب شمرند آنست که گوهرِ شب‌تابِ خرد را که از بخششهای مهین مدبّرِ فیّاضست چراغِ روشنائي ساخته در رفت‌وروبِ عرصهٔ باطن و ظاهر کوشند - اگر منتظمانِ کارگاهِ قضا و قدر فردے از افرادِ بنی‌آدم را در لباسِ تجرّد و تنهائي داشته اند نخستین کمرِ همّت در اصلاحِ خود بندد -آنگاه در فلاحِ دیگران کوشش نماید- و اگر بجانبِ جمعیّت‌آبادِ تعلّق و تکثّر که در سلسلهٔ نظامِ کون و فساد ازان‌هم گزیر نیست آورده اند اگر فرمانروا ست اصلاحِ دیگرانرا بر اصلاحِ خود مقدّم دارد که مقصود از شباني پاسبانیِ رمه است - و غرض از سلطاني نگاهبانیِ همه - و اگر فرمانبردار است نخستین بر اوامرِ مَنْ لَهُ الامر اقدام نماید- پس نهانخانهٔ دلِ خودرا از غبارِ خواهشِ گران‌پای و خشم سبک‌سر پاک سازد - تا باین زیست و رفتار بستایشِ دادارِ بیچون و پروردگارِ درون و بیرون متخلّق و متحقّق گردد *

چون میانِ من و دل سخن بایدنجا رسید عقلِ سرگردانرا منزل از دور نمود - اندیشه را وقت بقدرے خوش شد - خاطرِ حیرت‌زده اگرچه از دشواري و درازیِ راه آزردگي‌داشت اما از آهنگِ سازِ راه و نویدِ وصول خوشوقت گشته‌بود که ناگاه دلِ دوربین را باز پای اندیشه بسنگ آمد که مقصود از ستایشِ الٰهي نه آنست که صفاتِ کمالِ اورا دریابد - و آنرا بدرگاهِ او نسبت دهد - یا نعمتهای بےانتهاي قدم را در شمار آورد- و در برابرِ آن متاعِ ستودگیِ حدوث‌آلودِ خودرا پیش کشد - تا این را از حوصلهٔ بشري برتر داند و از پس‌ماندگانِ پیشگاهِ سپاس‌گذاري باشد - یا آنکه خویشتن‌آرائیِ خود را ثناخوانیِ الٰهي نام نهد - و از تاریکیِ راه و باریکیِ مقصود افکارخاطرگردد - و طبعِ حیله‌جوی این را غنیمت دانسته از حمد بازماند - و آغاز درانچه حیله‌سازِ وقت آنرا مقصود وا نموده است نماید - بلکه

Digitized by Google

جان و تن‌آفرین - هم آغاز را پایهٔ سرفرازی - و هم انجام را پیرایهٔ دلنوازي - هم قافله‌سالارِ سخنوران و هم شهریارِ سخنوري - چراغِ کلبهٔ تاریک‌نشینان - انیسِ وحدتسرای خلوت‌گزینان - دردافزاي باطنِ مشتاقانِ کوی خداجوئي - مرهم‌بندِ ناسورِ خسته‌درونان کنجِ ناشکیبائي - نوشداروي شورابه‌نوشانِ اشکِ حسرت - مومیائیِ شکسته‌دلانِ زاویهٔ خاموشي - رزم‌آرای دلاورانِ هنگامهٔ عشق - بزم‌افروزِ معشوق‌مزاجانِ بارگاهِ اطمینان - تشنه‌لبانِ دریافت را استسقابخش - گرسنه‌دلانِ بادیهٔ جویائي را جوع‌افزا - ازینجاست که خردپرورانِ بیداردل با همه سراسیمگیِ شوق و بے‌آرامیِ شغف دستِ فکرت از دامنِ موجِ کبریا کوتاه داشته تشنه‌لب و آبله‌پای هزاران جوش و خروش دروخورده مهرِ خموشي برلب‌نهاده اند - و بدستیاریِ انصاف پای‌ادب دردامنِ عجز پیچیده در انچه شایانیِ آنرا از عطیّه‌خانهٔ تقدیر نداده باشند شروع نکرده‌اند * شعر *

راهِ کمالِ ترا حرف و نقط ریگِ دشت * عالمِ علمِ ترا شهرِ سخن روستا

بر درت اندیشه را شحنهٔ غیرت زند * لطمهٔ حیرت برو سیلیِ جهل از قفا

یعنی سپاسِ ایزدِ بیچون از احاطهٔ امکان بیرونست - و ستایشِ خداوندِ بیهمال از احصای اکوان افزون -

* مثنوی *

حدیث انجا که از یزدان‌شناسیست * سپاس‌اندیشیٔ ما ناسپاسیست

تو جرأت بین که همت میزند جوش * که گیرد قطره دریا را در آغوش

نه پنداری که حرفش در کتابست * که این حرفِ کتان و ماهتابست

سخن را چند باشي محمل‌آرای (۲) * بدست‌آویزِ عجز اینجا بنه پای

هرگاه زمینیانرا باآسمانیان رابطهٔ مناسبت مفقود - و خاکیانرا با افلاکیان راهِ سخن مسدود باشد مکانیانرا بلامکانیان چه نسبت خواهدبود - تا حصّهٔ مِن ذرّهٔ خاک‌نشین با نسبتِ آفتابِ عالمتابِ قدس چه باشد - محبوسِ مطمورهٔ امکان و حدوث را ببادیه‌پیمائیِ عرصهٔ وجوب و قدم چه حد و کدام یارا - ذرّهٔ سرگشتهٔ بےسروپا را در شعشعهٔ نیّرِ جهان‌افروز بجز هواداري چه بهره - و قطرهٔ شبنم را با بحرِ زخّار و ابرِ مدرار بجز لافِ خشک‌لبي چه نصیبه - هیهات اگر ذرّه ازان فروغ‌بخشِ انجمنِ هستي‌گوید اگرچه اورا نمیشناسد و اورا نمی‌گوید امّا ازو میگوید - و اورا میجوید - لیکن تنگنای ظلمت را با ساحتِ نور چه‌نسبت - و عدمِ مطلق را باوجودِ بحت چه مناسبت - آفریده هرگاه از آفریننده کامیابِ شناسائي نتواند شد تا دمے چند در هوای ثنای بدائعِ مکنوناتِ او زند - یا قدمے چند در صحرای

---

(۲) نسخهٔ [۱] محفل‌آرای -

Digitized by Google

بسم الله الرحمن الرحیم

الله اکبر این چه دریافتیست ژرف - و شناختیست شگرف که حقیقت‌پذیران دقیقه‌رس و روشن‌ضمیران صبح‌نفس که باریک‌بینان جداول آفرینش و پرکارگشایان لوحهٔ دانش و بینش اند در ترکیب عنصری و پیکر هیولانی نقدے گرانمایه و گوهرے والاطبع که درکالبد قیمت نگنجد - و میزان قیاس برنسنجد - و بمکیال گفت درنیاید - و از مقیاس اندیشه بیرون باشد غیر از سخن که نسیمیست متحرک و هوائے متموج نیافته اند - و چرا چنین نباشدکه سرانجام دارالملک معنی بے دستیاری آن امکان نپذیرد و معموری خراب‌آباد صورت بے مددگاری آن در اندیشه نگذرد * مثنوی *

این چه سخن بود که شد آشکار * پرده برانداخت ز هرده هزار

نیست درین بزم بسرمستیش * نیست حریفے بزبردستیش

کارگشا اوست درین کارگاه * صدرنشین اوست درین بارگاه

هرچه درآمد بدل اهل هوش * دل‌بزبان‌گفت و زبان زد بگوش

از در دل هم بدر دل رهش * ناطقه و سامعه جولانگهش

ماه سخن را برصدگاه هوش * مشرق و مغرب‌ززبانست‌وگوش

چنانچه بپایهٔ والای آن بنردبان آسمان نتوان رسید بپای بادپیمای خرد در بیدای ناپیدای طبیعت آن قدم نتوان زد - آتشی مزاجیست بادنهاد - خاکی طبیعتے است آب‌نما - منبعش آتشکدهٔ دل - اوج پروازش نزهتگاه(۱) هوا - گرمی بازارش بآب - آرامگاهش صفحهٔ خاک - مرتبه‌شناسان صفوف عزت فراخور دید و دریافت خود چنانچه سیه‌سالار انجمن معنی بل خلف‌الصدق دل دانستند - موبد موبدان دانش آتشکدهٔ خاطر بل ابوالآبای ضمیر انگاشتند - خاصه سخنے که زیب فهرست نسخهٔ مفاخر و زینت دیباجهٔ مجموعهٔ معالی باشد یعنی مدح کدخدای آسمان و زمین و حمد دادار

---

(۱) نسخهٔ [ز] بزمگاه -

Digitized by Google

توجه موکب مقدس حضرت جهانباني
باطفای نایرهٔ فتنهٔ میرزا کامران بار دیگر ۳۰۸
نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشیاني بتسکین شورش میرزا کامران
باردیگر و شهادت میرزا هندال — — ۳۱۱
اختصاص ولایت غزنین بحضرت
شاهنشاهي و ارتفاع منزلت بعضے
مستعدان دولت بخدمت والا — — ۳۱۵
عزیمت حضرت جهانباني جنت آشیاني
از بهسود بر سر قبائل افغانان که کمینگاه
فتنهٔ میرزا کامران بود و فرار او بهندوستان ۳۱۹
توجه حضرت شاهنشاهي بغزنین و آن
سرزمین را بنزول اجلال ارتفاع آماني
بخشیدن — — — — — — ۳۲۱
نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشیاني به بنگش و تادیب
گردن کشان و لوای عزیمت افراختن
بهندوستان و بدست آوردن میرزا کامران
و مراجعت بکابل و دیگر سوانح — — ۳۲۳
توجه موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشیاني بقندهار و مراجعت
بدولت و اقبال — — — — — — ۳۳۲
مجملے از سوانح و حوادث هندوستان که
در ایام هرج و مرج روی نمود — — ۳۳۶
احوال هیمو — — — — — — ۳۳۷
یورش جهانگشای حضرت جهانباني جنت
آشیاني بتسخیر هندوستان و فتح آن
بمیامن دولت روز افزون شاهنشاهي — ۳۴۰
ظهور کرامت علیا و بشارت عظمی از حضرت
شاهنشاهي و دیگر سوانح اقبال — — ۳۴۷
نهضت رایات جهانتاب حضرت شاهنشاهي
بصوب پنجاب بموجب امر عالی حضرت
جهانباني جنت اشیاني — — — ۳۵۵
ذکر تتمهٔ احوال سعادت منوال حضرت
جهانباني جنت آشیاني و شرح بعضے
از جلائل مخترعات و قوانین آنحضرت ۳۵۶
پرتو انداختن سفر عالم تقدس بر مرآت
باطن حضرت جهانباني جنت آشیاني
و مسافر شدن بآن عالم — — — — ۳۶۲
سوانح دولت افزای حضرت شاهنشاهي
از هنگام توجه بصوب پنجاب تا وقت
جلوس مقدس — — — — — ۳۶۶

Digitized by Google

و مراجعت بعد از محاربت و سوانح
عبرت افزا که بعد ازان وقوع یافته — ۱۶۲
رسیدن نوید ولادت مسعود حضرت
شاهنشاهي بحضرت جهانباني جنت
آشياني و تتمهٔ سخن — — — ۱۸۳
ظهور خارق عادت از حضرت شاهنشاهي
که عنوان کرامات و دیباجهٔ مقامات
تواند بود در ماه هشتم از شرف ولادت — ۱۸۶
توجه موکب حضرت جهانباني جنت
آشياني بقندهار و از انحدود سفر حجاز
گزیدن و آهنگ عراق کشیدن — — ۱۸۸
ذکر مجملے از احوال خسران مآل شیر خان ۱۹۵
ذکر مجملے از احوال میرزا حیدر — ۱۹۶
ذکر مجملے از احوال میرزا کامران — ۱۹۹
نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشياني بخراسان و عراق و آنچه
درین سفر روی نمود — — — — ۲۰۲
فرمان شاه طهماسپ بحاکم خراسان — ۲۰۶
مراجعت موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشياني از عراق و آمدن حضرت
شاهنشاهي از قندهار بکابل — — — ۲۲۴
غلبهٔ حضرت شاهنشاهي درکشتي گرفتن
با ابراهیم میرزا و بدستیاری بخت
نقارهٔ اقبال نواختن — — — — ۲۲۶
وصول موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشياني بگرم سیر و فتح قلعهٔ بست ۲۲۷
رسیدن موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشياني بقندهار و محاصره کردن
و فتح نمودن — — — — — — ۲۲۸
نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشياني از قندهار بتسخیر کابل
و فتح آن ممالک — — — — — ۲۳۸
آرایش جشن دولت پیرای خننه سور
حضرت شاهنشاهي و آئین بستن بآئین
اقبال و ظهور خارق عادت ازان نونهال
بوستان دولت — — — — — — ۲۵۶
نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشياني بتسخیر بدخشان و فتح
آن ولایت و آنچه دران ایام روی نمود ۲۵۰
پرده‌گشائی اسرار حکمت در گرد فتنه
انگیختن میرزا کامران و تسلط او برکابل ۲۵۵
نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشياني از بدخشان بکابل
و محاصرهٔ آن — — — — — — ۲۶۰
ظهور کرامت علیا از حضرت شاهنشاهي
و فتح کابل — — — — — — ۲۶۵
مکتب نشستن حضرت شاهنشاهي
و دیگر وقائع که دران ایام روی نمود — ۲۷۰
نهضت موکب جهانگشای حضرت
جهانباني جنت آشياني ببدخشان
و بفتح و فیروزي رجوع بکابل — — ۲۷۳
نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشياني ازکابل ببلخ و رجوع عالي
از بے اتفاقی میرزا کامران و نفاق
امرا بکابل — — — — — — ۲۸۵
نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشياني از کابل و محاربه بمیرزا
کامران و دیگر وقائع عبرت افزای — ۲۹۴
معاودت موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشياني از بدخشان و محاربه
با میرزا کامران و قرین فتح نزول اقبال بکابل ۳۰۲
اختصاص یافتن موضع چرخ بحضرت
شاهنشاهي و تفاؤل نمودن دوربینان
بساط آگاهي — — — — — — ۳۰۶

Digitized by Google

قیان — — — — — — — — ایضاً
تیمورتاش — — — — — — — ۶۳
منکلي خواجه — — — — — — ایضا
یلدوز خان — — — — — — — ایضا
جویینه بهادر — — — — — — ۶۴
حضرت عصمت قباب قدسي نقاب
آلنقوا — — — — — — — — ایضا
بوزنجر قاآن — — — — — — ۶۷
بوقا خان — — — — — — — ایضا
قوتمین خان — — — — — — ایضا
قایدوخان — — — — — — — ایضا
بایسنغرخان — — — — — — ۶۸
تومنه خان — — — — — — ایضا
قاچولي بهادر — — — — — ایضا
ایردمچي برلاس — — — — — ۷۱
موغو چیجن — — — — — — ایضا
قرا چار نویان — — — — — ۷۲
ایجل نویان — — — — — — ۷۶
امیر ایلنگر خان — — — — — ایضا
امیر برکل — — — — — — ۷۷
امیر طراغای — — — — — ایضا
صاحبقران اعظم ثالث القطبین قطب الدنیا
والدین امیر تیمور گورکان — — — ایضا
جلال الدین میرانشاه — — — — ۸۱
سلطان محمد میرزا — — — — — ۸۲
سلطان ابوسعید میرزا — — — — ایضا
عمر شیخ میرزا — — — — — ۸۳
حضرت گیتي ستاني فردوس مکاني
ظهیر الدین محمد بابر پادشاه غازي ۸۶
محاربهٔ حضرت گیتي ستاني فردوس
مکاني با سلطان ابراهیم و ترتیب
صفوف نبرد — — — — — — ۹۵
کنکاش نمودن حضرت گیتي ستاني
و گرفتن حضرت جهانباني یورش
شرق رویه بر ذمهٔ اخلاص خود — — ۱۰۲
ذکر بعضے از سوانح این سال سعادت اتصال
و خبر طغیان رانا سانکا و وصول حضرت
جهانباني بحضرت گیتي ستاني ۱۰۴
مصاف نمودن حضرت گیتي ستاني
فردوس مکاني برانا سانکا و رایات فتح
افراختن — — — — — — — ۱۰۵
رخصت حضرت جهانباني بکابل و بدخشان
و نهضت موکب جهان نورد حضرت
گیتي ستاني بمستقر خلافت — — ۱۱۱
حضرت جهانباني جنت آشیاني
نصیر الدین محمد همایون پادشاه غازي ۱۲۰
ذکر آمدن میرزا کامران از کابل به پنجاب ۱۲۴
نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشیاني بتسخیر بنگاله و فسخ
عزیمت و مراجعت بمستقر خلافت — ۱۲۶
ذکر نهضت حضرت جهانباني جنت آشیاني
بتسخیر گجرات و شکست سلطان بهادر
و فتح آن ممالک — — — — — ۱۳۰
گذاشتن میرزا عسکري گجرات را بخیال
نامد — — — — — — — ۱۴۲
نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشیاني به تسخیر بنگاله و فتح آن
ممالک و مراجعت بمستقر خلافت و آنچه
درین میان روی نمود — — — — ۱۴۷
ذکر احوال شیر خان — — — — ایضا
گرفتن شیر خان قلعهٔ رهتاس را — — ۱۵۳
توجه موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشیاني از دار الخلافهٔ آگره بصوب
ممالک شرقیه بدفع فتنهٔ شیر خان

Digitized by Google

فهرست دفتر اول از اکبرنامه

(اذکار)	(صفحات)
ذکر بعضی بشارت غیبی اشارت قدسی که پیش از ولادت با سعادت حضرت شاهنشاهی ظهور یافته — — —	۱۱
ذکر طلوع نیّر اعظم و سطوع سعد اکبر از سمای سعادت یعنی ولادت حضرت شاهنشاهی ظل الهی — — — —	۱۷
ذکر صورت زایچهٔ مسعود که در وقت ولادت اشرف بموجب ارتفاع اصطرلاب یونانی ثبت یافته بود — — —	۲۳
تصویر زایچهٔ طالع آسمان پیرای حضرت شاهنشاهی و مجملی از احکام بطرز اختر شناسان هندوستان — — —	۲۷
ذکر زایچهٔ سعادت ارقام که علامة الزمانی عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی استخراج نموده — — — —	۳۱
شرح احکام این زایچهٔ بدیعه که هیکل بازوی انجم و افلاک و تعویذ تارک قرون و ادوار است — — — —	۳۶
صورت زایچهٔ اقدس منقول از خط مولانا الیاس اردبیلی موافق زیج ایلخانی —	۴۰
بیان حکمت در اختلاف میان حکمای یونان و منجمان هندوستان در طالع مسعود حضرت شاهنشاهی — — — —	۴۱
تصویر اسامی گرامی دایهای سعادت پیرای و قوابل روحانی قوالب حضرت شاهنشاهی — — — — —	۴۳
ذکر بعضی از تواریخ بدیعهٔ ولادت سعادت پیرای حضرت شاهنشاهی —	۴۷
شکرگذاری مولف این شکرف نامه ابوالفضل بر دریافت زمان سلطنت و دوام ملازمت حضرت شاهنشاهی — — — —	ایضا
ترتیب انساب معالی القاب و تنسیق اسامی گرامی آبای کرام حضرت شاهنشاهی — — — — —	۴۸
ذکر احوال آدم علیه السلام — — —	۵۲
شیث علیه السلام — — — — —	۵۳
انوش — — — — — —	۵۴
قینان — — — — — — —	ایضا
مهلائیل — — — — — — —	ایضا
یرد — — — — — — —	۵۵
اخنوخ — — — — — — —	ایضا
متوشلخ — — — — — — —	۵۶
لمک — — — — — — —	۵۷
نوح — — — — — — —	ایضا
ترک — — — — — — —	۵۹
النجه خان — — — — — —	ایضا
دیب باقوی — — — — — —	ایضا
کیوک خان — — — — — —	ایضا
النجه خان — — — — — —	ایضا
مغل خان — — — — — —	۶۰
قرا خان — — — — — —	ایضا
اغورخان — — — — — —	ایضا
کن خان — — — — — —	۶۱
آی خان — — — — — —	ایضا
یلدوز خان — — — — — —	ایضا
منگلی خان — — — — — —	۶۲
تنگیز خان — — — — — —	ایضا
ایلخان — — — — — —	ایضا

Digitized by Google

فورت ولیم کالج - بسیار محو و اثبات از کاتب دران راه یافته - تاریخ اتمام کتابت دران مندرج نیست اما بعد سال هفدهم در صفحهٔ (۶۳۲) تاریخی از کاتب مرقوم است - و آن چنین است در دار الخلافهٔ شاهجهان آباد بتاریخ دوم شهر صفر المظفر سنه هجري ۱۲۰۶ یک هزار و دو صد و شش موافق سنه ۳۴ شاه عالم صورت اتمام و طرز اختتام پذیرفت *

(ب) این نسخه ناقص است تا آخر سال هفدهم - ایضا ازان فورت ولیم کالج - در اغلاط بد تر از اولین - در آخر این عبارت مرقوم است - روز شنبه تاریخ سیوم شهر رمضان المبارک سنه ۹ (همین صورت) از جلوس والا *

(ج) ایضا تا آخر سال هفدهم - ازان فورت ولیم کالج - فی الجمله صحیح است - تاریخ کتابتش نامعلوم *

(د) ایضا تا آخر سال هفدهم - از کتبخانهٔ دهلي ست - فی الجمله صحتے دارد - تاریخ کتابتش نا معلوم *

(ه) ایضا تا آخر سال هفدهم - ازان ایشیاتک سوسایٹی کلکته - از اغلاط پر - تاریخ کتابتش مرقوم نیست *

(و) ایضا تا آخر سال هفدهم - ازان عالیجناب مولوي کبیر الدین احمد صاحب مالک مطبع اردو گائیڈ شاعت فیوضه - اغلاط بسیار دارد - نه ورق قبل از اتمام تاریخ کتابتش چنین آورده - بتاریخ غرهٔ ربیع الثاني سنه ۴۶ چهل و شش جلوس صاحبقراني اورنگ زیب پادشاه غازي راقم الحروف شیخ مصطفی انصاري - حسب اشارهٔ میر عطاء الله کشمیري تحریر یافت *

(ز) این نسخه مطبوعهٔ سنگي ست - تا آخر سال چهل و ششم - اغلاط بسیار دارد - چنانچه پیشتر ایمائے بدان رفته - تاریخ طبعش پانزدهم شهر صفر سنه ۱۲۸۴ هجري *

(ح) این نسخه تا آخر سال هفدهم است - از کتبخانهٔ دهلي - اگرچه دفتر اول در صحت یکتائي دارد - اما از ابتدای دفتر دوم محو و اثباتے راه یافته - تاریخ کتابتش نامعلوم *

(ط) ایضا تا آخر سال هفدهم - از کتبخانهٔ دهلي - اغلاط درو بے پایان - در آخر چنین مکتوب است - بتاریخ چهاردهم شهر ربیع الاول سنه ۹ (همین صورت) جلوس اکبر پادشاه غازي *

(ي) این نسخه تا آخر سال بیست و چهارم دارد - اما دفتر اول ندارد - از کتبخانهٔ دهلي فی الجمله صحیح است - در آخر چنین مکتوب است - هفتم جمادی الاول سنه ۱۱۰۷ - فقط *

* اللطیف الاثیم - عبد الرحیم *

Digitized by Google

ملجای ارباب تدریس و تعلیم - ماوای اصحاب تعظیم و تفخیم - فرد افراد الزّمن - الصّاحب پیچ بلخمن - حاکم المدرسة الکلکتیّة العالیه - الذي ما نال احد ممّن سبقوا من الحکّام الماضیه ما ناله من فضائل جلیلة جلیّة - و شمائل جمیلة مرضیّة * بیت *

* و هذا و ان کان الاخیر زمانه * لآتٍ بما لم تستطعه الاوائل *

لا زالت سحب اعطاءه ممطرة - و نخل اجداءه مثمرة - و شوارق الطافه طالعة - و بوارق اعطافه لامعة و ریاض افادته ناضرة - و اقمار افاضته باهرة - الی یوم الآخرة) زیورِ طبع مي پوشد *

دانستني ست که نزدِ مصحّح ده نسخهٔ اکبرنامه (که موسوم به آ ب ج د ه و ز ح ط ي است - و تفصیلش بذیلِ این دیباجه رقم پذیر میشود) موجود است - امّا همگي نسخها قلمي اند - سوای نسخهٔ ز که مطبوع است - و لیکن سنگي - که آن هم حکمِ قلمي دارد و آن همان است که قبیل ازین کیفیتِ طبعش بمعرضِ بیان آمده - و معلوم است که قلمي نسخها مملو از اغلاط مي‌باشند - که کاتبانِ ساده لوح را نظر بر حسنِ صوري ست - که عبارت از خطِّ خوب است - نه بر حسنِ معنوي - که عبارت از عبارتِ نیک و صحّت - و بالجمله باعانتِ این نسخهای دهگانه در تصحیحِ آن سعيِ بے حد و مر و جهدِ بیشتر از بیشتر (که مزیدے بران متصوّر نیست) بکار مي‌رود *

دیگر بوضوح پیوندد که جزوِ اوّل و دوم (یعنے بیست و چهار فارم) از اوّلین دفترِ این کتاب بتصحیحِ ماهرِ اسرارِ خفي و جلي المرحوم مولوي آغا احمدعلي (سقاه الله من عین تسنیم - وادخله جنة النّعیم) چاپ شده بود که مولوي مومی الیه داعیِ حق را لبّیک گفتند - باقي بتصحیحِ الرّاجي الی رحمة ربّه الکریم - العاصي عبد الرّحیم - و بحسنِ تائیدِ ملازمانِ جناب پرنسپل صاحب بهادر ممدوح در تحقیقاتِ بعضے اسماء و نوادرِ لغات (که جنابِ افاضت‌مآب را درین باب نیز یدِ طُولی ست) از حلیهٔ طبع محلّی گردید - و دفترِ مذکور بترتیبِ لایق مرتّب شد * شعر *

* فلو قبل مبکاها بکیت صبابة * بسعدی شفیت النّفس قبل التّندّم *

* و لٰکن بکت قبلي فهیّج لي البکا * بکاها فقلت الفضل للمتقدّم *

انشاء الله تعالی اگر چندے حیاتِ مستعار وفا کند و طایرِ روح درین چمنِ بےثباتِ قالبِ خاکي خرامد در تصحیح و تحقیقِ دفترِ دوم نیز سعيِ موفور و کاوشِ بے وهن و فتور بر روی کار خواهد آمد و هرگز تقصیرے و توانیئے دران راه نخواهد یافت - و بالله التّوفیق - و علیه التّکلان فی التّحقیق *

---

* تفصیلِ نسخهای دهگانه *

(۱) این نسخه کامل است - یعني تا آخر سال پنجاهم از جلوس اکبر پادشاه - ازانِ

Digitized by Google

انداخته - همین نطق است که بواسطهٔ آن فردوسي و نظامي اکلیلِ یکتائي را بآلیٔ دانش گفتارهٔ پیراسته - و همین نطق است که بواسطهٔ آن ابوالفضل علّامي اظهارِ جوهرِ حقیقت و کارداني کرده باتکای خود مسندِ وزارتِ اکبر را آراسته - چه اکبرے - سکندرے - و چه علّامیٔ - ارسطوئے الحق جلال الدّین محمّد اکبر پادشاه از همگي فرمان روایانِ هندوستان در داد بخشي و عدالت گستري گوی سبقت ربود - و میت آئینِ معدلت و نیکو قوانینِ سلطنتش راههای دور و درازِ اقصای ممالکِ شرق و غرب پیمود - امّا این همه لوای اقبال بر افراختن و کوسِ اجلال نواختن بیشتر از مغزِ معامله دریافتن و عنان بسوی تدبیرِ صایب تافتنِ علّامیٔ فهّامي بود * * بیت *

* نه اکبر بر سریرِ سلطنت ماند * که علّامي بکلکش مملکت راند *

و سخنِ نفس الامري آنکه اکبر بذاته پادشاهِ عاقل و هوشیار - آگاه دل و معدلت شعار بود معامله فهمي و حقیقت ورزیٔ ابو الفضل گوشِ هوشِ او را افزود * * نظامي *

* وزیرِ چنین شهریارِ چنان * جهان چون نگیرد قرارِ چنان *

آمدم بر سرِ مدّعا - پوشیده نماند که این نسخهٔ نامي و این صحیفهٔ گرامي (که از گفتارهای دانش معمور است - و هزاران گنجینهای معاني دران مستور) یعني کتابِ اکبر نامه (که قطره ایست از دریای علمِ ابو الفضل علّامه) بارے (بمطبعِ اقبالمندِ والا گوهر - منشي نول کشور بفرمانِ صاحب الحکومة و الایاله - مهاراجهٔ پٹیاله) مطبوع شده بود - امّا بسببِ اغلاطِ فاحش نا مطبوع برآمد - بصورت مرغوب بود - و بمعني معمور از عیوب - بظاهر سنجیدگي داشت و بباطن نا پسندیدگي - باز برای ایشیٹک سوسایٹیٔ کلکته بصوابدیدِ والا جناب معالي القاب (صاحب المفاخر البهیّه - و المآثر السنّیه - مجمع المحامد العلیّه العالیه - منبع المناقب الجلیّه الغالیه - رافع اعلام العلوم العقلیّة و النقلیّه - مادّ حرادق الفنون الادبیّة و الحکمیّه - قدوة الفضلا زبدة العقلا - فخر ارباب العزائم - صدر اصحاب العمائم - خلاصهٔ اعیانِ جهان - نقارهٔ نوئینانِ زمان خداوندِ سجیّاتِ رضیّه - صاحبِ صفاتِ وضیّه - درِّ یکتای فضائل و حکم - لعلِ بے بهای جلائلِ شیم شمعِ معالمِ دانش و سخن پروري - زیبِ دهِ مجالسِ بینش و هنر گستري - دریای ناپیدا کنارِ دقائقِ معاني - بحرِ محیطِ سخن سنجي و نکته داني - و الا گوهرِ عالي تبار - جوهر شناسِ معدلت دثار * * نظم *

* شاهِ سریرِ علم و چه شاهے ست دوربین * ماهِ منیرِ فضل و چه ماهے ست ماهِ دین *

* دانش بعے بدید خداوند و جا گرفت * امّا ندید هیچ مقامے گزین چنین *

* صدرِ صدورِ جمعِ کرام است در عطا * فحلِ فحولِ بزمِ هنرها ست بالیقین *

Digitized by Google

بسم الله الرحمن الرحيم

هزاران حمد و ثنا ایثارِ مبدعے که ذاتش را پردهٔ غیبت پسندید - و صفاتش را بردهٔ شهادت پوشانید - آسمان با آن علوّ شان اسفلین زینه‌ایست از قصرِ خلقتش - زمین با این وسعت و تمکین سنگ پاره ایست از صفّهٔ صنعتش - زمان بادے ست از چمنِ قدرتش - جهان منظرے ست از گلشنِ حکمتش * نظم *

* برون ذاتش از علمِ کرّوبیان * فزون وصفش از شرحِ افلاکیان *

* بآن کی رسد فکرِ نوعِ بشر * که قاصر ز درکش عقولِ عشر *

و بے‌پایان صلوات نثارِ شافعے که وجودش فایق است در اهمّیّت از همگي مهمّاتِ جهان و نورش سابق است در اقدمیّت از سایرِ انوارِ زمین و زمان - نقصِ قدمیش خورے‌ست در سمای رسالت و پیغمبري - ذاتِ باکمالاتش درے ست بر تاجِ هدایت و رهبري * نظم *

* نبیّے که شاهِ دوعالم هم اوست * صفیّے که بادي و خاتم هم اوست *

* کریمے که دین است انعامِ او * یتیمے که نجم است از نامِ او *

و نفائسِ درود و شرائفِ سلام بر آل و اصحابِ کرام که ستارگان اند از آسمانِ هدایت و رطب چینان اند از نخلستانِ ولایت * نظم *

* شموعے که دین‌خانه روشن ازان * جهان روشني یافت از نورِ شان *

* چه بودند گنجِ معاني همه * پُر از گوهر و لعلِ دیني همه *

اما بعد بر ضمائرِ دانش‌مظاهرِ مستبصرانِ کارخانهٔ ایزدي مخفي نیست که اگرچه [نعمِ الٰهي را (که بر نوعِ بني آدم از مبدأِ فیّاض افاضه شده است) پایانے نیست - و پیداست که شکرِ یک نعمت ازان نعمتهای نامتناهي از طاقتِ بشري بیرون] امّا نعمتِ نطق را (که افاده و استفاده و افاضه و استفاضه بآن منوط و مربوط است) پایه بلند ساخت - چه همین نطق است که بواسطهٔ آن جبریلِ امین پیغمبران را از تشریفِ وحي از جنابِ کبریا مشرّف فرموده اند (اگرچه آن نوعِ دیگر باشد از نطق) وهمین نطق است که بواسطهٔ آن پیغمبران بیراهه‌روانِ بادیهٔ غوایت را بشاهراهِ هدایت کشیده - همین نطق است که بواسطهٔ آن ارسطاطالیس لوای حکمت بر عرصهٔ جهان افراخته - و همین نطق است که بواسطهٔ آن فلاطون و والیس آوازهٔ دانش بگوشِ عالمیان

Digitized by Google

دفتر اول

از

اکبر نامه

تصنیف

علامهٔ فهامه شیخ ابوالفضل علامي بن شیخ مبارک ناگوری

بتصحیح

جناب - فضیلت‌مآب - واقف دقائق غوامض نکات - عارف حقائق رموز و اشارات - دادده بدائع معاني
و صنائع بیان - داغ‌نه فصحاء دهر و بلغاء زمان - ماهر حکمتهای طبعي و عملي

مولوی آغا احمد علي

و جناب - فضائل‌انتساب - نورحدقهٔ حکمت و دانشوري- نور حدیقهٔ صنعت و هنر پروري - عرائس ابکار افکار [illegible] را
غازهٔ پیرای - مجالس انوار انظار دقیقه را جلوه‌آرای - مرکز دایرهٔ فصاحت و بلاغت - مردمک
باصرهٔ بداعت و براعت - من‌له ذوق سلیم - و طبع مستقیم

المولوی عبد الرحیم

مدرسین مدرسهٔ عالیهٔ کلکته

از طرف اشیاتک سوسیتیء بنگاله

در مطبع

مظهرالعجائب المعروف به اردوگائیڈ پریس واقع

کلکته

در سنه ۱۸۷۷ع از طبع بجامهٔ نو برآمد

Digitized by Google